کشتن رستم الکوس

**برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید :**

**دفتر مجله هنر و مردم**

**شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر**

**کتابفروشی ابن‌سینا**
میدان ۲۵ شهریور

**کتابخانه سنائی (شماره ۱)**
خیابان شاه‌آباد

**کتابخانه سنائی (شماره ۲)**
خیابان آذر روبروی دادگستری

**انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن**

**خانه کتاب**
روبروی دانشگاه تهران

**کتابفروشی دهخدا**
روبروی دانشگاه تهران

**کتابفروشی طهوری**
روبروی دانشگاه تهران

**کتابفروشی سپهر**
روبروی دانشگاه تهران

**کتابفروشی پیام**
روبروی دانشگاه تهران

**انتشارات پیوند**
روبروی دانشگاه تهران
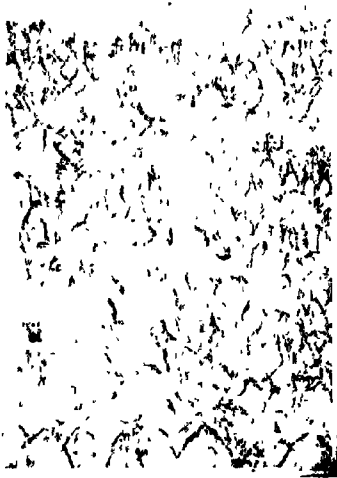
**کتابهای جیبی**
روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران

نمونه‌ای از شاهنامه - چاپ اولیا سمیع
(سنی ۱۲۷۳ ق)
[illegible]
۱۷ این شماره

**چاپخانه وزارت فرهنگ‌وهنر**

# روزونوسال درگیلان

دکتر عبدالکریم گلشنی
استاد دانشگاه پهلوی شیراز

«نوروزی» یا «نوروزی‌خوانی» در گیلان نخستین‌بار در یکصد و سی و چند سال پیش به‌وسیله
شاندر خوتسکو Alexander Chodzko ایرانشناس روسی گردآوری شده است.

خوتسکو که مدت یازده سال در ایران و از جمله در ایالات شمالی ایران اقامت داشت،
اطلاعات ارزنده‌یی درزمینه‌ی زبانشناسی ایران و بخصوص گویشهای گیلکی، طالشی ومازندرانی
جمع‌آوری مداد. حاصل این تحقیقات کتابی است پرحجم تحت عنوان

Specimens of the Popular Poetry of Persia

که بسال ۱۸٤۲ میلادی درلندن بطبع رسید. این کتاب شامل اطلاعات کلی درباره‌ی صفحات
شمالی ایران ومردم آن مرز وبوم وحوزه‌ی رواج گیلکی ومباحث عمومی پیرامون لهجه‌های
سواحل جنوبی دریای خزر ومتن اشعار محلی وداستانهایی بدان گویشهاست.

تصنیف‌های گیلکی ازصفحه ۵۲۵ تا ۵۵۵ (همراه بافهرست واژه‌ها ومعنی لغات)،
ترانه‌های طالشی ازصفحه ۵۵٦ تا ۵٦۷ (متن ترانه با توضیحات لغوی) و اشعار مازندرانی از
صفحه ۵٦۸ تا ۵۸۱ (متن اشعار بااصطلاحات وتوضیحاتی ازلهجه‌ی مازندرانی) کتاب درج
شده است.[1]

یکی ازتصنیف‌های «نوروزی» کتاب خوتسکو را آقای یحیی ذکا درسال ۱۳۳۷ شمسی
در مجله موسیقی آورده است.[2] کتاب خوتسکو بعداً مورد استفاده ایرانشناسان، بخصوص یکی‌از
هموطنان زبانشناس وی بنام I. N. Berésine[3]، استاد دانشگاه غازان، قرارگرفت. برزین
درفاصله سالهای ٤۵ – ۱۸٤۲، به‌مدت سه سال، درایران اقامت‌داشت ودرباره‌ی لهجه‌های سواحل
جنوبی خزر شخصاً مطالعه وتحقیق نمود. وی نخستین‌کسی است‌که برای «گیلکی» دستور
و قواعد زبان نوشته است.[3] کتاب برزین درسه بخش زیر عنوان Recherches sur les Dialectes
Persans بسال ۱۸۵۳ میلادی درشهر غازان انتشار یافت.

مؤلف دربخش دوم کتاب، چند ترانه محلی طالشی (ص ۳۸ تا ٤٦) و تعدادی ترجمه‌ی
تصنیف گیلکی (ص ٤۷ تا ۵۷) را هم به‌نقل ازکتاب خوتسکو آورده است.[4]

باوجود تحولات اجتماعی این عصر وتأثیر تکنولوژی درزندگی مردم شهر و روستا
خوشبختانه هنوزهم درگوشه وکنار گیلان زمین «نوروزی»خوان‌ها بانغمه‌ها وتصنیفهای‌دلنشین

خود چند هفته قبل‌از موسم بهار مژده طلیعه‌ی نوروز ، این جشن کهن وملی ، را به«گیله‌مردان» میدهند . این ترانه‌ها معمولاً توسط دو یا چند تن ازجوانان درکوچه‌ها ومحلات شهر ویادرکنار خانه‌های روستائی اجرا میشود . الکساندر خونسکو ، درکتاب خود ، به‌این موضوع اشاره میکند کـه : «درایران کنونی بچه‌هـا آواز «نوروزبه»را درجلو درخانه‌ها برای تبریك سال نو میخوانند».[5]

برای مطالعه وبررسی این نوروزی‌ها توجه به‌نکات زیر شاید ضرورت داشته باشد :

۱ ــ اشعار «نوروز و نوسال» درگیلان اکثراً بطور ملمع فارسی ــ گیلکی گفته‌شده‌اند

۲ ــ بیشتر کلمات و واژه‌ها وحتی ترجیع‌بندهای نوروزی به‌فارسی است.

۳ ــ این نغمه‌هـا که باآهنگ خاص نوروزی[6] ، گاهی به‌شکل ترانه وگاه به‌صورت گوشه‌هایی ازآواز یادستگاه موسیقی[7] اجرا میشوند ، درسراسر خطه‌ی گیلان تقریباً یکنواخت وهم‌آهنگ بنظر میرسد .

٤ ــ نوعی از عناصر مقدس ملی وباستانی ایران مانند نور ، مهر ، خاك ، زمین ، باد ، مظاهر طبیعت وغیره باپاره‌یی ازمسائل اعتقادی شیعه مانند توجه امامان ، آمیختگی خاص پیدا کرده‌اند

۵ ــ آداب وسنتی‌که درگذشته رواج داشت واکنون کمتر به‌چشم میخورد یابکلی از بین رفته است مانند عیدی‌دادن یاریخ باشکوفه‌ی (بهار) یاریخ درمراسم نوروز [8]

٦ ــ باتوجه به‌تأخیر نفوذ مذهبی سیاسی تازیان درسرزمین گیلان وقبول اسلام مردم این ناحیه بدعوت داعیان علوی ، اندیشه وفکر خالی از تعصب مذهبی گیلانی را می‌توان دراین اشعار ملاحظه نمود

۷ ــ برطبق پاره‌یی ازاخبار و روایات شیعه ، «نوروز» عجم مقارن باحدوث بعضی وقایع مبارك اسلامی و ایام مسعود مذهبی است‌که بعدها جزء اعیاد دینی شیعیان بشمار آمدند .

---

1 - W. Geiger, "Die Kaspischen Dialekte," **Grundriss der Iranischen Philologie,** hrsg von W Geiger und E Kuhn, Bd 1 Abt 2 Strassburg 1898-1901, s 345

۲ ــ یحیی ذکاء «یك نصیف صدو بیست ساله‌ی گیلکی» ، **مجله موسیقی** ، دوره سوم (خرداد ماه ، ۱۳۳۷) ، شماره ۲۲ ، ص ٦۸

۳ ــ محسن ابوالقاسمی ، «زبان گیلکی» (نقدکتاب Gilyanskij Yazyk ازچندمؤلف روسی ، زیر نظر و . س راستارگویوا ، مسکو ۱۹۷۱) ، **سخن** ، دوره بیست ویکم (دی ماه ۱۳۵۰) ، شماره ٦ ، ص ٦۷۱ .

4 - W Geiger, ibid

5 - A Chodzko, **Specimens of the Popular Poetry of Persia,** (London, 1842), p. 867.

(بنقل ازکتاب **مطالعاتی درباره‌ی ساسانیان** ، تألیف کستاسین ابوسراینسف ، ترجمه‌ی کاظم کاظم‌زاده ، تهران ، ترجمه ونشر کتاب ، ۱۳٤۸ ، صفحه ۱۹۳) .

٦ ــ اینوسترانسف ، همانجا ، ص ۱۱٦

۷ ــ عزیز شعبانی ، **اصول نظری موسیقی ایران** (شناسائی موسیقی ایران ، جلد سوم) شیراز ، ۱۳۵۲ ، ص ۷۸ .

8 - A. Chodzko, ibid., 469, note.

(بنقل از **مطالعاتی درباره‌ی ساسانیان** ، همو ، ص ۱۸۷) درمتن «نوروزی» خوتسکو ، مندرج در **مجله موسیقی** مذکور ، این مطلب کاملاً بچشم میخورد .

تقارن نوروز (النیروز) با مبعث پیامبر اسلام (ص)[9] و واقعه غدیر خم درسال دهم هجری.[10]
و ، که مجال بحث بیشتر دراینجا جایز نیست ، شیعه به‌نوروز جنبه‌ی تقدس میدهد وحتی
ائمه (ع) اخباری دربزرگداشت نوروز وانجام اعمال مخصوص این روز روایت شده‌است.[11]
بنظر نگارنده جمع‌آوری وبررسی این «نوروزی»ها ازجهات مختلف ملی ، مذهبی ،
عی وغیره نه‌تنها فرهنگ فولکلوریك گیلان‌را غنی‌تر خواهد ساخت بلکه در روشن‌نمودن
از ویژگیهای جامعه‌ی گیلك در دوره‌های پیش نیز، مؤثر خواهد بود. برای انجام
مقصود نمیتوان از همکاری مستمر افراد مطلع وعلاقه‌مند گیلان وهمچنین مؤسسات علمی
ط به مطالعات فرهنگی واجتماعی‌کشور بی‌نیاز بود
درخاتمه چند بیت ازیك «نوروزی»راکه تاهمین چندسال پیش در روستاهای بین رشت
چصفهان (جعفرآباد ، علی‌سرا ، شکارسرا ، گورابسرا ، مشاوبدان ، حوناچاه ، فشکه چاه ،
اده ، دافچاه و . . .) خوانده میشد دراینجا نقل میکنیم[12].

بیا خـانه خدا با عزّ و شوکت — درِ اقـبال باشد مـال و دولت
کنی قبر رضـا را تو زیـارت — سوی مکـه شوی با استطـاعت

سلام از من ، سلامت ازخـداوند

ز عباس و ز اکبر یاد مـا کن — بیـاد ام لیلـی شاد مـا کن
بیـا ای ام لیلـی در سر من — بزن شانـه به زلف اکـبر من

سلام از من ، سلامت ازخـداوند

---

۹ ــ محمد باقر مجلسی ، بحارالانوار . . . . باب « یوم‌النیروز و تعیینه » (چاپ جدید) ،
۵۹ ، ص ۱۲۰ .
۱۰ ــ محمد باقر مجلسی ، همانجا ، ص ۱۱۹ (جلال‌الدین همائی ، تاریخ ادبیات ایران ،
۲ ، ص ۳۷۲ : «مطابق مأخذ معتبر این عقیده بی‌اساس نیست»)
۱۱ ــ محمد باقر مجلسی ، همانجا ، ص ۱۱۶ و ۱۲۰ــ۱۱۹
۱۲ ــ راوی شعر بانو فکوری ٤٨ ساله اهل روستای جعفرآباد رشت
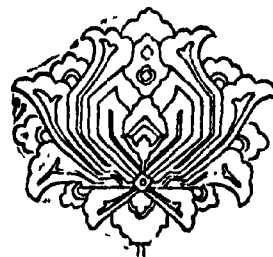
# چهلستون‌های پرشکوه بناب

## شاهکاری از معماری چوبی آغاز دوران صفویه در آذربایجان

بررسی و نوشته : **دکتر پرویز ورجاوند**
استاد دانشگاه تهران و مشاور سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران

ناب که درفاصله سانزده کیلومتری مـراغه و درمسیر اده تبریز ــ مراغه قرار دارد ، ترو تمیز شهرک جالبی است ه ازجمله وبرگهای چشم‌گیرش میتوان ازمجسمه متحرك گوزنی آن یادکرد که دروسط میدان اصلی شهر قرار دارد طر هر تازه‌واردی‌را بخود جلب میسازد زیراکه کمتر کسی مو معمول انتظار دیدن چنین اثری‌را درآنجا دارد . این جسمه به گونه‌ای خاص انسان‌را متوجه آن میسازد ، که درباك طقه کشاورزی با باغهای میوه وباکستانهای سرسر قرار ارد

ا بناب درتاریخ صحبت زیادی نشده است شاید که دلیل ن نزدیکی وبستگی‌اش بامراغه بوده است مراغه شهری مبر درآذربایجان باهمه بناب شهری است که ازگذشته ن سرزمین سابقه‌هائی درخود محفوظ دارد مهمترین این بناها عبارتند از «مسجد میدان» و «مسجد مهرآباد» بناب، اری مربوط به‌آغاز دوران صفویه .

این دو مسجد تنها نه‌ازآنجهت که به‌حدود شش سده پیش ملق دارند دارای ارزش و اعتبار میباشند ، بلکه بدلیل کاری که برروی آنها شده وهنری که درخلقشان بکار رفته ، دارای میت هستند ودرمیان آثار معماری چوبی ایران جایگاهی مند دارند و جادارد که درحفظ ونگهداری آنهـا صمیمانه کوشش شود . درباره ارزش این دو اثر جا دارد یادآور شویم که چهلستونهای چوبی آنها باتزئینات ارزنده وشکوهمندشان مزء نخستین سرمشق‌های ستاوندهـای چوبی مشهور دوران صفویه دراصفهان ، یعنی «چهل ستون» و «عالی‌قاپو» بشمار میروند

دراینجا بدون آنکه به‌تجزیه وتحلیل امر بپردازیم جا دارد یادآور شویم که شبستانهای چهل‌ستون مانند بناب آثاری هستند که دردنبال چهل‌ستونهای باعظمت مسجدهای معروف مراغـه چون «مسجد معزالدین» و «مسجد ملا رستم» بنـا شده‌اند

اینك باتوجه بآنچه‌کـه بیان‌گردید درزیر به‌معـرفی وتوصیف دو مسجد معتبر «مهرآباد» و «مسجد میدان» بناب میپردازیم . •

### مسجد مهرآباد بناب

اینکه چرا این مسجدرا مهرآباد نامیده‌اند برکسی روشن نیست ولی جا داردکه درباره آن بررسی شود وچونی وچرائی این نامگذاری مشخص شود . همانقدرکه درنخستین برخورد نباید بین این محل و ایزد مهر پیوندی استوار قائل شد ، همانطور نیز نباید نسبت بآن بی‌اعتنا بود وبرایش مفهومی جستجو نکرد . دراین باره بهمین ناچیز بسنده میکنیم چراکه قصد ما براین نیست تادراین نوشته ارتباط میان این محل و واژه «مهر»را مورد گفتگو قرار دهیم .

مسجد مهرآباد درکنار میدانی بهمین نام بنا شده است .

منظره‌ای از فضای داخلی شبستان پرشکوه مسجد مهرآباد بناب «عکس از نگارنده».

بیدانی که درمیان آن ونزدیك ورودی مسجد یك درخت ساور تارون قرار دارد، درختی که انبوهی شاخه‌های سرسبز آن نگاه‌را بسوی خود میکشد.

نمای خارجی مسجد درکنـــار میدان ازشمال به‌جنوب عبارتست ازیك سر در متوسط و ساده ورودی باقوس سبزه‌دار یك مناره باروکشی ازنره‌کاشی وبالاخره پنج پنجره نورگیر دربالا وپنج درکوتاه ورودی درزیر آنها.

تمامی شبستان مسجد مهرآباد برروی سکوئی بارتفاع حدود ۱/۴۰ متر بنا شده است. امری‌که درمسجد «گراوشت» نیز شاهد آن هستیم. بنابراین ورودیهای کم ارتفاع پنج‌گانه که‌درزیر پنجره‌هـــا قرار دارند ازکف میدان بالاتر واقع شده‌اند. باعبور ازورودی مسجد به‌صحن شاد وباصفای مسجد وارد میشویم. صحن مزبور باحوض آب میان آن وباغچه‌های اطرافش صفا وجلوه‌ای خاص دارد. تمامی ضلع جنوبی صحن را دیوار شبستان اصلی مسجد فراگرفته‌که برای ورود بآن باید ازچند پلکان بالا رفت.

**شبستان مسجد:**

شبستان وسیع ستوندار مسجد دارای طرحی است نزدیك بچهارگوش. در دو جانب شرقی وغربی شستان دو بالکون سراسری برای استفاده بانوان بناکرده‌اند. سقف شبستان‌برروی ۲۰ ستون فضای میانی وده ستون متعلق به‌بالکون‌ها استوار

شده است . در دیوار جنوبی شبستان دروسط مهرابی بهنسبت ساده ودردوسوی آن دو پنجره بزرگ قرار دارد . دردیوارهای شرقی وغربی درقسمت بالکونهای زنانه هرطرف پنج پنجره ودرزیر آنها درپائین پنج در ورودی قرار دارد . درجانب غربی شبستان فضای زیر بالکون بهستونهای کوچک وگاه راهروهای کم عرض وکم ارتفاع تقسیم گردیده که ازیکسو توسط درهای ورودی زیر بالکون بامحوطه اصلی شبستان در ارتباط هستند وازسوی دیگر توسط درهای مقابل این ورودیها بهفضای آزاد واقع درغرب شبستان راه مییابند

ستونهای ۲۰گانه بلند محوطه شبستان همگی برروی پایههای ساده سنگی استوار شدهانـد وسرستونهـاشان شبیه سرستونهای مسجد ملارستم مراغه ومسجد گزاوشت بناب باکمی فاسباری مفرس مانند بگونهای بلند وکشیده ساختهاند. سرستونهای مربوط بهبالکونهای دو طرف نیز باهمین شیوه ساخته شدهاند باین تفاوت که ارتفاع آنها کمتر است وبصورت یک مکعب کامل درآمدهاند وازکشیدگی سرستونهای مبانی درآنها سایهای نیست واین بآن دلیل استکه ازکف بالکن تاسقف شبستان فاصلهکم است وبههنرمند اجازه نمیداده است باهمان شیوهرا بکار گیرد .

شیوه پوشش تیرهای حمال ونحوه تیرریزی وچوبکاری زیر سقف بهمان گونهاستکه درتوصیف مسجد گزاوشت بناب خواهد آمد . درمورد نقاشیهای روی سرستونها ، صندوقهروی سرهای حمال و «پردو»های زیر سقف بایدگفت که دقت وحلوهکاریکه دراین محل باآن برخورد میگردد چشمگیرتر ازآنستکه درمسجد گزاوشت شاهد آنیم وطرحهائیکهدراینجا منسجم عبارتند از : نگارههای گیاهی ترئینی وطرحهای حالت ترنج مانندکه بارنگهائی چون : قرمز ــ زرد ــ سبز ــ آبی ونارنجی اجراء شدهاند .

مسجد مهرآباد بناب ازلحاظ نظر دربین مسجدهای منطقه دارای اهمیت خاص و استثنائی میباشد وآن مربوط است بهوجود کتیبه تاریخدار آنکه دردیوار شمال نصب شدهاست. سنگ کتیبه مرمر است وبخط ثلث نوشته شده است

متن کتیبه چنین است : «بنی هذاالمسجد المبارك فی‌ایام الدولةالسلطان العادل والمرشد الکامل ، السلطان‌بن‌السلطان ، ابی‌المظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادر خان باشاره العالیه بیبی خان خانم بنت منصور بیك فی شهور سنه احدی وخمسین وتسعمائه» .

برطبق این کتیبه هزینه بنای مسجد توسط بیبیجانخانم دختر منصور بیك پرداخت ومسجد درسال ۹۵۱ هـ. ق درزمان سلطنت شاه طهماسب بنا شده است . کتیبه روشن نمیسازدکه آیا دراینجا ازقبل نیز مسجدی بوده یا خیر و اینکه بنای مسجد درچه محلــی صورت گرفته است . این همه مربــوط میشود بهبررسیها وگمانهزنیهای آینده درکف شبستان .

## مسجد میدان بناب

درکنار میدان ترهبار فروشی شهر بناب کـه بهمیدان «گزاوشت» معروف است مسجدی قرار داردکه اهالی آنرا بنام «مسجد میدان» میخوانند . درنمای خارجی این مسجد جز چشمگیری وجود ندارد ودیوارهای کاهگلی آن کشش خاصی درهربیننده عادی بـرای دیدن آن ایجاد نمیکند . بهمین دلیل درحدود سال پیش (۱۲۵۱ شمسی) شهردار شهر برای امتداد خیابانیکه ازکنار مسجد میگذرد قصد داشت تا آنرا ویران سازد . آخر بناهای کهن هرچه باشد قدیمیاست وآثار قدیم بهنظر برخی باعمران وآبادانی شهرها منافاتدارد و جا داردکه ویرانسازند ! ؟

مسجد میدان گذشته ازاندازههای جالب طول وعرض ومحوطهایکه فراگرفتهاست ، ازنظر ارتفاع وبلندی نیز شاید چشمگیرترین بنای مرکز بناب باشد درنمای شرقی وجــود تعدادی دکان درزیر مسجد بآن حالت یك بنای دو طبقه را بخشیده وبهنظر میرسدکه زیر شبستان مسجد نباید خالی باشد . ولی چنین نیست ومسجد برفراز پشتهای ساخته شده است . ازاینرو برای ورود بهشبستان مساجد ازهشت پله بالا رفت و پا درون گذارد

درباره این پشته و اینکه بصورت طبیعی بوده یاگونه تپهای ساخته شده درهیچجا مطلبی بیان نشده است وکسی بدان اشارهای نکرده است ولی تابستان امسال (۱۳۵۴) وقتی سرگرم بررسی بنای مسجد بودم با نکته جالبی برخوردگردید که چگونگی امر را روشن ساخت . چنانکه دربالا گفته شد ازجانب ضلع شمال مسجد خیابانی میگذردکه پلکان ورودی شبستان مسجد نیز درکنار آن قرار دارد . درطرف دیگرخیابان قطعهزمینی استکه درآن برای ایجاد بنا درچند محل گودهای چهارگوش بهطول وعرض حدود یك مترکنده بودند . شکل کلی این گودها بیشباهت بهگمانهزنیهای باستانشناسی نیست .

دربرخورد بااین گودها حس کنجکاوی مارا برآن داشت تابهخاکهای بیرون آوردهشده ازداخل این گودالها توجه کنیم . دراولین وارسی باسفالهائی برخوردگردیدکه بهدوران اسلامی وحــدود قرن هفتم وقبلازآن تعلق داشتند . وضع گمانهها نشان میدادکه هنوز بهخاك بکر نرسیدهاند . بدست آمدن این قطعه سفالها ازیکسو واختلاف سطح کف پیادهرو نسبت بهکف خیابان ازسوی دیگر همه وهمه معرف آنستکه مسجد برروی تپهای بنا شدهکه دامنه آن تاآنسوی پیادهرو نیز امتداد دارد . برای روشنشدن پیشینه واقعی این پشته ایجاب

تصویر یکی از فرش‌اندازهای شبستان مسجد مهرآباد شاه در قسمت راست تصویر بالکون خاص جایگاه بانوان قرار دارد چنانکه مشاهده میشود سر ستونهای مقابل بالکون با دیگر سرستونهای شبستان از نظر حجم وشکل تفاوت دارند

میکند تادرکف شبستان‌که برروی مرکز پشته قرار دارد گمانه‌ای زده شود ونتایج حاصل مورد بررسی قرارگیرد .

**شرح طرح شبستان :**

شبستان مسجد عبارتست ازیك تالار مستطیل‌شکل‌که سقف آن برروی دوازده ستون درسه ردیف چهارتائی حمل میشود . ورودی شبستان دروسط ضلع شمالی و درامتدادخیابان قرار دارد. چنانکه‌گفته شد کف شبستان حدود ۲متر ازخیابان بلندتراست وهشت پله این سطح‌را بهم مربوط میسازد . درتمامی ضلع شمالی مسجد بالکونی بعرض سه متر ایجادکرده‌اند تازنها

تصویری از سقف چوبی وچگونگی سرریزی وکارهای نجاری چهلستون مسجد مهرآباد بناب «عکس از نگارنده»

باشد ازآن محل ناظر مراسمی باشدکه درموقع عزاداری
یا دیگر آئینهای مذهبی درداخل شبستان برگزار میشود
کف بالکون باسرریزی وطوفالکوبی ساخته شدهوبرروی
ستون چوبی استوار شده است . درامتداد ستونهای مزبور
ستون چوبی باسرستونهای تزئینی تازیر سقف شبستان بالا
رفته‌اند درفاصله ستونهای سوم وچهـــارم ودرواقع روی
محور ورودی ، ستون تزئینی دیگر قرار داردکه درزیر پایه
نگهدارنده ندارد

ارتفاع شبستان حدود پنج متر است وازپنجرههائیکه
در دو دیوار شرقی وغربی جاگذارده شده‌اند نور میگیرد .

آنچه‌که دراین شبستان بیش‌از همه چشمگیر وجالب
نظر میرسد عبارتست ازستونها وسرستونهای چوبی وتزئینی
همچنین صندوقه روی تیرهای حمال وپوشش زیبای سقف
کاذب چوبی آن .

ستونهای چوبی همگی هشت ضلعی هستندکـــه عرض
هرضلع ده سانتیمتر میباشد . ستونها تمامی برروی یك پایه
کوتاه وساده سنگی بصورت هشت ضلعی ویا دایره‌مانند استوار
شده‌اند . ستونها باارتفاع ۳/۵ متری ساده هستند وازآنجا
ببالا بهگونهای هنرمندانه در نهردیف تختهکوبی شدهوسرستون
مشبکهای‌که ازپائین به‌بالا برحجمش افزوده شده بوجود آمده
درمجموع چهار سطح تزئینی شبیه مقرنس‌بندی‌را درچهار
طرف عرضه میدارد . برروی سرستونها درجهت عرض شبستان
یك تیر حمال سراسری قرار دارد . این تیرهای حمال کـــه
اکنون درزیر صندوقه تزئینی مخفی هستند باحتمال هریك
ازچند قطعه تشکیل شده وجائی‌که سرستونها زیر آنها قرار
میگیرند تیرهای حمال‌که بگونه «فارسی» بریده شده‌اند باهم
چفت وبست شده‌اند . قطر تیرهای حمال درحدود ۳۰ سانتیمتر
است . درمرحله پوشاندن زیر سقف و ایجاد سقف‌کاذب هریك
ازاین تیرهای حمال‌را باقراردادن سه قطعه تخته درزیر و دو
طرف آن داخل صندوقه‌ای سراسری قرار داده‌اند ودرنتیجه
روی تیرهای حمال‌را مستطیل برجسته‌ای بعرض حدود نیم متر
وارتفاع ۴۰ سانتیمتر پوشانده است . فاصله بین تیرهای حمال
درجهت طول بااستفاده ازتیرههای متوسط درخت تبریزی شده
وسپس با طوفال‌کوبی بکمك چوبهای خراطی‌شده‌که آنها را
«پردو» گویند تمامی سطح زیر سقف باچوب پوشش شده‌است.
نکته جالب دراین بنا چون دیگر بناهای هم سبك آن نقش‌های
زیبای‌گیاهی وبریخ‌هائی است‌که تمامی سطح صندوقه‌های روی
تیرهای حمال ، تخته‌کوبی‌های سرستونها وطوفال‌کوبی زیر
سقف‌را پوشانده است . بااینکه بدلیل گذشت زمان نقاشی‌های
مزبور جلوه نخستین خودرا ازدست‌داده‌اند بااینحال نقاشی‌های
زیر سقف و روی سرستونها باهمه کهنگی وغباری‌که بررویشان
نشسته ، چشم‌نواز است وفضائی پراحساس‌را عرضه میدارد .

درمسجد میـــدان بناب باهیچگونه تاریخ وکتیبه‌ای
برخورد نمیشود وبنابراین باید تاریخ بنای آنـــرا درمقایسه
بامسجدی‌که ازهرنظر باآن شباهت دارد یعنی مسجد مهرآباد
بناب مشخص ساخت . براین اساس باید آنرا نیز مسجدی
مربوط به‌اواسط قرن دهم هجری قمری دانست .

# شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

## پژوهش درباره شرق، آغاز شرق‌شناسی

(۶)

پیر مارتینو

ترجمه و تلخیص از جلال ستاری

- شرق و دانشمندان ، تحقیقات دربارهٔ شرق منبع واقعی اطلاعات ، نخست کارهایی عامه‌پسند ودرحد عامهٔ مردم انجام می‌گیرد ، توسعه وپیشرفت اینگونه کارها ؛
- تحقیقات تاریخی وجغرافیایی دربارهٔ شرق ، که نخست فقط به‌ترکیه منحصر ومحدود است ، تحقیقات عظیم قرن هفدهم دربارهٔ چین و ژاپن . تاریخ آسیا در قرن هجدهم به‌خوبی ساخته است ؛
- شرق‌شناسی به‌معنای اخص کلمه ، شرق ادبا و فلاسفه ؛
- تحقیقات شرق‌شناسی درقرن هفدهم ؛
- مهمترین نتیجه : ترجمهٔ متون شرقی ، نه چندان متونی ادبی که خاصه مؤلفات مربوط به‌اخلاق، قوانین ، حکمت الهی : ازشرق‌شناسی علم تاریخ ادیان زرتشت ، کنفوسیوس ومحمد (ص) زاده می‌شود : پیدایش نهضت واقعی شرق‌شناسی درحدود ۱۷۷۰ باآنکتیل دوپرون .

اهل تحقیق بنابه‌عادت ذهنی دیرین ، همان روشی راکه نخست دربررسی آثار قدما به‌کار برده بودند ــ وآن عبارت بود ازمقایسهٔ متون بایکدیگر ، شرح وتفسیر آنها ، استخراج ازکتب مختلف برای تدوین‌کتابی الفاظی وغیره و این شیوه نزد آنان به‌صورت کاری غریزی درآمده بود ــ دربررسی کتب تازه‌ای که دربارهٔ شرق نوشته می‌شد به‌کار بستند . بنابراین بسیار طبیعی وبه‌جا می‌نمود که ازمورخان ودانشمندان خواسته شود تاتصویری قابل اعتماد وروشن ازایران یاچین رقم زنند وعرضه بدارند . اما این اندیشه بذهن کسی خطور نکردکه این روش انتزاعی درتحقیق که برای شناخت دوران باستان ضروری‌بود ، چون درآن زمینه تنها روش‌تحقیقی‌ممکن به‌نظر می‌رسید ، برای شناخت احوال ملل امروزی و اقوام زنده وتمدن‌های معاصر به‌هیچوجه کافی و رسا نیست واین نکته درمورد دانشمندانی‌که پیش‌از شرق‌شناسان درقرون هفده وهجده باشهامت وجسارت بسیار برای کشف وفهم خطوط پرمعمای شرقی کوشیدند وتاآنجاکه‌می‌توانستند نوری علمی برانبوه مشوش اساطیر وسنن شرقی تاباندند ودرواقع پیش‌کسوتان شرق‌شناسان بشمارند ، صادق است .

اما این تحقیقات وتألیفات نخست وطی مدت زمانی مدید ، به‌مانند آثار میشل بودیه Michel Baudier (۱۶۲۰) کارهایی متوسط ودرخورفهم عوام وبدون دقت علمی بود. به‌عنوان

مثل درحدود نیمهٔ قرن هفدهم کتبی محققانه‌تر که درواقع نمی‌توان آنها را تألیفاتی عامه‌پسند دانست، چاپ ونشر شدند. با اینهمه نقشی کـه این آثار ازشرق به‌دست می‌دادند، به غایت ساده وکلی بود وچندان با واقع وحقیقت انطباق نداشت. درنتیجه تصویری ازشرق که به سبب گذشتن ازمراحل ومنازل مختلف ودست به‌دست گشتن، تغییرشکل داده ودیگر مطابق اصل خود نبود لکن به علت سادگی وکلیت کاملاً قابل فهم ودریافت بود؛ دردسترس همگان قرار گرفت ... کاری عامه پسند نمی‌تواند دقیق باشد وناگزیر حقیقت را برای‌آنکه درخورفهم عموم شود اندکی ساده وخلاصه می‌کند ودرنتیجه دگرگون می‌سازد.

بااینهمه تحقیقات تاریخی وجغرافیایی به‌تمام وکمال عالمانه دربارهٔ شرق خیلی زود ... وطبعهٔ تحقیقات تاریخی نخست درمورد ترکیه انجام یافت. درنتیجه تاریخ ترکیه ... تاریخی بودکه ازین‌کار تحقیقی دقیق سود برد و دست‌کم می‌توان گفت‌کـه ... کتب وبهترین آنها دربارهٔ ترکیه تألیف شد. درآغاز قرن هجدهم تحقیقات تاریخی وجغرافیایی بسیار دربارهٔ دیگر ملل شرقی به چاپ رسیدکه بهترین آنها آثاری مستند، معتبر و ... ارزش‌اند وازمنابع عمدهٔ شرق‌شناسی به‌شمار می‌روند. تاآن زمان تاریخ‌نگاران کمتر به‌دیگر ملل آسیایی پرداخته بودند وکسی‌که درتاریخ ایران (به عنوان مثال کتاب: Histoire des rois de Perse نوشتهٔ Texeira، سال ۱۶۸۱، ترجمه ازاسپانیولی) و هندوچین آثار ... بود... آثاری بودکه معمولاً سخت به‌شتاب فراهم آمده بود. اما ازآن پس چنانکه گفتیم تألیفات بسیار درتاریخ وجغرافیای همهٔ ممالک شرقی انتشار یافت‌که ازآنجمله است کتبی درظهور نادرشاه و ... زیر:

Histoire de Perse, 1740

Histoire de Perse, 1750

ونیز درهمین دوره تألیف عظیم زیر:

Histoire moderne des Chinois, Japonais, Indiens, Persans, Turcs, etc

در سی مجلد منتشر شد (چاپ دوم این کتاب نیز از ۱۷۵۵ تا ۱۷۷۶ در سی مجلد انتشار یافت).

درحدود ۱۷۶۰ درباب تاریخ شرق‌که مدتی دراز ناشناخته مانده بود، گنجینه‌ای انباشته از اطلاعات ومعلومات‌که قدرآن شناخته ودانسته بود ودیگر تحقیقی ضروری‌و... بایدبر ازفرهنگ علمی زمانـه به‌شمار می‌رفت فراهم آمـده بود. فلاسفه به‌زودی ازین گنج شایگان سودهای شایان خواهند برد.

اما همزمان باسامان‌نهادن تاریخ شرق، مطالعهٔ زبانهای شرقی نیز آغاز شد.

زبان‌های شرقی، ودست‌کم عربی، برای مردم قرون وسطی کاملاً ناشناخته نبود وآنان طبعه باآموختن عبری وسریانی‌که برای شناخت صحیح تورات لازم بود، به فراگرفتن زبان عربی کشیده شده بودند وتعدادی معدود ازدانشمندان توانسته بودند آنرا ازچند تن یونانی‌که اسلام آورده بودند ویامسلمانانی‌که به‌مذهب نصارا گرویده بودند بیاموزند. اما دراین‌دوره هنوز متون عربی واقعاً به‌زبان‌های اروپایی ترجمه نشده ولغت‌نامه‌های عربی وکتب دستور زبان عربی تألیف نیافته بود.

ازقرن شانزدهم به‌بعد کرسی تدریس زبان عربی درمهمترین دانشگاه‌های اروپایی و نیز کلژ دوفرانس تأسیس شد واستادان این درس شاگردانی یافتند. ازمیان نخستین نسل‌های قرن هفدهم دانشمندانی برخاستندکه توانستند هموارساختن راهی راکه تاآنزمان سنگلاخ وپوشیده ازخار بود وبدین علت وسعت وعظمت آن به چشم نمی‌آمد، آغازکنند. درقرن هفدهم درفرانسه دانشمندانی‌که شرق‌شناسان کوشنده وپرکاری بودند پیاپی ظهورکردند: دوریر (Du Ryer) نخستین مترجم قرآن، تونو (Thévenot) کتابدار کتابخانهٔ سلطنتی، واتیه (Vattier) استاد

زبان عربی کلژ دوفرانس ، دربلو (D'Herbelot) صاحب La Bibliothèque Orientale (۱۶۹۷) و نیز مترجمان ، علمای صرف و نحو ولغت‌شناسی . دراین دوره خاصه برای فراهم آوردن «وسایل و ابزار کار» کوشش به‌عمل آمد تا بعدها به‌کمك آن وسایل بتوان به‌تحقیق وسیع در گنجینهٔ سرشار ادبیات شرقی پرداخت . ازهمین‌روکتابهائی دردستور زبان ولغت‌شناسی تألیف شد . منجمله یك دستور زبان فارسی در ۱۶۴۹ ویك لغت‌نامهٔ فارسی در ۱۶۸۴ به‌علاوه درهمان دوران متون شرقی درفرانسه به‌چاپ رسید . برای این‌کار شکل حروف پرپیچ و خم عربی‌را حکاکی کردند وقالب‌های لازم‌را فراهم آوردند وآنهارا به‌چاپخانه سپردند . بدینگونه درعصر لوئی سیزدهم چندین متن به‌چاپ رسید ودراواخر قرن هفدهم چاپخانهٔ سلطنتی ناچاپهای زیادی به‌کمك وتقویت این‌کوشش‌که ابتکاری شخصی بود آمد[1]

ترجمه‌های لاتینی وفرانسوی مردم‌را درعین حال ازوجود دانشمندان سرشناس و ادبیات آسیائی آگاه ساخت ، وآنان جلیلی رود سعدی ، بیدپای (Pilpay) ، کنفوسیوس ، و آن وجندین کتاب فلسفی چین را شناختند . این نخستین شرق‌شناسان ازحمایت وکمك‌های شاهان برخوردار بودند ودراین مورد نیز از کلبر (Colbert) یاد باید کردکه به‌کشف و شناسائی شرق علاقه‌مندی بسیار داشت وبه‌دانشمندان شرق‌شناس کمك‌های مالی می‌کرد . کلبر کرسی‌های زبان‌شناسی درکلژ دوفرانس تأسیس کرد . سازمان سلطنتی «منشیان مترجم زبانهای شرقی» (Secrétaires interprètes du roi aux langues orientales) را بنیان نهاد . مبالغ گزاف برای خرید مدالها واسناد شرقی خرج شد وکتابخانهٔ سلطنتی کم‌کم به‌صورت گنجینه‌ای سرشار از دستنویس‌های شرقی درآمد .

دربلو در ۱۶۹۷ جنگی به‌نام La Bibliothèque Orientale تدوین کردکه خلاصهٔ تحقیقاتی راکه دانشمندان فرانسه و اروپائی به‌مدت بیش از یکصدوپنجاه سال انجام داده‌اند دربر دارد . زیر عنوان کتاب دربلو این عبارت توضیحی آمده است :

Dictionnaire universel contenant généralement tout ce qui regarde la connaissance des peuples de l'Orient

نخستین دورهٔ مطالعات خاورشناسی درپایان قرن هفدهم باانتشار کتاب دربلو خاتمه می‌یابد و دومین دورهٔ آن با گالان و دولاکروا آغاز وبه آنکتیل دوپرون ختم می‌شود .

خاورشناسان نخستین دوره‌که به‌زبان لاتینی می‌نوشتند ، چون سوغتوین وبعدها فلاسفه به‌دیدهٔ تحسین واعجاب درشرق وخاصه چین می‌نگریستند . آنان توبره مجدن متعلق مذهبی درباب ماندارن‌ها وادبای چین‌را به‌یاد داشتند واین سرزمین شگفت‌انگیز‌را که امپراطورش خود محققی علامه بود ودرآن همهٔ افتخارات ومقامات ومناصب دولتی ونیز همه‌گونه دولت ومکتب به‌مردان علم و ادب تعلق می‌پذیرفت ، می‌ستودند وستایش‌گری وحظ وتحسین آنان خاصه ازبس حد و اندازه نداشت‌که باشناسی ماندارن‌ها ، همکاران ناهمتایان دورافتاده‌شان ، غافل از این اندیشه بودندکه دررفیع شأن وقدر وحسب خود می‌کوشند .

اما این‌همه حسن ظن وعقیدت درحق شرق موجب دیگری نیز داشت . بطور کلی باوجود آنکه آنان ظاهراً به‌کلیسا حرمت می‌نهادند ، درحقیقت احساسات مهرآمیزی نسبت به‌آن که قرنها بسر اسلاف ونیز واسلاف را شکنجه‌کرده وآزار داده بود وهنوز خصمانه مراقب ومواظب کارها وتألیفاتشان بود ، نداشتند ودرنتیجه توجه یافتندکه این شرق ستودهٔ سوغتوین را می‌توان به نرمی علیه مذهب مسیح برافراشت ومثلاً آنچه راکه پروای اظهارش دربارهٔ عیسی مسیح نبود درحق محمد (ص) گفتند وحکم کردندکه کنفوسیوس بارعایت دستوران اخلاقی منافی بااوامر اخلاقی رم به‌شایستگی عمل کرده است .

بی‌گمان این دید و بینش ازشرقی آرمانی وچینی فیلسوف مشرب ، خوش‌آیند وموافق طبع مردمان قرن هجدهم بود . درسراسر قرن اصحاب دائرةالمعارف ، بارها نقش و تصویر

حکایات اخلاقی افسانه‌پردازان آسیایی بودند که نویسندگان قرون وسطی ولافنتن افسانه‌های اخلاقی خودرا ازآن‌ها نظیر افسانه‌های بیدپای ولقمان اقتباس کرده بودند؛ وازجملهٔ این ترجمه‌هاست Contes Persans که در ۱۷٦۹ به‌چاپ رسید. اما نویسندگان فرانسوی آنقدر این مایه ومادهٔ شرقی راکه اندکی خشك بود به جامه وپیرایه‌های عربی آراسته و با رنگ‌ونگار خصوصیات زمانه ودرنتیجه جدید عرضه داشته بودند که ترجمه‌های آنان کاملاً شرقی و معرف شرق نمی‌نمود. برعکس ترجمه‌های هزار ویك شب، هزار ویك روز، داستان همسر سلطان ایرانی و وزیران (گالان و پتی‌دولاکروا) با اقبالی شگرف روبرو شد[۳]. درمقدمهٔ نخستین جلد هزار ویك شب (ترجمهٔ گالان) آمده است: «عرف و آداب شرقیان ومراسم مذهبی آنان در هزارویك شب بهتر ازآنچه درتألیفات مربوط به همین موضوع‌ها (نگاشتهٔ اروپائیان) ویا در سفرنامه‌ها آمده، وصف شده است. همهٔ اقوام شرقی ایرانیان، مردم تاتار (Tartares) و هندیان، درآن ازیکدیگر ممتازند وازشاه تاپست‌ترین مردم، همانگونه که هستند پدیدار می‌شوند».

تردیدی نیست که مردم طالب وخریدار اینگونه داستان‌ها بودند، اما نویسندگان بجای ترجمهٔ متون شرقی، ترجمه‌هایی دروغین که درنگارش آن‌ها سبك نویسندگان شرقی تقلید شده بود به‌خوردشان می‌دادند. معهذا کتابخانهٔ سلطنتی پرازنسخ خطی شرقی بود وحتی گالان و پتی‌دولاکروا ترجمه‌هایی چاپ‌نشده باقی گذاشته بودند که Le Sage مأمور چاپ ونشر آنها شد. لکن دراین مورد اقدامی نکرد وبدینگونه کشف وتجلی واقعی آثار ادبی آسیا یك قرن بتأخیر افتاد.

مترجمان ازقرن هفدهم بتعد چاپندکتب مربوط به‌تاریخ، فقه و الهیات ممالك شرقی‌را ترجمه ومنتشر کردند، ازقبیل کتب تاریخی مربوط به‌اعراب، ترکان، وایرانیان، مثلاً ترجمهٔ ظفرنامه درسال ۱۷۲۲، تاریخ نادرشاه (Histoire de Nadir Chah) در ۱۷۷۰، کتب مقدس و آسمانی مسلمانان و ایرانیان باستان، نظیر ترجمه‌هـای قرآن، بخش‌هـایی از زند اوستا (Zanda Avastat) در ۱٦٦۷، زرتشت (Zoroastre) در ۱۷۵۱، زند اوستا در ۱۷۷۱ وغیره، معلوماتی درباره‌ٔ ... ومملکت‌داری جز گلستان (Gulistan ou l'empire des roses) در ۱٦۳٤ وترجمه‌های جدید آن درسال‌های ۱۷۰٤ و ۱۷۸۹ و.

چرا فرانسویان تاچنین کنجکاوی شدید به‌شناخت مذاهب شرقی علاقه‌مندی داشتند؟ ظاهراً فرانسویان به‌سابقهٔ گرایش‌های فکری مشترك به‌این مسأله کشیده شده بودند، به‌بیانی دیگر مشغلهٔ ذهنی بیشتر بین آنان علت این تبدل توجه و التفات بود. درقرن هفده فرانسویان نظام‌های حکمت الهی‌کشورهای آسیایی را بدین منظور بررسی ومطالعه می‌کردند که دراین میان بهانه و دست‌آویزی برای مدح وستایش مسیحیت بیابند ودرقرن هجدهم، محمد (ص) وکنفوسیوس و زرتشت‌را درجهاد عظیم با «روساء بیگمن» (عیسی مسیح) به‌مدد می‌طلبیدند. به‌هرحال فکر مذهبی، چه جانبداری ازآن وچه حمله به‌آن مطمح‌نظر باشد، درمشغله‌های ذهنی مردانی چون پاسکال و با ولتر وبه‌تبع آنان درذهن همهٔ معاصرانشان، جا ومقامی خاص داشته است. مطالعات شرق‌شناسی باآشکار ساختن مذاهبی جز مذهب یهود، پرستش واساطیر دوران باستان، ناگهان دایرهٔ این بحث وگفتگو راگسترش داد وبه نمو وترکیب اینگونه مطالعات، اندك اندك مقدمات و امکانات پی‌ریزی دانشی نوین به‌نام تاریخ ادیان فراهم آمد.

دیانت اسلام وکیش زرتشت وحکمت کنفوسیوس سه نظام بزرگ مذهبی است که شرق شناسی نوخاسته درقرون هفده وهجده آشکار ومکشوف ساخت. زرتشت تاسال ۱۷۷۰ (ترجمهٔ زند اوستا توسط آنکتیل دوپرون) ناشناخته بود ومردم درباره او وآئین مزدیسنا، عقاید ونظراتی مغلوط وافسانه‌آمیز وبی‌سروپایی داشتند[٤]. اما تاآن تاریخ کتب ونوشته‌های زیر انتشار یافته بود:

— Histoire de la religion des anciens Persans, 1667,

— Relation nouvelle du Levant (détails sur la religion des Perses), 1671,
— **Hyde,** Historia religionis Veterum Persarum, 1700, rééd. 1760,
– Zoroastre, traduit du chaldéen, 1751,
— **Abbé Foucher,** Traité historique de la religion des Perses, 1762,
Zoroastre, de **Cahusac** et **Rameau,** (5 décembre, 1749), Paris, 1756

اما در واقع دانش تاریخ ادیان با شناخت و معرفی محمد(ص) و قرآن کریم زاده و پایه‌گذاری شد و این کار به‌قطع و یقین گرانبهاترین خدمتی است که مطالعات شرق‌شناسی در آن روزگار به‌فلسفهٔ تاریخ کرده است. در نخستین سال‌های قرن هفدهم هنوز تقریباً همان تصور مفهومی که قرون وسطی از دین محمدی ساخته و پرداخته بود، کم و بیش رواج و وثوق داشت. در سال ۱۵۸۵ مذهب اسلام مذهبی ناپسند معرفی می‌شد و قرآن مجید کتابی که نخواندنش بهتر است. این عقیده و نظر عموم و طبیعی است که نویسندگان مذهبی در آن روزگار برای مطالعه و بررسی اصول عقایدی چنین عجیب تردید کرده باشند. با این همه سرانجام زمانی فرا رسید که مطالعهٔ خود قرآن آغاز شد. گرچه این کار با ترس و لرز بسیار و با تمهید مقدمات و احتیاط‌کاری و دادن دشنام‌ها و ناسزاهای فراوان و خواندن دعاهای رفع اجنه و شیاطین و ارواح خبیثه انجام گرفت، اما به هر حال انجام گرفت و نتایج و عواقب دور و درازی نیز یافت. کتاب میشل بودیه Michel Baudier به نام : Histoire générale de la religion des Turc (1625) نخستین کتابی است که فرانسویان با مطالعه آن توانستند اطلاعاتی البته سخت غرض‌آلود و نادرست دربارهٔ اسلام بدست آورند. البته منابعی که بودیه برای نوشتن کتاب خود در آن روزگار در اختیار داشت و می‌توانست [illegible] نوشتهٔ مخالفان اسلام بود. مثلاً کتابی در ردّ اسلام به‌قلم J. André Maure مسلمانی مرتد و گرویده به‌مذهب نصارا به‌نام Confusion de la secta mahometana منتشر شده در سال ۱۵۳۷ بود، بودیه بدون نقد و بررسی و استقصای کامل و کنجکاوی دقیق و رعایت جانب حزم و احتیاط تمام آنچه‌را که مغرضان گفته و نوشته بودند در کتاب خود آورد! بدینگونه از دولت سر انتشار کتابش، قرن هفدهم به نظر و عقیدتی درست دربارهٔ اسلام دست یافت و همهٔ تحقیقاتی که دربارهٔ حضرت محمد (ص) و دین اسلام با روحیه‌ای خصمانه و به‌قصد ردّ و ابطال و انکار تعلیم و تهذیب رسالت او انجام گرفت تنها فایدهٔ این تعصب مذهبی، اگر بتوان آنرا فایده نامید، این بود که منکران برای ردّ بهتر دین محمدی، خواستند آنرا بشناسند و ناگزیر به خواندن قرآن و کوشش برای دریافت معنای آن شدند. بودیه خامه کوشنده بود با مطالب کفرآلود و الحادآمیز قرآن‌را به‌گمان خود نشان دهد و ثابت کند چگونه تورات‌را در آن «ضایع و تباه» کرده‌اند!

درسال ۱۶٤۷ ترجمهٔ نادرست و مغلوط دوریر Du Ryer ازقرآن انتشار یافت که خواستاران و خوانندگان بسیار پیدا کرد و بارها به‌چاپ رسید. این ترجمه آنقدر آشفته و ناصواب بود که ولتر قرآن‌را «کلامی پریشان» پنداشت[5]. مسئول این شهرت نامیمون، دوریر و ترجمهٔ نادرست اوست و هم از دولت اوست که یک تن از روحانیون ایتالیا به‌نام Marracci در ۱۶۹۶ ردی برقرآن نوشت. درهمان زمان، سال ۱۶۹۹، ترجمهٔ کتاب نویسنده‌ای انگلیسی، بنام Prideaux، باعنوان La vie de l'imposteur Mahomet به‌زبان فرانسه ترجمه شد. این کتاب نیز ردی دیگر برقرآن بود.

---

3 - Les Mille et une Nuits, contes arabes traduits du turc (par Galland), t. I 1704, Histoire de la sultane de Perse et des visirs (par P. de la Croix), 1707, Les Mille et un jours, contes persans (par P. de la Croix)

۴ ـ دربارهٔ سر آشنایی عربیان با زرتشت و آئین مزدیسنا رجوع شود به
Jean Varenne, Zoroastre, Paris, 1975, p. 9 - 13

(یادداشت از مترجم)

ازآن پس ورق برگشت وشناخت قدر ومقام محمد (ص) رفته‌رفته آغاز شد ونخست متألهین پرتستان به‌تمام وکمال ازو تجلیل کردند. کاتولیک‌ها محمد (ص)، ولوتروکالون‌را که ازدیدگان آنان همه زندیق بودند، بایکدیگر برابر می‌دانستند. این عمل عاقبت خشم پرتستان مذهبان‌را برانگیخت وآنان سخت راغب شدند که ثابت کنند «طرفداران پاپ دراینکه پرتستان مذهبان‌را با امت محمد قیاس می‌کنند، دراشتباهند». ازاینرو مطالعه ومعرفی اسلام‌را آغاز کردند وبه‌آموختن زبان وخواندن قرآن پرداختند. این مطالعات طبعاً به‌معرفی مذهب اسلام «به صورتی پاك متفاوت با چهره‌ای‌که بدآن داده بودند» انجامید. محمد(ص) با «بی‌طرفی واقعی» شناسانده شد وبه‌اثبات رسید که مذهب او «توسط دشمنان به‌نادرستی شرح و وصف شده ودرمعرض تحقیر و اهانت همگان قرارگرفته است».

فلاسفه که گوش‌به‌زنگ بودند بی‌درنگ محمد(ص) را به‌خود انحصار دادند و از او فیلسوفی ساختند. بدینگونه پیامبر اسلام پس‌از رد ورفض ملحدان وپیکار با دربار روم ــ اکنون برای حمله به پایه وبنیان مذهبی‌آسمانی مورد استفاده واستناد قرار می‌گرفت. براین‌اساس محمد (ص) ناگهان مردی نابغه، شارعی بزرگ وعهده‌دار تبلیغ وترویج افکار آزادی وتسامح درعربستان قرن هفتم وفرانسه قرن هجدهم شد. بعنوان مثال خاصه به‌تألیفات Conte de Boulainvilliers به‌نام‌های Vie de Mahomet (۱۷۳۰) و Histoire des Arabes (۱۷۳۱) رجوع می‌توان‌کرد. فلاسفه به‌کنایه ازحضرت عیسی مسیح سخن بمیان می‌آورند. بی‌آنکه ظاهراً به‌روی خود بیاورندکه ازو یاد می‌کنند، و سپس خاطر نشان می‌ساختندکه حضرت محمد هرگز نخواسته بودکه اورا به‌خدایی بردارند. فلاسفهٔ دائرةالمعارف بدینگونه از راه تلفیق فکر والقاء اندیشه وفهماندن عقاید ونظرات خویش به مردم، ودرپرده وهمچنین به طرق مشابه دیگر، به‌خود می‌بالیدندکه رسوای بی‌آبرو (ابن‌الله) را ازبنا درافکنده درهم شکسته‌اند[6]. ولتر که نخست درتراژدی موسوم به Le Fanatisme (۱۷۴۲) ازمحمد (ص) به‌زشتی سخن گفت وچندی بعد اعتراف‌کردکه به خطا رفته است، پیامبر اسلام را باکرومول (Cromwel) برابر دانست و اورا مردی بزرگ یعنی «کشورگشا، قانون‌گذار، سلطان وپیشوای مذهبی، مردی‌که بزرگترین نقش ممکن درروی زمین را برعهده داشت» جلوه داد. ولتر مودبانه مسیحیت را بااسلام قیاس می‌کند «این حقیقت تاریخی را همیشه درنظر داشته باشیم. شارع مسلمانان که مردی نیرومند وترهیب بود اصول عقاید خودرا به‌برکت دلاوری خویش وبنیروی شمشیر سربازانش رواج داد وپی‌افکند، و بااینهمه مذهب او مذهبی بخشاینده، رحیم ومداراآمیز شد. بنیان‌گذار الهی مسیحیت در خاکساری و افتادگی وصلح وصفا زیست وبخشایش اهانت وناسزا را موعظه کرد وبااین وجود مذهب مقدس وملایم او بصورت سخت‌گیری وشدت عمل ما بی‌تاب‌ترین وبی‌رحم‌ترین مذاهب روی زمین گردید». دیدرو نیز مانند ولتر، اما با ستایشی معتدل‌تر، محمد (ص) را شارعی ماهر وپیشوایی با تقوی وفضیلت قلمدادکرد. بدینگونه محمدی دیگر رخ نمود ولازم بودکه ترجمهٔ تازه‌ای ازقرآن نیز دردسترس فرانسویان قرارگیرد واین‌کار را ساواری (Savary) در ۱۷۸۳ به‌انجام رساند، تا «خوانندگان خود بتوانند عاقلانه دربارهٔ شارع عربستان قضاوت و اظهار نظر کنند».

---

۵ ــ برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «اسلام از نظر ولتر»، دکترجواد حدیدی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۳ (مترجم).

۶ ــ «این رسوایی را ازمیان ببرید» : "Ecrasez l'infâme" گفتهٔ ولتر، بنا به‌ترجمهٔ دکتر عباس زریاب خوئی (مترجم).
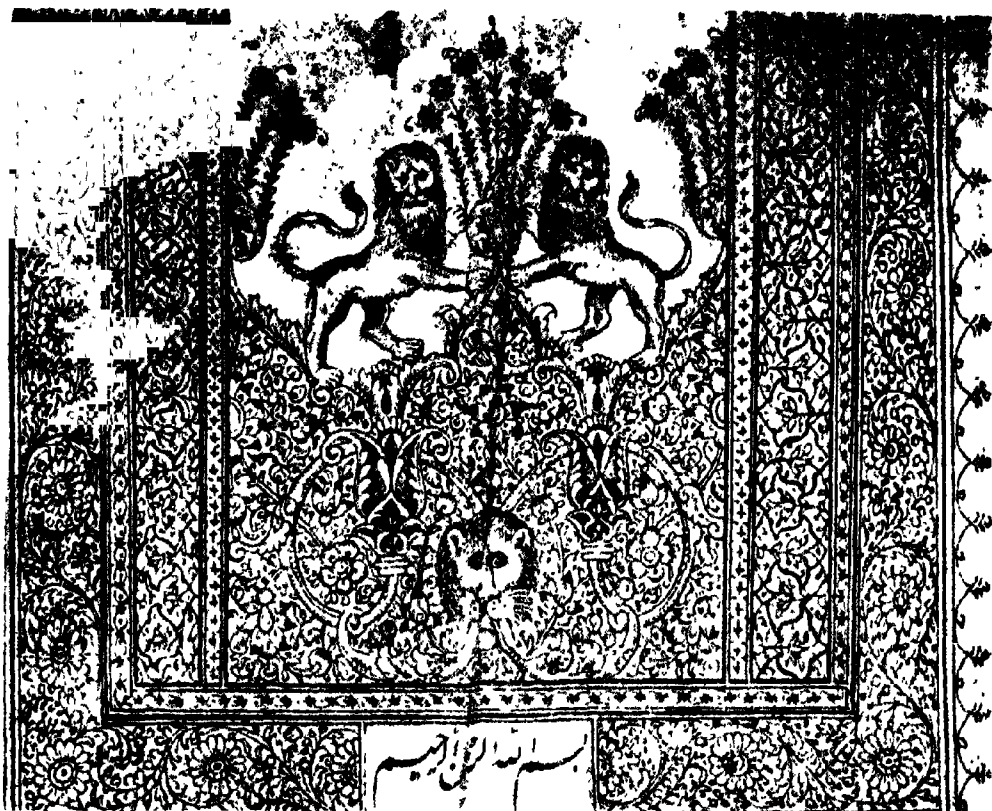
(۳٤) سرلوحهٔ چاپ تبریز در ۱۲۷۵ ق

# شاهنامه، از خطی تا چاپی

به‌نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

ایرج افشار

آثار شاهنامهٔ فردوسی در اکناف جهان سرگذشتی شنیدنی دارد. چه، از روزی که سرودن این منظومهٔ بلند و پایدار آغاز شد و تحریر آن درسال ۳۸٤ قمری به پایان رسید ودرسال ٤۰۰ تحریر نهائی آن آماده شد تاکنون که اندکی از هزار سال گذشته است، این حماسهٔ اقوام ایرانی به‌اشکال و صور گوناگون دردسترس قرار گرفته است. ملت ایران و دوستداران راستین زبان فارسی درجهان، درمدت ده قرن تمام، به‌وسیلهٔ خواندن متن وشنیدن آن از دهان قصه خوانها و شاهنامه خوانها (مخصوصا در قهوه‌خانه‌ها زورخانه‌ها ومجالس خاص شاهنامه‌خوانی) زیبهای اندیشهٔ انسانی وهنر گرانسنگ وجاودانی شاعر وقوف یافته واز معانی و دقائق آن لذتها برده واز گنجی چنین کم‌مانند وبی‌بها فوائد اندوخته‌اند.

* * *

## شاهنامهٔ خط فردوسی

هیچ نمی‌دانیم نسخه‌ای ازشاهنامه که علی‌الطاهر در دیه باژ ازآبادیهای طوس تهیه شد وبه‌غزنین فرستاده شد و درآنجا به‌پیشگاه سلطان محمود غزنوی تقدیم شد به‌چه صورت بود. به‌خط فردوسی بود ویا به خط کاتبی‌خوشنویس. مزین‌بود یا نبود. به‌چه اندازه‌ای بود. درهرصفحه‌اش چند ستون شعرنوشته شده‌بود. بالاخره جلدش ازچه نوع بود.

به‌نقل مجتبی مینوی از روایات قدیم، چون کتاب بسیار مفصل و بزرگ بود به‌ناچار آن‌را درچندین مجلد، مثلاً

نمونۀ چاپ مشهور به امیربهادری (۳۱)

(۳۲) نمونهٔ چاپ مشهور به‌امیر بهادری

(۳۳) از مجالس چاپ مشهور به‌امیر بهادری

سکهـای مرسوم درنحوـرسازی
مد ، اعم ارنسخه‌های خطی و چاپی ،
ج ارمسانور ونقاشیهای قهوه‌خانه‌ای
ں حمام سبب تحدد و نوسائی که
س سروردهٔ ایرانی دربرده‌هـای
مهٔ حاب نروحیم نه‌وحـود آورد
.د نه‌حود او نه‌ی ماند ، اگرچه شاید
ں بهراد وبعضی دیگر درکار حود
ں ه. و سوهٔ نروس شده‌اند
ساهنامهٔ فردوسی ، همیشه میدانی
ه وسیار مناسب برای هنرمنـدان
ازخوشنویس وصورتگر ومذهب
کار وحلدساز) درنمودن دوق هنرآفرین
ودست هنرپرورسان بود. قصه سان معمولاً
آن بود که پرداختهٔ هنری حودرا به‌درگاه
بزرگی به‌هدیت نفرستند

## ساهنامهٔ بانسغری

یکی ازعالی‌ترین نمونه‌ها ، شاهنامهٔ معروف به‌بایسنغری است ازکارهای هنری مکتب هرات ومربوط به‌سال ۸۳۳ هجری. این نسخه به‌خط نستعلیق خطاط مشهور جعفر بایسنغری است . بیست و دومجلس
تصویر دارد باجلد ممتاز سوخت طلاپوش
ازبیرون ومعرق ازدرون و اوراق‌سرلوحه
وترنیج‌دار مرصع درآغاز وجداول مذهب
برای‌خزانهٔ غیاث‌الدین‌بایسنغر نوادهٔ‌تیمور.

این‌نسخه ازشاهنامه دارای مقدمه‌ای است به‌نثر که بعدها به‌مقدمـهٔ بایسنغری شهرت یافت . درآن گفته شده است‌که‌اگر چه نسخ متعدد از شاهنامه درکتابخانـهٔ همایون موجود بود درسال ۸۲۹ ارادهٔ امیرزاده برآن قرار گرفت‌که نسخه‌ای «ازچندکتاب یکی‌را مصحح ساخته مکمل گردانند».

این نسخه که درکتابخانهٔ سلطنتی
ن نگاهداری می‌شود ازحیث کاغذ
ثابت‌وسرلوحه وشمسه وجدول‌وتذهیب
صیع وجلد وشیرازه‌بندی و مجالس
ـیر ازنسخ کم‌مانندی‌است که هنرمندان
هٔ تیموری ایجاد کرده‌اند و نظایـر
هم درآن اعصار درخشان هنری‌چندان
ند به‌وجود نیامده است .

**هنامه‌های تیموری**

بسیاری از شاهنامه‌هائی‌که در عهد
موری نوشته وآراسته می‌شد، چون‌برای
داء به‌پادشاهزادگان هنردوست تیموری
حکام و امرای عصر و نیز ارسال به‌دربار
مانی‌بود شاهانه بود یعنی مزین وهنری
د. افسوس‌که عدهٔ کثیری‌ازآنها ازدست
ه است . ملاّ شرف‌الدین علی یزدی
رخ و وزیر عصر شاهرخ تیموری انتهای
رد درمانده تاریخ جلد وطلبه (علاف)
خدای مصور ازشاهنامه‌که برای امیر
س‌الدین محمد میرك فرزندجلال‌الدین
رچمهای شامی درمدت سه سال از ۸۳۹
۸۴۱ تهیه شده بود . نیك معلوم است
، اگر نسخه وجلد وعلاف‌آن‌نسخه اهمیت
ری نداشت وارزنده‌ئی به شمار نمی‌رفت
ته تاریخ درباب آن‌گفته نشده بود
دی می‌گوید :

ر چند هستم چو خرم بهـار
مثنو قابع از من به نقش و نگار
ـاشا نمیـی از دم قـدسیم
کـه رضوان فردوس فردوسیم

بودرمنظومهٔ هنشادسی، درمدح‌شاهزاده
راهیم میرزا گفته است

ـه محوای این نسخهٔ نامـدار
حـدیثی است فرسودهٔ روزگار
واین‌نسخه اینجا به‌جای‌دل‌است
گریم که دل روح را منزل‌است

و از این قبیل است شاهنامـه‌های
رجودبه‌خط منعم‌الدین اوحدی شیرازی،
رشد کـاتب شیرازی و دهها کتاب
خوشنویس دیگر که اغلب‌آنها درفهارس
کتابخانه‌ها مورد معرفی قرار گرفته‌است
به‌کثرات عکس مجالس آن نسخ درکتب
اروپائی به‌چاپ رسیده است

**درعصر صفوی وقاجاری**

از شاهنامه‌های عصر صفوی شاید
مهمترین نسخه آن است‌که به‌نام شاهنامهٔ
طهماسبی مشهور است واکنون به‌موزهٔ
متروپولیتن نیویورك تعلق دارد چون
آرتورهوتون A Houghton آن‌رابه‌آنجا
اهداکرد درمقالات وکتب به «شاهنامـه
هوتون» معروف شده است . اهمیت این
نسخه بیشتر به‌مناسبت مینیاتورهای آن
است‌که از حیث استادی درصفحه‌سازی ،
استعمال وقدرت رنگ‌آمیزی ، بزرگـی
مجلسها وصورتها یکی ازنمونه‌های عالی
بازمانده ازدوران صفوی است . در یکی
ازمینیاتورها تاریخ ۹۳۴ هجری دیـده
میشود ودریکی دیگر نام یکی ازنقاشان
اثر به نام میرمصور . نسخه به‌خط نستعلیق
است . درتربیت وتنظیم هنری آن‌عده‌ای
ازمذهبان‌وصورتگران مشارکت‌داشته‌اند
این‌نسخه متعلق‌به‌دربارسلاطین عثمانی‌بوده
وازسال ۱۹۰۳ درمجموعهٔ بارون ادموند
دو رنچیلد Baron E de Rotchild
دیده شده است

شاید آخرین نسخهٔ ممتازی کـه‌از
شاهنامه دراوائل قرن چهاردهم تهیه شده
وبه‌صورت خطی باقی مانـده است نسخهٔ
کتابت محمد داوری شاعر فرزند وصال
شیرازی باشد . این نسخه دارای [illegible]
مجلس است‌که عده‌ای ازآنها کار شاعر
وکاتب نسخه وعده‌ای کار لطفعلی مشهور
به صورتگـر شیرازی است . این نسخه
اکنون به‌مجموعهٔ اختصاصی علیاحضرت
فرح پهلوی شهبانوی ایران متعلق است

درطول مدت ده قرن‌که ازنظم
شاهنامه می‌گذرد ، بیشتر زیبائی‌نسخه‌های
آن مورد نظر بود . نه‌تنها عموم مردم ،
بلکه اهل سوادهم توجهی به‌صحت متن
چنانکه باید نداشتند وچون کاتبان هم
رعایت امانت و دقت نمی‌کرده‌اند و اصول
مقابلهٔ نسخ دراین نوع متون چنانکه باید
رایج نبود بسیاری ازنسخ شاهنامه اگـر
عادی ومعمولی باشد فقط دارای ارزش
هنری است .

**اولین چاپ**

پس‌ازاینکه مطالعه در ادبیات ملل
شرق مورد توجه ودقت اروپائیان قرار
گرفت وتحقیقات خاورشناسی جنبهٔ علمی
یافت رسیدگی درمتون ، وازجمله شاهنامه
هم ، برای نخستین بار توسط آنان آغاز
شد . البته ذکر فردوسی وشاهنامه پیش‌از
آن‌که توسط سیاحانی ازقبیل شاردن‌بطور
جسته گریخته و اجمالی وگاهی مملو
اشتباه ازقرن یازدهم به‌بعد درسفرنامه‌ها
آمده است . همچنین کسانی‌که کتابهـای
آموزش زبان فارسی می‌نوشتند گاه‌گاه
ضمن منتخبات تعلیمی خود ابیاتـی از
شاهنامه‌را درآن کتب می‌گنجاندند

قدیمی‌ترین قسمتی ازشاهنامـه که
بطور مستقل دراروپا به‌طبع‌رسیده‌منتخباتی
است‌که به‌توسط هاگمن E. G. Hagemann
در سی‌ودو صفحه به سال ۱۸۰۱ میلادی
درگوتینگن طبع شد . با اینکـه ماتیو
لمسدن M Lumsden ازمعلمین‌انگلیسی
زبان‌های عربی وفارسی مدرسهٔ فورت‌ویلیام
کلکته درسال ۱۸۱۱ نخستین جلد شاهنامه
را به‌حروف سربی درشت وبه‌خط نستعلیق
در ۷۲۲ صفحهٔ رحلی بامقدمـهٔ مشروح
انگلیسی به‌چاپ رساند . اشاره‌ای کـه
به‌نستعلیق بودن حـروف سربی می‌شد
ازین باب است‌که این نوع حروف فقط
مدت کوتاهی مورد علاقه درچاپ متون
عربی وفارسی واقع شد وکتابهای‌معدودی
درکلکته و استانبول وقاهره باآن نوع
حروف سربی به‌چاپ رسید .

لمسدن درصفحهٔ عنوان‌کتاب یادآور
شدکه شاهنامـه‌را درهشت مجلد به‌طبع
خواهد رساند . ولی بجز جلد اول‌توفیق
انتشار مجلدات دیگر آن‌را نیافت . از
نامرگیهایی‌که در عنوان انگلیسی چاپ
لمسدن دیده میشود آن است‌که حرف U
بجای حرکت فتحه یعنی «اَ» استعمال
شده است چندانکه خوانده تصور میکند
که نام‌کتاب «شاه نامو» دانسته شده است.
کار لمسدن‌که ازحیث پیشگامی در

کشتن رستم الکوس را و رزم با افراسیاب و شکست ترکان

تشار نخستین شاهنامهٔ چاپی ، درخور
حسین است به‌اشاره ونظر کمپانی هنـد
رقی آغاز شد وچند منشی و مـولوی
به‌اصطلاح هندوستان) درین خدمت بااو
مکار بودند. به‌نحوی‌که گفته‌اند آنها
ست وهفت نسخه دراختیار داشتند وجای
ای درضبط متن ازآنها به‌تفاریق استفاده
رده‌اند ، ولی چون نحوهٔ استفاده آنها
شخص نیست مشخصات ونسخه‌هاهم معین
ست . احتمالاً اکثر آنها بی‌اعتبار بوده
ست طبع لمسدن ازنظر علمی مقام‌والائی
ارد .

سم وسهراب

سه سال بعـد از نشر این قسمت از
اهنامه داستان رستم و سهـراب توسط
تکیسون J. Atkinson کـه او هم از
اورساسان مقیم هند بود درسال ۱۸۱٤
رکلکته در ۲٦۷ صفحه و ۲۵ صفحـه
رجمهٔ انگلیسی به‌همان حروف عربی خط
ستعلیق وترجمهٔ انگلیسی متن به‌چـاپ
شد . ازاختصاصات این چاپ آن بودکه
صور بودونقاشیهای مندرج‌درآن ترکیبی
د ازشیوهٔ مرسوم مجالس شاهنامه‌هـای
طی باتصرفاتی فرنگی .

چاپ ماکان

طبع دورهٔ کامل شاهنامه براساس
نسخه‌هـای معتبر و رعایت نسبی اصول
نسخه‌شناسی، نخستین‌بار به‌توسط یك‌صاحب
منصب نظامی انگلیسی موسوم به‌ترنرماکان
که درهند خدمت می‌کرد انجـام شد . او
بود درصفحهٔ عنوان فارسی کتاب به‌سیاق
عنوان‌گذاری مرسوم نزد شرقیان نوشت
کتاب شاهنامهٔ ابوالقاسم طوس متخلص
فردوسی‌کـه بسعی و اهتمام کمترین
بندگان آن بی‌نشان ولامکان کپتان ترنر
ماکان باسخ معتمد قدیم و معتبر مقابله
تصحیح یافته مع فرهنگ الفاظ نـادر
اصطلاحات عرب و احوال آن سخنـ
سنج فصیح و ادیب به‌دارالحکومه کلکته
قالب طبع درآمده.»

و درذیل صفحهٔ عنوان دو بیت در
مدح فردوسی‌آمده‌است‌که نقل‌آن خالی‌از
تفنن نیست ،

سکه‌ای‌کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند
تا نپنداری‌که کس ازجملهٔ انسی نشانـد
اول ازبالای‌کرسی برزمین آمـد سخن
او به‌بالا برد و بازش برسر کرسی نشانـد

شاهنامهٔ ترنرماکان‌که درچهارمجلد
به‌سال ۱۸۲۹ انتشار یافت و اولین چاپ
کامل ومعتبری بوده‌که دردسترس قرار
می‌گرفت بعدها منبع و مرجع چاپهـای
متعدد هند و ایران شد . ماکان بجز متن ،
درانتهای آن داستانها و روایتهای الحاقی
راکه ازآن شاهنامه نسبت به‌چاپ رسانید
و لغتنامه‌ای هم بدان ضمّ کـرد . متن
اختیاری ماکان درجلد اول همان طبع
لمسدن است ، ولی نقصان نهیه و تنظیم
ومقابله‌شدهٔ خود اوست ماکان ازکسانی
است که‌مدتی ازعمرزا‌درمیان فارسی‌زبانان
هندوستان گذرانید وبدین زبان آشنائی
تمامی یافته بود .

چاپ موهل

پس‌از هفت سال ازانتشار طبـع
ماکان‌بگذشت‌که چاپ مهم‌ومشهوردیگری
به‌توسط دانشمندی اروپائی موسوم‌به ژول
موهل J. Mohl به‌قطع بزرگ سلطانـی
ودرهفت مجلدضخیم وباکاغذعالی وچاپی
ممتاز میان سالهـای ۱۸۳۸ و ۱۸۷۸ در
پاریس نشر شد . یعنی چهل سال مدت
گرفت .

موهل بنحوی‌که خود در مقدمـهٔ
مفصلش می‌نویسدازنسخه‌های متعدد استفاده
استفاده کردکـه هشت‌تای آنهـا متعلق
به‌کتابخانهٔ پادشاهی پاریس (یعنی‌کتابخانهٔ
ملی امروز) بود . او سیزده نسخه‌هم در
کتابخانهٔ کمپانی هند شرقی درلندن دیده
بود . بجز آنها دو نسخه هم از سرجان
ملکم به‌امانت گرفته بودکـه یکی نسخهٔ
اساس چاپ‌کلکته بودویکی ازآن‌کتابخانهٔ
نادر شاه . همچنین چندین نسخهٔ دیگر که
مالکین همه‌را درمقدمه معرفی‌کرده‌است.

خدمت مهل بجز نشر متن ازجهت
دیگری‌هم اهمیت یافت وآن همراه‌کردن
ترجمهٔ فرانسه اثر بامتن فـارسی است ،
بدین نحو که یك صفحه ازترجمه‌را مقابل
یك صفحه ازمتن قرارداد . این کار بزرگ
وجاودانی‌که موهل بفرمان شاه فرانسه
انجام داد ودرچاپخانهٔ پادشاهی به‌عنوان
مجموعهٔ شرقی نسخه‌های چاپ‌شده کتابخانهٔ
پادشاهی به‌چاپ رسید ازحیث هنروزیبائی
چاپ وحروف‌درشت ازکتابهای ممتازست.
طبع موهل دوبار درسال ۱۳٤٤ و ۱۳۵۳
به صورت عکسی (ولی کوچك شدهٔ آن در
قطع جیبی) به سرمایهٔ سازمـان کتابهای
جیبی درتهران انتشاریافته است .

موهل‌که بشاهنامه عشق می‌ورزید
و اکثر دوران حیات علمی خودرا برآن
موقوف کـرد پس‌از انتشار متن کامل
قطعاتی انتخابی ازشاهنامه‌راکه مرتبط به
مذهب زردشت می‌شد درسال ۱۸۲۹ انتشار
داده بود .

چاپ فولرس

چهـارمین طبع مهم‌کـه به‌وسیلهٔ
خارجیان ازشاهنامه نشر شد وآن‌رابه‌نسبت
باید عالمانه‌تر دانست آن است‌که توسط
دانشمندی ایرانشناس و محقق در رشتهٔ
لغت وزبان فارسی موسوم به‌یوهان فولرس
J. Vullers میان‌سالهای ۱۸۷۷ و ۱۸۸٤
باهمکاری لندوئر Landauer در شهـر
لیدن درسه مجلد به‌طبع رسید . ولی بااین
همه ، تا داستان کشته‌شدن دارا بیشتر
چاپ نشد . فولرس آلمانی بود و استاد
زبان فارسی دردانشگاه گیسن . هموست‌که
فرهنگ مهم وعظیم فارسی لاتینی‌را تهیه
ونشرکرده است. فولرس پیش‌از اهتمامی
که‌درنشر دورهٔ شاهنامه‌کرده بودمنتخباتی
هم ازشاهنامه بسال۱۸۳۳ بطبع‌رسانده‌بود.

سه طبع ماکان ومهل و فولرس ،
سالهای‌درازدرتحقیقات‌وتتبعات اروپائیان
مرجع و مأخذ مراجعه بود . فرتیزولف
F. Wolff هم‌که فرهنگ لغات شاهنامه‌را
تهیه وتدوین‌کرد واساس‌کار خودرابراین
چاپها گذاشت در جدول تطبیقی ضمیمهٔ
آن محل وجود شواهد را درهریك ازآن
سه چاپ نشان داده است . ولف‌که آلمانی
بود مدتی دراز ازعمر (بروایتی نزدیك

جلد سیوم

شاهنامه حکیم

ابوالقاسم فردوسی

طوسی رحمة الله علیه

چاپ

دار السلطنه

تبریز

(۳۸) نمونهٔ چاپ تبریز در ۱۲۷۵ ق.

بمن مرگ نزدیکتر زانکه تخت  بپرداختم تخت و نگونگشت بخت
برفت فرجام چرخ بلند  خورش همه رنج و سوگ و گزند
بمردی بگرز آنکه گویم کنون  بفرزند و زن با پدر انجمن
به دو نیکی هر دو زیزدان شناس  وزو دار تا زنده باشی سپاس
نمودار کجا از من مرگ بس  ببین تا ز من عبرت هر کسم
اگر چند بخشی بزرگی و گنج  مرا بود و از من بسی درد و رنج
همان نیز چندین سلیح و سپاه  گرانمایه اسپان و تخت و کلاه
همان نیز فرزند و پیوستگان  همه پیوستگان داغ و دل خستگان
زمین و زمان بنده بد پیش من  چنین بود تا بد بخت خویش من
چو از من همه بخت بیگانه شد  همه کاخ ایوان چو ویرانه شد
ز نیکی جدا ماندم از بن و بیخ  گرفتار در دست مردم کشان
ز فرزند و خویشان شده ناامید  سیه شد جهان و دو دیده سپید
ز خویشان کسی نیست فریادرس  امیدم به پروردگار است و بس
بدین گونه خسته بخاک اندرم  ز گیتی بچنگ هلاک اندرم
برفت ار آئین چرخ روان  اگر شهریاری اگر پهلوان
بزرگی بفرجام هم بگذرد  شکار است و مرگش همی بشکرد
سکندر ز دیده ببارید خون  بر آن خسته بنگاه اندرون
چو دارا بدید آن دل درد اوی  سرشک روان بر رخ زرد اوی
بدو گفت کم کن که تن بود نیست  ز آتش مرا بهره جز دود نیست
چنین بود بخشش ز بخشنده ام  همه سال زد در کار در خسته ام
به اندرز من سر بسر گوش دار  پذیرنده باش و بدل هوش دار

سکندر بکرسید فرمان تراست  بگوی آنچه خواهی که پیمان تراست
زبان تیز دارا برو برگشاد  همیگو و سر تا سر اندرز یاد
نخستین چنین گفت کای نامدار  بترس از جهاندار پروردگار

۳۵۱) یکی دیگر از سرلوحه‌های چاپ ۱۲۷۵ق. در تبریز

به‌سی سال) را در تنظیم لغات شاهنامه‌صرف کرده بود و کارش به‌کوری‌هم کشید در سرآغاز نامهٔ خود این بیت شاهنامه را حسب حال خویش دانسته است.

من این نامه فرخ گرفتم به‌فال
همی رنج بردم به‌بسیار سال

**چاپهای ایران**

شاهنامه درایران، اول بار درمحرم سال ۱۲۶۷ قمری یعنی قریب به‌یکصد و سی سال پیش در تهران به‌خط نستعلیق وچاپ سنگی وقطع رحلی در ۵۹۵ ورق چاپ شد. این چاپ «حسب‌الفرمایش حاجی محمد حسین تاجر طهرانی علی بن مصطفی قلی بن مرحوم محمد هادی‌سلطان کجوری بلده‌ای... درچاپ‌خانهٔ مبارکهٔ صناعت دستگاهی استادالاساتید سرکار بااقتدار فی فن‌الشریف اشرف‌الحاج والمعتمدین حاجی عبدالمحمد رازی» تهیه شده‌است. چون درآن‌ایام کتابفروشان بضاعتی نداشتند وسرکشت مهم به‌سرمایهٔ تجار معتبر انجام می‌شد بسیاری از شاهنامه‌های چاپی ایران وهند هم به‌عهد و سفارش تاجران به‌طبع رسیده است. شاهنامهٔ حاجی عبدالمحمد رازی مصور وبعضی ازمجالس آن دارای رقم میرزا علیقلی خویی ازمصورنگران مجلس‌ساز آن قرن است.

**چاپهای هند**

مقارن همین دوران بعضی ازتجار ایرانی به‌چاپ شاهنامه در هند اهتمام کرده‌اند. فی‌المثل درسال ۱۸۴۹ میلادی شاهنامه‌ای به‌خط نستعلیق ومصور به‌اهتمام آقا محمد باقر صاحب تاجر شیرازی در بمبئی طبع شد. پنج سال پس‌ازآن شاهنامهٔ معروف به‌خط آقا بابا دربمبئی انتشار یافت. یك سال پس‌از آن شاهنامهٔ بسیار معروف خط اولیا سمیع (یعنی محمد ابراهیم شیرازی مشهور به‌آقا) درهمان شهر ودرکارخانهٔ عبدالغفور به‌طبع‌رسید. خط اولیا سمیع‌که مصور ونفیس نیز وبه‌قطع رحلی بزرگ است طبق نوشته‌ای که‌حاوی رقم کاتب است «حسب‌الفرمایش عمدة‌التجار والاعیان . آقامحمد باقر صاحب تاجر شیرازی به‌خط ودقت اقل خلق‌الله محمد ابراهیم الشهیر، آقا خلف مرحمت وغفران پناه محمد حسین خان اولیا سمیع شیرازی دربندر معمورهٔ بمبئی و در کارخانهٔ استادالمطبعین والمرتسمین عبدالغفور مشهور به‌دادومیان ابن‌محمدبن عبدالله دهابلی» درجمادی الثانیهٔ ۱۲۷۲ به‌انجام رسیده است. کاتب درپایان منظومه‌ای ازخود درپشت‌کتابت نسخه آورده است ودرآنجا می‌گوید:

نویسندهٔ این همایون کتاب
چنین می‌سراید پس‌از اکتتاب
نگفتا چو تاریخ او خواستند
به شهنامه عالم بیاراستند

سونه‌ای ار محالس چاپ سرىر ۱۳۱۶ ق .

رقم نصو. های حوس نقس اس حاب حری که از تکی رقمها د.ده می‌سود نمس است ا انتحاب واهتمام تصاویر ىلی ىد اول لساده سد محمد س مرحوم منورىرو زمىررا کاطم الحسىی السرازی ى ۱۲۷۲ س سفارس دهىده ونوىسده ىقاس اس شاهنامه ، همه شىرازی بوده‌اند حىد حاب دىگر هم هست که ازىادگارهای سرازىان ىه‌شاعر طوسی است

حاب دىگری که ارشاهنامهٔ مسهور ىارلىا سمىع سده حاپ سال ۱۲۷۶ شمسی ست کاىت قطعه شعری درپاىان آن نوسته ست که حىد ىىس حواندنی است

مرانـد نوسندهٔ اىن کناب

چىس ىا دلی‌گشته ازغم کىاب

ىکی ار ىزرگان ىا فر و جود

ز تاربح شهنامه پرسش نمود

ىدو گفت آن‌کش نوىسده ىد

کنا ىاره شهنامه مطبوع شد

س ازآن درسال ۱۲۷۶ شاهنامه درماس آقا مىرزا محمد ىاقر س حاجی مىرزاکوچک تاجر سرازی به‌حط مىرزا محمد رضا س آقا مىرزا محمد حسن حوشنوس شىرازی درکارحانهٔ حىاب مىرزای مدکور موسوم ىه‌مطبع محمدی در ىمبئی مىسر سد

شاهنامه درشهرهای محىلف هىد از قىىل کانپور و لکهنو ىاآنجاکه نسخه‌های آنها شناخته شده است ىارىده ىار به‌چاپ رسىده واغلب آنهاست که ىافرهنگ لغات است وازروی چاپ تررىر ماکان ىکی از چاىهای معروف آن است که به‌تصحیح آقا مىرزا فرصةالدوله متخلص به فرصت در ۱۳۱۵ دربمبئی نشر شده است ىکـی هم «آىىنهٔ حورشىد ىا شاهنامه» است

آخرىن طبع هىد ظاهراً آن است که توسط آموزندهٔ شىرمرد ایرانی درسال ۱۹۲٤ دربمبئی ازروی طبع اولىا سمىع ىه حاپ رسىده است .

* * *

**ىازهم چاپهای ایران**

ىازگردىم ىرسرچـاپهای اىران ـ دومىن شاهنامهٔ ایران کـه به‌چاپ زیبای سنگی است به‌خط نستعلیق حـوشنویس مسهور عسکر اردوبادی است. این چاپ ازچاپهای کارخانهٔ مسهدی حاجی آقاست ودرسال ۱۲۷۵ درتبرىز طبع شده است . ناشرش نوشته است که آنرا ازروی چاپ ترنرماکان ومقابله باشش نسخه دیگـر نوسانىده وطبع کرده است . این شاهنامه مصور و شش ستونی و باجدول‌بندی است ومخصوصاً ازجهت هنر نقاشی قابل‌توجه.

سومىن شاهنامهٔ چاپ ایران نیز کار کاتبان و استادان دارالطباعه‌ای است در تبریز . این شاهنامـه به‌خط محمد علی دلخون فرزند محمد جواد تبریزی است وبه‌سعی‌حاجی علی‌آقا به‌سال ۱۳۱۶هجری

ری دردارالطباعهٔ استاعلی بهچاپ رسیده
ت ومثل اغلب شاهنامههائی کـه تاآن
ز گار مطلوب بود که بهقطع رحلی باشد
نتشارش دریك جلد میسر باشد بدان
لیع بزرگ است .

**اپ امیربهادر**

چهارمین شاهنامهٔ چاپ ایران کـه
ـ زمان انتشار ازشهرتی خاص نصیب برد
ن است که بهدستور حسین پاشا خان امیر
بـادر جنگ تهیه وچاپ شد . نسخهٔ این
اهنامه که بهقطع سلطانی یعنی به اندازهٔ
قریبی روزنامههای کنونی بود چهار سال
یان سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ قمری مدت
گرفت . بههمین جهت بهعکس مظفرالدین
اه ومحمد علی شاه مصور است و در ابتدای
ن تصویر امیر بهادر آمده است . مقدمهٔ
کتاب نوشتهٔ شاعر معروف محمد صادق
میرزای فراهانی ملقب بهادیب الممالك است
نسخه بهخط خوشنویس معروف مرحوم
عمادالکتاب است و سی تصویر و تزیینات
عباراتی دارد درمعرفی کسانی که در
انجـام دادن این شاهنامهٔ مشهـور دست
داشتهاند . درقسمتی ازآن عبارت ، کـه
بهتأثیر ادیب الممالك ومؤید شد دایی بهالعات
ساختگی ممزوج شده آمده است که « به
کوشش وعنایت کبری (کذا) رده ارای معدلت
سخن ، پدیـد ساز زاركهن ، لاد افکن
بخردی ، بنیاد مؤبد پارسی نژاد ، سیم
عبدالعلی سد گانی در بافتخانهٔ آقا سید
مرتضی بهدستیاری آقا میرزا عباس (ودر
حاشیه گفته شده است که عباس از سرباران
قدیم گارد تهران است) بهفرجی انجامید
بهکلك من بنده محمد حسین عمادالکتاب
بهسالمه آتنیه بیست وششم شهر صفر ـ
المظفر درسال یکهزار و سیصد و بیست
و دو . »

شاهنامهٔ امیر بهادر جنگ ، هم از
حیث زبانی که درمقدمه و توضیحات آن
بهکار رفته وهم ازحیث تصاویر واشکالی
که برای سلاطین کیانی کشیده شده است
ودرتحت تأثیر نقوش تخت جمشید است
کاملاً نشان‌دهنـدهٔ روحیهای است کـه
ایرانیان درتوجه بهگذشتهٔ خود در زمان
تهیه و انتشار این اثر پیداکرده بودند .
جز اینها ، تصویری که درمقدمهٔ همین
کتاب از « هارونیه » (یعنی بنائی درمشهد که
اکنون درپست تعمیر است وبه مقبرهٔ غزالی
منسوب شده است) به چاپ رسیده ومقبرهٔ
فردوسی دانسته شده است گویای توجهی
است که مردم بهشاعر ملی وحماسی خـود
داشتهاند ومی‌خواستهاند که مزار او معلوم
ومشخص وبنایی باشکوه وفخیم باشد .

ازروی متنی کـه برای چاپ امیر
بهادر تهیه شد چاپهای سربی و سنگی
چندین بار درتهران طبع شده است . ولی
هیچ یك بدان قطع وهنر و زیبائی وتمامی
نیست .

* * *

**چاپهای جدید**

سال ۱۳۱۳ ، بهمناسبت سالگـرد
هزاره‌ی سال تولـد فردوسی موجب
فعالیتهای متعددی دربزرگداشت فردوسی
ومعرفی شاهنامه شد . دامنهٔ این فعالیت از
ایران فراتر رفت وبهکشورهای اروپائی
و آسیائی کشیده شد و عدهای از دانشمندان
دیگر با ایران همکاری کردند . از جمله
کارهایی که شد آن بود که درپی یافتن
شاهنامهٔ کامل ومصحح برآمدند است
یافت .

نخستین چاپ سربی درقطع کوچك
که بهاسلوب جدید چاپ کتب درایران
بهعمل آمـد آن است کـه درپنج جلد
بهتصحیح ومقابلهٔ رهنمود محمود رمضانی
صاحب کلالهٔ خاور ازسال ۱۳۱۲ بهتدریج
بهچاپ رسید وهمزمان‌جشن هزارهٔ فردوسی
منتشر شد . این چاپ دارای مقدمـهای
کوتاه بهقلم علامرضا رشید یاسمی بود .
بعد ازآن چاپ سربی دیگری ازاین
حماسهٔ بزرگ بهقطع رحلی بهتوسط سیف
آزاد مدیر روزنامه ایران باستان‌ دردسترس
قرارگرفت . عبدالرحمن سیف‌آزاد این
چاپ را به تصاویر متعددی ازپادشاهان
ساسانی مزین‌کرد ودرتوضیحات خود
گفت که درچاپ خود ازشاهنامهٔ چاپ اولیا
سمیع وشاهنامهٔ تصحیح فرصت شیرازی
وشاهنامهٔ چاپ مؤسسهٔ خاور وچند نسخه
دیگر استفاده‌کرده است .

بالاخره درهمین سال چاپ کامل
شاهنامهٔ دیگری‌که تاکنون بهترین چاپ
مـورد اعتماد ایـران دانسته شده است
بهسرمایهٔ کتابفروشی بروخیم شروع شد
وچاپ دورهٔ ده جلدی آن درسال ۱۳۱۵
خاتمه یافت . این چاپ اساساً ازروی‌چاپ
فولرس « متن‌ از مقابله باسبع خطی دیگر
و ترجمهٔ حواشی لاتینی آن بهفارسی » ودر
مجلدات آخری باتوجه بهچاپهای ترنر
ماکان و ژول موهل تهیه شد . جلد اول
آن بهتصحیح مجتبی مینوی وجلدهای ۲ تا
۵ بهتصحیح عباس اقبال وجلد ششم بهتصحیح
سلیمان حییم وبالاخره بقیهٔ آن بهتصحیح
سعید نفیسی است . درچاپ بروخیم بکوشش
برده ازنسخهای قلم نویس درورده ایران
که هرمندی ازمتن بود بهچاپ رسید این
تصاویر قدیمی تجدیدآمیز درمصور ساختن
شاهنامه بوده بامجالسی که تاآن روزگار
درشاهنامهها دیده شده بود . مجموعهٔ
وجه کتاب ومجلدها تاآنجا در مستورها
[illegible] شاهنامه علاوه
[illegible]

**فروغی وشاهنامه**

[illegible] سال ۱۳۱۳
[illegible] ولی
[illegible] محمد علی فروغی
(ذکاءالملك) است [illegible]
شاهنامه فردوسی » فروغی که نخواست
« بهشاهنامه عاشق وفـردوسی را ارادتمند
صادق » بود ودربرپاکردن مقبرهٔ فردوسی
اهتمامی کم مانند مبذول کرد و مقالات
وخطابههای متعدد دربارهٔ فردوسی دارد
(که مجموعهای ازآنها به توسط حبیب
یغمائی بهچاپ رسیده است) درخلاصهٔ خود
سعی‌کرد که ضمن بهکاربردن ذوق وسلیقه،
متن هم تاحدود امکان ازحیث صحت قابل
اعتماد باشد چنانکه خود نوشته است دراین
کار مجتبی مینوی بااو همکاری داشت
فروغی همچنین توفیق یافت که هشت سال

...صورت کوتاه‌ترشده‌ای از شاهنامه‌را
...ار کتب حسب نمایی به‌نام «منتخب
...نامه برای دبیرستانها» منتشر کند.

**...ان قزوینی**

فروغی از زمانی که به‌عنوان رئیس
...ن آثار ملی درسال ۱۳۰٤ سمتی
...ۀ «انجمن آثار ملی برای
...مقبرۀ فردوسی» را انتشار داد و از آن
...مرتباً جلسه‌ها ایراد کرد ومقالات
...ن دیگران را هم به‌شرکت درین
...ی و وظیفۀ ملی برمی‌انگیخت از
... میرزا محمد خان قزوینی‌راکه در
...پا مقیم بود به‌اهتمام درسر تحقیقات
...ی مربوط به‌فردوسی دعوت کرده بود
...چنانکه سید حسن تقی‌زاده هم مصرانه
...نی‌را بدین همکاری تشجیع می‌کرد.
...ه‌هائی که قزوینی به‌تقی‌زاده درین
...موع [illegible]

قزوینی در یکی ازنامه‌های خود می‌نویسد:
«اما علت اینکه نتوانستم، به‌این است‌که
کاری دیگر داشتم، با این موضوع برای
من دلکش نبود. جز ازهمان وقتی‌که
مرقومهٔ سرکار عالی وآقای ذکاءالملك
درخصوص این خواهش به‌دست بنده‌رسید
بنده جمیع کارهائی‌راکه به‌دست داشتم
یك قلم کنار گذاشتم وباخود عهد والتزام
کردم‌که تادرین موضوع چیزی ننویسم
به‌هیچ‌کار دیگری مشغول نشوم زیراکه
هر ایرانی درهرطبقه و درجه‌ای‌که باشد
نسبت به‌حال خود، مقدار عظیمی ازملت
خودرا مدیون فردوسی است. این از
بدیهیات اولیه است وتکلیف وجدانی هر
ایرانی است‌که ازهرراهی وبه‌هروسیله‌ای
که‌می‌تواند لساناً یاقلماً یا مالاً و مجاهدةً
[illegible] نحو ازانحاء دیگر کمکی برای
[illegible]احیی مقبرهٔ فردوسی و اعلاء ذکر او
و نشر مناقب ومحامد او تخلید نام متبرك
او بنماید».

گرچه قزوینی درآن وقت نتوانست
که دعوت فروغی وتقی‌زاده‌را اجابت‌کند
ودرباب شاهنامه مطلبی عرضه کند مقدمهٔ
قدیم شاهنامه‌ای‌راکه او ازچند سال پیش
بطور عالمانه تصحیح کرده بود عباس
اقبال آشتیانی ضمن جلد دوم بیست مقالهٔ
قزوینی درسال ۱۳۱۳ به‌یادگار جشن
هزارهٔ فردوسی بچاپ رسانید.

**تتبعات دیگران**

اینك‌که یادی ازتتبعات مهم مربوط
به‌احوال فردوسی به‌میان آمد باید گفت‌که
انتشار عده‌ای ازاین تتبعات عالمانه که
گویای اشکالات متن موجود بودوتحقیقات
علمی‌که گویای اشکالات متن رایج
وموجود بود بالمآل موجب توجه اصحاب
ذوق به‌تهیهٔ متن انتقادی شاهنامه شد

نمونه‌ای از مجالس چاپ تبریز ۱۳۱٦ ق.

# SHAH NAMU,

BEING A SERIES OF

# HEROIC POEMS,

ON THE ANCIENT

# *HISTORY OF PERSIA,*

FROM THE EARLIEST TIMES DOWN TO THE SUBJUGATION

OF THE PERSIAN EMPIRE BY ITS

## MOHUMMUDAN CONQUERORS,

UNDER THE REIGN OF

## *KING YUZDJIRD.*

BY THE CELEBRATED

ABOOL KAUSIM I FIRDOUSEE,

*OF TOOS.*

IN EIGHT VOLUMES.

VOLUME FIRST.

*CALCUTTA:*

PRINTED AT THE HONORABLE COMPANY's PRESS,

*BY THOMAS WATLEY.*

1811.

صفحهٔ اول نخستین شاهنامهٔ چاپی در ۱۸۱۱

فرستاد بر هر دری ۱ لشکری — نگهبان هر کشوری ۲ مهتری
بهر جای بر باره شد ۳ دیدبان — نگهبان بروز ۴ و شب پاسبان
ردو موبدش بود بر دست راست — نویسندهٔ نامه را پیش خواست ۱۰۷۰

## نامهٔ افراسیاب نزدیك فغفور چین

یکی نامهٔ سوی فغفور چین — نوشتند با صد هزار آفرین
چنین گفت کز گردش روزگار — نیامد مرا بهره جز کارزار
بپروردم او را ۵ که بایست کشت — کنون گشت از و روزگارم درشت
چو فغفور چین گر بیاید رواست — که بر دوستیش ۶ روانم گواست
وگر خود نیاید فرستد سپاه — کزین سو بر آمد سوی کینه خواه ۱۰۷۵
فرستاده از پیش افراسیاب — بچین اندر آمد بهنگام خواب
سرافراز فغفور بنواختش — یکی خرّم ایوان بپرداختش
وز آنسو بگنگ ۷ اندر افراسیاب — بر آمد ز آرام و ز خورد و خواب ۸
بدیوار عرّاده بر پای کرد — ببرج اندرون رزم را جای کرد
بفرمود تا سنگهای گران — کشیدند بر باره افسونگران ۱۰۸۰
بسی کارداران رومی بخواند — سپاهی بدیوار دژ بر نشاند
بر آورد بیدار دل جاثلیق — بران باره عرّاده و منجنیق
کمانهای چرخ و سپر های گرگ — همه برجها پر ز خفتان و ترگ
گروهی ز آهنگران ربجه کرد — ز پولاد بر هر سویی پنجه کرد
ببستند بر نیزهـــای دراز — که هر کس که رفتی بر دژ فراز ۱۰۸۵
بدان چنگ تیز اندر آویختی — وگر نه ز دژ زود بگریختی

---

۱ - P: سوی (منافی وزن). ۲ - P ، لشکری ۳ - P : پیاده بر آن باره بر.
۴ - P : روز ۵ - P . آرا. ۶ - P . که بر مهر او بر. ۷ - P . وزین سوی گنگ ۸ - P ، نه آرام بودش نه خورد و نه خواب

(۲۰) نمونه‌ای از چاپ بروخیم (تهران، ۱۳۱۳)

۱۳۵۱ ایجاد شد و مجتبی مینوی
یریت علمی آن انتخاب شد. اساتید
ی باشانزده همکار خود به‌جمع‌آوری
ه‌های مختلف پرداخته و برطبق اصول
یح انتقادی متن به‌تهیه متن آغاز
ه‌است ودرسال ۱۳۵۲ برای سال‌داران
ٔکاری که انجام می‌دهند داستان رستم
راب‌را نمونه‌وار منتشر کردند وچون
کار درنهایت اهمیت وتوجه بود مورد
فی‌وبحث‌عده‌ای ازفضلا قرار گرفت *
پس از این کوششی که بدوسیلهٔ عده‌ای
ضلای کنونی براساس ایجاد بنیادی
ی مشود باید امید داشت که چاپ کامل
ل اعتمادی ازشاهنامه باحدی دیگر
ر شود وافکار عالمی و ادبای باید
وسی پس از پیش رواج یابد

* * *

## اب دیگر

همانطور که گفته شد شاهنامه پس از
ودن، به‌وسیله‌خواندن ... و...
ی مجالس آن برسر در حمام ودروازه
اج یافت وبه‌صور مختلف منتشر شد
ز چاپهای دورهٔ کامل آن که بهچهل
می‌رسد منتخبات گزیده‌های متعددی
ن، خواه بطورمستقل‌وخواه‌در کتابهای
ی ومجموعه‌ها، خواه در ایران وخواه
کشورهای دیگر، به‌چاپ رسیده است
باید گفت که تهیهٔ روایت منثور
نامه وآثاری دیگر براساس حماسهٔ ما
ابتکارات معاصران نیست قدما نیز
ن امر توجه داشته‌اند کما اینکه توکل
ک فرزند تولك درسال ۱۰۶۳ آن‌را
م «تاریخ‌دلگشای‌شمشیرخانی» بصورت
وردرآورد و«شاهنامهٔ بختاورخانی» هم
نه‌ای است ازتلخیص شاهنامه به‌توسط
در علی فرزند اللهوردی خان عالمگیر
می درقرن یازدهم هجری. ازهمین
ع‌هاست کاری که ابوالفضل یوسف بن
ی مستوفی به نام «خردنامه» عرضه
ده و عبدالعلی ادیب برومند آن‌را
به‌چاپ رسانده است.

* * *

## ترجمه‌ها

مردم غیر فارسی زبان جهان
به‌شناسائی عده‌ای ازخاورشناسان حماسهٔ
قومی وملی ما را ازراه ترجمه‌هائی که
از این شاهکار شعری شده است شناخته‌اند.
آوازهٔ فردوسی ازشهر طوس باکوششهای
دانائی که شاهنامه‌را طی چند قرن به
زبانهای دیگر نقل کرده‌اند به سرزمینهای
آسیائی وکشورهای اروپائی و امریکائی
گسترده شد. درمدت هزار سال ازبی
افکندن کاخ شاهنامه می‌گذرد، این اثر
به‌بیست وشش زبان مهم جهان ترجمه‌شده
است. بعضی ازین ترجمه‌های کامل یا
ناقص یامختصر شده از زبان اصلی‌شاهنامه
به‌زبان دیگر در آمده و بعضی از روی زبانی
دیگر بدان نقل شاعرانهٔ مادری آنان.
زبانهائی که ترجمه‌ای از شاهنامه‌را
دراختیار دارند عبارت است از آلمانی،
اردو، ارمنی، انگلیسی، ازبکی،
اوکرائی، ایتالیائی، بنگالی، تاجیکی،
ترکی، چینی، دانمارکی، روسی، ژاپنی،
صربی، سوئدی، عبری، عربی، فرانسه،
مجاری، هندی.

* درفیلم سخنانی هم ازمجتبی مینوی درباب نحوهٔ تصحیح شاهنامه آمده است.

صفحهٔ عنوان چاپ ۱۲۷۵ بمبئی

صفحهٔ عنوان قصه سیاوش درچاپ زبان آلمانی

صفحهٔ آخر چاپ ۱۲۷۶

صفحهٔ عنوان شاهنامهٔ چاپ موهل

صفحهٔ عنوان چاپ ترنر ماکان

صفحهٔ عنوان شاهنامه چاپ وولرس.
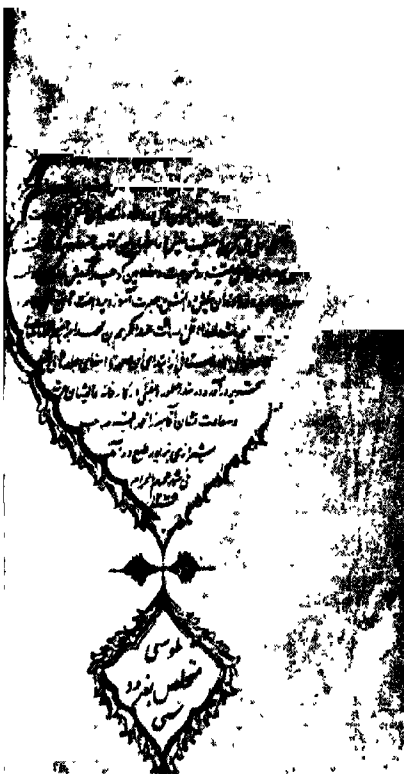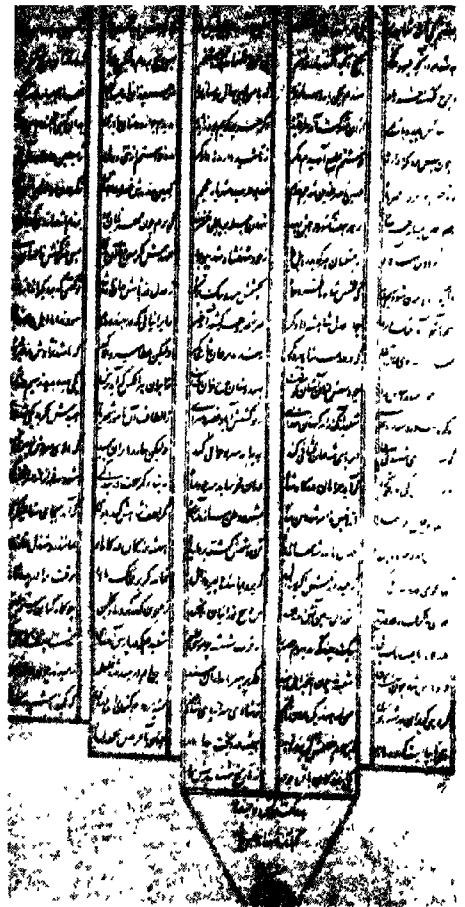
# کتاب شاهنامه

تصنیف

القاسم طوسي متخلص بفردوسي

بسعي و اهتمام کمترین بندگان آن بی نشان و لا مکان

## کپتان ترنرمکان

د قدیم و معتبر مقابله و تصحیح یافته مع فرهنگ الفاظ نادر
حات غریب و احوال آن سخن سنج فصیح و البلیغ
بدار الحکومت کلکته بقالب طبع درآمده

کردی ، گجراتی ، لاتبنی ، لهستانی ، مجاری ، هندی .

تا آنجا که اطلاع داریم اولین ترجمه‌ای که از شاهنامه شد حدود دویست سال پس از تألیف آن کتاب بود و آن به زبان عربی است این ترجمهٔ مخلص ، اکنون موجود است وچاپ هم شده است . مترجم آن فتح بن علی بنداری است او میان سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ هجری حسن خدمت ارزشمند وگرانسنگی را درباب شاهنامه انجام داد وحماسهٔ ملی ایرانیان‌را به‌اعراب شناساند دومین ترجمه ازحیث قدمت ، ترجمهٔ ترکی‌است. ترجمه‌های شاهنامه در زبانهای اروپائی بیش‌ازترجمه‌هائی است که درزبانهای آسیائی انتشار یافته است .

✶

انتشار چاپها وترجمه‌های متعدد از شاهنامه و نیز کتبی‌که درتوصیف وتحلیل آن نوشته شده و تألیفاتی‌که در احوال فردوسی به‌وجود آمده است و همچنین کنگره‌ای‌که به‌مناسبت هزارمین سال ولادت شاعر بااشتراك عده‌ای ازمستشرقین مشهور درسال ۱۳۱۳ درتهران و طوس تشکیل شد ودرهمان هنگام هم ساختمان مقبرهٔ او ازطرف رضا شاه کبیر افتتاح شد (به همان مناسبت جشنها و مراسم ... درشهرهای جهان برگزارشد) ، و بالاخره جلسات سخنرانی وبحث دربارهٔ شاهنامه فردوسی‌که از چند سال پیش به‌اهتمام وزارت فرهنگ وهنر در تهران و به‌نام «هفتهٔ فردوسی» توسط دانشگاه فردوسی درمشهد تشکیل میشود و نیز مجلس شاهنامهٔ فردوسی در«هفتهٔ ایران باستان» که بوسیلهٔ انجمن ایران‌باستان در سال ۱۳۴۸ منعقد شد ، ومنظومه‌هایی‌که عده‌ای‌ازشاعران معاصردرتجلیل فردوسی سروده‌اند وتجدید بنای مقبرهٔ فردوسی به‌اهتمام انجمن آثارملی‌که شاهنشاه‌آریا-مهر درسال ۱۳۴۷ افتتاح فرمودندوتأسیس بنیاد شاهنامه فردوسی برای تنقیح وتهذ

هوالله تبارک و تعالی شانه
بعون الله و حسن توفیقه کتاب مستطاب
شاهنامهٔ حکیم
در عهد دولت ملک ملوک عجم وارث ملک
دیهیم و جم قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین سلطان السلاطین
والخاقان ابن الخاقان السلطان صاحبقران ناصرالدین شاه قاجار
خلد الله ملکه
ابوالقاسم فردوسی
طوسی علیه الرحمه در دارالسلطنهٔ تبریز صانها الله عن الحدثان
بزیور طبع آراسته شد
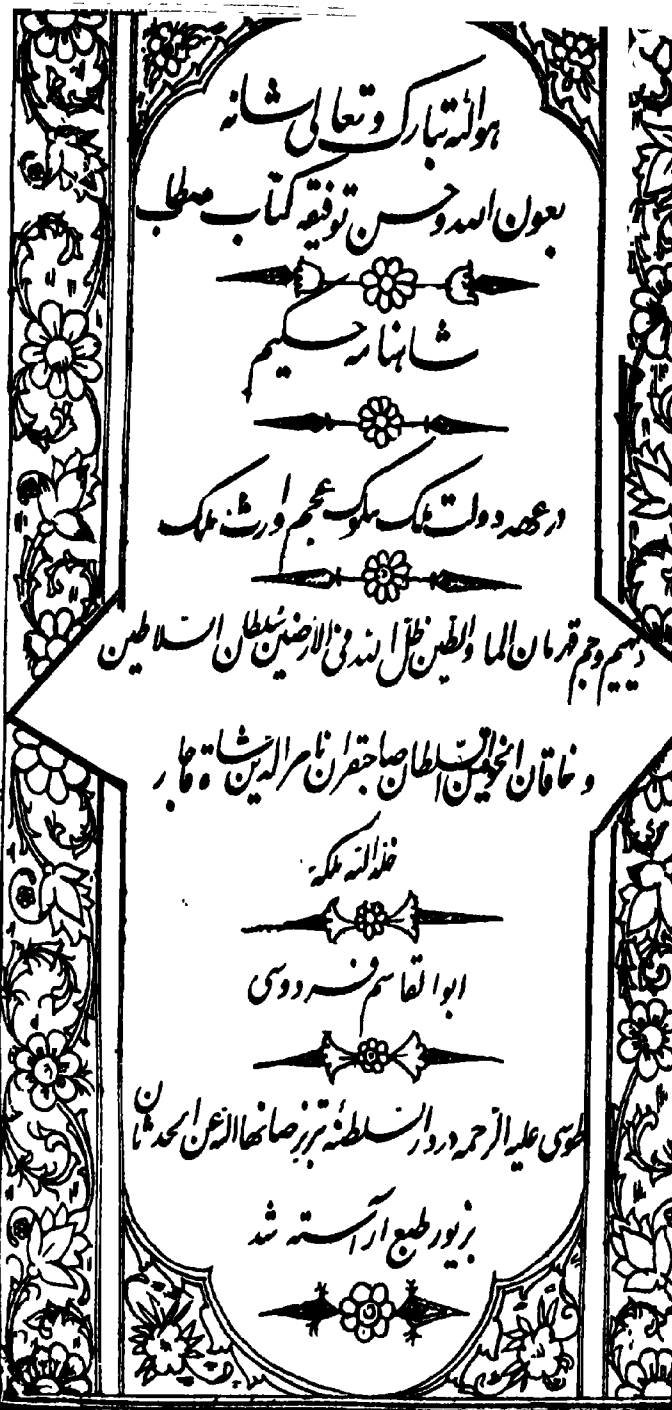
(۲۷) صفحهٔ اول چاپ تبریز در ۱۳۱۶ق.

صفحهٔ آخر نسخهٔ مورخ ۶۷۵ .

**صفحه‌ای از ترجمهٔ ایتالیائی شاهنامه با تصاویری که از چاپ‌های سنگی در آن چاپ شده است.**
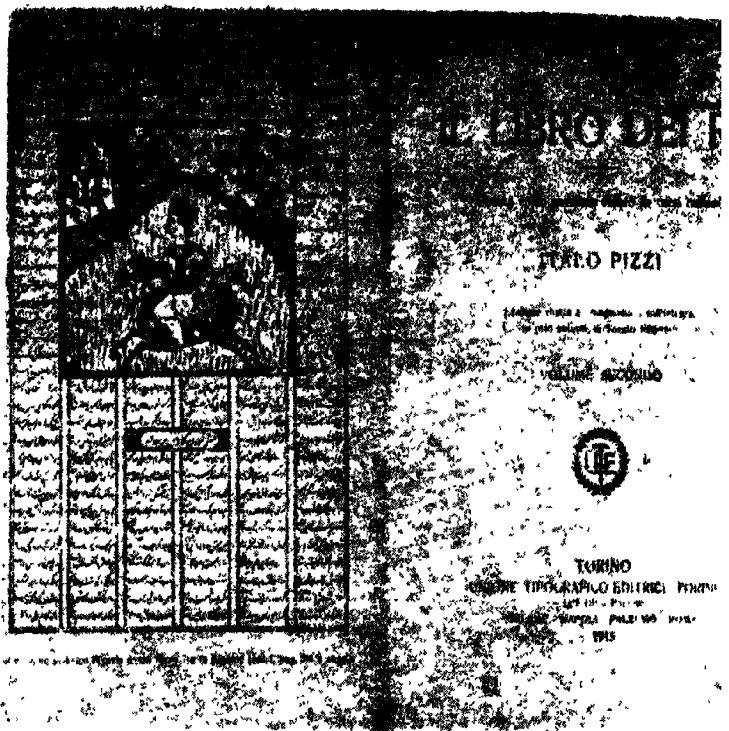
... تصحیح شاهنامه ... از لحاظ اقدام به دریا ... جستجو از طوس همه راهنمائی بوده است برای تصحیح ... شاهنامه و نشر عامی و بلندتر از آن

* * *

تاکنون بیش از یکصد مقاله و کتاب به زبان فارسی، و همین مقدارها به زبانهای خارجی در موضوع شاهنامه و فردوسی منتشر شده است. ولی همیشه شاهنامه محتاج بررسیها و شناختهای تازه‌تر است. شاهنامه یکی از قله‌های مرتفعی است، که هم‌مانندش در ادبیات جهان بسیار معدود است. ناچار راه‌بردن بر فراز و هوای ... عرش‌اندیش دشوار است.

شاهنامه همان است که فردوسی خود گفته:

پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

* این متن برای تهیهٔ فیلم توسط سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران به‌منظور ارائه در جشن طوس نوشته شده است و اینک با اجازه و تشکر از آن سازمان و به‌قصد نشر عام و اطلاع عموم از کوششی که سازمان مذکور در تهیهٔ فیلم متحمل شده‌اند به‌چاپ می‌رسد.

*** در فیلم سخنانی از مجتبی مینوی درباب نحوهٔ تصحیح شاهنامه هست که این متن فاقد آن است.**
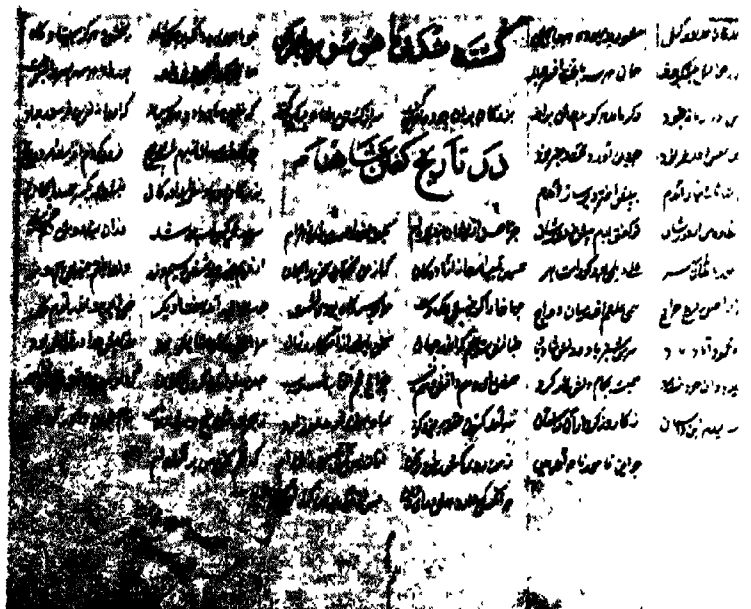
# زندگینامه و کارنامهٔ ادبی طالب آملی شاعر هنرمندی که شایستهٔ این فراموشی نیست

**شرحی پیرامون خواهر طالب آملی، ستی‌النساء، بانوی ایرانی که جزو زنان دانشور ونام‌آور دربار هند شد**

**(۵)**

**دکتر فرامرز گودرزی**

**طالب ملک‌الشعرا**

طالب همانطور که گفته شد توسط اعتمادالدوله بدربار جهانگیر راه یافت ودرسال ۱۰۲۸ به ملک‌الشعرائی رسید. جهانگیر دراین‌باره در توزک خود می‌نویسد «دراین تاریخ (یعنی روز دهم دی‌ماه سال چهاردهم سلطنت جهانگیر مطابق با سال ۱۰۲۸ هجری قمری) طالب آملی به خطاب ملک‌الشعرائی خلعت امتیاز پوشید. اصل او ازآمل است یکچند با اعتمادالدوله میبود، چون رتبه سخنش از همگنان در گذشت درسلک شعرای پایتخت منتظم گشت»

جهانگیر، نورالدین محمد پسر اکبرشاه امپراطور بزرگ هند بود، دردوران ولایتعهدی بنام شاهزاده سلیم معروف بود و بدینجهت اورا سلطان سلیم نیز می‌نامیدند مثلاً دراین بیت شعر از جهانگیرنامه طالب آملی

سران سپه را چوشد آگهی     چه‌سلطان‌سلیمی چه اکبرشهی

منظور سلطان سلیم همان جهانگیرشاه است

جهانگیر از سال ۱۰۱٤ تا ۱۰۳۷ هجری قمری در هند سلطنت کرد. دوره سلطنت او درهند مصادف با پادشاهی شاه‌عباس کبیر درایران بود. اومشوق ادبا و هنرمندان ایرانی بود ادبیات و شعر پارسی وهنرایرانی درهند در دوره سلطنت رو به اوج اعتلای خود رسید و دوران پادشاهی او درحساسترین ادوار سبک هندی است. ازلحاظ کثرت شعرا وتشویق آنان ورواج شعر وشاعری دربار اورا میتوان با بارگاه سلطان محمود غزنوی مقایسه نمود. جهانگیر اشعار زیبا میسرود ودراین زمینه چنانکه مشهور است شاگرد فیضی ملک‌الشعرای اکبرشاه بود ابیات زیر حاصل طبع شاعرانه جهانگیراست

**ساغری می برسر گلزار میباید کشید     ابر بسیارست می بسیار میباید کشید**

***

**از من متاب رخ که نیم بی‌تو یك نفس     یك دلشکستن توبه‌صدخون برابراست**

**جهانگیر خاطرات دوره زندگی خـودرا با نثری زیبا در قسمت اول کتاب توزك جهانگیری بپارسی ثبت نموده است. این‌کتاب مجموعه مستندی ازتاریخ هند در دوره اوست**

جهانگیر و نورجهان ملکه ایرانی وی ، اثر «ادوارد هال»

و از مطالعه آن میتوان به افکار و عادات ووضع اجتماعی دوران زندگانی او پی برد

جهانگیر مردی ادب وعاشق‌پیشه بود وبه همسرش مهرالنساء عاشقانه مهر می‌ورزید. بیشتر اوقات او به شرکت دربزمهای درباری ومجالس ادبی وشکار میگذشت وی‌همانطور که دیدیم طبع شاعرانه‌ای داشت ومستعدی توانا بود. درتوزك خود هرجا به‌نام شاعری میرسد ابیاتی از اورا

گلچین می‌نماید بطوری که اگر دیوان آن شاعر را بررسی کنیم شعری بهتر از اشعار گلچین شده توسط جهانگیر درآن نمیتوان یافت. خود او چنانکه گفته شد اشعار زمانی مسرور و واله داغستانی رباعی زیر را ازاو میداند :

هرکس به ضمیر خود صفا خواهد داد — آئینه خویش را جلا خواهـد داد
هرجا که شکسته‌ای بود دستش گیر — بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

در توزک ، خود درباره مناسبت سرودن رباعی زیر می‌نویسد «دربن ولایت عادلخان معتمد خدمات شایسته گست و به خطاب والای فرزندی سرف اختصاص یافت اورا به سرداری وسری تمام دکن بلندمرتبه ساختم وبه جهت سیته این رباعی بخط خاص مرقوم گشت

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما — آسوده نشین بـه سایهٔ دولت مـا
سوی تو شبیه خویش کردیم روان — تا معنی ما ببینی از صورت مـا

***

طالب ازسال ۱۰۲۸ تا سال ۱۰۳۶ که سال وفات اوست ملك‌الشعرای جهانگیر بود و سمت ریاست برمجمع ادبی دربار اورا داشت وی دربن مقام علاوه برسرکت درمراسم رسمی و سرودن قصاید بمناسبت اعیاد مذهبی وجشنهای درباری وظیفه انتخاب ومعرفی شعرای تازه‌وارد به شاه را نیز به عهده داشت وی دررکاب جهانگیر به مسافرت دراطراف واکناف هندمیرداخت دلیل مسافرت او در مقام ملك‌الشعرائی بکشمیر است که در سال ۱۰۲۹ صورت گرفت طالب ازین سفر با خاطره‌ای خوش بازگشت ودراشعار خود ازین سفر بخوبی یاد می‌کند ابیات زیر ازغزلی دروصف کشمیر انتخاب شده است

بیا که مجمع خوبان دلربا اینجاست — کرشمه‌ها همه اینجا و نازها اینجاست
قدم ز خطه کشمیر برنمیدارم — مقیم مرکز عیشیم و جای ما اینجاست
مده به غارت بیگانه کشور دل خویش — کـه نرگناز نگه‌های آشنا اینجاست
کجا بهشت و کجا بزم باده‌ای ، زاهد — نودل بجای دگر بسته‌ای وجا اینجاست
جوان شو ازنفس همنشین مرو بچمن — اگر به‌کسب هوا میروی هوا اینجاست
بـتو فاضلی نظر از قبله افاضل جو — بیاد فضل جهانگیر پادشا اینجاست

***

غزل زیررا نیز درمدح جهانگیر ووصف کشمیر سروده است

فیض پیاله بخشد آب وهوای کشمیر — ازحسن خم نهادند گوئی بنای کشمیر
چون خاك عشقبازان هرلحظه برمشامم — بوی محبت آید از کوچه‌های کشمیر
جان بردودست‌گیرم مانند عذرخواهان — وانگاه بـرفشانم کاین رونمای کشمیر
شاهنشهه جهانگیرچند ازهوای او گل — خوش‌مستجاب‌گردید آخردعای‌کشمیر
وصف بهشت جاوید ازعاشقان آن پرس — مارا زبان نگردد جز در ثنای کشمیر
هـر صبح برمشامم از راه آشنائی — پیغام جنت آرد بـاد صبای کشمیر

هرکس پی تماشا کردند خـوش فضائی
رضوان فضای جنت طالب فضای کشمیر

غزل زیررا هنگام عزیمت موکب شاهانه به کشمیر سروده است :

دولت به سیر گلشن کشمیر میرود — وانگه چو باد صبح به شبگیر میرود
شاداب گلشنی که به سیرهوای او — شاهنشهی چـو شاه جهانگیر میرود
دلهای خلق‌را همه دورازرکاب‌خویش — ویران شنید و از پی تعمیر میرود
او میرود به گلشن کشمیر و از پیش — مرغ دعا به گلشن تأثیر میرود

باد صبا به توسن عزمش چسان رسد — کان زود میخرامد و این دیر میرود

بادش مبارك این سفر میمنت اثـر — کز شاهراه دانش و تدبر میرود

طالب چرا به حمله بپیچد عنان چرخ
کانـدر رکاب شاه جهانگیر میرود

قصیده زیر را نیز در این مسافرت سروده است ·

خوبی مرغ طرب این بود نگاه صفیر — که باده ، باده هندست و گل، گل کشمیر

ز هست اگر چه گل و باده باقصد و مقصد — می عراق و گل پارس را به صف مگیر

مرا که صورت باغ بهشت درنظراست — سزد که تازه کنم روح بلبلان به صفیر

چو وصف گلشن کشمیر میکنم فرض است — که شویم این دهن تلخ را به شکر و شیر

[illegible] جنت بخواب بیند حـور — دلش ز لذت سیر بهشت گـردد سیر

[illegible] تاك نخل و صدهزار ثمر — به گلستانش یك بلبل و هزار صفیر

ز اعتدال هوا حاذق در بهار و خزان — کشد رخت بصحرا صغیر تا بکبیر

[illegible] هوایش برد که پرده گوش — برد نصیب ز گلبانگ بلبل تصویـر

[illegible] هـوا در فضای او سود — عبیـر پنجه زلف نگار دامنگیـر

چه وصف گلشن کشمیر برزبان گذرد — چمن خلد زند غوطه درخوی تشویر

[illegible] ملایمت همه ز اعتدال هـوا — ره تمیز نماند میانه [illegible]

[illegible] جلوه کنان غنچه‌های نیمه‌شکفت — چو کودکی که گشاید دهان بخوردن شیر

[illegible] زلف بتان عمـر باید ناچار — که وصف سنبل ستان او کنم تقریر

هوای مـدح شهنشاه درسرست مرا — که چون عطاردم ازفکر نظم نیست گزیر

وسپس تقاضای پاداش میکند و در ازای سرودن این قصیده از شاه تمنای اورا صله میطلبد

ز بس مفرح یاقوتی کـه ساخته‌ام — سم بجابره گوهرسان و لعل‌بدیر

شده خود صلهٔ این قصیده بخش مرا — اگرچه‌نیست ترا چون خدا شبیه ونظیر

قصیده فوق در حدود صدوده بیت شعر دارد که برای کوتاه شدن سخن ابیات ذکرشده را تلخیص نمودیم . طالب درباره سفر به کشمیر ودشواریهای راه وزیبائیهای آن قصیده گری مجاور ازصدبیت سروده که ابیاتی ازآنرا انتخاب نموده‌ام

شد آسان طی ره دشوار کشمیر — بـه اقبال شهنشاه جهانگیر

قدم بر تیغ کوهی گشت گستاخ — کـه بروی نگذرد بوسیده نخجیر

رهی کردیم طی کز پیچ و تابش — بدندان لب گزد مار شکن گیر

رهـی باریکتر از نیز مژگان — بر او چسبیده رهرو چون پر تیر

رهـی جانسوزتر از برق خنجر — رهی باریکتر از نوك شمشیر

بهر منزل غلط گفتم بهرگـام — هزاران طفل نابالغ شدی پیـر

چرا چون عمر اژدرها درازاست — کـه کوته باد عمر راه کشمیر

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

ظهور میوه و گل بـا شکوفه — بیك موسم دراوچون باغ تصویـر

بهرسو شد مجنونـی نشسته — بپا پیچیده آبی همچو زنجیر

ز یکسو قمریـان در ناله زار — ز یکسو بلبلان در نغمه زیـر

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

مـدام از لاله و گل تا بود نام — بگلزار بهشت و باغ کشمیر

بهرجا صید مقصودیست در دهر — کمند پادشه را بـاد نخجیر

گل کشمیر و نوروز دل‌افروز — مبارك‌باد بـر شاه جهانگیر

ز شادابی بروید پنجه سرو
به خاکش گربکاری ناخن شیر

زبرف کوهسارش صبحدم را
افق در کوزه اندازد تباشیر

تو گوئی حلقه‌های ناف آهو
نسیمش کرده ازهرسو سرازیر

ریاحین بر زمین پرنگارش
چو بر دیبای رنگارنگ تصویر

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

گلی درخواب دیدم دوش گفتم
که تعبیرش چه باشد ، گفت تقدیر

طالع نازکن کاین خواب خوش‌را
زمین‌بوس شهنشاهست تعبیر

جهانداری که در کشورستانی
نخستین ملك دلها کرده تسخیر

ستم را دست شد در آستین تنگ
چو نوشروان عدلش بست زنجیر

ابیات زیر از قصیده‌ای که ظاهرا قبل رسیدن به مقام ملك‌الشعرائی سروده شده انتخاب گردیده است

آمد آن رشك مهر وغیرت ماه
داده خم طره چون دو مشك سیاه

کرده قسمت به آهوان چین
گوشهٔ چشم او زکوه نگاه

همه اسباب جلوه طبع پسند
همه اجزای حسن خاطرخواه

چون چنین دیدمش زجا جستم
به تمنا گرفتمش سر راه

گفتم ای نوگل از چه بستانی
گفت از بوستان صنع‌الله

گفتم ای شاه حسن کشور مهر
گفت املاك رخسار و غمزه سپاه

گفتم ای ماه از کجائی تو
گفت از آستان شاهنشاه

شه جهانگیر آنکه با عدلش
دستیاری کند به ساعد گناه

آنکه عدلش چو پرده بندارد
نور گردد بروی آئینه آه

معدلت [illegible] نگهبین
رنگ مرغش بر رخ بدخواه

کامکارا [illegible] صبح [illegible]
پس [illegible] آنم جاه

[illegible]
تا [illegible] آرم [illegible] از درجه ماه

نادر [illegible] من [illegible] گوئی
همچو [illegible] بار سبد و شیر سیاه

قطعه زیر را درستایش جهانگیر [illegible] از اعتمادالدوله [illegible] او [illegible] سروده است

ای دهانت خنده داده چمن چین
[illegible] چون شکر لب نمکین

[illegible] چو گل بالی بچهره خندان
بوسه [illegible] ابروان تو چین را

خاك بخود بالد از خرام تو آری
پای تو [illegible] بر فلك رسانده زمین را

[illegible] بالاشکل [illegible]
راه ابر بست ناله‌های حزین

زلف تو گر با صبا [illegible]
ناف [illegible] سرم ناف چین را

تو [illegible] بوسه [illegible]
یکدو گرامی نگاه دست گزین را

نیست امید گشودنش [illegible]
زابروی من وام کرده زلف تو چین را

دغدغه صاحب [illegible] الحق
میرسدت ، زانکه بنده‌ای شه دین را

نشر اقبال پادشاه جهانگیر
کز گهرش خجلت است در ثمین را

برورق دل ز عدل او [illegible] کرد
فرق رهم‌شکل مهروصورت کین را

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

گردون دارد چراغ مهروبوداری
شمع خرد اعتماد دولت و دین را

شه بوجودش سکندرست که در بر
روح ارسطوست این وزیر متین را

هیچکس ازخسروان بخواب ندیده‌ست
عمر جهانگیر شد وزیر چنین را

شخص عدالت توئی تو [illegible] شناسی
مرتبه این وزیر عدل قرین را

یوسف نیم امّا ز چه بی‌جرم و گناهی　　بختم سرپائی زده افکنده بچاهی
چاهی چه ، یکی گلخن پرحسرت دودی　　نی نی غلطم دوزخ بی آب و گیاهی
جز دود دلم همنفسی نیست که با او　　گاهی گله‌ای سرکنم از بخت سیاهی
چون گریه بجوشد که مرا بردل بی تاب　　هردم رسد از غیبت غم حوصله کاهی
برگوش فلک ناله زارم رسد از ضعف　　مانند طنین مگسی از تهٔ چاهی
ای منکر سوز دل و آشوب دماغم　　یک ره نه بغلط جانب این خسته نگاهی
طالب چه زبونست زبان گله در بند　　پس ختم غزل کن بدعاگوئی شاهی
از حادثه آخر چه هراسی تو که داری　　چون سایهٔ اقبال شهنشاه پناهی
آن شاه جهانگیر که در گلشن بخشش　　هر سبزه که روید بود اقبال گیاهی
سرپنجه زند با مدد تیغ ز آتش　　هر شعله بخورشیدی و هر هاله بماهی
بادی تورد از کف جودش که در آن باد　　آید بهرگام بگیرد سر راهی
خورشید و قمر دست زد فرق سپهرند　　شایسته آن سر بکف آرند کلاهی
انصاف گواهست که از نسل سلاطین　　ننشسته چو او شاهی بر مسند جاهی
گردون که سراپای نشین دیدهٔ بیناست　　کم دیده چو خاک در او ناصیه گاهی
چون قبضه بکف جانب میدان کند آهنگ　　گر ناوک پرّان شکند قلب سپاهی
آرد سوی پیکانش سرنیزه مژگان　　هر داغ دل دشمن او چشم سیاهی
دشمن زدم خنجر الماس‌گدازش　　چون تیر بهر هر نفس کند اندیشه راهی
هرگام که گیرد ز گرانباری او ساز　　افتد زنشان قدم خویش به چاهی
شاها توئی امروز که بر ذات تو ختم است　　چون شیرزدن تیغ بنه بر قلب سپاهی
شمشیر تو چون شیر شکاری دم هیجا　　بر میمنه گاهی زده بر میسره گاهی
با ماه فلک سر بهر شامگه از بار　　مستانه به سر برشکند طرف کلاهی

هر گوشه نعال سم یکران تو بادا
بر چرخ سوار کله گوشهٔ ماهی

ابیات زیر از قصیده‌ای انتخاب شده که در تهنیت عید نوروز و ستایش جهانگیر سروده است .

شکوفه طرب افشاند بر جهان نوروز　　شکفته ساخت جهان را چو گلستان نوروز
صبا رساند بشارت که همعنان بهار　　رسید با سرود ساز گلفشان نوروز
زبس نشاط فراوان و عیش افزون کرد　　شکست رونق بازار زعفران نوروز
همیشه گرچه بآئین وزیب بود این بار　　برونقی دگر آراسته دکان نوروز
چمن که بود زلبخاوس ارجهان شده بر　　بوسعانه دمی ساحس حوان نوروز
چو وصف بزم شهنشه شنید دردم ساحت　　قدم زچشم وبه تعجیل شد روان نوروز
دواسبه تاخت زیک ساله ره که زود رسد　　ببزم عیش فریدون حشم شهان نوروز
بهر زمان که ز ایام عدل او گذرد　　دو عید باد در اطراف ودرمیان نوروز
بود جمال تو نوروز ما که در معنی　　تو عید اهل دلی عید کودکان نوروز
زمان زمان تو باد از عیش نوروزی　　که صد بهار طراوت برد ازآن نوروز
همیشه تا که ز دیدار گل کند باغ　　به نغمه طرب‌انگیز بلبلان شورور
چهارفصل جهان باد تا بود ایام　　بدشمنانت محرّم بدوستان نوروز

غزلی با همین وزن وردیف در دیوان طالب وجود دارد که اغلب ابیات آن ازقصیده فوق گرفته شده است . بنظر میرسد پس ازسرودن قصیده مزبور شاعر منتخبی از ابیات آنرا برگزیده وبصورت غزل زیر درآورده است .

| | |
|---|---|
| همیشه تاکه زندار گلستان نوروز | به نغمه‌های خوش‌آیند بلبلان نوروز |
| زمان زمان نوبادا ز عیش نوروزی | که صدبهار طراوت برد از آن نوروز |
| چهارفصل جهان‌باد درملالت و عیش | بدشمنانت محرّم بدوستان نوروز |
| بهر زمان که ز ایام دولتت گذرد | دو عید باد دراطراف ودر میان نوروز |
| چو با زمان نو نوروز خوبشرا سنجد | بود بهار زمان نو و خزان نوروز |
| دریغ کاش فریدون درین زمان بودی | که درزمان تودیدی زمان زمان‌نوروز |
| چو جمال تو نوروز ما که در معنی | تو عید اهل دلی عید کودکان نوروز |
| ز عید نوئی‌مرگ دشمن عید است | بلی مصیبت گرگ است برشبان نوروز |

طالب همانطور که قبلاً گفته شد درمسافرتهای جهانگیر به شهرهای تحت فرمانروائیش همراه وی بود و در مدت ملک‌الشعرائی خود از بیشتر شهرهای بزرگ و نقاط جالب هند دیدن کرد. قطعه زیر را هنگامی که باتفاق شاه از کابل دیدن میکرد درتوصیف ... آن شهر زیبا شده بود سروده است

| | |
|---|---|
| بحکم شاه‌نورالدین جهانگیر | که هرلب نذر او دارد دعائی |
| به عیش‌آباد کابل یافت تعمیر | همایون منزلی عالی بنائی |
| از ینسو قلعه پولاد سیمی | ولی زانسوی باغ دلگشائی |
| زهی ایوان کنگره بر قصر افلاک | نموده خنده دندان نمائی |
| درِ باغی که بیماران غم را | باشد چون هوای او دوائی |
| ز فیض سازکاری لعل گردد | نسیمش گر ورد بر کهربائی |
| به صحن سبزه دست براکی | بعمد برورش مسکین هوائی |
| به هر شاخ بهر برگ سبزی | نشسته بلبل دستان سرائی |
| ز ستان آب و جو گسته خوشبوی | تو گوئی دست بسته مشکسائی |
| زهی خاک لباس غنچه برباد | عبیرافشان نسیم جانفزائی |
| چو نرگس تکیه موزون که زرد | ز کاسرگ لب نازک ادائی |
| نشیمن کرده بر هرشاخ سروی | خروشان قمری صوفی نوائی |
| بگوش حرفه‌نوش گل بعمد دگر | رسانده نوای آشنائی |
| سخن کوته دراین شهر طرب‌خیز | مهیا گشته خوش دلکش بنائی |
| چو کابل بعالم هست شهری | به زیبان قلعه در آفاق جائی |
| مبارک بر جهانداری که مباش | نبودست و نباشد پادشائی |

طالب درجهانگیرنامه خود که (درشرح وقایع دوران سلطنت جهانگیر و بزرگ‌ترین شاهنامه است) درباره مسافرت خود به کابل وجشنی که جهانگیر درباغ مزبور ترتیب داده چنین میگوید

| | |
|---|---|
| به کابل برآراست جشنی بباغ | که نوروز جمشید را کرد داغ |
| به سطح هوا ز اطلس سایبان | زنوشد یکی چرخ اطلس عیان |
| زبس فرش‌زنگین زمین‌بوس کرد | چمن خنده بر بال طاوس کرد |
| زمین پرگل و فرشها پرنگار | گل‌اندرگلی طرح شد چون بهار |
| جهان روز زینائی ازسر گرفت | طرب عیش را تنگ دربر گرفت |
| یکی خرمن گل برافراختند | وزان تخت شاهنشهی ساختند |
| جهاندار بنشست بر تخت گل | بعمد کامرانی زهی بخت گل |
| امیران لشگر بپا خاستند | چو فوج ریاحین صف آراستند |
| خرامنده شد ساقی خوش خرام | گهی چشم درگردش وگاه جام |

می‌آمد به‌مجلس چورنگین بهار          وزو چهره بـزم شد لاله‌زار
مـی دوستکامی به ساغرپرست          که ازدست‌دادی‌که ازچشم مست

طالب درجهانگیرنامه هرجاکه بنام جهانگیر میرسد ازجـان و دل به ستایش ا میپردازد . بعضی ازقسمتهای جهانگیرنامه بقدری شیوا وحالب سروده شده که خواننده بی‌اختیا شعروشاعری نظامی واسکندرنامه اورا بخاطر می‌آورد . ابیات زیر نمونه از اشعارکتاب مزبو درستایش جهانگیرست :

جهاندار عـادل جهانگیرشاه          که چترش کله گوشه سابد بماه
زرحمت نشانـی بعدل آیتی          به خلق از خدا لطف بی غایتی
بـه قصر فلك منزلت قیصری          به آئینه خاطر اسکندری
قدح نوشی از جام توفیق مست          دلش حق‌پرست ولش می‌پرست
ز فرقش عیان دولت سرمدی          ز پیشانیش فـرّه ایـزدی
قضا بند شری بـه زنجیر او          پـر تیر تقدیر بر سـر او
فـروزندهٔ اختر مردمـی          شناسندهٔ جوهر آدمـی
ندیده بـه چشم جواهرگزین          نگین خانهٔ بخت مثلش نگین
در ایام آن عادل دادرس          ز نوشیروان مانده نامی و بس
نگارنـد اگر نام او اختران          به فیروزه هفتمین آسمان
نگین نقش بندند و نامش بلند          درآئینه کار اگر بنگرنـد

دراینجا گوئی بجای مدح شاه بوصف معشوق پرداخته است :

. . . . . . . . . . .          . . . . . . . . . . .
جبینش چو آئینه صبحگاه          تنق بسته نور از رخش تا بماه
نمایان برآن روی فرخنده فال          دو ابرو بسان دومشکین هلال
بهر مشرب اورا بچشمی نگاه          بدرویش ، درویش وباشاه ، شاه
چو گل با بزرگان بهشتی گلی          به اطفال چون غنچه نازك‌دلی
چو شد سزاوارش بر سریر          نگین از نگین خانه آید بزیر
سلیمان کزین کوچکه بست بار          باو داد انگشتری یادگار
بتاجی خوش از حشمت کیقباد          بجامـی ز میراث جمشید شاد
جهان ازوجودش یکی گلشن‌است          که هربرگ اواختری‌روشن‌است
اگرقبله باشد یکی روی اوست          وگرجود دوطاق دوابروی‌اوست
زند غنچه گل در ایـام او          زر خویش را سکّه بر نام او

درجای دیگر در جهانگیرنامه به بوصف عاشقانه‌ای از شاه میپردازد :

شهنشه درآن بـزم دریا نمود          یکی ابر شد ریخت باران جود
زبان کرد چون کف جواهر نثار          زهی گوهرین ابر یاقوت بـار
زشادی قبا برتنش گشت تنگ          گل می رزرویش برون داد رنگ
اتاقـه به سر سرفرازی‌کنان          کله گوشه با ابـر بازی‌کنان
عیان تاب می زآنرخ پر زنور          چو آتش که ظاهر شود از بلور
بگردن بسی عقد رخشان چو آب          هم از لعل و درّ و زیاقوت ناب
بگوشش یکی قطره زاشك سحاب          که نادیده دریا خیالش بخواب
به سیرابـی لعل رنگین مل          به غلطانی قطره بر روی گل
توگوئی‌زبان‌چون‌گهرجوش‌کرد          یکی نکته خویش درگوش کرد

طالب درچندین غزل ازغزلیات خود نیز به‌مدح جهانگیرپرداخته برای نمونه غزل‌ها زیررا بدون حذف حتی یك بیت ذکر می‌کنم :

نازم رخ ازپیاله چمن در چمن شکفت | هرموی من گلی شدوبرروی من شکفت
بر هرزمین که سروقد من قدم نهاد | زان خاك دسته‌دسته گل وياسمن شكفت
بر زلف وعارضش نظرازبسکه دوختم | سنبل ز دیده‌ام بدمید و سمن شکفت
بر سر لب از تبسم او رفت نکته‌ای | ناگه مرا چو غنچه‌زبان دردهن شکفت
درآتشم زعشق تو خندان وتازه‌روی | همچون گل چراغ که درسوختن شکفت
صبح از نسیم کوی تو هر موی برتنم | همچون دل غریب زبوی وطن شکفت
چون تخم لاله‌ای که بروید بهر بهار | بس داغ تازه‌ای که زداغ کهن شکفت
ورقی میان بوی تووبوی غنچه نیست | گوئی که غنچه باتوبیك پیرهن شکفت
گل را چمن مقام شکفتن بود ولی | رخسار او گلیست که درانجمن شکفت
در نوبهار عدل جهانگیر پادشاه | گلزارطبع طالب رنگین‌سخن شکفت

***

شکار گه خوش‌وصحرا خوشست‌وراه‌خوشست | هوا چو عهد جهانگیر پادشاه خوشست
شکفته‌روئیی دهر از نشاط صحت اوست | جهان چرا نبود خوش جهان‌پناه خوشست
به عکس دور زمان دور او خوشست مدام | چه گاه دور زمان ناخوشست وگاه خوشست
چو لاله بی قدح می مگیر دامن دوست | کنونکه سبزه خوش وگوشهٔ کلاه خوشست
اثر همیشه به صاحب اثر بود مانند | غزال را که بود چشم خوش نگاه خوشست
دمید صبح سعادت بنوش باده عیش | ولی نشاط صبوحی بـه صبحگاه خوشست
بسرم به راه تو خوشتر بود که چشم براه | ترا گمان که مگر چشم من براه خوشست
مشو جدا نفسی زآستان او طالب | کـه قبله نورفشانست و قبله‌گاه خوشست

درمجموعه رباعیات طالب که متجاوز از ۷۵۰ رباعی است نیز چندین رباعی درستایش جهانگیر وجود دارد . رباعی زیر ازآن جمله است :

چون شاه جهانگیر شه نیك‌صفات | بنمود عیان چشمه نـور از ظلمات
خضرش یکبار چشمه چون دید بگفت | جا کـرده سکندر بلب آب حیات

رباعی زیر را بمناسبت توزین جهانگیر با جواهرات واشیای گرانبها سروده است این مراسم ازقدیم برای تجلیل از فرمانروایان و پیشوایان مذهبی ازهندوستان مرسوم بوده است وهمورد پیروان بعضی از مذاهب ازجمله اسماعیلیه معمول است :

امروز کـه روز وزن شاهنشاهست | برخود بالد هـرآنکه دولتخواهست
دلوست ترازوی و شهنشه یوسف | لیك آن یوسف‌که دشمنش درچاهست

رباعی زیر را نیز درباره انتخاب خود به ملك‌الشعرائی علیرغم شعرای بزرگ مقیم دربار جهانگیر سروده است :

شاها ادب چـرخ معاند کـردی | خون در دل یك طایفه حاسد کردی
امروز کـه من درخط فرمان توام | انگار که تسخیر عطارد کـردی

با مرگ اعتمادالدوله درسال ۱۰۳۱ طالب یکی از بهترین دوستان و حامیان خودرا ازدست داد طالب چنانکه میدانیم درابنموقع ملك‌الشعرا بود ودر دربار جزو امرای طراز اول به شمار میرفت بنابراین فقدان صدراعظم بزرگ امپراطوری ازنظر موقعیت شغلی تغییری در وضع او نداد ولی ازنظر روحی این واقعه برای او ضربه سنگینی بود ، ازاشعار غم‌انگیز زیر به اندوه عظیم طالب درین هنگام پی میبریم :

بی روی توام زاشگ ماتـم | گیرد گـل آفتاب شبنم
بی لعل تو آب گوهـر دل | آمیخته‌ام بـه آتش غم
کـارم همه نالهٔ پیاپـی | شغلم همه گـریه دمادم

دور از تــو بگلشن دلم نیست — یك نرگس چشم داغ بی نم
بــا پشت دوتا نمایم از ضعف — برابروی خود نیابت خــم
هجر تو چو مردمك سیه ساخت — در چشم تــرم فضای عالم
دور از تــو مباد چشم زخمم — آلوده بتونــای مرهــم
من بی‌تو چو برگ در خزانم — ای جنّت را بهــار خــرم
حقا کــه گر آیدم اجل پیش — بر جبهه گره برابروان خــم
جانم نهد از دریچه لب — سر در قدمش که خیر مقدم
رفتی تــو به جنت و زدنبال — مــی‌آیم عنقریب منهم

طالب ناهنگام مرگ خود یعنی سال ۱۰۳٦ هجری باسمت ملك‌الشعرائی انجام‌وظیفه میکرد . عده‌ای از تذکره‌نویسان عقیده دارند که او دراواخر عمر خود دچار جنون واختلال حواس شده و مدتها ازشعر وشاعری دست برداشته است صاحب تذکره نصرآبادی می‌نویسد «سودائی بهم رساند ومدتی خاموش بود چنانکه میگوید

بعمد زبان به خموشی چوشانه ساخته‌ام — دماغ وقت ندارم بهانه ساخته‌ام

***

مارا زبان شکوه رسیداد حرج نیست — از ما خطی بمهر خموشی گرفته‌اند

اگر دیوان طالب را دقیق مطالعه کنیم بعدها نیست سعر می‌یابیم که درآن شاعر به خاموشی خود اشاره کرده است ولی همین اشعار متعدد خود شاید شاهدی بر پرگوئی وعدم سکوت او می‌باشد . نصرآبادی وتذکره‌نویسان همانند او با استفاده از ابیات مبهمی از دیوان طالب بطورسطحی و ناصحیح درباره او داوری نموده‌اند مثلا درباره مهرداری او مطلبی نوشته که «قبل از بدماغی پادشاه اراده نمود اورا مهردار کند» درهمین یك سطر تذکره‌نویس مرتکب دواشتباه فاحش شده است : ۱ ــ پادشاه اراده نمود که اورا مهردار کند بلکه صدراعظم طالب را به مهرداری برگزید ۲ ــ طالب مدتهای مدید سمت مهرداری را به عهده داشت بلافاصله پس ازاستعفای ازمهرداری صدراعظم به سمت ملك‌الشعرائی پادشاه که شغلی بس مهمتر بود برگزیده شد وباین ترتیب چگونه ممکن است بدماغ باشد .

اظهارنظر درباره اینکه طالب مدتی خاموش بود نیز مانند گفته نصرآبادی درباره مهرداری او پایه واساسی ندارد وتذکره‌نویسان فقط با توجه به مضمون معدودی از ابیات برگزیده طالب درمورد اظهار عقیده نموده‌اند همانطور که گفته شد طالب دردیوان خود بارها به خاموشی خود اشاره نموده است اگر به قطعه زیر توجه کنیم علت این خاموشی و نیگاه اورا سکوت دربرابر فرومایگان وشاعرنمایان ومنتقدان بی‌مایه‌ای می‌بینیم که درهر دوره‌ای خار راه ارباب فرهنگ وهنر بوده‌اند :

به طعنه‌های خموشی دلم چه میکاوی — همیشه بوده سخندان‌ونکته فن خاموش
وگر بدین متنبه نمیشوی از جهل — بعذرکی‌کنمت همچو خویشتن‌خاموش
خموشم همه از نطق حاسدست بلی — زبانگ زاغ بود بلبل چمن خاموش

نکته قابل توجه دراین قبیل اشعار که درآن به سکوت وخاموشی شاعر اشاره شده آنستکه طالب درضمن آنکه ادعای پرهیز از گفتار میکند بیشتر اوقات دیگر پرگوئی کرده سخن را بدرازا میکشاند . بقصیده زیر توجه کنید :

ای مرغ صدزبان زچه خاموش چون منی — گویا تو هم یکــی ز غریبان گلشنی
ای تــن زپا فتادی آزار سرکشی — وی بخت پیر گشتی بگــذر ز توسنی
از ما کناره جوی چو عشق ازهوس که ما — آلــوده دامنیم و تو پاکیزه دامنی

من چون چراغ بوده ز نزدیک تیره‌ام — تو چون ستاره سحر از دور روشنی
یک لحظه بی خیال ترشح نه‌ای نگوی — چشم منی تو با مژه ابر بهمنی

پس ازسرودن نزدیک به پنجاه بیت شعر درپایان می‌گوید :

حاشا که بر تو طعن تعلق روا بود — کازاده‌تر ز طایفه سرو و سوسنی
طالب بدهر نیست شناسای گوهرت — زان چون‌خزف فتاده بهرکوی‌وبرزنی
جوهرشناس داند ومن کاندرین بساط — با گوهر سخن تو چه فیاض معدنی
بادا چراغ خاطرات انجم‌فشان که هست — این بزم را به شمع وجود تو روشنی

ملاحظه می‌شود که قصیده با ادعای جاسوسی شروع وپس ازسرودن پنجاه بیت شعر [illegible] سخن‌پردازی هرچه بیشتر و تعریف ازقدرت شاعری سراینده خاتمه می‌یابد معلوم [illegible] که اگر شاعر دل آزرده یا قصد سکوت نداشت درارای سخن بکجا می‌انجامید . از [illegible] طالب چنین برمی‌آید که او در اواخر عمر مبتلا به بیماری مزمنی شده و مدتها در [illegible] های جانکاه دست بگریبان بوده است

[illegible] هواهای مختلف بکجهد — مرض کشند تبم را بذوق در بستر
[illegible] آورد [illegible] سواد تبم — چنانکه شعله کشد بر دیار جیش لشکر
[illegible] دماغ ساخت مرا — ز شام تا سحر دیده تار چون عبهر
[illegible] ز سوز جگر سینه مشبک من — هزار طعن برون به سینه مجمر
[illegible] که از شبیخون ردی برانداخت — زمین زلزله کندی سپهر را محور
سپهر ازمددی ممکنی کنون وقت است — که طاقتم شده از برگ لاله نازکتر
نمانده قدرت بیمارجسمم زین بیش — ترحمی که شدم نقش بالش و بستر

طالب در سال ۱۰۳۶ هجری (یکسال قبل ازمرگ جهانگیر) دراوج شعر وشاعری بود وفات یافت مرگ نابهنگام اوکه درحدود سن چهل‌وپنج سالگی اتفاق افتاد غوغائی در [illegible] شعر وادب آنروزگار برپای کرد ملاشیدا رباعی زیر را درسوگ طالب سروده واثری [illegible] مرگ او در جهان فرهنگ وشعر آنروزگار داشته ازین رباعی بخوبی معلوم می‌شود

[illegible] فلک از مردن طالب هان داد — امروز بنای نظم از پای افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت — حشرش به علی‌ابن ابی‌طالب باد

صائب تبریزی نامدارترین شاعر سبک هندی با آنکه درهنگام مرگ طالب درایران بوده غزلی سروده وازمرگ نابهنگام اوناله‌ها سرداده است

[illegible] بسیار مردمی دستار درعالم نماند — آشنائی به جز دیوار در عالم نماند
طالب آملی گذشت وطبعها افسرده شد — ازچه‌رو آن آتش‌گفتار در عالم نماند

حکیم رکنا نیز در رثای او رباعی اندوهبار زیررا سروده است :

فریاد عزیز و طالب جوشم رفت — زین واقعه با چه بر دل ریشم رفت
من بودم و آن عزیز در عالم خاک — خاکم بر سر که آنهم از پیشم رفت

درمورد سال مرگ طالب تذکره‌نویسان باهم اختلاف نظر دارند . درطبقات شاهجهانی ومآثرالامرا سال فوت اورا ۱۰۴۰ هجری قمری ثبت نموده‌اند وازهمین رهگذر بعضی از نویسندگان بعدی طالب آملی را ملک‌الشعرای دربار شاهجهان نیز دانسته‌اند . ملاشیدا دررباعی ذکر شده بالا سال فوت طالب را «حشرش به علی‌بن ابی‌طالب» میداند که از آن سال ۱۰۳۵ هجری قمری بدست می‌آید که آنهم اشتباه است .

درتوزک جهانگیری درباره تاریخ درگذشت طالب ازقول جهانگیر چنین نوشته‌اند «درماه اردیبهشت سال ۱۰۳۶ خبر درگذشت طالب آملی به سمع ما رسید» که با توجه به نظر

اکثر معاصران طالب سال صحیح درگذشت او می‌باشد . متأسفانه به‌علت بی‌توجهی معاصران طالب ازمحل بخاك سپردن او اطلاعی دردست نیست زیرا درهردوره‌ای رسم چنان بوده که د تاریخ‌نویسی به بدیهیات اشاره‌ای نمی‌نموده‌اند .

وازاین راه اخبار نفیس واطلاعات ذیقمتی را با خود در سینه خاکها مدفون ساخته‌ا بعضی‌ها مقبره طالب را درکشمیر میدانند ولی در مزارات کشمیر نامی ازاو برده نشده است درجائی خواندم که مدفن طالب در فاذپوراست ولی بطور یقین کسی اطلاع صحیحی ازمحل دفن او ندارد وازآنجاکه طالب ملك‌الشعرای بزرگوار امپراطوری هند ومردی ثروتمند و نفوذ بوده وبازماندگان او یعنی خواهرش ستی‌النساء بیگم وپسرخاله‌اش حکیم رکنا و دوداماد بعدش یعنی عاقل‌خان ورحمت‌خان دردستگاه امپراطوری صاحب مقام بوده‌اند حس می‌ میرسدکه جسد طالب را بعدها به عتبات عالیات فرستاده‌اند زیرا او بارها دراشعارش علا خودرا به خاندان نبوت ورسالت شدیداً ابراز داشته است .

| | |
|---|---|
| برهمه سوگند که طالب نجف | خـاك در هشت وچهارم کنند |
| حقله انبی عسری زآب جسم | زیب سر لوح مزارم کنند |

طالب در مقام ملك‌الشعرائی وطبقه داشت با شعرا و ادبائی که خواهان نبوت بدربار شاهی بودند مصاحبه کند واغلب این دسته ازشعرا ، اورا که ملك‌الشعرای نامـ امپراطوری هند بود ودر دربار شاهی زمینه امری داشت شناس می‌کردند واشعاری در مد او می‌سرودند ودرصورتی که مورد قبول وی واقع می‌شدند بدربارشاهی راه می‌یافتند والا توصیه او به بارگاه بزرگان هند ع بمت می‌نمودند طالب بدون آنکه درفکر اندوختن مال با پاداشهای کلانی را که ازشاه و بزرگان میگرفت باین دسته ازشعرا و هنرمندان وایرانیان د ازوطن میپرداخت .

**خاندان طالب** . از افراد نامدار خانواده طالب گذشته ازپسرخاله‌هایش کـه شـ مختصر احوالشان قبلاً ذکر شد خواهر او ستی‌النساء بیگم شخصی صاحب نام بوده است ستی‌النساء مانند طالب به اغلب دانشهای زمانه مخصوصاً طب وادبیات وهنرهای ظریفه آ بوده بهمین جهت مورد توجه بانوان دربار هند قرار گرفت . وی بسکار ملکه ممتازمح همسر شاه‌جهان بود و سمت آموزگاری شاهزاده خانمهای هندی ازجمله جهان‌آرابیگم دخ شاه‌جهان را داشت . وی پس ازمرگ ملکه ممتاز محل بدستور شاه‌جهان بنظم امور داخلی در و سرپرستی شاهزادگان کوچک وشاهزاده‌خانمهای هندی را به عهده گرفت و بهمین جه شاه‌جهان باو لقب صدرالنساء را داد او اگرچه با طالب ازطرف مادر جدا بود ولی علا مفرطی بین آندو وجود داشت بطوریکه دست از خانمان خود شست وعزم دیدار برادر به ه رفت . قبلاً قطعه شعری راکه طالب درهنگام ورود او به‌آگره سرود ذکر نمودیم وازین قط علاقه و مهـر و محبت شدید به‌خواهر بزرگش کاملاً نمایان است طالب درهند با دخ شیخ‌خانم که نگفته سرخوش ازامرای جهانگیر ومردی صاحب‌کمال بود ازدواج کرد . طا زن زیبای خودرا عاشقانه می‌پرستید واشعاری دروصف او سروده که ازآن به صفا و صمیمیت عشق او به همسرش بخوبی میتوان پی برد .

| | |
|---|---|
| زنـی دارم از دودمانی اصیل | بانـدام نازك ، بصورت جمیل |
| پری‌پیکـری رشك حور بهشت | خمیر وجـودش ملائك سرشت |
| نگاری زسر تا قدم رنگ و بوی | بحسن گل و سنبلش روی وموی |
| تذرو همافـرّه و سیمرغ پـر | بر حسن او ماده طاووس نـر |
| نقاب رخش طـرّه خم به خم | شب و روز از خویش نـزد هم |
| چو بر فرش مخمل نماید گـذار | بپایش خلد خواب مخمل چو خار |
| چو لب را بوصفش کنم رهنمون | پری ریزم از شیشه دل بـرون |

طالب از همسر محبوب خود صاحب دودختر شد که پس از مرگ او زیرنظرستی‌النساء
ٍا با شاهزاده خانمهای هندی در دربار پرورش یافتند . دختر بزرگ او همسر عاقل‌خان
امرای شاه‌جهان شد و دختر کوچك اوکه مورد محبت خاص ستی‌النساء خانم بود بهمسری
کیم ضیاءالدین رحمت‌خان درآمد . رحمت‌خان پسر حکیم قطبای کاشانی خاله‌زاده ستی‌النساء
ادرزاده شوهر او بود . دختر کوچك طالب در سال ۱۰۵٦ هنگام وضع حمل درگذشت .
جهان برای تسلیت ستی‌النساء به محلس سوگواری او رفت وویرا با خود به دربار بـاز
داند ولی ستی‌النساء تاب از دست دادن برادرزاده عزیز خودرا نیاورده ودر همان روز پس
ازگشت اردربار درگذشت وبدین ترتیب طومار عمر یکی از دانشورترین زنان ایران درهم
چید بدستور شاهجهان برای ستی‌النساء خانم آرامگاه وبـژه‌ای درآگره متصل به بنای
جمحل ساختند

یکی ازنویسندگانی که درباره طالب آملی قلمفرسائی کرده عقیده دارد که طالب
از خانواده بی‌چیز روستائی برخاسته وبدون آنکه به سند یا منبع معتبری اشاره کند فقط
استناد به اینکه طالب درچندین بیت از اشعار خود از جمله اشعار زیر :

تو طرف حـریفان شهری نداری برو گوشه روستائی طلب کـن

***

الب ازشعر توشهر وروستا در غلغله‌ست چون توشهری شاعری‌ازروستایی‌برنخاست

***

نه من زین دبارم تعجب من گـر فلاطونـی از روستائی برآید

اظهار نظر نموده که خانواده او ازروستائیان بینوا بوده‌اند ، اگر به بست خاندان طالب
حکیم نظام‌الدین علی کاشانی توجه کنیم (۱ ــ زوجه حکیم نظام‌الدین علی و همسر پدرطالب
وخواهر بودند ۲ ــ خواهر طالب عروس حکیم نظام‌الدین علی بود) .

با توجه به اینکه حکیم‌نظام‌الدین علی از اطبای نامدار ورجال معتبر وابسته به دربار
اه طهماسب و جانشینان او بود ، این عقیده را برخلاف عقل سلیم می‌یابیم . احاطه طالب و
ستی‌النساء خانم برعلوم زمانه خود نیز حکایت از ممتاز بودن سطح طبقاتی خانواده آنان می‌کند.
حود مکانی وسیع بـنـام طالب خانه سر Talebé Khané Sar (باقیمانده خانه طالب) در
اطراف شهر آمل و اشعار مثنوی محلی طالب و زهره که از ثروت بیکران خانواده طالب سخن
میگوید ، سر قرائنی است که اگر به نکات ذکرشده فوق اضافه شود شاهد خوبی برای ادعای
ما وثروت ومکنت وممتازبودن خانواده طالب خواهد بود . درزمان زندگی طالب وپس از او
عده‌ای از شعرای نوخاسته درایران وهند برای خودنمائی و بالا بردن اعتبار خود ادعای قوم‌و
خویشی با ویرا نموده‌اند . ازجمله این شاعران ملامحمد شریف آملی است که بنوشته نصرآبادی
«حسب‌التقریر خود نسبتی با طالبای آملی دارد» چون ذکری از محمدشریف آملی به میان
آمد بیت زیبای زیر را که نمونه‌ای از طبع سخن آفرین اوست ذکرمی‌کنیم :

سرشار بود بسکه زمی چشم مست یار مژگاه بهر دو دست‌گرفت این پیاله را

---

۱ – در قصیده‌ای که در مدح میرزا غازی سروده و قبلاً ابیاتی ازآن ذکر شد نیز ازماندن درملتان
شکوه‌ها دارد :

ز مکث ملتان نزدیك شد بدانکه مرا بدل شود لقب آملی به ملتانی
دراین مضیق ملامت چهارماه بدم بسان مهره به ششدر تمام حیرانی

بازار وکیل .

# بازار وکیل

**فخری بهاری**
اداره‌کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران

کمتر شهری در ایران وجود دارد که بازاری نداشته باشد. اصولاً کلمه بازار که واژه‌ای فارسی است از این زبان به زبانهای دیگر رفته و به همین مفهوم نیز به کار برده می‌شود.

بازار طویل خوش طرحی که از بهترین آثار کریم خان زند است و هنوز تقریباً سالم و پابرجای در شیراز باقیمانده، بنام «بازار وکیل» مشهور است و تصور میرود شهریار زند پس از ملاحظه بازار قدیمی لار (از آثار زمان شاه عباس کبیر) طرح آنرا در شیراز ریخته است. تمام کارهای بازرگانی، خرید و فروش کالاهای داخلی وخارجی ومبادلات پاپاپای، صدور یا دریافت حوالجات وصرافیها همگی درحجره‌های این بازار انجام میگرفته ودرواقع بازار وکیل مانند قلب واقعی شیراز بوده وتمام امور بازرگانی درآنجا بجریان می‌افتاده است

بازار وکیل تشکیلاتی داشته که بازرگانان میتوانستند اطمینان کامل کالاهای خودرا در آن به‌امانت بسپارند ودرموقع لزوم از آن استفاده نمایند.

این بازار ازنزدیکی دروازه اصفهان تامدخل بازارهای قدیم امتداد دارد ومشتمل برحجره‌هائی باسکوی پهن‌درطرفین و ۷۴ دهانه طاقهای بلند وخوش‌ساخت بوده است وچهارسوق ابتدای درمیان آن قرار داشته که بازارهای فرعی غربی وشرقی آنرا قطع نموده است

مصالح ساختمانی این بازارها گچ وآجر وآهك بوده که روی پایه‌هائی ازتخته سنگ‌های تراشیده قرار گرفته است [illegible] چهارسوقی که ازچهار طرف آن چهار بازار منشعب میشود بسیار بلند و اساس ساختمانی دلپسندی بنا شده است

قسمتهای مختلف این بازارها، بنابراساس کارهای صنعتی که در آن انجام میگرفته نامهای مخصوص خوانده میشود مانند بازار بزرگ که انواع کالاها درآن یافت میشد. بازار [illegible] بازار بلورفروشان، بازار خیاطها، بازار کلاهدوزها، با[illegible] بازار شمشیرگرها

بازار وکیل جزوفهرست آثار تاریخی کشور بشماره ۹۲۴ بثبت [illegible] اداره کل حفاظت آثار باستانی ایران درحفاظت آن کوشا میباشد

فرصت‌الدوله شیرازی درآثار عجم [illegible] این بازار چنین می‌نویسد:

. . . بازار وکیل یکی ازبازارهای مرحوم کریم خان وکیل است قریب به‌مسجد وکیل چهار بازار ازآجر وگچ ساخته شالوده‌های آن ازسنگ‌های کلان قرار داده ودروسط چهار بازار چهارسوئی است که سقفش بسیار بلند وطرازش دلپسند است. کمتر بازاری درایران بدین اسلوب وبنیان‌دیده میشود. یك بازار بزرگ تارسد به‌چهارسوی مذکور چهل ویك طاق است، آنرا بازار بزازان گویند ازهرگونه اقمشه و امتعه دارد. سمسار وبلورفروس وخیاط وغیرذالك نیزدرآن هست. بازار دیگر چهل‌وشش طاق است‌آنرا بازار کلاهدوزان نامند ازکلاهدوز و اصناف دیگر دارد مع بسیاری ازصرافان.

بازاردیگر ده طاق است درآن تمام سراج وترکش‌دوزاند دروسط بازار اول‌که بازار بزازان باشد نیز بازاری است یازده طاق درآن حمام سمسرگر است. درب این بازار منتهی‌میشود بدرب مسجد وکیل.

* * *

بازار وکیل متأسفانه درهنگام امتداد خیابان زند ازطرف شهرداری شکافته شده بطوریکه امروز خیابان زند عموداً درآن وازبردیك چهار سوق بازار می‌گذرد
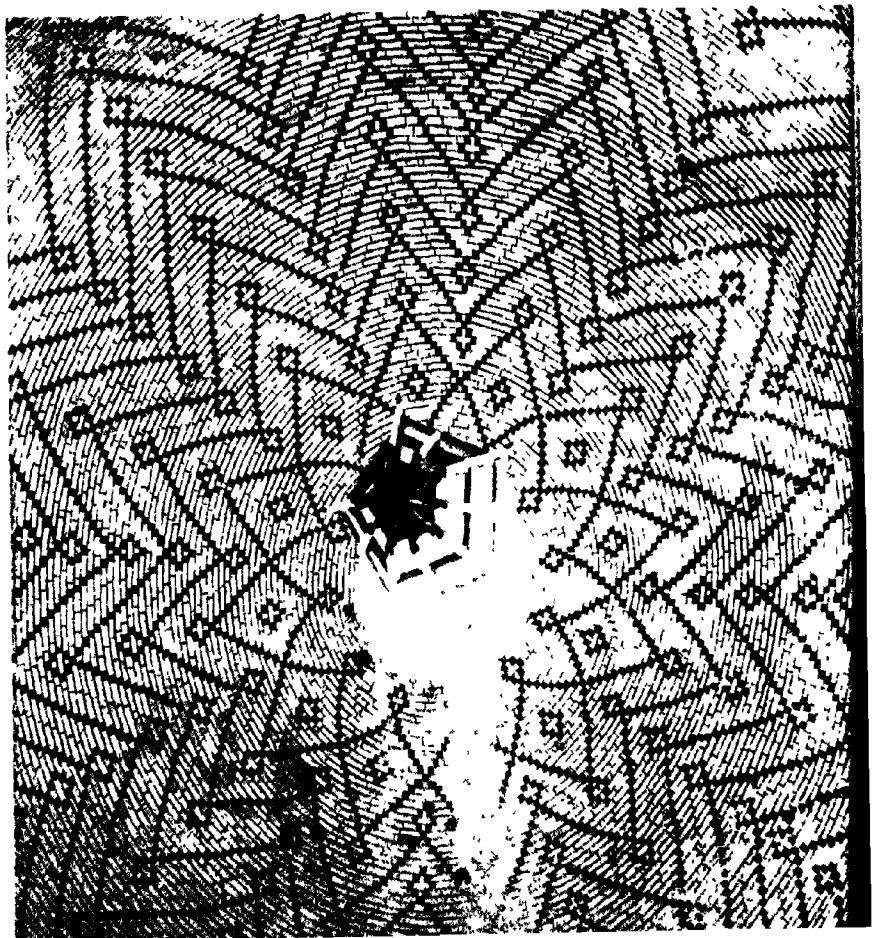
سقف چهارسوی بازار وکیل.

(آخرین قسمت)

محمدتقی دانش‌پژوه

## چندکتاب چاپ شده درباره موسیقی

۱ ـ **توربات فلسفی مورکه سی وه توسک تاریخی** از عبدالرئوف فطرت (فیرنت) چاپ سمرقند و تاشکند در ۱۹۲۷ ، آقای اسحاق رجب‌زاده درشهر تاشکند یاد این کتاب را به من گفت و برای من نوشت ، او در کتاب خود «مقام لرمساله‌سی‌گه دائر» (ص ۶) هم از آن با عبارت Uzbek classik muzikasi یادکرده است .

۲ ـ **«مقام لرمساله سی‌گه دائر»** Makamlar masalasiga daer از اسحاق رجب‌زاده (رجبف) چاپ ۱۹۶۳ تاشکند به زبان ترکی به خط روسی در ۳۰۲ ص

در آن از «مقام‌ها» بحث خوبی شده و میان موسیقی تازه و کهنهٔ سرزمین خود امتیاز نهاده شده است مآخذ آن گذشته از آثار فطرت شیرازی و آملی و بن لعابدین حسینی و جامی و جنگی حاوی آهنگها و سرودهای شهرهای آن سامان است در پایان آن فهرستی است از اصطلاحات موسیقی که بیشترش فارسی است

۳ ـ **ایضاح لی موسیقی لغتی** از افراسیاب بدل‌بیلی موسیقی‌دان شهر باکو چاپ ۱۹۶۹ درهمین شهر در ۴۴۸ ص به ترکی آذربایجانی به خط روسی بیشتر آن فرهنگ اصطلاحات موسیقی است و کمی هم از تاریخ موسیقی در آن سامان در آن دیده میشود و نام پاره‌ای ازکتابهای فارسی در آن هست . من مؤلف را درشهر لنینگراد دیده‌ام که دنبال منابع میگشت ومیخواست که درتاریخ وفرهنگ موسیقی خاوری کتابی بنویسد . از اینکه یاد چندکتاب موسیقی که درایران نشر شده است وچند مقالهٔ فارسی را برای او یادکرده‌ام بسیار شاد شده بود . مأخذ او دراین کتاب بیشتر باید آثار عربی تازهٔ بغداد و ترکی تازهٔ استانبولی باشد واو ازکتاب ایران کارن وصفوتی هم آگاه بود و به من گفت و من آن‌را در بازار یافته‌ام وخوانده‌ام .

۴ ـ Iran Nelly Caron, D. Safvate به زبان فرانسه چاپ ۱۹۶۶ در ۲۴۶ ص
درآن ازآهنگهای کنونی ایران و ازتاریخ برخی ازموسیقی‌دانهای ایرانی به ویژه

سده‌های سیزدهم وچهاردهم وازانواع موسیقی ملی ایرانی بحث شده‌است .

۵ ـ کتاب سمنوف به روسی که گزیده‌است از تحفة‌السرور چنگی خاقانی که پیش ازآن یاد کرده‌ام .

۶ ـ صدیق‌الله رشتین دانشمند پشتوزبان کابل کتابی درتاریخ موسیقی و افزارهای آن به همین زبان بنام «دژوند سندره» در ۱۳۳۸ در کابل بچاپ رسانده است . من آن را در کتابخانهٔ هاروارد کیمبریج پیش خوانده‌ام . درآن از صفاءالاوقات فی علم‌النغمات درویش محمد حریری چاپ قاهره در ۱۹۱۰ یاد شده‌است (ص ۴۸) این کتاب در ۱۹۰۰ (۱۳۲۶) در ۱۰۴ ص و در ۱۳۲۸ (۱۹۰۲) در ۱۱۱ ص هم نشر گردیده است (معجم المطبوعات ـ فهرست‌علوچی ص ۸۹)

۷ ـ احمد تیمورپاشا در «الموسیقی والغناء عندالعرب» (چاپ ۱۳۶۳) نام افزارها ومقامات را که بیشتر به فارسی است آورده و در آن از درمیان سازها با آهنگها و مقامات وپیوستگی مقامها با یکدیگر و نکته‌های دیگر دربارهٔ آنها یاد کرده است (ص ۱۲۵ ـ ۱۳۰) او از «الدرر المنتخبات المنثوره» چنین میآورد که «ابن‌کر» همهٔ سرودهای کتاب الاغانی را میخوانده است و شهاب‌الدین احمدبن فضل‌الله عمری که با او آمیزش داشته است می‌گفته است که من خود دیدم که او با موسیقی هم میخواند و هم می‌نوازد، درست مانند فارابی که ازاو این‌گونه هنرها یاد کرده‌اند[1] مگراینکه من آن‌را از «ابن‌کر» خود بچشم سر دیده‌ام به کمهٔ مهرنزی او جرجوش با آهنگ ودف و ایقاع دیگران به رقص درمیاورده است .

نیز درآن از المقامات الحلالیه الصفدیه یاد شده (ص ۱۲۳ ـ ۱۳۱) و رساله‌ای در موسیقی به نظم و نثر عربی که به درخواست تامرین زمام ساخته شده است که نام آهنگها در آن به فارسی است

در ص ۱۴۰ ـ ۱۵۱ آن رساله‌ایست درموسیقی به عربی از روی نسخهٔ خزانهٔ تیموریه دارای این بندها .

۱ ـ «الباب‌الاول فی ماهیته و موضوعه و اشتقاق اسمه و فضله و برهانه» .

۲ ـ «فصل فی اصل من وضع‌الموسیقی ومن ولع» .

۳ ـ فصل فیما ذکره اهل الفلسفه من اهل هذه» .

دراینجا ازپیوستگی آهنگها ورنگها یاد شده است همانکه درموسیقی‌کندی آمده است .

۴ ـ «فصل فی شرح الدائره»

۵ ـ «فصل فی‌الثمان بردات التی هی فروع‌الاصول الاربعه» .

۶ ـ «فصل فی الست آوازات»

۷ ـ «فصل فی اجزاء السبعه بحور»

۸ ـ «فی ذکر السوادات»

۹ ـ «قاعده» که پس ازاین عنوان جدول کوچکی است و نسخه به انجام میرسد .

چنین است آغازش «الحمدلله الذی شرف‌الانسان بنطق اللسان . . . . اما بعد فلما کان علم‌الموسیقی من اشرف‌العلوم الریاضیه . . . فاردت ان اوضح لهم هذا الطریق» .

دراین رساله آمده است (ص ۱۴۳) : (حدثنی آخرین من اعیان بغداد حضروا بستان الصاحب‌مجدالدین ابن‌الاثیر بقریه ابی‌حربهم‌من‌نواحی‌بغداد فی‌خدمة‌الشیخ‌العلامةفریدعصره شمس‌الدین السهروردی فضرب بالعود مقابل غصن و بین ایدیهم ساقیة فجاء بلبل واصغی» .

دراین رساله هم اصطلاحات فارسی است

در ص ۱۵۲ ـ ۱۶۲ این کتاب از جزوه‌ایست از شیخ عبدالرحمن حبالك عودی به عربی درموسیقی که درآن نیز اصطلاحات فارسی است و چنین است فصول آن : اصول ،

---

۱ - درالموسیقی الکبیر فارابی خوانده‌ام که موسیقی را چنین اثرها هست .

رع ، آوازات ، بحور ، اول‌الاصول‌الاربعه ، ابعاد ، سائرالفروع ، شرح‌الآوازات الستة ،
رالنغمات ، تحریر رموز حضرت (که شرح رمزها و رقمها ونهای مؤلف است) .
چنین است آغاز آن :

الحمدلله ولــی النعمه     من جادلی مد نعلم النغمه
. . . . . . . . . . . . . .     . . . . . . . . . . . . . .
و بعد حمدلله والعلاه     قد حاء بی خلّ من الثقات
یسالنی فی نظم ذی‌الرساله     و شرحها فلم ادع مقاله
. . . . . . . . . . . . . .     . . . . . . . . . . . . . .
اجبته سمعالــه و طاعــة     ثم نظمت هذه البراعه
جام: و هــذه کنفه الادوار     قد وضعت و رسم للقاری
رموزهــا شبه نجوم زاهره     قد نترب علی سطور باهره
مختلفات اللون والاعــداد     معونة فــی السرح بالابعاد
والحمدلله علــی الانعام     والشکرلله علــی الدوام

۸ ــ حلبال مردم‌باك قصیده‌ای به قافیه ها، به عربی در ۱۱۷ بیت سرودهٔ ابن‌القیسانی دمزه سید عبدالرحمن دمشقی (۱۰٤۸ ــ ۱۰۸۱) باقیه است که او آن را با شرح در جمهره لمغنین (چاپ ۱۹۵۹) به چاپ رسانده است. در این قصیده ازمغنیان ونوازندگان عناء در رنهای نخستین اسلامی و ازچند شهر یاد شده است. درهمین کتاب سرگذشت مولی هم آمده ، گفته شد که کتاب شطرنج اورا دو نسخه است نخستین ودومی و یکی از خلفای عباسی شطرنج‌بازی اورا از بهترین لذتها به شمار آورده است (ص ۲۱۰)

۹ ــ درفهرست‌کتب خانهٔ آصفیه (۳ ٤۹۲ و ٤۹٤ و ۷۲۳ و ۷۳۸) از این کتابها یاد میگردد :

۱ ــ اصول نغمات آصفی ازصابرعلی‌بن محمدشاه که در ۱۲۰۷ ساخته است (ص ٤۳۲ نیز ش ٦۱۹ ج ٤ ص ٤۹٤ وبنام علاءرضا صابر علی) همان ص ٤۳ مقاله من درهنر ومردم ومجلهٔ موسیقی و جز ش ۸۵ .

۲ ــ بارحانك درعلم موسیقی از میرزا روشن‌ضمیر (ص ٤۱۸) همان ص ۷۵ مقالهٔ من

۳ ــ رسالهٔ موسیقی میر صدرالدین محمد که بنام «نواب سکندر جاه بهادر» ساخته است . نسخهٔ نوشتهٔ ۱۲٤۲ (ش ۳۹۳) همان ش ۳۷ مقالهٔ من .

٤ ــ تاجور در فن موسیقی از سلطان عالم و اجل علی شاه زیدهٔ در ۱۳۰۵ که در ۱۲۸۵ ساخته است به فارسی وارد و (نسخه چاپی ش ۳٦۷)

۵ ــ رساله فی علم‌الموسیقی ابن‌سینا به عربی (ش ٤۱/۳۱)

٦ ــ رساله اصول‌السماع با ترجمهٔ فارسی ازمولانا فخرالدین زرّادی خلیفهٔ حضرت نظام‌الدین اولیاء به عربی و فارسی (ش ٤۹/۵) .

۷ ــ اباحه‌الغناء ازعیسی‌بن عبدالرحیم به عربی (ش ٤۹/۱۰) .

۸ ــ رساله دربحث سماع (ش ۱۰۵/٤ جلد ٤ ص ۷۰۲) .

۹ ــ رسالهٔ مانکتوهل از فقیرالله گوالیاری ترجمه شدهٔ در ۱۰۷۳ (ش ۵۷۵ ج ٤ : ٤۹٤) همان شمارهٔ ٤۱ مقالهٔ نگارنده .

۱۰ ــ درفهرست رامپور (۱ : ۳۳٦) مجموعه‌ایست از رساله‌های موسیقی‌که یکی‌ازآنها «المنتخب من‌المدخل» است در ۷ ص (ش ٦٤ فهرست ٤۱۸/۸) وشاید این یکی گزیدهٔ از موسیقی فارابی باشد .

(از یادداشتهای آقای دکتر محسن مهدی عراقی)

۱۱ ــ درکتابخانهٔ بایزید ولی‌الدین (ش ۲۳۲۹ دربرگهای ٦۹ پ تا ۷۷ ر مجموعهٔ

مورخ ۱۳ ــ ۱۱۱۲) «فی علم‌الموسیقی» است از احمدبن لطف‌الله المولوی (از همان یادداشتها)

۱۲ ــ فهرست رامپور را درکتابخانه شهر لیدن خوانده‌ام ، دردیباچهٔ آن نام کارکنان کتابخانه آمده است ، درآن به این کتابها برخورده‌ام :

۱ ــ شرح‌الاشارات ابن‌کمونه بنام شرح‌الاصول والجمل من مهمات‌العلم والعمل ، با رساله فی‌الوضع ، نسخ عمادالدین محمد عارف (ص ۳۹٤ ش ۹۱) .

۲ ــ شرح‌اشارات ازگمنام (ص ۳۹۵ ش ۹٤) .

۳ ــ شرح التلویحات ابن‌کمونه در ٤٤۰ ص (ش ۹۵ همانجا) .

٤ ــ شرح حکمه‌الاشراق شیرازی (ش ۵٦۲ همانجا) .

۵ ــ شرح رساله النفس لارسطا طالیس للفارابی ، به نسخ (ص ۳۹۵ ش ، ج ۷۳) .

٦ ــ شرح رسالهٔ ریون‌کسر درمجموعهٔ ۱۵۰ و ۱۵۱ که هریك ۱۵ رساله است به نستعلیق واین دو نسخه مجموعهٔ فارابیات است (ص ۳۹۵ و ٤۰۳) .

۷ ــ شرح الهیاکل دوانی نوشتهٔ در ۱۱۰۲ (ص ۳۹٦) .

۸ ــ شرح الهیاکل دشتکی نوشتهٔ ۸۹۸ (ص ۳۹٦) .

۹ ــ مرآه الحقائق ومجلی‌الدقائق دشتکی (ص ٤۰٤) .

۱۰ ــ الایماضات سید داماد (دوتا) (ص ٤۰٤) .

۱۱ ــ الافق المبین سید داماد (دوتا یکی نسخ و دیگری نستعلیق) (ص ۳۷۹) .

۱۲ ــ التقدیسات سید داماد (دوتا) (ص ۳۸۰ و ۳۸۱) .

۱۳ ــ رساله فی صناعه الموسیقی ابن‌سینا (س ۷٦ مج در ص ۷۱۲ و ۸۲ مج در ص ۳۹۱)

۱٤ ــ رساله فی‌السماع والغناء (ش ٦۸ مج ص ۷۰٦) .

۱۵ ــ رساله فی علم‌الموسیقی . یحیی‌بن علی‌بن علی منجم .

۱٦ ــ رساله فی علم‌الموسیقی

۱۷ ــ رساله فی علم‌التألیف

(همهٔ اینها در ص ٤۱٤ س ٦٤ مج)

۱۸ ــ الشرفیه فی‌النسب التألیفیه . ارموی ، نستعلیق با دوائر وجداول (ص ٤۱٦) .

۱۹ ــ الکافی فی‌الموسیقی : ابوالمنصورالحسن‌بن محمدالمهندس ، نستعلیق (ص ٤۱۷ س ٦٤ مج موسیقی) .

۲۰ ــ امسحب من‌کتاب‌المدخل للفارابی ، نستعلیق (مج ٦٤ ص ٤۱۸) .

۱۳ ــ در فهرست نسخه‌های اسلامی مدراس به انگلیسی (۱ : ۲۵۹ ــ ۵۳۱) یاد شده‌است از :

۱ ــ **تحفة‌النغمات** محمد روح‌الله‌بن شاه وجه‌الله که برای نواب والاجاه در دوبخش موسیقی ایرانی و هندی ساخته است (ش ۵۱٤) .

۲ ــ راگ درپن ازخوش‌حال خان (۵۱۵) .

۳ ــ راگ مالا از محمدحسن علی (ش ۵۱٦) .

٤ ــ رسالهٔ موسیقی هندی که فصل پنجم است (ش ۵۱۷)

۱٤ ــ در « فهرست مخطوطات مسجدالاحمدی بطنطا » تألیف علــی سامی نشارو عبده الراجحی و جلال ابوالفتوح به عربی چاپ اسکندریه در ۱۹٦ ص ۱٤۳ یاد شده است از:

۱ ــ رسالة فی‌علم‌الموسیقی ازمحمد سنارکه باب نخستین‌آن «فی معرفة اصول‌الانغام» است وجدولهایی دربارهٔ «ضروب الایقاع» دارد (به نسخ در ۲۸ ص ۲۲×۱۳ شمارهٔ خصوصی

و عمومی ۱۱۳٦) .
۲ ـ رسالة فی علم‌الموسیقی از ناشناخته (۱۸ ص ۱۸×۸ شمارهٔ ح ۸؛ و ع ۷۸۰)
۱۵ ـ در فهرست توصیفی نسخه‌های عربـی و فارسی Descriptive catalog of arabic and persian monusci مجموعهٔ ویدیا سبهه Vidia Sahha گجـرات تألیف وتوبهای رانچهوجی نایك Chhotubhai Ranchhodji Naik به‌انگلیسی چاپ احمدآباد ۱۹٦٤ درشمارهٔ ۸۷ آن از مجموعه‌ای وصف شده است که شماره‌های ٦ و ۷ آن‌ دورساله موسیقی است و این دو روبهم به اندازهٔ ۱٤/٥×۱۹/٥ و دارای ۱۹ برگ ۱۵ سطری یك دارای ۷۰ حرف . بدینگونه :
۱ ـ رساله موسیقی دارای مقدمه و دوازده مقام ویك خاتمه نخستین دربارهٔ اهمیت سیقی دومی دربارهٔ معنای آن سپس از ریشه و طبیعت آن واز الحان و آهنگها درآن گفتگو ه است . گویا مانند رسالهٔ کوکبی (ص ۲۷ مقاله من)
۲ ـ رسالهٔ دیگر درموسیقی با یك مقدمه ویازده بخش کـه در آن از دوازده مقام . و گفته شده که نیروی شوائی بهر از سروی سانی است ودرآن از شش مقام و آهنگها آوازهای گوناگون و فوائد آنها سخن به میان آمده است .
فهرست‌نگار آغاز وانجام این دو را نگفته و نشانهٔ بیشتری نداده و درحاشیهٔ مجلد دوم اینکه از شماره‌های دیگر این مجموعه بار سخن گفته است ازاین دو دیگر یادی نکرده است
۱٦ ـ فارمر H. G. Farmer دررسالهٔ خود بنام An Old Moorish Lute Tutor یك عودنواز کهن باختری) چهار رسالهٔ عربی را به چاپ رسانده ودربارهٔ آنها بررسی کرده ست (چاپ ۱۹۳۳ گلاسکو)
۱ ـ الجموع فی علم‌الموسیقی والطبوع از عبدالرحمن فاسی (عکس نسخهٔ برلین مارهٔ ٥۱٦ لندبرگ شمارهٔ ٥٥۳۱ فهرست اهلورت مورخ ۱٦٥۰ م به نسخ مغربی) که به نظم ربی است در ۲۳ بیت دراز وکوتاه دارای مدخل (ب ۱) وانداع (۲ ـ ٤) ولحن (٥) کمبات (٦) وابعاد (۷ ـ ۱۳) واحساس (۱٤ ـ ۱۵) و نغم طبوع و طبیعه (۱٦ ـ ۲۳) رآن واژه‌های فارسی «رمل» مایه ، زیر ، اصبهان» دیده میشود
۲ ـ معرفة‌النغمات‌الثمان (نسخهٔ شماره ۳۳٤/۲ مادرید) دارای واژه‌های دیل ، مایه ، زیر ، اصبهان ، زورکند ، امل ، حسین ، رنداں ، مرموم ، محسّن ، رصد ، استهلال ، حجازکبیر ، حجاز مشرقی ، عشاق ، حصار ، حمدان
۳ ـ فی‌الطبائع والطبوع والاصول ازلسان‌بن‌الخطیب سلمانی (شمارهٔ ۳۳٤ مادرید) دارای واژه‌های . دیل ، عراق ، رمل ، رصد ، ربداں ، اصبهانه ، عشاق ، مایه ، حسین ، محرر ، استهلال ، مشرقی ، عراق عجم ، حمدان ، مرموم
٤ ـ الطبوع (شمارهٔ م ۳۳٤/۳ مادرید)
دارای واژه‌های زورکند ، حصار ، حمدان ، رنداں ، محسب‌الدیل ،
ازطبوع ۳٦٦گانه . مراسب ، دوکه ، سکه . چارکه ، نحکه ، حسین ، عراق ، کردانیه با ماهور ،
نیز : ابوسلیق ، زیرکفند (زیرفکند) ، محسی ، رکب ، نبانی ، مرر ، شهناز ، رهاوی ، اوج سکه ، اوج عراق ، زنکله ، عسران‌العجم .
۱۷ ـ فارمر رساله‌ای دارد بنام
Turkish instruments of music in the seventeenth century
که درگلاسکو به سال ۱۹۳۷ نشرکرده است واین یکی تصحیح وتجدید مقالهٔ اوست درمجلهٔ انجمن آسیائی همایونی لندن سال ۱۹۳٦ ، او میگوید‌که لاذقی ازهشت افزار وحاجی خلیفه از نه افزار موسیقی یادکرده‌اند ولی اولیا چلبی (۱٦۱۱ ـ ۱٦٦۹) درسیاست‌نامهٔ خود (چاپ

۸ ــ ۱۳۱٤ قسطنطیه ازهفتادوشش افزار یاد نموده است درچهار دسته : آوازدار ، ضربی ، بادی ، زه‌دار .

سپس او دربارهٔ هریك ازاینها سخن میگوید وازهمهٔ آنها بررسی میکند ، نام آنها چنین است

دسته ۱ : چاك یا چکرق ۲ ــ فلجان‌سار (ازهمان فنجان یاپنگان فارسی) ۳ ــ زل ٤ ــ جغنه یا چغانه ٥ ــ چال پره یا چال پارهٔ رقاص یا چاره‌چی رقاص ٦ ــ اغز طنبوره‌سی یا اغیز ۷ ــ شانه .

دستهٔ دوم : ۸ ــ دف ۹ ــ دائره یا دف مربع ۱۰ ــ کوس ۱۱ ــ قدوم ۱۲ ــ نقره یا نعره یا نقاره ۱۳ ــ طبل‌باز ۱٤ ــ چو ملك دنبه‌لگی ۱٥ ــ جام دنبه‌لگی ۱٦ ــ یمن‌دنبه‌لگی ۱۷ ــ مصرن دنبه‌لگی ۱۸ ــ ایوب دنبه‌لگی ۱۹ ــ داول ، طاول ، طبل ، دهل .

دستهٔ سوم : ۲۰ ــ قوال ۲۱ ــ نی ، نای ۲۲ ــ قیادورك (همان نونبك ترکمانی یا طوطك فارسی) ۲۳ ــ عربی دودك ۲٤ ــ مجار دودگی ۲٥ ــ چاغرنمه دودگ ۲٦ ــ دانکو دودلی ۲۷ ــ دللی دودك ۲۸ ــ مزمار دودگی ۲۹ ــ موسقال ۳۰ ــ صفیر ۳۱ ــ زورنا یا سورنا ۳۲ ــ قارورنا ۳۳ ــ جودی زورنا ۳٤ ــ شهابی زورنا یا شهری زورنا ۳٥ ــ عربی زورنا ۳٦ ــ عجمی زورنا ۳۷ ــ بلابان که درشیراز نخستین‌بار ساخته‌اند و مراغی هم از بلبان یادکرده است ۳۸ ــ قرناطه ۳۹ ــ قامش مرمار ٤۰ ــ طلوم دودکی ٤۱ ــ ارغنون ٤۲ ــ دروس بوروسی ٤۳ ــ ایوب بوروسی ٤٤ ــ افراسیاب بوروسی ٤٥ ــ بریج بورو ٤٦ ــ شیشه بوروسی باشکی نفیر ٤۷ ــ نفیر ٤۸ ــ بورمبه بوروسی ٤۹ ــ انگلیز بوروسی ٥۰ ــ لوطورنا یا لوطوربان بوروسی ٥۱ ــ ارغنون بوروسی ٥۲ ــ کره نای .

دسته چهارم : ٥۳ ــ چنگ ٥٤ ــ قانون ٥٥ ــ سنور ٥٦ ــ شش خانه ٥۷ ــ طنبور ترکی ٥۸ ــ طنبور سروسان ٥۹ ــ بل‌طنبور ٦۰ ــ قمور یا قوپور ٦۱ ــ قره‌دوزن ٦۲ ــ بونقار ٦۳ ــ نسمه ٦٤ ــ جارتار ٦٥ ــ شرقی ٦٦ ــ جنده ٦۷ ــ اجوگور ٦۸ ــ سوندر ٦۹ ــ روضه یا رود ، رودخانی ، شاهرود ۷۰ ــ بربط ۷۱ ــ عود ۷۲ ــ شستا ۷۳ ــ معنی ۷٤ ــ رباب ۷٥ ــ کمانچه ۷٦ ــ اقلق .

می‌بینیم که بسیاری ازاین نامها یا ریشهٔ آنها به فارسی برمیگردد . برخی ازآنها هم میرساند که موسیقی اروپایی درموسیقی ترکی تأثیر کرده است .

این نکته را هم بگوییم که چنانکه دیدیم درکنزالتحف ازباره افزار ودرنقاوةالادوار ازچهل‌ویك افزار موسیقی یاد شده است .

۱۸ ــ دو رسالهٔ عربی‌که جیمس روبسن James Robson درلندن بسال ۱۹۳۸ بنام Tract on music با ترجمه ومقدمهٔ انگلیسی چاپ‌کرده است .

این دورساله که برضد هم ساخته شده و خواننده را سرگردان میسازد یکی بنام ذم‌الملاهی از ابوبکر عبدالله‌بن محمدبن عبید ابن ابی‌الدنیا قرشی بغدادی (۲۰۸ ــ ۲۸۱) است که درآن غنا و موسیقی ورقص و شطرنج ونرد و هرگونه بازی بیهوده وبرباپرستی را یك باره تحریم میکند وچندین حدیث درنکوهش ازآنها میآورد وهرخواننده‌ای‌که آن را بیند در ناروایی آنها در اسلام شکی به خود راه نمیدهد . دومی بوارق‌الالماع فی‌الرد علی من یحرم‌السماع است ازنجم‌الدین ابوالفتوح احمد غزالی‌که درست به عکس او غنا وموسیقی ورقص را روا میدارد و با روش اجتهادی شگفتی این مسأله را طرح وحل میکند . او میگوید که اگر ما سماع را حرام بدانیم باید بگوییم که پیامبر اسلام خدای ناکرده کار ناروایی کرده که دستور خواندن سرود و زدن دف را داده است . گفتار او امر است وامر مفید وجوب ، او چندین خبر دراین زمینه میآورد و به آنها در تحلیل سماع ورقص تمسك میکند (اما فقهای شیعی و حنبلی خواهند گفت که «ثبت‌العرش ثم‌انقش» این خبرها درست نیست) او نرد را

، وبازی را حرام‌میداند ولی رقص را لعب وبازی ناروا نمی‌پندارد وبرای جواز آن حدث
ورد . او دلایل عقلی وعرفانی هم مآورد ومیگوید درآهنگها و نغمه‌های مناسب وسازگار
ی‌های ذوقی است وحقایق توحید وهرعصوی باید به نوعی ازآن بهره گیرند ، سروی شنوایی
آن سازش‌ها و هم‌آهنگی‌های لطف وشیرین می‌یابد وچشم ازآن‌جنبش‌ها و حرکات مناسب
قص) می‌بیند ودل ازآن معنی‌های لطف و خرد از آن ساسب وسازگاری می‌یابد

او میگویدکه سماع وموسیقی را زمانی باید ومکان وجایگاهی . زمان آن هنگامی
ن که دل پاك باشد واندرون زدوده و جایگاه آن زاویه‌ها وخانقاه‌ها است ولی مسجدها
راست چه آن جای پرستش است وعبادت پس سماع وشنیدن آوای خوش واجب است واگر
ی سماع و دف‌زدن (نه افزارهای دیگرکه نارواست) را ناروا ندارد ارسنت سرباز زده
ت وکسی‌که آن را حرام بداند کافر وکسی که از آن روی گرداند فاسق است (۱۴) ولی
، درفهرست برلین ومنبی از رسالهٔ ابن‌حجر دیده‌ام وگویا هم در هند چاپ شده است که
ت دراین مورد به خلاف رفته و سخنان عراقی ودیگران را رد کرده است از سوی دیگر
الهٔ ابن‌حجر از رهگذر پی بردن به تاریخ موسیقی و شطرنج ونرد در جاوررمس سما
زنده‌است .

۱۹ ــ درمجلهٔ Ethnomusicologie (سال ۱۹۵۹ س ۳ ص ۱۸ ــ ۲۲) فهرست
تابها و مقاله‌ها و مجله‌های مربوط به موسیقی مردم آسیای مرکزی آمده است (اسدکس
سامنکوس) .

۲۰ ــ درمجلةالفنون‌الشعبیه (شمارهٔ ۹ سال ۳ تاریخ ژوئن ۱۹٦۹ ص ۱۳) مقاله‌ای
خواندم از دکتر محمود احمد حفنی به عنوان «الموسیقی والاغانی بمصر» که درآن ازموسیقی
وسنی خلفای فاطمی مانند معروظاهر وحافظ و ظافر که سجده‌ای از اغانی اصفهانی نامس
رشته‌اند و هنور هم هست و همچنین ازجند مطرب دربار ممالیك بحری یاد شده است

درآن آمده که شناکس جندبر فرمانروای قاهره در شعبان ۸۸٦ جدیجهٔ رحانیه
اکه درمیان تودهٔ مردم خوانندگی میکرده است به جرم اینکه میان آنان فساد و تباهی رواج
اده است گرفته و ۵۰ چوب زده وار او غرامت گرفته است واو دراین آزار بیمار شده
وکمی زیسته و سپس‌ال شده درگذشته است

همچنین جانشین او هیفاء را که رئیس خوانندگان سلطان غوری بوده‌است در ۹۱۸
گرفتند و به زندان انداختند و شکنجه دادند وغرامتی کلان ازاو گرفتند واو تا ه وحش هم
مالهاش نوانست این غرامت را بپردازد

۲۱ ــ عیسی اسکندر معلوف مقاله‌ای دارد در مجلهٔ مجمع‌العلمی العربی دمشق
(۳ ۰ ۸ ص ۲۲۵ تا ۲۳۰ و ۱۱ ص ۳۳۷ تا ۳٤٤ و ۳٦۰ تا ۳٦٦) دربارهٔ نسخه‌های گرانبهای
خزانهٔ تیموریه در قاهره ودرآن یاد شده است از

۱ ــ کتاب الموسیقی فارابی که درآن از عود و طنبور بغدادی و خراسانی و مزامیر
بحث شده است

۲ ــ الرساله الشرفیه . ارموی .

۳ ــ الادوار والایقاع همو که نسخهٔ کهنه‌است .

٤ ــ رسالةالموسیقی شیخ محمد سار در دو باب

اصول النغم ، ضروب‌النغم

این مقاله برای فهرست‌نگاران بسیار سودمند است .

معلوف در آن از مقاله کارادوو (Carra de Vaux) کـه در مجلهٔ آسیائی
Journal asiatique (دورهٔ هشتم مجلد ۲۸ ص ۲۷۹ ــ ۳۵۵ سال ۱۸۹۱) چاپ شده یاد
کرده است .

من این مقاله را که معلوف نشانی ازآن نداده بود با رنجی پیـدا کرده و خواندم دیدم بسیار خوب است . او درآن به بحث کزگارتن در دیباچهٔ ، مجلد یکم‌الاغانی اشاره میکند با کریر بآن هم نگریستم دیدم با اندازه‌ای تحقیق کرده وکارادوو از آن بهره برده‌است . او در این مجله بندهایی از الرساله الشرفیه را برگزیده و به فرانسه درآورده وسپس همین مقاله را در Traité des rapport musicaux سال ۱۸۹۱ گذارده است .

خوب است آشنایان زبانهای لاتین و فرانسوی این بحثها را بفارسی درآورند ودر مجلهٔ موسیقی چاپ کنند چه با اینکه کهنه است باز برای گروهی تازگی‌دارد ودرضمن به‌اشتباهاتی که جاورشناسان داشته‌اند پی برده میشود

۲۲ ــ درابجدالعلوم (چاپ بهوپال هند در ۱۲۹۶ ص ۶۵۷) بندی از التحفه لاذوقی آمده و گفته شده که آن همان عبارات شفای ابن‌سینا است با افزودن یك کلمه سپس عبارتهای فارابی ومدینةالعلوم وهمهٔ اینها دربارهٔ موسیقی است او یاد میکند ازکتاب موسیقی فارابی ومیگوید که اموزترین وبهترین کتابها است وپس ازموسیقی شفا ومختصر لطف صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی و نگارش سودمند یابن فرج و «المختصر النافع فی فن الایقاع» ابوالوفاء بوزجانی سپس تاریخ موسیقی را افسانه‌وار میآورد وآنگاه یاد میکند از ارموی والشرفیه او وازخواجه عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغی آنگاه سخن که ابن‌خلدون درباره غناء دارد نقل‌میکند.

۲۳ ــ درمجلهٔ انجمن خاوری‌امریکا Journal of the American Oriental Society (سال ۱ ص ۱۷۱ تا ۲۱۷ چاپ ۱۸٤۹ سس) مقاله‌ایست در چهارفصل که درآن گزیده‌ای از رسالهٔ مقدمهٔ محمدتقی مشاقه (گویا به نظم) و پاره‌هایی ازکتاب موسیقی فارابی کـه کزگارتن درمقدمهٔ مجلد نخستین الاغانی آورده است و کتابی کمنام درموسیقی که در ۶۶۶ نگارش درآمده و نزدیك به ۲۰۰ برگ بوده است ازعربی بروش آزاد به انگلیسی درآمده است اصطلاحات زمینی به فارسی است ودرترجمه نمودار است

این کتاب کمنام گویا شرفیهٔ ارموی یا ادوار اوست و میتوان از سنجش ترجمهٔ انگلیسی با این دو متن دریافت که کدام است .

۲٤ ــ در مجلهٔ سهیال برکی که چهار مجلد آن را درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده‌ام در شماره‌های ٤۹ تا ۵۱ آن مقالتی است با عنوان «موسیقی» ودر شماره‌های ۵۲ تا ۹۳ دنبالهٔ همین مقاله است با عنوانهای «سرو موسیقی‌سی» یا «موسیقی» و در اینها یکیست علم‌الموسیقی علی وجه‌الحروفات» یا «کتاب علم‌الموسیقی» است از «قاسمر اوغلی» واین یکی رسالهٔ نعمه‌نگاری وسنتوسی موسیقی شرقی است نزدیك به نسخه‌های ادوار سلطانی .

۲۵ ــ در نهایةالارب نویری از ص ۱۳۳ تا پایان مجلد ٤ تاریخ موسیقی است وبحثی خوبی درآن از موسیقی از رهگذر دینی و عرفانی شده‌است در ص ۲۳۹ آن آمده است «والغناء قدیم فی‌الفرس والروم ولم یکن للعرب قبل ذلك الا «الحداء والنشید» وکانوا یسمونه «الرکبانیه» و اول من نقل الغناء العجمی الی العربی من اهل مکه سعید بن مسجح ومن اهل‌المدینه سائب خاثر واول من صنع‌الهزج طویس» .

۲۶ ــ شمارهٔ ٥٤۰۸ ب خاورشناسی شهر باکو ادوار ارموی است به نسخ محمدقلی‌بن حسن قراباغی در ۱۵ ج ۲/۱۲۷ (= ۱۲۰۷) دراصفهان (درمجموعه‌ای دارای شرح مقامات حریری وهمین رساله وتشریح الافلاك عاملی) .

آغاز بسمله حمدله ... اما بعد فقد امرنی من تجب علی امتثال اوامره والتیمن بالسعی فی مسالك مرامی خواطره ان اجمع له مختصرا فی معرفةالنغم ونسب ابعادها و ادوارها .

انجام : ولنکتف بهذا القدر فی هذا الفن و نختم الکتاب و الحمد لله علی سیدنا و نبینا محمد واله الطاهرین و لعنةالله علی معاندیهم اجمعین .

۲۷ ــ چاپ عکسی که دکتر حسن‌علی محفوظ دربغداد در ۱۹۶۱ ازآن کرده است در کتابخانهٔ هاروارد دیده‌ام مقدمه‌ای از او دارد و او آن را ازروی مجموعه‌ای‌که گویا ازآن

او بوده است نشر نموده است . دراین مجموعه شرح‌الشمسیة فی‌الحساب ابواسحاق‌کرمانی
بقار ریاضی‌دان است که در ساری در ۸۵۷ ساخته ودر ۸۷۳ آن را پاک‌نویس کرده است
رفیة صفی‌الدین ارموی که در ۸۶۳ آن را همین‌کرمانی نوشته ودر ۸۸۱ دوباره آن را
نده و حواشی و تعلیق زده‌است سومی این مجموعه همین الادوار است که او در شعبان
، باید نوشته باشد چه در صفحهٔ آخر آن (۲۰ر) نام آهنگهاست به فارسی با رموز آنها
، سیزده دور که یکی از هنرمندان موسیقی آن را از هشتادوچهار دور کتاب «استاد
الدین عبدالمؤمن رحمه‌الله» بیرون کشیده است ودر پایین آن این تاریخ آمده است
ب در ۱پ — ۲۰ ر است (۲۰ س) به نستعلیق روشن واو این مجموعه‌را به سلطان‌ابراهیم‌بن
ن‌گبر درمحرم ۸۸۲ بخشیده است

عنوان دراین نسخه (۱ ر) چنین است «کتاب‌الادوار فی معرفه‌النغم و الادوار مما صنفه
کیم اعجوبهٔ زمانه ونادرة اوانه صفی‌الملة والدین عبدالمؤمن البغدادی قدس‌الله روحه» .

ازاین ابواسحاق‌کرمانی چندین رساله ما درداشگاه داریم (۹۰۶ ۱۰۵٤) درفهرست
س (۹ : ۵۹۳ تا ۵۹۵ و ۱۹ · ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۵٦۹) هم نام او هست او ریاضی‌دان ومنجم
مانی پرکاری بودکه دردربار فرمانروایان طبرستان میزیسته است .

(پایان)

# ...شید زندگی افسانه‌ای او

**نکته‌هائی درباره جام جم یا جام جهان‌نما (کاشف اسرار)**

**جمشید بنیانگذار نوروز بود:**

جشن جشن فرّخ از آن روزگار
بمانـده از آن خسروان یادگار

**پروین برزین**

...ید یکی از سلاطین باستانی ایران است و سراسر
...امیخته با افسانه میباشد چنانکه در بخش (۲) تا آخر
...سنای بهم اینطور آمده است.
...ت ا هوم [1] پرسید که برا در میان مردمان، نخستین
جهان مادی بفشرد وچه پاداشی نصیب آن‌کس
...م در پاسخ گفت نخستین سری‌که مرا درین جهان
...رد ویونگهان است درپاداش سری مثل جمشید که
...خوب ودرمیان مردمان دارای بلندترین رتبه است
...سید درخشان است باو داده شد.
...ید در اوستا با دو صفت هووتوو (Hovatva)
(Sarvata) آمده است که اولی درتفسیر پهلوی
...منی دارنده گله ورمه خوب و دومی به معنی زیبا
... خوانده شده
...تنها یکبار ازجمشید ذکری بمیان آمده و ...م[2]
خوانده شده است بعدها دربقیه قسمت‌های اوستا
...می خشئت (Xasheta) به‌آن افزوده شده است.
...سی باآنکه درباره این‌سلطان چون بسیاری‌ازسلاطین
...حث‌ها بمیان آورده ولی درباره آغاز زندگی‌جمشید
...ت است.
...زد اسلاف وی وبخصوص پدرش نکاتی در اوستا
...ریحان بیرونی وحمزه اصفهانی وهمچنین درادبیات

سانسکریت دیده میشود که اگر بظاهر تاحدی مغایر هستند ولی
دراصالت جمشید متفق‌القولند.

در اوستا جمشید پسر ویونگهوت (Vivangahvat)
خوانده شده ابوریحان بیرونی اورا ونجهان وحمزه اصفهانی
ویونجهان که معرب ویونگهان است ضبط کرده‌اند.

نام پدر جمشید درسانسکریت بصورت ویوسوت دیده
میشود. ازدوران طفولیت وی اطلاعی دردست نیست وکلیه
مآخذ مزبور ازاین حیث گنگ وساکتند. قلمرو حکومت
جمشید طبق اسناد موجود وسیع ومرکب ازچندین اقلیم بوده
است چنانکه دربخشهای ۳۱ تا ۳۸ زامیادیشت اینطور میخوانیم
«فرمدت زمانی ازآن جمشید بودکسی در روی ۷کشورسلطنت
داشت به‌دیوها ومردمان جاودان وپریها وکاویها وکرپانها
مسلط بود» اگرچه مشاهده میکنیم جمشید بر ۷ کشور حاکم
بوده ولی هیچ اطلاعی درباره جنگها ونحوه تسخیر این ممالك
بدست نداریم ومعلوم نیست‌که آیا این اقالیم ازاجداداو برایش
بارث مانده یاآنکه آنهارا باقشون‌کشی وجنگ بدست آورده
است. تنها موردی‌که مشاهده میکنیم اشاره‌ایست‌که طبری

---

۱ ــ هوم ــ فشرده گیاهی است که درمحافل مذهبی آشامیده میشده.

۲ ــ یم ویمی نخستین مخلوق نر وماده نوع بشرند نزد برهمنان.

...عضى كرده‌اند ومينويسندكه جمشيد پس‌از شكست‌يافتن از ...ك براولستان گريخت و دختر پادشاه آنجارا بزنى‌گرفت ... صاحب سرى شد .

...بر مطالب شاهنامه فردوسى جمشيد اولين‌كسى است‌كه ... آهن ساخت ومبتكر استفاده ازسلاح درسرد مى‌باشد ... درجلد اول شاهنامه تحت عنوان پادشاهى جمشيد ... سال بود گويد :

نخست آلت جنگ را دست برد
در نام جستن بگردان سپرد
بفرمى همى نرم كرد آهنا
چو خود وزره‌كرد وچون جوشنا
چو خفتان وچون درع وبرگستوان
همه كرد پيدا بروشن روان

... توجه وى فقط بامور جنگى بوده بلكه بوضع ... اجتماعى مردم توجه خاصى داشت بامر وى بافتن ... ابريشمى پيشرفت‌كرده دستور داد تامردم جامه‌هاى ... بپوشند چنانكه فردوسى گويد

... بافتن ... جامه كرد
كه پوشند هنگام بزم و نبرد
كتان و ابريشم و موى و قز
قصب كرد پرمايه ديبا و خز
بياموختشان رشتن و تافتن
بتار اندرون پود را بافتن

... جاكه مشاهده ميكرد عده‌اى ازمردم بپاكيزگى ... لذا حمامهاى عمومى بتأكيد وى ساخته شد . ايجاد ... وهمچنين خانه‌هاى بزرگ متعدد ازجمله كارهائى ... جمشيد نسبت ميدهند .

... باكردن جشن نوروز يكى ديگر از ابتكارات جمشيد ... فردوسى دراين باره گويد :

سر سال نو هرمز فرودين
برآسوده از رنج تن دل زكين
بنوروز نو شاه گيتى فروز
برآن تخت بنشست فيروز روز
بزرگان بشادى بياراستند
مى ورود ورامشگران خواستند
چنين جشن فرخ ازآن روزگار
بمانده ازآن خسروان يادگار

درهمين جشن‌هاى بزرگ بودكه بتوصيه جمشيد در تالارهاى بزرگ عود سوزانده ميشد ومشگ وكافور بكار ميرفت . فردوسى گويد :

دگر بويهاى خوش آورد باز
كه دارند مردم ببويش نياز
چوبان‌وچو كافوروچون مشك‌ناب
چو عودوچو عنبر چوروشن‌گلاب

توجه اين پادشاه بملت ومردم وسلامت ايشان وبرا برآن داشت تاعده‌اى طبيب در دوران حيات وى تربيت شده مردم‌را مداوا نمايند .

در روايات ملى آمده‌كه جمشيد كاشف مى‌بوده است فردوسى جمشيدرا نخستين‌كسى نام ميبردكه باده‌گسارى ميكرده :

نشسته برآن تخت جمشيد كى
بچنگ اندرون خسروى جام مى

ونيز

جم انديشه از دل فراموش كرد
سه‌جام مى از پيش بان نوش كرد
ز دلدار بس يادكردن گرفت
به آهستگى راى خوردن گرفت

درنفايس‌الفنون فى عرايس‌العيون تأليف محمدبن آملى داستانى درباره پيدايش مى‌آمده‌كه خلاصه آن چنين است :

عضدالدوله ازصاحب بن عباد ميپرسد اول‌كسى‌كه شراب بيرون آوردكه بود او جواب دادكه جمشيد جمعى‌را برآن داشت تاانواع ودرختان‌گوناگون‌را بكارند وثمرات آنرا تجربه نمايند چون ميوه رز چشيدند دراو لذتى هرچه تمامتر يافتند وچون خزان‌شد درميوه رز استحاله‌اى‌پديدآمد جمشيد دستورداد تا آب آنرا بگيرند ودرخمره كنند پس‌ازاندك مدتى درخمره آن تغيير حاصل شد «وازاشتداد غليان حلاوت او بمرارت پيدا شد» جمشيد درآن خمره‌را مهركرد ودستور داد كه هيچكس‌ازآن ننوشد زيرا ميپنداشت‌كه زهر است. جمشيد را كنيزك زيبائى بودكه مدتها بدرد شقيقه مبتلا گشته وهيچيك ازاطباء نتوانستند اورا معالجه‌كنند باخود گفت مصلحت من درآنست‌كه قدرى ازآن زهر بياشامم و از زحمت وجودبراحت شوم قدحى پركرد و اندك اندك ازآن آشاميد چون قدح تمام شد اهتزازى در او پديد آمد قدحى ديگر بخورد خواب براو غلبه‌كرد خوابيد ويكشبانه‌روز درخواب بود همه پنداشتندكه
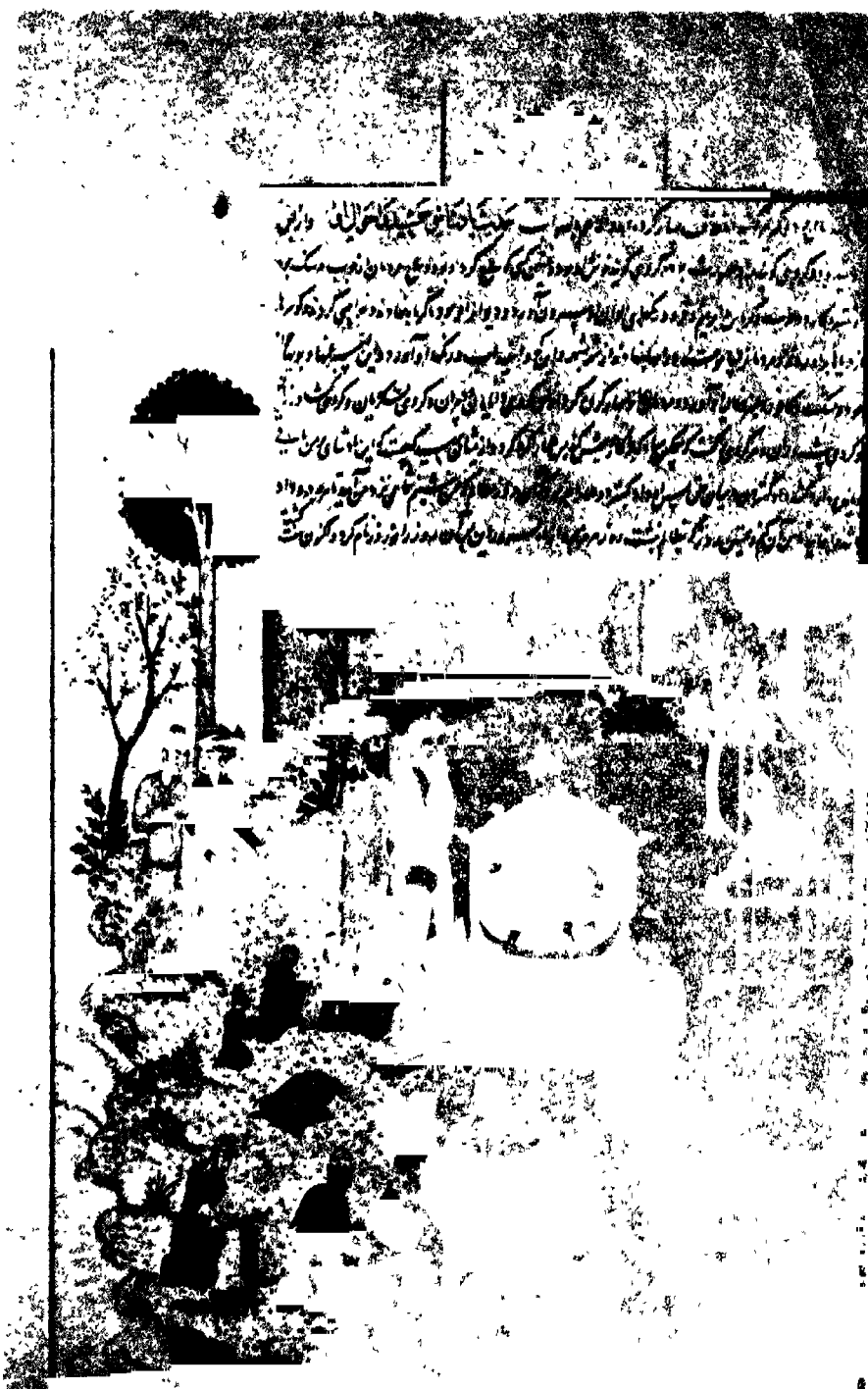
جمشید به پیشه‌وران تعلیم میدهد صفحه‌ای از تاریخ طبری مکتب هراب مورح ۱٤٦٩ میلادی (۷۸٤ هجری).

ار او بآخر رسید چون ازخواب برخاست ازدرد شقیقه اثری
افت . جمشید سبب خواب و زوال بیماری پرسید کنیزك‌حال
ا بازگفت جمشید کلیه حکمارا جمع‌کرد وجشنی برپا نمود
بخود قدحی بیاشامید وبفرمود تابهریك ازآن جمع قدحی

دادند چون یکی دو دور بگردید همه دراهتزاز درآمدند و
میکردند وآنرا شاهدارو نام نهادند ودرآن راه مبالغه
ودرخوردن افراط میکردند .
منوچهری درقصیده‌ای شراب را دختر جمشید

... آنرا خانه گرگان دانسته ، مطلع قصیده اینست :

چنین خواندم امروز در دفتری
که زنده‌ست جمشید را دختری

... جام درنوروزنامه کشف می را بیکی ازمنسوبان جمشید ... شمیران نسبت داده است . کشف می بکسان دیگر نیز ... داده شده است . چنانکه در راحته‌الصدور کشف می ... اسناد داده شده است .

... در ادبیات فارسی جام جم و جام جهان‌نما هردو یکی ... بمعنی جام کاشف اسرار میباشد

... اساس جام‌را همه زمان جمشید نسبت میدهند وآنرا ... جم یعنی جمشید گفته‌اند درسیاری ازاشعار فارسی‌مقصود ... جم همان جام باده میباشد چنانچه حافظ گوید

... ای ساربان ساده و با محتسب نگو
انکارما مکن که‌چنین جام‌جم‌نداشت

... روز مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

* * *

... سرد شاهان ز من گدا نامی
که‌بکوی میفروشان دوهزارجم بجامی

... در ادبیات فارسی بیشتر اوقات مقصود ازجام جم همان جهان‌نماست وعلت اینکه جام جهان‌نمارا جام جم‌خوانده‌اند ... دیگر معنی نیز قانون تداعی معانی است چون ساختن ... بجمشید نسبت داده شده پس جام جهان‌نماراهم بنام جام ... مخوانند

... بنابر روایات کتاب‌های دینی زرتشتی جمشید اولین‌کسی ... نگهبان جهان ونگهداری دین زرتشت به‌او سپرده‌شده، ... درفرگرد دوم وندیداد اینطور آمده است .

... پرسید اراهورامزدا پرسید ای خرد پاك ومقدسی ای ... جهان درمیان نوع بشر بعدازمن گو باکه نخستین‌بار ... بودی ودین اهورائی زرتشت‌را بکه سپردی آنگاه ... داگفت ای زرتشت پاك من درمیان نوع بشر بغیرازتو ... بار باجم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نموده ودین ... زرتشت‌را بدوسپرده وگفتم ای‌جم زیبا من‌آئین‌خوش

بتو برگذار میکنم . گرچه او این وظیفه سنگین‌را بعهده نمیگیرد ولی گیتی‌را سه‌بار افزایش وگشایش بخشیده وپاسبان جهان میشود .

احداث باغ ور (Vara) بنا بدستور اهورامزدا بدست جمشید بوده است باین معنی‌که اهورامزدا پیش‌بینی طوفانی‌را باسم مهرکوشا نموده وبجمشید دستور میدهد تاباغی بسازدکه ازهرچهارطرف بیلندی یك‌میدان اسب باشد وهمچنین‌طویله‌ای که ازهرطرف بلندی هزارگام‌که درموقع بروز طوفان‌عده‌ای ازمردم وچارپایان‌که درآنجا سکنی دارند ازاین بلا در امان باشند .

جمشید باغ مزبور را بهمان طورکه خواسته اهورامزدا بود حاضر نموده زیباترین زنان ومردان واصیل‌ترین‌چارپایان وخوشبوترین گیاهان ولذیذترین غذاهارا به‌آن محل منتقل مینماید . طوفان مدت سه سال ادامه پیدا میکند همه‌جای ویران شده ومخلوقات نیز نابود میگردند آنوقت ساکنین باغ بیرون آمده وزمین‌را ازنو آباد میکنند .

جمشید دراواخر زندگی بواسطه غرور وخودستائی‌های فراوان وهمچنین آموختن استعمال گوشت حیوانات به‌مردم جهت تغذیه مورد خشم وغضب الهی قرار گرفت .

دراین مورد فردوسی میگویدکه او دراواخر سلطنت پای بدرفتاری گذارده وحتی ازفرمان یزدان سرپیچید وخود راخالق نامید ودراین راه چنان غلو کردکه گفت من بدعت‌گذار نیکی‌ها هستم ولی مورد خشم الهی قرارگرفت ومردم نیز از وی روی‌گردان شدند . دریسنای ۳۲ قطعه ۸ زرتشت اورا از مجرمین نامیده میگوید «ازهمین‌گناهکاران است جم‌که‌از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن به‌آنان آموخت درآینده تو ای مزدا داور میان من و او قضاوت کنی».

جمشید پس‌از شکست ازضحاك مدت صد سال متواری‌بود تاآنکه بدست برادر خود باره بدو نیمه شد چنانچه فردوسی گوید :

چو صدسالش اندرجهان‌کس ندید
ز چشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزی بدریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاك دین
چو ضحاك آوردش ناگه بچنگ
یکایك ندادش زمانی درنگ
باره مر او را بدو نیم کرد
جهان را از او پاك و بی‌بیم کرد

# سم عروسی در شیراز

**ابوالقاسم فقیری**
از پژوهشهای فرهنگ عامه اداره کل فرهنگ و هنر فار[س]

**۱ ــ مراسم عروسی درشیراز**

مراسم عروسی درشیراز بنوبه خود جالب و دیدنی است معمولاً جوانی که ...
ازدواج رسیده و قصد ازدواج داشته باشد ، موضوع را با خانواده خود درمیان مینهد دراین ...
خانواده داماد با دختر معینی را در نظر دارند که کارشان با اندازه‌ای ساده است درغیر اینصو[رت]
کفش و کلاه میکنند باین خانه و آن خانه به «دلاله‌گی» که همان خواستگاری باشد میرو[ند]
بعضی اوقات هم دلاله تنها این کاررا میکند[1]

**«دلاله‌گی»**

مادر وخواهر داماد وچندنفر از نزدیکان بخانه‌ایکه دخترداراند میروند جا...
دختر درصورتیکه موافق باشد علاوه بر چای وشربت هم برای آنها میآورند درصو[رت]...
خانواده دختر تنها به چای اکتفا کردند وشربت نیاوردند ، این نشانه آنستکه نان و نمک
نپسندند . موضوع منتفی شده ، این عده بلند شده به خانه دیگری میروند .

بد نیست بدانند که در قدیم مراسمی انجام میشده که اکنون تقریباً فراموش شد...
ازآنجمله مادر داماد سینی بزرگی پراز سبزی را جلو دختر گذاشته واز او میخواست که ...
را پاك کند و چنین عقیده داشتند که اگردختر تمام سبزی‌را پاك‌کرد صبروحوصله شوهرد[اری]
دارد ، وگرنه اورا شایسته شوهرداری نمیدانستند دیگر آنکه بطرز دقیقی اورا بحرف وا میدا...
تا ببینند درست حرف میزند یا نه؟ وهمچنین اورا میبوسیدند تا بفهمند دهنش بو میدهد ...

این مراسم که برایمان اکنون غریبه مینماید درزمان خود امری بسیار جدی ...
میآمده است . بهرحال درصورت موافقت هردو خانواده ، طی جلسه دیگـری بازهم ز...
خانواده داماد میآیندکه عروس را ببینند دریکی ازهمین دیدارهاست که داماد را هم ...
میآورند که عروس‌خانم را ببیند .

خانواده عروس حتماً درباره داماد و خـانواده‌اش تحقیق میکنند همچنین ...

اگر عروس را عقد کنند ولی عروسی نکنند معتقدند که یکی از اقوام عروس د
میمیرد دراصطلاح میگویند شکار کرده است .

درموقعیکه دونفر تازه عروسی کرده باشند ویکی ازاقوام آنها بمیرد میگویند ع
بدقدم بوده است . صبح عروسی آب جله عروس را میزنند[5]

## پاگشا

هفته‌ای بعدازعروسی درشیراز رسم است که پدر عروس داماد و بازاس را به
ناهاری دعوت میکند که بدین مراسم پاگشا میگویند بعدازپدر عروس نوبت به د
میرسد . درپایان بدنیست این نکته‌را هم بخوانید چون جوانی دختر را نامزد کرد رسم ا
ازآن بعد درهرعیدی مخصوصاً عید قربان وعید نوروز برای نامزدش میباستی عیدی نف
که عیدی‌ها را در خوانچه گذاشته بخانه عروس می‌برند . درمقابل هنگامیکه دختر بخانه
رفت مادر عروس باید همین‌کاررا انجام دهد مخصوصاً درعید فطر درماه رمضان هم بای
عروس یك افطاری کامل که بدان روز والون میگویند برای دامادش بفرستد .
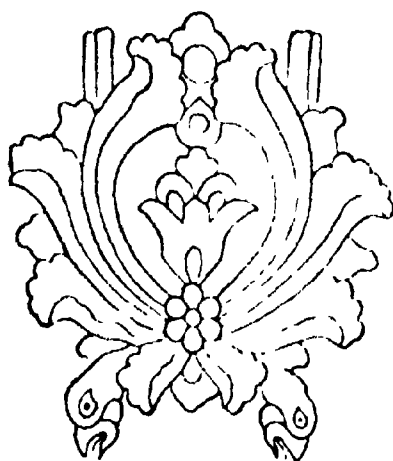
# هنر و مردم

**HONAR VA MARDOM**

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

ادارهٔ کل روابط فرهنگی

شمارهٔ یکصدوشصت‌ونو

...ماه ۲۵۳۵


ن سماره :






مدیر: دکتر ا . خدابنده‌لو

سردبیر : بیژن سمندر

طرح وتنظیم : ف . کازرونی



...ی اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان
...ر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
...ن ٦٤۰۳۳۱



شماره ۱۰ ریال

...راك سالانه ۱۰۰ ریال

...رای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

...ه اشراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایـران
حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه
(تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد



**Office address:**

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.



Annual Subscription: $5

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch, Tehran - IRAN

# ویان درسوریه

دکتر محمدجواد مشکور استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی ایران در سه
حسن غروی اصفهانی معاون رایزنی فرهنگی

نام علویان تا پیروان علی‌بن ابی‌طالب(ع) همواره نام نصیریه را بذهن مبادر میـ
اینک باید دید (نصیریه) چه‌کسانی بودند ونام علویان چه‌گونه به وجود آمد. درمیان فرق
شیعه ودرزمان امام‌حسن عسکری(ع) ودر قرن سوم هجری شخصی بنام محمدبن نصیر
می‌زیست، وی تفسیراتی درمذهب امامیه پدید آورد ومدعی بابیت آن حضرت شد وجمع
را پیرو خود ساخت، یاران او در تاریخ به نصیریه معروف گشتند وازغلاة شیعه شمار رو

**محمدبن‌نصیر درکتب رجال شیعه**

محمدبن نصیر نمیری را شیخ طوسی در رجال خود ازیاران امام محمدتقی ودر
عسکری وی را ازیاران ابومحمد حسن عسکری شمرده است. وچون امام عسکری در
دعوی بابیت ومقام محمدبن عثمان راکه ازنواب اربعه و ازاصحاب امام زمان بود، ...
ابوجعفر محمدبن‌عثمان اورا لعن نمود واز وی تبری جست. علامه حلی درقسمت دوم از ...
خود گوید: که محمدبن‌نصیر از بزرگان بصره بود ومردی دانشمند شمار می‌رفت ودر ...
وروایت اورا ضعیف شمرده است. کشی نیز در رجال خود همین مطلب را آورده است

نصیریه پندارند که خدای تعالی بعضی اوقات درجسد علی حلول میکرد وگوید
زمان‌که حضرت علی در بستار سنگین خیبر را از جای برکند به قدرت ربانی بود و ...
خداوند دراو حلول کرده بود، شهرستانی نیز درکتاب الملل والنحل، محمدبن‌نصیر ...
به حلول خداوند درپیامبر وعلی ودیگر اشخاص دانسته است، ابن‌حزم اندلسی درکتاب ...
خود می‌نویسد در زمان ما شیعیان نصیری در اردن وشام وشهر طبریه فراوانند.

**وجه تسمیه نصیریه ازنظر علویان**

علویان در وجه تسمیه خود به نصیریه گویند: بهنگام فتح حمص وبعلبك ...
لشکریان اسلام ابوعبیده جراح برای پیشرفت لشکر خود درخواست کمك کرد و ...
ولید ازعراق و عمرو پسرعاص ازمصر و جماعتی ازشیعیان علی که در بیعت غدیر خم ...
داشتند و بیش از چهارصدوپنجاه تن میشدند بیاری ابوعبیده شتافتند، وموجب پیشرفت ...

وسپس درنواحی کوهستانی شام مسکن گزیدند . این نیروی کمکی کوچك را «نصیره»
«نصره» بمعنی پیروزی خواندند وازآن پس این نام بر علویان جبال لبنان و سوریه
گردید .

## ذات قدیم علویان یا نصیریه

نصیریه که ایشان را انصاریه و علویه نیز گویند منسوب به محمدبن نصیر هستند ودر
... نام جبال نصیریه در شمال غربی سوریه جای گرفتند اصول کلام مذهب نصیریه
حسین بن حمدان خصیبی (درگذشته به سال ۳۵۸ هجری) نهاده شد ، وی به عراق رفت
... بن محمد جنبلانی که از دعاة علویان بود ، معارف دین را فرا گرفت و خلیفه و
... گشت واز بغداد به حلب آمد ودر آنجا بمرد ، قبروی درشمال حلب واقع ومزار
... ونام مقام شیخ نیز معروف است از کتب وی هدایةالکبری ، الاخوان والمائده
... بحث تعالیم اسماعیلیه قرار گرفت تعالیم وی عبارت بود ازالتقاط عناصرسبعه
... معتقدات مردم پیش ازاسلام . بعقیده ایشان خدا ذات یگانه است مرکب از سه اصل
... بنامهای «معنی» و «اسم» و «باب» این تثلیث به نوبت دروجود انبیا مجسم و متجلی
... جسم با ظهور اسلام مصادف شد وآن ذات یگانه در تثلیث لاینجزائی ودر وجود
... سلمان فارسی تجسم یافت ... تثلیث مزبور را با حرف «عمس» معرفی
... اشاره به حرف اول نامهای علی ، محمد وسلمان فارسی است
... معتقد به تناسخند و ... به دسته جسمانی وروحانی تقسیم میشوند یکی عامه
... خاصه برای خود کتب مقدسی دارند و مضمون آنها را تاویل میکنند ولـی
... مقدس میشمارند ، مراسم مذهبی ... روحانیان ایشان بر بلندیها درباغی که قبه
... برپا میکنند قبهها معمولا بر مقابر اولیاء قرار دارند نصیریه ... بزرگداشت
... میکنند و حواریون وعدهای از شهدای مسیحیت را احترام مینهند و به تعمید
... توجه دارند بعضی از دانشمندان ، فرق علیاللهی و نصیریه را یکی دانستهاند
... صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق ، علیاللهیان ، و نصیریه را متحد میسازد
... الوهیت علی است که وجه مشترك همه غلاة شیعه است ولی در دیگر عقاید و
... بهیچوجه با یکدیگر یکسان نیستند . دریك رساله خطی آمده است که نصیریه
... محمد را و محمد سلمان را وسلمان مقداد را خلق کرد

## ... علویان امروز

... مربوط به نصیریه است که برخی علویان را ازایشان دانستهاند امـا
... اینگونه نظرات را درباره خویشتن درست نمیدانند واعتقاد دارند که اینسبل
... ساخته وپرداخته دشمنان ایشان است . ایشانمؤسس مذهب خودرا حوزشیعیان اثنیعشری
... المؤمنین علیهالسلام میدانند ومحمدبن نصیر را باب امـام یازدهم میپندارند
... که میگویند پیغمبر فرمود : «انا مدینةالعلم و علی بابها» منم شهر دانش علیام
... ابواب ولایت علی را بشرح زیر برمیشمارند :
سلمان فارسی باب علی ، قیسبن ورقه باب حسن مجتبی ، رشید هجری باب حسین ،
... باب زینالعابدین ، یحییبن معمر باب محمدباقر ، جابربن یزید جعفی باب جعفر
محمدبن ابی زینب کاهلی باب موسیبنجعفر ، مفضلبن عمرو باب علیالرضا ، محمدبن
... محمدتقی ، عمربن فرات باب علیالهادی ، و ابوشعیب محمدبن نصیر نمیری باب
عسکری .
ایشان را عقیده اینست که ایمان کامل را مسلمانانی دارند که پیش ازفداکاری حضرت

امیرالمؤمنین وخوابیدن دربستر رسول خدا ، بجای او ، برای حفظ جان محمد ایمان آورد باشند و برای اثبات نظر خود به آیات چندی استناد می‌جویند ازجمله :

(ان‌الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله والذین اوو ونصرو اولئك بعضهم اولیاء بعض والذین لم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شی) اینان عنوان امام ر ویژه ائمه دوازدگانه شیعه وایشان را معصوم ودانا به علوم اولین وآخرین مبدانند .

علم باطن : علویان درباب علم باطن می‌گویند درقرآن دوگونه آیه وحود دارد محکم ومتشابه ، تشابه نیز یا ازنظر لفظ است ویا به لحاظ معنی ، علم باطن عبارت است از تفسیر متشابهات معنوی قرآن آنهم ازطرف یکی ازائمهٔ اثنی‌عشر به‌عبارت روشنتر تفاسیر آیات کلام‌ا مجید وحتی احادیث نبوی بایستی ازطریق عترت باشد نه سنت .

**علویان در دورهٔ عثمانیها :**

به هنگام تسلط عثمانیها برسوریه با تمامی مردم‌آن وازجمله علویان برطبق فقه ابوحنـ رفتار می‌شد . درهمین دوره علویان مورد تعقیب و ضرب و شکنجه‌های سنگین قرار گرفتند . امر سلطان سلیم عثمانی دریك روز شصت‌هزار تن را به گونه‌ای فجیع به قتل رساندند . با اینکـ علویان در کوهستانها و قلاع خود پنهان می‌گشتند معهذا آنانکه از ایشان به دست عثمانی می‌افتادند چنان بلائی بر سرشان می‌آوردند که مسلمان بشوند کافر بشمند . باری با تسـ فرانسویان برسوریه و بیرون راندن عثمانیها به سال ۱۹۲۰ کوهستانهـای «نصیره» «سرزمینهای مستقل علویان» نامیدند ، ودر سال ۱۹۲۲ قاضی القضاتی از خودشان برای اینـ برگزیدند و قاضیان برطبق موازین مذهب جعفری به داوری می‌پرداختند وعلویان پس ازچها چهارصدسال توانستند نسیم آزادی را استشمام کنند . ازاین تاریخ است که نصیریه نام جـ خود علویه خوانده شدند .

از سال ۱۹٤٦ به بعد جمعی از علاقه‌مندان به علوم دینی به نجف اشرف رفتند که برخی ازایشان به عللی تحصیلات خودرا ناتمام گذارده بازگشتند و جمعی به تحصیلات خود د شهر مقدس ادامه دادند .

ازهمین تاریخ وبرابر توجه مراجع تقلید نجف وقم چون آیت‌الله آقای حاجی‌آقاحسـ بروجردی وآیت‌الله آقاسید محسن حکیم جمعیتهای جعفریهٔ اسلامی درمناطق علویان تأ . شد ومساجدی برای اقامت نماز برپاگردید .

**جمعیت ومحل سکونت علویان :**

علویان درشمال سوریه ودرشهرهای ساحلی وبیشتر درلاذقیه و بانیاس وطرطوس حمص و حما وکوههای نصیره مسکن دارند و جمعیت ایشان دراین مناطق درحدود یك‌مـ . نفر است وبسیاری نیز درلبنان به ویژه درطرابلس و جبل‌اند ، خود آنان برآنند که بالغ دومیلیون تن در کشور ترکیه بخصوص درادنا و اسکندرون وانطاکیه ، مرسین ، طر ـ ـ وکلیکیه وجود دارند .

تودهٔ مردم را بیشتر دهقانان و چوپانان تشکیل میدهند که از نظر اقتصادی با جـ ـ ـ فئودال ومالك ارتباط پیدا می‌کنند . عده‌ای از جوانان این طبقه که تحصیلات عالیه . ـ در دستگاه دولت مشاغلی گرفته ومناصبی پیدا کرده‌اند . درسال ۱۹۳۷ یکی از علویان ـ سلیمان مرشد که ازطرف دولت فرانسه حمایت می‌شد ازمیان ایشان برخاست ومانند صوفـ حلول دعوی الوهیت کرد وگروهی ازدهقانان وکشاورزان علوی را به دور خود گرد ـ وفتنه‌ای برپاکرد وبردولت بشورید . خود وی نخست یکی ازده نمایندهٔ علوی در مجلس سو بود چون تمایلات فرانسوی داشت ، دولت فرانسه از وی پشتیبانی می‌کرد ، بعدازخـ ـ

علویان از سوریه و به دوران ریاست جمهوری شکری قوتلی دولت سوریه سلیمان مرشد را دستگیر و محاکمه ومحکوم به خیانت کــرد و به سال ۱۹٤٦ اورا درمیدان مرجهٔ دمشق بدار آویخت .

**مساجد علویان :** گفتیم که علویان فعلی اعتقادات مذهبی خودرا تابع امام‌جعفرصادق میدانند و برای خود هیچگونه اختلافی باشیعهٔ اثنی عشری قائل نیستند ، جمع بین صلاتین نمیکنند ودر کلمهٔ فرائض از آئین جعفری پیروی می‌نمایند . آنان مسألهٔ انتسابشان را به غلاة انکار میکنند و برطبق موازین شیعه ازمراجع بزرگ جهان تشیع تقلید می‌کنند ، خمس و زکاة می‌دهند حج می‌گذارند ونولا وتبرا دارند . و در روزه ازفجر صادق تا مغرب شرعی ازمفطرات امساك می‌کنند وشبهٔ استفاده از معارف شیعه هستند ، ازاینرو با کمك مــردم مؤمن مساجد بزرگ وباشکوهی درمناطق خود بنا داشته‌اند که از جمله مساجد زیر را میتوان نام برد :

مسجد حضرت امیرالمؤمنین علی در طرطوس ، مسجد حضرت امام‌حسن و مسجد فاطمهٔ زهرا در بانیاس ، مسجد حضرت رضا درجبله ، مسجد حضرت امام‌جعفر صادق در حمص مسجد حضرت زهرا علیهاسلام در همین شهر . شبانه روز از گلدسته‌های این مسجد درسه نوبت بانگ اذان سر می‌دهند وصدای اشهد أن علیا ولی‌الله طنین می‌افکند . باری سابقهٔ مذهبی علویان هرچه میخواهد باشد ولی اکنون عقاید ایشان مطابق با اعتقادات شیعهٔ جعفری است .


مراجع :

۱ ــ رجال کشی
۲ ــ رجال علامه حلی
۳ ــ رجال شیخ طوسی
٤ ــ ملل ونحل شهرستانی
٥ ــ الاعلام زرکلی
٦ ــ تاریخ‌العلویین محمد امین غالب‌الطویل
۷ ــ العلویون فدائیوالشیعه المجهولون ــ علی عزیزالعلوی
۸ ــ ترجمه فرق‌الشیعه نوبختی ــ دکترمحمدجواد مشکور (طبع بنیاد فرهنگ ایران)
9 - Stephan and Nandy Ronart, concise encyclopaedia of Arabic civilization, the Arab east.

# ـسان در دورهٔ جانشینان تیمور

دکتر لطف‌الله هنر
استاد دانشگاه اصفهان

تیمور فرزند امیر ترغای است کـه تاریخ تولد
هجری یعنی حدود پنج ماه بعد ازفوت سلطان ابوسعید
خان (۷۱۶ ــ ۷۳۶) در یکی از قراء شهر کش (بین
و بلخ که آنرا شهر سبز نیز میگفتند) متولد شده و
رسالی را درمیان طایفه برلاس که خویشاوندان اجدادی
دند بسر برده است وپس از آشنائی با آداب شکار و
ی وتیراندازی در راه جاه‌طلبی وحمله به کشورهای
گام برداشته است ، اوایل زندگی او درست معلوم نیست
از حدود ۷۶۱ هجری وقایع تاریخی زمان او ثبت و
شده است .

چنانکه نوشته شده لقب گورکان بمعنی (داماد) از
بنام او اضافه شده که خواهر یکی از امرای بزرگ
اءالنهر بنام امیرحسین قزغنی را به زوجیت گرفته و با
که جمعی دیگر گفته‌اند چون تیمور دختر تغلق تیمور
اه کاشغر را بعقد خود درآورده گورکان لقب گرفته
ا .

تیمور از۷۷۳ تا ۷۸۱ خطه خوارزم را ضمیمه متصرفات
د نمودواز۷۷۶ تا۷۷۹ درمغولستان‌ودشت قپچاق تاخت‌وتاز
د وتمام ناحیه بین رود سیحون ودریاچه آرال ودریای
ر را بتصرف خود درآورد واز ۷۸۲ تا ۷۸۵ هجری در
اسان تاخت‌وتاز نمود وآل کرت وسلسله سربداران را
نداخت ودرسال ۷۸۵ در هرات کشتاری هولناك نمود
زسرهای مقتولین کله مناره‌ها برپا کرد وتاسال ۷۸۷
مازندران و استرآباد را نیز ضمیمه متصرفات خود نمو
یورش سه ساله امیرتیمور از سال ۷۸۸ آغاز میشد
ودراین یورش سپاهیان او خراسان ومازندران وآذربایجـ
را تسخیر کردند ودر اخر تابستان سال ۷۸۸ ارمنستان
تفلیس وشروان وشهرهای ماردین و ارزنه وارزنجان
تصرف وی درآمد .

درسال ۷۸۶ شاه‌شجاع از سلسله آل مظفر که مر
خودرا نزدیك میدید و از فتوحات تیمور هراسان -
بود فرزندان خود سلطان عمادالدین‌احمد وسلطان‌مجاهدالد
زین‌العابدین را که هرکدام طرفدارانی داشتند و بیم
میرفت که پس ازشاه شجاع بجان یکدیگر بیفتند پیش -
خواست و هردورا به حفظ اتفاق واتحاد نصیحت وود -
نمود آنگاه ولایت عهد را به سلطان زین‌العابدین داد وا
را به سلطان ابویزید برادر خردسال خود واگذاشت و ...
احمد را نامزد کرمان کرد و دومراسله یکی به امیرتـ
گورکان ودیگری به سلطان احمد جلایر درنگاهداری
پسران خود نوشت واندکی بعد درتاریخ یکشنبه ۲۲ ...
سال ۷۸۶ در گذشت[1] .

در ابتدای یورش سه‌ساله امیرتیمور بموجب ...
شاه شجاع در سپردن اولاد خـود باو مراسله‌ای ...
زین‌العابدین پسر وجانشین شاه‌شجاع نوشت و اورا ...
خواست . سلطان زین‌العابدین اعتنائی باین دعوت نکـ...
بفرستاده تیمور هم اجازه بازگشت نداد . امیرتیمور ...

... درغضب رفت وبقصد تنبیه سلطان زین‌العابدین ازراه ... و گلپایگان خودرا باصفهان رسانید . علمای اصفهان ... امان خواستند وتعهد کردند که مالی باین عنوان ... تیمور کنند . تیمور پذیرفت و جمعی ازامرای خودرا ... گرفتن آن مال بداخله شهر فرستاد . این جماعت در ... مال به مردم اصفهان تعدی بسیار کردند وازتعرض ... وناموس اهالی نیز خودداری ننمودند . مردم سر ... برداشتند و محصلان وگماشتگان تیموری را بقتل‌رسان ... کشتند و غوغای عظیمی در اصفهان برپا شد . تیمور ... غروب آفتاب باصفهان حمله برد وبا فردای آنروز با ... جنگید و چون شهر وارد شد حکم قتل‌وعام آنجا را ... داد و امرکرد که ۷۰۰۰۰هزار سر از کشتگان جمع ... و تحویل دهند مأمورین نیز چنین کردند و بامر ... خونخوار از آنها در شهر کله منارها ساختند .

... مؤلف کتاب ظفرنامه درباره این یورش و کشتار که ... ۷۸۹ هجری بوقوع پیوست چنین نوشته است .

چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول گشت سیدمظفر ... سلطان زین‌العابدین و حاکم اصفهان از قبل او ... خواجه رکن‌الدین صاعد وسایر سادات وعلماء واکابر و ... جهت استیمان از شهر بیرون آمدند و عساکر ، ... جوانب شهر را فرو گرفتند . تیمور بشهر درآمده ... بعد طرك[2] وگرفتن آنچه اسب واسلحه در شهر بود ... ، اکابر شهر به اردو آمده متقبل مال امان و ... بیرون شدند و براهل شهر قسمت کردند ، جهت ... محصلدار معین شد و هرمحله باسم امیری تعیین ... ازطرف امراء مأمورین بشهر درآمدند واکابر واعیان ... توقیف نمودند وتدارك وجه میکردند ، درآن اثنا ... کسر دهانی ازاهل تیران آهنگران[3] بنام علی کچه پا ... دهلی زد و جمعیتی فراهم شد و بمحلات رفتند و ... محصلان را با بسیاری از لشکریان که برای رفع‌حوائج ... بشهر بودند کشتند مگر در چند محل که عقلی ... داشتند ومحصلان خودرا محافظت نمودند ، عده ... سه هزار نفر شد . پس ازاین کشتار دروازه‌ها ... مستحفظین گرفتند وبنیاد یاغی‌گری گذاردند .

... که تیمور از قضیه اطلاع یافت حکم داد شهر را ... تومانات وهزاره‌جات وصده‌جات معین شد که از ... برحسب سهم و حصه بیاورند واداره مخصوصی ... وشمارش سرها مقرر شد .

محافظت محله سادات و کوچه موالی ترکه و خانه ... امام‌الدین واعظ و اشخاصی که لشگریان تیمور را ... بودند بعهده دسته‌ای ازسپاهیان تیمور واگذارشد ... هرکس دیگررا یافتند کشتند وکسانیکه شخصاً نمیخواستند قتل‌نمایند سر بریده میخریدند و تحویل میدادند. دراول امر قیمت هر سر ، ببست دینار کپکی بود واواخرکار به نیم دینار رسید وازغوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز ازگزند تیغ بیدریغ امان یافتند ودر شب خواستند بگریزند چون ازفصا برفی نشست واثر پای ایشان در برف ماند روز دیگر آن کینه‌خواهان پی ایشان برگرفته برفتند وازهرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ‌انتقام بگذرانیدند . عده مقتولین بروایت اقل هفتادهزار شد واز سرها منارها ساختند ، این واقعه در روز دوشنبه ششم ذیقعده سال ۷۹۸ واقع شد[4] .

### مسجد جامع ورزنه

#### بنائی ازعصر شاهرخ تیموری دراصفهان

اگرچه شاه برکناز تیمور بسیاری از آثار صنعتی و علمی را درایران ویران ساختند و جمعیت کثیری ازطبقات مختلف مردم ایران را بقتل آوردند ولی فرزندان ونوادگان امیر گورکانی از جمله شاهزادگان با ذوق ایران شمار میروند و هریك ازآنها بفراخور حال و ذوق خود در ایجاد آثار هنری سهمی بسزائی داشته‌اند . بهترین آثار هنری‌دورهٔ جانشینان تیمور در صنعت معماری و کاشیکاری درهرات ومخصوصاً درشهر سمرقند برجای مانده است ولی درنقاط دیگر ایران از آنجمله اصفهان ونطنز هم آثاری ازاین‌دوره مشاهده میشود که طی این مقاله شرح آنها آمده است .

در ورزنه که بزرگترین آبادی بلوك رودشت در مشرق اصفهان است مسجد باشکوهی وجود داردکه ازاین‌دست است.

### کتیبه‌های تاریخی درمسجد جامع ورزنه

مسجد جامع ورزنه دارای حیاطی است مربع شکل‌که دردوضلع شرقی وغربی دارای رواقهائی باآجر ساده است و ایوانی مرتفع درشمال وایوان وشبستانی‌درجنوب‌دارد وگنبدی شیوا وباشکوه برفراز شبستان جنوبی‌آن بنا شده‌است . شبستان جنوبی وگنبد داخلی‌آن تزییناتی‌ندارد ولی هلال داخل ایوان جنوبی‌آن با یك کتیبه زوجی‌کوفی وثلث‌که‌کتیبه‌کوفی با خط طلائی وکتیبه ثلث بخط سفید برزمینه‌کاشی لاجوردی است آراسته شده . یك سوم‌کتیبه ثلث هلال این ایوان بمرورزمان فروریخته وجای آنها را ترتیباتی باکاشی معقلی فراگرفته‌که به‌احتمال‌قوی ازالحاقات تعمیراتی عصرصفویه است ودردوسوم باقیمانده آیه ۸۰ تاآخر آیه ۸۵ ازسورهٔ بنی‌اسرائیل بخط بسیار زیبای ثلث قرائت میشود وانتهای‌کتیبه بعبارت زیرختم می‌شود :

«صدق‌الله العظیم کتبه سید محمود نقاش»

آیاتی ازقرآن مجید بخط‌کوفی و باکاشی طلائی رنگ

منار سلجوقی مسجد جامع ورزند.

**پل تاریخی ورزنه از پلهای قدیمی زاینده‌رود دوران دیلمی و سلجوقی.**

... داخل هلال این ایوان را زینت می‌بخشد
... هشت داخل شبستان زیر گنبد کاشیهای
... آراسته شده است

**...جی سردر مسجد جامع ورزنه**
**...ح سوری**

... شکوه مسجد جامع ورزنه که مشرف به کویر
... کاشیهای معرق نفیس آراسته شده و عمران
... بنهای آن موجود نیست ولی از میان کاشیکاری
... جای برجای مانده است کتیبه تاریخی سردر
... سفید بر زمینه لاجوردی نام شاهرخ بهادرخان
... مظفر ورزنه‌ای ملقب به عماد* و نام خطاط آن
**سید محمود نقاش**** را شرح زیر دربردارد :

«قال النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم من بنی‌الله مسجداً عطاءالله بکل ذراع اربعین قصراً فی الجنة فی ایام سلطنة سلطان الاعظم مالک رقاب الامم المستغنی الی حضرة المستعان معین الملک والدین **شاهرخ بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه بنی هذه البناء الشریف من خالص ماله اقل العباد **محمودبن مظفر** الملقب بعماد رزقه‌الله الرحمة یوم المعاد فی سنة اربعین وثمان وثمانمائة **کتبه سید محمود نقاش** »

چنانکه ملاحظه میشود در این کتیبه قید شده که این مسجد را محمودبن مظفر ورزنه‌ای ملقب به عماد از مال خالص خودش درسال ۸٤۸ هجری قمری درروزگار سلطنت شاهرخ تیموری بناکرده است .

تـزیینات کاشیکاری و قسمتی از کتیبه ثلث هلال ایوان جنوبی مسجد جامع ورزنه.

کتیبه ثلث تاریخی محراب مسجد ورزنه مورخ سال ۸٤۷ هجری قمری

مسجد جامع ورزنه

... کتیبه سردر مسجد جامع ورزنه ... حطاط ... محمود نقاش ، نام معمار آن استاد حیدر ... کرده شده است

... العبد حیدر بن حسن بناء اصفهانی» .

کاشیکار

... کاشیکار مسجد جامع ورزنه علی صفار در ذیل ... کتیبه سردر با کاشی پوسته شده بشرح زیر آمده‌است ... العبد المالك العمار علی بن صدرالدین صفار»

لوحه تاریخی

... کاشیکاری بالای کتیبه ثلث سردر مسجد جامع ورزنه ودرجبهه فوقانی این بنا تاریخ مرمت وتعمیر این اثر تاریخی بشرح زیر آمده است :

«وقف کرد اقل خلق‌الله محمد شفیع ورزنه وزیر دارالعماد

* نام این شخص که از رجال مشهور ورزنه اصفهان ... عمر شاه فرح است در کتیبه بیت‌الشتاء مسجد جامع اصفهان از دورهٔ سلطان محمد بن بایسنقر بن شاهرخ تیموری عمادی مظفر ورزنه ذکر شده وکتیبه حاکی از آنست که بیت‌الشتاء مسجد جامع را درسال ۸۵۱ هجری قمری عمادی مظفر بنا کرده است شرح کامل این بیت‌الشتاء وکتیبه آن ودکر احوال سلطان محمد بن بایسنقر درهمین مقاله خواهد آمد

** ارسید محمود نقاش علاوه بر کتیبه ثلث داخل مسجد ورزنه وکتیبه سردر این مسجد دوکتیبه دیگر دراصفهان موجود است‌که نام اورا دربردارد یکی کتیبه بیت‌الشتاء مسجد جامع اصفهان ودیگری کتیبه ثلث داخل بقعه شهشهان که درهمین مقاله ودرتوصیف بقعه شهشهان ذکر آن خواهد آمد .

مرمت مسجد جامع بتاریخ شهر رجب سنه ۱۰۹۹ عمل
ـق بسعی العبد فضایل‌بن حاجی حسن بناء ورزنه .»

## رستم تیموری

حدود سال ۸۰۵ هجری در خونسار فرمان حکومت
ازطرف امیرتیمور گورکان بنام امیرزاده رستم فرزند
بن تیمور که درآن تاریخ بیش از ۲۲ سال نداشت
ـه است ، وی از امیرزادگان شجاع دودمان تیموری
لب ازطرف امیرتیمور مأمور محاربات مختلف میشده

رسال ۸۱۰ هجری که در اصفهان و با طاهر شدحکومت
امیرزاده رستم بود ودرهمین سال بود که بین میرزا
مد ازیکطرف و برادرانش میرزا رستم ومیرزا اسکندر
لی اصفهان جنگ درگرفت و پیرمحمد غلبه کرد و
ـاسکندر به خراسان گریختند[5]

## ـن قلمرو امیرزادگان تیموری
## رستم واسکندر

شهر اصفهان دراوایل سلطنت شاهرخ بین دوامیرزاده
ی رستم‌واسکندر وفرزندان عمرشیخ‌بن‌تیمور دست‌بدست
ار آنجمله درسال ۸۱٤ میرزا اسکندر پس از ضبط‌مملکت
ـ متوجه اصفهان شد و امیرعبدالصمد و امیرصدیق
ران‌خودرا بجانب‌اصفهان روانه ساخت وآنها قلعه ورزنه[6]
تصرف خود درآوردند ، میرزا رستم که دراصفهان سر
د قلعه مزبور را محاصره کرد وسپاهیان اسکندر که در
ـ قدرت برابری با رستم را نمی‌دیدند از آنجا کوچ‌کرده
لعه دستگرد[7] پناه بردند ، ناگهان این خبر متواتر شدکه
زا اسکندرکه ازشیرازعازم اصفهان شده بود به قصرزرد[8]
ـده است لذا میرزا رستم به سرعت عازم اصفهان شده ودر
ـ آتشگاه اصفهان[9] با سپاهیان اسکندر که درآنجا خیمه
خرگاه برافراشته بودند روبرو شد ولی چون ازجنگ با
در بعلت غلبه سپاهیان او احتراز داشت از عموزاده خود
یل سلطان که دراین هنگام به وی رسیده بود استمداد
ـد و خلیل سلطان عازم اصفهان شد وقاصدی نزد اسکندر
ستاده اورا به مصالحه با برادر خود دعوت نمود وچون
ثر واقع نشد ناگهان به اصفهان درآمد وجنگهای سخت
ـن شیرازیان طرفدار اسکندر واصفهانیان طرفدار رستم روی
د ودرضمن ایـن محاربات قحط وغلای سخت دراصفهان
ـیدار شد تا آنجا که خلیل سلطان ازحفاظت شهر ناامید

گردید و به ری مراجعت نمود و میرزا رستم هم عازم تبریز
شده به امیر قرایوسف ترکمان پناهنده گردید وپس ازدریافت
کمك لشگری ازوی باتفاق سپاهیان تراکمه مجدداً اصفهان
را به قبضه تصرف خود درآورد ومدت دوماه دراصفهان
فراغبال گذراندند لکن بعلت قتل خواجه احمد صاعدی[10] ا
بزرگان شهروشورش مردم اصفهان توقف دراصفهان را صلاح
ندانسته باتفاق برادر خود امیرزاده بایقرا فرزند دیگر عمر
شیخ عزیمت خراسان نمود و به سعادت دستبوسی شاهرخ نائل
گردید آنگاه اسکندر بر تمامی نواحی فارس و عراق عجم
فرمانروا گشته اصفهان را به پایتختی خود انتخاب نمود .

## لشگرکشی شاهرخ باصفهان
## وقتل امیرزاده اسکندر

درسال ۸۱۶ که شاهرخ ازمازندران قصد لشکرکشی
آذربایجان و جنگ با قرایوسف ترکمان را نمود به میرزا
اسکندر حکمران اصفهان که درهمین سال اصفهان را تحت
خود نموده بود[11] نامه نوشت که با لشکریان فارس و عراق
در ری به او ملحق شود ولی اسکندر متوهم اینکه شاهرخ
قصد دارد اورا از حکومت ساقط کند یکی ازنوکران خود
همراه ابوسعید قاصد شاهرخ به اردوی وی‌فرستاد و ازاجرای
دستور او استنکاف نمود ضمناً نام شاهرخ را از خطبه انداخت
وبنام خود سکه زد وحکام قندهار و کابل وغزنین وسند
را به اطاعت خود فرا خواند ، طغرای احکام او به این عبارت
بود : الواثق بالله الملك المستعان ... امام المسلمین وولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر
من امره المطاع[12]
شاهرخ بعدازآنکه جمعی از سرداران میرزا اسکندر
به او پیوستند و پس از فراغت از شکار در شهر ساوه
اصفهان شد و به باغ رستم در دوفرسخی اصفهان فرود
و با آنکه بعضی دیگر از سرداران اسکندر به اردوی شاهرخ
پیوستند ولی ازعموی خود تمکین‌نکرده همچنان راه محاربه
می‌پیمود لذا پس ازپنجاه روز کـه اصفهان در محاصره
سپاهیان شاهرخ بود روز دوم جمادی‌الاولی سال ۸۱۷ ...
جنگی خونین اسکندر شکست خورده و فرار را بر قرار
اختیار نمود اما ملازمان شاهرخ وی را دستگیر کرده به ...
بردند وآنچه از وی سخن‌پرسیدند درمحضرعموی‌خود ...
ساکت ماند وجواب نداد لذا شاهرخ میرزا اسکندر را
برادرش میرزا رستم که درالتزام رکاب شاهرخ بود سپرد
وی‌را سیاست‌کندوبدستورمیرزارستم‌چشمان اورا میل‌کشیدند
شاهرخ پس ازتسخیر اصفهان صدهزار دینار کپکی
نذر مزارات کرده بود به فقرا و مستحقان داد وثلث ...

را نیز بخشید وامیرزاده رستم را حاکم دارالملک عراق واصفهان به پایتختی او انتخاب شد .

### ـ امیرزاده اسکندر

پس ازکور شدن امیرزاده اسکندر شاهرخ اورا نزد دیگرش میرزا بایقرا فرزند عمرشیخ فرستاد واو بایقرا جنگ با میرزا رستم و تصرف اصفهان تحریك کرد ولی کن رستم و بایقرا رستم پیروز شد واسکندر بدست رستم آمد و بقتل رسید .

را اسکندربن عمر شیخ پادشاهی بود جبار و قهار کرم ، درولایت او سادات معاف بودند ، هرسال از ان انعام فراوان دادی ، مدت عمرش سی‌ودوسال بدی داشت بنام پیرعلی ، میرزارستم اورا بقتل‌آورد. میرعلی نیز دو سال بعد ازقتل پدر در دوازده

---

۱ ـ برای اطلاع ازمضمون مراسله شاه‌شجاع به‌امیرتیمور گورکان شود به کتاب تاریخ مغول تألیف عباس اقبال صفحه ٤٣٤

۲ ـ قلعه طبرك از آثار مشهور دوران دیالمه دراصفهان است ـ ۱۳٥٤ هجری قمری هنوز برج وباروهای آن برقرار بوده اهم داخل آن زراعت میکردند ، اراضی قلعه با بخش امروز ان با تعدادی پایه برجها و خاکریزهای پشت دیوارها و باقی مانده ودر جای قلعه ، محله بزرگی ازمحلات جدید اه قلعه تبرك بوجود آمده شاردن سیاح مشهور فرانسوی ران صفویه سالها در اصفهان بسر برده توصیف این قلعه را حود بدست داده است .

۳ ـ سران آهنگران روستائی درشمال اصفهان ومتصل شهراست نوکان اصفهان هم در مغرب نجف‌آباد سران نام داردکه در ان بوده است ومحصول انگور آن دراصفهان شهرت دارد

٤ ـ رجوع شود به جلد دوم کتاب ظفرنامه تألیف شرف‌الدین چاپ تهران صفحه ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱٤

٥ ـ هنگام مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری از فرزندان عمر زادگان او محسوب میشدند بترتیب پیرمحمد ۲٦ سال ، ۲٤ سال و میرزا اسکندر ۲۱ سال داشته‌اند

٦ ـ ورزنه نام آبادی بزرگ رودشت است ورودشت یا رویدشت بر رودشت‌علیا و رودشت سفلی در دوطرف زاینده‌رود ، است برآن یکی دیگر از بلوك اصفهان و حد شرقی آن خونی است طول این بلوك ازمشرق به مغرب بتقریب ۷۲ وعرض آن ۲٤ کیلومتر است وتمامی آن رود آب میباشد و و حاصل عمده آن گندم وجو است ، آبادیهای دیگر آن دارفاآن و مزرعه دیزی است . ورزنه مناری از دورهٔ همچنین یك پل قدیمی دارد که بنام پل ورزنه مشهوراست

۷ ـ دراصفهان بنام دستگرد چند محل داریم ولی مقصود ازاین و قلعه آن ظاهراً دستگرد قهجاورستان است که امروز اثری آن باقی نیست ولی مزرعه‌ای بنام دستگرد قهجاورستان موجود دستگرد یا دستجرد دیگری که دراصفهان شهرت دارد یکی از آبادیهای مشهور برزرودجی است که با نزدیك به ۱۲ کیلومتر طول وسه کیلومتر عرض بین زاینده‌رود ورشته کوه صفه واقع شده وعلاوه برکشت گندم وجو بهترین خیار اصفهان را بدست میدهد که درعطر وطعم وتازگی در مرحله کمال است وازباغات آن همه نوع میوه مخصوصاً انواع انگور مانند خلیلی ویاقوتی ومهره و عسکری ومثقالی وصاحبی بدست میآید ، وحید دستگردی شاعر توانای دورهٔ معاصر اصفهان اهل این دستگرد بوده است .

۸ ـ قصر زرد یا قصر زر و باصطلاح دیگر کوشك زر قریه‌ایست در ۲٤ فرسخی شمال شیراز ازبلوك سرحد چهاردانگه (ذیل صفحه ٤۲۹ کتاب احسن‌التواریخ روملو ـ ۱۳٤۹ تهران ) .

ضمن مطالعه تاریخ دوره آل مظفر و تیموریان به مواردی برمیخوریم که ازقصرزرد ، محلی که بین اصفهان و شیراز قرارداشته است سخن بمیان میآید و در اینجا نمونه‌هائی ازاین مقوله را ذکر میکنیم

در سال ۷٤۲ هجری که امیرپیرحسن چوپانی برای جنگ با امیرشیخ ابواسحق اینجو وملك اشرف عازم اصفهان شد در قصرزرد منزل کرد

***

در سال ۷٥٥ که امیرمحمد مظفری بقصد جنگ با شاه شیخ ابواسحق عازم اصفهان بود در قصرزرد اقامت اختیار کرد و شاه‌شجاع که ازکرمان عازم پیوستن به اردوی پدر خود شده بود درهمین‌محل به امیر مبارزالدین محمد پیوست

***

در سال ۷۷۰ شاه‌شجاع مظفری بعزم تنبیه برادر خود شاه محمود عازم اصفهان شد و در قصر زرد توقف نمود ونمایندگان شاه محمود برای عذرخواهی دراین محل بخدمت شاه‌شجاع آمدند

***

در روضةالصفا آمده است که در سال ۷۷۹ که شاه‌شجاع در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف‌الدین جرجانی بوسیله مولانا سعدالدین انسی بخدمت شاه شجاع راه یافت ومورد توجه وعنایت او قرار گرفت وهمراه شاه مظفری به شیراز رفت

***

درسال ۸۰٥ هجری ودرمراجعت از آسیای صغیر امیرتیمور گورکان در خونسار رحل اقامت افکند وچون این خبر به میرزارستم که در ییلاق قصر زرد اقامت داشت رسید عازم اردوی جد خود تیمور شد ودرآنجا به حکومت اصفهان منصوب گردید .

۹ - آتشگاه بر سر راهی که از اصفهان به نجف‌آباد میرود درحدود ۷ کیلومتری مغرب شهر اصفهان واقع شده و قدیمی‌ترین اثر تاریخی اصفهان از دورهٔ ساسانی وازآتشکده‌های نام آن روزگار بوده است‌که تا قرون اولیه هجری‌هم همچنان دایر بوده و نویسندگانی مانند مسعودی وابن خردادبه وابن‌حوقل ومافروخی شرح آنرا در کتابهای خود آورده‌اند .

۱۰ ـ نظام‌الدین احمد صاعدی کسی است که بهنگام محاصره اصفهان بوسیله میرزا اسکندر دروازه‌های شهر را به روی او بست وعلیرغم او شهر اصفهان را به امیرزاده رستم تحویل داد ولی این امیرزاده تیموری حق خدمت اورا نشناخت وعاقبت وی را بقتل‌رسانید.

۱۱ - احسن‌التواریخ روملو . تهران ۱۳٤۹ صفحه ۸۸ .

۱۲ - جلد سوم تاریخ حبیب‌السیر چاپ تهران صفحه ٥۸۸ .

، ۸۱۹ هجری درگذشت[۱۳] .
آ اسکندربن عمرشیخ درجوار بقعه علی‌بن سهل در
بی اصفهان مدفون شده است .

## ارحوض یا تالار تیموری

### رستم‌بن عمر شیخ

زاده رستم در سال ۸۲٤ هجری پس از مراجعت
جان در مقر حکمرانی خود اصفهان درگذشت ، وی
اشت بنام میرزا عثمان که بواسطه افراط درشرب
۸۱ درسن ۲۲ سالگی بدرود زندگی گفت[۱٤]
دوره حکومت امیرزاده رستم‌بن عمرشیخ‌بن تیمور
ن اثری برجای مانده‌است‌که امروز بنام تالارتیموری
رد و در روزگار صفویه با الحاقاتی که بآن افزوده
د استفاده دستگاه سلطنت صفویان بوده است ظاهرا
چهارحوض‌که باین عمارت داده شده بمناسبت ایجاد
وض مرمری در چهار سمت این بنا بوده است کـه
وجود ندارد و بهرحال یکی از دروازه‌های مشهور
قش جهان بنام دروازه چهارحوض در مجاورت این
ره تیموری بوده است . تالار تیموری که امروز محل
اصفهان است قصر حکمرانی امیرزاده رستم فرزند عمر
نوادهٔ امیرتیمور گورکان بوده است که مجاور از
در شهر اصفهان برای خود دستگاه سلطنت ترتیب‌داده
ه مورد توجه وعنایت خاص جد خود تیمور و سپس
، او شاهرخ بوده است .
تزیینات تالارتیموری بیشتر از نوع قطاربندی‌های گچی
درسالهای اخیر بتقلید از مینیاتورهای موجود درکاخ
ون تابلوهائی بقلم استادان معاصر مینیاتورساز اصفهان
ینات سابق آن افزوده شده است از دوران صفویه نیز
ب نفیسی دریکی از طاقچه‌های این بنا مشاهده میشود که
نستعلیق برجسته اشعار زیر دراطراف آن حجاری شده
:

یافت توفیق ز رب متعال
باغبان شه دارین کمـال
کرد آراسته جامی زر خام
که‌شودبهره‌وراز کوثروجام
تا خورد آب ازو تشنه لبی
گردد آمرزش او را سببی
باغبان گشت سنه جام کمال
چون شد از آب بقا مالامال
۱۰۵٦

### ت سلطان محمدبن بایسنقر دراصفهان

پس ازدرگذشت امیرزاده رستم سلطنت عراق عجم و
مملکه اصفهان ازطرف شاهرخ به میرزاسلطان محمدبن
بایسنقر نوادهٔ او واگذار شد ، در سال ۸۳۸ ناصرالـدین
خاوند شاه داروغه اصفهان درگذشت و شحنگی اصفهان را
به برادرش امیر فیروزشاه مفوض داشتند ، ده‌سال بعد کـه
امیرفیروزشاه به هرات سفر کرده بود و به رنجش باطنی
شاهرخ نسبت به خودش پی برده بود ازعرصه درگذشت[۱۵] و
داروغگی اصفهان به پسر او نظام‌الدین احمد واگذار شد ، در
سال ۸٤۹ میرزا سلطان محمد اصفهان را مسخر کرد وپس‌از
دریافت غنائم فراوان عازم شیراز شد[۱٦] ، میرزا عبدالله فرزند
میرزا ابراهیم سلطان که در شیراز حکومت داشت به جد
خود شاهرخ شکایت برد و شاهرخ در سال ۸۵۰ ازهرات
عازم عراق و فارس شد و بسیاری ازهواخواهان میرزاسلطان
محمد را بکشت[۱۷] .
سلطان محمد بهادر پس‌ازدرگذشت شاهرخ در سال
۸۵۰ هجری مجددا اصفهان را بتصرف خود درآورد وتا سال
۸۵۵ هجری که در جنگ چناران با برادر خود میرزا بابر
بقتل رسید اصفهان همچنان قلمرو حکومت او بود ، مدت
سلطنت مستقل او در اصفهان پس ازدرگذشت شاهرخ تمام
و عراق وفارس قلمرو سلطنت او بشمار میرفت

### امیرعمادالدین ورزنه‌ای

یکی ازامرای مشهور میرزا سلطان محمد بهادر که
مجاریات مهم در سپاه سلطان محمد میجنگیده است ا
عمادالدین ورزنه‌ای یا عمادالدین ملقب ورزنه‌ای نام .
که عنوان او در کتیبه سردر مسجدالسلطان مسجد جامع اصفهان
ذکر شده . در این هنگام که شاهرخ در ساوه به ری قشلاق
نمود (سال ۸۵۰ هجری) جهانشاه ترکمان‌که نسبت به شاهرخ
همواره راه اطاعت می‌پیمود ازطرف خود علی شکربیک ،
تحف فراوان بدربار وی فرستاد ولی در سلطانیه خبر وفات
شاهرخ انتشار یافت واین سردار ترکمان سلطانیه را در قید
تصرف خود درآورده قاصدی بدربار جهانشاه در آذربایجان
فرستاد واین واقعه را اطلاع داد . جهانشاه از آشوب
ناسامانیهائی که پس ازدرگذشت شاهرخ روی داده بود
استفاده کرده بقصد تسخیر عراق عجم سوی قم حرکت
ولی حاکم‌تیموری‌قم ملکشاه غاری‌که ازطرف‌میرزاسلطان
حکمرانی قم را بعهده داشت دروازه‌هارا مسدود کرد
آماده جنگ شد و متقارن همین زمان میرزا سلطان محمد
حکمران اصفهان امیرعمادالدین ورزنه‌ای را با سپاه
ورزنده خود بکمک ملکشاه غاری فرستاد .

### فرمان میرزا سلطان محمد بهادر برای جهانشاه ترکمان

امیرزاده سلطان محمد پس ازاطلاع از حرکت جهانشاه
بسوی عراق عجم از اصفهان قاصدی نزد پادشاه ترکمان
فرستاد و فرمانی بشرح زیر صادر نمود :
«امیر جهانشاه ترکمان به عنایت پادشاهانه مخصوص

. بداند که چنین استماع افتاد که مردم او برخلاف شان
ین در ولایت ما دخل کرده‌اند ، این صورت بی‌قاعده
شده ، می‌باید که آن ولایت را به نواب دیوان اعلی
دارد و به مملکتی که حضرت شاهرخ پادشاه جهت او
کرده‌است قناعت نماید والا میدان جنگ تعیین نماید.»
میرزا سلطان‌محمد مهر برروی نشان زده بوسیله قاصد
نمود و خود با لشگر بدنبال فرستادهٔ خود روان شد ،
. چون آن نشان را مطالعه نمود وبرمضمون آن آگاهی
کرد متعجب شده گفت این شخص با درنهایت بهادری
با ارساه چون بهره‌ای تمام دارد که به مثل من
و این نوع نشان می‌نویسد ، بعدازآن با سپاه کثیری
. د و فارس بحرکت درآمد ولی چون مسافت بین
. . دو... شد گوهرشادبیگم کـه در زمان شاهرخ ،
ر فرزندی قبول کرده بود ودر اثرمان اثناو
... ا ... وامیر شیخ ایمان برلاس واحمد میرزساد
. ... وی برگردانده وبه اردوی سلطان‌محمد ملحق‌شده
... یعقوب ترواتجی را به رسم رسالت نزد جهانشاه
، وساطت او شاهزاده تیموری وامیرزادگان‌مصالحه
. موجب این مصالحه حکومت سلطانیه و قزوین .
. جهانشاه واگذار شد ومیرزا سلطان‌محمد بهادرخواهر
...عقد نکاح خود درآورده قزوین و سلطانیه
... قرار داد[18]

دوران سلطنت امیرزاده سلطان‌محمد
...بهادر

...ترین تاریخی دوران سلطنت میرزا سلطان‌محمد
... بیت‌الشتاء تیموری مسجد جامع اصفهان است که
... تاریخی سردر آن عنوان این امیرزاده تیموری
... معظم» ذکر شده است بیت‌الشتاء مزبور درزاویهٔ
... مسجد جامع اصفهان بنا شده و شبستانی دارد بطول
... ۲۵ متر که دارای ستونهای قطور کوتاه وطاقهای
... مشابه ودر وسط هرچشمه طاق آن یك قطعه
... شفاف نصب شده که از خورشید کسب نورمیکند
... چراغهائی برای تأمین روشنائی این شبستان بشمار
بیت‌الشتاء مزبور دارای دو دراست که یکی ازآنها
... ظاهر و واقع درجنوب ایوان استاد نصب شده
... کاشی آن بخط ثلث عبارت زیرگچبری

... العبد الضعیف شیخ‌حسن‌بن شرف‌الدین‌بن حسن
...»

. تاریخی سردر بیت‌الشتاء مسجد جامع اصفهان
. سلطنت سلطان محمد بهادر

سردر مخصوص بیت‌الشتاء مسجد جامع اصفهان درشمال
ایوان استاد قرارداد وبین‌این‌سردر وساختمان اصلی‌بیت‌الشتاء،
شبستان اولجایتو واقع شده است . کاشیکاری ظریف این
سردر بین کاشیکاریهای ضلع غربی صحن مسجدکه نمونه‌ای
ازنوع کاشیکاری دوره جانشینان تیمور درقرن نهم هجری
است کاملاً مشخص ومعلوم است واختلاف سبك‌کاشیکاری آن
با کاشیکاریهای اطراف صحن مسجد بخوبی مشهود است .

کتیبه این‌سردر بخط ثلث سفید معرق برزمینه لاجوردی
مورخ سال ۸۵۱ هجری و بخط سیدمحمود نقاش بشرح‌زیر
است

امر ببناء هذه‌العماره المتّوسعه لبیت شتاء هذاالجامع
الشریف فی ایام دوله السلطان الاعظم اعدل سلاطین‌العالم
غیاث‌الحق والدین سلطان محمد بهادر خلدالله ملکه وسلطانه
اقل عبیده عمادبن مظفر وررنهٔ وفقه‌الله لمراضیه وجعل مستقبله
خیرا من ماضیه فی شوال سنه احدی وخمسین وثمنمئه کتبه
سیدمحمود نقاش .

عاقبت کار میرزا سلطان محمد بهادر

دراواخر سال ۸۵۵ میرزا سلطان محمدبن بایسنقربن
شاهرخ تیموری با لشکرهای فارس وعـراق وکردستان و
لرستان به عزم جنگ با برادر خود بابرمیرزا عازم خراسان
شد . بابر که این خبر را شنید خواجه مولانا را که در آن
.

۱۳ احسن‌التواریخ روملو چاپ تهران ۱۳٤۹ صفحه ۱۰۲
۱٤ احسن‌التواریخ روملو چاپ تهران ۱۳٤۹ صفحه ۸۹
۱۵ – برای اطلاع از تفصیل این موضوع مراجعه شود به‌کتاب
تاریخ حبیب‌السیر از انتشارات کتابخانه خیام جلد سوم صفحه ٦۳۳ .
۱٦ – چون میرزا سلطان محمد در عراق استقرار یافت بابساهیانی
عازم اصفهان شد ، سعادت‌بیك فرزند امیرخاوند شاه که از طرف
شاهرخ حاکم آن دیار بود فرار کرد ومیرزاسلطان محمد فوجی از
بهادران را از عقب او فرستاد و آنها سعادت‌بیك را گرفته بدرگاه
آوردند ، میرزا سلطان محمد وی را در قفس کرده ودر قلعه شهر
آورد (مقصود قلعه طبرك است) مجلسی‌آراسته ، به سه‌هزار نفر خلعت
داد ودراین مجلس که ایلچیان جهانشاه ترکمان نیز حاضر بودند
به شاه‌علاءالدین محمد نقیب اصفهان که از سادات جلیل‌القدر مشهور
ومعتقد وازهواخواهان میرزا سلطان محمد بود املاك زیادی واگذار
کرد وخواجه عمادالدین محمود حیدر اشترجانی وامیراحمد چوپان
را وزارت داد وچون ازحکام اطراف ، امیر حاجی حسن که در
همدان سر میبرد بدربار شاهزاده نیامده بود لذا با افواج‌قشون خود
عازم همدان شد و پس ازجنگی سخت درالوندکوه وبرا دستگیر کرده
و بقتل او فرمان داد وچون این خبر به شاهرخ رسید وسپس خبر
محاصره شیراز بوسیله میرزا سلطان محمد نیز متواتر شد لذا شاهرخ
برای سرکوبی نوادهٔ خود عازم اصفهان وفارس گردید (رجوع شود
به کتاب احسن‌التواریخ روملو چاپ تهران ۱۳٤۹ صفحه ۲۵۷) .
۱۷ – رجوع شود به کتاب احسن‌التواریخ چاپ تهران ۱۳٤۹
صفحه و حواشی وتعلیقات صفحه ٦۹۷ .
۱۸ – احسن‌التواریخ روملو تهران ۱۳٤۹ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹

قند آمده بود به رسالت نزد برادر فرستاد وطلب
پس‌ازمدتی مذاکره مصالحه بدان قرار یافت کـه
چکی ازمنطقه خراسان داخل عراق باشد و خطبه
بنام میرزا سلطان محمد مزین گردد ومیرزا بابر
صلح اعتماد داشت عازم مازندران گردید ولی ناگاه
ـه میرزا سلطان‌محمد با سپاهی فراوان به اسفراین
ت لذا بابر هم با سپاهیان خود عزیمت جنگ نمود
، چناران دوسپاه درهم آمیختند و فتح و فیروزی
زا بابر گردید . میرزا سلطان محمدرا که دستگیر
ست او زخمی وارد آمده بود به حضور بابر کـه
سب بود آوردند . میرزا بابر زبان به طعن برادر
، از من چه گناهی سر زده بود که دونوبت لشگر
ن کشیدی وخودرا به این نوع بلا انداختی ، میرزا
حمد دستمالی خواست که زخم خودرا ببندد ولی
، باوگفتند که برای زخم بستن هم دیگر وقتی نمانده
طان‌محمد گفت که بابر رحم را برطرف کرد . گفتند
ت پس مرا به‌کجا میبرند ؟ یکی ازملازمان میرزابابر
بقتل آورد[19] .

ر تذکره دولتشاه سمرقندی جزئیات ارزنده‌ای درمورد
عه بشرح زیر ذکر شده است . بعضی از امراء عرض
که ای سلطان عالم ، نقض عهد نامبارك است . ناسپی
ن نشدی اما چون بودنی بود مصلحت نیست که بجانب
ادر توجه نمائی . صواب آنست که عزم دارالسلطنه
کنیم چون به دولت تخت را بگیری . کوچ وفرزندان
سلطان بابر همه در هرات است . ضروره مـردم بابر
ـج به تو رجـوع خواهند نمود . سلطان محمد آن
ت نشنود وبانگ برامراء زدکه دیگر پیش من این‌سخن
د ، مردم گمان برند که من از بابر بترسیدم . زن برمن
باد که اگر بابر را صدهزار مرد مسلح باشد من به‌صد
خودرا براو نزنم . چون امراء چندبار این سخن را
گردانیدند درغضب‌شد واومردی بود تندزبان و فحش‌گو.
را دشنام و ناسزاهای موحش داد . گویند که کـه در
بربریش شیخزادهٔ قوش‌رباطی که ازامراء وتربیت‌یافتگان
ود بول کرد .

بالاخره همین استبداد رأی وتندی وهرزه‌درائی موجب
ـت ووحشت سرداران وی شد تاجائیکه عده‌ای من‌جمله
ابوسعید میرم از او گریختند به بابر پیوستند وامیرسعید،
نوشته خواندمیر به بابر گفت که او خیال حمله به قلب
، دارد ومناسب آنکه لشگریان کوچ باز دهند تا او بمیان
ف درآید آن‌گاه ازاطراف وجوانبش درآمده نگذارند
ون رود بدین ترتیب میرزاسلطان محمد دستگیر و کشته
[20] .

**اوضاع اصفهان بعدازقتل سلطان‌محمد بهادر**

قاضی ابوبکرطهرانی درباب وقایع‌بعدازقتل‌سلطان‌محمد مینویسد که افراد سپاه سلطان‌محمد ازراه بیابان (کویر) به اصفهان رفتند . یکی ازامرا بنام شیخزاده براصفهان مستولی شد واکابر را خلعتها داد و عامهٔ خلق را جار رسانید تا ریش نتراشند مگر ارباب عمایم و قاضی طهرانی دراین‌باره گفت :

زدی در تیغ راندن لاف مـردی
به ریش آوردی آن دعوی‌که‌کردی

اما دولت وی دیر نپائید ومردم شهر براو شوریدند وبردر قلعه نقش جهان رفتند و جنگ انداختند وفی‌الحال باروی قلعه سوراخ سوراخ کردند و شیخزاده ازآن هجوم اندیشناك شده فرار کرد و سید امیر زین‌العابدین میرمیران بحکومت نشست واکابر اصفهان براو اتفاق نمودند و شهر مضبوط می‌داشتند تا زمانی که بابرمیرزا به شیراز توجه نمو وپهلوان حسن دیوانه را به داروغگی وخواجه غیاث‌الدین سمنانی را به ضبط مال فرستاد[21]

**آثار دوران تیموری در خانقاه نصرآباد**

نصرآباد از دهات ماربین مشرف به نهر زاینده رود درچهارکیلومتری مغرب شهر اصفهان واقع است که بوفور آب و اشجار میوه‌دار شهرت دارد .

خانقاه شیخ‌ابوالقاسم نصرآبادی ومدفن وی دراین محـ است ودرسال ۸۵٤ هجری ودوره سلطنت میرزاسلطان‌محمد بایسنقر بوسیله خواجه صدرالدین علی طبیب جد اعلای‌میر طاهر نصرآبادی[22] مدرسه‌ای در جنب آن بنا شده است کـ برجای مانده‌های تزیینات کاشیکاری سردروروان آن هنـ هم از نفاست کاشیهای آن حکایت دارد . درحین ساختمـ این مدرسه نسبت به تعمیر خانقاه نیز اقدام شده است ، اکنـ این خانقاه به «تکیه میان ده نصرآباد» شهرت دارد .

**کتیبه تاریخی سردر مدرسه وخانقاه**

قسمتی ازکاشیهای کتیبه سردر مدرسه وخانقاه نصرآ درائرعدم مراقبت به مرورزمان ریخته‌است ، قسمتهای برجـ مانده آن نام بانی ساختمان **صدرالدین علی طبیب** و سرکـ **حیدر نافجی**[23] وسال ساختمان آن ۸۵٤ هجری قمـری دربر دارد بخط ثلث با کاشی سفید معرق برزمینه لاجو شرح زیر است :

«بناء این خانقاه که مزار شیخ است احداث نمود . زمان خلافه سلطان جهان پناه ...[24] خلدالله ملکه وسلطا خاص مال خود بنده درگاه المتبت صدرالدین علی‌الطـ سعی بندهٔ راجی‌حیدرنافجی فی سنة اربع وخمسین وثمانـ

دربالای این کتیبه بخط کوفی با کاشی طلائـی‌رنگ معرق بر زمینهٔ لاجوردی آیه هشتم و نهم از سورهٔ دهربه‌شرح زیر نوشته شده است :

«قال‌الله تبارك و تعالی و یطعمون الطعام علی حبّه
یتیماً ویتیماً واسیراً انما نطعمکم لوجه‌الله لانرید منکم
، و لاشکورا . »

### فارسی سردر خانقاه

درقسمت فوقانی کتیبه تاریخی سردر خانقاه درحاشیه
صفحه کاشکاری بخط ثلث با کاشی سفید معرق برزمینه
لاجوردی اشعاری به فارسی نقش بسته که بعضی ازکلمات
دوم وسوم آن به مرور زمان فرو ریخته است . آنچه
حال حاضر موجود است وخوانده مسود سرح زیراست :

معمور این که دارد سطح اوایدر فراز
صد شرف بر سقف مرفوع از علو وافتخار
میان داور دوران غیاث علم و دین
. . . . . . . . . . .
. . . لازمند
جاه ودولت فتح ونصرت بر یمین و بر یسار
... مدکان آساس صدر دین
کرد سال هشتصدوپنجاه‌وپنج این یادگار

در سردر خانقاه ودر حاشیه افقی ذیل صفحه کاشکاری
بالای کتیبه خط ثلث اشعاری بزبان عربی وبخط
کاشی سفید معرق برزمینه لاجوردی سرح زیر نقش
بسته .

تالیته فی کل الامور توکلی
وبالخمس اصحاب الکساء توسلی
محمد المبعوث و ابنه بعده
و فاطمه الزهراء والمرتضی علی
کتبه شرف‌الدین السلطانی

### قطعه خط ثلث در سردر خانقاه

در دو جرز عمودی طرفین سردر وحاشیه افقی بالای
کاشی جراب شده است ثلثی عباراتی منقوش بوده
... ارآن برجرز غربی باقی مانده و بخط ثلثی
لاجوردی بر زمینه آجری معرق سرح زیراست .

قال النبی علیه‌السلام من قال لااله الاالله دخل‌الجنه»
... قسمت بائین همین جرز دریك شکل مربع بخط
لاجوردی برزمینه آجری نوشته شده است .

در که خلق همه رزق و فریبست وهوس»

### بقعه سهسهان

### مکان شاه علاءالدین محمد

یکی از بقاع متبرکه اصفهان بقعه شهسهان یا شاه شاهان
در محله شهشهان و درمجاورت مسجد جمعه اصفهان
مسجد صفا واقع شده ودارای حسینیه ومدرسه میباشد
بقعه شاه علاءالدین محمد که از اجله سادات واشراف
اصفهان بوده مدفون گردیده است . جمعی از اولاد

واحفاد وی نیز دراین بقعه مدفون هستند که عموماً از نقبا
واشراف واجلاء بوده‌اند و بمرور زمان آثار قبور آنها از بین
رفته است و آنچه باقی مانده بدون اسم میباشد شرح حال
شاه علاءالدین محمد دراغلب کتب تاریخی وتذکره‌ها مندرج
است و بوجه اختصار شرح حال او از این قرار است که پس‌از
مدتها اقامت وافاضه به مردم اصفهان چون طرف توجه عامه
مردم و مخصوصاً مورد علاقه سلطان محمدبن بایسنقر نوادهٔ
امیرتیمور و حکمران فارس وعراق بوده هنگامی که سلطان
محمد بر حکومت هرات وسلطنت جد خود میرزا شاهرخ‌بن
تیمور قیام میکند شاهرخ بقصد سرکوبی او به عراق لشکر
میکشد وسلطان محمد بدون آنکه با لشکر شاهرخ مواجه
شود از شیراز به لرستان میرود شاهرخ پس از ورود به
اصفهان جمعی از سادات واکابر و علماء اصفهان را به اتهام
معاونت وباری با سلطان محمد توقیف وتبعید مینماید واز
آنجمله شاه علاءالدین محمد را دستگیر وبه شهر ساوه تبعید
میکند و به اغواء وتحریك گوهرشادخاتون زوجه خود در
رمضان سال ۸۵۰ هجری آن سید جلیل‌القدر را مصلوب
مینماید .

دولتشاه سمرقندی درتذکرةالشعراء خود راجع به این
واقعه تاریخ چنین مینویسد :

حکایت کنند که در آخر عمر میرزا شاهرخ بقصد
سرداش سلطان محمد بایسنقر لشگر بعراق کشید وسلطان
محمد منهزم شد و شاهرخ سلطان سادات واکابر وعلمای
اصفهان را گناهکار ساخت بسبب آنکه سلطان‌محمد را سلام
کرده بودند وشاه علاءالدین را که از اکابر سادات حسینی
بود وقاضی امام و خواجه افضل‌الدین ترکه که ازبزرگان
علمای اصفهان بوده در شهر ساوه حکم‌کشتن کرد و بعضی

---

۱۹ ـ احسن‌التواریخ روملو ـ تهران ۱۳۴۹ صفحه ۳۰۷ .

۲۰ ـ احسن‌التواریخ روملو . تهران ۱۳۴۹ حواشی و تعلیقات صفحه ۷۱۵ .

۲۱ ـ احسن‌التواریخ چاپ تهران ۱۳۴۹ حواشی وتعلیقات صفحه ۷۱۵ و ۷۱۶

۲۲ ـ میرزا محمد طاهر نصرآبادی صاحب تذکره نصرآبادی است که در دوره شاه سلیمان صفوی میزیسته وشرح حال آثار قریب هزار نفر از شعرای عصر صفوی ومعاصرین خودرا ضبط کرده است .

۲۳ ـ نافچ نام روستائی از روستاهای چهارمحال بختیاری است .

۲۴ ـ نام سلطان معاصر با بنای این خانقاه در کتیبه موجود نیست وکاشی آن فرو ریخته ولی با توجه بسال ساختمان این خانقاه یعنی ۸۵۴ هجری که درکتیبه ذکر شده و توجه به این موضوع که سلطنت مستقل میرزا سلطان محمدبن بایسنقر دراصفهان از ۸۵۰ که سال وفات شاهرخ است تا ۸۵۵ هجری قمری طول کشیده یقین است که‌کتیبه سردر خانقاه نام میرزا سلطان محمد بهادر را دربر داشته‌است.

، آن بزرگان مظلوم را بیگناه بزاری زار بقتل
گویند که دو نوبت ریسمان خواجه افضل ترکه
ِ فریاد میکرد که با شاهرخ بگوئید که این‌عقوبت
ی بیش نیست اما پنجاه سال نام نیك خودرا ضایع
انکه بزرگان سعی کردند مفید نیفتاد و آن صورت
بهادر مبارك نیامد . بعدازهشتاد روز شاهرخ سلطان
و بعضی گویند که چون آن بزرگان مظلوم ازجان
ند شاهرخ سلطان وگهرشادبیگم را دعاهای بـد
، یارب همچنانکه فرزندان مارا ناامید میسازد تخم
ع گردان ، در آسمان گشاده بود ، دعای عزیزان
لوم اجابت شد ونسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع

رخ هشتادروز پس‌ازاین واقعه درشهر ری درگذشت
محمد بهادر مجدداً به اصفهان مراجعه نمود و ساس
اه علاءالدین محمد که جان خودرا در راه او از
ه بود نعش وی را با احترام باصفهان منتقل نمود و
ه و خانقاه خود سید که درمحله حسینیه (شهشهان
اقع بود دفن نمود و برآرامگاه او بقعه فعلی شهشهان
د و قراء اصفهانك ودرزیان واقع درلوك کرارج
وولاسان واقع درفریدن را برای بقعه وقف نمود و
، بزرگان و علمای وقت ازجمله مولانا جلال‌الدین
میرساند[۲۶] .

۔ داخل بقعه شهشهان

تاریخ بنای بقعه شهشهان بادرنظرگرفتن تاریخ وقفنامه
۲۲ ربیع‌الاول ۸۵۲) وتاریخ قتل شاه علاءالدین‌محمد
۔ رمضان سال ۸۵۰ هجری اتفاق افتاده است بین ۸۵۰
۸ هجری است . داخل و خارج بقعه با تزیینات ازنوع
ی وکاشیکاری آراسته شده است وگنبد آن را که در
ی اخیر رو بویرانی نهاده بود تجدید ساختمان کرده‌اند.
، بقعه تزیینات گچی دارد که ازقرن نهم هجری است
کاشیکاری ازاره‌های آن از اقدامات جدید است[۲۷] .
کتیبه اصلی بقعه بخط ثلث گچبری شده بقلم سیدمحمود
، خطاط نیمه قرن نهم هجری است که کتیبه ثلث سردر
الشتاء مسجد جمعه اصفهان مورخ بسال ۸۵۱ هجری نیز
او میباشد وشامل اشعار و عباراتی بزبان عربی درمنقبت
علاءالدین محمد نقیب مقتول اصفهان است . بعدازاشعار
بی شجره‌نامه شاه علاءالدین محمد که نسب اورا به امام
بن‌ابیطالب(ع) میرساند بخط ثلث گچبری شده ودرپایان
شعر زیر ونام خطاط آن سیدمحمود نقاش بشرح زیرجلب
جه میکند :

زمان صلبوا الشاه المعلا
وفاق‌المرتضی‌شهرالصیام
خلارمضان من امرخلابه
تفطر عام اتمام الامـام
عاقبت خیرباد کتبه العبد سیدمحمود نقاش

گلدان خط

بردیوار ضلع شرقی داخل بقعه شهشهان صورت یك
گلدان نقاشی شده که هیکل گلدان را از پائین به بالا اشعار
زیر بخط نستعلیق سفید درهم درزمینه سبز روشن گچی‌نشکیل
میدهد .

بماند سالها این نظم وترتیب
ز ما هر ذره خاك افتاده جائی
غرض نقشیست کزما باز ماند
که هستی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت
کند در کار درویشان دعائی

نام استاد کاشیکار

قسمت فوقانی مدخل بقعه شهشهان درایوان غربی
کاشیکاری شده ودر وسط نقوش کاشیکاری معرق نصب شده
این ایوان که از آثار ارزنده کاشیکاری درقرن نهم هجری
است نام استاد کاشیکار آن بخط نستعلیق سفید معرق بر زمینه
لاجوردی بشرح زیر آمده است .

«عمل مریم کاشی تراش»

۲۵ - تذکره دولتشاه سمرقندی چاپ تهران ۳۷۸
۲۶ - مراجعه شود به کتاب از سعدی تا جامی تألیف پرو
ادوارد براون ترجمه استاد علی‌اصغر حکمت صفحه ۶۵۰ .
۲۷ ـ بنای تاریخی شهشهان تحت سرپرستی مرحوم حاج‌آقا
شهشهانی ازقضات دانشمند معاصر که آرامگاه او در همین بقعه
مراقبت برادر ایشان آقای حاج آقامرتضی شهشهانی که از
جلیل‌القدر خانوادهٔ شاه علاءالدین محمد هستند درسالهای اخیر
تعمیر وترمیم قرار گرفته است (برای اطلاع بیشتر از خدمات
خاندان عالیقدر وفاضل اصفهان مراجعه شود به کتاب ازسعدی
وکتاب رجال اصفهان تألیف آقای سید مصلح‌الدین مهدوی)

# شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه
# شناسی شرقی، سیر پیشرفت، مراحل و وجوه آن

(۷)

پیر مارتینو

ــ نخستین دوره از سال ۱۶۶۰ آغاز می‌شود. دراین دوره ایران کمتر از ترکیه مورد توجه والتفات است ودرواقع ترکیه چشم‌گیرترین کشور شرقی است.

ــ دورهٔ دوم از سال ۱۷۰۰ آغاز می‌شود. دراین دوره چین محبوبیت دارد و تنها در حدود سال ۱۷۴۰ دوباره ترکیه وایران درخشش گذشته را به‌طور موقت باز می‌یابند.

ــ دورهٔ سوم ازسال ۱۷۶۰ آغازمیشود. دراین دوره هند رفته‌رفته جانشین‌چین می‌شود.

کتاب‌هایی را که ازآسیا با مردم سخن گفته‌اند به دوطبقه تقسیم می‌توان کرد: در بعضی‌ازآنهاشرق همانگونه که‌بود و یادست‌کم همانگونه‌که دیده‌شده‌بود، ترسیم‌شده‌است. این کتب نگاشتهٔ مسافران‌وسیاحان‌است؛ ودربرخی‌دیگرشرق‌به‌شکلی‌دلخواه تصویرشده واین‌خاصه‌کارمبلغان مذهبی ودانشمندان است. بنابراین طبیعتاً مردم که عقیدهٔ آنها دربارهٔ شرق ازهمهٔ منابع اطلاعاتی موجود فراهم آمده بود، تصویرمشترکی ازشرق درذهن داشتندکه جامع دو دید متفاوت ومتضاد دربارهٔ آسیا بود. ازطرفی می‌بایست با وصف سرزمین‌های دوردستی که مناظر و عرف وآداب ساکنان آن شباهتی با سرزمین‌های ما نداشت، کاری کرد که تخیل را خوش آید وبرای‌ارضای این کنجکاوی لازم بود که شرق به دقیق‌ترین یعنی به «غریب»ترین نحو ممکن بازسازی شود. وازسوی دیگر شرق به خدمت اندیشه و تعقل و یا به بیانی دیگر استدلال وبرهان درآمد ودر پهنهٔ فکر مورد استفاده قرارگرفت؛ یعنی تمدن وهمچنین آثار مکتوب ومذاهب آن با تمدن و فرهنگ اروپائی مقایسه شد وبی‌گمان برای آنکه این تمایل وعلاقمندی بسط وتوسعه یابد و پیشرفت کند، لازم می‌آمد که ازشرق تصویری ساده، تعمیم‌پذیر وقلب شده ترسیم شود. این دوگرایش همه توأمان و به موازات یکدیگر وجود داشته‌اند ودرواقع دوجنبهٔ کلی و عمومی مفهومی هستند که شرق ادبی نامیده‌ایم. ضمناً این دوجنبه البته پیشرفت کرده بیش‌ازپیش دقت وصراحت یافتند. خلاصهٔ کلام آنکه شرق درادبیات رویهمرفته به دو وجه جلوه‌گر شده است: از سویی تخیل را سیراب کرده و ازسوی دیگر کمر به خدمت فلسفه ودانش بسته است.

تصادف و اتفاق گاه خاقان چین و گاه سلطان اصفهان را مرد روزکرد ودر دهان‌ها انداخت و بدینگونه همیشه ملتی سرآمد یا بهتر بگوئیم قومی که بیش از دیگر اقوام محبوب

ن‌های ایرانی روی نهاد . پس‌از۱۷۶۰ تحقیقات تاریخی دربارهٔ هند ونیز مطالعات جغرافیائی
ا سیاسی که تا آن زمان نادر بود ، توسعهٔ غیرمنتظری پیداکرد وادبیات تحت تأثیر این‌عوامل
ندگرا» شد .

درپایان قرن‌کاملاً طبیعی‌می‌نمود که برناردن‌دوسن‌پیر (Bernardin de Saint-Pierre)
لید همهٔ فرزانگی‌ها و سرمشق همهٔ فضایل را نزد پاریایی (Paria) هندی سراغ کند وبیابد
تازه این فکر چندان بکری نبود ، زیرا همه عادت کرده بودند که شرق را ازین لحاظ قطب
خالف اروپا بدانند .

بدینگونه درتاریخی‌که تحقیق ما متوقف‌می‌شود (حدود سال۱۷۸۰) ، بازار شرق‌شناسی
بش ازهرزمان دیگر گرم و بارونق است : چین وهند درصف مقدم قرار دارند ، اما چین در
سایه افتاده و هند با فروغی تابناك درخشیدن گرفته است و چشمك‌زدن ستاره‌گون ترکیه وایران
یز یادگار درخشندگی و لمعانی است که اکنون درمحاق رفته است .

ترجمه وتلخیص از جلال ستاری
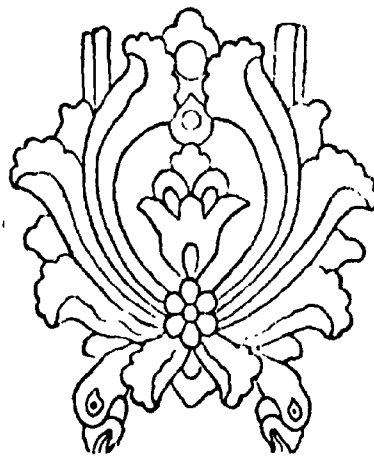
# شاهکارهای معماری و سنگتراشی
# پیامهائی از عظمت گذشته

دکتر محمد حسن رضوانیان (پاریس)

ایران به‌سبب قدمت تاریخ و تمدنی
... ، به‌عنوان یك مرکز پژوهش در
... باستان‌شناسی شناخته شده است
... پژوهشگران و دانشمندان همواره
... ها از این سرزمین کهنسال را از
... زیر قرون بیرون آورده و به‌جهانیان
...

در این میان بناهای معظم دوره
... مخصوصاً عصر صفوی (قرن‌های
... ۱۸) به‌دانشمندان درزمینه‌شناساندن
... تاریخی و معماری کهن ایران ،
... های شایان میرساند

... بناها نمودار ویژگیهای پایدار
... اندیشهٔ ایرانی است . اگر این
... وجود نداشت خود فقدان بزرگی
جهان هنر شمار میرفت ، ولی
... تمدن کهن ضمن فروریختن از
... بود هنوز درویرانه‌ها ودر روی
... دیوارها چه پیامهای اعجاب‌انگیزی
... و عظمت که بگوش ما نمیرسد
... هائی که‌درپیش‌دیدگان‌ما جلوه‌گر
...

## نفوذ هنر آشور ومصر درایران

فرزانگان ایرانی ازدورهٔ ماقبل‌تاریخ درزمینهٔ هنر مانند بسیاری ازشئون دیگر به‌انجام کشفیاتی چندکه نمایشگر قریحه بارور آنان است نائل آمده‌اند . درهزارهٔ چهارم قبل‌از میلاد مسیح پیشرفت‌های کاملی دردنبالهٔ پژوهشهای هنری کهن درآثار سفالگران ، فلزکاران وجواهر سازان پدیدار شد وهنرمندان ایرانی عقایدی‌راکه از زمینه پیش بیان شده و اندیشه‌هائی‌که تاآنزمان تنها بوسیلهٔ خط نمایش داده‌میشد در روی لوحه‌هائی ازگل رس نقش‌کردند .

تردیدی نیست‌که درآن عصر دور دست استادکاران، معماران‌وبنایان‌باساختن بناهائی‌که اکنون هیچگونه اطلاعی ازآن دردست نداریم زمینه‌را برای شکوفائی خارق‌العاده تمدن هخامنشی آماده کرده بودند . ظهور ناگهانی این مکتب نباید موجب این توهّم شودکه مقدماتی برای پایگذاری آن درکار نبوده است . درآن هنگام هنر ایرانی تحت تأثیر عوامل متعددی قرار داشته است ولی ایرانیان توانستند آنچه‌راکه ازپیشینیان خود اقتباس کرده بودند ، بنحو شایسته‌ای باذوق شخصی و آداب وطبیعت شرقی خویش تطبیق دهند . آنان این توانائی‌را داشتند — واین ازمختصات‌هر تمدن بزرگ است — که ازاین عوامل مختلف ترکیب موزونی بوجود آورند

باآنکه نمیتوان درزمینهٔ اشتقاق سبکهای‌حجاری‌دورهٔ هخامنشی ازحجاری آشوریان‌تردیدنمود، ذوق‌واستعداد ایرانی ازهمان‌هنگام برروی‌ضوابط زیبائی‌شناسی بین‌النهرین اثرگذاشت وآنرا به‌تحول واداشت.دامنهٔ‌این‌تحول‌درطی‌قرنهابتدریج گسترش یافت وبعدها دراثر تعالیم قرآن مجید و روحیهٔ اعراب‌که هنرمندان‌را از ساختن‌تندیس‌جانداران بازداشته‌وبه‌کاهش شمارهٔ برجستگیها درآثار هنری و نیز به‌تجرید سوق داد نیرو وتوان بیشتری گرفت . درحالیکه درآشور نمایش زندگی

... گرانه ضمن تقلید کورکورانه
... و زیاده‌روی در نمایش حرکات
... کاری شکل ناسی بخود میگرفت،
... عواطف انسانی و وقار و عظمت
... آرامش و سکون، هنرمند را
... کاری و نیز ابراز نوعی ترحم
... برداشت بهتری در زمینهٔ
سنگتراشان را برآن داشت که آثار
هنرورزان زمان تطبیق دهند.
هنرمند ایرانی میدانست که حجاری
... باتوجه به بنائی که روی آن
... میشود مورد مطالعه قرارگیرد.

برجستگی بازهم درآثار سنگتراشان وجود دارد، ولی فقط در نقش‌های بالای ساختمان دیده میشود. افریزهای درازی که درقسمتهای پائین و بالای درگاه‌ها بچشم میخورد تنها عبارت ازنقش بسیار سطحی وتعدادی تصاویر نیمرخ کم‌ضخامت است. باوجود فراوانی شمارهٔ تصاویر انسانی، اثر زندگی کمتر احساس میشود واگر اندیشهٔ تجسم جزئیات بهنگام خلق این آثار درذهن هنرمند بود، خطر کم‌مایگی تمام آنهارا تهدید میکرد، ولی نشانه‌های این اندیشه که یکی ازویژه‌گیهای هنر اسلامی است باحدت کم‌نظیری در تمام آن آثار مشاهده میشود. درعین حال هنرمند به‌استعمال رنگ توسل میجوید و رنگ درسایهٔ ترتیبات روی سفال جای خودرا پیروزمندانه درمیدان هنر باز میکند. افریز کمانداران شوش که در موزهٔ «لوور» نگاهداری میشود، نشانهٔ بارزی است از ذوق وسلیقه هنری که هرگز ازبین نخواهد رفت.

**خاصیت سنگتراشی ــ باتوجه بمقام و موقعیتی که دربناها دارد ــ هرچه باشد هنر حقیقی ایرانی درعهد هخامنشیان**

ست واین هنر اهمیت خود را
ناه خواهد داشت . مدت زیادی
ا به‌این امرپی‌برده‌ایم. ما سالیان
ان‌را ازروی کلکسیونهای غنی
متعلق به‌ادوار مختلف (ازظروف
رستان گرفته تافرشهـای دورهٔ
، منسوجـات ، ظروف سفالین
رها) که درموزه‌های سراسرجهان
ی شده است می‌شناختیم . البته
، خود گواه بروجود استعدادهای
ودرخشان یك ملت است ، ولی
ناگزیریم باتعیین ارزش واقعـی
اء آنهارا درزمره کارهای هنری
وم بشمار آوریم .

اوجود این بایـد به‌این حقیقت
اشت که هنرمعماری دورهٔ هخامنشی
خ عمومی هنر ایران حادثهٔ زودـ
، بیش نیست . ایـرانیان روش‌ها
بویژهٔ تراش سنگ‌راکه‌درکشورـ
بیگانه درمورد آجر بکار میرفت ،
در ساختمان تالارهـای ستون‌دار
ی که سقف آن پوشیده ازچوب‌بست
، بکار میبردند . هنر معماری پس‌از
یافتن ــ دست‌کم‌درظاهر ــ به‌مهارتی
بناهای اولیه دیده میشود ، بی‌آنکه
بزرگی برجای نهد ازبین رفت‌ونفوذ
تاحدودی‌که باقیمانده است بایـد
رون ازمرزهای ملی ایران یعنی در
لنهرین وازراه این سرزمین ازبرکت
د اعراب درتالارهای مساجد سوختهٔ
نرانه جستجوکرد . چون ایـرانیان
ی از اسلام نمیخواستند مورد پرستش
درا باساختن تندیس‌هادرمعابد محبوس
د هنر معماری بهیچوجه جنبهٔ کیش
آئین بخود نگرفت وتردیدی نیست کـه
شگاههارا باید یگانه آثار متأثر ازکیش
ن دوره بشمار آورد .

بعدها اماکن بزرگتری برای پرستش
ش وحتی‌معابد راستین بنا گردید (قرن
وم میلاد مسیح) ولی دردورهٔ ساسانیان
انند عهد هخامنشی جالب‌ترین قسمت بنا
نمان کاخ سلطنتی و یا بهتر بگوئیم تالار
پذیرائی این کاخ بوده است . هنر ، دلیل
وجودی خودرا پیوسته درابراز ستایش
نسبت به‌شاهنشاه یافت . تالار پذیرائـی
آپادانا مانند جنگلی است باستونهای بلند
دو سر که ازهم فاصله دارند . رعایت این
فاصله برخلاف آنچه درمصر ــ بالای در
و پنجرهٔ تالارهای ستوندار این کشور
دارای یك تخته سنگ به درازای کمی
است ــ دیده میشود بااستفاده ازتیرهای
درازی ازچوب سدر لبنان امکان‌پذیـر
گشته است .

دراطراف آپادانا واغلب درکنار
تالار دیگری‌کـه برای سکنای خاصان
رؤسای آرتش درنظر گرفته شده است مانند
تالار صد ستون تخت جمشید ساختمانهای
دیگر ، قرارگاه سپاهیان ، خزانه‌داری ،
مخازن ، انبارها ، اصطبلهـا و جایگاه
عرابه‌ها ، تالارهای مخصوص اقامت شاه
ودرباریان گردهم جمع شده‌است مجموع
این ساختمانهـاکـه کم وبیش درشوش
و پازارگاد بنا شده درتخت جمشیدکه‌در
حدود سال ۵۴۰ پیش‌ازمیلاد مسیح‌بفرمان
داریوش اول ، خشایارشاه اول و خشایار
شاه دوم ساخته شده به‌اوج شکوفائی خود
رسیده است . این کاخ برروی بالدای از
تخته سنگهـای بزرگ به‌بلندی نزدیك
بیست متر بنا شده ومساحت پشت بام آن
از ۱۳ هکتار کمتر نیست .

## سلوکیها و پارتها

شیوه هنری ویژهٔ یونان‌که بوسیلهٔ
اسکندربه‌ایران راه‌یافت، شیوه سنگتراشی
ومعماری دورهٔ هخامنشی‌را تحت تأثیر
قرار داد . در دورهٔ اشکانیان قشری از
شیوه‌های هنری یونان برروی هنر ایران
کشیده‌شد وآنرا ازجادهٔ اصلی‌خودمنحرف
ساخت وفقط عکس‌العمل ملی وسنت‌گرای
پارتها بودکه سبب شد این کشور دوباره
باسرنوشت هنری خود پیوند حاصل‌کند .
اگر مکتب سنگتراشی حیات خودرا در
دورهٔ ساسانیان تقریباً ازصفر آغاز کرد
ودرسدهٔ سوم وبویژه پایان سدهٔ چهارم
میلاد مسیح درطاق بصره وسپس درآغاز
قرن هفتم درغار خسرو آثار درخشانی
بوجود آورد ، هنر معماری بی‌تردیـد
باوجود پیروی ازسبك شاهکارهای دورهٔ
هخامنشی بسبب اینکه امکان برتری‌برآنها
وجـود نداشت به‌مسیر دیگری گرائید
و به‌ویـژه باساختن طاقهـای نیم‌دایره
وگنبدی باآن شاهکارها به‌رقابت‌پرداخت
سلوکیهـا وپارتها باترویج کامل
سبك طاق‌که هنر راستین ایران در زمینهٔ
معماری است آنرا برای این رقابت آماده
کرده بودند . پارتها بویژه ایوان‌راکـه
عبارت ازیك تالار بلند طاقدار است واز
یکسو درتمام پهنا وسرتاسر درازای خود
به‌سردر بنا باز میشود ابداع ویا اقتباس
کرده بودند . در دورهٔ ساسانیان ایوان ،
تالار پذیرائی پادشاهان گشته و باآپادانا
کوس رقابت زد . نمونه‌ای‌ازآنرا میتوان
در طاق کسری درتیسفون‌کـه طاق آن
به‌بلندی ۳۴ متر و پهنای ۲۵٫۵ متر وعمق
۴۳۰ متر است مشاهده کـرد . دردورهٔ
اسلام ایـوان بعنوان زینت سردرهـای
مجتمع‌های بزرگ معماری یعنی مساجد
ومدارس بکار رفت .

هنر دوره ساسانی‌که درعین حال
سنتی و پیشرفت‌گراست تأثیـر قابل
ملاحظه‌ای برروی هنـر اسلامی ایـران
وبطور کلی برروی مجموعهٔ هنرهـای
اسلامی تامرزهای کشور مغرب نموده‌است .
مع‌الوصف اسلام روشهای تجربـی دورهٔ
ساسانی‌را به‌اسلوب دانشمندانه ومـدرن
تبدیل‌کرد . البته ایران بعداز اسلام دیگر
شباهتی به‌ایران دورهٔ پیش‌ازآن نداشت .
اولاً همانگونه‌که درهنگام فتح اسکندر
نیز دیده شد این‌کشور تحت نفوذ کشور
گشایان قرارگرفت . درمدت چندین قرن
یك نوع مسجدکه عنوان مسجد عربی به‌آن
اطلاق میشود ونمونه‌ای ازآن در سوریه
بوجود آمده بود ، پیوسته درشهرهـای
مختلف ایران ساخته شد . آثار کمی از
این‌گونه مساجد برجای مانده است نمونهٔ
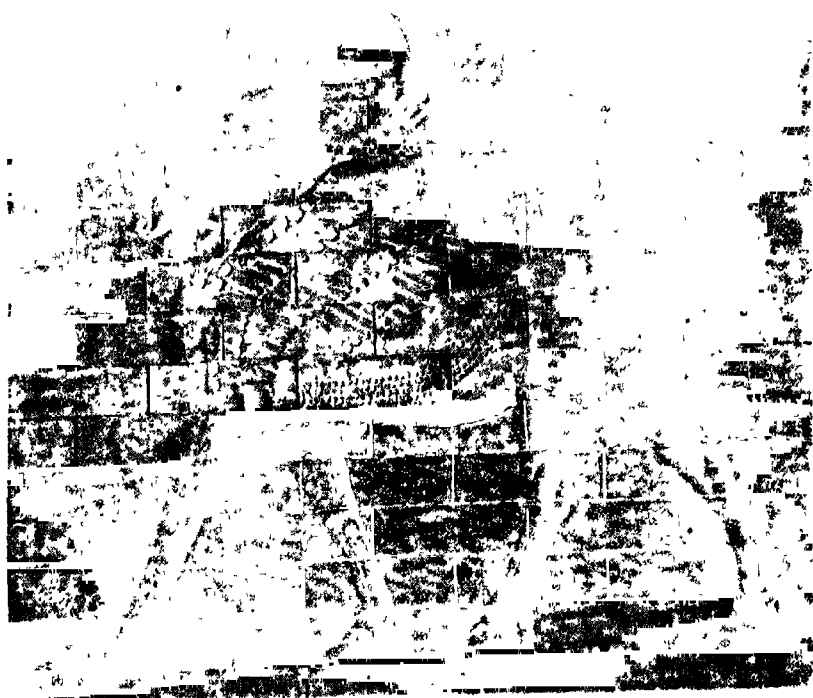
ر مسجد وکیل سرار اس که دوام
خون رواج محدد این سبک درقرن
م هستم آنچه حالب توجه است
ان بکبار دیگر خودرا از
(که دراینمورد عبارت از
معنوی اعراب بود) رها ساخته
خودرا بطور کامل نگاهداشت
سان نهاد دنبالهٔ مستقیم بناهائی
دورهٔ اسلام ساخته بود بود.
مکه، آداب نماز، تحریم
، اسرار تمایل به کتیبه
، استفاده ازمناره‌ها که تنها
است ازمثالهای بیشمار سبب
حدیدی گردید.
ساری ازموارد (بنای ایوان،
ساختن برجستگیها، استعمال زیاد

نقال رو کش‌دار درسطح دیوارها) هنر
دورهٔ اسلامی جزی جز نقطهٔ پایان تحول
چندین هزار سالهٔ هنر ایران نبود. بااینکه
این تحول دردورهٔ سلطنت شاه عباس کبیر
(۱۶۲۸ ــ ۱۵۸۷) به‌شکوفائی و کمال
نهائی خود نرسید، بنای شهر اصفهان
با میدان بزرگ و منظم آن، مسجد شاه
که یکی ازعبادتگاههای سلطنتی است،
کاخها، باغچه‌ها، پلها وخیابان وسیع آن
بطول ۳ کیلومتر برروی‌هم مجموعه‌ای را
تشکیل میدهد که هنوز زنده و جاودان
است میتوان درآن کیفیات شهرسازی،
برداشت نسبت‌ها وجلوه ودرخشندگی
تزیینات‌را که نشانه‌های بسیار گویائی از
نبوغ جاودانی ایران درزمینهٔ معماری‌است
به‌دیدهٔ تحسین نگریست.

# یادنامهٔ کارنامهٔ ادبی طالب آملی شاعر هنرمندی که شایستهٔ این فراموشی نیست

(۶)

دکتر فرامرز گودرزی

**عادات واخلاق طالب** ــ معاصران طالب همه ازخوش‌خلقی و مهربانی ووفاداری بیش ازحد او سخن رانده‌اند و مهمان‌نوازی و غریب پروری اورا ستوده‌اند ، صاحب میخانه مینویسد «این ضعیف را مرتبه اول در هند با او ملاقات واقع شد جوانی دید بانواع هنرآراسته عزیزی ملاحظه نمود باصناف سخن پیراسته ، درفن شعر ازامثال واقران ممتاز ودر علم سلوك مردمی بی‌انباز ، چنان زودآشنا وخلیق که درین فن سر عدیل نداشت» شیخ فیروز مشتی درباره ملاقات خود باو اظهار داشته «بنا به استماع حسن ارتباط سلالةالفصحا ملك‌الشعرا طالب آملی دل سخن پذیررا سحر دلپذیر گرسانگیر گردیده ... بجانب بالاب که چمنه‌ای همه حباب درآنجا برپا بود روان شدیم او برنگ معتکف دیر در بروی غیر بسته باکتاب صحبت میداشت بعدازلوازم مصافحه ومراسم معانقه دیدیم که فرشته‌ایست بآب وگل سرشته ونوری روحانی است درلباس بهیمه» حال آنکه این عقیده‌کسی است‌که پیش ازهمه معاصرین طالب با او سرکینه داشته است ودرآینده باین مطلب درجای خود اشاره خواهد شد . تقی‌الدین اوحدی میگوید «الحق وجودش به غایت مغتنم است» بطورکلی همه تذکره‌نویسانی‌که ازطالب سخن رانده‌اند مخصوصاً معاصرانش ازخوی خوش و طبع‌بلند وکرم او تعریف کرده‌اند . سرخوش مؤلف کلمات الشعرا قطعهٔ زیر را که شیدای فتحپوری در هجو ابوطالب کلیم کاشی سروده به طالب نسبت داده است :

شب و روز مخدومنا طالبا — پی جیفه دنیوی در تك است
مگــر قول پیغمبرش یاد نیست — که دنیاست مردار وطالب سگ‌است

استاد گلچین معانی در حواشی تذکره میخانه درینمورد مرقوم داشته‌اند «اولاً شیرعلیخان لودی در مرآةالخیال مینویسد که «شیدا در هجو طالب کلیم این قطعه را گفته ، گرد چون خالی از ادائی نبود شهرت تمام یافت» ثانیاً شیدا در زمان ملك‌الشعرائی طالب جزو احدیان بوده (احدی ازافراد سپاسی = تأبین) وسری درمیان سرها نداشته ، بلکه درا[illegible] یعنی بعداز فوت طالب وجهانگیر درزمرهٔ شعرای درباری همدوره خود از قبیل حاجی‌محمدجان قدسی ، طالب کلیم ، حکیم حاذق میرالهی یعنی شعرای درباری شاهجهان درآمده [illegible]

چو گلریز معنی حرفم ، به گلشن  سرایند بر نقش پا بلبلانم
گرت سوز من نیست باور ، نظر کن  بگلدوزی شعله در پرنیانم
نگاران چین وختن نقش بندد  برومی ورق کلك هندو زبانم
گهر بی خراشش[1] نخیزد زمعدن  شب وروز در کاوش دل ازآنم
زمغز سخن بسکه پرورده جسمم  چو پاشد زهم پیکر ناتوانم
زند خنده کبك بر نطق طوطی  هما[2] گر خورد ریزه استخوانم
همه شکر بخنم که ننهاده گنبی  به طعم سخن لقمه‌ای در دهانم
هنوز این فطیربست ازخوان طعمم  هنوز این پشبزی زگنج ببانم
بدل دارم اندیشدها شکر لله  که بختم جوانست و منهم جوانم
سخن نکهت گل دهد در ضمیرم  قلم بانگ بلبل کند در زبانم
زبس کز سخن گشنه‌ام محولدت  غذا طعم معنی دهد در دهانم
زند کعبه‌سان فال مشکین لباسی  ورق از نم عنبرین ناودانم
کلیم‌الله دانشم بی تکلف  کلام‌الله نطق نازل بنانم
چو من شمع دانش فروزم به مجلس  بمانند پروانگی عرشیانم
بهار از پی رفع ضعف رباحین  تبرك برد آب دست خزانم
زند خنده از سن آثار علوی  سر خامه بر اختر کاویانم
چو بر عرش نازم کمیت فصاحت  عنان‌بوس گردند روحانیانم
بسر فلك جنده زد هوشمندی  که طی‌القلم دید طی‌اللسانم
چو سیمای جوهر ز فولاد هندی  نماید هیولای نطق از زبانم
لب ازبرگ گل وام گیرد مسیحا  که بوسد بوقت تکلم دهانم
زبس روشن آئینه‌ام ، چون مریدان  بتمن حرفه پوشد ز دست گمانم
تو دانی وانصاف ، من نیز دانم  که یکتای عصر و وحید زمانم
جواهر نگارد چه بحری چه کانی  به سیمین ورق خامهٔ زرفشانم
اصالت کلاهیست بر فرق قدرم  نحاست برنجی است در دست شانم
شکیج طلب زلف ناب ازکمندم  خدنگ طمع گوشه‌گیر از کمانم
حسب گردی از دامن اعتبارم  نسب دودی از مطبخ دودمانم
«شفا» نسخه‌ای از اشارات کلکم  «اشارات» رمزی ز سرّ بنانم
مسیحانفس « طالب » نکته‌سنجم  که نبود قسم عقل را جز بجانم
تراویده از نطق طوطی جدیم  برانشده از بانگ بلبل فغانم
خرد برپرد آفتاب آفتابم  سخن برجهد آسمان آسمانم
فرود آید از عرش بر بام خاطر  سخن چون کبوتر معلق زنانم
نفس بازگردد چو از باغ فکرت  عبیر بهشت آورد ارمغانم
بدین شوخ طبعی بدین تازه‌گوئی  زهی خجلت شاعران زمانم
ولی شکر کز امتیاز طبیعت  نه از شاعران بلکه از ساحرانم
معلّی کلام و مصفّا ضمیرم  ملمّع بیان و مرصّع زبانم
گل دانشم دست‌کشت طبیعت  سزد گر نریزد هوای خزانم
شجاعم چو شیر آنگهی شیر گردون  نه چون روبهان مزّور جبانم
ز چنگال شیرست پیکان تیرم  ز نطع هژبرست توز کمانم
بجان سنان درخشنده بینی  طلوع سهیل از نی خیزرانم
کند طوق در حلق گردون کمندم  کشد میل در چشم اخترستانم
نیاورد دانش بمیدان کوشش  بکلك و به لارك جهان پهلوانم
گرت نیست باور من اینك بمیدان  به تیغ و قلم هردو کن امتحانم

نپوشم زره چون درآیم بکوشش | که این شیوه ننگ است در خاندانم
چو پیکر ز برقست و توسن ز بادم | چه حاجت به خفتان و برگستوانم
ز سهراب بیشم بمیدان کوشش | ملامتگر رستم داستانم
هژبر اوژن زابلم وینك اینك | بین حله داغ ببر بیانم
تاج کیانی به تیغ یمانی | کف آفتاب و سرآسمانم

سپس تجدید مطلع کرده ودوباره به ستایش خویش میپردازد :

منم کاش افروز نطق وبیانم | زمین زاده‌ای برتر از آسمانم
عطارد رقم شاعر شوخ‌طبعم | که ختم است نظم گهر بر زبانم

پس از سرودن چندین بیت دیگر با افسوس میگوید که قلم را یارای توصیف اونیست ناچار جهت بخودستائی خاتمه داده ومیگوید .

ز وصف خود چون کنم طی دریغا | قلم کوتهی میکند در بیانم

درین قصیده که در حدود صدوشصت بیت شعر دارد چنانکه می‌بینیم شاعر چندین بار تجدید مطلع نموده و قسمت اعظم آنرا به خودستائی اختصاص داده وپس از سرودن چندبیت دیگر میرزا آغازی باربه‌مدح خود پرداخته‌است وازین‌جهت شاید دراد بیات پارسی کم‌نظیر باشد

طالب درباره شخصیت والا و علو طبع خود در قطعه‌ای که خطاب به اعتمادالدوله سروده و ابیاتی از آن قبلاً نقل شده چنین میگوید

چو هستند اهل طبیعت که هریك | ندارند با هم سر سازگاری
یکی را فرومایگی کرده شاعر | یکی را بزرگی و عالی تباری
یکی اضطراریست انشاء نظمش | یکی‌راست شغل سخن اختیاری
یکی را علو طبیعت بجائی | که دزدد سر از سایه تاجداری
یکی را چنان پست همت که نالد | بخود از خطاب فصاحت شعاری
یکی را طمع گشته هادی درین ره | یکی را جوانی و هنگامه داری
من از شاعری شکر لله که دارم | به بخت بلند تو امیدواری
که گر دهر یکدانه یاقوت گردد | بـراو بینم از چشم بی‌اعتباری

در اشعار بالا طالب به کمال استغنای خود اشاره نموده وانگیزه خودرا در شاعری «جوانی وهنگامه‌داری» میداند اگر به شرح حال وی توجه کنیم بدرستی گفتاروی پی‌میبریم زیرا که دیدیم طالب دربارگاه ملکی‌خان وبعدها درملازمت عبدالله‌خان فیروزجنگ با آزادگی میکرد واگر منظورش گردآوری مال وکسب ثروت بود میتوانست با استفاده از نزدیکی اعتمادالدوله به همه‌چیز برسد ولی او همواره برای رسیدن به مقامات والاتر معنوی وهنری کوشش مینمود ودرین راه به سیم وزر توجهی نداشت .

طالب دراشعار ستایش‌آمیز خود از ممدوح تقاضای صله و پاداش نمیکرد ودراشعاری که با تملق اورا طلب میکرد و یا ازوی درخواست سرپرستی وتربیت خودرا مینمود ، یکی دو قطعه ودر پوششی ازاستعارات لطیف وآنهم با مناعت طبع وفنی باصطلاح کارد... درخواست رسیده بود تقاضای کمك مادی نموده است :

... صاحبا منم آن کزغرورطبع | چین جبین باهل سخا میفروختم
... نهاد چون سر طبعم کلاه فقر | وارستگی بارض وسما میفروختم
... اگرچه ازشعرا لیك ازسلوك | شأن نجابت امـرا میفروختم
... گرفته دامنم ازنی درین‌بساط | کی‌عرض‌خویش‌چون‌شعرامیفروختم

درینجا اشارتی به شعرای مدیحه‌پرداز که به امید کسب صله قلمفرسائی میکنند نموده ... شمار آنان نمیداند :

---

۱ - خراشش منظور خراشیدن است .

ود افعی قلمم اژدهـای گنج | گر شاعرانه مدح و ثنا میفروختم
جت بلاست ورنه کجا آبروی خویش | مانند شاعـران گدا میفروختم
چارگی گشود زبانم به عرض حال | ورنه من این متاع کجا میفروختم
خانه ازفـروختنی بنده مانده‌ام | ورنه هرآنچه بد همه را میفروختم
کاش میخرید کسی بنده تـرا | تا خویش را به نیم بها میفروختم

بیت زیر را نیز بهمین مناسبت سروده است :

غنی رسم کرم هست خوش آیند ولی | همت از مردم محتاج خوش آیند ترست

با همه علو طبع ورتبه والائی که در شعر وشاعری داشته مردی خوشخو و شفیق و
یست ودرویش بود جاه و جلال مقام امیری دربار چشم اورا خیره نمیکرد و با همه
تی که کسب کرده بود فقط به احساس رأفت وشفقت خود مباهات مسرود :

بلی علمی بـود در دل نهانم | کـه باشد پاره‌ای نازش برآنم
کدامین علم ؟ علم مهربانـی | کـه بود قبل آن قال زبانـی
سواد آنرا بود زین علم حاصل | کـه برخواند خط پیشانی دل
بحمدالله کـه من روشن سوادم | در ادراك رمـوزش اوستادم
کتب طی کرده‌ام در دوستداری | یکـی علامه‌ام در علم یـاری
بپای هرکـه خاری درنشیند | مـرا در سینه صد خنجر نشیند
بهـر ماتم نشین در غم شریکم | بهر غمدیده در ماتـم شریکم
نیم یك لحظه فارغ از غم خلق | به نیلم تا کمـر در ماتم خلق

غزل زیبای زیر نمایشگر طرز تفکر وسلوك ووارستگی طالب است :

شمار موی بر سر ، غم او به سینه دارم | زسستم گل هراسم ، دل آبگینه دارم
به نشئهٔ محبت همه مایهٔ ودادم | نه بدل شرار حسدی ، نه غبار کینه دارم
ود تهی دودستم نفسی ز برگ عشرت | بیکی پیاله مـی بیکی سفینه دارم
چو چنار و تاك دایم به سخا گشاده دستم | نه چو غنچه زر پرستم که بدل خزینه دارم
چو بحر دخل پرور چو سحاب هرزه خرجم | نه غمم خزینه بر دل نه غم دفینه دارم
چو غبار خاکسارم نه چو شعله‌هام سرکش | بفروتنی محبت بغـرور کینه دارم
به لطیفه دوست سازم نفسی هزار دشمن | کـه به علم مهربانی دل بی‌قرینه دارم

برخ سفید طالب خط عنبرینه‌ام بس
نه زنم که برسروبرچو زنان زرینه دارم
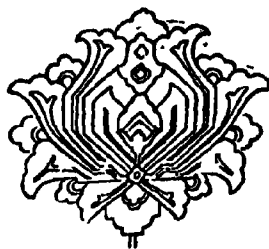
# معرفی دهکدهٔ باستانی «حسنلو» و کاوش در تپهٔ باستانی «حسنلو»

غلامرضا معصومی
موزه‌دار موزهٔ ایران باستان و فوق‌لیسانس باستان‌شناسی

ه باستانی حسنلو در ۱۲ کیلومتری
. غربی درناحیه رضائیه ، و ۹
متری شمال شرقی شهرستان نقده
دهکده‌های امین‌لو و حسنلو واقع
اس به مناسبت نام دهکدهٔ
حسنلو نام گرفته است .

دهکدهٔ حسنلو را چندین ده دیگر
. کسی دربر گرفته‌اند ، بطوریکه از
. ریاچهٔ خشک شده و لجن‌زاری
شور گل» یا «حسنلو گلو» از
شرقی به دهکدهٔ شیخ احمد ، از
به دهکدهٔ بارانی (بارانلو) ، از
. شرقی بدهکدهٔ شنغار ، ازجنوب
دهکدهٔ حاج فیروز ، از جنوب غربی به
دهکده نابسه ، از مغرب به دهکده‌های
. و شیطان‌آباد ودلمه ، از شمال
. به دهکده‌های حاج باغلو و عظیم
محدود میشود .

تپه‌های باستانی زیادی پیرامون تپه
حسنلو را فرا گرفته‌اند و گویا هنگام
. حسنلو و تمدن عظیمش تمدنهای
این تپه‌ها نیز با این تپه در تماس بوده
دورهٔ تمدن حسنلوبه‌وجود آمده‌اند.

وجود تپه‌های باستانی دیگر حس
میرساند که اقوام ساکن در حسنلو با
اقوام ساکن در تپه‌های اطراف از یك
سره بوده و با هم دادوستد و رابطه
داشته‌اند . تپه‌های اطراف حسنلو عبارتند
از :

تپه باستانی بیستدلی درشمال‌شرقی
حسنلو (واقع در دهکدهٔ شیخ احمد)
تپه بارانی در جنوب حسنلو (واقع در
دهکدهٔ بارانی عجم) تپه حاج فیروز در
جنوب حسنلو (واقع در دهکدهٔ حاج
فیروز) تپه باستانی نابسه در جنوب‌غربی
حسنلو (واقع دردهکدهٔ نابسه) عقرب تپه
درمغرب‌حسنلو (واقع دردهکدهٔ دلمه)
تپه کوئنك در شمال غربی حسنلو
( واقع در دهکدهٔ کوئنك ) تپه
دلنچی ارخی درشمال غربی حسنلو
(واقع در دهکدهٔ دلنجی ارخی = حوی
گدا) تپه باستانی قلات در مغرب حسنلو
(واقع در دهکدهٔ قلات) تپهٔ باستانی
میرآوا = میرآباد درمغرب حسنلو (واقع
در دهکدهٔ میرآباد) تپه باستانی دیگر
بنام ساخسی تپه در جنوب حسنلو
(واقع در دهکدهٔ ساخسی تپه) ، تپه
نظام‌آباد در جنوب شرقی حسنلو (واقع
در دهکدهٔ نظام‌آباد) تپه ممَلو در
جنوب‌شرقی حسنلو (واقع در دهکدهٔ
مملو) تپه محمدشاه در مشرق حسنلو
(واقع در دهکدهٔ محمدشاه) تپه‌گُرخانه
در مشرق حسنلو (واقع در دهکدهٔ
گُرخانه) کلیه تپه‌های یاد شده
بفاصله‌های مختلف از یکدیگر و بفاصله
۲ کیلومتر تا شعاع ۱۵ کیلومتر از تپه
حسنلو قرار گرفته‌اند .

دهکدهٔ حسنلو نسبت به دهکده
های دیگر آذربایجان غربی دارای‌وسعت
زیاد و جمعیت فراوانی است . زمینهای
کشاورزی آن درحدود ۱۸۰۰ هکتار و
باغهای انگور و باغچه‌هایش در حدود
۴۰ هکتار است . دور تا دور این دهکده
را باغهای انگور و باغچه‌های سرسبز
درختان بید وتبریزی فرا گرفته‌اند .
شخم و کشت زمینها غالباً با تراکتور و
جمع‌آوری محصول و درو و حمل آن
به انبارهای ده عموماً با کمباین عرابه و
تریلی‌هائی که به تراکتور میبندندانجام

(شکل۱)
اری زمینها بوسیلهٔ آب‌رودخانه
گَدار° رود» که از مرزکشور
ران و ارتفاعات شمالی وعربی
رچشمه می‌گیرد و بطرف‌اشوبه
میشود و ازآن شهر کوچك
وسرزمینهای واقع درمسر خود
ب میکند و بالاخره به شهرستان
د میشود. (شکل۲)
ن رودخانه در طول مسر خود
سدهای متعددی که در هر ده
، آن بسته میشود زمنهای اطراف
درا سیراب میکند. درمحلهائیکه
زیادتـری دارند واز رودخانهٔ
نمیتوانند بوسیله ستن سد آب

شکل۲ ــ پل ورودی ارحسلو به‌ده برروی رودخانه گدار.

ببرند با موتور پمپ آب را بالا برده و زمینهارا آبیاری میکند . رشته‌ای از این رودخانه هم وارد دهکـده حسلو میشود . پیش از ورود به دهکده ، این رشته به‌سه‌رشتهٔ کوچکتر تقسیم میگردد . رشته‌ای ازکنارغربی دهکدهٔ‌حسنلو میگذرد کـه به نام «حَلْـَم چایُو» (رود حلبمه) خوانده میشود . رشتهٔدوم از وسط دهکده میگذرد کـه به آن «قَبُو» میگویند . رشتهٔ سوم از کنار شرقی حسنلو میگذرد که بنام «کُرد° لَـر چابُو» (رود کردها) موسوم است. هرسه رشته پس از عبور از دهکـدهٔ حسنلو ومشروب‌کردن زمینهای‌مزروعی آبی و باغ و باغچه‌های دهکدهٔ حسنلو بالاخره به «شُورگُل» واقع در شمال حسنلو (بفاصلهٔ ۲ تا ۳ کیلومترازحسنلو) می‌ریزد .

برای آبیاری و تقسیم آب دراین ده میرابی وجود دارد . آنها میراب را «جُوار°» می‌خوانند و وظیفه و مزدی برایش معلوم میکنند .

اهالی حسنلو به وزیدن بادهـای موسمی اعتقاد خاصی دارند ومیگویند بادی که از شمال دهکده می‌وزد حاك است واگر دربهار این باد بیابد دانه‌ها پر کـرده و میوه‌هارا پربار و درست میکند وبه‌آن باد «مِیْه بِیل°» میگویند بادی که‌ازجنوب وجنوبغربی‌حسلومی‌وزد برای رسانیدن میوه و خشك کـردن دانه‌های غلات و حبوبات بسیار مناسب ومفید است به آن باد «آق° بِیل°» (باد سفید) میگویند . چون این باد گرم‌است ومیوه را میرساند . بادی هم از مشرق حسنلو می‌وزد که بنام باد مراغه «مراغه بِیل» موسوم است و آمدن آن باد در فصل تابستان بسیار سودمند است و میوه را زودتر میرساند و به ویژه انگور و خربزه وهندوانه باوزیدن این‌باد میرسد

حسنلودارای پنج‌محلهٔ‌مسکونی‌است بنامهای « تپه‌کند » (شمال ده) «ارا محله» ( وسط ده ) «چـَتور محله» (جنوب ده) «کردلر محله» (مشرق‌ده) و«ارمنی محله» (مغرب ده) .

حیوانات و پرندگان زیادی دراین منطقه زندگی میکنند ، ازهمه مهمتر و

شکل ۱ ــ حمل یونجه وعلف بوسیله عرابه وجمع‌آوری آن درپشت بام خانه.

ﺎﻟﺮ پرندگانی هستند که کوچ میکنند
رماستان و بهار دوباره به این منطقه
آیند و پائیز دوباره بار سفر بسته و
گرمسیر میروند. این‌پرندگان عبارتند
هُدهُد « سَب » ــ پرستو
قرنقوش» ــ سار «زِغرچین» ــ
دیا «فَرفَر» و بالاخره لك‌لك
ــ لَـلَك» .
لك‌لك‌ها دراین‌دهکده وبیراموش
شاد و بی‌دغدغه‌ای دارند زیرا
کسی آنهارا آزار نمیکند ، لك‌لك
ك پرنده مقدس است و احترام
درمیان مــردم این منطقه دارد
هیچکس بــرایش سنگ نمی‌اندازد و
س نمیکند ( شکل ۳ ) . بــرای

شکل ٤ ــ تهیه کره از شیر بوسیله چهره.

شکل ۳ ــ لانه لك‌لك‌ها و بچه‌های لك‌لك که هنوز نمی‌توانند پروازکنند.

لك‌لك آش می‌پزند و آمدنش را جشن می‌گیرند . برای لك‌لك آوازمی‌خوانند زیرا به عقیده مردم این منطقه لك‌لك‌ها پس از یك غسل چندماهه که به مکه رفته بودند دوباره به دهکدهٔ آنها باز گشته‌اند چون خانهٔ خدا را زیارت کرده‌اند آنها عزیزندواحتراماتشان‌واجب بازگشت دستجمعی لك‌لك‌ها وپخش شدن آنها دردهکده‌های‌حسنلوواطرافش‌ویافتن لانه‌های‌خویش و کوچ دسته جمعی آنها از این دهکده‌هــا ، بودن یك نظام طبیعی و منظمی در میان لك‌لك هــا را نشان میدهد بچه گذاشتن آنها و بزرگ کردن بچه‌ها و خوردن خوراك (که غالباً از شکار قورباغه ــ کرم ــ مار ــ ملخ و ماهی انجام میگیرد) همه حاکی از وجود عقل و هوش سرشار و نظام مرتبی دراین پرنده است .

گله‌داری در دهکدهٔ حسنلومعمول است و بطور متوسط از ۱۲ تا ١٦ هزار گوسفند دارد که سه ماه از سال را در ییلاقهای اطــراف کوههای اشنویه و کوههای سهند نــزدیك تبریز آنهارا میچرانند و بقیه سال را با علوفه خشك درآغل‌ها نگهداری‌میکنند وزنان‌دهکده از شیر گوسفندان لبنیات میسازنــد (شکل ٤) .

پرورش گاومیش دراین ده بیش از دهکده‌های دیگر آذربایجان غربــی معمول است تعداد آنها در حدود ٦۰۰ رأس‌است . هرروز ۳ تا ٥ بارگاومیش‌را در آب رودخانهٔ گدار می‌شویند وشبوهٔ شستشوی آنها بسیار جالب وتماشائیست . (شکل ٥) .

خانه‌های ده بیشتر خشت وگلی است و کم‌کم بکار بردن آجر و سنگ‌را هم معمول کرده‌اند ولی سقف‌ها عموماً باتیرهای چوبی پوشانیده میشود .

اهالی حسنلو بگویش ترکی سخن میگویند وازایل قره پاپاخ (کلاه سیاه) طایفهٔ جان احمدلو هستند . منشاء ایــن ایل ازدهکده‌ای بنام بُزچَلو یکی از دهکده‌های تابع همدان بوده است که در دورهٔ نادرشاه افشار از آنجا کوچ کرده و به گرجستان رفته‌اند ووالی گرجستان آنهارا عزیز داشته است و فرمانی در

راست : شکل ۵ ــ طرز شستشوی گاومیش‌ها درشمال غربی نقده.

چپ : شکل ۶ ــ رقص در مراسم عروسی قریه شیطان‌آباد (۲ کیلومتری حسنلو).

پائین : شکل ۷ ــ یك دختر با لباس محلی از حسنلو

هجری قمری از طرف گرگین لی گرجستان به مهدی‌بیگ بزچلو صادر شده است که فرمان نزد آقای بزچلوبواده درنقده است . این ایل پس‌از گرجستان با شاهان قاجار در ایران و روس متحد بوده و کاری با قوای ایران را داشته محمدعلی میرزا پسر بزرگ با روسها که فرماندهی قوای پس را داشت سواران قره پاپاخ فراوان‌کردند . و عباس‌میرزا ـر فتحعلیشاه این ایل را از ن به ایروان آورد ودر آنجا د و پس ازجنگ ترکمان‌چای و مدهٔ گلستان عباس میرزا این ایل قده یا منطقه سلدوز کـه ملك خویش بود سکنی داد و ازآن کنون افراد این ایل در نقده و زندگی میکنند . باید یادآور افراد این ایل همیشه‌خدمتگزار بوده وازشاهان عهد قاجار متوالیاً

نقده میبدداند و فرمانهای زیادی دایر بر نقده و سویق رؤسای ایل قره‌پاپاخ در نزد آقای بزچلو ساکن نقده موجود است . عروسی در حسنلو و دهکده‌های پیرامونش با مـراسم ویژه‌ای انجام می‌گیرد . ورقص و پایکوبی دستجمعی زن ومرد همراه نوای سرنا و دهل‌بسیار تماشائی است (شکل ۶).

قصه‌ها و چیستانها وضرب‌المثلهای مردم حسنلو بسیار شیرین و دلنشین است.

لباس زنان تماشائی و زیور وزینت آنها دیدنی‌است (شکل۷) . در گورستان اسلامـی این ده سنگ قبرهای منقوش زیبائی با نقش شانهٔ زنانه دوطرفه و شانهٔ مردانهٔ یك طرفه و مهر و جانماز وآئینه به چشم میخوردکه حاکی از معرفـی صاحب‌گور است . (شکل ۸)

### تاریخچه حفاری در تپهٔ حسنلو

تپه حسنلو تپهٔ بزرگ و مدوری به قطر تقریبی ۲۸۵ تا ۲۵۰ متر و ارتفاع ۲۰ متر از سطح رودخانه گدار میباشد . این تپه بین دو دهکدهٔ امین‌لو وحسنلو

ازطرف مغرب و مشرق قرار گرفته است (شکل ۹) ساکنین اولیهٔ تپهٔ حسنلو احتمالاً قوم مانائی بوده‌اند که تمدن وسیع و درخشانی از خـود بیادگار گزارده‌اند . از اشیاء مکشوفه دراین تپه چنین بنظر میرسد که آثار مفرغی آنجا کاملاً قابل مقایسه با آثار مفرغی‌لرستان یعنی قوم کاسی است و شاید قرابتی بین این دو قوم موجود باشد . از قوم مانائی و محل سکونت آنها کـه سرزمین‌های

راست : شکل ۸ ــ یك سنگ قبر با علامت شانه وقیچی.

چپ: شکل۹ ــ منظره‌ای از تپه‌حسنلو طرف شرو به (از دهکده حسنلو).

پائین : شکل۱۰ ــ گردنبندهای سفالی تپه حسنلو.

...بی در ناحیهٔ رضائیه بوده است بادی
...ورت شده است . قوم منائی را قوم
... هم گفته‌اند . (شکل ۱۰ تا

...ٔ حسنلو ابتدا بوسیلهٔ یك هیئت
...ی ایرانی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی
... ودر سال ۱۳۱۵ بوسیلهٔ سراورل
... دانشمند انگلیسی حدس گمانه در
...زده شد و مقداری هم اشیاء بدست
... در سال ۱۳۲۶ یك کاوش تجارتی
... آقای فرهادی انجام گرفت و
... محمود راد بازرس فنی این حفاری
... در سال ۱۳۲۸ ازطرف ادارهٔ کل
... آقای مهندس علی حاکمی
... آقای محمود راد مأمور کاوش
... تپه باستانی شدند . مقدار
... از اشیاء حسنلو که امروزه در
... موزهٔ ایران باستان دیده میشود
... این هیئت علمی به موزهٔ تهران
... شده است . ضمناً گزارش این
... بوسیلهٔ هیئت مزبور در جلد اول
...های باستانشناسی در شهریور ماه

۱۳۲۹ چاپ شده است .

در سال ۱۳۳٤ شمسی یك هیئت مشترك ایرانی و امریکائی بـه ریاست پروفسور رابرت دایسون در تپهٔ حسنلو مشغول کاوش شد. این حفاری درسالهای بعد هم ادامه یافت . بالاخره روزپنجشنبه ۲۳ فروردین‌ماه سال ۱۳۳۷ هیئت‌مشترك ایران وامریکا ضمن حفاری دراین تپه موفق به کشف جام بزرگ طلای حسنلو گردید و افتخار دیگری برای ایران عزیز کسب نمود (شکل ۱۷) بازرس فنی و نماینده ایرانی هیئت در آن‌هنگام آقای علی‌اکبر اصغریان بود . ازآن پس مرتباً این تپه بوسیلهٔ هیئت مشترك‌ایران وامریکا حفاری شده و هنوز هم ادامه دارد (ولی متأسفانه تاکنون کتاب‌مستدلی دراین باره از طرف دکتر دایسون‌بچاپ نرسیده است)

شکل ۱۱ ــ دوگردنبند از سفال ومرمر مکشوفه از تپهٔ حسنلو .

شکل ۱۲ ــ رنگهای کشف‌شده از تپهٔ حسنلو
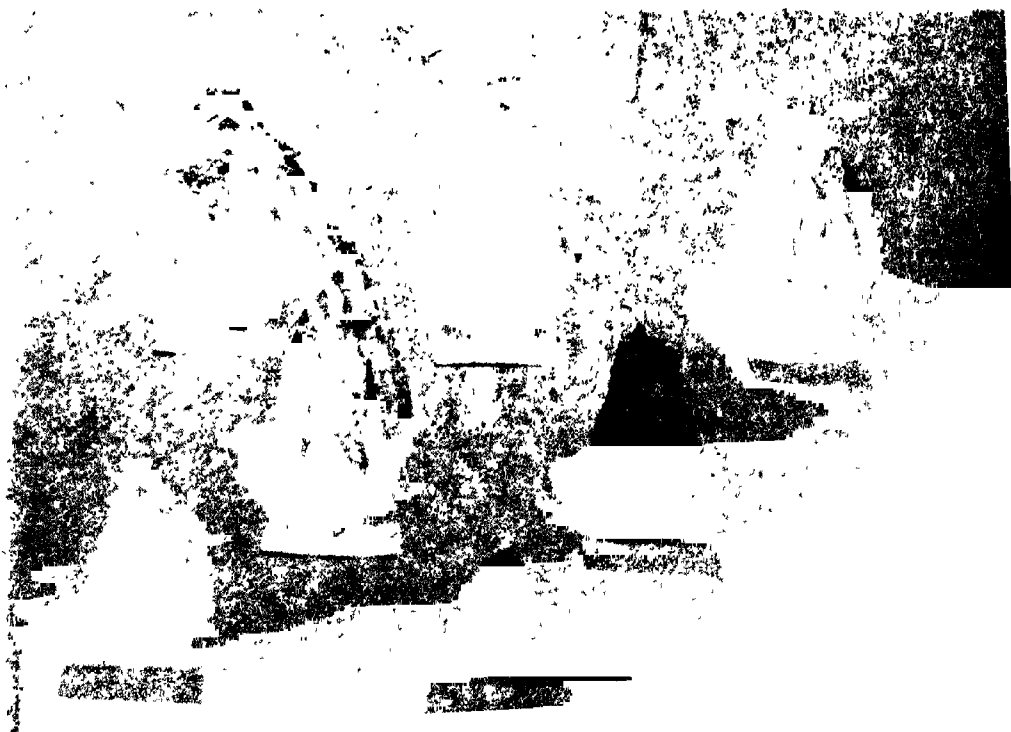
در دو فصل آخر حفاری تپهٔ‌حسنلو یعنی در تابستان سالهای ٤٩ ـ ٥١ که نگارنده بازرس فنی ایـن هیئت بود ، مشاهدات و اطلاعات خودرا تا حدی که ممکن شده است دراین نوشتهٔ کوتاه بنظر پژوهندگان دانش و علاقمندان به علم باستانشناسی میرساند :

حفاری تپهٔ‌حسنلو یك‌حفاری‌کاملاً علمی است . برای اینکه تپه را حفاری کنند ابتدا سطح آن را به مربع‌هــای متعدد به ابعاد ٥×٥ متر تقسیم‌کرده‌اند وسپس در یك سوی جدول حاصله از اعداد و در سوی دیگر از حروف الفبای انگلیسی استفاده کرده‌اند پس ازاینکه ٢٦ حرف الفبای انگلیسی بـرای ٢٦ ترانشه در کنار هم نامگزاری شده‌است برای بار دوم این حروف تکرار شده‌است مانند حروف EE , DD , CC , BB , AA هرکدام برای یك ردیف ترانشه مورد استفاده قرار گرفته‌اند . با این کار محل دقیق هر ترانشه و هر شیئی یافت شده از آن ترانشه بخوبی روشن میگردد . (شکل ١٨) .

در سالهای اول حفاری ، هیئت مشترك ایران و امریکا در ترانشه‌های مختلف این تپه کار کرد و تقریباً محل مناسبی را برای کار دائمی هرسالهٔ‌خود پیدا نمود . درهمین سالها بود کـه به ساختمانهای سوختهٔ دورهٔ چهارم سکونت درحسنلو برخورد شد و اثرات سوختگی وشواهدی که این آتش‌سوزی را ثابت میکرد یکی پس ازدیگری روشن‌گردید. (شکل ١٩ و٢٠ و٢١). در سالهای اول حفاری ، هیئت برای پیدا کردن ارتفاع خاك تشکیل دهندهٔ تمدنهای مختلف در مراحل دهگانهٔ سکونت در حسنلو اقدام به حفر چاهی در مرکز تپه و تقریباً در پست‌ترین قسمت تپه نمود . این چاه در عمق ١٧/٥ متری از سطح اولیهٔ تپه به خاك بکر و آب رسید و نتایج کلی زیر را بدست آورد :

بالا : شکل١٣ ـ دوعدد سیلندر ـ مکشوفه از تپه حسنلو.

پائین : شکل١٤ ـ سنجاقهای آهنی ومفرغی ـ مکشوفه از تپه حسنلو.

شکل۱۵ـ دسته ملشطرف ممرعی
با نعش پهلوان افسانه‌ای.

شکل ۱۶ ـ مجسمه سفالی
مکشوفه از تپه حسنلو.
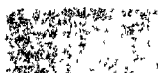
شکل ۱۷ ــ جام حسنلو : این جام درفروردین ماه سال ۱۳۳۷ بوسیله هیئت مشترک ایران وامریکا ازتپه حسنلو کشف شد. اینجام درآغوش اسانی جای داشت که برزمین افتاده بود وبرپشت او خنجری فروکرده بودند. نقوش این جام متنوع بوده ودارای ارزش هنری فراوان است در ابداع نقوش اینجام هنرمند سازندهٔ آن احتمالاً از دو داستان شیرین فارسی‌کهن الهام گرفته است. یکی داستان مهر فراخ دشت است که برگردونه‌ای سوار وهمراه یارانش به‌جنگ دشمن می‌رود که پیمان‌شکنان را کیفر دهد. دیگری داستان پیروزی فریدون پیشدادی بر ضحاک ماردوش است که شاه فریدون به‌کمک کاوهٔ آهنگر موفق می‌شودکه برضحاک پیرور شده وخواهرانش را ازاسارت او بیرون‌آورد. (برای آگاهی بیشتر دراین زمینه به صفحه ۲۸۷ مجلهٔ بررسی‌های تاریخی سال ۱۳٤۹ شمارهٔ سوم اثر این نگارنده مراجعه شود).

۱ ــ ده‌دورهٔ سکونت متمایز دراین تشخیص داده شد.

۲ ــ ضخامت لایه‌های هردوره معلوم ودرنتیجه ارتفاع تپه تاخاک بکر روشن‌شد.

۳ ــ سفالها و تمدنهای هر دوره تعیین و شناخته شد.
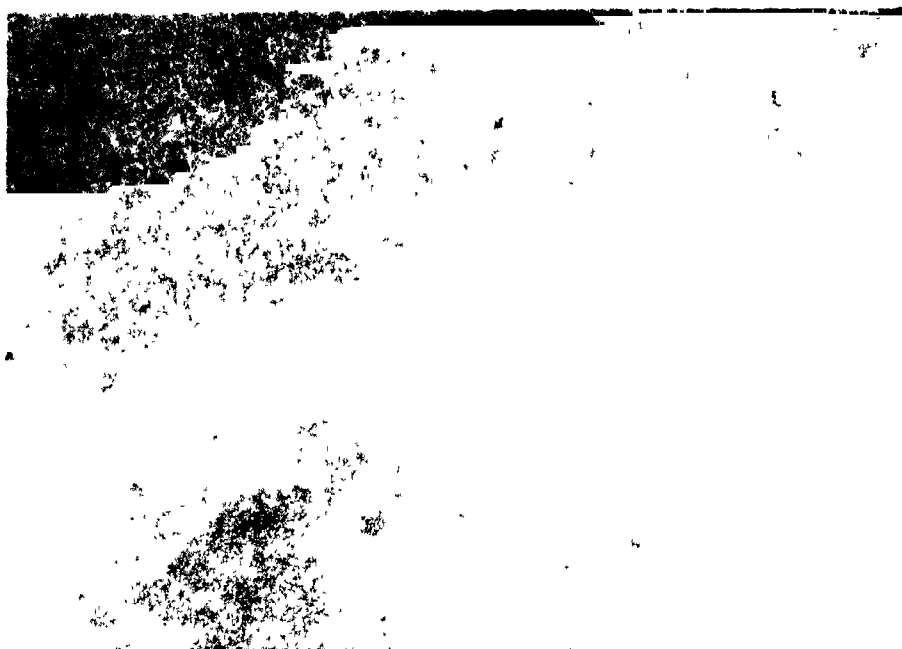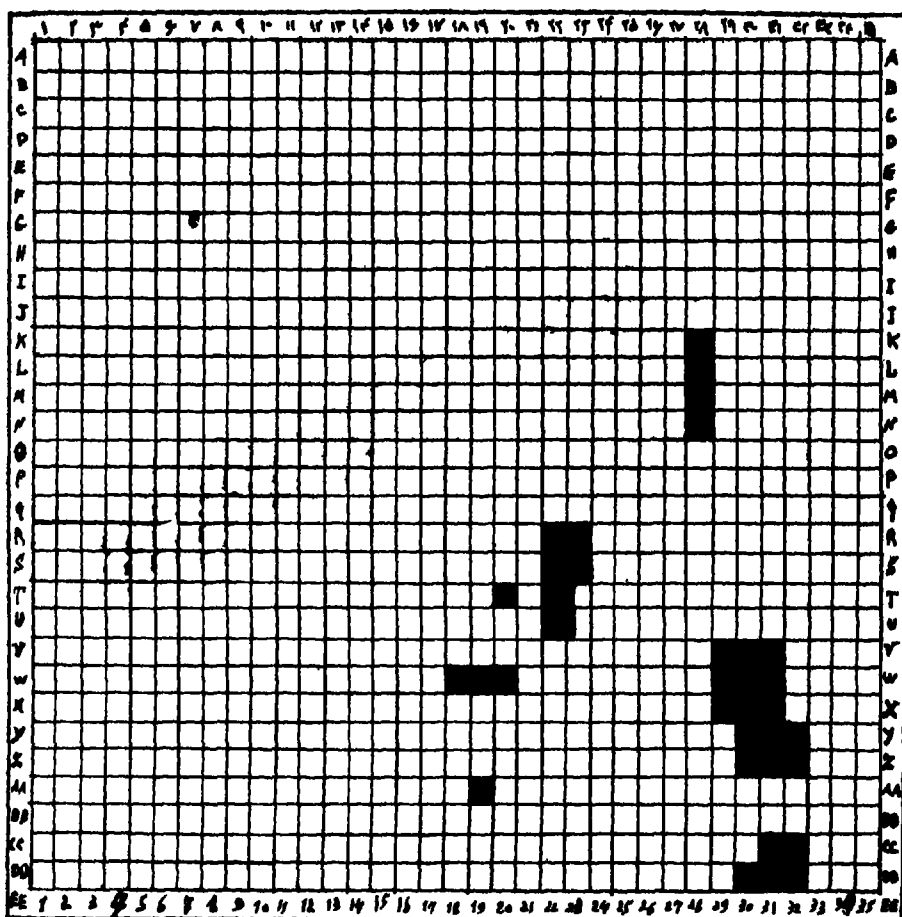
کل ۱۸ ـ شیوهٔ جدول‌بندی درحفاری تپهٔ حسنلو ومحل‌های حفاری شده در سال‌های ۱۳٤۹ و ۱۳۵۱ بوسیلهٔ هیئت مشترک ایران وامریکا
شکل ۱۹ ـ تبرهای سوخته

... سکل۲۰ ـ قطعاتی ازپارچه که از ترانشهٔ H B 11 یافت شده است

... جپ : شکل۲۱ ـ دهنه مفرغی و ترنسان است ، درکنار استخوانهای سوخته که پارچه روی آنها چسبیده بود.

پائین : شکل۲۲ ـ دورهٔ شش وهفت

دورانهای سکوت در حسنلو

... عقیدهٔ دکتر داسون رئیس‌هیئت ... ایران و امریکا ده دوره معماری ... در تپه حسنلو موجود است واز ... جدید یعنی از دورهٔ دهم شروع ... دورهٔ یکم که آخرین دوره است ختم ... داسون تاریخ تقریبی سکونت دورهٔ دهم را به ٦ هزار سال پیش ... میلاد مسیح نسبت میدهد و دورهٔنهم ... تا هفتم را بین ٦ هزار و سه‌هزار ... پیش از میلاد میداند . از سه‌دورهٔ دهم و نهم و هشتم اطلاعات زیادی‌نداریم و مدارك كافی نیز در دست نمیباشد و امید میرود با ادامه حفاری در تپه حسنلو نکات تاریك این سه دوره کاملاً روشن گردد .

از دورهٔ هفتم تا دورهٔ اول‌اطلاعات بیشتری موجود است و شواهدباستانشناسی وحفریات در حسنلو وجود این دوره‌ها را کاملاً تائید میکند . دراین دوره‌ها به بناهای خشتی و گلی و سنگی برخورد شده است . از حفاری که در ترانشهٔ U 22 درسالهای ۱۳٤۹ و ۱۳۵۱ انجا ... گرفت (شکل ۲۲) ثابت شد که ا... دورهٔ چهارم سکونت در حسنلو یعنی ا... هنگام وقوع آتش‌سوزی بزرگ حسنل... تا دورهٔ هفتم سکونت (۲۲۰۰ سال پیش ازآتش‌سوزی) آثار ساختمانی که دال... بر سکونت افرادی در حسنلو میباش... موجود است .[1] بنابراین دورهٔ هفتم بین ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلادبود است که ازابزار مفرغی استفاده میشد است و دورهٔ ششم بین ۲۰۰۰ تا ۵۰۰...

مسیح و دورهٔ پنجم میتواند
پیش ازمیلاد مسیح بــوده

رهٔ پنجم سکونت در حسنلو
، خاکستری رنگ ظاهر شده
ام سازندهٔ این ظروف سفالی
نگ معلوم نیست که از چه
این محل آمــده‌اند؟ از
رهٔ پنجم سکونت در حسنلو
مانهای خشتی و گلی است که
هیچ نقطه از دنیا یافت نشده
۲۳) .
چهارم بین ۱۳۰۰ تا ۸۰۰
ن یعنی همان دورهٔ آتش‌سوزی
لایه‌های سوخته و سیاه شده
در مدت ۵۰۰ سال سکونت
ــردیده است . در این دوره
های حسنلو از سنگ ساخته
تمدن بسیار درخشانی در این
حسنلو وجــود داشته است .
و ۲۵) هنر اقوامیکه در این
حسنلو ساکن بوده‌اند بسیار
بود و آثار آنها قابل مقایسه
زیویه کردستان و کلورز و
گیلان و کلیه نقاط لــرستان

رهٔ سوم سکونت در تپه حسنلو
دها و کمی پیش از آن بوده
نیز ایــن دوره نیمی از دورهٔ
را هم شامل مشود و خوداین
دو قسمت III B, III A تقسیم
ودورهٔ III A قدیمتر از دورهٔ
بوده است . دورهٔ دوم همزمان
از دورهٔ هخامنشی و همهٔ دوران
(اشکانی) و نیمی از دوران‌ساسانی
. و دورهٔ اول که لایه بسیار
است شامل اواخر ساسانی واوایل
ست که اثری از آن موجود نیست
آثار این دوره از میان رفته است.
باید دراینجایادآورشوم که‌مهمترین
سکونت در حسنلو همــان دورهٔ

بالا : شکل ۲۳ ـ ترانشه‌های R 22 -- R 23 — S 22 — S 23
در زیر ترانشه ساختمان دورهٔ پنجم سکونت درحسنلو یافت شد

وسط : شکل ۲۴ ـ قسمت شرقی دژ حسنلو که در سال ۱۳۵۱ حفاری
شده است درانجا قسمتی از حیاط مرکزی، سه ستون سنگی بزرگ
شمالی حیاط مرکزی وقسمت اعظم بنای سوخته دیده شده‌است.

پائین : شکل ۲۵ ـ اسکلت است ـ مربوط به دورهٔ چهارم سکونت

شکل ۲۶ ـ منظرهٔ عمومی ازحیاط مرکزی وبنای حیاط مرکزی وبنر جنوب وشرق وغرب حیاط مرکزی جنوبی نمایان‌است درجنوب حیاط مرکزی سنگ بزرگی که احتمالاً مذبح بوده است و راهی به معبد اصلی دارد دیده می‌شود.

ـ و منظور نگارنده از سرتیح
... ی حسنلو و ساختمانهای یافت
... ن بستر روی این دوره میباشد
... ختمانهای یافت شده در حسنلو که
... ساخته شده‌اند متعلق به دورهٔ
... کشف در حسنلو است (گرچه
... هم سنگ درپی‌های ساختمانی
... بکار رفته است) .
... حفاری در سالهای اخیر
... لتهای متعددی با سالنهای
... مرکز نه کشف نماید و دیوار
... نظامی و دژ محکم این شهر
... خاك بیرون سازد . از کشفیات
... هشت دست یافتن به سه معبد
... ستوندار است که حتماً مراسمی
درهریك از آنها اجرا میشده است
بنظر میرسد که این سه تالار بزرگ
ستوندار همزمان با هم ساخته نشده است
بلکه تالار ستوندار شرقی اول و تالار
ستوندار بزرگ جنوبی پس از آن و
تالار ستوندار غربی بعدازهردو تالار
ساخته شده است و به عبارت دیگرمیتوان
گفت هنگامیکه تالار ستوندار بزرگ
جنوبی را بنا کرده‌اند اولین تالارستوندار
شرقی متروك شده بوده و از آن استفاده
کافی نمیشده است و آن تالار به انبار
یا طویله اسبان تبدیل شده بوده است .
و نیز سومین تالار غربی ستوندار را
هنگامی بنا کرده‌اند کـه دومین تالار
بزرگ جنوبی بکافوی احتیاجات آنها را
برآورده نمیکرده است بدین جهت اقدام
به ساختن سومین تالار بزرگ ستوندار
.

۱ - در حفاری برانشه U22 قطر
لایه‌های تشکیل دهنده هردوره چنین بود .
از سطح اولیه تپه ۹۰ سانتیمتر پائینتر به دورهٔ
چهارم رسید قطر این لایه یا این دوره ۱٤۰
سانتیمتر بود و پائینتر از آن به دیوار دورهٔ
پنجم رسید و قطر این لایه ۲۰۰ سانتیمتربود
و پائینتر از سطح اولیه دورهٔ پنجم دیوار
دورهٔ ششم نمایان شد و قطر این لایه ۱۹۰
سانتیمتر بود و ازکف اولیه این دوره به پائین
دورهٔ هفتم شروع شد ولی‌تاکف این دوره هنوز
حفاری نشده و قطر آن بدرستی معلوم نیست
فقط می‌توان ارتفاع کلی از سطح کنونی تپه
تا شروع دوره هشتم را تعیین کرد که ۶/۲۰
متر بود .

شکل ۲۷ ـ منظرهٔ عمومی از معبد ستوندار بزرگ حسنلو و اتاقهای اطراف آن.

شکل ۲۸ ـ نمای غربی دیوار قلعه وبرج حسنلو ودروازه غربی آن و قسمتی از سومین تالار ستوندار یا معبد جدیدتر .

شکل ۲۹ ـ بناهای قسمت غربی حیاط مرکزی و مذبح (قربانگاه) و بخشی از بناهای شرقی حیاط مرکزی

... شواهدی که از این حفاری ... نشان میدهد که هرسه بنای ... مانند یک مرکز مذهبی یا معبدی ... ی انجام مراسم مذهبی ساخته ... خدایان را در آنجا میپرستیدند ... های ۲۶ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹)

**... و دیوار دفاعی قلعه**

... دور قلعه را دیواری به ... ) ۳ متر و ارتفاع هفت متر ... بوده است . در سراسر این ... جهای مربع شکلی به فاصله‌های ... یکدیگر و به‌ابعاد ۱۰ متر×۱۰ ... شده بود . ارتفاع برجها بدرستی ... ست که چند متر بوده است و ... تر از ۷ متر یعنی بلندتر از ... قلعه بوده است . با احتساب هر ... یك برج ، تقریباً محل هفت‌برج

در روی دیوار دفاعی قلعه روشن‌میگردد طرز قرارگرفتن برجها در میان دیوارها طوری بوده است که ۳ متر از طول‌برج داخل دیوار و ۵ متر آن خارج دیوار (بیرون از قلعه) و ۲ متر آن در سوی دیگر دیوار (داخل قلعه) قرار داشته است . از این برجها برای حفاظت قلعه استفاده میشده است .

از حفاری قسمتی از دیوار قلعه و چند برج چنین استنباط میتوان کرد که تعمیراتی در دیوار شهر و برجها در دوران سوم سکونت در حسنلو پدید آمده است و سپس دیوار قلعه در دورهٔ سوم سکونت با دورهٔ چهارم فرو کرده است ، زیرا پس از آتش‌سوزی و فرو ریختن قسمت زیادی از دیوار قلعه و خراب شدن برخی ازبرجها ، دیوار و برجها از نو بنا شده ولی در مسیردیوار اندکی انحراف حاصل گردیده است .

**حیاط مرکزی و بناهای اطراف آن**

درمرکز این دژ حیاط وسیعی به طول ۲۹ و عرض ۱۹ متر قرار گرفته است . البته طول و عـرض حیاط در همه‌سو یکسان نبوده و حیاط تقریباً شکل چند ضلعی نامنظمی پیدا کـرده است بطوریکه در شمالی ترین قسمت عرضش به ۲۱ متر هم میرسد . درانتهای جنوبی حیاط مرکزی مذبح یاقربانگاه‌قرارداشت ودرانتهای شمالی حیاط چندستون سنگی بلند بفاصلهٔ چندمتر از یکدیگر به ارتفاع سه متر یا بیشتر مانند لوحهٔ سنگی یادبود به دیوار شمالی حیاط نصب شده بود ولی روی هیچ‌کدام از آنها کتیبه‌ای دیده نمیشد . در دوسوی شمالی و غربی‌حیاط

ای سنگی بارتفاع تقریبی ۶۰ تا
یمتر و عرض ۱۲۰ تا ۲۳۰
وجود داشت که با سنگ‌های
روش بود . دور تا دور حیاط
، و اتاقهای کوچك و بزرگ و
ی ستوندار و ایوانهای درازی
داشته است که بازماندهٔ آنها هنوز
ای اولش دیده میشود .

### سوی شرقی حیاط مرکزی

درجنوب شرقی حیاط مرکزی یك
وسیع با چند انبار وجود داشت .
تالار مقداری زیادی ازخمره‌های
، یافت شد . ازهمین تالار یك در
ر دیگری که خمره‌های زیادی در
وجود داشت باز میشد (شکل ۳۰)
مورد استفاده این خمره‌ها محققاً معلوم
نیست که آیا برای ذخیرهٔ آب بوده یا
شراب . ولی به سبب اینکه این قلعه دژ
نظامی بوده است احتمال ذخیرهٔ آب
برای روزی‌که مبادا دژ را محاصره کنند
بیشتر است . در شمال همین انبار اولین
و قدیمترین تالار بزرگ ستوندار قرار
گرفته است . در ورودی این تالاربزرگ
ستوندار از همین انبار به داخل حیاط
مرکزی باز میشده است تا آنجائیکه
حفاری سال اخیر روشن کرده است این
تالار بطول و عرض ۱۶×۲۴ متر اززیر
خاك بیرون آمده است ولی قسمت جنوب
شرقی‌آن هنوز حفاری کامل نشده و
معلوم نیست که ابعاد واقعی این تالار
چندمتر است . درمرکز این تالار در د
ردیف ۴ ستون وجود داشته است ک
فاصله هر ستون با ستون دیگر ۵ مت
بوده است و درکنار دیوار بین محلهای
برای تعبیه ستونهای چوبی با ته‌ستونهای
سنگی دیده میشود . درجنوب همین‌تالا
محل محراب یا موبد معلوم است . د
میان این تالار ستوندار اسکلت دوانس
بفاصلهٔ ۵ متر از یکدیگر در سوی شر
و مرکزی تالار یافت شد دیدن ا
منظره چنین ثابت میکند که از این تا
پس از ساخته شدن تالار دوم ستوندار
درجنوب حیاط مرکزی قرار دارد د
استفاده نشده است بلکه جهت نگهدا
اسبان بجای اصطبل بکار رفته است

شکل ۳۰ ـ برانشه Z 31 — Z 32 ـ انبار ذخیره آب در خمره‌ها .

راست: شکل ۳۱ ــ دو اسکلت بچه با یك خنجر وشمشیرآهنی

چپ: شکل ۳۲ ــ اسکلت زن ومرد درحال گفتگو.

... میان برانسه‌های y 31 و y 32
... سال ۵۱ حفاری گردیده و
... آنجا یافت شده است در
... تالار در برانسه‌های x 31 و
... و I 31 w چندانانی کوچك وبزرگ
... در ورودی این اتاقها که معمولاً
... دیگر راه داشتند ازقسمت شمال
حیاط مرکزی بود . در همین
... احساسی بود که اسکلتهای
... جالبترین این اسکلتها
... مردی بود که در آغوش هم
... (شکل ۳۱ و ۳۲) بهترین
... که ازاین برانسه‌ها و در میان
... قسمت شرقی حیاط مرکزی یافت
... عبارت بودند از یك دستگره
... با نقش گیلگمش و حیوان شبیه
... مقداری پارچهٔ سوخته ــ دوعدد

سیلندر با نقش بز و مقداری ابزارمفرغی و دهنهٔ اسب (شکل‌های شماره ۱۰ تا ۱٦)

**بناهای جنوبی حیاط مرکزی**

درجنوب حیاط مرکزی یك واحد بزرگ ساختمانی که شامل اتاقها و تالارهای متعددی بود کشف گردید از بناهای مهم این قسمت دومین تالاربزرگ ستوندار بود که گویا عنوان معبد پس از متروك شدن اولین و قدیمترین تالار ستوندار غربی از آن استفاده شده است . این تالار بزرگ دارای ابعادی ۲٤/۳۰×۱۸/۵ متربود. تعداد ۸ستون در وسط و ستونهای دیگر دراطراف تالار در کنار دیوارها موجود بوده است . همه ستونهای چوبی روی زیر ستونهای مسطح قرار گرفته بودند . سقف چوبی این تالار بر روی ستونهای چوبی استوار بوده و سنگینی تیرهای سقف روی همین ستونهای چوبی تالار می‌افتاده است . این تالار بیش از یك طبقه (اشکوب) نداشته است وارتفاع آن از کف تاسقف ۷ متر بوده است درصورتی که ساختمانهای دیگر اطراف این تالار دو طبقه (دواشکوبه) بوده و بلندی هراشکوب ۳/۵ متر بوده است در حقیقت پشت‌بام تالار با پشت‌بام اتاقهای اطرافش دریك سطح مساوی قرار گرفته بوده است .

**درمیان این تالار ستوندار بزرگ** معبد مانند ، تقریباً بفاصلهٔ ۳/۵ متر از در ورودی سمت شمال تالار سکوئی به اضلاع ۳×۲ متر قرار داشت . این سکو که از خشت و گل ساخته شده بود احتمالاً جهت انجام تشریفات مراسم

ویژه‌ای ساخته شده بوده است .
در روی این سکو شمعدانها و
... پیه‌سوز جهت روشن‌نگهداشتن
...ار میداده‌اند و شاید هم قربانی
...وی همین سکو تقسیم میکرده‌اند.
... جنوبی تالاردرست دروسط ضلع
محلی شبیه محراب که شاید محل
... یا نشستن موبد بزرگ بوده است
... کرده‌اند که راهی به اتاق کوچک
...مبد (در ضلع جنوبی آن) دارد
... است همین اتاق کوچك هم محلی
تعویض لباس روحانی موبد و یا
... کار ویژه‌ای برای موبد بــوده

درست شمال‌شرقی داخلی معبد و
قسمت شرقی در ورودی سمت‌شمال
... داخل معبد محلی بــرای روشن
... آتش مقدس وجود داشته است که
... اجــرای مراسم احتمالاً در آن
آتش می‌افروختند و آثار سوختگی
...شانهٔ آتش‌افروزی درآن محل‌است
...وشهٔ جنوب‌غربی معبد نیز آتشگاه
...ی به چشم میخورد که عبارت از
مستطیل شکلی است و آثارسوختگی
...ی در آن محل نیز دیده میشود .
در میان ستونهای این تالار ، در
شمال‌وغربی دو در ورودی‌بزرگ‌به
... ۲ متر و در قسمت جنوبی و شرقی
...ی ورودی بعرض ۱/۲۰ متر بداخل
...ی اطراف تالار باز میشوند . در
... شمال‌معبد و در دوطرف دروازهٔ
... آن دو سکوی بزرگ که روی
...سنگ‌فرش شده‌است به‌چشم میخورد.
...ض هریك ازسکوها ۲/۵ متر و
...ان تقریباً ۸ متر بود . از قرائن و
...دی که در این معبد و اطرافش
...د است چنین استنباط میشود کــه
...سکوها برای نشستن افرادی که به
دعوت میشدند و یا برای اجــرای
... خاصی به آنجا می‌آمدند ساخته
...ند . و محل سخنران یا موبد کــه
درست مانند سن تآتر یا سینما در مقابل
آن سکوها قــرار گرفته است چنین
راهنمائی میکند که ممکن است افــرادی
برای استماع سخنرانی موبد بزرگ در
این محل گردهم می‌آمدند و موبد در
محل‌مخصوص خود می‌نشسته یامی‌ایستاده
و افراد دیگــر روی سکوهای طرفین
دروازهٔ شمالی‌می‌نشستند و مراسم بادستور
موبد روی سکوی میز مانند که نزدیك
جایگاه موبد بود انجام میگرفت . اجرای
این مراسم آتش‌افروزی در آتشگاه‌های
سمت شمال شرقی و جنوب غربی معبد
همراه بوده است .

بناهای اطراف معبد یاد شده غالباً
همه به هم راه داشتند و مانند اتاقهای
بودرنو درچهارسوی معبد ساخته‌شده‌اند.
وازچهارطرف به معبد راه داشته‌اند و
اکنون نیز محل درهای آن که به معبد
باز میشده کاملاً پیداست . در قسمت
شمالی معبد وخارج آن دو ایوان‌کوچك
در طرفین در ورودی قرار گرفته است
پیش ازاینکه وارد این بنای بزرگ معبد
شویم باید از ایوانها بگذریم . این دو
ایوان هم شاید محل رخت‌کن یا محل
نگهداری اثاثیه و اشیاء کسانی بوده‌است
که هنگام ورود به معبد تحویل افرادی
میدادند تا دربازگشت از معبد دوباره
آنهارا پس گرفته و باخود میبردند . پس
ازاینکه وارد این دو ایوان شویم ، در
گوشهٔ جنوب غربی حیاط مرکزی نظر
مارا سنگ بزرگــی در فاصلهٔ ۲ متری
ایوانها جلب میکند . این سنگ بزرگ
بطول ۴ و بعرض ۲ متر است شاید هم
مراسم قربانی را روی آن سنگ انجام
میداده‌اند زیرا ممکن است که انسان یا
حیوان را برای بزرگداشت معبد بزرگ
و خدای معبد قربانی کنند و این سنگ
احتمالاً مذبحی بوده که قربانی را روی
آن سر می‌بریده‌اند و پس از شستشوی
قربانی برای تقسیم ، آن را به داخل
معبد روی سکوی نزدیك جایگاه موبد
منتقل میکرده‌اند .
اتاقهای‌دیگرسمت‌جنوب‌حیاط‌مرکزی
شامل‌انبارها ، اسلحه‌خانه و آشپزخانه‌بود
که غالباً به تالار بزرگ ستوندار جنوبی
راه داشته‌اند . بجز آشپزخانه که درپشت
تالار بــزرگ قرار گرفته بود اتاقهای
کوچکی با راهروهای بلند سمت جنوب
و شرق این تالار را احاطه کرده بود
درکف برخی از اتاقها ته ستونهای‌سنگی
شکسته گریخته افتاده بود . در پشت‌تالار
بلند شرقی تالارستوندار یك راهرو وسیع
که احتمالاً اسلحه‌خانه بوده و با اسلحه
درآنجا ساخته میشده است وجود داشت
درسالهای‌گذشته ازاین محل تعداد زیادی
شمشیر و سرنیزهٔ آهنی کشف شده بود
این نظریه‌را تأیید میکند. یك‌در ورودی
از قسمت جنوب شرقی حیاط مرکزی
محوطهٔ اسلحه‌خانه باز میشده که به هر
اتاقهای مجاور خود راه داشته است
درسمت مغرب همین تالار بزرگ‌ستوندار
چندین اتاق بزرگ و کوچك قرار گرفته
بودند که همگی با هم ارتباط داشتند
واز آخرین اتاق شمال‌غربی این واحد
ساختمانی راهــی به راهرو بار
ساختمانهای غربی حیاط مرکزی و
راهی به سومین کاخ بزرگ ستوندار
از دو تالار دیگر جدیدتراست وجــ
داشته است . این اتاق درست رو...
اتاقی که جام طلا از آنجا کشف شد...
شده است

### بناهای غربی حیاط مرکزی

درگوشهٔ جنوب‌غربی‌حیاط مرکـ...
نزدیك مذبح دری به سوی تالار ...
ستوندار (معبد) باز میشود و درجـ...
همین در یك راهرو بلند و باریك ...
سومین تالار ستوندار غربی (جدید...
تالار) منتهی میشود وجود دارد ...
ضلع شمالی همین راهرو نزدیك ...
تالار ستوندار دراتاق کوچکی جا...
حسنلو در سال ۱۳۳۸ کشف گرد...
این جام درآغوش انسانی که روی ...

ر زمین افتاده بود و به پشت او خنجری
و رفته وازسوی دیگرش جام‌را شکافته
... یافت شد . درقسمت غربی حیاط
... کری یك در ورودی بزرگ به‌اتاقهای
... بی حیاط و تالارهای بزرگش که
... تهای متعددی داشتند باز میشده است.
... اً شش از ۱۵ اتاق کوچك و بزرگ
... غالباً بهم راه داشته و با هم ارتباط
... کشف شده است . این واحد
... ، از سوی مشرق به حیاط
... ی و از سوی مغرب به دیوار غربی
... از سوی جنوب به راهرو باریك
... شمال به راهی‌که هربازدیدکننده
... قلعه به هنگام آبادی آن از آنجا
... میکرده است واین راه یگانه راه
... از سمت غرب قلعه ودروازهٔ
... قلعهٔ دفاعی بوده است . این واحد
... از سوی شمال دارای در بزرگ
... بوده است که بوسیلهٔ پله‌های
... به طول ۱۱ تا ۹ متر به داخل
... که طولش ۲۲ و عرضش
... بوده بدون بنا راه داشته است
... راهرو دارای دو دروازهٔ غربی و
... بوده ، که فاصلهٔ دروازه‌ها
۱۶/۵ متر بوده است . یك درهم
... جنوب آن به راهرو باریك باز
... میشده است . یك هال‌کوچکتر
... این راهرو (هال) بزرگ
... است که طولش ۱۴/۶۰ و
۳/۴۰ متر بوده و از این هال
... در ورودی به سومین تالار
ستوندار غربی به عرض ۲ متر باز
...

... تالار ستوندار غربی‌که در
... تالار دوم بزرگ جنوبی و
... ازآن قرارگرفته بود حتماً
... تالار بنا شده بوده است .
... این تالارشباهت زیادی به‌بناهای
هخامنشی دارد ، زیرا ستونها را
... از سنگ ساخته‌اند و نظم
... در ساختن این تالار بکار رفته
است . ابعاد این تالار ستوندار جدید
۱۵×۱۵/۶۰ متر و تقریباً مربع شکل
بوده است . عرض دروازه‌های ورودی
آن ۲ متر و فاصلهٔ این تالار تا دیوار
دفاعی قلعه ۳/۹۰ متر بوده است . در
قسمت شمال شرقی این تالار ستوندار و
در داخل تالار آتشگاهی قرار داشت و
محل اجرای مراسم یا محل موبد تقریباً
درمرکز تالار واقع شده بود

## بناهای شمالی حیاط مرکزی

درقسمت‌شمال حیاط مرکزی‌بناهای
دیگری وجود داشت که در دو فصل
اخیر آنها را یکی پس از دیگری اززیر
خاك درآورده‌اند . این اتاقها که فعلاً
به ۱۵ عدد میرسد احتمالا محل
نگهداری بانوان کاخ و شاید کنیزان و
غلامان دژ بوده است . زیرا درتابستان
سال ۴۹ ازاین قسمت تعداد زیادی
جعبه‌های کوچك بشکل مکعب مستطیل
مخصوص نگهداری وسائل آرایش، مانند
سرمه‌دان ووسمه‌دان استخوانی و عاجی
یافت شد که این احتمال را بیشتر تقویت
میکرد .

دراتاق بزرگی که با نام برانشه
w 29 در سال ۱۳۴۹ حفاری شد
استخوانهای ۱۱ اسکلت بهم خورده و
درهم‌برهم وجود داشت . وضعیت و
موقعیت قرار گرفتن اسکلت‌ها روی‌زمین
مرگ غیرطبیعی آنهارا کاملاً ثابت
میکرد . در میان این اسکلت‌ها ۴ اسکلت
بچه وجود داشت . مسیر افتادن اسکلتها
با هم فرق داشت و دفن هیچکدام جهت
معین و منظمی نداشت و چنین بنظر
میرسید که هنگام مرگ ، آنها با
دستپاچگی و درحین فرار به زمین افتاده
و مرده‌اند . چند اسکلت هم روی‌صورت
وارونه افتاده بود و چند اسکلت روی
دست راست و تعدادی طاق‌باز ویکی‌دوتا
هم روی دست چپ بر زمین افتاده ومرده
بودند . سرچند اسکلت ازبدن جدا شده
بود و یکی از آنها فقط یك پا داشت و
پای دیگرش پیدا نشد . اسکلتی که
احساس میشد زن است دست به سوی
کودکی دراز کرده بود که کودکش را
درآغوش کشد ولی مهلتی به او داده
نشده بود و مرده بود ، شاید احساس و
عاطفهٔ مادری مانع آن شده بود که
کودکش را بگذارد و خودش فرارکند.
به احتمال بسیار قوی این اتاقها را آتش
زده‌اند و هنگام ریزش تیرها و فرود
آمدن سقف‌ها ساکنین آنها با وحشت پا
به فرار گذاشته‌اند ولی نتوانسته‌اند موفق
شوند ، سر بریده‌شدن دست و پای آنها
نیز بااحتمال قوی ریزش خاك وافتادن
تیرهای سقف بوده‌است . دواسکلت که
دراتاق مجاور این اتاق بزرگ یافت شد
احتمالاً زن ومردی بوده‌اند که دریك
رختخواب خوابیده بوده و پای راست
یکی روی پای چپ دیگری‌افتاده وهنگام
وقوع حادثه حتماً خواب بوده‌اند .

درمیان حیاط مرکزی نیز اسکلت
های‌متعددی‌یافت شدکه غالباً استخوانهای
آنها سوخته وکاملاً از بین رفته بود .
دربرانشه w 30 چند اتاق وجود داشت
که از یکی از اتاقها دوشقاب سه‌پایهٔ
سنگی بسیار زیبای منقوش پیدا شد . در
این محل دروازه‌ای به اتاقها باز میشد
که در شرق آن دو تخته سنگ بزرگ
بر روی سکوئی قرار گرفته بود . در
همین محل یك‌اسکلت که در چاهی‌افتاده
بود چنین وانمود میکرد که این چاه‌را
نیز مخصوص دفن همین اسکلت‌کنده‌اند
زیرا اسکلت را روی شکم و صورت درته
چاه خوابانده بودند و اثری از دفن
دیده نمیشد . بطوریکه سر اسکلت بطرف
شمال‌شرقی و پایش سوی جنوبغربی
شکم وصورتش بر روی زمین‌قرارداشت.
جالب اینکه هیچ شیئی در کنارش دیده
نمیشد. دایسون عقیده دارد که احتمالاً
درآن دوره صاحبان این نوع اسکلت‌ها
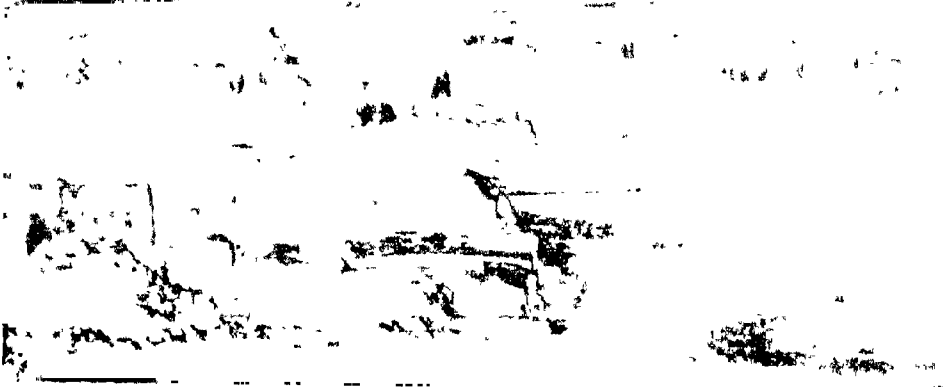
بالا : شکل ۳۴ ـ این شکل قسمت شمال دژ حسنلو را نشان می‌دهد که پله‌های ورودی و قسمتی از حیاط درآن دیده می‌شود.
پائین : شکل ۳۵ ـ دروازه غربی قلعه و جوی آب زیر آن .

شکل ۳٤ ــ منظره عمومی از معبد بزرگ حسنلو و اتاقهای اطراف آن

...دون حتماً دچار بیماری سخت ...شده‌اند .» ولی نظر اصحاب ...ر طبیعی و غیر منتظره است ...در بیماری خطرناك و مسری و آنها در اثر این بیماری فوت ... باید نارمایند کاس طرفی با ...کنارشان میگذاشتند ، ولی ... اعتقادات مذهبی آنها اجازهٔ چیزی را در قبر آنها بدهد ...ن اسلام) و با اینکه اینان ... جانی ، جاسوس و اسیر بوده‌اند ...سته کردن افراد دیگر حتی ... آنهارا در انظار مردم خوار ... دردسای دیگر نیز (بعقیدهٔ ...ا بدون غذا و آب بگذارند .

...تراشه‌های w 18 و w 19 ...لهای گذشته حفاری شده ولی ...ن ناقص مانده بود برای تکمیل ...چند روزی کار شد ، در این تراشه‌ها سه دیوار از سه دوره مختلف یافت شد و یك اسکلت گاو در این تراشه قرار داشت که سه اسکلت انسان سر در کنار آن افتاده بود . بدرستی معلوم نیست که این محل چه بوده و علت مرگ انسانها و گاو همان آتش‌سوزی بوده است ؟ که سقف بنا فرو ریخته و آنها در زیر خاك مدفون شده‌اند و یا جنگی رخ داده و ضمن جنگ کشته شده و بعداً آتش هم روی آنها را فرا گرفته است واستخوانهارا سوزانده است . نظر به اینکه یك سرنیزه آهنی به شکم گاو فرو رفته بود و یك پیکان آهنی هم در بالای سر حیوان دیده میشد معلوم میشود که هنگام آتش‌سوزی به این حیوان نیز حمله شده است .

به این نکته باید توجه شود که این دژ در دورهٔ چهارم سکونت در حسنلو ایجاد شده است . بنای سوخته شده هم مربوط به این دوره است . در این هنگام یك آتش‌سوزی بسیار بزرگ و بر هیجان در قلعه رخ داده که با قتل و خرابی همراه بوده است . بعبارت دیگر برای ساکنین دژ این بلای ناگهانی و غیرمنتظره بوده است و شاید شبانه و هنگام خواب ساکنین قلعه ، این محل مورد تاخت‌وتاز و حمله قرار گرفته باشد . به هرحال اثرات آتش‌سوزی درقسمت جنوبی ، شرقی ، شمالی ، شمال‌شرقی‌وجنوب‌شرقی حیاط مرکزی و داخل حیاط بیشتر از قسمتهای دیگر قلعه احساس میشود ، زیرا در تراشهٔ w 3 E حتی تیرهای افتاده از سقف همه بصورت ذغال درآمده و هرچه یافت میشد همراه با مقدارزیادی اثرآتش و ذغال و خاکستر بود . وجوداسکلتهای انسانی و اسب و گاو که کاملاً سوخته بودند این نظریه را تائید می‌کند .

# دقیقی، شاعر غنائی یا شاعر حماسی؟ *

محمد دبیرسیاقی

کاشکی اندرجهان شب نیستی — تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی برجان من — گـرورا زلف معقرب نیستی

ورنبودی کوکبش درزیر لب — موسم یـا روز کوکب نیستی

ور مرکب نیستی از نیکویی — جـانم از عشقش مرکب نیستی

ور مـرا بی‌یار باید زیستن — زندگانی کاش یارب نیستی

سرایندهٔ این ابیات را بیشتر اهل فضل بنا بر هزار بیت حماسهٔ گشتاسپنامه که سـ...
است حماسه‌سرا می‌شناسند واغلب ارج وقدری که بروی می‌نهند بنابرهمان هزار بیت ا...
حکیم فردوسی با بزرگواری تمام آنرا در کاخ بلند وبی‌گزند شاهنامه پناه داده است ...
بنابر فضل تقدم برخود مقدم شمرده است ، چه به شهادت تاریخ و بحق دقیقی نخستین کسی
که حماسه را به معنی دقیق آن از لحاظ صورت ومعنی وارد شعر کرد ، اگر چه پیش ...
مسعودی مروزی مثنوی رزمی‌یی را در بحر هزج ساخت که خلاصه گونه‌یی از شاهنامه ...
می‌آمد و با ابوشکور بلخی آفرین‌نامهٔ خودرا در بحر متقارب بنظم کشیده اگر نقل سخن ...
درشاهنامه قبول خاطر فردوسی‌را فراهم نمی‌آورد وهزاربیت گشتاسپنامه بتمامی نقل ...
شاید امروز حتی کمتر ازآنچه که اورا می‌شناسند می‌شاختند وای بسا یکصدوچندبیت از ...
وقطعات او هم که در تذکره‌ها و کتب لغت بطور پراکنده نقل شده است ، بنام شاعران ...
درمی‌آمد و امروز دیگر نام دقیقی ازصفحات تاریخ ادب این مرزوبوم محو شده بود . ...
اقدام فردوسی را مؤثرترین سبب جاودانگی نام دقیقی می‌توان شمرد . این امر یك ...
ابدی‌را میان نام سرایندهٔ حماسه ملی‌ایران ونام دقیقی بوجود آورده‌است بنحوی که نام ...
با هیچ شاعر دیگر باین حد بستگی وپیوستگی ندارد . اما شاید این پرسش بذهن محقق امروز ...
برسد که آیا نقل هزار بیت گشتاسپنامه در شاهنامه فردوسی ، خود سبب نگردیده است ...
غیرمستقیم جنبهٔ شعردقیقی مورد تأیید خوانند‌ه قرارگیرد ودرنتیجه ذهن راحت‌طلب‌پژوه ...

---

* بمناسبت برگزاری مراسم بزرگداشت دقیقی دردانشگاه فردوسی مشهد .

. حماسه‌پردازی «دقیقی»را پذیرفته ودیگر کمتر بدنبال تحقیق وتتبع مطلب تازه‌یی در
... شعری او بروند ؟

اگر ابیات ابتدای این مقالت را بدون توجه به اینکه از دقیقی است بخوانیم ودرآن
... مایهٔ شعری و قریحهٔ شاعر آن دقیق شویم ، سرا ... را شاعری توانا در تغزّل و تشبیب،
... رابی خوش‌قریحه ولطیف طبع می‌یابیم ، برغم آنکه روح‌حماسه برندی و تیزی‌و حدّت
... حکم می‌کند . قضاوت فردوسی هم درباره وی آنجا که می گوید :

**جوانـی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب وروش‌روان**

... را ثابت می‌کند چه بی‌شك فردوسی علاوه‌بر گشتاسب‌نامه دیگر اشعار اورا هم دیده
... دیوانش را خوانده بوده است و با توجه به مجموعهٔ اشعارش اورا شاعری فصیح و
... ان می‌خواند زیرا اگر اطلاق گشاده‌زبانی‌را نسبت به دقیقی فقط به مناسبت گشتاسب‌نامه
... آنچه بعدار آن فردوسی می‌گوید ، که

**نگه کردم این نظم سست آمدم — بسی بیت ناتندرست آمدم**

... زیرا چگونه ممکن است فردوسی صاحب نظم سست و ابیات ناتندرست را
... بنامد . !

... این فردوسی دوقضاوت درباره دقیقی دارد یکی قضاوت جزئی و تخصصی و آن
... که دربارهٔ حماسه او داوری می‌کند و بررسی‌اش رأی میدهد، قضاوت دوم آنست
مجموع و باوجود ناتندرستی ابیات حماسه‌اش اورا فصیح وگشاده‌زبان می‌خواند اگر
... این نوع داوریها و نقدها درباره شاعر یا شاعران دیگری که ما آنهارا بهتر وبیشتر
می‌شناسیم ، کرده بود حداقل با مقایسهٔ بین آنها با اندازه‌یی اگرچه اندك به معیارهای
... این نقد او دست می‌یافتیم . اما متأسفانه دقیقی تنها شاعری است که به محك نقد
... خورده وبوسیله او سنجیده شده است البته داوری‌های دیگری هم هست‌که با وجود
... آنها روزنه‌های کوچکی را از دنیای شاعری دقیقی بروی ما می‌گشاید ویکی ازآن
... چهار مقالهٔ نظامی» است نظامی عروضی می‌گوید وقتی که امیراسعد خواست
... را به امیرابوالمظفر چغانی معرفی کند خطاب به امیر چغانیان گفت ... خداوند
... آورده‌ام که تا دقیقی روی در نقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده
... این داوری چهار مقاله را ، دور از اشتباهات تاریخی آن کتاب ارجمند می‌توان
... و ارج نهاد مضافاً اینکه فرخی خود دنبالهٔ سخن امیراسعد را در قصیده داغگاه
... به امیرچغانی می‌گوید :

| | |
|---|---|
| **... مدیح تو دقیقی درگذشت** | **زآفرین تو دل‌آگنده چنان‌کز دانه نار** |
| **... من زمانه مرو را مهلت نماند** | **زین‌سبب چون بنگری‌امروز تا روز شمار** |
| **... کاشـی کز سرگور دقیقی بردمد** | **گر بپرسی زآفرین تو سخن‌گوید هزار** |

... نقد دیگر دربارهٔ دقیقی نقد مؤلف تذکرهٔ عرفات‌العاشقین است که این تذکره
... در لفظ پردازی مستحیل شده است اما از استدلال بدان حدی نمیکاهد . دربارهٔ
... گوید .

«الحق میوهٔ نخل کلامش در غایت مزه ورسیدگی ، شیوهٔ نغز سانش در نهایت دقت
... ، اختر نظمش حلقه درگوش هلال سپهر کرده ، شاهد طبعش باده در ساغر مهر
... آفتاب سك طبعش دراضاءت چون ذکای ذکاء سرور مجلس فطرتش درسرات چون
محیط خاطراتش چون بحرگردون مواج ، برج عرش فطرش روح الهه فکرت را
... نهایت تحقیق معانی ودرغایت تدقیق سخندانی[1] .»

سراج‌الدین آرزو در تذکـرهٔ خود بنام مجمع‌النفائس می‌گوید دقیقی از آفتاب
... ست .

باری این مجموع داوری‌ها حکایت ازاین دارد که دقیقی شاعری بوده است نواماک
ازجوانی به سرودن شعر پرداخته وبزودی کلام شیرین وسخن منظومش دراطراف واکناف
سایر وروان شده است زیرا با قرابنی که دربارهٔتاریخ تولد و قتل وی دردست است که با
اشاره خواهد شد دقیقی درحدود سی‌وپنج سالگی کشته می‌شود درحالیکه از او دراین هنگ
حداقل یك دیوان شعر مشتمل برقصاید وغزلیات ومقطعات و یك مثنوی رزمی بنام گشتاسب‌نا
بجا مانده است . آنچه به وجود دیوان دقیقی و باقی ماندن آن بعدازقتل وی دلالت دارد
علاوه برداوریهایی‌که صاحبان تذکره‌ها وتراجم درباره شعر دقیقی‌کرده‌اند وچند نمونه آ
ذکر شد اشاره‌یی است که ناصرخسرو در سفرنامهٔ خود بدان دارد . ناصرخسرو می‌گوید «و...
سفر مصر و حجاز را پیش گرفتم درتبریز مدتی توقف کردم ودر آنجا شاعری قطران نام بر...
آمد واز من خواست تا دیوان دقیقی و منجیك را نزد من بخواند و مشکلات خودرا بپرسد
بنابراین‌روایت قطران‌تبریزی دیوانی ازدقیقی‌را دردست داشته‌است‌که از خواندن آن بتنهائی
بدون معلم ناتوان بوده واگرچه زبان قطران زبان آذری یا ترکی بوده است ولی باهمهٔ بساد...
که در زبان فارسی داشته وما دراشعارش این تسلط را می‌بینیم قادر نبوده است دیوان دقیـ...
بخواند واین خود نشان میدهد که دیوان دقیقی احتمالاً اشعار زیادی را در خود داشته اس...
باری با اینهمه حقیقت اینست که دقیقی را باید ابتدا شاعر قصیده‌پرداز وغزل‌سرا دانست و...
مثنوی‌پرداز و حماسه‌سرا زیرا اولاً هزار بیت گشتاسب‌نامه را اگر شاعر بعرض محال ...
خواهش دل خود ساخته باشد نه به سفارش یك امیر یا فرمانروا باره ازنظر تعداد ابیات ...
به دیوانی که محققاً ازو بجا مانده بوده‌است دراقلیت است . دیگر اینکه هزاربیت اید...
شاهنامه نه تنها معرف مقام شاعری دقیقی نیست بلکه مرتبهٔ اورا اندکی تقلیل داده است ...
ویژگی‌که این ابیات هزارگانه با دو بدبختی مواجه گردید . نخست آنکه فردوسی می‌گو

**نگه کردم این نظم سست آمدم بسی بیت ناتندرست آمدم**

و بدبختی دوم آنکه گشتاسب‌نامه دقیقی خودرا در کنار شاهنامه فردوسی که ...
یکتای سحر سخنوریست به خوانده عرضه می‌کند وناگزیر قدرت شاعری فردوسی وکلام ...
او به خواننده این جرأت وجسارت را میدهد تا سخن دقیقی را به چیزی نگیرد و حق هم ...
بی‌شك اگر دقیقی گشتاسب‌نامه را نظم نکرده بود امروز چیزی ازمقام شاعری او نمیک...
فقط بشرط آنکه دیوانش باقی می‌ماند . اما کسی نمیداند که اگر دقیقی به نظم هزاربیت ...
گشتاسب نمی‌پرداخت آیا بازهم مقدمی برای فردوسی وشاهکارش پیدا می‌شد؟ و آیا فرد...
امروز همان فردوسی بود که هست یا نه . بنابراین می‌شود اندك سببی گشتاسب‌نامه را به ...
فضل تقدمش بخشید و آخرالامر راضی بود ودر سنجش آن با شاهنامه بدان‌گفته توجه ...
که شاهنامه حاصل سی‌سال کار فصیحی زمان دور است. اینك برداریم به زندگی شخصی ...

نه تنها دیوان پرارج این شاعر همچون دیوان رودکی پیش ازوی طعمهٔ حوادث ...
روزگار شد و جز ابیات پراکنده و چند قطعه چیزی از آن باقی نماند ، بلکه اطلاعات ...
زنـدگی و شرح احوال او نیز بسیار اندك وناچیز است. آگاهی مـا دربارهٔ دقیقی از ...
منابعی نزدیکتر بزمان شاعر است ــ منابع قرن چهارم وپنجم وششم ــ تنها به اینجا ...
که نام او دقیقی است و درباره چغانیان و سپس سامانیان مدح گفته و بعد از سرودن هز...
از داستان گشتاسپ وارجاسپ بدست غلامش کشته می‌شود .

فردوسی درهمان نقد کوتاهی که اززندگی و آثارش کرده است می‌گوید :

**جوانیش را خوی بد یار بود ابا بـد همیشه به پیکار بود**
**یکایك ازو بخت برگشته شد بدست یکی بنده برکشته شد .**

محمد عوفی در تذکرهٔ خود در لباب‌الالباب نام کامل اورا «ابومنصور محمدبن احمد
دقیقی» آورده است اما از سال تولد ووفات او لب فرو بسته .

آقای استاد ذبیح‌الله صفا ، با استفاده از قراین ودر ضمن یك بررسی دقیق وعالمانه
دقیقی را در حدود سال ۳۳۰ هجری وقتلش را در سالهای بین ۳۶۵ تا ۳۷۰ هـ بدست
...[2] همین عوفی که نام دقیقی را در تذکرهٔ خود آورده است اولین کسی است که بعداز
...بارهٔ زادگاهش سخن می‌گوید و اورا طوسی می‌خواند[3] البته عوفی خود در قرن ششم
می‌زیسته است و لباب‌الالباب را در سال ۶۱۸ تألیف کرده و ازهمهٔ کسانی که دربارهٔ
سخن گفته‌اند «بجز فردوسی» ودیگر شاعران پس ازعوفی بوی نزدیکتر است . مآخذ
که دربارهٔ زادگاه دقیقی سخن گفته‌اند حداقل درحدود ۵۰۰ سال متأخر از لباب‌الالباب
لطفعلی‌بیگ آذر در قرن دوازدهم درتذکرهٔ خود «آتشکده» می‌نویسد «درموطن او
کرده‌اند بعضی اورا ازطوس وبعضی‌ازبخارا وجمعی از سمرقند می‌دانند[4] رضاقلی‌خان
مجمع الفصحای خود «ج یك ص ۲۱۴» می‌گوید «برخی بلخی وجمعی سمرقندی
اما از میان این سه‌نظر قول عوفی اصح است ودلایلی چند براثبات این امر وجود
... دوست فاضلم آقای جلال خالقی مطلق در طی سخنرانی‌ای که با عنوان «طوس
دقیقی است ؟» درتابستان ۱۳۵٤ در جشنوارهٔ طوس ایراد کرد و با شرحی مستوفی
عالمانه حق سخن را بتمامی ادا نمود . در این مورد به توضیح بیشتر ضرورتی نمی‌بینم
... محترم را به آن مقالهٔ ارجمند حوالت میدهم . اینکه در این روزگار جمعی ا...
... و یا آنان که با زبان پارسی آشنایی دارند کوشش کرده‌اند دقیقی را بلخی بشناخته
... باشند براثر اشتباهی است که یکی از مآخذ آثار بدان وا داشته است توضیح اینکه
...ونی دانشمند ومورخ قرن چهارم درآثارالباقیه خود ازشاعری «بنام ابوعلی
...حمد بلخی» وشاهنامه او نام می‌برد[5] . تئودور نولدکه خاورشناس مشهور با توجه به این گفتار
است که شاید منظور ابوریحان از ابوعلی محمدبن احمد بلخی ، شاعر صاحب شاهنامه،
... است اما این حدس نلدکه بکلی مردود است زیرا همچنانکه جناب استاد صفا نیز
... یادآور گردیده است از سخن بیرونی چنین برمی‌آید که کتاب ابوعلی محمدبن
... یك شاهنامهٔ منثور بوده است نه منظوم تا بتوان گشتاسب‌نامهٔ دقیقی را بدان معدول
... بنابر حدس مرحوم تقی‌زاده وملك‌الشعرای بهار احتمال زیاد میرود که منظور
... ابوالمؤید بلخی صاحب شاهنامهٔ منثور باشد و تازه اگر این ابوعلی محمدبن احمد
صاحب شاهنامهٔ منظومی هم بوده باشد چگونه می‌توان هزار بیت دقیقی را که فقط بذکر
... گشتاسب پرداخته است یك شاهنامه قلمداد نمود. گذشته ازاین در مقالهٔ یاد شده ،
... چندین دلیل دیگر نیز ارائه کرده است که از مجموع آنها این نتیجه حاصل
... منظور ابوریحان از نام ابوعلی محمدبن احمد بلخی ، یا ابوالمؤید بلخی صاحب
... است و یا شاعری دیگر غیرازدقیقی . ازبحث دربارهٔ زادگاه وی که بگذریم ،
... نظر محققان و بخصوص خاورشناسان را دربارهٔ ی او بخود جلب کرده است وآن
... دقیقی است . درآثار دقیقی چند دلیل بر زردشتی بودن او موجود است که جناب
... درتاریخ ادبیات آنها را نقل وبه‌آنها استناد برزردشتی بودن وی داده است که
... همه این ابیات است

| | |
|---|---|
| دقیقی چار خصلت برگزیدست | بگیتی از همه خوبی و زشتی |
| لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ | می خون‌رنگ وکیش زردهشتی |

---

1. عرفات‌العاشقین ، خطی شماره ۲۲۹/۶۸۵ کتابخانه خدابخش پتنه — هند
2. تاریخ ادبیات درایران ج ۱ . ص ٤۰۸ به‌بعد .
3. لباب‌الالباب از روی چاپ براون و قزوینی به کوشش سعید نفیسی ص ۲۵۰ .
4. تذکرهٔ آتشکده چاپ بمبئی .
5. آثارالباقیه ترجمه فارسی بقلم اکبر داناسرشت ص ۱٤۲

ونیز :

**به یزدان که هرگز نبیند بهشت          کسی کاو ندارد ره زردهشت**

ونیز :

**ببینم آخر روزی بکام دل خودرا          گهی ایارده خوانم شها گهی خورده**

«ایارده یعنی پازند و خرده یعنی خرده اوستا»

درتحقیقات و مقالاتی که هرمان اته دربارهٔ تاریخ ادبیات ایران، در ۱۸۷۵ م. بز آلمانی منتشر ساخت مقاله‌یی دربارهٔ معاصران رودکی بود که درآن برزردشتی بودن دق تکیه کرده ودرآن باب سخن گفت. بعداز اته، نلدکه در سال ۱۸۹۲ در جلد دوم مجموعهٔ تحقیقات و بررسی‌های خود که مربوط به زبان فارسی است از دقیقی وزردشتی بودن او یا کرده است.

مستشرق دیگری اهل آلمان بنام پل هرن که لغت فرس اسدی را در سال ۱۸۹۷ به رساند از دقیقی وزردشتی بودن او سخن گفت اما ادوارد براون در تاریخ ادبیات مشهور سال ۱۹۰۲ انتشار یافت اظهار کرد که دقیقی زردشتی نبوده است. مستشرق دیگری از آ بنام ه. شدر در مقاله‌ی تحت عنوان «آیا دقیقی زردشتی بود؟» ــ که در جشن نامهٔ ج باکوب به چاپ رساند، استدلال کرد که دقیقی زردشتی نبوده است. از جمله دیگر مستشر که با زردشتی بودن دقیقی مخالفت کرده‌اند یکی هلموت‌ریتر آلمانی است که این عقید در دائرةالمعارف اسلام در سال ۱۹٤۵ انتشار داد مستشرق معروف فرانسوی ژیلبر لاز درکتاب خود بنام نخستین شاعران زبان فارسی که در سال ۱۹٦٤ انتشار داد زردشتی دقیقی را رد کرد. از میان محققان وصاحب‌نظرانی که چه درایران و چه در خارج از دربارهٔ دقیقی سخن گفته واظهارنظر کرده‌اند بطورمتوسط نیمی برزردشتی‌بودن ونیمی برز بودن وی عقیده دارند، اما حقیقت اینست که زردشتی بودن یا نبودن چه تأثیر مهمی خواننده شعرش و برای ما دارد؟ ما امروز شعر دقیقی را بنهای مذهبش مورد مطالعه می‌دهیم و اورا به عنوان شاعری که صاحب یك دیوان خوب، صاحب قصاید، غزلیات و د خوبی‌بوده‌است می‌شناسیم. ما دقیقی‌را بعنوان مقدّمی برای‌فردوسی وگشتاسب‌نامه‌اش‌را مقد برحماسه ملی ایران می‌شناسیم وازاین روکافی است اگر ازاو به نام دقیقی یاد کنیم و...

**مآخذ و منابعی که درتهیهٔ این مقاله مورد استفادهٔ نگارنده بوده است.**


آذر بیگدلی : آتشکده، چاپ بمبئی

افشار، ایرج. یادداشت‌های مربوط به «دقیقی درآثار مستشرقین» «این ید... بعدا انشاءالله بصورت مقاله چاپ خواهد شد»

بیرونی ابوریحان : ترجمهٔ آثارالباقیه بقلم اکبر داناسرشت

تذکرهٔ عرفات‌العاشقین نسخهٔ خطی.

استاد صفا، ذبیح‌الله : تاریخ ادبیات درایران ج ۱.

عوفی، محمد : لباب‌الالباب.

فرخی سیستانی : دیوان، چاپ دبیرسیاقی.

فردوسی : شاهنامه چاپ بروخیم.

تذکرهٔ مجمع‌النفائس نسخهٔ خطی.

ناصرخسرو : سفرنامه چاپ نادر وزین‌پور

نظامی عروضی : چهارمقاله چاپ مرحوم معین.

وچندین مآخذ دیگر .

# ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

## لقمهٔ گلوگیر

مهدی پرتوی

سابقاً در میان اهل طریقت این اعتقاد وجود داشت که مال حرام از گلوی مردان خاص خدا پائین نمی‌رود و ایجاد حجب و وسواس میکند. امروزه این عبارت که بصورت ضرب‌المثل درآمده است غالباً معانی مجازی و مفاهیم ملی وسیاسی آن مورد نظر واستشهاد است چنانکه فی‌المثل میگویند ایران لقمهٔ گلوگیریست که هیچ هاضمه‌ای نمی‌تواند آنـرا هضم وبلع کند. خلاصه اینگونه لقمه‌ها را ایرانیان بمثل «**لقمهٔ گلوگیر**» گویند که ریشهٔ تاریخی آن بشرح آمده است

***

درمورد ریشه و علت تسمیهٔ ضرب‌المثل «**لقمهٔ گلوگیر**» حوادث عدیده رخ داده که سه مورد آن قابل ذکر است واز این سه مورد البته مورد اولرا بیشتر قابل اعتناء و توجه‌میدانند.

۱ ــ **حارث محاسبی** «وفات ۲۴۳ ه‍ ق در بغداد» از بزرگان متصوفه و علمای مشایخ وپیشوای طریقت محاسبیان از صوفیه است. درشرح حال و کرامات وریاضتهایش مطالب بسیار نوشته شده است که ازجمله چهل‌سال روز وشب پشت بدیوار وجز بدوزانو ننشست. پرسیدند که قبول و تحمل اینهمه رنج وتعب برای چیست؟ جواب داد: **شرم دارم که بهنگام مشاهده در پیشگاه حضرت رب‌الارباب تکیه‌وار بنشینم**. چون درمحاسبه مبالغتی تمام داشت بلقب «**محاسبی**» ملقب گردید

روزی حارث نزد قطب اعظم وسیدالطایفه **جنید بغدادی** رفت. جنیددر ناصیهٔ حارث آثار گرسنگی دید. تقاضا کرد طعامی برایش حاضر کند، حارث پذیرفت وجنید بخانه رفت و غذای مأکولی‌که شبانه از مجلس عروسی یکی از بستگان و نزدیکان آورده بودند مختصری پیش حارث نهاد. چون حارث دست بطعام برد رگ انگشت دست راستش کشیده شد و برحمت لقمه‌ای در دهان نهاد ولی هرچه تلاش کرد لقمه درگلو فرو نمیرفت ناگزیر لقمه را از دهان بیرون افکند وخواست ازخانه بیرون رود که جنید بغدادی جلویش را گرفت وعلت را جویا شد. حارث گفت: آن طعام از کجا بود؟ جنید گفت: ازخانهٔ خویشاوندی. حارث گفت: مرا با خدای عزوجل نشانی است که لقمهٔ مشکوك وشبهه‌آمیز درگلویم گیرمیکند وپائین نمیرود. جنید گوید: خواهش کردم روزبعد بخانه‌ام آمد پاره‌ای نان خشك آوردم، بخورد و لذت

فراوان برد . آنگاه گفت «چیزیکه پیش درویشان آری چنین آر»[1] .

۲ ــ عارف عالیقدر قرن چهارم هجری ابوسعید ابوالخیر دربدایت حال منکران مخالفان سرسختی داشت که درصدر آنان «قاضی ساعد» و «ابوبکر اسحق» ازبزرگان و متنفد شهر نیشابور قرار داشته‌اند . قاضی ساعد شنیده بود شیخ گفته اگر تمام جهان را مال حرام و گیرد وی جزنان حلال نخورد ولقمهٔ حرام ازگلویش پائین نرود . قاضی ساعد یکروز از امتحان بچندنفر ازغلامانش فرمان داد دوراًس بره ، گردوبکسان و بکوزن ، یکی از حرام و دیگری از وجه حلال بریان کردند و پیش شیخ فرستادند . قاضی ساعد خود پیش تا شاهد قضایا باشد ودر موقع مناسب سکاکی را بجنایت گیرد . فضارا چند ترك مست در راه برغلامان تاختند و طبقی را که برهٔ حرام «نه حلال» در آن قرار داشت بزور گرفته بخوردند . غلامان آندیگر برهٔ بریان را که از وجه حلال تهیه شده بود بخانهٔ شیخ ابو ابوالخیر بردند و شیخ بدون دغدغهٔ خاطر بخوردن طعام و برهٔ بریان مشغول شد قاضی با نگاه متجسس درشیخ مینگریست وقصد داشت پس ازآنکه شیخ از طعام دست کشید بر ادعایش رقم زند که شیخ در عالم معنی بقصد و نیتش پی برد و گفت «ای قاضی ؛ فارغ باش مُردار سگان رسید وحلال بحلال خواران . قاضی شرمزده شد وازانکار برآمد»[2] .

۳ ــ شاه نعمت‌الله ولی شاعر معروف و عارف ربانی را همه‌کس میشناسد . مدفن صوفی وارسته درماهان کرمان و مزار عاشقان طریقت است. شاه نعمت‌الله معاصر شاهرخ دومین امیر گورکانی بود ولی درمحضر ارباب مال وقدرت کمتر حاضر میشد . روزی شاه از او پرسید : سبب چیست که بضیافت اغنیاء نمیروی واز خوان ستدریغ آنان تناول نمیکنی سید بمضمون حدیث :

ولو کانت الدنیا دماً عبیطاً　　　لایکون قوت المؤمن الاحلالاً

اشاره و اضافه کرد که جز لقمه حلال ازگلویش پائین نمیرود . شاهرخ را این خوش نیامد ودرنهان بخوانسالار خویش فرمان داد از ممر حرام غذائی برای سید تدارك خوانسالار بدروازهٔ شهر هرات رفت و برهٔ پیرزنی را بعنف ستاند واز آن طعام مأکولی دید . شاهرخ چون مقصود را حاصل دید شاه نعمت‌الله را بر سر سفره طلبید و متفقاً پرداختند . دراثناء صرف غذا شاهرخ پرسید : این طعام حلال است یا حرام ؟ سید گفت حلال است و برشما حرام» . امیر درغضب شد وشاه نعمت‌الله همچنانکه بغذا خوردن مشغو ادامه داد که اگر امیر باور ندارند بهتر است دراین باره تحقیق کنند تا حقیقت مطلب گردد . مقارن این احوال پیرزن موصوفه شکایت و داوری پیش شاهرخ آمد وعرض پسر من بسرخس رفته بود ، مدتها از تاریخ مراجعتش گذشت وخبری از او نداشتم مشوش بودم ، شنیدم سیدنعمت‌الله بهرات آمده است . نذرکردم که اگر فرزندم سلامت با برهای هدیهٔ سیدکنم . همانروز پسر من بازآمد ومن برای ادای نذر خود برهای را میبردم که غلامان و عمال خوانسالار آنرا از من بزور بستاندند شاهرخ را حال ندامت دست داد وشاه‌نعمت‌الله ولی را بیشتر ازپیشتر مورد تفقد ونوازش قرار داد .

---

۱ – تذکرةالاولیاء صفحه ۲۷۲ .

۲ ــ تذکرةالاولیاء صفحه ۸۱۳ .

۳ – دولتشاه سمرقندی ورضاقلی هدایت امیرتیمور را بجای شاهرخ نام میبرند .

٤ – تخلص شعری شاه نعمت‌الله ولی «سید» بود ودر مکاتبات ومحاورات نیز باین نام شهرت داشت

# خوانندگان و ما

**...ات ادب از شیراز**

...ی اسمعیل اشرف ، دوست سخن‌سنج ما از شیراز ، طی ... شیرازی درمورد «سحر ماه» شماره ۱۵۷ این مجله ، ... انسته یادآور شده‌اند که برای روشن شدن ذهن ... ان ارجمند دوست ، **عیناً بازگو می‌شود**

«درشماره صدوپنجاه‌وهفتم آن مجله مورخ آبان‌ماه ... حر ماه» را که یکی از ابتکارات ... می‌باشد ، اشتباهاً ... سعدی شیرازی نوشته‌اند درحالیکه این غزل شیوا از ... معیل «توحید» پسر پنجم مرحوم وصال شیرازی است ... مقطع غزل تخلص خودرا ــ توحید ــ آورده‌است ، ... کلمه ــ میگریدم ــ درمصراع اول بیت چهارم ، به ... یم ــ تحریف یافته بدون توجه به‌قرینه مصراع دوم: ... که این «گریه مستانه» زچیست . و نیز درمصراع ... به‌جای قافیه ــ جانانه ــ خمخانه نوشته شده که هم ... و هم دراینجا مورد و موقعی ندارد . . .»

...ی اسمعیل اشرف ، سپس یادآور شده‌اند که خوب است صحیح غزل مذکور ، بار دیگر چاپ شود ، که باامتنان ... آقای اشرف ، صورت صحیح غـزل درزیر ، به‌نظر

خوانندگان گرامی می‌رسد

یاری زلف تو امشب به‌سر شانه زچیست
خانه برهم‌زدن این دل دیوانه زچیست

گریه آشفتگـی این دل مسکین طلبی
الف زلف پریشان تو با شانه زچیست

حال سوخته را سوخته دل داند و بس
شمع دانست که جان‌دادن پروانه زچیست

دوش در میکده حسرت‌زده می‌گریدم
پیر پرسید که این گریه مستانه زچیست

هرکسی از لب لعلت سخنی می‌گویـد
چون ندیده‌است کسی اینهمه افسانه زچیست

گفتم ار هست دراین خانه کسی ، بارنمای
ورکسی نیست بناکردن این‌خانه زچیست

گفت جامی ز می ناب به «توحید» دهید
تابداند که نهان بودن جانانـه زچیست

**میرزا اسمعیل «توحید شیرازی»**
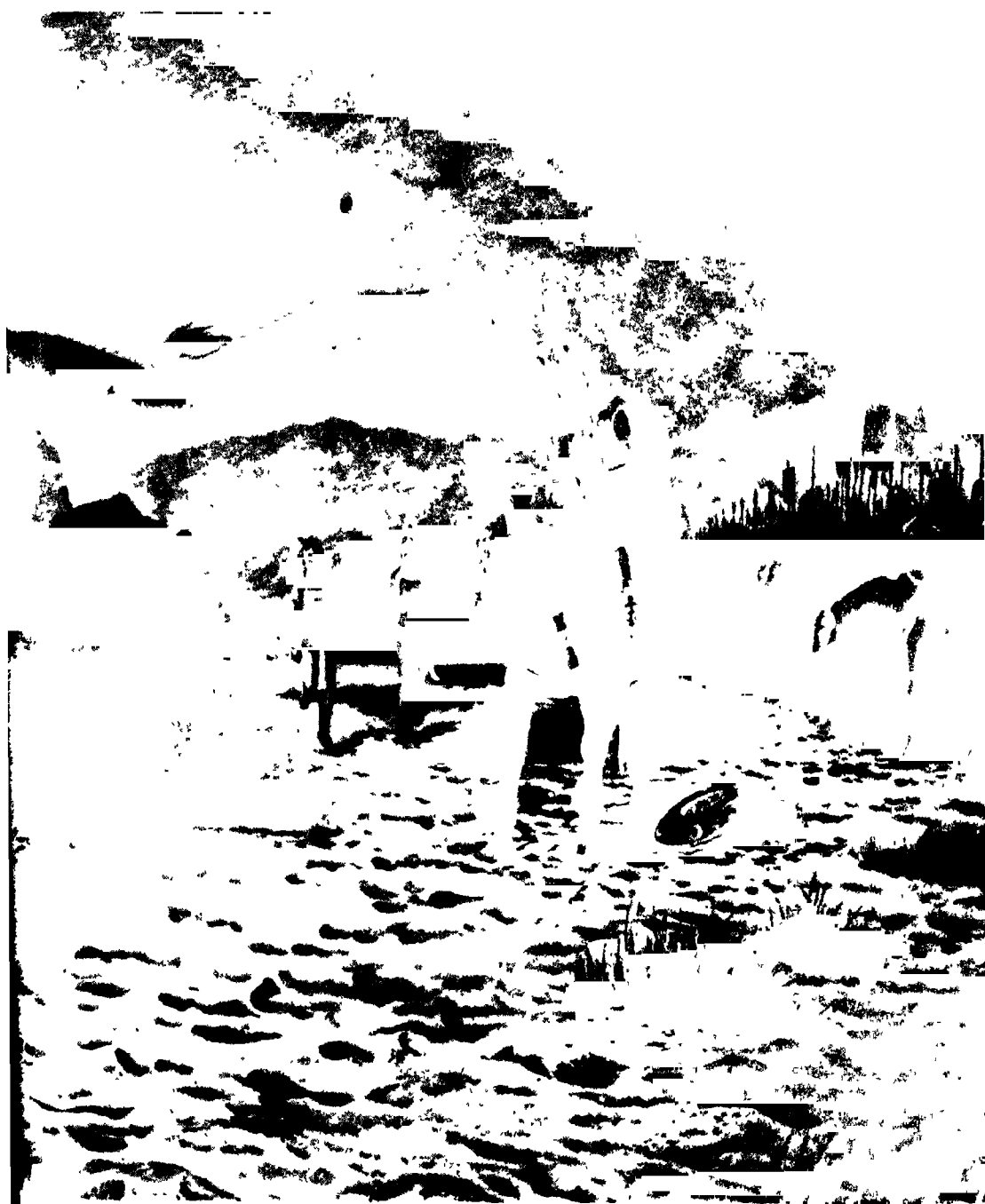
**نقاشی**

سیاوش حاضر نقاش جوان وخواننده گرامی مجله مناسبت اولین جشنواره توس تابلوزیبائی به وجود که دراین صفحه ازنظرتان می گذرد :

**درباره مقاله «میرزا محمد علی خوشنویس اصفهانی ان فاضل هنرمندش»**

، مقاله «میرزا محمد علی خوشنویس اصفهانی وفرزندان فاضل هنرمندش» که به قلم آقای منوچهر قد شماره ۱۵۷ (صفحه ۱۰۲) تحریر یافته ، توجه خوا گرامی را به نکته زیر معطوف میدارد :

مطالبی که درشرح حال شادروان میرزا حسن فد و تابستی درصفحه ۱۰۹ (دنباله شرح حال آن مرحوم) شود ، درصفحه ۱۰٦ بچاپ رسیده است که بدینوسیله می گردد .

● ...ـهای درباره مقاله **آرامگاه حماسه‌سرای بزرگ ایران** ...دوسی

...مهری ساوجی وآقای رحمانی وهمچنین پاره‌ای ...هسگران و علاقمندان تمدن و فرهنگ ایـران، ...م نویسنده «آرامگاه حماسه‌سرای بزرگ ایران، ...که‌درشماره ۱۵٤ ــ ۱۵۳ (شماره مخصوص جشنواره

طوس) درج شده است، گردیده‌اند.

برای آگاهی این دوستان و نیز سایر خوانندگا... «هنر ومردم» یادآور می‌شودکـه نویسندهٔ مقاله «آ... حماسه‌سرای بزرگ ایـران، فردوسی» که‌درشماره مخ... جشنواره طوس انتشار یافته، آقای سید احمد مـو... کارشناس اداره کل حفاظت آثار باستانی وبناهای ... ایران می‌باشد.

**ومهائی ازهنر خط وخوشنویسی**

ٔقای منصور نفی‌زاده ، خواننده گرامی وهنردوست ما
ز که علاقه سرشاری به‌هنر خوشنوبسی دارند ، باارسال
ازخوشنوبسان هنرمند ابران ، نمونه‌های ارزنده‌ای ار

هنر حوشنوسی ارائه داده‌اندکه نماسگر زیبائی‌های
سسی ایرانی است . با امسان ازلطف آقای منصور نفی
دوقطعه ازاین آثار، دراین‌جا به‌نظرخوانندگان‌گرامی
اسعار ازمحسم کاشی است وکاتب این حطوط
متأسفانه شناخته نشده است .

# کتاب

زیر نظر پرویز

---

... ... اسی و فرهنگ عامهٔ ایران
... وزارت فرهنگ و هنر ،
... شناسی ایران .
... ناشر ۱۳۵٤ .
... فحه به فارسی و ۱۰۳ صفحه به فرانسوی و انگلیسی ،
... ۱۲ ،

Mardom Senasi va Farhang-e Amme-e Iran
(Ethnologie et Traditions Populaires de l'Iran
Ministère de la Culture et des Arts
centre Ethnologiques d'Iran. Numéro 2 An
1975 ( 103 p )

... شمارهٔ این مجله، در این مقالات احتوا یافته‌است:
... فرهنگ ، جامعه و ساخت اجتماعی ، از «علی
... (ص ۲ — ۱۰) . سرآغاز آن اشارتی است در اختلاف
... فرهنگ» و تأکیدی در قابل قبول نرس آنها ، سپس
... محصر «جامعه» که «مفهومی است سبی
... با به‌عبارت دیگر «مفهومی است انتزاعی» ، —
... عنوان «ساخت اجتماعی» نظرات گوناگون مکتب
... شناسی درشرح و توضیح آن باذکر مثال‌هایی از
... پدیده‌های رایج درایران یادگردیده وتأثیرات متقابل

فرهنگ مادی و معنوی تحویلی نموده شده است .
ملخص انگلیسی همین مقاله به‌وسط خود نویسنده در
۷۷ تا ۸۰ بخش خارجی مجله چاپ شده .

۱ — درآمدی برمزارشناسی درایران ، گزارشی
از یك بررسی مردم‌شناختی محدود در سمه‌ی شمالی حرا
«پرویز ادکایی» (ص ۱۱ — ۲۶) بررسی مزارات
ومشهد وبقعه وبناهای مقدس ومتبرك ومحترم که در
مردمان گور گاه تا شهادتگاه یا قدمگاه «امامزاده» ،
زاده» ، «اولیاء» ، «مرد حق» ، «خواجه» ، «پیر» ،
«شهید» ، «آقا» ، «سید» و «بی‌بی» است) از دیدگاه
شناسی وبجهت شناخت وبس «کارکرد»های آنها ،
به‌همین تاریخی وکسب مزار به هماهنگ وهمراه نام
عینی آنها فهرست ۷۰ مزار بررسی شده و ٤ بررسی
مسحت همراه با ۱۲ تصویر بدست داده شده است .
ملخص فرانسوی این مقاله، درصفحات ۸۱ — ۸۳ بخش
چاپ گردیده .

۳ — جفت ، واحد تولید سنتی کشاورزی درایر
«هوشنگ پورکریم» (ص ۲۷ — ۳۹) . در بیان مد
و محتوای این مقاله ، هیچ عبارتی بهتر از گفته‌ی
نویسنده‌ی آن نیست ، گوید :

«ما ازاصطلاح «جفت — Joft » بااستنباط «وا-
سنتی کشاورزی درایران» این مقاله‌را آغاز کرده‌ایم و
همین استنباط ، چند جمله ازیك کتاب تاریخی بسـ

ایران [تاریخ طبری]راگواه آورده‌ایم تااهمیت این
ح و این استنباطرا نشان‌داده باشیم . به‌عقیدهٔ ما توضیح
» می‌تواند به‌رفع بعضی ابهامات‌که درمورد تولید سنتی
رزی درایران وجود دارد کمك کنـد . زیرا درنتایج
اتی‌که تاکنون راجع به‌مسائل جامعهٔ روستائی ایران‌منتشر
، واحد تولید سنتی کشاورزی درایران چنانکه باید مورد
نظر قرار نگرفته ویابه‌سکوت برگزار شده است . حتی
ضی از این تحقیقات ، چه تلویحاً وچه صریحاً ، خانوار
تائی ایرانی و یا ده ایرانی ، به‌خطا ، واحد تولید سنتی
ورزی درایران تشخیص داده شده است . دربعضی نیز
وم «واحد تولید» بامفهوم واحدهای اندازه‌گیری سطح
وط شده است .»

سپس زیر عنوانهای «تعریف واحد تولید کشاورزی» ، «توضیح
هٔ ابداع وتغییرات واحد تولید کشاورزی» ، «مقدار زمین
ت» ، «بررسی صریح جفت دریك روستا» ، «رابطهٔ حصه‌وصحرا»،
جفت» ، «توزیع آب برحسب جفت» ، «اهمیت ولزوم ادامهٔ بررسی
قیاسات کوچکتر ازجفت» ، همراه باتصاویر وطرحهـای مربوط وتصویـر یك
فت» ، همراه باتصاویر وطرحهـای مربوط وتصویـر یك
میت‌نامه (مورخ ۱۳۵۲ هـ. ق) حاوی اصطلاحات (که ای
اش قرائت آن نیز به‌چاپ می‌رسید) به بررسی این‌موضوع
حتی مسأله‌ی بسیار مهم کشاورزی سنتی ایران پرداخته
ده است . همچنین ترجمه‌ی ملخّص فرانسوی این مقاله در
فحات ۸٤ ــ ۸٦ چاپ شده .

٤ ــ قالی‌بافـی در روستای ابوزید آبـادکاشان ، از
«ابوالقاسم طاهری» . این مقاله نیز همراه باتصاویر وطرحهای
مربوط است ، ودرآن ازشیوه‌ی قالی‌بافی واینکه چون این
پیشه مبنای اقتصاد ومعیشت در روستای مذکور است‌چه روندها
ودگرگونی‌ها درشئون ومناسبات اجتماعی پدید آورده ، سخن
رفته است . ترجمه‌ی ملخص فرانسوی آن (ص ۸۷ ــ ۸۹) .

٥ ــ شترداری درکویر ، از «مرتضی هنری» (ص ۵۷ ــ
٦٦) . برخی ازعنوان‌های این‌مقاله ــ همراه باطرح وتصویرــ
چنین است : «نژاد شتران» ، «تولید مثل» ، «نامگذاری» ،
«داغ نهـادن برشتر» ، «بهـره‌وری» ، «صفات ویژه» و
«بیماری»‌های شتر . ترجمه‌ی ملخّص فرانسوی (ص ۹۰ ــ
۹۱) .

٦ ــ نگاهی به‌شؤون‌اجتماعی‌وفرهنگی فیروزه وفیروزه
تراشی درخراسان ، از «عیسی نیکوکار» (ص ٦۷ ــ ۹۱) ،
که‌راجع است به «معدن فیروزه‌ی نیشابور» و وجه تسمیه‌ی
«شداد و افسانه‌ی کشف معدن فیروزه» ، «کارگران معدن
فیروزه» ، «سابقه‌ی تاریخی روستای معدن» ، «بهره‌برداری
ازمعدن فیروزهٔ نیشابور» ، «غارهای مشهور معدن فیروزه
واعتقاداتی درباره‌ی‌آن» ، «شیوه‌ی قدیمی استخراج فیروزه»،
«کارگردرشیوهٔ قدیم‌استخراج» ، «مباشر، ضابط باشی، ضابط
«دستمزد کارگران درقدیم» ، «شیوهٔ کنونـی استخراج
«آداب معدن» ، «اعتقادات کارگران معدن» ، «رفع...
و تقویم فیروزه» ، ومهم‌ترین مباحث این رساله : «مع...
مداری» ، «مال‌الاجاره‌ی معدن» ، «روابط کارگر ومعدن‌دا...
وپس‌ازآن شرح امور فنی ومراکز کار وفروش وانواع‌فیر...
و جزاینها همراه باطرحها وتصویرهاست . ترجمه‌ی ملخ...
فرانسوی (ص ۹۲ ــ۹۳) .

۷ ــ زایش یك افسانه ، از «کاظم ــ سادات اشکو...
(ص ۹۲ ــ ۱۰۲) . این مقاله راجع است به‌یك منظو...
عـاشقانه و دلکش مردمانـه ( = عوامی) ، که هم‌اکنو...
روزگار ما ، دردل کوهسان‌های «اشکور» ــ زادگاه...
ــ ، زبانزد چوپانان ودیگر مردمان راغ‌نشین است . «...
و «معصومه» ، عاشقان این منظومه گویا تاابن زمان ...
باشند . منظومه از زبان «سالار» ــ سراینده‌ی آن ...
دراصل وآهنگ گویش اشکوری سخت مؤثر افتاده ، با
برادرش (که‌بهترین ودرست‌ترین «واریانت» متن ...
است) به‌وسیله‌ی نویسنده دریابی بردیك به‌فارسی همراه ...
مقدمه و یادداشت‌هایی سودمند درتوضیح نکات متن ...
به‌الفبای صوتی معمول نقل‌گردیده) گـزارش شده ...
ترجمه‌ی ملخّص فرانسوی (ص ۹۰ ــ ۹۵) .

۷ ــ قصه درقلمرو ادبیات شفاهی ، از «محسن ...
دوست» (ص ۱۰۳ ــ ۱۱۳) . مطالب این مقاله‌ک...
مثال‌هایی ازقصه‌های رایج درخراسان آورده شده ، ...
نکاتی درموضوع یاد شده است . ملخص فرانسوی (ص ۹٦-
۹۹) .

۸ ــ گزارش فعالیت‌های مرکز مردم‌شناسی ایر...
آبانماه ۱۳۵۳ درزیر این عنوان‌ها : «برگزاری نمایش...
مردم‌شناسی» ، «ادامه‌ی بررسی‌های مقدماتی در رو...
(ونمایشگاههای روستایی) » ، «شرکت در دومین مجم...
درباره‌ی فرهنگ وخانـواده» ، «آخرین انتشارات ...
مردم‌شناسی ایران» و «همکاری بامحققان خارجی» (ص ...
ــ ۱۱۸) . ترجمه‌ی ملخّص فرانسوی (ص ۱۰۰ ــ ...

* بخشی به‌عنوان «خلاصهٔ ترجمهٔ فارسی‌مقالات...
که عبارت است از :

۱ ــ اسنادی دربارهٔ چگونگی‌توزیع چندوزگی ...
درگیلان وآذربایجان شرقی ، از «مارسل بازن» و ...
برمبرژه» (متن فرانسوی : ص ۲ ــ ٦۸ ، همراه باد...
ونقشه‌ها) ، ترجمه وتلخیص به‌فارسی از «هوشنگ پو...
(ص ۱۲۰ ــ ۱۳۹) .

۲ ــ ملاحظاتی دربارهٔ روش تحقیقات مردم‌نگاری میان ایران وفرانسه در روستاهای اطراف تهران ، ازخانم ... بوآل» (کارشناس مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه). ... فرانسوی : ص ۶۹ ــ ۷۵) ، ترجمه وتلخیص به‌فارسی ... سنگ پورکریم» (ص ۱۴۰ ــ ۱۴۴).

□

... نویسندگان مقالات فارسی ، کارشناسان مرکز ... ایران‌اند ، وباید که همت وپایداری دکتر «محمود ... مدیر مرکز مردم‌شناسی ایران ومدیرمجله را دراداره ... حسن خدمات با ارج فرهنگی وعلمی ستود ، ونیز ... » مترجم فرانسوی مقالات فارسی نیز ... همچنین از «سیروس امامی ماهور» کارشناس ... مرکز مردم‌شناسی درقسمت انتشارات ، که ... کارهای فنی و نمونه‌سازی‌های مجله باهمت ... وی به‌انجام رسیده است ... یادگردد.

... اورسل (۱۸۸۲ میلادی)
... اورسل
... «صفر سعدی» (بی‌ناشر) ، تهران ــ ۱۳۵۳
۳۵۰ صفحه ، ۱۵ × ۲۲)

... کتاب دراصل فرانسوی ، «قفقاز و ایران» است ، ... مربوط به‌ایران آن ترجمه شده ، مترجم عنوان ... آن نهاده است . «ارنست اورسل» به‌سال ۱۸۵۸ ... زاده شده ودرسال ۱۸۸۲ ، پس‌از پایان سفری ... از راه قفقاز به‌ایران آمده است . وی ، ... سطحی ، درباره‌ی ایران مطالعات فراوان ... ناهگاه برخی ازدانسته‌های خویش‌را در متن ... است

... سفرنامه‌ی وی یکی ازمنابع مهم مطالعات ... درباره‌ی موارد وموضوعات ازمنابع درجه اول ... کوشش مترجم که‌کتاب‌را بانثری روان به‌فارسی ... درخور تحسین است . درشماره‌گذاری برخی ... رخ داده که البته خللی به‌متن وارد نمی‌کند .

... نویسندگان
... ترجمهٔ فارسی)
۶۰ ریال

**شیخ فرخ و خاتون استی**
**(متن کردی و ترجمه فارسی)**
۱۰+۱۷۸ ص ۹۰ ریال
ضبط و ترجمه و توضیح
از
**قادر فتاحی قاضی**
هردو به قطع وزیری
ناشر . مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران ــ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریز

«بیت» شاخه‌ای از ادبیات پربارکردی‌ست ، که به داستان عامیانه‌ی هجائی اطلاق می‌شود

«بیت»های کردی با مضامین عرفانی ، حماسی و عاشقانه ساخته ... این «بیت»ها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است

دکتر منوچهر مرتضوی در دیباچه‌ی این کتابها می‌نویسد «... **بیشتر بیتهای کردی متفاوت است وامکان دارد یک افسانه یا حادثهٔ تاریخی ملی یا یک حادثهٔ محلی یا خاطرهٔ مبهم یک شکست و پیروزی یا معتقدات قومی و مذهبی با تأثرات عاطفی و تخیل شاعرانه یا ممزوجی از اینها هستهٔ بیت باشد ، ولی درهرحال روح کلی بیت به‌نحوی از انحاء گویای آرزوها و امیدها و یأسها و تلخکامیها و مثل افسانه‌ها و ترانه‌ها و سرودهای دیگر بیانگر خاطره‌یی از خنده‌ها و گریه‌ها و شادیها و ناله‌های بی‌سرانجام در چنگال زار سرنوشت انسانی وجبرغم‌افزای آفرینش است ...»**

قادر فتاحی قاضی از جمله نویسندگان ادبیات کردی‌ست که تاکنون چند مجموعه از «بیت»های مشهور کردی را با ترجمه و توضیح به‌شیوه‌ای دقیق وعلمی به چاپ رسانده‌است:

۱ ــ منظومهٔ کردی مهر ووفا ۱۷۶+۸ ص مهرماه ۱۳۴۵
۲ ــ منظومهٔ کردی شیخ صنعان ۱۳۴+۸ ص مردادماه ۱۳۴۶
۳ ــ منظومهٔ کردی بهرام وگلندام ۲۱۶+۸ ص مهرماه ۱۳۴۷
۴ ــ منظومهٔ کردی شورمحمود ومرزینگان ۱۰ + ۱۷۰ ص دی ماه ۱۳۴۸
۵ ــ منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی ۱۰+۱۷۸ ص اسفندماه ۱۳۵۱

دراین یادداشت به اختصار دو منظومه‌ی زیبا از این مجموعه را معرفی می‌کنم .

**خلاصه‌ی منظومه‌ی شورمحمود ومرزینگان**

«مرزینگان» دختر «مامه‌رش» بود و«شور محمود»

جهانگیربگ» . «جهانگیربگ» از برادرش «مامه‌رش»
ت تادخترش «مرزینگان» به عقد «شورمحمود» درآید.
مه‌رش» پذیرفت .

هفت سال از سن «شورمحمود» گذشته بود که پدرش
یا رفت و عمویش سرپرستی او را به عهـده گرفت .
محمود جوانی‌شجاع ورشید ولایق شد و برزینگان‌دختری
و باهوش و باخرد .

هنگامی که آن دو کودکی را پشت سر می‌نهند ،
مه‌رش» به حیله متوسل می‌شود ، که دشمنان مالیات و
اج به ما نمی‌دهند ، به‌این امید که شور محمود به جنگ
، وکشته شود ؛ چراکه ازرشادت وکاردانی وی بیم داشت.
شورمحمود با سپاهی به سرزمین ترکه و ترکمان‌تاخت
پیروز شد . خبر که به «مامه‌رش» رسید چاره‌ای ندید که
زمین و خانه و کاشانه خودرا رها کند وبه بلخ و بخارا
سپار شود .

در راه رودخانه‌ای بود کف‌آلود و غران ؛ که پلی
آن نهاده بودند و تنها گذرگاه کاروانان بود . پل را
لهبانی بودکه باخانواده‌اش درکلبه‌ای می‌زیست . «مامه‌رش»
بان را بخواند وشرح‌حال خود بگفت وابنکه «شورمحمود»
ند روز دیگر با سپاهی آراسته به اینجا خواهد آمد. وهم
، پلبان را تطمیع کرد که ، اگر شورمحمود از حـال
برزینگان» جویا شدگریه وزاری‌کن و بگو «... مرزینگان
.. سرپل آمد واشعاری خواند و . . . خودرا به وسط آب
داخت و کسی نبود به فریاد وی برسد ودرآب غرق‌شد !».

چندروز بعد شورمحمود بـا سپاهش از راه رسید .
بان گریه وزاری آغاز کرد و ماجرا بگفت . شورمحمود
به این خبر بشنید خنجر برکشید و پلبان را کشت و آنگاه
بودرا از بالای پل درآب خروشان افکند .

مرزینگان ، درراه که می‌رفت ؛ دلش گوبی گواهی
اد حادثه‌ای ناگوار روی داده است . بازگشت و به پل‌رسید
همه‌چیز را فهمید . مدتی به امواج کف‌آلود خیره شد و
نگاه خودرا درآب افکند تا به معشوق به‌پیوندد .

«مامه‌رش» همینکه خبربازگشت «مرزینگان» را شنید.
شتاب خودرا به پل رساند . سواران محاصره‌اش کردند و
، انتقام خون «مرزینگان» و «شورمحمود» اورا به رودخانه
داختند .

دهل زن ، دهل زدن آغاز کرد و «دراثر طنین بانگ
هل تن‌های بی‌جان به کنار آب آمدند . شورمحمود و
رزینگان دست درآغوش همدیگر داشتند وازکمر به پائین
، هم جدا بودند . درمیان غم واندوه بی حد جنازه‌هارا به
ماك سپردند» .

نمونه‌ای از ترجمه‌ی فارسی این منظومه نقل می‌شود

... بعضی بگویند : [مرزینگان] حوری آسمان است
وبرخی هم بگویند : خمر ، کبوتر است و شوریده‌سر شده
است .

زلف سیاهت گویی ریحان سیاه است که شبانه به آن
آب داده‌اند . کس به‌آن دست نزده است ، افسرده نشده است
دست به آن نخورده است .

سینه‌ات درنظر من به‌دکان خواجه حسن موصل بماند .
دکان عطر [فروشی] است ودوفنجان برآن نهاده شده‌است

گونه‌ات درنظر من به گل کوهستانها بماند ،
است ونازه شکوفه داده است .

بلبل برای گل آواز می‌خواند ، حیف عطر آنرا
می‌برد ، پراکنده می‌شود .

دوازده امام دشت تعداد فریادرسم باشند تا اراس سر
برگردم . . .

ص ۱۰۱ و ۱۰۲

**خلاصه‌ی منظومه‌ی شیخ فرخ وخاتون استی**

در «ست» شیخ فرخ و خاتون استی نیز عاشق‌و
سرعمو ودخترعمو هستند . با این تفاوت که در این
فرخ در رحم مادر لب به سخن می‌گشاید و نسبت
«خاتون استی» اظهار عشق می‌کند .

وقتی چنین می‌شنید ؛ برآن می‌شوند تا «فرخ
سر به نیست کنند . شبی اورا زیرپای چهارپایان می‌اندازند اما
صبح هنگام زنده‌اش می‌یابند . «فـرخ» ازاین
می‌رنجد ، و پدرومادرش را نفرین می‌کند . مادر
تولد فرخ ازدنیا می‌رود وپدر روز چهلم .

«خاتون استی» از «فرخ» که بیمارگونه بود نگه
وپرستاری می‌کند .

اما ... بازرگان جوانی در «لنگر زمین» بود
«وسو» که «خاتون استی» را دیده بود و عشق اورا
گرفته بود . «وسو» چندبار در حضور «فرخ» به «خاتون
استی» اظهار عشق می‌کند و سرانجام جان خودرا
راه می‌دهد .

«شیخ فرخ» را از لنگر زمین به بغداد می‌خوا
امور ارشاد و تصوف را به جای شیخ انور به‌عهده

□

شیخ داود ، پدرخاتون‌استی ، دامدار بود . او
برای گوسفندانش نیاز داشت . از شخصی به نام
خواست که چوپانی گوسفندانش را به عهده گیرد .
که می‌دانست گوسفندان شیخ داود بی‌سرپرست ماند
کارگر نیز پیدا نمی‌شود گفت ، به‌شرطی می‌پذیرم که

را به من دهی . شیخ داود به ناچار پذیرفت . امـا
ن اسبی اجازه نمی‌داد «شغال» به وی نزدیك شود
ال» و«ط احازه‌داشت‌گوسفندان‌را نگاه دارد باخاتون‌اسنی

خاتون استی سرانجام نامـه‌ای برای «شیخ فرخ»
ند وشیخ ، بی توجه به اصرار دیگران ، راه لنگر
را درپیش می‌گیرد . شیخ در راه بود که خاتون‌استی
ن ودرگذشت . «هنگامی که شیخ فرخ به لنگررس
خاتون‌استی را به خاك سپرده بودند . شیخ فرخ
نسته‌کرد وبه مقدر الهی رضا داد» .
ترجمه‌ای از ترجمه‌ی فارسی این منظومه نقل می‌شود

ای چوپان هیچ ندان
این قابل نیست ، مال پادشاهان است
این تاریخ فرخ عمو است
می‌خواهم تو برای خانهٔ پدر من سان باشی
تو در سرآغاز شرط [وعهد] ، قرار نکنی
زیبا اندام ، سایه گردن وساه‌ریان را می‌خواهیم»
این میران فرخ عمو است .
من بگر کلنگ با بار با ساهی با مرغ در دنیا ارمغان

برای من به مملکت گرمسیر و به بغداد سر خبری‌سر
گویند : خاتون استی به عهدوپیمان خود وفا کرده

جسم به راه فرخ عمویم ، چرا پیدا نیست . چـرا
آید !
ناسنهٔ خودم را برای او بالاخانه و چادر وجغ وسرا

حرینهٔ شاهان . دُر و یاقوت عبدالحسن درآن هست
اگر نصیب دیگری شوم خدا عمر مرا ضایع کند
چه کنم ، دور وطنی ، دربرابر تو سرافکنده‌ام ...
ص۱۱۶—۱۱۷

ین منظومه‌ها ، مؤلف پژوهشهای دیگری درادبیات
که برخی را به صورت مقاله درمجله‌ی دانشکده
علوم انسانی تبریز به چاپ رسانده است .
جمله است : «روایتی کوتاه از بیت سعید و
...» (۱۳۵۳) و «نان وهونر» (۱۳۵۲) .
این پژوهشگـر بردبار و فاضل پژوهشهای
همچنان دنبال کند ، وشیفگان فرهنگ عامیانه‌ی
از لذت مطالعه‌ی ادبیات کردی بی‌نصیب نگذارد.

«کیاوش»

✶

**داستان فرود**
**از**
**شاهنامهٔ فردوسی**

براساس تصحیح بنیاد ...
مصحح : محمد روشن
مقدمه از : استاد مجتبی مینوی
بخط : محمد حلبل رسولی
ناشر : دفتر انتشارات رادیوتلویزیون ملی ایران

«داستان فرود را که از فصلهای حزن‌انگیز شاهنامهٔ فردوسی است دراین حزوه بمعرض مطالعهٔ شهنامه‌دوستان می‌گذاریم .

آشنایان با شاهنامه و با داستانهای ایران می‌دانند که داستان فرود یکی از بزرگترین قصه‌های غم‌آور وجانگداز شاهنامه است ...» (مقدمه ــ استاد مینوی) .

این داستان حزن‌انگیز بدینگونه آغاز می‌شود :

چو این داستان سربسر بشنوی
ببینی سر مایهٔ بد خوی
چو خورشید بنمود بالای خویش
بیست از بر تند بالای خویش
به ره بر آورد بانگ خروه
جهان تا زمین زرد شد یکسره
سپهد برآمد ز درگاه طوس
همان نالهٔ بوق و آوای کوس
زکشور برآمـد سراسر خروش
زمین پرخروش و هوا پرخروش
از آواز اسبان و گرد سپاه
بشد قیرگون روی خورشید وماه
ز چـاك سلیح و زآوای نیل
تـو گفتی بیاگند گیتی به نیل
هوا سرخ وزردوکبود و بنفش
ز تابش کاویـانی درفش
به گردش سواران گودرزیـان
میان اندرون اختر کاویان
سپهدار با افسر و گرز و رای
بیامـد ز بالای پرده سرای ...

لشکری که به فرماندهی و سرکردگـی طوس به کینه‌خواهی از افراسیاب ؛ کشنده‌ی سیاوش ؛ می‌رفت ، برخلاف دستور کیخسرو که به طوس گفته بود ، از «راه کنار ــ سپیدکوه» عبور نکند ، طوس لشکریان را از آن راه برد ودر برخوردی فرود و پسر وداماد طوس کشته شدند

به آتش کشیده شد ....
این داستان ۵۵۰ بیت است ، که درپایان آن توضیح [...] از کلمات و تعبیرات نیز آمده است ؛ که کار خواننده [...]ان می‌کند . تصحیح خوب وچاپ وکاغذ مناسب وخط [...] رسولی به زیبائی این شاهکار فردوسی افزوده است .

«کاوش»

✱

**جندق**

**[...]نشانی کهن بر کران کویر**

**[...] : عبدالکریم حکمت یغمائی**

**[...]۱ ص بها ؟**

**[...]ر : انتشارات طوس**

«جندق» مونوگرافی مانندی‌ست در پنج بخش ، که «جغرافیای‌تاریخی وتاریخ»، «موقعیت جغرافیائی وطبیعی»، «موقعیت طبیعی و اثر آن در اقتصاد روستا» ، «خصوصیات [...]تماعی» و «آداب و رسوم» جندق را دربر می‌گیرد .

دریک نگاه چنین بنظر می‌رسد که نویسنده بسیمای [...]ندق از دیدگاه جغرافیا نگریسته است ، هم از این‌روست [...]که می‌بینیم جزئیات مسائل جغرافیائی دراین مجموعه [...] [...]فته ؛ اما کشاورزی و دامداری در سطح نگریسته شده است

با اینهمه انتشار دفترهائی ازاین دست در شناخت [...]وستاهای ما نقشی ویژه دارد . چراکه ما بسیاری ازروستاها، [...]نگاهی گذرا نیز ، ندیده‌ایم ؛ اگرچه لازم است هر روستا [...] روستاهائی چند به دقت مورد بررسی قرار گیرند . هم [...]زاین سبب است که انتشار دفتر «جندق» فرصتی‌ست مغتنم [...] سیمای یك روستای‌کویری ــ اگرچه با دید جغرافیائی ــ [...]ش چشم آید .

«کاوش»

✱

***درجامعه‌شناسی خانواده‌ی ایرانی***

**[...]ز : علی‌اکبر مهدی**

**۶۱ ص ۴۵ ریال**

**[...]اشر : انتشارات پیام**

درجامعه‌شناسی خانواده‌ی ایرانی کتابی‌ست که بخشهای زیررا دربرمی‌گیرد : «ضرورت مطالعه درخانواده‌ی ایرانی» «در مفهوم خانواده» ، «دیدگاهی کلی» ، با توجه [...] معطوف به خانواده‌ی شهری» ، «خانواده‌ی روستائی» «خانواده درایل» ، «خانواده‌ی گسترده» ، «بار عاطفی [...]» «دگرگونی خانواده‌ی ایرانی و عوامل آن» ...

اینکه عنوانهائی اینچنین گسترده را چگونه می‌[...] دربحثهای چند صفحه‌ای محدود کرد ، بحثی دیگر است. می‌توان گفت مؤلف دراین اختصار تا حدی موفق بوده [...] اما بگوئیم : گاه یك کتاب را به خاطر آشنائی با نویسنده، مؤلف و گاه به خاطر ناشر که ــ مثلاً ــ کتابهای [...] منتشر می‌کند ، وگاه به خاطر موضوع ، خواننده برای [...] برمی‌گزیند .

متأسفانه ناشر این کتاب ، که کتابهای خوب [...] چاپ کرده است ، این کتاب را بی‌آنکه بخواند [...] [...]ده است

پرویز اذکائی که ، [...] این ک[...] مطالعه کرده درحاشیه‌ی صفحات یادگرایی داده است نمونه‌هائی ازآن همه دراینجا نقل می‌شود .

«نگاه» ، «نه اول» ، «نه دوم» و «در [...]» جمله واره‌هائی هستند که در هر صفحه لااقل یکبار آمده [...] [...] ترکیبهائی داره و ناآسانی ــ برای «عامی» [...] [...] لازم [...] ــ چون «با درنظر گرفتن» به جای «[...] [...]» (ص ۲۱) ، «باید ورزش داشت» (ص ۳۹) [...] تحمل ندارند» (ص ۴۲) «تحرك ندارد» (ص [...]) «مهاجرت ندارند» (ص ۵۳) و [...] خواننده [...] [...] می‌کند

وگاه جمله‌هائی که مفهوم نمی‌شود «[...] نکته [...] که دراینمورد باید بدان توجه داشت ، اینست که هر [...] شکال خانوادگی در رابطه با نظام تاریخی و مرحله [...] جامعه می‌باشد (ص ۸) و یا « . اینک اما [...] معلمان راهنمایند و مدارس بروی بچه‌ها گشوده [...] (ص ۵۱) و از این قبیل

از حق نگذریم که «دید» نویسنده تازه است . [...] درمواردی چند ممکن است با برداشت‌های ایشان [...] نباشیم اما در مجموع در راهی که نویسنده انتخا[...] است : تنها نیست

«کاوش»
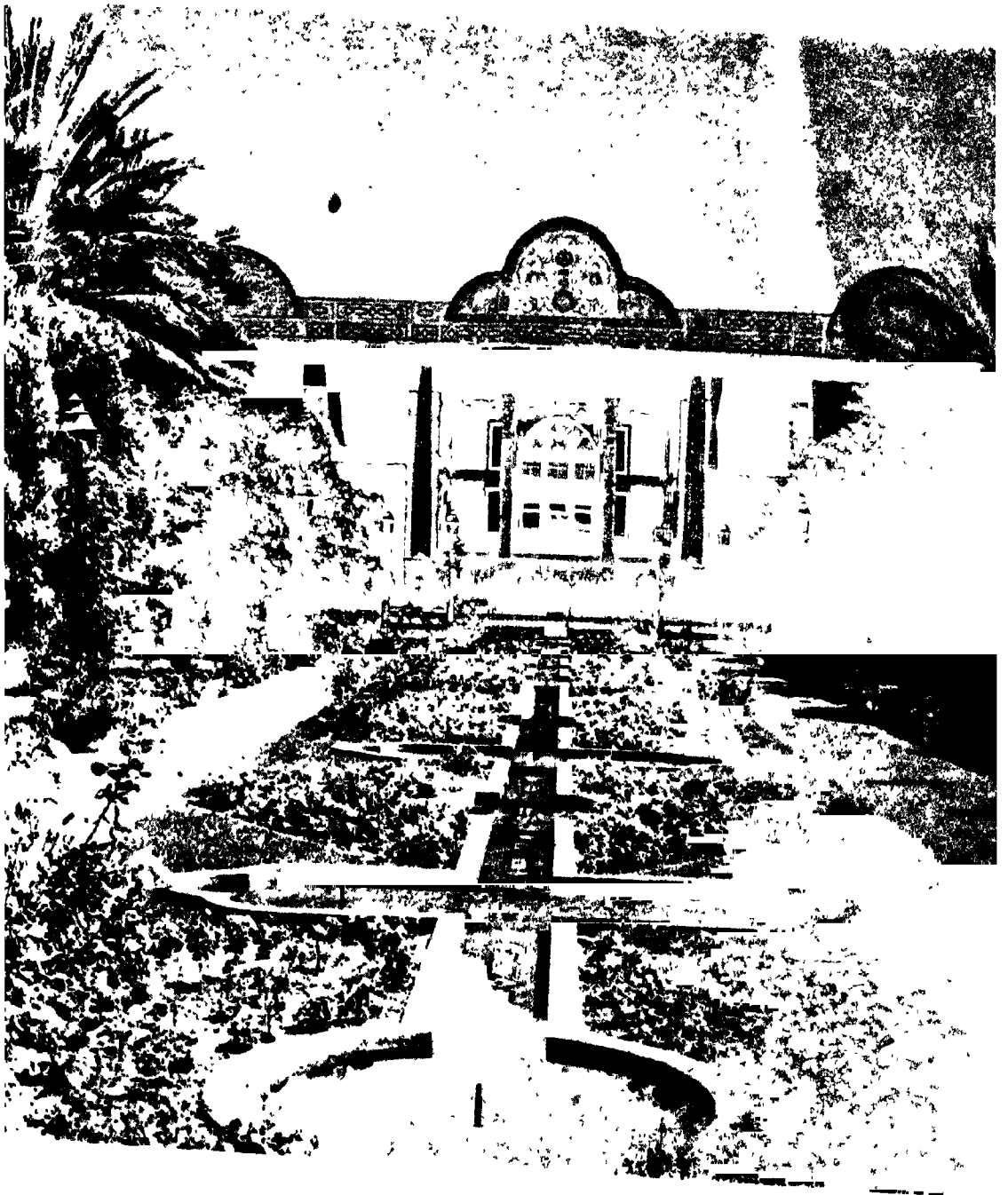
موزه شهرام (نارنجستان) شیراز
عکس از : منصور توکل

# هنر و مردم

**HONAR - O - MARDOM**

(art and people

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

ادارهٔ کل روابط فرهنگی

سال چهاردهم - شماره صدوشصت و پنجم و صدوشصت و ششم

مرداد ماه ۲۵۳۵


در این شماره :




مدیر: دکتر ا. خدابنده‌لو

سردبیر: بیژن سمندر

طرح و تنظیم: ف. کارروبی





**Office address:**

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.

... چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان ... - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
٦٤۰۳۳۱



Annual Subscription. $5

Foreign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN

... ۱۰ ریال
... سالانه ۱۰۰ ریال
... دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
... باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران ... شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه ... حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

مجلس مذاکره شاعران . عنصری با یکی ازشاعران دیگر «فرخی یا عسجدی» مباحثه می‌کند وشاعر ما فردوسی درگوشهٔ عکس ایساده است
اما تصور دیگر اینست که عنصری با خود فردوسی صحبت می‌کند. چون قیافه و لباس دو شاعر نشسه و اساده کاملاً یکی اس و در کار
نقاشان مینیاتورساز ازاین قبیل کارهای خیالی زیاد دیده میشود

بیمور ساخته‌اند وتاریخ کتابت آن باید نیمه اول قرن باشد ، همان عصری که شاهنامه بایسنقری ساخته می‌شد .
درمیان شاهنامه‌های متعلق به‌مجموعه‌های خصوصی یك امه ناتاریخ کتابت سال ۸۶۱ نیز هست که توسط دکتر ی معرفی شده ، این کتاب به‌دیوان ناصرعلی درشهر پتنا دارد وبرای امیر رستم بن سالار حکمران طبرستان شده است .

جهانگیر کویاجی درسال ۱۸۷۵ درسمبئی تولد یافت. تحصیلات خودرا درداسکده الفونستن که قدیمترین ح جدید بمبئی است بپایان رساند ودردانشگاه کمبریج امه وتکمیل آن پرداخت

پس‌ازبازگشت به‌هند درسال ۱۹۳۰ به‌وکالت مجلس . اما چون ازابتدا به‌کار تدریس علاقمند بود از ۱۹۲۰ د درکالج تربیتی دانشگـاه کلکته به‌تدریس اقتصاد ژ ه شده بود وارسال ۱۹۳۲ به‌ریاست این دانشکده انتخاب .ند . طی سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ نمایندگی‌هند درسازمان را داشت وپس‌ازخاتمه این مأموریت بریاست دانشگاه هارا رسید ولقب سر گرفت کـویاجی باآنکه رشته ـی‌اس اقتصاد بود هیچوقت دست ازمطالعات مـورد به خودش که تحقیق دراساطیر ایرانی وتطبیق آن بااساطیر .گر است برنداشت . نخست کتابی براساس مطالعات ی آئین‌ها وافسانه‌های ایرانی وچینی نوشت که دوسال . ترجمه آن توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد ، اما ن تاك مهمترین اثـر کویاجـی دربن رشته محتوای . سهای وی درمؤسسه شرقشناسی کاما سال ۱۹۳۸ است ـ عنوان پژوهش درشاهنامه ، درشش جلسه بشرح زیر :

۱ ــ درتاریخ نهم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان : مفاهیم ، فلسفی شاهنامه .

۲ ــ درتاریخ بیست ویکم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: ـ جام مقدس[۷] درشعائر دینی وآثار سنتی مشابـه ـ وهند

۳ ــ درتاریخ بیست وششم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: ـ د کیخسرو .

۴ ــ درتاریخ بیست وششم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: ـ ایرانی (گشتاسپ در روم) .

۵ ــ درتاریخ سوم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان : زمناد حماسه‌های ایرانی .

۶ ــ درتاریخ ششم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان : داستان ـــ

سخنرانی درمؤسسه شرقشناسی کاما تحت عنوان Government Fellowship Lectu ودعوت دانشمندی

بـه عنوان Research scholar of the Institute آنهم در عصری که دکتر جیوانجی جمشید جی‌مودی اداره امورانستیتو را برعهده داشت افتخاری بزرگ بود که دانشمندانی نامدار چون ارنست هرتسفلد وابراهیم پور داود و ویلیام جاکسن ازآن بهره‌مندی داشتند . کویاجی دررشته‌های دیگر نیز نألیفاتی داشته است ویك هندشناس بنام نیز بوده است .

پژوهش درشاهنامه‌را باترجمهٔ مقدمه‌ای که پروفسور کویاجی برکتاب خود نوشته آغاز می‌کنیم :

سرآغاز

هنگامی که هیئت‌علمی‌مؤسسه شرقشناسی کاما ، دربمبئی، ازمن دعوت کرد که سخنران رسمی آن مؤسسه درسال ۱۹۳۸ باشم ، مخیر بودم که خود موضوع سخنرانی را تعیین کنم . من که برای بررسی وتحقیق دربارهٔ حماسهٔ بزرگ ایـران ومحتوای غنی آن ، ازنظر اساطیر و افسانه‌های گوناگون ، توفیق حدودی یافته بودم ، این پیشنهادرا پذیرفتم و مصمم شدم که ازاین فرصت برای مطالعه تطبیقی حماسه ایـران وحماسه‌های ملل دیگر بهره‌یابی کنم

تکوین ، تحول وتکمیل حماسه‌های ایرانی درطی‌قرون متمادی صورت‌پذیر گردیده است ، باتوجه به‌باستان‌نامه که فردوسی بدان درابتدای شاهنامه اشاره می‌کند ، این مدت دست‌کم دوهزار سال بوده است ، اما اگر بخش‌های نخستین پشت‌هارا ملاك قرار دهیم این مدت بیشتر خواهد شد . دربن دوران ملت ایران ازلحاظ جغرافیائی باملل دیگر ازجمله مردم چین، ختنی‌ها ، یونانیها وملت‌های آسیای صغیر تماسهائی داشت وتحولات تاریخی این تماسهارا میسر کرد .

بدیهی است ، این برخوردهای گوناگون سبب شدکه درتکوین روایات ملی ایران برخی پدیده‌ها وبازتابهـای اجتماعی دیگر ، خارج ازکاربرد خصوصیات ملی وجغرافیائی اصیل وطنی اثرگذاری کند .

من درکتاب خودم ، بنام آئین‌ها وافسانه‌های ایران باستان وچین ، دربن‌باره بحث‌هائی داشته‌ام و ویژگیهای قهرمانان شاهنامه‌را ازنقطه نظرمقایسه آنهابایهلوانان اساطیری چین قدیم نشان داده‌ام ، درآن بررسی‌های تطبیقی ، هم‌شباهت این داستانهای اساطیری وپهلوانی هویدا می‌گردد وهم‌تقوای ادبی فردوسی درنقل وانتقال مفاهیم ادبی عهد عتیق کـه‌در دسترس وی بوده وازآن درتنظیم کار بزرگش بهره‌مندی داشته است .

درآن کتاب ، من به‌افسانه ضحاك اشاره کرده‌ام وارتباط آنرا باعلم‌الاساطیر بابل قدیم ویـونان مطرح ساخته‌ام ، بی‌مناسبت نیست که دراینجا عین عبارات یکی ازدانشمندان‌را که ازکارم انتقاد کرده است نقل‌کنم : در بررسی شاهنامه

ختیار متوجه می‌شود که خالق کتاب درذکر مطالب
یات آن تاچه حد قابل اعتماد ودقیق بوده است ،
ت وکلمات‌را طوری انتخاب کرده است‌که به‌خودی
ون کوچکترین نقص یاانحراف ، مطلب مورد نظر
رصحت آن هیچ شك نداشته است ارائه می‌کنند .
ازقدرت بی‌نظیروتقوای ادبی قابل‌تحسینی برخوردار
.»

ر حاضر ، پژوهش درشاهنامه ، که درحقیقت دنباله
من ، مقایسه اساطیر ایران وچین است کوششی‌است
شناسائی بهتر این اثر بزرگ ادبی وهنری ومقایسهٔ
ار مشابه ملل دیگر ، بخصوص ازنقطه نظر افسانه‌ها
های‌مشترك یامشابه‌که تشکیل‌دهندهٔ‌بدنهٔ‌اصلی واسکلت
اهنامه اساطیری وپهلوانی وتکوین‌کنندهٔ لطف‌وزیبائی
ین شاهکار جاودانی ادب فارسی است .
رآن جزء ازین تحقیق‌که عنوانش ادبسه ایرانی است
شبحی ازخاطـرات باقیمانده تمدن کهن‌حنی‌هــار
ابیم ، بلکه به‌اسامی مهم ومطالب جالبی ازین قوم نیز
می‌یابیم‌که همه درین‌کتاب بزرگ محفوظ و مضبوط
است .

همچنین دربارهٔ زمان زرتشت وتعیین عصر وی نیز
اثر بزرگ می‌توان بهره‌مندی بسیار داشت . درشاهنامه
ه ازبررسی روابط فرهنگی واجتماعـی ایران باستان
مین حتی ، یك مبحث مهم ادبی وهنری جهانی نیز در
مان گشاده می‌شود : نفوذ وتأثیر این اثر بزرگ ادبی
توای آن ازافسانه‌ها وسنن به ادبیات وشعراروپا درقرون
. ما اکنون به‌اهمیت سنن وافسانه‌های سلتی درادبیات
ی واقف هستیم ونفوذ آنرا برسمیت می‌شناسیم وکافی
،که برای اثبات نظر خود وتکمیل مطالعات خاصی‌که
یش داریم ، به‌نفوذ واهمیت مهرپرستی (میترائیسم) ونقش
پدیده اجتماعی درانتقال و ارائه ادبیات حماسی وسنتی
ان دراروپا توجه کنیم .

یکی ازکسانی‌که به‌این مطلب توجه داشته دوشیزه
ستن است‌که درعلم ادیان کار می‌کند وبه‌منشاء ومنبع عقاید
اطیری ومذهبی ازلحاظ تطبیق آنها باهمدیگر وقوف کامل
رد وی‌که درباره آدنی تحقیق وتتبع می‌کند به‌اهمیت
ترائیسم درپیدایش این پدیده وبخصوص رمز جام مقدس
هاله‌نور توجه دارد . درحالیکه محقق دیگر دکتر بیتس
نشاء این پدیده یعنی جام مقدس‌را دراسطوره‌های الئوزینی
Eleusinian جستجو می‌کند ودانشمند دیگر ر. س. لومیس
نشاء آنرا اساطیر سامنزاس می‌شناسد.

هیچکس منکر این واقعیت نیست‌که توجه دامنه‌دار
دانشمندان به‌این مطلب وتفسیرهائی‌که درباره‌اش به‌عمل‌آمده
دلیل براهمیت موضوع بوده وازنقطه نظر علمی وادبی قابل
تقدیر است . اما بدون شك درصورتیکه بخواهیم مشکل خود
را با بررسی مذاهبی‌که برپایه‌های نجومی واجسام فلکی‌استوار
است حل کنیم قبل‌ازهمه متوجه مهرپرستی یا میترائیسم
خواهیم شدکه ازاین لحاظ مهمترین آئین دامنه‌دار جهان
است ، باآداب و رسوم و اسطوره‌ها وسنن خاص خود ، که
ارتباط دادن جام مقدس (هاله نور) بدانها امکان‌پذیراست
ومی‌دانیم‌که این آئین قرنها درسرزمین‌های مورد بحث ما
پیرووطرفدار داشته است ، وهاله نور باجام مقدس‌نیز درمیان
این طرفداران محبوبیت فوق‌العاده داشته است ، مهرپرستی
ضمن توسعهٔ بسوی غرب می‌بایستی همراه بوده باشد بابرخی
ازآداب و رسوم وسنن واساطیر کاملاً ایرانی ، بویژه آن
گروه‌که با فر پادشاهی ومتعلقات آن هماهنگی داشته‌اند

من درنخش دوم مقالات خود . افسانه جام مقدس
کوشش داشته‌ام‌که سنگهای جام مقدس و فر پادشاهی
کشف و ارائه کنم وبه‌اثبات برسانم‌که روایات ملی ایر
می‌تواند ازنقطه نظر کشف منشاء ومبدء این عامل تعی
«راز جام مقدس» مهم ومؤثر باشد .

در آخرین بخش این تحقیق با فراغ گذاشته وبسیار
داده‌ام که مذهب وابسته به آئین مهرپرستی ومعمای جا
مقدس ، درایران قدیم و هند باستان یك نوع تکوین وتکام
تدریجی موازی داشته‌اند وسرچشمه کشف والهام بـرای حل
معمای جام مقدس‌چیزی‌جزدو کتاب‌مقدس هندیان‌وحماسه‌ها
ملی هند نمی‌تواند باشد .

بطورخلاصه ، درین سفر ، برمبنای بررسی بوده‌ای ا
افسانه‌ها و اساطیر آریائی ، دربارهٔ جام مقدس و فرپادشاهی
که با هم شباهت وقرابت تکان‌دهنده‌ای دارند ، به سنت‌های
ایرانی (مهرپرستی ، زرتشت وشاهنامـه) واساطیر هند
آن درهند که با افسانه جام مقدس ارتباط دارند اشاره شد
است . درآخرین بخش منزگرد کیخسرو ، مقایسه شاهنامه
با حماسه‌های دیگر ادامه دارد و کوشش شده است
عامل اصلی تشکیل این‌گونه‌سنت و گفتگوهای جمعی آ
درادبیات جهان کشف وارائه گردد .

درین بخش قهرمانان منزگرد ایرانی مورد تحلیل قر
گرفته‌اند و موقعیت آنها در حماسه ملی ایران و متون‌کهن
مطالعه شده است و تا حدودی نیز با موقعیت و وضع قهرمان
مشابه در حماسه‌های دیگر تطبیق و مقایسه شده است ، ودر
مقایسه درمی‌یابیم که این شخصیت‌های اصلی . کیخسرو
آرتورشاه یا شارلمانی از توجهی فوق‌العاده وبی‌نظیر از سوی
خالق حماسه برخوردار بوده‌اند به‌حدی که شخصیت‌های درجه

درمدخل شاهنامه . فردوسی به رسول خدا و ولی وخاندان پیامبرتوسل می‌جوید. دربرخی ازشاهنامه‌ها ازجمله شاهنامه شاه طهماسبی مجلسی ازکسی‌که پیامبر وامامان درآن سوار شده‌اندکشیده شده‌که فردوسی نیز درآن‌کشتی هست . استوارت‌کاری‌ولج فردوسی را شخصی می‌داند که دراین‌کشتی به دکل بالا رفته واصولاً شیعیگری فردوسی را پدیده‌ای مربوط به عصرصفوی می‌داندکه البته درست نیست ودرنسخ پیش ازصفوی هم اشعار مربوط به ستایش حضرت علی درشاهنامه هست

می غیرقابل قیاس با قهرمان اصلی قرارداده‌شده‌اند
، خود موجب تردید محقق در معرفی شخصیت‌اصلی

ین حال که شایسته بود دربن داستانهای حماسی
، نخست یك مقام ممتاز داده شود ، اعلای قهرمان
، یك فرمانده یا رئیس بدون قدرت ممتاز و مشخص
، نبود ، اما در حماسه ایرانی با توجه باین نکته که
جوی مناسب برای اعلام و اعمال مسافرت روحانی
ظره کیخسرو فراهم گردد ، به لطف واهمیت خاص
وسی پی می‌بریم ، دوداستمند ایران‌شناس اشکال و
ز به مشکلات این سفر ازنقطه‌نظر جغرافیائی اشاره
.

رمورد این بخش به انتقال قدرت از یکی از قهرمانان
) به قهرمان دیگر میرگرد ( گودرز ) سر باید توجه
نمانگونه‌که می‌بینیم پارسه ودل وگالاهاد نیز ازلحاظ
وامتیاز جای گاون را می‌گیرند در داستان اسفندیا
من نسبت اعلای قهرمان اصلی دیده می‌شود ، با بررسی
و شاهنامه ملاحظه می‌کنیم که وبستاسب ( گشتاسب )
، ویری (زریر) قدرت وشخصیت خودرا نفع اسفندیار
، می‌دهند ، به عقیده دکتر العردیات ، نجیب‌الساج
گرفتن همه قهرمانان یك داستان در محور قهرمان اصلی
از خصوصیات داستانهای اربوری است وابن سبب ادبی
، شناسنامه سلتی دارد و با ابن خصوصیات ممتاز ومشخص
، با پژوهش در شاهنامه درمی‌یابیم که داستانهای رستم
فندیار و گودرز نیز دارای همین ویژگیهاست ودرین
هنر و ادب فارسی نیز هیچ دست‌کم از هنر و ادب سلتی
د .

بار می‌گردیم به بخشی ازبن منبع که عنوانش زمیادیست
ماسه‌های ایرانی است . قبل از هرچیز لازم است از اهمیت
، قسمت ازیشت‌ها صحبت کنیم که خود در راه بررسی
یخ وعلوم انسانی یکی از مهمترین مدارك موجود است و
ی بررسی نحوه مهاجرت وروش تفکر آریائیهای نخستین
رین مأخذ می‌باشد وسرچشمه‌ای است از اطلاعات مهم
مفید .

ازلحاظ علم‌الاجتماع و سیاست نیز این کتاب می‌تواند
نبع خوبی باشد . بخصوص برای آن گروه از محققان‌که
رباره حقوق مقدس پادشاه و تقدس خود شاه به مطالعات
طبیقی سرگرم‌اند.

به تصور من این بخش از اوستا سرچشمه‌ای بوده است
برای تکوین حماسه‌های ایرانی والبته ازمنابع مهم شاهنامه
نیز بوده است .

من دربررسی خود کوشش داشته‌ام که دربارهٔ این عناوین
صحبت کنم و دربن راه ازحداکثر توانائی خود بهره‌مند
شده‌ام نسخه‌ای ازطرح اصلی وخلاصه تتبعات خودرا پیش
از چاپ برای پروفسور جاکس فرستادم ووی بود که مرا
بتکمیل و توسعه و تدوین این تحقیق تشویق کرد ودربار
پنجمین بخش نوشت :

«این کار می‌تواند خطوط برجسته سنت مزبور را نشا
دهد و سنگهای آنرا با فرهنگ ایرانی مشخص سازد» م
به نخستین گفتار خود درپایان این مقدمه اشاره می‌کنم زیر
که این نخستین گفتار دربارهٔ ویژگیهای حماسی شاهنامه
فراهم شده است ، بلکه معرف روحیات وشیوه تفکر حو
شاعراست که درادوار اروپا پس بجای شاعر ، حکیم لق
گرفته بوده است . دربن بخش برداشت علمی و فلسفی فردو
از وقایع با نحوی پهلوانی [illegible] را تجزیه و تحلی
می‌کنم طی این بررسی به این نتیجه می‌رسیم که ا
برداستانهای فلسفی و ادبی [illegible] و همدانی [illegible]
پهلوانی و یا دف [illegible] حمله‌هاي [illegible]
پهلوانی را نیز می‌توان درطی این بخش‌های شاهنامه دید
این نکته پی برد که فردوسی بخش بزرگی از فلسفه و عقا
عالی عهد ساسانی را با مهارت و استادی خاص خودش
قالب شعر ریخته وبما داده است ودرست‌که می‌گو
این دانشمند بزرگ ایران نه تنها عامل اصلی ترجمه واد
[illegible] فارسی نهاده است بلکه عا
مهم انتقال تفکرات فلسفی عهد ساسانی به عهد اسلامی در با
ایران نیز بوده است

* این‌گفته را دکتر امیرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی
از قول پروفسور پاول درمجمع شاهنامه شناسان درمشهد ، ه
برگذاری جشنواره طوس ارائه کرد .

۱ ــ نگاه کنید به مقاله انتخاب در شماره ۱۳۸ هنر
تحت عنوان عبدالصمد شیرین قلم و تصویر ص ۳٦ همان مقاله

۲ ــ این نسخه را انتخاب طی مقاله‌ای کوتاه در شماره [illegible]
هنرومردم معرفی کرده‌ام .

۳ ــ درکتابخانه کاما غیراز شاهنامه دستور هست شاهنامه
دیگر وجود دارد شرح زیر :

۱ ــ قطع بزرگ ، ٤۸۳ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ
۱۰٦٤ کاتب کمال نقشبندی

۲ ــ قطع کوچك ، ۵۸۰ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ
۱۰۳۰ ، کاتب صادق‌بن محمدبن حافظ ابراهیم .

۳ ــ قطع بزرگ ، ۵۰٦ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ
۱۰٦۷ ، کاتب وسی‌بن محمد عیسی .

٤ ــ قطع کوچك ، فقط جلد دوم ، تاریخ کتابت ۱۰۳۵
کاتب حاجی محمد دشت‌بیاضی .

# نی

# از روزگار کهن تا امروز

**ات دینی ، مراسم قربانی در میان ملل و اقوام باستانی : قوم یهود ،**
**یها ، بابلی‌ها ، یونانی‌ها ، رومی‌ها ، مصریها مراسم قربانی در ایران ،**
**از دورهٔ باستانی تا امروز .**


**دکتر حسن لسان**
استاد دانشکده هنرهای دراماتیک دانشگاه تهران


رسم قربانی‌کردن در راه خدا یا خدایان که همراه با جشن‌ها و مراسم مذهبی وسیع
بوده از چه زمانی آغاز می‌شود و سابقهٔ این آئین که همهٔ ملت‌های دنیای قدیم آنرا بر پای
می‌داشته‌اند و امروز هم ، کم‌وبیش ، خودرا پای‌بند آن می‌دانند ازکجا آمده است؟ ظاهرا
از خیلی قدیم وزمانی که بشر ، هنوز پا به‌مرحلهٔ تاریخ نگذاشته ، به‌این‌کار آشنائی واعتق
داشته و به قربانی‌کردن می‌پرداخته است. وقتی فرزند آدم، از خوردن وخوابیدن ، خیالش
آسوده شد وکمی فراغت یافت، به‌اندیشیدن افتاد، به مفهوم ترس ومحبت وچیزهائی عاطفی
ازاین قبیل ، پی برد ، حوادث روزمره‌اش را ازکوچك وبزرگ، از آمدن شب یا روز ، طلوع
وغروب ماه وخورشید وستارگان ، گرفتن ماه وخورشید ، طوفان وخشکسالی وزلزله تا ...
وبیماری ومرگ ، همه‌را با فکرمحدود خود توجیه‌کرد، فکرنیروی برتر، قوای ماوراءالطبیعه
که دست‌اندرکار جهان هستند واینهمه حوادث ساخته وپرداختهٔ آنهاست، ذهنش‌را به‌خود مشغو
داشت، از آنها ترسید یا به‌آنها محبت ورزید، آنوقت برای جلب دوستی یا دفع گزند آنها
به‌فکر ساده وبدوی خود چنین پنداشت که با نثار پیشکش‌ها و قربانی‌ها ، این قوای بر...
که برای او سرنوشت‌ساز هستند، باخود همراه وسازگار کند، بسیاری و شاید همهٔ نمایشه
و قربانی‌ها ونیازها که بپای خدایان ونیروهای ماوراءالطبیعه نثار شده ، درآغاز ، علتی چنین
داشته است، بدیهی است درطول قرنها و باگذشت روزگاران ، این اعتقادات وسنت‌ها ، صورت
روز بخود گرفته، تلطیف شده و مانند همه عادات و عقاید بشر از صافی قرون واعصار گذشته
وجنبهٔ انسانی‌تر و عالی‌تری یافته تا جائی‌که به‌تدریج و درطول زمان ، به‌صورت یك عادت
منطق‌پسند درآمده وشکلی، ارتباط‌گونه ، ولی روحانی وملکوتی، میان خالق ومخلوق بخود
گرفته است، آئین قربانی، بعنوان یك نیایش نیز این مراحل را پیموده . از قربانی‌کردن انسان

حیوان تا پیشکش کردن میوه وخوردنی‌های گیاهی به‌خدا، یا خدایان ، همین سرگذشت را
نته است. این‌هم بوده است که بشر خواسته است خوردنی وغذای خودرا ، وقتی نام قربانی
آن گذاشت، بنام خدا یا خدایان متبرّك سازد و به‌یك امر مادی که به معیشت او مربوط
میشود حالتی روحانی و آسمانی بخشد، بهرحال نیاز بشر و نیز درماندگی‌ها و ضعف او که
هیچوقت دست از سرش برنداشته و اورا راحت نگذاشته‌اند وی را ناگزیر کرده است که با
عالم برتر ارتباط خودرا هرچه بیشتر محکم‌تر کند وازین دنیاهای ناشناختهٔ پراز راز که
بیش همیشه پراز رمز وپیچیدگی بوده وتصوری مبهم ازآن داشته است کسب مددکند.

در روایات اسلامی نخستین داستان قربانی را از فرزندان حضرت آدم، هابیل وقابیل
(یهودیان : قائین) می‌یابیم و عجب آنکه این داستان ، که به‌نخستین برانگیزی از جانب بشر
انجامد ، از ازدواج دختری با هابیل بروز می‌کند آدم می‌خواست خواهر قابیل را که با او
از یك مادر زائیده شده بود به‌هابیل برادر دیگر دهد ، هابیل بپذیرفت، «آدم گفت بروید
قربان کنید وآدم، سال اندر، روزی معلوم کرد، که بدان روز قربانی‌کردی، ودعا وسجود
کردی، و از آسمان چیزی سرخ بیامدی برگونهٔ آتش وآنرا دوپر بودی سبز و برآن قربان
بیاید که ایزد تعالی پذیرفته بودی وگرد آن قربان که پذیرفته نبودی هیچ نگشتی
چون شدی هیچ اثر ازآن قربان مانده نبودی ومردم ندانستی که آن پذیرفته است .
هر قربان که ناپذیرفته بودی ، هم بماندی وبسوختی و خداوند آن قربان میان
مردم شرمروی وشرمسار گشتی وابن ، تا به وقت بنی‌اسرائیل بود ، پس خدای تعالی این را
منسوخ کرد خویش برداشت تا اگر بپذیرد واگر نه، تا رستخیز جز او کس نداند.» سرانجام این
دو برادر به‌فرمان پدر به‌قربان‌کردن تن در دادند «هابیل شبان بود، گوسپندی هرکدام بهتر
بیاورد . وقابیل برزیگر بود، دسته‌ای گندم بیاورد ازآن بدترین وکهترین» آتشی از
آسمان فرود آمد، گوسفند هابیل را بسوزاند ودستهٔ گندم قابیل را به‌حال خود گذاشت، سرانجام،
همین رشك قابیل را برانگیخت تا اینکه برادرش را کشت و از آنجا کینه و ستیز میان
فرزندان آدم پیدا شد[1] داستان حضرت ابراهیم را هم شنیده‌ایم که درعالم رؤیا مأمور شد
پسرش اسماعیل را در راه خدا قربانی‌کند و این پسر که فرمان پدر را در اجرای امر حق
گردن نهاده بود تیغ براو کارگر نیامد وعاقبت با فداشدن گوسفندی بجای او از تیغ پدر
رهایی یافت[2]، در دنیای قدیم قربانی‌کردن انسان که گاه شامل بردگان و فرزندان و اسیران
می‌بوده ، بطوریکه خواهیم دید، امری رایج بوده است وآیا سرگذشت ابراهیم واسماعیل
کنایه‌ای به‌این معنی نمی‌تواند باشد که انسان‌ها نباید قربانی شوند وکشتن یك‌انسان هرچند
برای قربانی وعبادت باشد خلاف خواست وسنّت حق است؟ بهرحال وجود این سرگذشت که
در ادیان قدیم شهرتی داشته است نباید در منسوخ‌کردن قربانی انسانها بی‌تأثیر بوده باشد،
... این می‌بینیم چند هزارسال بعد ، یکی از اخلاف همین ابراهیم ، عبدالمطلب رئیس قبیله
... پرده‌دار بزرگ خانه کعبه، بنا به نذری‌که با خدای خود کرده بود می‌خواست یکی‌از
پسرانش را قربانی‌کند، درآن زمان چاه زمزم خشك شده بود «عبدالمطلب را ده‌پسر بود، چون
... بایستاد وآن چاه به‌کندن گرفتند، عبدالمطلب با خدای نذرکرد که اگر این آب
... بدست فرزندانش برآید او یك فرزند خویش‌را قربان کند، پس آب برآمد وچاه
... عبدالمطلب فرزندان را گرد کرد وگفتا چه‌گویید اندرین نذر من؟ گفتند ای پدر
... وفاکن وهرکه را خواهی قربان‌کن ، عبدالمطلب گفتا قرعه زنم، هرکه را قرعه
... آمد بمیان شما ، اورا قربان کنم، پس قرعه زد میان ده فرزند، قرعه برعبدالله آمد»
... کوچکترین ومحبوبترین فرزند عبدالمطلب بود، بر پدر سخت‌گران می‌آمد که او را

---

[1] — تاریخ بلعمی، چاپ ۱۳٤۱ ص۱۰۰ و ۱۰۱ .

[2] — همان مرجع ص۲۳۱ تا ۲۳٦ تورات، این فرزند را اسحق پسر دیگر ابراهیم میداند.

قربانی کند، سرانجام ، با قرعه زدن‌های پیاپی، صد شتر فدای او کرد وبجای فرزندش آنهارا قربانی ساخت و عبدالله که می‌بایست افتخار پدرشدن را برای بزرگترین مرد دین وتاریخ جهان داشته باشد، از قربانی‌شدن رهائی یافت[3]. این روایات بازگوکنندهٔ این واقعیت است که قربانی کردن انسان نزد اقوام سامی مانند ملل دیگر، در آنروزگاران ، رواج داشته‌است، وحال‌آنکه طبق همین روایات نخستین قربانی فرزند آدم جز گوسفند ودسته‌ای گندم نبوده است. بنابراین باید معتقد شویم که قربانی‌کردن انسان، رسمی‌است که بعداً میان بشر رواج یافته‌است.

## قربانی انسانی :

ویل دورانت قربانی‌کردن انسان را امری دانسته که میان همهٔ ملتهای باستانی شایع بوده و هرروز درجائی دیده شده است، بگفته او، در بعضی نواحی برای‌کشاورزی ، مردی را می‌کشتند و خونش را هنگام بذرافشانی برزمین می‌پاشیدند تا محصول بهتری بدست آورند و بعدها همین قربانی بصورت قربانی حیوانی درآمده است هنگامی‌که محصول می‌رسید ودرو می‌شد، آنرا تعبیری از تجدید حیات مرد قربانی‌شده بشمار می‌آوردند ، بهمین‌جهت پیش‌از کشته شدن و پس‌از آن برای مرد قربانی‌شده جنبهٔ خدائی قائل شده اورا تقدیس می‌کردند[4] .
**مولوخ** (Moloch) از خدایانی بود که مردم فینیقیه وکارتاژ و سایر اقوام سامی قربانی‌های انسانی به‌آن تقدیم می‌کردند، بقول‌همین‌مؤلف این‌عمل نتیجهٔ‌آن‌بوده‌است‌که مردم به‌آدم‌خواری عادت داشته وچنین می‌پنداشته‌اند که خدایان نیز گوشت انسان را دوست دارند و این‌که... پس‌از آنکه آدم‌خواری از میان رفته نیز برقرار مانده است ولی درنتیجه تکامل اخلاقی ... این شعار دینی تغییر یافته وخدایان نیز رفته‌رفته از لطائف اخلاقی بندگان خود تقلید کرد... بهمین‌جهت گوشت حیوان را بجای گوشت انسان پذیرفته‌اند، با گذشت زمان ، حتی گوشت حیوان نیز برای خدایان حالت حرمت پیداکرده وابن ازآن‌جهت بوده است که کاهنان، ... به‌غذای لذیذ بیش‌از خدایان نیاز داشتند، بهمین‌جهت فقط امعاء واحشاء واستخوان‌های قربانی درمذبح به‌خدایان تقدیم می‌کردند.

مردم صور به فرزندان خودرا قربانی می‌کردند، چون‌کار سختی پیش می‌آمد ... مردم فینیقیه، که آنان نیز چنین رسمی داشتند ، فرزندانشان را به‌خدای (خورشید) ... وبرای‌او قربانی می‌کردند، دراین‌هنگام، مردم مانند روزعید، خودرا می‌آراستند و به‌قربانگاه می‌آمدند و بانگ‌کوفتن طبل ودمیدن در نی، بداندازه‌ای بودکه فریادکودکانی را که در دامن خدا می‌سوختند ، خاموش می‌ساخت ، ولی این مردم ، بیشتر به قربانی‌هائی می‌پرداختند که وحشی‌گری کمتری داشت[5] .

مثلا پادشاه مواب (سرزمینی درفلسطین)، پسر ارشد خودرا قربانی‌کرد تا شهر ... در محاصرهٔ دشمنان بود نجات دهد، چون خواست وی برآورده گردید و قربانی ... پذیرفته شد ، هفت‌هزار نفر از بنی‌اسرائیل را به‌عنوان شکرگزاری از دم شمشیر گذراندند[6]

## قوم یهود

قوم یهود نیز مانند دیگر اقوام باستانی، انسان را قربانی می‌کردند و پس‌از آن ... حیوان، جای آدمی را گرفت، «نوبرگله‌ها» به این‌کار اختصاص یافت یا «نوبرمیوه» ... مزرعه بدست می‌آمد تقدیم می‌شد، درپایان‌کار چنان شدکه تنها به‌تسبیح وستایش‌خدا و ... دعا قناعت می‌ورزیدند[7] .

قربانی یکی از عبادات مهم اسرائیلیان بود و آنرا دلیل برتوبه و اعتراف و ... وکفّاره وشکر می‌دانستند وآنهم بر دونوع بود یکی قربانی خونی و دیگری غیرخونی، قربانی

عوبی از حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و کبوتر بعمل می‌آمد وقربانی غیرحوبی از نوبر میوه‌های فصل وشراب وزیت وآرد صورت می‌گرفت، قربانی‌کننده ، قربانی خودرا به‌قربانگاه می‌آورد ونخست دست خودرا برآن می‌گذارد وهرگاه کاهنان حاضر نبودند لاویان او را درامر قربانی‌کمك می‌کردند (لاویان از اولاد لاوی سومین پسر حضرت یعقوب بودند جایز نبودکه بیان قربانی‌کنند وبخور بسوزانند) . پس‌از پوست‌کندن، حیوان را پاره پاره‌کرده آنچه را که مأمور بسوزانیدن آن بودند بر قربانگاه می‌سوزانیدند وگاه آن تکه‌ها را در حضور خداوند بلند می‌نمودند و اول قربانی‌که درکتاب مقدس‌آمده قربانی قائن(قابیل) وهابیل است بعضی قربانی‌ها بدینقرار بود : سوزاندنیها، پیش‌کشها، جنباندنیها ، افراشتنی‌ها ، قربانی‌های سلامتی و قربانیهای خطا وگناه .

قربانیهای سوزاندنی برای کفّاره گناهان بود که می‌بایست تربیهٔ بی‌عیب گاو و یا گوسفند را ، درنهایت رغبت ومیل، شرحی‌که گفته شد قربانی‌کنند. پیش‌کشها ، شامل آرد وغن زیتون وکندر بود که قدری از آرد و روغن و تمام کندر را برقربانگاه گذارده می‌فروختند، جنباندنیها ، نوبر محصولات زمینی بود که درعید فصح تقدیم خدا می‌شد وهدیهٔ پیش از محصولات بعداز درو بود ، قربانی سلامتی از برای تقدیس خداوند بود که آن‌هم حیوانات ومحصولات زمینی می‌بایست تقدیم شود، اما قربانیهای خطا وگناه از برای کفاره ... آمد وبجا آوردن آن ، برای‌گناه شخصی یا عمومی ، به عهدهٔ کاهن بود ، شخص خطاکار ... خودرا برسر ری گذارده به‌گناه خود اعتراف می‌نمود آنگاه حیوان را بدست کسی داده ... دردشت می‌برد وقربانی می‌کرد[8]

یهودیان در مذبح‌های خصوصی یا درمعبدهای کوچك بالای تپه‌ها قربانی‌های خود را ... تقدیم می‌کردند، مذبح را به‌اشکال مختلف می‌ساختند ولی اساس چندان محکمی نداشت ... عبارت ازکومهٔ چهارگوشی از سنگ یا تلّی ازخاك بود، اگرمی‌خواستند مذبح را ازسنگ ... کنند می‌بایست که از سنگهای نتراشیده ودرست بنا کنند، حجاری ونقاشی آنها جایز ... مبادا بمنزلهٔ صور وتماثیل پرستیده شود وبهمین واسطه بود که هنگام بنای (بیت‌الله) ... آلات و ادوات آهنی شنیده نمی‌شد، وهمچنین می‌بایست مذبح دارای پله باشد. مذابحی که قوم یهود در عبادتخانه‌هایشان داشتند دونوع بود یکی مذبح قربانیهای سوختنی‌که مذبح ... خوانده می‌شد ودیگری مذبح بخور بودکه آنرا مذبح طلائی نیز می‌گفتند[9]

در قوم یهود، تنها کاهنان بودند که می‌توانستند چنانکه شایسته است قربانی‌کنند[10] ... پیغمبر یهود، بنا بر زن‌دوستی، قربانگاههایی برای خدایان بیگانه ساخته بود که زنان ... وی درآنجا به عبادت بپردازند واین امر موجب ملامت وقایع‌نگاران توراة شده‌بود[11] .

در سومر :

در یکی از الواح سومر این دستور دینی عجیب دیده می‌شود «بره خاشش و قدید

---

۳ ــ همان مرجع ص۲۳۰ .
۴ ــ ویل دورانت کتاب اول (بخش اول) ، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ .
۵ ــ همان مرجع، ص۴۴۲
۶ ــ همان مرجع، ص۴۴۳
۷ ــ همان مرجع، ص۴٦٦ .
۸ ــ ترجمه قاموس کتاب مقدس ، ص٦۹۱
۹ ــ همان مرجع ص۷۸۸ .
۱۰ ــ ویل دورانت، کتاب اول (بخش‌اول)، ص٤٦٦ .
۱۱ ــ همان مرجع، ص۴۵۹
۱۲ ــ همان مرجع، ص۱۹۲ .

آدمی است، وی بره را به‌جای جان خود بخشیده‌است»[12] . درهمین‌ناحیه برای خدایان هدایائی از مال و خوراك و زن می‌آوردند، در الواح گوده (یکی از شاهان نیکوکار سومر) فهرستی است‌که نشان می‌دهد خدایان چه چیزهائی را می‌پسندند وآنها را دوست دارند که ازآن‌جمله است: گاونر وبز وگوسفند وکبوتر وجوجه ومرغ ومرغابی وماهی وخرما وانجیر وخیار وکره و روغن ونان دوآتشه[13] .

ظاهراً درمیان اقوام باستانی، سومریها نخستین مردمی بوده‌اند که درستی این رسم یعنی قربانی‌کردن انسان پی برده وبجای‌آن چیزهای دیگر را انتخاب کرده‌اند.

## در بابل :

در بابل بر قربانگاههای معابد، گوسفندان را قربانی می‌کردند و قربانی‌کردن یکی‌از شعائر دینی پرطول وتفصیل ودقیق بوده وضرورت داشته است که کاهن کارشناس به این کار اقدام‌کند اگر کسی می‌خواست وظیفهٔ خودرا در برابر خدایان بانجام رساند بر وی واجب‌بود که قربانی شایسته به معابد پیشکش‌کند و دعاها و اوراد مخصوص بخواند[13] هرودوت یکی از این معابد را چنین وصف‌کرده است: «دراین معبد مجسمه بزرگی از زرناب موجود است که خداوند (زئوس) را نشان میدهد نزدیك این مجسمه میز بزرگی از طلا جای داشت، پایهٔ مجسمه وتخت خداوند نیز از طلا بود . غیر از این معبد، قربانگاهی ازطلا وجود دارد وعلاوه‌بر آن قربانگاه‌بزرگ دیگری هست‌که حیوانات بزرگ وبالغ‌را درآنجا قربانی می‌کنند، درقربانگاهی که از طلاست، فقط حیوانات شیرخوار را می‌توان قربانی‌کرد هرسال درموقعی‌که برای بجاآوردن این‌خدا جشن می‌گیرند ، کلدانیان هزار تالان عود برروی قربانگاه بزرگ می‌سوزانند درداخل آن هدایای زیاد دیگری موجود است‌که اشخاص عادی اهدا کرده‌اند»[14]

نکتهٔ گفتنی اینکه زنان بابل، نظر قربانی‌را همچون رسمی بکار می‌بردند و خود با گردن‌بند ودستبند ونظرقربانی می‌آراستند[15] .

عربها نیز که از اخلاف اقوام سامی بودند، برای تقدیس بتهای خود سر و گوسفند قربانی می‌کردند وقصدشان‌ازین‌کار تقرب وتوسل بدانها بود . این قربانیها را مردم جاهلیت (عتایر) و قربانگاه‌هائی را که درآن قربانی می‌کردند عَتَر می‌خواندند و دراشعار خود از این قربانی وقربانگاه‌ها یادکرده بودند[16] .

## در یونان وروم :

درمیان یونانیان ومردم روم باستان نیز مراسم قربانی برای خدایان وارواح مردگان یا درهنگام برپا کردن جشن‌ها مرسوم بود، ِنیزه ، سامان دهندهٔ شهرآتن و نیز رمولوس ، بانی شهر رم هردو در راه خدایان قربانی‌کرده بودند[17] .

مردم یونان، خوك را ، که برای پرنسل بودنش، مقدس می‌دانستند، در یکی‌از اعیاد که متعلق به ِدمیتیر ( Déméter الهه کشت وزرع) بود قربانی می‌کردند وهم‌چنین درجشن دی‌یاسی‌یا (Diasia) آنرا درراه زئوس(خدای خدایان) قربانی می‌ساختند[18]، برای خشنودی مردگان که آنان را قادر به‌هرکار نیك‌وبد می‌دانستند دعا می‌خواندند وقربانی می‌کردند[19]

یونانیان به‌خدای خورشید (Helios) ، چون سرزمین آفتابی داشتند، چندان اهمیت نمیدادند، باوجود این، اسپارتی‌ها، برایش‌اسب قربانی می‌کردند تا ارابهٔ آتشین خودرا درآسمان بکشد، مردم رودوس (Rhodos) برعکس، او را خدای بزرگ خویش می‌شمردند و درهرسال چهار اسب ، از نژاد عالی و یك ارابه در دریا می‌افکندند تا این خدا برای گردش از آن استفاده کند[20] .

بطورکلی، عبادات یونانی از موسیقی وسرود وقربانی ودعا تشکیل می‌شد[21] ، محل قربانی در معبدها بود، مؤمنان هنگام عبادت، خود را به مذبح که در جلو معبد قرار داشت می‌رساندند وبوسیله قربانی ونماز خودرا از خشم خدایان ایمن می‌پنداشتند، وباری اورا جلب می‌کردند، برای قربانی هرچه قیمت داشت انتخاب می‌گردید، مانند مجسمه و نقاشی و لوازم زندگی واسلحه وظروف ومیز وجامه وبدون‌شك اگر خدا نمی‌توانست قربانی را بکار برد کاهنان ازآن استفاده می‌کردند[22] .

آتنی‌ها ، پیش‌از عید تره ، بانی شهرآتن ، بیاد او گوسفندی قربانی می‌کردند ، در زمان تزه اهالی دهکده‌ها وقصبه‌ها گرد هم جمع شده قربانی مشترکی بافتخار ژوپیتر انجام می‌دادند[23] ، قربانی‌های این مردم، غالباً با سرود ورقص دسته‌جمعی همراه بود، وقتی آتنی‌ها جسد تزه را، پس‌از مرگش یافتند وآنرا به‌آتن آوردند همه مردم به‌استقبال رفته قربانیهای زیادی بر سر راهش نثارکردند درست مثل اینکه خودش از مسافرتی برگشته است[24] لیکورگ، قانونگزار معروف اسپارت، پس‌از آنکه وضع قوانین خود بردارد بشهر دلف رفت و پس‌از قربانی در معبد آپولون از پیشگوی آنجا سؤالهائی کرد که باو جواب مساعد داده شد[25] همین قانونگزار، دختران وپسران جوان را درهمه مراسم وکارها شرکت داد تا باتفاق یکدیگر عبادت وقربانی‌های رسمی انجام دهند[26] اسپارتیها، پیش‌از جنگ، قربانی‌ها جهت فرشتگان اهدا می‌کردند تا اینکه، در برابر دشمنان، اضطرابی‌را که باآن بارآمده بودند مجسم نمایند[27]، ... بقوانین لیکورگ، مردم اسپارت برای مردگان خود دوازده روز عزاداری کرده در روز ... به‌افتخار رب‌النوع مرگ ودوزخ قربانی‌کرده لباس عزا از تن بدر می‌کردند[28] پس‌از ... لیکورگ، معبدی بنامش ساختند و هرسال به‌یاد او قربانی مخصوصی اهدا می‌کردند[29]، ... (قرن ششم پیش‌از میلاد)، از حکمای بزرگ یونان، آتنی‌ها را واداشت که قربانی‌های ... را سبکتر وکم‌خرج‌تر انجام دهند[30] و همچنین، بموجب قانونی، حضور زنان را در اعیاد ... انی‌ها محدود ساخت و مانع شد که برمزار مردگان گاو قربانی کنند[31] باوجود این ... امپراطور روم، دستور داد که برگور آلسیباد، سردار معروف یونانی، مجسمه‌اش را

---

۱۳ ــ همان مرجع، ص۳۶۱

۱٤ ــ ترجمه تاریخ هرودوت، چاپ ۱۳۳٦، ج۱ ص۲۵۹

۱۵ ــ ویل دورانت، کتاب اول، ص۳۳۳

۱٦ ــ ترجمهٔ الاصنام کلبی، ص۷۳ .

۱۷ ــ ترجمه حیات مردان نامی، پلوتارك، ص۲۵ وص۵۹

۱۸ ــ ویل دورانت، کتاب دوم (بخش‌اول چاپ ۱۳٤۰) ص۳۰۵ و ص۳۰٦

۱۹ - همان مرجع ، ص ۳۰۷

۲۰ ــ همان مرجع ص۳۰۲ و۳۰۳

۲۱ ــ همان مرجع ص۳۲۷

۲۲ ــ همان مرجع ص۳۲۸

۲۳ ــ حیات مردان نامی ص۱۵ .

۲٤ ــ همان مرجع ص٤۸

۲۵ ــ همان مرجع ص۱۱٤

۲٦ ــ همان مرجع ص۱۲۸

۲۷ ــ همان مرجع ص۱٤۳

۲۸ ــ همان مرجع ص۱۵۰

۲۹ ــ همان مرجع ص۱۵۸ .

۳۰ ــ همان مرجع ص۲۲٦ .

۳۱ ــ همان مرجع ص۲٤۲ .

۳۲ ــ همان مرجع ص۵۸٤ .

نصب کرده ، هرسال بخاطر او گاوی قربانی کنند[۳۲]. یونانیان برتمیستوکل ــ سردار معروف یونانی درجنگ با خشایارشاه ــ عیب گرفته بودند که او دوست داشت اغلب قربانی کند و به خارجیان ضیافت دهد[۳۳] .

یونانیان نیز درآغاز از قربانی کردن انسان‌ها ابائی نداشتند، مثلاً آگاممنون دخترخود، ایفی‌ژنیا را قربانی کرد وآخیلوس ده تن ازجوانان ترویا را به‌خاطردوستش ، پاتروکل ، قربانی ساخت[۳۴] . در معبد دیان، در اسپارت، هرسال، یکنفر را با قرعه انتخاب و درصحن معبد قربانی می‌کردند، لیکورگ، این رسم را ممنوع کرد ولی برای احترام به معتقدات عامهٔ مردم مقرر داشت تا طفلی که باید خونش نثار شود شلاق بخورد[۳۵] .

درجنگ سالامین (سالامیس) که میان خشایارشا ویونانیان روی داد، وقتی تمیستوکل، سردار یونانی ، برعرشه کشتی فرماندهی مشغول قربانی بود ، سه‌نفر اسیرجوان ، بغایت رسا با لباسهای فاخر و تزیینات طلا نزدش آوردند که شایع بود خواهرزادگان شاه ایران هستند، چون درهمان حال برق از شعلهٔ آتش قربانی جهید و یکی از حضار عطسه کرد ، غیب‌گوئی دست تمیستوکل را گرفت وتمناکرد تا هرسه اسیررا فی‌المجلس قربانی الهه عشرت (باکّوس) نمایند، تمیستوکل ازچنین پیشنهادی غرق حیرت شد وعاقبت اورا مجبورکردندکه ارادهٔ خدائی برآورده شود و به‌نحوی که غیب‌گو مقرر نموده بود آنان‌را قربانی کردند[۳۶] .

در آرکادی (سرزمینی دریونان)، حتی تا قرن دوم میلادی، انسان‌ها را برای زئوس (خدای خدایان) قربانی می‌کردند، هنگام بروز بیماری‌های خطرناک، یکی‌از بینوایان شهر را جامهٔ مقدس پوشانده سپس او را با شاخه‌های گل می‌آراستند ودرمیان مردمی که تصورمی‌کردند بااین کارگناهانشان بخشیده می‌شود اورا ازبالای صخره بەزیر می‌انداختند. مردم آتن، درهنگام قحط وغلا وشیوع طاعون وامراض دیگر یك یا چندنفر از افراد بشر را قربانی می‌کردند تا شهر خودرا پاك سازند[۳۷]، باگذشت زمان، موضوع قربانی کردن بشر محدودترشد وتنها مجرمان محکوم به مرگ را پس‌از آنکه شراب فراوان می‌دادند وتخدیرشان می‌کردند قربانی می‌ساختند ولی بعداً حیوانات را بجای انسان برای قربانی برگزیدند یکی از سرداران یونانی بنام پەلوپیداس (Pelopidas) ، درشب قبل‌از جنگ، خواب دید که اگر انسانی را قربانی کند در جنگ پیروز می‌شود ، برخی از همراهانش با این‌کار موافقت کردند اما بعضی دیگر گفتند این‌رفتار وحشیانه نمی‌تواند مورد رضایت موجودات آسمانی قرارگیرد، فرمانروای زمین، پدر خدایان وهمه خلق است و با ستمکاران کاری ندارد، اعتقاد به‌خدایان ونیروهائی که از کشتن و قربانی کردن آدمیان شاد شوند از بی‌خردیست[۳۸].

بی‌گمان قربانی کردن حیوان بجای انسان ازگام‌های بلند تمدن انسان است، در [illegible] بیشتر گاو وگوسفند وخوك را قربانی می‌کردند، سپاهیان قبل‌از جنگ برای پیروزی [illegible] قربانی تقدیم می‌داشتند[۳۹]. وقتی اسکندر مقدونی برامواج دریای هند، کشتی می‌راند دو [illegible] برای نپتون (رب‌النوع دریاها) قربانی کرده آنگاه از جام‌های زرین می‌گساری کرده دو [illegible] را بااین‌جام‌ها بەدریا افکند[۴۰] . درآتن برای پاك‌ساختن محالس‌عمومی خوکی قربانی می‌ک[illegible] از حیوانات قربانی‌شده فقط استخوان وپیه را نیاز خدایان می‌کردند و مابقی را خود [illegible] می‌بردند، یونانیان جرأت نمی‌کردند که گوشت قربانی‌هائی‌را که برای خدایان زمینی می[illegible] برای خود نگه‌دارند ازین‌رو حیوان را درمحلی عمومی می‌سوزاندند تا خاکستر گردد، علت [illegible] بود که آنان از خدایان زیرزمینی بیشتر می‌ترسیدند وبیم داشتند که هم خوراك این [illegible] بشمار آیند اما درمورد خدایان آسمانی، قربانی‌ها از روی ترس از خدایان ویا برای [illegible] گناهان بعمل نمی‌آمد، بلکه مؤمنان می‌خواستند با هم‌خوراکی خدایان، برشادی خود بیف[illegible] وبانیایش ودعا، حیات ونیروی خودرا داخل قربانی کنند وبدین‌وسیله بر نیروی خود بیف[illegible] بهمین‌جهت شراب را نخست روی قربانی وسپس در جام‌های خود می‌ریختند وچنان می‌پن[illegible]

که خدایان شراب نوشیده‌اند[41] . وقتی در آتن وبای بزرگی شیوع یافت چون احتمال می‌دادند که این بلای کشنده ازجانب خدای ناشناخته‌ای برآنان نازل شده باشد برای ابن خدا قربانگاهی ساختند وآن‌را (مذبح خدای ناشناخته) نام نهادند[42] .

ازجمله مراسم قربانی، یکی این بود که مشتی جو برشته با اندکی نمك برسر جانوری که سر می‌بریدند می‌افشاندند[43] وآئین قربانی غالباً با نیایش‌خدایان وباده‌گساری وجشن وسرور همراه بود، در ایلیاد هومر، بارها می‌بینیم که جنگجویان برای نیل به‌پیروزی در راه خدایان قربانی می‌کنند و ازآنان مدد می‌جویند، بدین منظور صدگاو نر با صد بره نوزاد را یکجا می‌کشند وچربی‌های آنها را می‌سوزانند تا دود آنها مارپیچوار به‌آسمان برود وخدایان را محظوظ سازد[44] ، آشیل، قهرمان معروف ایلیاد از خشم آپولون چنین یاد می‌کند « . . . . آیا وی از نذری که تخلف شده بهم برآمده است یا بجهت‌آنکه از قربانی صدگاوی که فروگذار شده گله دارد، آنگاه می‌بینیم که آیا وی به‌بوی قربانی بره‌ها وبزهای بی‌عیب ما پاسخ می‌دهد وتحمل می‌کند که بلا را ازما بگرداند یانه؟»[45]

هومر یکی‌ازین مراسم قربانی را که درآن صدگاو نذر آپولون شده چنین وصف کرده است :

« . . . . بی‌درنگ صدگاو قربانی پروار را بترتیب در گرداگرد قربانگاه زیبائی جای دادند، پس دست‌های خودرا شستند و دانه‌های جورا برداشتند وکریزس (کاهن معبد آپولون) برآنها دعا خواند : ای خدائی‌که کمان سیمین‌داری . . . سخن مرا شنو، تو پیش ازین‌هم دعاهای مرا پذیرفته‌ای . . . . هنگامی‌که دعا بپایان رسید وجو را افشاندند پوزه‌های گاوان را بلند کردند، آنها را سر بریدند، پاره پاره کردند ورانهای آنهارا که ازآن خدایان بود جدا ساختند، از دوسوی چربی بروی آنها گذاشتند وپاره‌های گوشت خام را روی آنها جای دادند، پس‌از آن پیرمرد کاهن آنها را روی اخگرها بریان‌کرد وبادهٔ ارغوانی‌رنگ باده را روی آنها ریخت، درکنار وی جوانان چنگالهای پنج شاخه دردست داشتند، سپس چون رانها پخته شد جگربندها را خوردند، بازمانده را نیز به‌پاره‌های کوچك قسمت‌کردند، سپس آنها را به سیخ‌کشیدند و با دقت بسیار برشته کردند، این‌کار که بپایان رسید سور آماده شد، جشن برپا کردند و همه از خوردنی‌های فراوان‌که بود بهرهٔ خویش بگرفتند، چون‌تشنگی وگرسنگی فرو نشاندند، جوانان دوستکائی را لبریز کردند، سپس درساغر هرکس ازآن باده ریختند که باد خدایان بنوشد»[46] .

منلاس یکی از همین جنگجویان به مردم تروا می‌گوید «ای مردم! برهای سیاه برای

---

۳۳ ــ همان مرجع ص۳۱۰

۳٤ ــ ویل دورانت، کتاب دوم (بخش‌اول)، ص۳۲۸ .

۳۵ ــ حباب مردان نامی، ص۱۳٦ .

۳٦ ــ همان مرجع، ص۳۲۳ .

۳۷ ــ ویل دورانت، کتاب دوم (بخش‌اول) ص۳۲۸ و ۳۲۹

۳۸ ــ همان مرجع ص۳۲۹ و۳۳۰ .

۳۹ ــ همان مرجع ص۳۲۹ .

٤۰ ــ ایران‌باستان (چاپ ۱۳۳۱) ج۲ ص۱۸۲۰ .

٤۱ ــ ویل دورانت، کتاب دوم (بخش‌اول) ص۳۲۹ و۳۳۰ .

٤۲ ــ قاموس کتاب مقدس، ص۷۸۸ .

٤۳ ــ ترجمه ایلیاد (چاپ۱۳۳٤) ص۲۳ .

٤٤ ــ همان مرجع، ص۱۷ .

٤۵ ــ همان مرجع، ص٦ .

٤٦ ــ همان مرجع، ص۲۲ .

پروردگار زمین وبره‌ای سفید برای پروردگار خورشید قربانی‌کنید، ما نیز چنین قربانی‌ای را برای خدای خدایان خواهیم کرد»[۴۷] .

هنگام پیمان بستن نیز این مراسم قربانی را برپای می‌داشتند ودعا می‌خواندند، ازسر حیواناتی که باید قربانی شوند موهائی جدا می‌کردند وآنرا میان سرکردگان پخش می‌کردند وخدایان را به‌این پیمان گواه می‌گرفتند در یکی ازین مراسم پس‌از آنکه بره‌ها را سر بریدند «باده‌ها را ازخم کشیدند، آنرا درساغرها ریختند وتام خدایان را برزبان‌آوردند، از دولشکرگاه بانگ این دعا برخاست، ای زئوس بزرگ وهراس‌انگیز وهمه شما ای خدایان جاودانی، اگر کسی این آشتی را که با بدین سان مقدس است برهم زند مغزش ازکاسه شکسته ، سرش مانند این باده برزمین پراکنده باد، بازماندگانش را همین سرنوشت بادا ! زنش گرفتار گساخی دشمنی نامردم بادا!»[۴۸] . قهرمانی دیگر هنگام نذر و اهداء قربانی به‌یکی از خدایان چنین می‌گوید : «مرا پناه ده، گوساله مادهٔ یکساله‌ای برای تو قربانی خواهم کرد که پیشانی گشاده داشته باشد وهیچ دستی آنرا به‌یوغ نبسته باشد. پس‌از آنکه شاخ‌های تازه برآمده‌اش را زرین کرده باشند آنرا برای تو قربانی خواهم کرد»[۴۹] . قربانی‌کردن حیوانات تا رواج دین عیسی در یونان بجای ماند وپس‌ازآن جای خودرا به مراسم رمزی دین مسیح داد[۵۰] ، در هرحال بدنبال قربانی به‌دعا ونیایش را ازآثار باک ادیان باید دانست، همانطورکه ظهور زردشت در ایران مرگ ویس جشن اثری ازخود بجای گذاشته بود

*** 

رومی‌ها نیز در برگزاری مراسم قربانی، دست‌کمی از یونانیان نداشتند باوجود این آنان در روز احداث کشورشان قربانی نمی‌کردند واصولا درآن روز خون هیچ حیوانی نمی‌ریختند[۵۱]، درجشن لوپرکالیا ــ که آنرا بخاطر گرگ ماده‌ای که رمولوس را شیر داده‌بود برپا می‌ساختند ــ سگی قربانی می‌کردند، کشتن سگ علامت بخشیده بود، یونانیان نیز همین را برای ترکیهٔ خویش می‌کردند، کشتن سگ، که دشمن گرگ است، ظاهرا به‌علامت قدرشناسی از حیوانی بوده که رمولوس را شیر داده و ازمرگ نجات بخشیده بود[۵۲] ، رومی‌ها به یاد روزی که رمولوس ناپدید شده بود، به‌خارج شهر رفته، درمحلی بنام باطلاق، به‌قربانی بزها می‌پرداختند[۵۳] .

نوما از رهبران بزرگ روم (قرن هفتم پیش‌از میلاد) معتقد بودکه بوسیلهٔ قربانی و رقص‌ها وجشن‌ها باید مردم سرکش روم را رام نمود[۵۴]، قربانی‌هائی‌که بدستور نوما به می‌گرفت، شباهت کاملی به‌رسوم فیثاغوریان داشت، زیرا خون قربانی را نمی‌پاشیدند، با کمی آرد وقدری شراب وشیر و امثال چیزهای پاک مخلوط می‌نمودند[۵۵] ، طبق قانون نوما چنانچه زنی می‌خواست، پس‌از انقضای عده، شوهرکند، می‌بایست گاوی قربانی‌کند[۵۶] در رم برای الهه ترم (Terme) قربانی‌های متعددی بعمل می‌آمد ولی نوما با تدابیر عاقلانه‌اش ، که نباید آستان این الهه را خون‌آلوده کرد، مردم را از ریختن خون منع کرد[۵۷] بنا به‌همین قوانین نوما، مردم رم درماه فوریه، برای گناهان وبانیان قربانی می‌کردند[۵۸] دراین زمان هنگام مراسم تحلیف نیز قربانی بجای می‌آوردند و دربرابر قربانی، قسم‌های جدی بزبان می‌آوردند، درقسم‌های بزرگ، همهٔ آنانکه متعهد می‌شدند، دست خودرا، درجسد قربانی کشته بودند، آغشته نموده، جرعه‌ای از خونش‌را می‌آشامیدند[۵۹] .

در زمان کنسولی کامیل (قرن چهارم پیش‌ازمیلاد)، پس‌از رفع اختلاف میان سنا ومردم، جشنی برپا کردند ودرتمام معابد، قربانی‌هائی بمنظور سپاس خدایان انجام دادند و مردان‌کلاهی ازگل به‌افتخار صلح وآشتی برسر نهادند[۶۰] .

بگفتهٔ پلوتارك ، در زمان کنسولی امیل (قرن دوم پیش‌از میلاد) که افتخارات

و پیروزی‌های درخشانی برای ملت رم بدست آورده بود، مردم مسرور جشن‌های پیروزی برپا کردند «روز سوم، صبح بسیار زود، نوای شیپور از همه‌جا برخاست . . . صدوبیست گاو فربه با شاخ‌های مطلا که برسر آنان برگ‌های سر زده شده بود ظاهر شدند، مهارها دست جوانان زیبائی بود که کمربندهای رنگین داشتند و گاوها را به قربانگاه هدایت می‌کردند، در برابر آنان، یکدسته ازپسران جوان وزیبا، هریك ظرفی ازطلا یا نقره دردست داشتند تا خون قربانی را جمع‌کرده به‌رسم تبرك به‌نمازمندان دهند»[61]

رومی‌ها و سایر یونانی‌ها، هنگامی‌که به‌کارهــای بزرگ می‌پرداختند برای اینکه حوادث را پیش‌بینی کرده ازآینده خبر یابند، ازروی احشا وامعاء قربانی تفأل ونظر می‌زدند وکاهنان ازروی علائمی‌که درآنها می‌دیدند به‌غیب‌گوئی می‌پرداختند[62]، این سنت‌ها ومعتقدات، قرن‌ها پس‌از رومیان ویونانیان باستان باقی ماند بطوری‌که پاره‌ای از اقوام مسیحی، بااعتقادی محکم، آنها را بکار می‌بستند. شاردن فرانسوی (معاصر شاه‌سلیمان صفوی) که در راه خود به ایران، از راه جنوب روسیه وقفقاز گذشته و ازمیان اقوام مسیحی کلشید (سن در پای ساه ... گرجستان سکونت داشته‌اند) گذر کرده است خاطرات جالبی از مراسم قربانی این مردم ... می‌کند که یادآور معتقدات مردم باستان است، بگفتهٔ او، مردم کلشید از روی حرکات یا شاخ زدن و ادرارکردن و ناله انداختن گاو قربانی تفأل می‌زدند و حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کردند، شاخ زدن حیوان را دلیل جنگ‌وستیز و ادرارکردنش‌را نشانهٔ زیادی شراب درآن سال می‌دانستند[63]

در مصر

هرودوت، مصریان را نخستین کسانی میداند که برای خدایان، قربانگاه و مجسمه ... برپاکرده‌اند[64]، مردم مصر وقتی‌می‌خواستند گاوی‌را قربانی‌کنند، قبلاً، کاهنی می‌بایست آزمایش‌کند، اگر برروی بدن حیوان حتی یك‌موی سیاه دیده می‌شد آنرا ناپاك می‌دانستند. کاهن، حیوان را، خوابانده وایستاده، خوب وارسی می‌کرد، زبان آنرا بیرون می‌کشید تا

---

۴۷ ــ همان مرجع، ص۷۱
۴۸ ــ همان مرجع، ص۷۷
۴۹ ــ همان مرجع، ص۲۵۷ .
۵۰ ــ ویل دورانت، کتاب دوم (بخش‌اول)، ص۳۳۰
۵۱ ــ جهان مردان نامی، ص۶۶
۵۲ ــ همان مرجع، ص۸٤ .
۵۳ ــ همان مرجع، ص۹۷ .
۵٤ ــ همان مرجع، ص۱۷۳
۵۵ ــ همان مرجع، ص۱۷۵
۵٦ ــ همان مرجع، ص۱۸۱ .
۵۷ ــ همان مرجع، ص۱۸۹ .
۵۸ ــ همان مرجع، ص۱۹۲ .
۵۹ ــ همان مرجع، ص۲٦٦ .
٦۰ ــ همان مرجع، ص٤۰۸ .
٦۱ ــ همان مرجع، ص۷۵۱ .
٦۲ ــ همان مرجع، ص۲۸۹ .
٦۳ ــ ترجمه شاردن، ج۱ ص۳۱۷ .
٦٤ ــ ترجمه هرودوت (چاپ ۱۳۳۸) ج۲ ، ص۱۰۸

ودگی یا پاکی آنرا تشخیص دهد و نیز توجه می‌کرد که پشم‌های دم حیوان بطور عادی
رئیده باشد، هرگاه حیوان از تمام این معایب معاف می‌شد، آنرا با نواری از پاپیروس که
ور شاخ‌هایش می‌پیچیدند مشخص می‌کرد، بعد برروی آن خاك رس چرب پاشیده به مُهر
ود ممهور می‌کرد، هرکس گاوی را بدون این نشانه‌ها قربانی می‌کرد محکوم به مرگ بود،
رای قربانی‌کردن، حیوان را نزدیك محراب قربانگاه می‌بردند، آتش می‌افروختند ودرحالیکه
ام خدای را برزبان می‌آوردند شراب برسر حیوان می‌ریختند و بعد آنرا خفه می‌کردند وسرش
را می‌بریدند، آنگاه برسر بریدهٔ حیوان لعن ونفرین نثارمی‌کردند وآنرا نمی‌خوردند، اصطلاحی
که برای نفرین ولعن بکار می‌بردند این بودکه هربلائی که قرار است متوجه قربانی‌کنندگان
یا سرزمین مصر گردد متوجه آن سر شود، پس از آنکه پوست گاو را می‌کندند ودعا می‌خواندند
احشاء حیوان را خالی می‌کردند ولی دل وپیه وجگر وچربی را دربدنش باقی می‌گذاشتند،
آنگاه پاها و رانها وکتف وگردن حیوان را جدا می‌کردند وباقیماندهٔ اندام حیوان را از نانی
که از آرد خالص فراهم شده بود و ازعسل وکشمش وانجیر وکندر وصمغ و دیگر معطرات
پرمی‌کردند سپس روغن زیادی بروی آن ریخته آنرا می‌سوزاندند، پیش از اهداء قربانی روزه
می‌گرفتند ودرموقعی‌که قربانی می‌سوخت همه حاضران خودرا می‌زدند، پس از آنکه خودرا
بقدر کافی می‌زدند ضیافتی بزرگ ترتیب می‌دادند وآنچه را که ازحیوانات قربانی باقی مانده
بود می‌خوردند

مصریان، فقط گاوها وگوساله‌های نر را قربانی می‌کردند وحق نداشتند گاوهای ماده
را قربانی‌کنند زیرا آنها به‌خداوند ایزیس (زن اُزیریس) اختصاص داشتند، از تمام چهارپایان
فقط گاو ماده بودکه عموم مصریان احترام زیادی نسبت بآن معمول می‌داشتند[٦٥] .

پاره‌ای از مردم مصر، برای خدایان خود بز وپاره‌ای دیگر گوسفند قربانی می‌کردند،
اهالی تب° از مردم مصر، میش را قربانی نمی‌کردند وآنرا حیوان مقدسی می‌دانستند. باوجود
این هرسال یکبار در روز جشن زئوس میشی را می‌کشتند وتمام کسانی‌که به معبد آنجا وابسته
بودند، به عزاداری، سینه می‌زدند وسپس آنرا درتابوت مقدسی‌قرار می‌دادند، هرودوت، حیوا
وگاونر وگوساله ونر وغاز را تنها حیواناتی می‌داند که مردم سراسر مصر حق داشتند آنها ر
قربانی‌کنند، خوك را حیوانی ناپاك می‌دانستند، خوکبانها تقریباً مطرود بودند وبغیر از خدای
(سِیلِنه) که ظاهراً همان ایزیس بوده، و اُزیریس، برای هیچ خدای دیگر خوك قربانی
نمی‌کردند[٦٧] .

وقتی مصریان در شهر سائیس جمع می‌شدند، در شبی‌که مراسم قربانی انجام میداد..
چراغ‌های زیادی در هوای آزاد برمی‌افروختند که در تمام شب می‌سوخت، این جشن را جش
چراغانی می‌نامیدند، آن دسته ازمصریان نیز که نمی‌توانستند دراین‌مجلس شرکت کنند همین
شب فرا می‌رسید چراغهای خودرا روشن می‌کردند، بطوریکه، نه‌تنها درسائیس، بلکه در سرا..
مصر، چراغها می‌سوخت، بسیاری ازین مراسم قربانی با نواختن نی وساز وآواز وباده‌گساری
همراه بود[٦٨] .

خئوپس، فرعون معروف مصر (سازنده بزرگترین‌اهرام، درحدود ۲۸۰۰ قبل‌ازمیلاد)
معابد را بست ومصریان را از اهداء قربانی منع کرد ولی فرزندش میکرینوس، درهنگام‌پادشاهی
خود، اعمال پدر را تقبیح‌کرد ومعابد را گشود و مردم مصر را که دیگـــر خسته شده بود..
و درنهایت فقر می‌زیستند، آزاد گذارد که به‌کار خود بپردازند وقربانی اهدا کنند، این رفتار
او موجب شدکه مصریان بین تمام پادشاهانی‌که تاآنروز برآنها سلطنت‌کرده بودند اورا بیش
دیگران بستایند[٦٩] ، قربانگاههای مصر جزء معابد بود و پاره‌ای از آنها دارای چند قربانگاه
بودند[٧٠] ، درین سرزمین نیـــز ، قربانی انسانی بندرت وجود داشته است، یکی از فراعنه مصر

(امیخوتپ دوم) وقتی آزادیخواهان سوریه را سرکوب کرد هفت‌تن ارشاهان آنجا را به‌اسری به شهر تِبِس (نِب) آورد وآنگاه شش‌نفر از آنان را بدست خود در راه خدای (آمون) قربانی‌کرد[71].

«ادامه دارد»

---

۶۵ ــ همان مرجع، ص۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱
۶۶ ــ همان مرجع، ص۱۴۲ ، ۱۴۳
۶۷ ــ همان مرجع، ص۱۴۶ ، ۱۴۷
۶۸ ــ همان مرجع، ص۱۵۸ ، ۱۵۹
۶۹ ــ همان مرجع، ص۲۰۹ ، ۲۱۳
۷۰ ــ همان مرجع، ص۲۳۹
۷۱ ــ ویل دورانت، کتاب اول (بخش اول)، ص ۲۲۴

ه پهلوانی ودارای چنان قدرتی بوده که ازچین تا اروپای
ی را تحت تأثیر قرارداد»[4].

دانشمند ومورخ شهیر ویل‌دورانت هم در کتاب «اوج
(. بیزانس» درباره هنر ومعماری ساسانی مینویسد :

«هنر ساسانی با اشاعه شکلها و دواعی هنری خود در
وستان ، ترکستان ، چین درشرق و سوریه ، آسیای صغیر،
قسطنطنیه ، بالکان ، مصر واسپانیا درمغرب ، دین خودرا ادا
. شاید نفوذ آن بهنر یونانی یاری کرد ، تا از ابرام در
بین تصویرهای کلاسیك دست بردارد وبروش تزئینی
بیی گراید ، وبهنر مسیحیت لاتین معاضدت نمود تا از
ـهای چوبی بطارمها و گنبدهای آجری یا سنگی و
رهای دعامه‌ای عطف توجه کند . هنرساختن درواره‌ها
بدهای بزرگ که خاص معماری ساسانی بوده ، به مسجدهای
امی وقصرها ومعابد منتقل شد هیچ چیز درتاریخ گم
بود ، دیر یا زود بر فکر خلاق فرصت و تحول میابد و
آن وشراره خودرا بزندگی میافزاید »

پروفسور ج . ه . ایلیف مدیر موزه شهر لیورپول
لستان ضمن مقاله محققانه‌ای تحت عنوان «ایران ودنیای
یم» درکتاب «میراث ایران» راجع بمعماری ساسانی
مینویسد[6]:

ساسانیان در زمینه معماری ایران موقعیت مرکزی
مهمی دارند ، زیرا از شکلهای یونانی اعراض کرده بطرحهای
ساختمانی هخامنشی بازگشتند با این تفاوت که سبك هخامنشی
. بهای «سه درختی» وسر بزرگ حمال وسقف سبك بلند
مجسمند ، جای خودرا به سقفهای گرد ضربی که معمول
. بردن آجر پخته در معماری بود ، داد . دالان سقف قبل
در ورودی در معماری هخامنشی که امروز هم درخانه‌های
رائی بصورت دهلیز یا ایوان ستون‌داری دیده میشود ، در
حهای ساسانی بصورت ایوان شاه‌نشین جلوباز کاخهای طاق
. ی وفیروزآباد درآمده ، وگنبدی برپایه‌های سه‌گوشه
جری روی آنرا پوشانده است . آشنائی کاملی کــه با
تیسفون جلوبازوسقف‌دار طاق‌کسری داریم ، سبك ابــن
ستان را درنظرمان بمنزله طرحهای عمده ساختمانی دوره
سانی جلوه میدهد . ولی این سبك اهمیت بیشتری دارد ،
. همین طرح پس ازآنکه دواطاق پوشیده در دوسوش
ده شد ، ساده‌ترین نمونه خانه روستائی است ، و هنگامی
ن طرح اصلی دو یا چهار برابر شود ودور حیاط
زی بنا گردد ، خانه‌های اعیانی و کاخهای سلطنتی میشود،
که در زمان اسلام بعنوان طرح اصلی مسجد ، مدرسه ،
د بسرا ازآن استفاده شده است .

اگر هنر ساسانی کاملاً تحت تأثیر هنر مغرب‌زمین‌قرار
گرفته بود ، جز آثاری تقلیدی با مشخصات خارجی ازخود
چیزی بیادگار نمیگذاشت . ولی سبك چنین آثاری بـا
روحیه واحساس ایرانی ، که دارای خصیصه‌های اصیل‌است
سازگار نبود . هنر ساسانی هنری است که عملاً منعکس‌سازنده
قریحه‌های فردی وابداع و نبوغ خاص ایرانی است ، واگرهم
هنر ، بیان کننده احساسات مردم نیست ونبوغ مردم عادی
موجد آن نیست ، لااقل متعلق بدربار ونمودار ذوق وسلیقه
سلاطین وبرگزیدگان ایرانی است .»

«هنر ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیه‌اسلامی
درایران براساس آن نهاده شد . درختی‌که ساسانیان کاشتند
در عهد اسلامی شکوفه کرد ومیوه‌های برومند داد . اما
نمونه‌های هنر اسلامی در موزه بریتانیا آنقدر متعدد است و
مجموعه‌های این موزه درین قسمت چنان غنی است که آثار
اسلامی نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد .»

دکتر تالبوت رایس استاد تاریخ هنرهای زیبا درداشکده
کمبریج تحت عنوان : «ایران وامپراطوری روم شرقی
(بیزانس)» نوشته است[7] «هرچند نفوذ هنری ایران در
امپراطوری روم بیشتر ازهرجا درمورد پارچه واضح ومشخص
است ، از پاره‌ای لحاظ اهمیت آن درمعماری بمراتب‌اساسی‌تر
میباشد ، وحتی یکــی ازمکتب‌های محققین تحت رهبری
استرزیگوفسکی[8] چنان درین زمینه تند میرود که می‌گویـد
تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی وسقف‌دار وحتی
ساختمانهای صلیب شکل‌که عصاره واقعی معماری بیزانس
شمار میرود ، ازایران سرچشمه گرفته ونخست درایران‌توسعه
یافته است . هرچند این عقیده را میتوان اغراق‌آمیزدانست ،
ولی دلائل کافی دردست است که ایران را درمعماری بیزانس
صاحب تأثیری جدی بدانیم . زیرا طاق بیضی شکل ، بکار
بردن قوسهای گچی برای زینت نمای عمارت ، هلال سه‌گوش

---

1 - Aboba - Polska.
2 - Madaba.
3 - Irano - Boudapique.

۴ - شاهکارهای هنر ایران تألیف آرتور اپهام پوپ اقتباس و نگارش دکتر پرویز خانلری صفحه ۷ .

Master pieces of Persian Art by Arthur Upham Pope.

۵ - صفحه ۲۵۶ تاریخ تمدن جلد ۱۰ (عصر ایمان) ترجمه ابوطالب صارمی .

۶ - کتاب میراث ایران تألیف ۱۳ تن ازخاورشناسان صفحه ۹۲ چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب ۱۳۳۶ .

۷ - کتاب مبادی هنردرکلیساهای مسیحی چاپ اکسفورد ۱۹۲۳.

8 - Strzygowski, Origin of Christian Church Art.

عمارات چهارگوش به پایه مدور گنبد ، وشاید
طرح بوسیله افزودن دوگوشواره و تبدیل آن به
ی ، همه قبل ازآنکه دربیزانس توسعه یابد ، در
، توجه قرار گرفته بود .
، عمده‌ای ازتکامل وتوسعه این طرحها از آغاز
ارمنستان صورت گرفته وازآنجا به امپراطوری
ه یافته ، وبی‌شك پاره‌ای ازمعماران روشن س
ماند . فعالیت عظیمی که درعهد این امپراطوری
تن بناهای جدید بود تا حد زیادی مرهون هوش
واختراع اهالی آسیا بود .

. . . تعیین میزان ارتباط و تعادل وبست میان
یرانی وشامی (سوریه‌ای) درزندگی بیزانس ، یکی
ات پرسروصدا وحاروجنجال بین محققین است
ل به یقین میتوان گفت که آمیزش کارآمدی مردم
بل وابتکار وشیوه‌های کم‌اثر شرق بودکه شاهکارهای
معماری بیزانس امثال کلیسا (یا مسجد) اباصوفیه
حواریون مقدس وسنت ژیوس[9] وسنت باکوس[10] ر
در قسطنطنیه تحت سرپرستی ژوستی‌نین ساخته شد
ن عده‌کثیری ازساختمانهای مسیحی شرق وغرب .
ناصر وعوامل ایرانی محال بود این بناها مجتمعا...
د که درهنر آنها موجود است ، وعنوان سبك بیزانس
سبت بآنها داده شده .

روفسور پوپ ایرانشناس نامی معاصر ضمن مطالبی
وان «نظری بهنر ایران» راجع به هنر ساسانی‌چنین
ظر نموده است .

هنر ساسانی با اشکال تازه‌ای ، عظمت ، قدرت ووفور
خامنشیان را ادامه داد . معماری ساسانی هرچند فاقد
سنگ درساختمان بناهای سنگی گران‌قیمت مانند
هخامنشیان بود ، اما دربکاربردن مصالح دیگر و
ر ساختن طاقهای هلالی وگنبدها گامی فراتر نهاده
ین گامها مقدمه‌ای بود برای حل مسئله‌ای انعکاس
، حتی ازنظر تیزبین معماران رومی مخفی مانده بود
، ساسانی به پوشش فواصل وسیع با مواد تحت توفیق
د ، واین امر یکی ازمشکلترین واساسی‌ترین‌اختراعات
بود وهمین مقدمات بعدها درکلیه آثار معماری‌ایرانی
ن بعدی تشکیل گردید . بعضی‌ازاصول معماری ساسانی
راه را برای ترقی معماری گوتیك ، یعنی عامل‌عظمت
قرون وسطی هموار ساخت .

روفسور آندره گدار فرانسوی درباره معماری ایران
ساسانی مینویسد :[11]

ساختمانهای اصلی معماری‌ساسانی هم مانند هخامنشیان
کاخهای شاهنشاهی بود واصرار داشتند که مانند آنها شاهنشاه
را در «آپادانای» خود مانند خدائی که ازآسمان فرود آمده
شان دهند ، این برنامه کارشان بود . اما راه‌حل‌های معماری
هخامنشی برای ساسانیان ظاهرا پرخرج وپیشرفت‌ناپذیربوده
است . زیرا بلندی تیرهای چوبی حد اعلائی داردکه در
دوره هخامنشیان ازآن استفاده شده بود ، بنابراین حتی در
ساختمانهای شاهی هم‌معماری طاقداررا که در دورهٔ هخامنشیان
بی‌شك معماری متعارفی بوده رواج دادند . تحولی‌که این
سبك معماری متعارفی‌کشور بدست ساسانیان بعمل آمد ، و
میخواست عظمت و شکوه مافوق کاخهای داریوش داشته‌باشد.
باید مورد بررسی قرار گیرد ولی پیش ازآن چند کلمه‌ای
دربارهٔ مصالح معماری میگوئیم .

بطورکلی هنوز گمان میکنند که پوششهای معمول د
دوره ساسانی منحصرا طاقهای استوانه‌ای ، گنبد کروی و
طاقهای مخروطی بوده‌اند ، که رابطهٔ طرح مربع را به پایهٔ
مدور گنبد آسان میکنند و طاقهای متقاطع وچهار ترك‌ز
نمی‌شناخته‌اند . شوازی میگوید[12] «ایرانیان اردوران‌ساسانی
تاکنون جز طاق استوانی[13] وگنبدی‌که برطاقچه‌های گوشه‌ای
مخروطی تکیه کند ، پوششی نپذیرفته‌اند» .

«درنظر اول بنظر میرسد که گنبد وسقف مدور برای
یك بالای مربع مناسب باشد ، وحس میشودکه سقف‌طبیعی
همان طاق چهارترك باشد که چهاردیوار مندرجاً درفضای
بالا سربهم میدهند اما برای این منظور وجود هلال لازم
است . اما امپارگنبد اینست‌که وجود آنها را غیرلازم میسازد
واین طریقه ارزنده کوشش ایرانیها را برای قرار دادن‌گنبد
روی چهارگوش توجیه میکند» باوجوداین ، سقفهای
چهارترك ، متداول‌ترین سقفها درایران مخصوصاً درجنوب
وبالاخص درکرمان هستند . این نوع سقف بدون هلال .
آغاز دورهٔ ساسانی معمول بوده وساختمان آن باکمال آسان
ومصالح اندك ودرمدت کوتاه صورت میگرفته وآن بانضمام
تکنیك ماهرانه وحاصل تجربیات طولانی بوده باشد ، وچیزی
که سبب فقدان شرح وتفصیل درباره این نوع سقفها ، ...
تاریخ پیدایش آن مسلماً عصر ساسانیان است میباشد ، بنابر...
اطلاعات کافی درباره معماری قسمت جنوبی ایران است[14] .

«چیزیکه مهمتر است شکل قوسها است . اما بدیهی
است مقصود ما قوسهای نیم‌دایره ، با دهانه‌های کوچك
متوسط‌که درساختمانها دیده میشود واحتمالاً بوسیله جو...
قوس‌بندی شده باشد ، نیست . نظرما درابنجا متوجه طاقهای
دهانه بزرگ ساختمانهائیست که بواسطه عدم دسترسی بچوب
برای چوب‌بست ، مجبور بوده‌اند بنا را بدون قوس بسازند
ودراین صورت الزاماً طریق دیگری را انتخاب کرده‌اند

...سها دوقسم‌اند : دریکی سعی کرده‌اند که از دهانه طاق ، بوسیله تنگ کردن تدریجی آن ، با مایل کردن پایه‌های طاق طرف داخل درگاه‌ها ، بکاهند . واین طریقه‌ی است که درمورد ...باسر »[15] بکار برده شده ، در دیگری ، پایه‌های طاق عمودی مانده ، وقوس‌هارا با ممکن بوده بطریقه‌ی بالا برده‌اند که دامنه کاسته شود . از نقطه‌نظر منظره ، نتیجه این دو طریقه هم متفاوتند قوس نیاسر نسبت بدیگری که طاق آن از سطح ...س شروع میشود ابتدائی بنظر میآید . آن دیگری که طاق ...ری تیسفون است بطور تحقیق توسط شاپور اول بین ...لهای ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی ساخته شده وآن شیوه تا آخر ... ساسانی متداول بوده است .»

...دائن (تیسفون) :

بزرگترین شهر و باشکوه‌ترین پایتخت ایران ساسانی ... تیسفون بود ، که اکنون ویرانه‌های طاق و رواق و در ...وار شکسته‌اش ، درکنار رود دجله ، چون آئینه سراپا ... نمودار وگویای دوران سرافرازی و فروشکوه دربار ...ن کهن . وبدیدار آثار بازمانده‌اش مسافرین را بشگفتی وا میدارد . و با آنکه ... پس ازآن برپا نمانده ، ازلحاظ بزرگی وشکوه وهنر ...ری ، هنوز مورد شگفتی وتحسین جهانیان میباشد .

...ن پایتخت را یونانیان کتسیفون[16] ودرکتب مورخان ...ویسندگان ونویسندگان بنامهای تیسفون ، مدائن (شهر ...ها) ، مدائن سبعه ، ایوان مدائن ، طاق مدائن ، طاق ... ، ایوان کسری ، تخت‌کسری ، بارگاه خسرو ، طاق ...ر ، ایوان خسرو یاد گردیده ، وبروزگار آبادانی‌یکی ...ترین و با حشمترین دربارهای شاهی دنیای باستان‌بوده ... که نزدیك ۷۰۰ سال اریکه دوپادشاهی بزرگ اشکانی ... درآنجا قرار گرفته بود . این شهر نخست یك اردوگاه ...در برابر سلوکیه ازلحاظ سیاسی و برابری با رومیها ...آمده بود (حدود سال ۲۲ ق . م ) وکم‌کم پایتخت ... شاهان اشکانی گردید و سپس این شهر وسلوکیه و ...شهر دیگر بهم پیوسته ، شهر بزرگی را تشکیل دادند . ...رکاخ خلیفه عباسی بغداد با مصالح ویرانه‌های شهر ساخته شده ، ودرحقیقت جانشین مدائن گردید .

سلوکیه درسال ۳۱۲ ق . م توسط سلوکوس یکم در ... تیسفون ساخته شد[17] و بعدها با تیسفون یکی شد . ...شهر در کنار رود دجله جائی که فرات ودجله بیش‌از ...جای دیگر بهم نزدیك هستند بنا شده بود ، و پایتخت ... شرقی سلوکی بود . مصالح این شهر از بابل آورده ... قسمتی ازساکنان این شهر نیز از بابلیها بودند واز ...دیگر سوریه اهمیت آن بیشتر بود . علت اینکه این شهر را در برابر بابل تقویت نمودند تا جانشین بابل گردد ، ازین لحاظ بود که سلوکیها میدانستند بابل باآن غرور وپیشینه دوهزار ساله خود ودرك عظمتهای پادشاهان مبرومند بابل وآشور وهخامنشی ، بتمدن یونانی اهمیتی نمیدهند .

سلوکیه معظمترین شهر و برحسب نوشته سترابون بعداز اسکندریه مصر ، مهمترین شهر بوده ودر حدود ششصدهزار جمعیت داشته است وازلحاظ زیبائی و شکوه سرآمد شهرها وازانطاکیه سوریه برتر بوده است . شهر حصاری آجری‌که بخندقی محدود میشده داشته ، آجر این حصار و آجرکاخها را از بابل آورده بودند[18] مهرداد اول (۱۷۱—۱۳۸ ق ، م)

---

9 - ST. Sergius.

10 - ST. Bacchus

۱۱ - صفحه ۲۳۲ هنرایران ترجمه دکتر بهروز حبیبی نشریه دانشگاه ملی ایران

12 - Auguste Choisy

۱۳ - Voute en Berceau طاق استوانی بر دو دیوار موازی با مقطعی بشکل نیمدایره ساخته میشود .

۱۴ - صفحه ۲۴۵ هنر ایران

۱۵ - آتشکده کوچك عهد ساسانی در نزدیکی کاشان .

۱۶ - کتسیفون که تازیان برای اختصار تیسفون گفته‌اند ، بنظر نام یونانی میآید ولی پژوهندگان برآنند که ازنام ایرانی محلی‌تیسفون گرفته شده ویونانی نیست ، ودرهرصورت درزمان ساسانیان گویا بهمان نام تیسفون خوانده میشده ، وبطوریکه نوشته‌اند کتیسفون همان «کثیفیا» درکتاب عزرا بخشی ازتورات است‌که بین بابل وبیت‌المقدس نام شهر «بهمن» معروف بوده وکثیفیا یك واژه قدیمی کلدانی است نویسندگان ارمنستان «تیسبون» نوشته‌اند گاهی را که اشکانیان ساخته بودند بعدها بنام «کاخ سپید» ونزد تازیان «قصرالابیض» معروف گردید .

۱۷ - آب بنان مورخ یونانی مینویسد که سلوکوس حدود شصت شهربناکرد شانزده شهر بنام پدرش انتیوخوس بنام آن‌تیوخیا Antiochia (انطاکیه) ، نه شهر بنام خودش سلوکیه Seleucia پنج شهر بنام مادرش لاادیسه Laodice ، سه شهربنام زن ایرانیش آپام‌آ Apame'a ، و یك شهر بنام زن دومش ستراتونیسا Stratonicée وچند شهر دیگر بنام اسکندر .

انطاکیه از سلوسیه کوچکتر ولی بمنزله پایتخت بود که درکنار رود ارونتس قدیم ساخته بود وسکنه اولیه آن بیشتر یونانی‌هائی بودند که ازشهر هراکله وقبرس وآن توگونیا بدانجا کوچانیده شده . این‌شهرزیبا ودارای پرستشگاهها وساختمانهای عالی ومرکزخوشگذرانی وتفریح بود . پادشاهان ساسانی بعضی ازشهرهای خودرا طوری ساختند که مجللتر وباشکوه‌تر ازانطاکیه باشد . مانندگندیشاپور«به ازانطاکیا شاپور» وغیره .

۱۸ - سکنه اصلی این شهر درزمان اشکانیان غالباً از نژاد آرامی وبدان زمان مجموعه شهرهارا مدینتا Medinatha مینامیده‌اند اعراب ازآنها اقتباس کرده «المدائن» گفته‌اند .

را ازسلوکیها گرفت .

ن پایتخت اشکانیان پس از توسعه نفوذشان شهر
یا شهر صد دروازه درنزدیکی دامغان کنونی
مناسباتی به تیسفون نزدیك شهر سلوکیه منتقل ،
انی زیاد وتوجه دربار اشکانی بدانجا ، برگسترس
ه شد وباوجود آنکه شاهان ساسانی پارسی واربن
ته بودند و شهرهای چندی درپارس و سایر نقاط
نهاده ، با وجود براین پایتخت رسمی وسرتعامی
ن و تیسفون بود وبتوسته براهمیت وعظمت این
ند .

کسری درسال ۱۹ پادشاهی خسروانوشروان‌حدود
میلادی درمیان شهر روبروی دجله ، همانجا که
فهای شکسته آن هم‌اکنون سرپا و ازفرسنگها نمای
ت ، در شهر (اسانبر) بنا گردید ولی دانشمند
فسور هرتسفلد وچندتن خاورشناس دیگر معتقدند
ایوان در زمان شاپور یکم بنا گردیده است . اندازه
ساختمانهای فرعی آن ۳۰۰×۲۰۰ متر بوده است

اق بزرگ که باشکوه‌ترین قسمت کاخ بوده ۲۸ متر
۹۱ متر درازا و ۳۶ متر پهنا داشته ودر دوسوی آن
الار بزرگ ، هریك با ۲۳ متر درازا و ٦ متر پهنا ،
گر مربوط ومتصل بوده است . ساختمان از آجر ونمای
آن با مس روکش شده به برگهای نازك زر وسیم .
بوده درزیر طاق بزرگ رواقی باسم آپادانا یا تالار بار
که ۳۵ متر بلندی و ٤۳ متر درازا و ۳۵ متر پهناداشته
گاه شاهنشاه و تختگاه بوده است. طاق هلالی ، واردوسو
طاق‌نما در دو پهلوی آن قرار گرفته ، کلفتی دیوارهائی
اق بزرگ روی آن استوار بوده است در پائین ۷ متر
یکه طاق شروع میشده چهار متر ودرآخرین نقطه هلالی
ر کلفتی دارد . برای نور این بارگاه یکصدوپنجاه دریچه
ر دریچه ۱۲ متر تا ۱۵ متر محیط داشته دراطراف بار
ه بودند و برای هوای مطبوع هم بوشه‌های سفالین که
حدود بیست‌سانتیمتر کلفتی داشته درآن بکار برده بودند
هوای کاخ را خنك کنند و پرتوی ملایم بدرون کاخ
ازند .

نمای ساختمان را بعضی ازیکنوع ساروج یا موزائیك
مرق‌سنگی) از سنگهای مرمر رنگین دربائین، وموزائیك
شه‌ای دربالا وبرخی دیگر ازصفحات مسین سیم وزراندود
ستهاند . ضمن کاوشهای هیئت باستان‌شناسان آلمانی در
لهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ درآنجا چند قطعه تزئینات ازساروج
نمونه‌هائی از موزائیك بدست آمده است . این کاوشها در
وتپه شرق وشمال ایوان مدائن بنام ام‌السعاتیر والمعارید

بعمل آمده ، وموزائیکهای پیدا شده با نقوش برگ خرما و
گل ودرخت زندگانی که طاوس‌روی آن نشسته واشکال
حیوانات ازقبیل خرس وگراز و پیکرهای کوچکی از
هنرمندان ونوازندگان بدست آمده است .

این طاق تاسال ۱۸۸۸ میلادی برپا ودرآن سال قسمت
شمالیش ویران واکنون نیز قسمت جنوبی آن درشرف انهدام
وازآنهمه تزئینات مانند سایر اثاثیه واشیاء کاخ ، دراثر
یغماگری وبادیانی تازیان مهاجم ، وسپس بدست‌گردش روزگار،
از بین رفته است

مراسم بار مردم و پذیرائی ازنمایندگان بیگانه درهمین
تالار برگذار میگردیده ، کف و بدنه کاخ با فرشهای‌ابریشمی
عالی مفروش وهرقسمت که مفروش نبوده با موزائیکهائی
که دربالا گفته شد ، ازنوع زیبنتی ونگار آن و تزئینات
زرین وسیمین مزین گردیده بود .

سریر شاهنشاهی درانتهای تالار و پرده زربفت مجلل
درجلوی آن آویخته بود دسته‌های گوناگون درباریان و
صاحبان مناصب برحسب جاه ومرتبت درجای مقرر میایستادند
هنگامی‌که تمام صفوف وصنوف درجایگاه خود قرارمیگرفتند
پرده بکناری کشیده میشد ، وشاهنشاه نمودار میگردید وی
با جامه‌زربفت زرنگار ، روی سریر پادشاهی بر مسند وبالش
زربفتی تکیه داده وتاج بزرگ‌گرانبهائی از زر ناب‌که بانواع
واقسام جواهرات مرصع شده ، دربالای سرش بوسط زنجیر
زرین باریکی آویزان بود بطوریکه نوشته‌اند درتاج‌بامبرده
یکصد دانه مروارید بزرگی بحجم گنجشك و تعداد زیادی
دانه‌های یاقوت و زمرد نشانده شده که درحدود ۹۱/۵ کیلو
وزن داشته ، وچون میسر نبوده آنرا بسر بگذارند ، ازین
جهت بوسط زنجیر باریك ونامحسوسی ازسقف آویزان وبدین
طریق روی سرشاه قرار میگرفته است . این تاج درغیرمواقع
رسمی با پارچه‌ای پوشانده میشد تاگرد نگیرد

تئوفیلاکت[19] دروصف مراسم نشستن‌هرمزچهارم به‌تخت
سلطنت وطرز تزئینات وسایر تشریفات چنین نوشته است
«تاج زرین مرصع بجواهر برسر داشت ، پرتو زبرجدهای
آن که از مروارید غلطان محصور بود ، چشم را خیره‌میکرد
وگوهرهائیکه برموی او قرار داشت نورمتّواج خودرا باشعه
خیره‌کننده زمردها چنان آمیخته بود که چشم بیننده ازفرط
حیرت و شگفتی تقریباً ازدیدار عاجز میماند .

شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود که آنرا بادست
گلابتون‌دوزی کرده بودند و بهائی گزاف داشت . بطوریکه
جامه او تا حدی که شکوه پادشاهی ومیل خودنمائی اقتضا
میکرد ، دارای بهاء وجلال بود»

منظره تالار بزرگ بار وسریر پادشاهی وسایرتشریفات

تحدی با شکوه و ابهت بوده ، که بینندگان تازه‌وارد بطوری
درحیرت و شگفتی فرومیرفتند ، که بی‌اختیار برای تعظیم
وتکریم برانو درمی‌آمدند ، وچه بسا که ازخود بیخود شده
… خبر را فراموش میکردند .

طبری مینویسد که یوانیه[20] یکی از بزرگان ، نامه‌ای
… بهرام بیحم برد . شکوه وجلال کاخ چنان اورا مسحور
… بود ، که فراموشش شد احترامات لازمه ومقرر را بجا
… چون شاه علت حیرتش را دریافت ، اورا بخشید

… کاخ دیگر نیز دوکیلومتری شمال (تیسفون نام
… بعد) بوده است کـه از سده چهارم هجری به بعد
… ویران ومحو میشود ، ولی یعقوبی مورخ سده …
… آنرا دیده وازآن نام میبرد

… این قسمت مهم بنا را به منصور خلیفه دوم عباسی
(… ۷۵۵ م) نسبت میدهند ، … چون خرج خراب
… ازمنافعی بود که از این کار برده میشد ، ازویران
… منصرف‌نظر کرد مصالح کاخ بغداد …
… برای (قصر تاج) بکار رفت …
… برای بارویی همان کاخ حمل …
… هجری مدائن یك شهر کوچك و درجمعی بوده است
… جامعی که در همان اوائل اسلام دریك ایوان …
… بوده ، برجا بوده است صاحب مجمل‌التواریخ
… راجع بخراب کردن مدائن بوسیله منصور چنین

… منصور خالد برمك[21] را گفت کوشك انوشیروان …
… آلت وخشتها اینجا آورم . خالد …
… آن بنای اکاسره است وفخرآن امروز …
… کسی که بنا ساخته داند ، که آن پادشاهی بزرگ کرد …
… که ایشان را غلبه کرده از ایشان نیز …
… کردن منصوررا ازآن خوش نیامد …
… گیرکان کمی و دین بدرات فراموش نگردد
… اگر اینرا بدخواستم ، سماری بدیر و خاموش
… بفرمود تا آن کوشك را باز شکافند وخشت
… همه آوردند وچون حساب کردند ، مئونت آن
… و بعداد رسیدن هرخشتی ، بدرمی سیم برمی‌آمد،
… نکمتر از این میشناسست نخست منصور خالدرا
… حد میبینی درین‌کار ، گفتا چون دست بدان فراز
… شاه برنایدگرفتن ، که اگر بجای بگذاری مردمان
… که ایشان بکردند ، دیگر ملکان برنتوانستندشکافتن
… کردن ، چنانك بود تمام برشکافتند .»[22]

اصطخری در مسالك و ممالك توصیف مدائن را در
… خود چنین نوشته : «مدائن شهری کوچك است . قدیم
سخت عظیم بوده‌است . ازبغداد تا آنجا یك مرحله . وآرامگاه
پادشاهان بود سمت ایوان کسری آنجاست و به سنگ و گچ
بنا کرده‌اند . اکاسره را هیچ بنا عظیمتر ازآن نبوده است ....
مدائن از شرقی دجله است وگویند کی درمدائن بر دجله پلی
بوده است وما آنرا اثر ندیدیم .»[23] .

از پادشاهان ایرانی بعدازاسلام خاندان آل‌زیار مصمم
بودندکه بغداد را بگیرند وتیسفون را دوباره پایتخت قرار
دهند وخودرا شاهنشاه بدانند .

هفت شهری‌که مدائن را تشکیل میداده عبارت بوده
است از ۱ ــ تیسفون ۲ ــ رومگان (رومیه) ۳ ــ وه اردشیر
(بهرسیر) ۴ ــ ماحوزه (شهری بود مجاور سلوسی ، که
مورخین یهود وسریانی‌آنجارا ماه‌ناحیه‌سلوسی‌ذکرکرده‌اند)
۵ ــ درزیندان (پنج کیلومتری شمال وه اردشیر) ۶ ــ
ولاشاباد (ساباط در معرب وه اردشیر) ۷ ــ اسانبر

پنج شهر از این هفت شهر تازمان یعقوبی مورخ قـرن
سوم هجری دایر بوده‌که وی ازآنها نام میبرد (تیسفون ــ
اسانبر ــ رومیه ــ وه‌اردشیر ــ ولاشاباد )

ومگان یا رومیه ــ درزمان انوشیروان ساخته شده و
آن را مورخین رومی ورمیی انطاکیه خسرو نامیده‌اند .
درسال ۵۴۰ میلادی که انوشیروان انطاکیه وشام وسلوکیه‌را
فتح نمود درکنار نهر الکاب[24] اهالی آنجارا به تیسفون‌کوچ
کوچ داد و دریك محله نوسازی شکل انطاکیه درشرق‌دجله
درابر سلوکیه مسکن‌داد بهمین جهت بنام رومیها (رومگان‌ــ
رومیه) معروف گردید . عربها رومیان گفته‌اند ، وبطوریکه
نوشته‌اند تا چند سده پس ازاسلام دایر ومنصور خلیفه چندی
درآنجا اقامت داشته وتا زمان یعقوبی نیز بقایائی ازشهر بجا
بوده است

وه اردشیر (سلوکیه قدیم) عبارت ازقسمتی ازشهر
سلوکیه است کـه در سال ۱۶۵ میلادی بدست آویدیوستی
کاسیوس ویران شد ودرزمان اردشیر مجدداً احیاگردید
این شهر بسیار بزرگ وکوچه‌های آن سنگفرش ودرکنار
هرخانه آغلی جهت نگاهداری چارپایان موجود بود بازار

19 - Theophulact
20 - Yauvanoe.

۲۱ - برامکه از دانشمندان واصحاب رای ونظر بوده‌اند وبهمین
سبب آنهارا بزندقه نسبت دادند . خالد سردودمان ویحیی‌بن خالد
وزیر هارون وپسران او فضل و جعفر وبرادر یحیی ، محمدبن خالد
دانش‌پرور ودانش‌دوست بودند . برمکیان در ابتدا سرپرستان پرستشگاه
بودائی درنوبهار بلخ ولقب آنها «برمك» بوده است .
۲۲ - صفحه ۵۱۵ مجمل‌التواریخ والقصص .
۲۳ - صفحه ۸۴ مسالك وممالك بکوشش ایرج افشار .
۲۴ - رود اُرُن یس .

رگ وبازرگانان و سوداگران سباری ازآنجمله
ان یهودی داشته ودرنتیجه شهری ثروتمند وپرجمعیت
ن درعیش‌وعشرت وتن‌آسائی بسر میبردند . شهردارای
، بزرگی بود که در زمان شاپور دوم ویران واز نو
یده بود . مرکز عیسویان وکلیسای سنت نرکس و
روحانیان درسده ششم دربك شهر بوده است ودرزمان
دوم کلیسای دیگر سنت ماری وسنت سرژ درآنجا بنا
د . یهودیان نیز دربن شهر زیاد بودند ، ولی مقررئیس
ش گالوتا (رأس‌الجالوت) در شهر ماحوزه (مجاور
ه) بود[۲۵] .

این شهر درتواریخ اسلامی بهرسیر وبهرشیر نوشته‌اند
بیر گفته‌اند ، زیرا «شیر» مخصوص شاه درآنجا بوده
ومعروف است که هنگام ورود سپاه اسلام بابن شهر که
وابت صحیح‌تر سال پانزدهم هجری وپس ازفتح قادسیه
آن شیر هم باعراب حمله کرد وبدست هاشم برادرزاده
ن ابی وقاص سردار عرب کشته شد

پس‌ازتسلیم این شهر بسردار عرب ، ایوان مدائن که
وبلند بود نمودار گردید. ضرار بن‌الخطاب تکبیری بلند
،که همه سپاهیان باهم تکبیر (الله اکبر) گفتند . نگاهبان
ماندار این شهررا (دهگان) شیرزاد[۲۶] یا شیرآزاد[۲۷]
ه‌اند .

در دو سوی دجله کاخهای پادشاهی ساسانی ساخته شده
ون رفت‌وآمد مردم از پل روی دجله که دربرابر کاخ
، مزاحم ومانع آسایش شاهنشاه میشد ، در زمان شاپور
گ پل دیگری برای رفت وآمدمردم ساختند که ازدحام
وی این پل کمتر باشد .

۳ ــ درشاهنامه فردوسی منعکس است که شاپور دوم در
پنجسالگی دستور ساختن پل دیگر را داده است .

چنین تا برآمد براین پنجسال
برافراخت آن کودکی فرّویال
نشسته شبی شاه در تیسفون
خردمند مؤبد به پیش اندرون
خروش آمد از راه اروندرود
بمؤبد چنین گفت هست این‌درود ؟
چنین گفت مؤبد بدان شاه خرد
که ای نیکدل ، نیك‌پی ، شاه‌گرد
کنون مرد بازاری و چاه جوی
زدکه سوی خانه دارند روی
چو بردجله ، یك بردگر بگذرند
چنان تنگ پل را به پی بسپرند
بترسد همی هرکس از بیم آب
چنین برخروشند چوگیرد شتاب
چنین گفت شاپور با مؤبدان
که ای راهبر نامور بخردان
یکی پول دیگر بباید زدن
شدن را یکی راه و ، باز آمدن

توصیف تشریحی ازلحاظ معماری درباره مدائن توسط
آندره گدار فرانسوی که حدود سی‌سال مدیرکل ومشاورفنی
باستان‌شناسی‌بوده ، نوشته شده . خاورشناس‌نامبرده مینویسد[۲۸]

«ویرانه‌های کاخ تیسفون که عظیم‌ترین اثر پادشاهان
ساسانی است ، در زمینی بمساحت ۱۲ هکتار واقع وشامل
بنائی است که بنام طاق کسری معروف است وقسمتی ازبناهای
ساختمان دیگری واقع درصدمتری شرق آن که حرم کسری
نامیده میشود ودرجنوب و شمال محوطه خرابه‌هائیست که
درزیر گورستان تازه‌ای پنهان است

طاق کسری تنها قسمتی ازاین مجموعه ابنیه است که
بعضی از اجزاء آن در سطح زمین باقی مانده وهمه بنای
بارگاه شاهنشاهی بوده است . علیرغم روایاتی که آنرا به
خسرو اول انوشیروان نسبت میدهند ، محتمل است‌که بنای
مزبور بدستور شاپور اول فرزند وجانشین اردشیر ساخته
شده باشد

این‌ساختمان‌که بعضی از ارزشمندترین «بنای دوره ساسانی
دانسته وبرخی بنای ایرانی در لباس اروپائی»[۲۹] میدانند
مانند اغلب‌کاخهای بین‌النهرین وهمچنین کاخهای تخت‌جمشید
وعمارت خسرو درقصر شیرین ، برروی صفه ساخته شده
روی این صفه درمرکز جبهه‌ای شبیه به فیروزآباد اما مزین
به شش طبقه طاق‌نما ، طاقی بیضی‌شکل به پهنای ۲۵/۶ ...
و۳۰ متر ارتفاع با یك جهش ازسطح زمین شروع به فلك ...
شده ، وطاق ایوانی را به عمق ۴۲/۹۵ متر تشکیل داده است
این رواق عظیم که سطح آن وسیع تر ازکاخ داریوش
تخت جمشید است ، بارگاه عام شاهنشاه ساسانی بوده ...
درب ساده که در دیوار به ایوان باز میشود به یك ...
اطاقهای کوچك راه داشته و مسابیت ازآنها گذشته به تالار ...
بوسعت ایوان و بپهنای ۳۸/۶۷ متر رسد که دارای ...
استواری است .

درسمت چپ این مجموع دهلیزی است بااطاقهای عرضی
وسقف استوانه‌ای ، که دو تالار به پهنای ۱۷ متر در۶۰ ...
متر طول ، باسقف استوانه‌ای درآن باز میشود و بوسیله ...
مربعی بهمین پهنا از یکدیگر جدا میشوند . تالار اخیر ...
احتمالاً گنبدی میپوشانیده است . میتوان حدس زد که ...
راست ساختمان هم که در کاوشهای سال ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ ...

...رنیامده ، نظیر طرف چپ بوده باشد . رویهمرفته اگر
ر طاق کسری یعنی اثری که شاهد کوشش ایرانی‌ها
هم‌سنگ کردن و پیشی گرفتن از کاخهای باشکوه
...شی است نبود ، طرح بنای تیسفون ناچیز و کم ارج

...یادآوری این مطالب خالی ازفایده نیست که درطاق
... هم مانند سایر بناهای بین‌النهرین در دوره پارت‌ها ،
...ع سقف‌های معمول استوانه‌ای بوده است . باوجود این،
...ه بازهم گفته شده محتمل است دو تالار مربع طرفین
...با گنبد پوشانده شده باشد ، واگر همچنین بوده باشد
...زندگان این بنا به‌گنبدهای مزبور ارزش واهمیتی راکه
...گنبدهای ایران اصلی‌مشاهده میکنیم ، نداده‌اند درواقع
...ورآباد گرفته با عمارت خسرو در قصر شیرین . درهمه
...ای تالار گنبددار دیده میشود که در جلو آن ایوانی
...دارد که تالار ورودی محل مخصوص پذیرائی کاخ وهم
...اصلی ترکیب معماری آنست .

...مسلماً درایران کاخهای دیگری هم از دوره ساسانی
...است ولی بکلی از میان رفته‌اند ، از آنجمله کاخی‌است
...یکی کرمانشاه از مضافات آن بوده ، کاخ هرسین که
...شاپورخواست[30] نام داشته ، ازکاخ اخیر که درنزدیکی
...ه بیستون واقع بوده .
...حجر ، حوض وحوضهائی که درصخره کنده شده ومدخل
...ک ساختمان عظیم سنگی حجری باقی مانده است

**...مدائن وانهدام آن :**

...سپاهیان مهاجم عرب پس ازفتح قادسیه که در سال
... هجرت اتفاق افتاد ، در سال پانزدهم وارد شهر
... (بهرسیر ــ بهرسیر) گردیدند از آن شهرکه
... ... شهری بود که مدائن را تشکیل میداد ، ایوان
... کسری را دیدند . ضراربن‌الخطاب تکبیر (الله‌اکبر)
... گفت و همه سپاهیان باهم آن‌راتکرار کردند.
...طلبار داشت که وصف این کاخ عالی ووعده فتحش را
... حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه واله شنیده است
...یزدگرد چون دید که مسلمانان آهنگ پایتخت کرده‌اند،
...حرم و شاهزادگان ومقداری ازمال ومنال را بحلوان
...مدائن را به‌مهران رازی ونخرجان سپرد ، ولی
...عظیم از ثروت و اسباب و ظروف زرین و سیمین و
... و فرش و اشیاء گرانبها ، درخزائن بماند طبری
...ائن را سه هزار میلیون سکه نوشته است بعضی از
...این مبلغ را بنصف تقلیل داده و متذکر شده‌اند که
...کر که یکهزاروپانصد میلیون سکه بوده ، خرج‌جنگ
... ساهانی که تحت سرداری رستم فرخزاد و پیروزان

وهرمزان تجهیز و بسیج شده بود ، گردیده است .

بنابراین مدائن ، بدون جنگ تسخیر سپاهیان اسلام بسرداری سعدبن ابی‌وقاص وراهنمائی سلمان فارسی گردید. واین رویداد را در ماه صفر سال ۱۶ هجری نوشته‌اند . روز فتح مدائن نسبت اعراب را «یوم‌الجراثیم» نامیده‌اند زیرا دراین روز اتفاقاً رود دجله طغیان کرده واطراف شهر را آب گرفته بود ، تا آنجا که بعضی ازجاها تا زیر شکم اسب آب بود هرپلندی که از آب بیرون بود واعراب میتوانستند بدانجا بنازند ، (جرثومه) می‌گفتند که جمع آن (جراثیم) میشود .

وقتی سعدبن ابی‌وقاص‌فرمانده سپاه عرب وارد کاخ شد، این آیه را خواند «کم ترکوا من جنات وعیون وزروع .... واورثناها قوم آخرین» و سپس نماز فتح خواند ، که هشت رکعت بود وبمبارجمعه این همه را در کاخ شاهنشاهان‌ساسانی بجا آورد ، و باردیگر خانه خدایان مالک و سلطنت ، خانه خدای لایزال گردید .

سلمان سه راه برای مغلوبین مردم شهر بدانها پیشنهاد نمود قبول اسلام ، جزیه ، جنگ سه روز برای اخذ تصمیم مهلت داده شد پس از سه روز مردم بقبول جزیه تن دادند وتسلیم شدند

بعد مشغول جمع‌آوری وتقسیم اموال شد بهرسپاهی پس ازجمع خمس سهم خلیفه دوازده هزار درهم رسید و بهر سوار سه رأس اسب نصیب شد بسیاری از اموال بدست مسلمانها افتاد ازقبیل اسب واثاثیه و لباسهای شاهی وفروش، مخصوصاً قالی معروف بهارستان (بهار خسرو)

دراینجا بی‌مناسبت نیست که قسمتی ازنوشته کتاب . (کورت ــ ورسلر) آلمانی تحت عنوان عاشه که توسط باستان‌ارطاه رئیس مجلس مجعی معاونه نظیم شده و توسط آقای ذبیح‌الله منصوری ترجمه شده راجع به تزئینات وشکوه

۲۵ ماحوزه ویرانه‌های این شهر با ویرانه‌های جعفری (قصر متوکلیه) مخلوط ودرراویه‌ای ازانشعاب نهر نهروان دیده میشود برادر هارون جعفر ملقب به المتوکل که پس ازوائق خلیفه شد ، کاخی درسه فرسنگی شمال کوفه ساکرد (۲۴۵ هـ . ق) و بنام خود قصر جعفریه یا متوکلیه نامگذاری شد و تاکاخی‌که هارون‌الرشید بنام هارونیه درکنار دجله بنا کرده بود برابری میکرد

۲۶ - تاریخ طبری

۲۷ - تاریخ ابن‌الاثیر

۲۸ - صفحه ۲۵۹ هنرایران ترجمه دکتر بهروز حبیبی .

29 - Herzfeld, Archaeological History of Iran p. 95.

۳۰ - شاپورخواست (هرسین کنونی) ومعروف است‌که بدست شاپور یکم ساخته شده است .
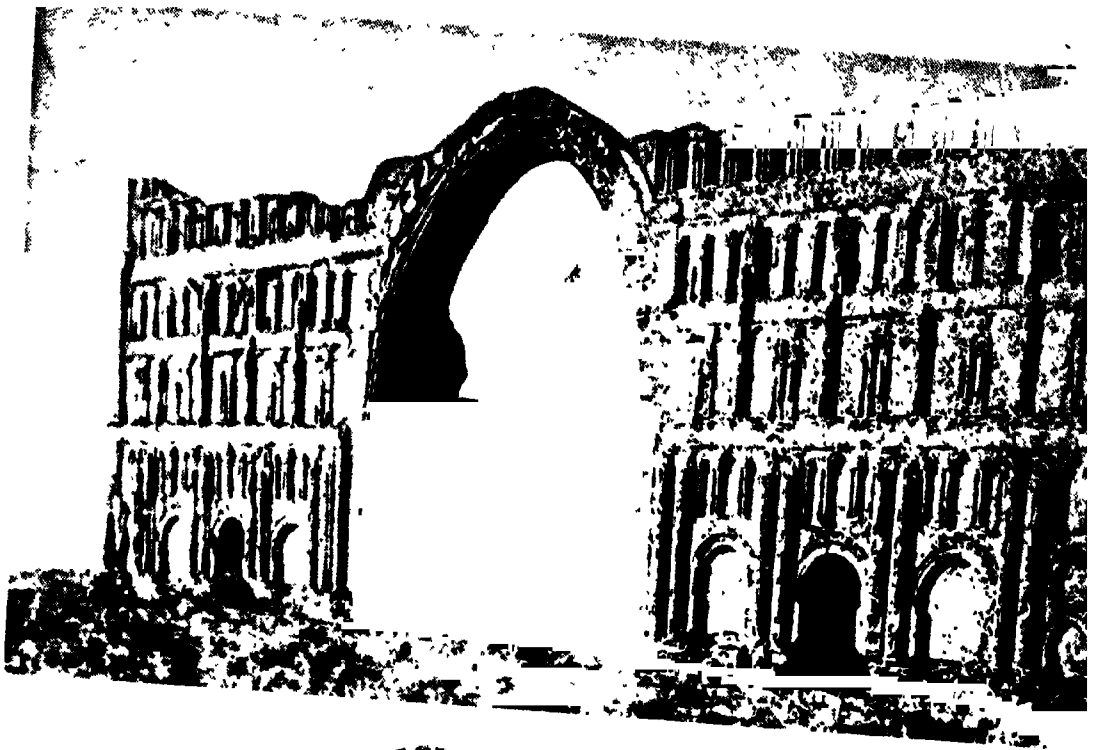
ن بموجب نامه سعد وقاص بعمر خطاب دنبال نماند ۳۱
«اطاقهای این قصر مفروش از طلاست وبجای حصیر در
اطاقها طلا نصب نموده‌اند . ولی من تصمیم دارم که
چه درکف اطاقها یا بردیوارهاست ، جمع‌آوری نمایم
چیزهای دیگر برای تو بفرستم
دربعضی از اطاقهای کاخ مجسمه‌هائی از مرمر و نقره
طلا دیده میشود ، و من مجسمه‌های زرین و سیمین را
ثم دیگر برای تو خواهم فرستاد ، با اینکه تحویل بیت‌المال
می . هریك ازاطاقهای این کاخ که مستور ازطلا میباشد ،
ون فرش است ، لیکن اطاقهائی کـه کف آنرا ازطلا
وشانیده‌اند فرش دارد و فرشها را قالی‌بافان برای‌اطاقهای
ن قصر بافته‌اند بطوریکه نه بزرگ است نه کوچك و هر
طعه فرش ، یك اطاق را مفروش مینماید .
درین قصر تالاری است که مخصوص بار عام پادشاه
ساسانی بوده ، ودرآن طالار یكقطعه فرش گسترده شده که
گرانبهاترین فرش جهان‌است وقالی‌بافان‌ایرانی بیست‌وپنجسال
مشغول بافتن آن بوده‌اند ، نقشه آن فرش طوریست‌که منظره

... ... ... فصل بهار ... ... ... و ... علفها ... درخت
... ... و ... ... درآن ... ، دارای رنگ ...
... و ... وقتی این فرش را ازنظر میگذرانید ...
... یك منظره بهاری را میبیند
در یکطرف این کاخ که من اکنون در آن ...
دارد ، عماراتی است که دارای یکصد ذرع ارتفاع ...
دارای ده طبقه است سلاطین ساسانی هنگامیکه در ...
... میبردند ، شبهای تابستان ، بالا آن عمارت میرو...
وقتی قدم بطبقه دهم می‌نهادند هوارا خنك میافتند ...
وسائل راحتی آنها در طبقه دهم فراهم شده بود
قصر سلطنتی درمکانی ساخته شده که سبب ... 
ارتفاع دارد وآب دجله نزدیك این قصر ، سوار بر آن ...
ولی معمارانی که این کاخ را ساخته‌اند ازنقطه‌های دور
جائی که دجله ارتفاع دارد ، آب را بـه قصر آور...
بطوریکه آب دجله پیوسته درجوهای این قصر جاری ...
ازفواره‌ها جستن مینماید وبرای اینکه هرگز آب ...
وارد حوض‌ها شود در قسمتی ازکاخ سلطنتی یك ...

آورده‌اند و آب دجله ، بعدازورود بآن منبع ته‌نشین میشود وآب زلال وارد جوها و استخرها میگردد . ..

. . طلائی که تا امروز نصیب ما شده بقدری است که مسلمین میتوانند با آن عمارتی بسازند که بجای خشت ، درآن شمش‌های طلا کارگذاشته شود وآنقدر جواهر نصیب مـا گردیده که میتوانیم جوال‌هارا پرازجواهر کنیم و باترازوی رومی آنرا وزن نمائیم .»

***

بسیاری ازپادشاهان وسخنوران ایوان مدائن را پس از ویران شدن دیده‌اند ازآنجمله اولجایتو در روز دوشنبه ۲۷ جمادی‌الاخر سال ۷۰۹ ه . ق و همچنین نقل است کـه هلاکوخان هنگام دیدار مدائن سه‌بار طاق را زانو زد و خواجه نصیرالدین طوسی میگوید بسیاری نظرهای بزرگان بر دل خدای براین طاق بی‌جهت آمده باشد بمدت هزارسال، و من برای آن نظرها میترسم[32]

یعقوبی (احمدابن ابی یعقوب) مورخ سده سوم هجری در کتاب البلدان در وصف مدائن مینویسد [33]

«مدائن پایتخت پادشاهان پارس است و نخستین کسی که آن منزل گزید انوشیروان بود و آن چندین شهر است بر دو طرف دجله . درطرف شرقی شهری است که بآن «عتیقه» گفته میشود و کاخ سفید کهنی که نمیدانند که آنرا بنا کرده در آنست و نیز مسجد جامع که مسلمین پس ازفتح مدائن ساخته‌اند، در آن واقع است ونیز درطرف شرقی دجله شهری است که بآن «اسبانبر» گفته میشود . و ایوان عظیم کسری کـه مانند آنرا ندارند و هشتاد ذراع ارتفاع دارد ، درآن شهر واقع است ومیان دوشهر باندازه یك میل راه است و پادشاهان فرس وخدمه ایشان درهمین شهرمنزل داشتند وقبر ... درآنجاست . پس ازاین دوشهر ، شهری است بنام «رومیه» که گفته میشود رومیان چون برپارسیان غلبه یافتند آنرا بنا کردند و امیرالمؤمنین منصور هنگامی که ابومسلم را کشت همانجا بوده ، و میان این سه شهر نزدیك دومیل یا سه میل راه است . درطرف غربی دجله شهری است آنرا «بهرسیر» گویند و سپس «ساباط مدائن» دریکفرسخی بهرسیر است ، پس آنچه درطرف شرقی دجله است ازهمان دجله آب مینوشد وآنچه درطرف غربی دجله واقع است ازفرات، یعنی ازنهری بنام «نهر ملك» که ازفرات جـدا میشود آب میگیرد .

این شهرها همه‌اش درسال چهارده گشوده شد و فتح آن بدست سعدبن ابی‌وقاص بانجام رسید ......»

مؤلف حدود العالم نوشته است[34] «مدائن شهرکی بر شرقی دجله ومستقر خسروان بوده است واندرون یکی ایوان است کی ایوان کسری خوانند وگویند کی برهیچ ایوان از آن بلندتر نیست اندرجهان . واین شهری بزرگ بود و با آبادانی . آبادانی وی ببغداد بردند .»

فردوسی بنای مدائن را اینطور سروده :

ز ایوان خسرو کنون داستان — بگویم که پیش آمد از راستان
چنین گفت روشندلی پارسی — که بگذشت با کام دل چارسی
کـه خسرو فرستاد کسها بروم — بهندو به چین و بآبـاد روم
برفتند کارگـران سه هزار — زهر کشوری آنکه بد نامدار
ازو صد مرد بگزید اندر میان — ز ایران واهواز واز رومیان
از ایشان دلاور گـزیدند سی — ازآن‌سی ، دورومی ، یکی پارسی
فرامانه مردی که بدهند سی — بگفتار بگـذشت از پارسی
بدو گفت شاه ، این زمین درپذیر — سخن هرچه گویم همه یادگیر
یکی جای خواهم که فرزند من — همان تا دوصد سال پیوند من
نشیند بدو ، درنگردد خـراب — ز باران وز برف و از آفتاب
مهندس بپذرفت از ایوان شاه — بدو گفت «من دارم این دستگاه»
چـو دیوار ایوانش آمد بجای — بیامد به پیش جهان کدخدای
بترسم بیاورد با انجمن — بیامد باریك تابی رسن
ز بالای دیوار ایوان شاه — به پیمود تا خاك دیوارگـاه
رسن سوی گنج شهنشاه برد — ابا مهـر گنجور اورا سپرد
وزآن پس بیامد بایـوان شاه — کـه دیوار ایوان برآمد بماه

---

۳۱ - شماره ۱۹ سال ۲۵ مجله خواندنیها . ۱۳ آبان ۱۳۴۳ .

۳۲ - جلد اول یادداشتها علامه قزوینی صفحه ۱۹۶ چاپ ایران ۱۳۳۲ از انتشارات دانشگاه تهران .

۳۳ - صفحه ۹۹ البلدان ترجمه دکترمحمدابراهیم آیتی .

۳۴ - حدودالعالم تألیف شده درسده سوم هجری صفحه ۱۵۱ کتاب بکوشش دکتر منوچهر ستوده .

فرمان دهد خسرو زودیاب
نگیرم بدان کار کردن شتاب
، روز تا کار بنشیندم
ز کاریگران شاه بگزیندم»
گفت خسروکه «چندین زمان
چرا خواهی ازمن توای بدگمان ؟
ـ که داری توزین دست باز
بگزر و نه سمت نباید نبار»
مود تا سی هزارش درم
بدادند تا وی نباشد دژم
نست کاریگر راستگوی
که عیب آورد مرد دانا بدوی
ز گیرد از کار ایوان شتاب
اگر بشکند، گم کند نان و آب
ب آمد شد آن کارگر ناپدید
چنان شدکز آن پس کس‌اورا ندید
وبشنید خسروکه فرغان‌گر بخت
بگو بنده بر ، خشم فرقان بر بخت
نین گفت «گوراکه دانش نبود
چرا پیشی، او فزونی نمود»
گـر گفت کارگران آورید
گچ وسنگ وخشت گران آورید
جستند هرکس کـه دیوار دید
ز بـوم و بر شاه شد ناپدید
بیچارگی دست از آن بازداشت
همی گوش دل سوی اهواز داشت
ز آن شهر کاریگر آید کسی
نمانـد چنان کار بی سر سی
ی جست استاد آن تا سه سال
ندیدند ، کاریگـری را همال
ی یاد کردند از آن کارجوی
بسال چهارم پدیـد آمد اوی
ـمانگاه رومی بیامد چو گرد
بدو گفت شاه ای گنهکار مرد
بگو تا چه بود اندرین پوزشت
بگفتار پیش آیـد آموزشت»
چنین گفت رومی‌که گر شهریار
فرستد مـرا با یکی استوار
گویم بدان کارهـا پوزشم
بپوزش کجا بایـد آموزشم ؟
رستاد و رفتند از ایوان شاه
گرانمایه استاد بـا نیکخواه

همی مرد دانـای رومی رسن
همان مرد را نیز بـا خویشتن
به پیمود بالای کـار و برش
کم آورد کار از رسن هفت‌رش
چنین گفت رومی‌که گر زخم کار
برافزودمی بر سرای شهـریار
نه دیوار ماندی نه طاق و نه کار
نه مـن ماندمی بر در شهریار
بدانست خسروکه اوراست گفت
کسی راستی را نباید نهفت
چوشد هفت سال آمد ایوان‌بجای
پسندیده مـردم نیکرای
مرا اورا سی آب داد و زمین
درم داد و دینار و کرد آفرین
همی کرد هرکس بایوان نگاه
بنوروز رفتی بدان جـای شاه
کسی درجهان کاخ چونان ندید
نه از نامور کاردانان شنید
یکی حلقه از زر همه ریختند
از آن جـای خرم درآویختند
فـروهشته زو سرخ زنجیر زر
بهر مهـره درنشانده گهر
چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج
بیاویختندی بزنجیر تـاج
بنوروز چون برنشستی بتخت
بنزدیك او مـردم نیکبخت
فرونـر ز موبد مهان را بدی
بزرگان و روزی دهان را بدی
بزیر مهان جـای درویش بود
کجا خوردش‌ازکوشش‌خویش‌بو.
برآنسان بزرگی کس اندرجهان
نـدارد نشان از کهان ومهان

بس شعرای متقدم عرب وفارسی‌زبان چند شاعر ...
بایوان مدائن قصاید واشعار غـّرا وجالبی ساخته‌اند که ...
ابوالفرج اصفهانی دراغانی (جلد ۱۱ صفحه ۱۳۷) وابن ...
وابی‌نواس و قصیده سینیه بحتری از همه جالبتر است

قصیده بحتری برترین چکامه‌ایست که دروصف ...
مدائن و عظمت و فضیلت شهریاران ساسانی بزبان عربـی
سروده شده است ، ودرزبان فارسی نیز قصیده حکیم خد...
بی‌نظیر وکمال وطنخواهی این سخنور عالیقدررا میرسا...

بحتری ابوعباده ولیدبن‌عبیدبن‌یحیی‌طائی‌یکی‌ازسه شع...

بزرگ طبقه محدثین «دو دیگر ابوتمام ومتنبی» متولد بسال ۲۰۶ و متوفای سال ۲۸٤ معاصر متوکل خلیفهٔ عباسی ووزیرش فتح بن خاقان بوده است .

قصیده معروف این شاعر بزرگوار را که توسط آقای محمد مهدوی دامغانی ترجمه ودرشماره اول سال ۱۳٤۱ مجله یغما درج شده عیناً نقل مینماید :

۱ ــ خویشتن را از هرپلیدی که جانم را بیالاید پاکیزه و ازپذیرفتن ناکسان بلندی گرفتم .

۲ ــ هرگاه که چرخ گردون خواست مرا سرنگون و زبون سازد ، خویشتن را برسر پا نگاهداشتم

۳ ــ هنوز اندك پس‌مانده از آنچه که روزگار همواره در کاهش آن بوده ، برایم باقی مانده‌که زندگی‌ام را بآن بسر آرم .

٤ ــ میان شتری که هرروز و پی‌درپی سیراب میشود، و شتری که هر پنج روز یکبار به آب میرسد ، فرق بسیار است .

۵ ــ گویا زمانه دیوانه‌گشته است که میل روی دلش با کس‌ بر بس سفلگان است .

۶ ــ در معامله کــه کردم و شام پرنعمت را ارزان در برحم وعراق را خریدم ، سخت زیانکارم .

۷ ــ دراندوهی که دارم مرا بحال خود بگذار ودرصدد سرزنش مباش ، که مرا بسیار بد برخوردخواهی یافت .

۸ ــ در گاهی‌است مرا میشناسی که خوئی درشت دارم، و در برابر کارهای پست چون اسبان سرکشم که سرفرمانبرداری فرود نمیآورم .

۹ ــ عموزاده‌ام خویشتن را بسی از من والاتر میشمارد. از خودخواهی او پس ازنرمی ومهربانی که با من داشت ، مرا دودل وبدگمان ساخته است .

۱۰ ــ چون برمن جفا روا دارند بسیار روا وسزوار است که درآنجا که شب بسر میبرم بامدادان برجای نمانم .

***

**۱۱ ــ غمها خانه و کاشانه مرا دربر گرفته ، پس شترم را بسوی کاخ سفید کسری درمدائن راندم .**

**۱۲ ــ تا درآنجا از غم تسلی یابم ، واز مشاهده آن کاخ ویرانه ودرهم ریخته ساسانی ، غم خویش بیاد فراموش دهم وبرآن فر وشکوه ازدست رفته ، دلسوزی کنم .**

**۱۳ ــ مصیبتهای پی‌درپی مرا بیاد خاندان ساسانی انداخت ، همانا مصیبتها چیزهائی بیاد میآورند و چیزی دیگر از یاد میبرند . (گویا مقصود این باشد که هر مصیبتی‌مصیبت بزرگی را که در گذشته برآدمی وارد شده ، بیاد میآورد و مصیبتهای کوچکتر را از یاد میبرد) .**

**۱٤ ــ آنهارا (خاندان ساسانی را) بیاد میآورم می‌بینم ،که راحت وآرام درسایه ایوان وکاخ بلندی آن چشم بینندگان را خسته میکند . آرمیده‌اند .**

**۱۵ ــ درآن کاخ دربسته که از بس رفیع است ، سرزمین‌های پهناور ومنزلگاههای بیشماری د دیدگاه آنست ، که ازکوههای قبجاق (قفقاز ؟) وتا اخلاط و مکس (درترکیه امروزی) ممتد است .**

**۱۶ ــ این منزلگاهها همچون منازل اطلال ، بیابان‌های خشك بی‌آب‌وعلف ، که چون کف دست ونرم است شناخته نشده است** (سرزمینهای اطراف آباد و معمور ومسکون است) .

**۱۷ ــ ایرانیان مساعی جمله مبذول داشته‌اند درمقام مسامحه نبودم می‌گفتم که مساعی دو قبیله تاز (یمنی) وعبسی (حجازی) بپای آن نمیرسد وهم‌نژادا من یارای آن‌کوششها را ندارند.**

**۱۸ ــ زمانه آن‌کاخها ومنزلگاههارا ازطراوت و انداخته وآنهارا چون جامه‌های ژنده و تاروپود پو ساخته است .**

۱۹ ــ گوئی که کاخ (جرماز) سبب ویرانی ماندن چون کهنه‌گوری بر روی زمین است که گرد برآن نشسته و زیر گام گذشتگان و آیندگان افتاده ا

۲۰ ــ اگر (جرماز) را ببینی خواهی دیدکه‌شب روزگار پس از آنهمه سور وشادمانی در آن کاخ که ه چون جشن عروسی بوده است ، اکنون سوك وماتم برپا است .

**۲۱ ــ آن کاخ با آنهمه ویرانی بفصاحت تمام‌تر عظمت شگفت‌انگیز مردمی آگاه میدهد ، با سخنی که هی صداقت آن بشك آمیخته نگردند .**

ازاین بیت ببعد بحتری بوصف نقش‌ونگار داخل وصور منقوشه بردیوارهای آن میپردازد :

۲۲ ــ چــون منظره محاصره شهر انتاکیه را تو ایرانیان بنگری ، بلرزه درخواهی آمد ، زیرا که رومیا مورد حمله ودرمحاصره ایرانیان می‌بینی .

۲۳ ــ درآن معرکهٔ هولناك که شبح مرگ خودنم میکند ، انوشیروان در سایه درفش کاویان لشکر خویش پیش میراند .

۲٤ ــ انوشیروان درجامه سبز برسمندی سوار است

۲۵ ــ نبرد دلیران درمقابل انوشیروان ، باحترام مقرون بآرامی وسکوت و آهستگی است .

۲۶ ــ برخی از آن دلاوران با ناوك نیزه بهماو خویشتن میتازند تا خودرا از حمله او رهائی دهند ، وبرخ

س ژوبین درپناه سپر خزیده‌اند .

ـ صورتگر ماهر چنان با چیره‌دستی صورتگری
که چشم ، آن پیکره‌ها را مردمی براستی زنده
له بزبان بی‌زبانی با یکدیگر سخن میگویند .

ـ اندیشه آن‌که این پیکرها مردمی زنده و
، چنان درمن بالا گرفته است که دستهایم با لمس
ها نشانه زندگی را درآنها میجوید .

ـ پسرم ابوالغوث باشتاب بسلامتی وافتخار دولتکر
وم ، رطلی گران ازمی خوشگوار بمن بنوشاند

۱ ـ ازآن می که ازدرخشندگی گوئی ستاره بودکه
می را روشن کند ، یا چون درنوی که ازخورشید
بدرخشد .

۳ ـ ازآن می که گمان بری بجای آنکه آنرا از
، انگور فشرده باشند ، ازدل جان آدمیزاد فشرده ،
، ریخته‌اند . چراکه هرکسش چون جان شیرین
، دارد .

ـ چون ازآن باده سرمست شدم چنین بنظرم آمد که
رویز بدست خویش جام می بمن می‌بخشد وخنیاگر با
ن میگوید ومرا سرگرم میسازد .

۳٤ ـ آه . . اینکه میبینم به بیداری است یا در ...
، ؟ ... آیا این خوابی است که چشمانم را میفشارد ،
ا میبینم رؤیائی بنظرم میرسد ، یا آرزوی دورودرازی
ه فکر وخیالم را دگرگون ساخته است ؟

۳۵ ـ گوئی که ایوان مدائن با چندان هنر شگفت‌آوری
نده آن بکار برده ، چون شکافی پهناور است که میان
بلند واستوار پدید آمده باشد .

۳٦ ـ چشم دربامداد روشن وشام تاریك ، ایوان را با
دوهی‌که بر پیشانیش نشسته چنان می‌بیند که پندارد :

۳۷ ـ ایوان چون کسی است‌که بجبر وستم ازدوستان
خود جدا مانده ویا بمانندکسی است‌که ناخواه وناروا
بطلاق نوعروس زیبای خود واداشته اند

۳۸ ـ روزگار بخت ایوانرا آنچنان باژگونه کرده که
س» که سعداکبر است سعادت خودرا درآن کاخ بلندپایه
ت سپرده وبستاره نحس مبدل شده‌است .

۳۹ ـ اما آن کاخ وایوان شکسته همچنان در زیر
ی پنجه ویرانی زمانه که بر او افتاده واورا میفشارد ،
د دلیری وخویشتن‌داری نشان میدهد .

٤۰ ـ ازاینکه فرشهای دیبا و پرده‌های پربهایش را
ربوده وبرچیده‌اند ، بی‌نیاز از آن کمبرایش گرفتی ننشسته است .

٤۱ ـ کاخ چنان بالا وبرافراز است که کنگره‌های
...

است .

٤۲ ـ ازآن کنگره‌ها که جامه‌های سپیدی ازگچ و
آهك پوشیده‌اند ، چیزی جز توده‌های کوچك پنبه مانند
بچشم نمیرسد .

٤۳ ـ کسی نمیداند که آیا این کاخ سربآسمان کشیده
را ، آدمیزادگان برای پریانیکه اکنون در آن ساکنند ساخته،
یا پریان برای آدمیزادگان پرداخته‌اند ؟

٤٤ ـ جز آنکه میبینم ایوان خود گواهی میدهد ، که
سازنده وپی افکنده آن از پادشاهان نامور و دونهمت
نبوده‌اند .

٤۵ ـ چون بآخرین حد احساس خود رسیدم دراین ایوان
خالی ، گوئی آزادمردان ایرانی را میبینم که برمراتب و
جایگاههای خویش قرار گرفته‌اند .

٤٦ ـ وچنان می‌بینم که ایلچیان ودیگر مردانیکه
راه دور آمده ودربارگاه کسری بار یافته‌اند ، دربرتوخورشید
نمروری گروهی درپشت انبوه مردم ، همچنان ایستاده
گروهی دیگر ازفرط خستگی مانده وازپای افتاده‌اند

٤۷ ـ وگوئی که کسرکان‌جویان آواره ...
کاخ ، درمیان بانوان حرم ، که لباسهای ازفرط ... بنظر میرسد ، بخنیاگری پرداخته و نغمه‌خوانی پرداخته‌اند

٤۸ ـ اینها همه را چنان اشکار می‌بینم که گوئی هم ...
... ایشانرا ملاقات کرده و با آنها بوده‌ام ودیر ... از ایشان
جدا گشته‌ام

٤۹ ـ (ایرانیان در میدان بزرگی وهنر ، ازهمه پیش
افتاده و قصب‌السبق را حائز گشته‌اند چنانکه : گوئی کسیکه
نخواهد بدانان برسد نماند آنچنان کسی است که برای رسیدن
بفاصله‌ای، دربامداد پنجمین روز حرکت آن قافله ، بدنبالش
بیفتد (ونمیداند که ابدا بدان نخواهد رسید)

۵۰ ـ این کاخها و شاهنشینها که اکنون از ساکنین
والاتمام جویش خالی مانده‌است، روزگاری با سروروشادمانی
آبادان میبود . ولی اینك باعث سوگ واندوه ومایه پند وانذر
گردیده است .

۵۱ ـ جای آنست‌که این کاخ ویرانرا که بردمه ...
حقی ثابت دارد ، با اشك خویش یاری دهم و اشکهائیرا که
تاکنون نگه داشته و حبس کرده بودم . از سرسوز وعشق
برپای او بفشانم .

۵۲ ـ آری ... ازمن همین برآید وبس ...
ازنظر نزدیکی وخویشاوندی این خانه ، جا ...
نژاد بابلیان وساکنان آن نیز ، غیراز نژاد من ...

۵۳ ـ اما نه ... ایرانیان بر ما ... حق ... و ...
... نیز رگی دارند ویا ... ونیز ... ازنژاد ...

دلاوری خود بنیکوترین صورتی درخت دوستی را درسرزمین دل ما نشانده‌اند .

٥٤ ــ آنان کشور مارا کمك کردند و بپای‌مردی‌دلیران جهان‌نوش ، نبرده و کارآزموده خود ، پادشاهی مارا نیرومند ساختند .

٥٥ ــ ومارا دربرابر لشکریان (ارباط) جنتی یاری کردند و بانیزه و ژوبین خویش سینه و گلوگاه آنانرا سختی کوبیدند .

٥٦ ــ وازانها همه گذشته ، اساساً من خودرا چنین میبینم که ازدل جان شیفته ودلداده همه بزرگواران آزاده‌ام بهر نژاد ونباری که باشند .

***

شاید برجمه بیت چهل‌وپنجم چنین باشد (جزیره‌نشینی روزبها را جهان بطور مبرساند که ازسیده فاصله بسیار دارند جاییکه اگر کسی بخواهد بانسان برسد باید دراین باشد که درباماداد نخستین روز حرکت خود بسوی آنها برسد )

حکیم خاقانی هم هنگام عبور ازمداین ودیدن طاق می‌گوید [35]

ای دل عبرت‌بین ، ازدیده نظر کن‌هان
ایوان مدائن را ، آئینه عبرت دان
یك ره زره دجله ، منزل بمدائن کن
وزدیده دوم دجله ، برخاك مدائن ران
خود دجله چنان گرید ، صد دجله خون گوئی
کز گرمی خونابش ، آتش چکد ازمژگان
بین از لب دجله ، کف چون بدهان آرد
گوئی زتف آهش ، لب آبله زد چندان
از حسرت من ، بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی ، کاتش کندش بریان
بر دجله گری نونو ، وزدیده زکواتش ده
گرچه لب دریاهست ، ازدجله زکوة استان
گر دجله درآموزد [36] ، بادلب وسوز دل
نیمی شود افسرده ، نیمی شود آتشدان
تا سلسله ایوان ، بگسست مدائن را
درسلسله دجله ، چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشك ، آواره ده ایوانرا
تا بوکه بگوش دل، پاسخ شنوی زایوان
دندانه هر قصری ، پندی دهدت نونو
پند سر دندانه ، بشنو ز بن دنـدان
گوید که تو ازخاکی، ماخاك توئیم اکنون
گامی‌دوسه برمانه، واشکی‌دوسه‌هم‌بفشان

از نوحه جغد الحق ، مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن ، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندرچمن گیتی
جغداست پی بلبل ، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم ایـن رفت ستم بر ما
برقصر ستمکاران ، تاخود چه‌رسد خذلان
گوئی که نگون کرده‌است ایوان فلك‌وشرا؟
حکم فلك‌گردان ، یا حکم فلك‌گردان
بردیده من خندی کاینجا زچه میگرید
خندند برآن دیده، کاینجا نشود گریان
نی زال مدائن کـم از پیرزن کوفه
نه حجره تنگ این کمتر ز تنور آن
دانی چه مدائن را ، با کوفه برابر نه
ازسینه تنوری کن ، وزدیده طلب طوفان
اینست همان ایوان ، کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی ، دیوارنگارستان
اینست همان درگه ، کورا زشهان بودی
دیلم ملك بابل ، هندوشه ترکستان
اینست همان صفه ، کز هیبت او بردی
بر شیر فلك حمله ، شیر تن شادروان
پندار همان عهداست ازدیده فکرت بین
در سلسله درگه ، در کوکبه میدان
از اسب پیاده شو ، برنطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین ، شهمات‌شده نعمان
نی نی که چونعمان بین، پیل‌افکن‌شاهانرا
پیلان شب‌وروزش ، گشته به پی دوران
ای بس شه پیل‌افکن ، کافکند بشه پیلی
شطرنجی تقدیرش ، درماتگه حرمان
مستست زمین زیرا ، خورداست‌بجای‌می
درکاس سر هرمز خون دل نوشروان
بس پندکه بود آنگه ، برتاج سرش پیدا
صدپندنواست اکنون ، درمغز سرش‌پنهان
کسری وترنج زر ، پرویز وبه زرین
بر باد شده یکسر ، باخاك شده یکسان
پرویز بهر بزمی ، زرین تره گستردی
کردی زبساط زر ، زرین تره را بستان
پرویز کنون گمشد ، زان گمشده کمترگو
زرین‌تره کوبرخوان؟ روکمترکوابرخوان

---

35 - دیوان حکیم خاقانی شروانی چاپ مؤسسه مطبوعات امیرکبیر .
36 - گر دجله درآموزد .

ا رفتند ، آن تاجوران ایلك
زایشان شکم خاکست ، آبستن‌جاویدان
ی زاید ، آبستن خاك آری
دشوار بود زادن ، نطفه ستدن آسان
ین‌است، آن‌می‌که‌دهد زرین
زآب‌وگل‌پرویزاست‌این‌خم‌که‌نهد دهقان
عباران، کاینخاك‌فروخورده‌است
این‌گرسنه‌چشم‌آخر، هم سرسد رایشان
دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
ابن زال سپیدابرو ، وبن مام سه‌پستان
رین درگه دریوزه عبرت کن
تا از در توزین پس ، دریوزه‌کند‌خاقان
ازسلطان ، رندی طلبد بوشه
فردا ر در رندی ، بوشه طلبد سلطان
ه مکه ، تحفه است بهر شهری
توزاد مدائن بر ، تحفه ربی شروان
برد از مکه ، سبحه زگل حمره
پس بو ز مدائن بر ، سبحه رگل سلمان
بصیرت بین ، بی‌شربت‌ازومگدر
کزشط چس‌بحری لب‌تشنه شدن، نتوان
که ززاه آیند ، آرنده‌آوردی
این‌قطعه ره‌آورداست، ازبهردل اخوان
، دراین‌قطعه، چه سحر همی‌راند
مهبوك[۴۷] مستجادل، دیوانه عاقل خاں

مترجم دانشمند قصیده بحتری آقـای احمد مهدوی ، درمقدمه ترجمه اشعار در شماره اول سال ٤٠ مجله شته است که : «کاخ وایوان مدائن درادب عرب نیز را حائز است ودر تضاعیف کتب ادب وسیر نام و آن گاه‌گاه بچشم میخورد واین موضوع میرساند که ، غیرایرانی نیز باین بنای فخیم اعتنا وتوجه داشته‌اند. ، (ابی‌الفرج اصفهانی) دراغانی جلد ١١ صفحه ١٣٧ ، محمدبن قاسم انباری باسناد خــود ازسنان‌بن یزید ذکرد که او گفت : من با مولایم جریربن سهم تمیمی ب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بـودیم . جریر پیشتر ر(ع) اسب میراند وبا اشعاری‌که ترنم میکرد اسب را ت بیشتری در سیر وامیداشت ، چون بمدائن و کاخ ی رسیدیم علی(ع) بایستاد ما نیز ایستادیم مولایم به بیت دبن یعفر) تمثل جست که :

جرت‌الریاح علی مکان دیارهم
فکانما کانو علـی میعاد

امام (ع) گفت : چرا آنچنان‌که خدایتعالی میفرماید میگوئی که : (کمتر کوامن جنات وعیون الخ ...) سپس فرمود ای برادرزادگان من ابنان (یعنی ساسانیان) کفران نعمت کردند وانتقام الهی برآنان فرود آمد زنهار که‌کفران نعمت مکنید که برشما نیز همین سختی وغضب فرود آید . وازجمله داستان عبور (ابن‌مقفع) ازمقابل‌کاخ وتمثل او به بیت احوص ونیز برحسب مشهور داستان اقامت چندروزه ابی‌نواس درمدائن وسرودن آن ابیات فائقه .....»

چون ضمن مطالب به قالی نگارستان ونخت طاقدیس اشاره شد ، مختصری هم از شرح این دو بیان مینماید :

**فرش بارگاه خسرو** : ازفرشهای نفیس کاخ مدائن و دربار شاهنشاهان ساسانی ، روایات وحکایاتی است که در اینجا بذکر فرش بارگاه خسرو یا قالی بزرگ بهارستان اکتفا مینماید

این فرش تاریخی را قالیبافان از ابریشم و گلابتون وتارهای طلا وبقره بافته بودند . نقشه متن قالی باغی را مینمایانده با گلهای قشنگ بهاری ودرختان ومیوه ومرغان . برای هررنگی گوهری بدان رنگ درمیان تارو پود قالی بکار برده بودند .

هنگام زمستان که باغ رفتن ممکن نبود ، جشنهای شاهنشاهی را روی این فرش برپا میدادند بهمین مناسبت آنرا (بهار خسرو) واعراب (بساط السماء) مینامیدند . رنگ خاك را درزمینه فرش با رنگ طلا درست‌کرده وآبهای جوی را باخطوط معین ومخصوصی، مشخص‌ونمایان آنرا باجواهراتی که سفیدی بلور بودند پر کرده ، واین جواهرات رنگ آب مینمایاندند ، وسنگریزه به جوبهای آب را با مرواریدها نشان داده بودند. تنه وساقه درختها ازطلا ونقره ، وبرگها وگلها ابریشم، ومیوه‌ها نیزازسنگهای رنگارنگ گران‌قیمت‌بوده‌است

طبری نخستین مورخی است که فرش نفیس بهارستان توصیف کرده است . وی مینویسد که متن فرش ازسیم زرین و رنگ سبز درختان اززمرد ورنگ آب را با نگینهای نفیس ورنگ سنگریزه را با مروارید وشاخه‌های درختان با زر وسیم نمودار ساخته بودند .

بلعمی وزیر سامانیان وصف این فرش را چنین [illegible] است : «اندرخزینه ، فرش بساطی بود دیبا سپید ارش [illegible] اندرشصت ارش پهنا وآنرا زمستانی خواندندی وملکان [illegible] آنرا بارکردندی وبدان نشستندی بدان وقت که اندر جهان سری وشکوفه نماندی و برلبهای آن برکرانه [illegible] زمرد بافته بود وهرده ارش ازآن بگوهر یا گوهرهای دیگر

---

۳۷ – اشاره به آیه شریفه : کم‌ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلك اورثنا قوما آخرین (سوره مبارکه دخان آیات ۲۵ الی ۲۸) .

شمارہ ۱۶۶ - ۱۶۵

ی بزمرد سبز وده ارش بگوهر سفید وده ارش
م وده ارش بیاقوت کبود وده‌ارش بیاقوت زرد
که اندرآن مینگریستی پنداشتی که همه شکوفه

سور کاراباسك آلمانی درکتاب خــود راجع
ونقش دوزی ایران[48] نوشته :

سال ۱۶ هجری (۶۳۷ م) مدائن مقر شاهنشاهی
ست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصرسفید
کردند که خرابه‌های آن تا امروز باقــی است .
زائن بیحدوحساب پادشاهی که بدست آوردند یك
العاده نفیس که شصت مترمربع عرض وطول داشت
ید ، این فرش را اصلاً برای خسرو انوشروان
. ۵۳۱ م) بافته بودند وجانشینان او نیز تا یزدجرد
ا درمواقع مخصوص استعمال میکردند . وقتی کــه
یرون شهر رفتن غیرممکن بود ، جشنهای پادشاهی را
، فرش ترتیب میدادند ، چونکه نقشه آن یك باغی‌را
بهار نشان میداد . آنرا اعراب بمناسبت اینکه بیشتردر
مستان استعمال میشد ، بساط‌الشتاء وخــود ایرانیان
خسرو) مینامیدند . پارچه آن خیلی مهم و پرقیمت
شم وطلا ونقره وجواهر یك پارچه وخرده وریزساخته
. . زمینه فرش‌باغی را نشان میدادکه با حوضها وجوبها
ها وگلهای قشنگ بهاری آراسته شده ، درحاشیه و
های آن نقشهای گلهای رنگارنگ دلکش را درشکل
، پرقیمت نشان داده ودرزمینه فرش رنگ خاك را با
طلای زرد تقلید کرده وآبهای حوض را با خطهای
می معین نموده ومیان آنها را با سنگهائی‌که بسفیدی
د پر کرده بودند . این سنگها آب حوضها را نشان
ته جوبها را نیز با سنگریزه‌هائی که ببزرگی مروارید
ن داده بودند ، تنه‌ها وساقه‌های درختها ازطلا ونقره ،
ی گلها ودرختها وسایر نباتات از ابریشم ، ومیوه‌های
، از سنگهای رنگارنگ ساخته شده بود . قیمت فرش
یون وششصدهزار درهم ، بیش ازسه میلیون فرانك
میشود .»

وضةالصفا مینویسد : «درفتوح سیف مذکور است که
غنایم مداین بساطی زربفت درخزانه کسری یافته که
ز مربع بود ، واستادان ماهر بیواقیت وجواهر آنرا
ساخته بودند و بحذاقت طبایع اشجار ورياحين برآن
ه . چون درایام زمستان هوس شراب ونشاط وذوق
برخاطرکسری استیلا یافتی ، برآن بساط نشستی ، و
بیننده چنان نمودی که آن فرش باگلهای بهار آراسته
باصناف ازهار پیراسته . سعد بی‌آنکه دست تصرفــی
بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد ، امرفرمود تا آن
بساط را قطعه قطعه کــرده بنوبت برمهاجر وانصار قسمت
نمایند .

درسال ۱۶ هـ . ق که مدائن بدست سپاه عــرب افتاد
سعدبن ابی‌وقاص فاتح تیسفون فرش نامبرده را نزد خلیفه
دوم عمر فرستاد خلیفه دستور پاره کردن و قطعه قطعه نمودن
وتقسیم آنرا داد وسهم یکی ازرزگیان به بیجهزار دینار طلا
(درحدود یکصدوپنجاه هزارریال پول امروز میشود) شد
ارزش کلیه این فرش را بیش ازسه میلیون وششصدهزاردرهم
نوشته‌اند (بیش ازسه میلیون فرانك طلا) .

هشام‌ابن عبدالملك (۱۲۰ هـ) خلیفه اموی یك قالی
ابریشمی زربی داشت بقطع ۸۰×۳۲ متر که بافت قالی‌بافان
وهنرمندان ایرانی و با قالی بهارستان رقابت مینموده است
مسعودی نیز نوشته است که «المستعمر» خلیفه عباسی
قالی مصوری بصور انسانی داشت که با کتیبه‌های پارسی که
یکی ازصور آن مربوط بتاجگذاری پادشاهی که نوشته زیر
آن ، اورا شیرویه پسر خسروپرویز معرفی نموده بود ، ونیز
نوشته است که روی این قالی صورت شاهان ساسانی وخلفای
اموی بود ، من‌جمله ولیدبن عبدالملك »

**تخت طاقدیس :** [49] معروف‌ومنسوب بزمان خسروپرویز
است .دراین باره نوشته‌اند که درعرض دوسال بسیاری از
استادان زمان روزانه ۱۳۰ نفر درآن کار میکرده‌اند ویکصد
وچهل هزار میخ نقره‌که هرکدام حدود شصت تا صد مثقال
وزن داشتند با یکهزار گوی زرین که هرکدام حدود پانصد
مثقال وزن داشته ، برای تزئین آن بکار رفته و با انواع
جواهرات ترصیع گردیده بود که نقش ۱۲ برج وهفت‌ستاره
را مشابه ساخته است . بلندی این تخت را صد ارش نوشته‌اند
این تخت عبارت ازسکوئی در زیر برای نشستن وسقفی به
تخت بر بالای آن وروی سقف تصویر پادشاه و ماه وخورشید
نقش گردیده بود .

تاریخ بلعمی درتوصیف این تخت چنین نوشته :[50]
«نخستین چیز خسروپرویز ، تختی زرین بود ، بالای
او صد ارش وآنرا تخت طاقدیس خواندندی وآنرا چهار پایه
ازیاقوت سرخ بود که هیچ ملك را این نبود . واندرتاج
صد دانه مروارید بود هریك دانه چند خایه گنجشکی ، و
اسبی داشت شبدیز نام‌که هیچ پادشاه را آنچنان اسبی نبود
ازهمه اسبان جهان بچهار بدست افزون‌تر وبلندتر واز دو
بدست وی افتاده بود ، وچون نعل بستندی بردست‌وپای وی
هریکی بهشت میخ زربستندی ...»

ثعالبی وصف این تخت را چنین کرده است :
«این سریری بود ازعاج وساج‌که صفائح ونرده‌های

آن از سیم وزر بود ، ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت[41] روی پله‌های آنرا با چوب سیاه وآبنوس زرکوب فرش کرده بودند . آسمان این تخت اززر ولاجورد بود و صور فلکی وکواکب وبروج سماوی وهفت کشور وصور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار برآن نقش کرده بودند درآن آلتی بود برای تعیین ساعات روز . چهارقالی ازدیبای بافته مرصع بمروارید ویاقوت درآن تخت گسترده بودند که هریك متناسب با یکی ازفصول سال داشت .»

باستانشناس فقید پروفسور هرسفلد ضمن مقاله‌ای در نامه بروس ودر کتاب باستان‌شناسی ازقول کدرنوس[42] یکی از مورخان رومی که او نیز ازکتب تئوفان مورخ سده قرن هشتم میلادی روایت نموده ، راجع به تخت‌طاقدیس می‌نویسد که ، «هرقل پس ازشکست خسروپرویز درسال ٦٢٤ کاخ گنزك شد . تصویر پرویز را مشاهده کرد که در کاخ برنخجی قرار گرفته بود . این تخت بکره بزرگی داشت مانند آسمان ، ودرپیرامون آن خورشید وماه ان بودند که کفار آنهارا می‌پرستند و تصویر فرستادگان در اطراف آن بود که هریك عصائی دردست‌داشتند گنبد بفرمان خسرو آلاتی تعبیه کرده بودند که قطراتی باران فرو میریخت وآوائی رعدآسا بگوش میرساند .»

پروفسور پوپ درکتاب «نظری به هنرهای ایران»[43] تخت طاقدیس را چنین کرده است .

«طاقدیس در حد زدهٔ با طبقه ساخته شده بود ، هر ای اشخاص مخصوصی بود وار روی بقیه بالاتر تخت جسمد درست شده بود . ودارای آن ۱۸۰ ذرع ۱۳۰ درع با ۱۲۰ درع وبلندی باسرده درع بود و سس بکهزار بن را داشت که درسه ردیف جداگانه وروی تخت گنبده‌ای بود که درآن سنگ لاجورد بود و رنگ آسمان را مسمود پله‌ها از چوب سیاه ساخته وروی آنها ورقی طلاگرفته بودند . وپرده‌ای ۹۵ با بلند زربفت با زنجیرهای زرین آویزان بود صور کرات وگردش سیارگان و تصاویر شاهان ایران و تاجهای مخصوص هرکدام ازآنها و نقشه کشورهارا بودند و برروی تخت فرشهای زیبا مزین به جواهر گسترده بودند . گردش سیارگان را چنان نشان ، که ستاره‌شناس بآسانی جای سیاره را میشناخت. بزم وشکارگاه نیز نقش شده بودند ، وافزاری ساعت نداشته بودند که اوقات وساعتهای شبانه روزرا تعیین گفته‌اند چهارعدد قالیهای زیبا بودند کـــه هرچند ماه یکـــی گسترده میشد و باین ترتیب طاقدیس تخت نبود بلکه مکان تخت بود وشکل آن طاق‌مانند بود وار عجائب عصر شمرده میشد ، ونظر به اهمیتی‌که به نشان دادن بروج وآسمان سیارگان وستارگان داده بودند ، جهان‌نما بلکه آسمان‌نما بود ، وخارج ازطاقدیس بازجائی برای درباریان بود که سقف آن بر ستونها بود . این طاق را بکهزاروددویست وبیست کارگر ومهندس وستاره‌شناس در دوسال بانجام رسانیده والبته پیش ازآنکه کار آغاز شود ، لوازم آنرا جمع کرده بودند»[44]

ونئو مورخ چینی که اواخر سده پنجم واوائل سده ششم میلادی میزیسته درکتاب تاریخش (تاریخ مربوط بـــه خاندان وی) درباره وضع ایران عهد ساسانی مطالب جالبی دارد وچون همزمان با ساسانیان بوده است وتاریخ اومربوط به سالهای بین ۳۸٦ میلادی تا ۵۳۵ میلادی میباشد ، قابل اطمینان‌است. اونوشته‌است. «شاه برروی‌تختی‌که اطراف‌آن از زر است می‌نشیند، تاجی برسردارد که بازیورآلات زرین تزئین شده ولباسش‌زربفت، که بامرواریدها وگوهرها مزین‌است ...»

« .. پادشاه درکشور خود عمر را با تخت نزدیك سوارده جایگاههای کوچك دارد . درست مانند کاخهای باستانی چین ، هرسال درماه نیسان وا از آنجاها میرود که به حال باشد و درماه ... دوم به پایتخت برمیگردد .»

ابن‌البلخی درکتاب فارس‌نامه که حدود سال ۵۰۰ هجری تألیف شده مینویسد

«ازجمله آئین بارگاه انوشروان آن بود که ازدست راست تخت او کرسی زر نهاده بود ، واز دست چپ وپس همچنین کرسیهای زر نهاده بود ، ازاین سه کرسی . یکی جای ملك‌چین بودی ودیگر جای ملك روم بودی وسه‌دیگر جای خزر بودی (پادشاه خزر) که چون بارگاه او آمدندی براین کرسی‌ها بنشستندی وهمه ساله این سه کرسی نهاده بودی وبرنداشتندی وجزاین سه‌کس دیگر برآن بارسی نشستی . وپس تخت ، کرسی زر بودی‌که بوذرجمهر برآن نشستی وفروتر ازآن‌کرسی مؤبد مؤبدان بودی وزیرتر ازآن ، چند کرسی از بهر رایان و بزرگان وجای هریك به ترتیب معین بودی که هیچ‌کس منازعت دیگری نتوانستی کرد» .

38 - Kurabacek, Persishe Nadalmalerei suand-Clusch

۳۹ – یعنی تختی که شکل طاق بوده است

٤٠ - صفحه ۱۰۸۹ .

٤١ -- این ابعاد خیلی زیاد میرسد . ولی پروفسورپوپ هم تخت‌را با همین ابعاد توصیف کرده .

42 - Kédrénos. 43 - Survey of Iranian-Arts.

٤٤ -- صفحه ۲۷۹ ایران‌نامه تاریخ ساسانیان تألیف پروفسورعباس مهرین (شوشتری).

# در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

# «شرق و کمدی»

(۹)

پیر مارتنو

پیش ازسال ۱۶۵۰ کمدی‌هایی‌که تماشاگر را بسیر شرق باشد وجود نداشت ، ز
درآغاز آگاهی‌های نادری که ازآسیا به دست می‌آمد ، سایه‌ی احترام‌آمیز برمی‌انگیخت
دوری آسیا ، خطرات ومهلکات دریانوردی وسفر ، به سرقیاس حسب واعتباری می‌داردک
روزگاری دراز ، چون آبی برآتش ذوق وقریحهٔ کمدی‌نویسان بود وپای همسان را می‌بست
وانگهی قرن هفدهم مرد شرقی‌را با چهره ومشخصات ترك می‌شناخت وآنچه فرانسویان
ازتاریخ عثمانی وچریك‌های ترك (Janissaires) می‌دانستند ، آنانرا به ریشخندکردن ترکان
برنمی‌انگیخت . ترك قدرتمندتر ازآن بودکه مسخره به نظر آید ، وازهمین‌رو برعکس با آرمان
وکمال مطلوب فرانسویان درزمینهٔ تراژدی مناسب داشت .

به علاوه نخستین سیاحت‌نامه‌ها که درآغاز یگانه منبع شرق‌شناسی به‌شمار می‌رفت
توسط ناظرانی بی‌کفایت نوشته شده بود وبیشتر گفتیم‌که آنان تصوری به‌غایت ساده وابتر
ازعرف وآداب آسیائیان رایج ساختند وچنین تصوری سخت به‌کار تراژدی‌نویسان می‌آمد
زیرا آنان دوست داشتند بشریت را به صورتی ساده ، مجرد ومحدود ، با چند نمونه رفتار
کردار بزرگ ، و معدودی عواطف واحساسات شریف و نجیب بنمایانند . اما برای ریشخندک
کسی باید دراو دقیق شد ، جزئیات احوال وبعضی حوادث زندگیش را دانست وخلاصهٔ سخن
آنکه تصوری زنده ازاو در ذهن داشت . حال آنکه فرانسویان روزگاری دراز تألیفاتی
بتوان درآن نقشی واقع‌گرایانه اززندگانی شرقیان یافت ، دراختیار نداشتند .

درمورد آشنایی‌های تازه وپدید آمدن مناسبات دوستی نیز حال برهمین منوال
آدمی نخست ازصفات وملکاتی که تازه‌آشنا درنخستین روزهای آشنایی با اصرار وسعی تمام
وی می‌کشد ، بشگفت می‌آید وآن همه‌را تحسین می‌کند وکم‌کم به نقایص ومعایب
دوست جدید پی می‌برد ، اما این کشف وقتی صورت می‌پذیرد که براثر معاشرت ومصاحبت
عادات و ضعف‌های اخلاقی‌ای که نخست پوشیده‌بود بروی آشکار شود . البته گاه پندار
وتصور نادرست اولین مدتی می‌پاید ، اما غالباً برحسب تصادف واتفاق جنبه‌ای نامطبوع که
آن زمان دیده نشده بود ، پدیدار می‌گردد .

نخستین کمدی‌های «غرب واحشی» همینگونه پدید آمدند ودرواقع می‌توان گفت زائیدهٔ تصادف وحوادثی که اتفاقاً پیش‌آمد بودند

نخستین نمایشنامهٔ کمدی که درآن شرق به‌راستی نمودار شد Bourgeois Gentilhommes (۱۶۷۰) بود. حقیقت اینست که این نمایشنامه اصلاً فاقد غرابت اجنبی است وازاین لحاظ جز مسخره‌ترک‌بازی خبری ندارد ودر واقع جلوه‌هائی نامطمئن ازشرق را باید در بالهٔ نمایشنامه، ودرحرکات «سنتی» بازیگران یعنی فروغ وحواشی نمایشنامه یافت نه در متن اصلی آن

اوضاع واحوالی که موجب نوشتن این نمایشنامه شد به خوبی شناخته است. می‌دانیم که سفیر معروف ترك سلیمان (Muta Ferraca) (۱۶۶۹) چنانکه باید خودخواهی لوئی‌چهاردهم را خشنودی نداد وموجب حیرت درباریان کنجکاو شد. این عدم توفیق غیرمترقب وناگوار طبعاً واکنشی برانگیخت یعنی فرانسویان را به ریشخندکردن سفیر ترکان تحریك وتشویق کرد و هنوز به فارسی نرسیده بود که تمسخرسازی دربارهٔ او ودست انداختن حرکات واطوارش آغاز شد. مولیر به فرمان شاه مأمور شد درنمایشنامه‌ای کمدی ترکان را به باد تمسخر واستهزا گیرد. او می‌بایست هرچه زودتر نمایشنامه‌ای بنویسد وباله‌ای که «بتوان جنبه‌هائی از خوشنمائی حرکات واطوار ترکان در آن نمایش داد» ، برای تهیهٔ مدارك واطلاعات مستندی کار مولیر اندیشه وشوالیه d'Arvieux را که سالها در ترکیه به سیر وسیاحت پرداخته بود آشنا کردند وشوالیه مولیر را از جامه وآداب ورسوم ترکان آگاه ساخت. چنین می‌نماید که مولیر چندان دربند دادن رنگ ونگار محلی به نمایشنامه خود نبوده است وفقط می‌خواسته یادآوری مراسم وتشریفاتی‌در دربار که مفرح وسرگرم‌کننده به نظر آمده بود، تجدید خاطر کند که بی‌خبران به علت ناآشنائی آنرا مضحك یافته بودند، و به فرجام وصف جامه‌ای که Cléonte کاملاً مسخره می‌نمود، سفیر را ریشخند کند. اینها همه جنبهٔ نمایشی مضحك وسرسری بود، اما آئین وتشریفات ترکی نمایشنامه به نظر همه اساسی‌ترین قسمت تفریح وسرگرمی آمد. این بالهٔ مراسم وآداب ترکی، می‌بایست وصف اعمال امت مسلمان باشد. مولیر با دقتی که گاه برای ناظر وشاهد عینی زندگانی مسلمین شگفت‌انگیز است، این مراسم مذهبی درویشان آن روزگار را که شوالیه دارویو برای وی نقل کرده بود تقلید کرده ونمایش داده است.

نویسندگان ازین نخستین تجربه درسی ارزنده گرفتند، یعنی آموختند که اگر بخواهند شرق را به صورتی مفرح بنمایانند، مرجحاً باید برونی‌ترین اشکال زندگی شرقیان را به صورتی ناهنجار نمایش دهند. به عنوان مثال زمانی‌که سفرنامه‌های تاورنیه وشاردن ایران را بر زبانها انداخت، Delosme de Monchenay آدمی نظیر Bourgeois Gentilhommes در هیئت ایرانی آفرید واین همان نمایشنامهٔ Mezetin grand Sophy de Perse است که در ۲۰ ژوئیه ۱۶۸۹ نمایش داده شد ودرآن ایرانیان به شیوهٔ مولیر ریشخند می‌شوند

پیشاهنگان واقعی کمدی با موضوع شرقی مؤلفان لغت‌نامه‌های فارسی ودستور زبان بودند. چون ازدولت سر آنها مترجمان توانستند قصه‌های شرقی را ترجمه کنند وبه یمن ترجمهٔ قصه‌های شرقی، غرابت‌گرائی درتئاتر پیشرفتی سریع کرد. انتشار هزارویکشب وهزارویکروز نه تنها موجب تغییر مسیر رمان فرانسه شد، بلکه درپی آن کمدی نیز آشکارا تحت تأثیر این دو کتاب قرار گرفت. زیرا این داستانها احوال وافکار وآداب ورسوم مذهبی شرقیان را وصف می‌کرد.

بی‌گمان درترجمهٔ فرانسوی این قصه‌ها بسیاری از جزئیات غرب واحشی آنها محو شد، اما با اینهمه ترجمه‌های فرانسوی نقش و تصویری واقع‌گرایانه از شرق، چنانکه تا آن زمان هرگز دیده نشده بود به دست می‌داد. به علاوه خیال‌بافی‌های شگرف قصه‌نویسان ،

ظهور اجنّه وپریان وکاخ‌های سحرآمیز سخت مورد پسند افتاد و تصویر مألوف آسیا درعین حال که صراحت ودقت بیشتر یافت درهاله‌ای ازخیال‌پروری وتصورات افسانه‌آمیز ورؤیاوش فرو رفت ، آنچنان که روزگاری دراز جداکردن آن ازاین هالهٔ خیال غیر ممکن بود . این خیال‌پردازی وواقع گرایی به خودی خود مقید به حال کمدی بود ، وکمدی‌نویسان را به کار می‌آمد ، اما علاوه برآن مجموعی از رویدادهای مطلوب نیز مزید برعلت شد وزمینهٔ کمدی‌نویسی با موضوع شرقی را فراهم آورد . لوساژ (Le Sage) که نویسنده معمولی کمدی‌های ایتالیایی بود ، ترجمهٔ هزارویك روز به قلم Pétis de la Croix را مرور کرده ، به انشایی سلیس از نو نوشته بود . این قصه‌های ایرانی‌که پتی دولاکروا آنها را برای معرفی وعرضه به مردم آماده می‌کرد ، با دیدی واقع‌گرایانه نوشته شده بودند ونکته‌های نیشدار بسیار دربر داشتند . نویسندهٔ ژیل بلاس (Gil Blas) توجه یافت که بسیاری ازین قصه‌هارا می‌توان به صورت کمدی‌های عالی درآورد ودرواقع بسیاری ازکمدی‌هایی که به تئاترهای هفته بازار (Foire) و کمدی ایتالیائی داد ، موضوع‌های شرقی دارند . برخی اراو تقلید کردند ومی‌توان گفت‌که از۱۷۱۵ تا ۱۷۳۵ این نوع تفریح وسرگرمی خواستاران وشیفتگان بسیار داشته است . دراین دوره چهرهٔ شرق با خصوصیاتی مضحك شکل گرفت وبعدها سر دقیقاً به همان نوع در Vaudevilleهای قرن نوزدهم نمودار شد ، چنانکه درنمایشنامه‌های مضحك (Boufle) امروزه نیز با همان مشخصات پدیدار می‌شود ' والبته تردیدی نیست که دراین کمدی‌های مشحون به خیالبافی ولطیفه‌گویی وطنز وهزل ، حوّیای رنگ وبوی وبا خصوصیات محلی نمانده بود . درکمدی‌های لوساژ «آداب چینی با عرف ایران ورسوم ایران با آئین‌های سیبیل وبا هند اشتباه وخلط شده‌اند . دنیای شرق برای لوساژ حدو مرزی ندارد . وقتی داستان نمایشنامه درخارج از فرانسه روی دهد ، جبرها و آدم‌ها برای وی گویی ازدنیای هزارویك روز وهزارویك شب بیرون می‌آیند». در نمایشنامه‌های لوساژهمه‌چیز : جزئیات واقعی‌که به دقت بازسازی شده‌اند،شوخی‌های ایتالیائی‌وار، عرف وآداب فرانسوی به هم آمیخته‌اند ومعجونی ساخته‌اند که خالی ازلطف وگیرایی نیست شرق درآثار لوساژسخت همانند دوران باستان در «هلن زیبا» (Belle Hélène) است ! مهمترین مضامین این نمایشنامه‌ها بدینقرارند : دربرخی ازآنها (که بخشی نمایشنامه‌های لوساژ نیزهست) لوساژ کوشیده‌است که حکایات خیال‌انگیز وافسانه‌آمیز ورویدادهای شگرف و سحرآمیزشرقی مثلاً داستانهای هزارویك روز را که نویسندگان اسلامی هرگز ازبه‌هم بافتن این قبیل قصه‌ها خسته وملول نشده‌اند ، به صورت نمایشنامه وبازی دراماتیك درآورد . اما کمدی‌هایی‌که لوساژ درآنها بعضی جنبه‌های دین محمدی را به صورتی مسخره وصف کرده ونمایش داده است سرگرم‌کننده‌تراند . دین اسلام دراین کمدی‌های شرقی لوساژ به اشکال وصوری زننده نمایانده شده است و تماشاگر می‌توانست با تماشای چنین نمایش‌هایی هم تفریح کند وهم‌چنین بپندارد که شاید کاری خداپسندانه نیز می‌کند ، اما کمدی‌هایی که عرف وآداب واخلاق شرقیان نمایش می‌دادند و با تصوری که دربارهٔ عشق آسیائی وجود داشت مطابقت داشتند ، به حد چنانکه انتظار می‌رفت توفیق بیشتر یافتند . به‌گفتهٔ لوساژ :

Savez-vous ce qu'en Occident
On dit des femmes d'Orient?
On dit qu'on sait bientôt leur plaire.
Laire la, laire lan laire;
Laire la,
Laire lan, la.

می‌دانید درغرب
دربارهٔ زنان شرق چه می‌گویند ؟
می‌گویند که زود می‌توان دلشان را به دست آورد .

دراینگونه کمدی‌ها ، لوساژ حرم‌سرا و زنان حرم ، مراسم زناشوئی مسلمانان ، نقش محلّل ، فریبکاری زنان حرم را ، توصیف می‌کند ونمایش می‌دهد .

چنانکه می‌بینیم این‌کمدی‌ها به رغم دور بودن از واقعیت به‌طور کلی ، تصویری‌نوس ر شرق به روی صحنه آوردندکه باوجود خصوصیات اغراق‌آمیزش ، به اندازهٔ کافی روشن و گویاست وحتی گاه در جزئیات چندان عاری ازحقیقت نیست . این توفیق بیشتر درپرتو ترجمهٔ قصه‌های شرقی که لوساژ ازآنها تقلید کرد به دست آمد . پس ازاو چهرهٔ نمونه‌وار شرق کمك . تمام وکمال معلوم ومشخص شده بود ونویسندگان همچنان به‌دست انداختن اعمال مذهبی و . نماز گزاردن ونیایش مسلمانان ، ترسان ازشراب وزهد وپارسایی مسکوك دراوش . شوخی کردن دربارهٔ حرامسراهای ترکان ادامه دادند .

بدینگونه ابتکاری که لوساژ به خرج داد ، به زودی کسب‌وکار عادی نویسندگانی شد . پس ازاو کارشان تهیه آذوقه وخوراك لازم برای تئاترهای Foire وکمدی ایتالیائی بود.

تعداد تئاترهای با موضوع شرقی که دردوتلث آخر قرن هجدهم به روی صحنه آمدند ، بسیار زیاد است ؛ ودربیشتر آنها ترکی بازی غلبه دارد واین کاملاً طبیعی است زیرا دربعضی . ..دی‌ها ، شرق با هیئت ترکی نمودار شده بود . ترکیه در قرن هجدهم تدریجاً همیشه با صورت ظاهری خنده‌آور نمایان شد وشاید دراین زمان بود کـه وسایل بازی «Têtes de Turc» (اصطلاحاً توسری‌خور ، شخصی که همه‌کس به او ضربت می‌زند) را به عنوان تفریح در .های همه بازارها نصب کردند .

دراین دوره نوع کمدی شرقی دقیق‌تر ورشد وحتی تا اندازه‌ای پیشرفت کرد . ...معنی که تقلید محض ازقصه‌های شرقی منسوخ ودرصحنه نمایشنامه‌ها با اسالیب بیشتر نوسنده . کمدی‌نویسان از فرط نمودار ساختن موقعیت‌هائی همانند ، در تجسم آنها صاحب سبك .ده‌ی روان ومشحون به ظرافت شدند ، ازدولت پیشرفت کلی شرق‌شناسی ، امکان ذکر . ..ات غریب واحتی ووصف عرف وآداب آسیائیان افزایش یافت ، کارگردانی نیز غنای .. کسب کرد وبه فرجام مهمتر از همه اینکه اشکال نوینی برای کمدی شرقی آفریده شد .

چنین می‌نماید که اززمان انبوه موضوع‌های شرقی سه جهت عمده تشخیص می‌توان . نمایشنامه‌هائی که جنبهٔ نمایشی محض دارند ، یعنی فقط به عرضهٔ اشخاص واشیائی شرقی‌که .. است عامهٔ مردم را مشغول کند وبخنداند می‌پردازند : کمدی‌هایی که عرف وآداب آسیائی . به طرزی مضحك بازسازی می‌کنند ودرواقع تقلیدهایی مسخره ازآنها نمایش می‌دهند ؛ .‌هایی که فرانسویان ومردمان شرق را در تضادی مطبوع ودلنشین می‌نمایانند .

بعضی ازکمدی‌ها جز این‌که دربرابر دیدگان تماشاگران چهره‌های مانوس به اصطلاح ..را که البته بیشتر پارسی بودند درجامه‌های آسیایی کم‌وبیش اصیل به نمایش درآوردند. ... دیگر نداشتند واین‌گونه نمایش به عللی که کاملاً از مقولهٔ ادبیات خارج است مورد پسند ... و با تصوری که از شهوت‌رانی‌های ترکان درأذهان نقش بسته بود ، سازگار می‌آمد . ... بیشتر دوستدار کمدی‌هایی بودند که درآن چهرهٔ دوردست آسیای واقعی درجحاب . واسهزایی سبك نمودار می‌شد . مثلاً : سرگذشت زنان حرمسرا ، داستان شوهری‌که .رم اورا می‌فریبند ، مکروحیلهٔ زنان حرم برای فریب دادن شوهرویارگیری ، داستانهای .. . هزارویك‌شب وغیره .

تصویر شرق دراین دودسته نمایشنامه به‌قدرکفایت ، تفنن‌آمیز ، ظریف ولطیف ومسخره ... بود ، ونیز آنقدر بوی هرزگی می‌داد که مقبول طبع تماشاگران زمانه افتد ومردمان .. هجدهم را خوش آید . این مردمان با تماشای این قبیل نمایشنامه‌ها لحظه‌ای در دنیایی .. وسست‌بنیان ازلحاظ اخلاقی می‌زیستند ، به درون حرمسراها که مشهوربود مسافران .. را با شوقمندی والتهابی غرورانگیز پذیرا می‌شوند ، پا می‌نهادند . بنابراین محال

بود که کمدی‌نویسان درپی Scapin , Arlequin چند فرانسوی واقعی را نیز به درون این حرامسراها که گویی به روی همه باز بود ، نفرستند .

درکمدی Indes dansantes (۱۷۵۱) می‌خوانیم :

J'ai cru que des Roxane sérails persans
En tout temps on gradait l'enceinte,
Que mille ennuques surveillans
Nous tenaient toujours dans la crainte,
Les Musulmans . .

Fatime

. Tous ces gens - là
A Paris ont fait un voyage.
Depuis qu'ils ont vu l'opéra,
Ils ont changé d'usage.

**رکسان**

می‌پنداشتم که حرمسراهای ایرانی همیشه نگاهبانی و پاسداری می‌شود وهزاران خواجه محافظ همیشه مراقب مانند . مسلمانان

**فاطمه**

همه این آدمها سفری به پاریس کرده‌اند وپس ازدیدن اپرا عرف وعادتشان را تغییر داده‌اند

این قبیل کمدی‌نویسان می‌کوشیدند درنمایشنامه‌های خود ثابت کنند که شرقیان تحت تأثیر افکار وتمدن غربی ، به علت تماس با غربیان وبا اقامت در اروپا ، آداب ورسوم خویش را تغییر می‌دهند و با زبان شیرین فرانسویان رفتار می‌کنند . بی‌گمان پذیرفته شدن و کارست آداب‌دانی وخوش‌آمیزی فرانسویان درخارج توسط بیگانگان ، هم حس غرور وخودخواهی ملی را ارضا می‌کرد وهم به ترکیب این مقایسهٔ سودبخش ، کمال وعلو آداب ورسوم نهادهای فرانسوی (درقیاس با عرف شرقیان) آشکار می‌شد ! ازهمین‌رو نمایشنامه‌های بسیار مطابق این الگو پرداخته شد ، واین‌روبه‌هم‌رفته پدیدهٔ طرفه وبدیعی بود که هرگز به فکر لوساژ نرسید .

دروهلهٔ اول نویسندگان دراین نمایشنامه‌ها می‌توانستند ادعا کنند که آسیا می‌تواند ازاروپا سرمشق بگیرد واحساسات ظریف ولطیفی درخود بپروراند . Chamfort درنمایشنامه تاجر ازمیری Machard de Smyrne (۱۷۷۰) ترکانی نمایش داد که روحی سرشار ازظرافت ولطافت داشتند ، البته ازیاد نباید برد که این ترکان به فرانسه سفرکرده بودند ! حسن ازده‌ای مردی ازاهالی مارسی به نام Dornal قدروقیمت نیکوکاری را شناخت ، چون دورنال ... که بنده‌ای بود خرید وآزاد کرد وبا او به مردمی تمام رفتار کرد . حسن زندگانی‌ای نوینی لبریز از احسان وشفقت ونیکوکاری وعشق ومحبت آغازکرد ، اما بزرگترین شعف زندگانی وقتی بود که ولینعمت سابقش را که به مصیبتی گرفتار آمده بود ، نجات داد و بدینگونه ثابت کرد که ترك نیز می‌تواند بسان یك‌تن فرانسوی عمل کند ! این‌قبیل نمایشنامه‌ها بسیارند .

لکن زیباتر ازین ، غلبه وتصرف تمدن فرانسوی درکشورهای خارجی است ؛ وچه فتح وفیروزی‌ای بزرگ‌تر ازاین‌که ترکی فریفتهٔ لطف زنی پاریسی شود وقیود دینی وملی خودرا فراموش کند تا شایسته و سزاوار دلدار پاریسی‌گردد و با او زناشوئی کند ! چنین است نمایشنامهٔ Le Musulman نوشتهٔ Fagan در ۱۷۶۰ که هیچگاه بازی نشد . واما باعث نهایت افتخار ومباهات است که زنی فرانسوی ، زرنگ و آزاد وبی‌پروا در رفتار وگفتار ، به حرمسرای شرقی راه یابد ورقیبان خودرا از سر راه بردارد ودرسایه اندازد وآتش عشق وشوق دردل

ستوده‌اند. درواقع شاید غریب‌ترین واجنبی‌ترین تصویر ازشرق درقرن هجدهم درصحنهٔ اپرا برخوردار از جذبهٔ رنگ‌آمیزی وجلوهٔ موسیقی، نمودار شد.

واین، پدیدهٔ نوینی که فقط منحصر ومختص به تئاتر لیریك نیست. چنانکه گفته‌اند: «اپرا در قرن هجدهم نخستین صحنه ازلحاظ اهمیت بود و تراژدی فرانسه ازحدود سال ۱۷۴۰ به اپرا نظر داشت». خاصه ولتر کوشید تا «تزئینات وآرایش‌ها وجامه‌های عجب وغریب وکارگردانی اپرایی را تا آنجا که ممکن بود درکمدی فرانسز معمول دارد»، واین آغاز تحولی است که به زودی جهت مشخص وروشنی یافت و تا قرن نوزدهم نیز ادامه پیدا کرد. در حدود سال ۱۸۳۰ نمایش‌های اپرایی بزرگ وشکوهمند احیا شد واین امر دردرام رمانتیك که درحال پیدایش وتکوین بود به نحوی قاطع وتعیین‌کننده مؤثر افتاد. درواقع اینگونه اپراها نمونه وسرمشق مطلوبی ازلحاظ هماهنگی اجراء به صورتی بدیع ودرخشان، بهره‌برداری ماهرانه از موضوع‌های تاریخی وخصوصیات محلی، وخاصه زندگی بخشیدن به نمایش با آوردن انبوهی از بازیگران به روی صحنه، دراختیار درام‌نویسان می‌نهاد.

بنابراین اگر شناسایی شرق به‌پیشرفت اپرا کمك کرد، واین امر دردیگر اشکال هنر دراماتیك اثر گذاشت؛ باید گفت که ذوق غرابت‌جویی در تئاتر انعکاسات دورودرازی داشت شاید این علاقه‌مندی درتئاتر موجب آفرینش آثار بزرگی شده باشد، اما ارزش نرمی وتنوع بازگری را در قبال خشکی وسکون ویکسانی تراژدی نشان داد و به همه فهماند که تخیل برخلاف آنچه نخست می‌نماید، نه فقط در زمان مجال گسترش می‌تواند یافت، بلکه درصحنهٔ نمایش نیز می‌تواند بال وپر بگشاید وبه پرواز آید

ترجمه وتلخیص از جلال ستاری
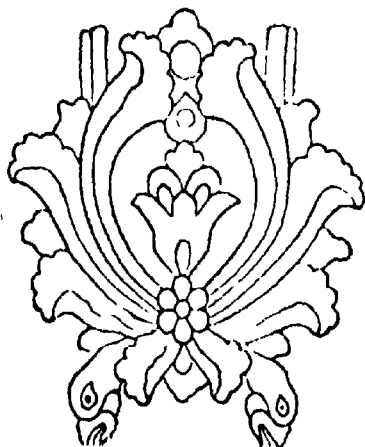
# تحقیق پیرامون افسانهٔ «زهره و منوچهر»

دکتر ابوالفتح حک

چندین سال قبل هنگامی که با یکی از مجلات معتبر پایتخت همکاری داشتم با استفاده منابع مربوط به افسانهٔ خدایان یونان ورم طی مقاله‌ای به این نکته اشارت دادم که مثنوی لطیف «زهره ومنوچهر» تماماً به آنست که شادروان ایرج ساخته و پرداخته است ودرعین حال خلاصهٔ التاقی داستان ، ازسخن‌پردازان ماهر معاصر دعوت به عمل آمد که بقیهٔ داستان را چنانکه درافسانه‌های یونانی هست ــ ونه آنگونه که در دیوان ایرج آورده و به اصطلاح خاتمه داده‌اند ــ پایان بخشند . اما تا هنگامی که من درزمرهٔ نویسندگان آن مجله سرگرم کار وانجام وظیفه بودم احدی ازفضلا و ادبا درآن افتراح ادبی شرکت نجستند وناچار موضوع به بوتهٔ فراموشی رها شد

سال گذشته در جریان تحلیل یکصدمین سال ولادت ایرج از منبع موثقی آگاهی یافتم که استاد مرحوم دکتر صورتگر یادآور شده‌بود داستان منظوم زهره ومنوچهر طابق‌النعل‌بالنعل افسانهٔ دلفریبی که توسط شکسپیر تحریر یافته ووسیلهٔ آن شادروان به فارسی ، ترجمه وترديك چهل‌سال قبل درمجلهٔ سپیده‌دم مطبعهٔ شیراز چاپ و منتشر گردیده برداشته شده است واین‌مسئله مرا بیش ازپیش مطمئن ساخت که ریشهٔ داستان دلاویز زهره ومنوچهر ، همچنان‌درافسانه‌های یونان یا رم است که شکسپیر نیز به نوبت خویش ، منظومهٔ خودرا از آن اقتباس و تحریر یا نظم کرده است اینك پس ازآنکه با محتوای اثر شکسپیر آشنا شویم خصوصیات اخلاقی قهرمانان داستان را مورد بررسی و شناسائی قرار می‌دهیم .

### زهره یا ناهید

صاحب برهان قاطع گوید : «زهره . . به ضم اول ، ستاره‌ای است معروف که آنرا ناهید خوانند» آنگاه در برابر ناهید می‌نویسد «ستارهٔ زهره را گویند و مکان او فلك سوم . . .» ایرج نیز مبنای همین تعبیر است که اززبان زهره گوید :

من که تو بینی به تو دل باختم       روی ترا قبلهٔ خود ساختم

حجله‌نشین فلك سومم       عاشق ومعشوق کن مردمم

اما زهره دراساطیر یونان موسوم به آفرودیت یا آفرودیته ، نزد رومیان «ونوس» درمیان هردو ملت ربة‌النوع عشق وزیبائی است . در فرهنگ اساطیر یونان ورم ، نشریهٔ شماره ٦٨٥ و ٧٢٨ دانشگاه تهران دربارهٔ آفرودیته آنگاه درمورد ونوس چنین آورده‌اند : «آفرودیت ربة‌النوع عشق بوده ودربارهٔ تولد او دوروایت مختلف وجودداشته ، عده‌ای اورا دختر «زئوس»

و [دیونه] وبرخی وی را دختر اورانوس (آسمان) می‌دانند ... آفرودیت که به نام زن متولد از امواج یا متولد ازنطفهٔ خدا معروف شد ... به محض آنکه ازدریا بیرون آمد بوسیلهٔ نسیم مغرب به [سیتر] (از جزایر دریای اژه ...) وپس ازآن به سواحل قبرس هدایت شد . درآنجا خدایان فصول ، وی را به‌گرمی پذیرفتند وپس ازآرایش ولباس پوشانیدن به او وی را نزد خدایان خود بردند . افلاطون به وجود دوآفرودیت اشاره می‌کند یکیAPH. Ourania که از اورانوس متولدشده وخدای‌عشق‌پاک‌بود ودیگر APHPandénienne (یعنی آفرودیت عوام) که دختر دیونه وربةالنوع عشق عامیانه بوده است» و "Vénus" ربةالنوع باستانی لاتن‌ها که ظاهراً ودراصل ، حمایت باغهای سبزی را به عهده داشت . وی قبل ازسای رم ، دارای رواقی درنزدیکیArdée بود . ونوس در شمار خدایان بزرگ روم نبود واز دوقرن پیش ازمیلاد ، وی با آفرودیت یونانی یکسان شناخته شد وشخصیت وداستانهای آفرودیت را به وی نسبت دادند ...» .

با اینهمه پیش ازیونانیان ورومیان ، این الهه را به نامهای مختلف در فنیقیه ، کرت ، لیدی ، آسیای صغیر وجاهای دیگر پرستش می‌کردند و همه‌جا اورا به شاعرانه‌ترین صورت درجمع خدایان ، تجسم می‌دادند . در «مجموعهٔ آثار تألیف و ترجمه» شفا ، ذیل عنوان زهره درکتاب افسانهٔ خدایان آمده است : « [زهره] گل سرسبد خدایان و خداپرستی وشاعرانه‌ترین آنهاست . این الهه را باید چاشنی غذای خدایان و شمع محفل آنها وگل‌عطرافشان گلزار المپ دانست زیرا از روز اول همه هنرمندان وارباب ذوق یونان و غرب ، همه جمال پرستان ، همه عاشق‌پیشگان ، همه شعرا ونویسندگان ونقاشان و مجسمه‌سازان ، این الهه را یکطرف گذاشته‌اند وتمام خدایان دیگر به اضافه خدایان را یکطرف دیگر ... از قدیمترین آثار ادبیات و هنر یونان تا به امروز ، همواره زهره بزرگترین منبع الهام نویسندگان وشعرا وهنرمندان بوده است . درآثار ادبی و هنری یونان قدیم وروم جدید ، هیچ قهرمانی نقشی بزرگتر از نقش این الهه بازی نکرده وهیچ شخصیت آسمانی تا رمسی به اندازهٔ او موضوع شعر ونثر وتآتر ونقاشی وحجاری وترانه‌های عامیانه قرار نگرفته است عالیترین مجسمه‌های دوران کهن مجسمه‌هایی است که برای این الهه ساخته شده ، عالیترین اشعار قدیم یونان ورم به وصف این ربةالنوع اختصاص یافته ، زیباترین معابد و رساترین کاهنه‌های قدیم مال زهره بوده‌اند .» .

«زهره» با این خصوصیات ، وقتی برای نخستین‌بار دریك منظومهٔ ایرانی قرار گرفت باردیگر شاهکاری پدید آورد که نظیر آن در تاریخ مثنوی‌سرایی زبان فارسی ، پدید نیامده است یا اگر هست من از آن بی‌خبر مانده‌ام .

«زهره» در داستانی که ایرج‌میرزا ساخته وپرداخته ، دختر جوانی زیبا ، دلفریب ، گستاخ ، لوند ، هرزه‌پو ، هوسباز وافسونساز است که موقتاً ازکار درآسمان سوم یعنی هدایت دلباختگان ــ خسته ودرمانده شده برای چندلحظه استراحت وگلگشت به سوی زمین شتافته‌است اما طبیعی است زندگی الهه‌ای که عشقبازیهای مردم جهان به‌دستش‌سازی او صورت میگرفت هرگز نمیتوانست بدون عشق وهوسرانی ادامه یابد . رسائی وی چنان بود که نه تنها در قلمرو خدایان ، بل که در روی زمین ودور ازمقر خدایی او نیز کسی از حادثهٔ آن نمیتوانست برکنار بماند . بدین جهت این الههٔ زیبا و افسونگر ماجراهای عاشقانهٔ بسیار برای خود به وجودآورد که مفتضحانه‌ترین‌آنها نظربازی بامریخ ، خدای جنگ وآخرین‌آنها عشقبازی با «آدونیس» بود وهمین ماجراست که موضوع منظومهٔ شکسپیر و مأخذ افسانهٔ زهره و منوچهر قرارگرفته‌است[1]

## آدونیس ومنوچهر :

ایرج در مثنوی خود نقشی را که شکسپیر به «آدونیس» داده به نام منوچهر پرداخته است . آدونیس درافسانه‌های یونان ورم به شکلهای گوناگونی ظاهر شده نهایت درتمام آنها

کودك بسیارزیبائی‌است که محصول روابط نامشروع میرّا (Myrrha) دختر تئیاس ــ پادشاه سوریه ــ با پدر خویش است که پس از افسونها ونیرنگهای دایه‌اش صورت پذیرفته بود. ماجرای این روابط وافسانهٔ تولد آدونیس تا حدودی که مورد قبول محققان قرار گرفته در «فرهنگ اساطیر یونان وروم» بدینگونه آمده است: «میرا» با کمك Hippolyté ــ دایهٔ خود ــ به مقصود رسید و دوازده شب با پدر درآمیخته ولی درشب دوازدهم، تئیاس بر نیرنگ دختر، وقوف یافت وبا کاردی به قصد کشتن دختر، به تعقیب وی پرداخت. میرا به‌خدایان پناه برد و خدایان، وی را به صورت درخت مر (Myrrhe) درآوردند. ده ماه بعد، شکافی در پوست درخت پدید آمد وپسری که آدونیس نام گرفت ازآن خارج شد» (ج ۱ ص ۲۳).

منوچهر در داستانی که ایرج ساخته و پرداخته است باساول بازه‌جوانی است که یك روز آدینه به قصد شکار از شهر بیرون رفته است. چنین نورسیده‌ای طبعاً محجوب، رمگین، سردوگرم روزگار نچشیده، از لذات شمعگی وشیدایی ناآگاه و ذاتاً رمنده، قائل سخنر، بی‌اعتنا ودر مواردی تُرد وشکننده است ازسوی دیگر باساول عهد پهلوی یك، تنها می‌تواند افسری پاکدل، بی‌ریا، نسبت به شاه ومیهن ازجان ودل صمیمی ودرقبال طی وظیفه‌شناس وحافظ جان ومال وناموس سایر مردم باشد

از موارد مشترك دو داستان ایرانی وانگلیسی ــ بل مهمترین آنها ــ این است که زهره با ونوس، برای به دام انداختن وبه زانو درآوردن معشوق خود، ترفندهای بسیار به کار برد اما سرانجام داستان هیچگونه شباهتی به هم ندارد

**نسخهٔ داستان:**

همانگونه که اشاره رفت نسخهٔ داستان زهره ومنوچهر، بطور قطع و یقین منظومهٔ ونوس وآدونیس اثر ویلیام شکسپیر است که برای اولین‌بار توسط مرحوم دکتر صورتگر به نثر ترجمه ودر مجلهٔ سپیده دم مطبعهٔ شیراز چاپ گردید من با تمام جستجو و تلاش، تنها نسخه‌ای ازمجلهٔ سپیده‌دم موفق شدم[۲] اما اگر فرض کنیم مجلهٔ مزبور، همزمان با ... مثنوی زهره و منوچهر یعنی ۱۳۰٤ شمسی چاپ می‌شد استفادهٔ شادروان ایرج از آن

---

۱ ماجرای عشقبازیها و هوسرانیهای زهره به چندیست که بتوان آنها را در یك مقاله جا داد خدایان المپ تقریباً همه، عاشق زهره بودند اما میان همهٔ آنها، ابن الههٔ جمال، نصیب زشت‌ترین ... ترین همه ــ یعنی هفائیستوس خدای زیر زمین ــ شد که دائماً درتاریکی مشغول آهنگری بود. ... هفائیستوس، هم می‌لنگید وهم بسیار زشترو بود ولی زئوس صلاح دید که آفرودیت زیبا را به زنی به او ... زیرا معتقد بود که این شوهر زشترو قدر چنین زنی را بهتر خواهد دانست و اورا از هرجهت راضی نگه خواهد داشت. اما آفرودیت که دلی عاشق‌پیشه داشت وانهمه خدایان زیبا را در اطراف خود می‌دید ... با چشم هوس‌بدومی‌نگرند، نمیتوانست به همین شوهر زشتروی خود ــ که غالباً هم در المپ نبود ... کند بدین جهت خیلی زود درخود المپ با چندتن از خدایان جوان وزیبا روی نرد عشق باخت. اولین ... او، مریخ ــ خداوند جنگ ــ بود که نگاههای خریدارانهٔ زهره، اورا از راه بدر برد وسرانجام یك شب ... شوهر اورا به بستر خود کشید اما هفائیستوس که توسط رب‌النوع فصول، از روابط آندو آگاه ... برای دستگیری آنان، دامی ترتیب داد که ازطرز کار آن تنها خود وی اطلاع داشت ویك شب که ... و مریخ دربستر خواب بودند تور را به روی آنان کشید وهمهٔ خدایان را به گواهی خواند. پس‌ازاین ... شرمناك، آفرودیت به قبرس گریخت ومریخ به تراس رفت. مع‌هذا همانگونه که طی مقاله خواهیم ... دید زهره آدونیس را به دام عشق خود کشید مریخ باردیگر وارد صحنه شد وحادثه‌ای پدید آورد که ... تا روزگار باقی است همچنان بهجا خواهد ماند.

۲ ــ یکی از مؤلفان آثار ایرج، ضمن مآخذ کار خود، ازمجلهٔ سپیده‌دم به مدیریت مهندس فتح‌الله ... چاپ سال ۱۳۲۶ تهران نام برده است ولی متأسفانه ازاینکه مجله مزبور، چگونه و ازچه نظر مورد استفاده قرار گرفته درآن کتاب، بحثی نرفته است.

بریه ، قطعی به نظر خواهد رسید . اما ایرج ، پیش ازآن ایام ، با مجلهٔ بهار به مدیریت‌مرحوم اعتصام‌الملك همکاری داشت ومنظومهٔ شاه وجام ــ اثر شیللر ــ را دریکی از شماره‌های مجله مزبور انتشار داده بود[۳] . ازجانب دیگر در جنگها و تذکره‌های معتبری نیز که پس از پیدایی زهره ومنوچهر درایران یا خارج ازایران انتشار یافته به مأخذ این داستان اشارتی نرفته است. همچنین دانشمندان معاصر ومعاشران ومحشوران ایرج نیز ــ من‌جمله شادروان رشید یاسمی مؤلف «ادبیات معاصر» که بنا برنوشتهٔ خود باسرایندهٔ زهره ومنوچهر، روابط فامیلی ومراودات دوستانهٔ بسیارنزدیك داشته‌اند ــ هیچکدام به مأخذ داستان اشارتی نکرده‌اند . با اینهمه سررشتهٔ منظومهٔ ونوس وآدونیس را درکتاب افسانه‌های خدایان توان یافت آنجا که مؤلف به صراحت می‌گوید : «زهره ... به دام عشق یك جوان زیبای دیگر ازجوانان روی زمین افتاد که ادونیس نام داشت وازین عشق او ماجرای شاعرانه ونوس وآدونیس به‌وجـــود آمد که ازرساترین و دل‌انگیزترین افسانه‌های گذشته است وهزاران سال است که الهام‌بخش شعرا و هنرمندان شده است این همان داستانی است که ایرج بنام زهره ومنوچهر به صورت بسیار دلکشی به شعر فارسی درآورده است . » .

دراین کتاب ، خلاصهٔ داستان ونوس وآدونیس ــ بی‌آنکه مأخذ اصلی ترجمه یا اقتباس ونگارش روشن شده باشد ــ آمده است بعلاوه صرفنظرازترجمهٔ مرحوم دکتر صورتگر ، دوفقره ترجمهٔ ناتمام و نیمه‌تمام دیگر دردست است که ضمن یکی از آنها از ابیات زهره و منوچهر . لابلای عبارات منثور ، جای جای استفاده وبدانها استشهاد شده ودرترجمهٔ دیگر، تنها بخش آخر داستان ونوس وآدونیس ، نقل شده است اما مترجمان آنها مأخذ ترجمهٔ خودرا معرفی نکرده‌اند . به این ترتیب متن اصلی اولین ترجمهٔ فارسی آن ، درست مانند موضوع داستان به افسانه‌ای می‌ماند که دسترسی به آن برای پژوهشگران وجویندگان ، سراب می‌نماید

از خصوصیات کتاب «سخنوران دوران پهلوی» که در شهریور ۱۳۱۳ توسط دبنشاه ایرانی سیلیسیتر انتشار یافت آنست که در مقابل هر بیت شعر فارسی ، ترجمهٔ انگلیسی آنرا نیز درج کرده‌اند و همینجاست که برای نخستین‌بار می‌بینیم منوچهر با نام ایرانی خود ذکر گردیده ولی زهره به عنوان «ونوس» معروفی شده است

پس از این ایضاحات اگر بخواهیم اسطورهٔ ونوس وآدونیس را منبع داستانسرائی ایرج قرار دهیم ناچار باید بپذیریم که ایرج ، خود ، به یکی ازمتون خارجی ــ وترجیحاً متن فرانسهٔ ونوس وآدونیس ــ دسترسی داشته و پیش ازآنکه توسط مترجمان ایران صورت پارسی پذیرد مورد الهام واستفاده قرار داده است

اینك برای آگاهی هرچه بیشترخوانندگان عزیز ، فشرده‌ای ازداستان ونوس وآدونیس شکسپیر را میاوریم :

یك روز صبح بود که زهره برای آنکه از نزدیك به وضع عشاق دنیا رسیدگی کند به روی زمین آمد . وقتی که ازجنگلی می‌گذشت ناگهان چشمش به جوانی افتاد که دنبال شکار می‌تاخت و آنقدر زیبا بود که به دیدن اوتاب ازرانوی الههٔ هوسباز رفت ، هرقدرخواست به راه خود رود نتوانست . فهمید که دلش به دام عشق این جوان زیبا افتاده و باید به هرقیمت شده‌است اورا از آن خودکند . پس خودرا به صورت زن جوان رهگذری درآورد و به دلبری از آدونیس پرداخت . اما آدونیس که هنوز با عشق زنان آشنائی نداشت وازهوسهای دل بی‌خبر بود دربرابر طنازی او خونسرد ماند و آنقدر ناز او و نیاز زهره ادامه یافت که الههٔ عشق ، به التماس افتاد وبالاخره نیز مجبور شد نیروی خدائی خویش را به کار برد تا او را رام خود کند .

آدونیس قبول کرد که ساعتی را درآغوش او بگذراند اما پس از این ساعت عشق زهره برای تنبیه او از آنهمه نازکه کرده بود موقةً به آسمان رفت وآدونیس را که تازه با لذت

عشق ، آشنا شده بود مشتاق خودگذاشت . آدونیس ، دیوانه‌وار، دنبال او به راه افتاد و زهره که دلش درگرو مهر او بود دوباره به نزد وی آمد ومدتی باهم نرد عشق باختند . اما مریخ که خیلی حسود بود نتوانست معشوقهٔ خودرا اسیر عشق یك «بی سروپای» زمینی ببیند . چندبار با ونوس ، اوقات تلخی کرد وبدو گفت که ازاین جوان دست بردار اما زهره وی را تهدید کرد که اگر پافشاری کند دیگر به سراغ مریخ نخواهد رفت . مریخ ناچار نقشه‌ای دیگر کشید، یك روز به شکل گرازی درآمد و آدونیس را که شکارچی زبردستی بود دنبال خویش به بیشه‌ای دوردست کشانید و درآنجا ناگهان برگشت و اورا با ضربتی کشنده به قتل رساند زهره وقتی بدانجا رسید که خون آدونیس برزمین ریخته وازآن گلی روییده بود . آدونیس را خود به آسمان برد و به صورت یکی از ستارگان درآورد ودر خلوتگه عشق را نیز از ونوس به روی مریخ بست .

درمقام مقایسهٔ متون فارسی ونوس وآدونیس ازیك سوی و تطبیق تمام داستان مزبور، با افسانهٔ زهره و منوچهر ازجانب دیگر ، نتایج زیر را می‌توان به دست آورد :

۱ ــ درافسانهٔ یونانی ، مریخ خدای جنگ یکی از عاشقان سینه‌چاك زهره معرفی شده مریخی که گذشت هم به ناموس همانستوس ــ خدای زیر زمین تجاوز وخیانت کرد واین رسوایی کنند و هم در جریان عشقبازی ونوس با آدونیس وارد ماجرا شد ودر شکل ... ، جوان زیبای شرمگین را از پای درآورد

در یادداشتهای مؤلف افسانهٔ خدایان ، تمام این مسائل جای جای آمده است اما در یکی از مترجمان ، مطلقاً نامی از مریخ و ... درمیان نیست وتنها ازمرگ منوچهر (آدونیس) بدین شرح یاد شده است «فهمید که درنده‌ای پهلوی جوان را در نبرد دریده ... بر روی زمین نیستی جسبیده است» در یك ترجمهٔ دیگر ، بی‌آنکه از مریخ ، نامی ... است آدونیس درشکارگاه ، با گرازی مواجه شده و از پای درآمده واین نتیجه ، کاملا ... طبیعی نمایانده شده است

اما در مثنوی زهره و منوچهر تا آنجا که ایرج ساخته ودر اینجا ازوجود «رقیب» ... که باعث تزلزل خاطر منوچهر و تسلیم وی در برابر هوسهای زهره شود مطلقاً نامی ... نیست اما پردازندگان دنبالهٔ داستان از وجود مریخ ــ خداوند رزم ــ که در فلك ... نامی برده‌اند واین مسئله برخلاف نظر برخی مؤلفان ترجمهٔ احوال ایرج‌میرزا ... به مآخذ داستان ، دسترسی داشته‌اند

۲ ــ درافسانهٔ یونانی ، ونوس پس ازکامیابی از آدونیس ، به قولی خودرا متوجه ... مرگ می‌کند و به قول دیگر اورا به حال خود رها ساخته راهی آسمانها می‌شود تا ... از او بگیرد وانتقام تحاشیها وتندیها را باز ستاند اما این مسئله در مثنوی زهره و ... ــ تا آنجا که ایرج ساخته ــ جزئی نیست ودر دنبالهٔ آن کــه دیگران افزوده‌اند ... پس ازیك رؤیای طلائی واحلام ، دیده از خواب باز می‌کند و همچنین درنخلات ... غرق ونابود می‌شود .

۳ ــ افسانهٔ زهره ومنوچهر ، رنگ ناب ایرانی دارد وضمن آن نه تنها حوادث داستان، ... خودرا از دست داده بل شادروان ایرج با بکار بردن اسامی وعناوین خاص ایرانی ... لاله‌زار ، حضرت اشرف[4]، ارکان شاهی ، قلعه‌بیگ ، حاکم شرع ، کمال‌الملك ، ... ایرج ، درویشخان ، قمرالملوك وکلنل علی‌نقی‌خان وزیری ، به این داستان ... صبغهٔ ایرانی کامل بخشیده است .

---

۳ ر . ك : نخستین کنگره نویسندگان ایران . تیرماه ۱۳۲۵ . چاپ ۱۳۲۶ . صفحات ۱۳۸ و۱۳۹

٤ «بیند اگر حضرت اشرف مرا ... اشاره به‌اعلیحضرت پهلوی است‌که درآن زمان سردار سپه ... ه‌ای ایران بوده» (سخنوران ایران درعصر حاضر . ج . ص ۲۱)

۴ ــ درپایان متن ونوس وآدونیس گفته شده است که پس ازمرگ آدونیس ونوس بربال کبوتران سفید سوار شد واین جهان پردرد واندوه را به قصد آسمان ترك گفت . در اساطیر یونان ، کبوتر نمایانگر ونوس است وایرج به درپایان ــ بل دراواسط داستان ــ ازز بار زهره به کبوتر اشاره کرده وبا نشان دادن آندو به منوچهر درصدد رام کردن وی برآمده است

آن دوکبوتر که به‌شاخ‌اندرند　　حامل تخت من نام‌آورند

چون سفروسیر کنم در هوا　　تخت مرا حمل دهند آن‌دوتا

برشوم ازخاك به سوی سپهر　　تندتــر از تابش انوار مهر

گوشه‌شان آمده ، پر، واکنند　　بر سر تو سایه مهیا کنند

پردازندگان بخش آخر داستان نیز از وجود این دوکبوتر ، درخلال ابیات ، بهره گرفته‌اند

۵ ــ عشق ازنظر هردو پردازندهٔ ایرانی وانگلیسی ــ وباحاز نوبابی ــ عرفانی مهیب ومهلکه‌ای پر زیبهت است که پایانی جز اندوه وافسوس ندارد [illegible] این مسئله در منظومهٔ شکسپیر اواخر داستان وپس ازمرگ آدونیس ــ آنجا که زهره به تعریف عشق ــ یعنی باعث و موضوع جدایی خود ــ می‌پردازد بدینگونه آمده است : «کنون که هر از افسوس تو مرده‌ای من اندیشه می‌کنم که عشق ، همواره با اندوه همراه خواهد بود ، همواره با اشك آلوده خواهد شد ، آغازش شیرین وفرجامش تلخ خواهد بود [illegible] ماند ، این عشق هرگز به اندوه و [illegible] خواهد رسید ، همواره نا اندازه [illegible] خواهد ماند . چون غنچه‌ای ناشکفته به یکدم خواهد پژمرد ، [illegible] واحد [illegible] از میوه‌های فرسوده خواهد بود [illegible] عشق ، [illegible] کسان را نادان خواهد [illegible] را به خاموشی [illegible] خواهد [illegible] عشق [illegible] هرزگی و گستاخی خواهد [illegible] ساخت . جوانان را هرزه و پیران را [illegible] خواهد کرد [illegible] زهره ومنوچهر ــ آنجا که از [illegible] خود به جان آمده ، بدینگونه یاد شده است

گرچه همه عشق بود دین من　　باد بر او لعنت و نفرین من

داد به‌من‌چون‌غم‌ورحمت [illegible]　　قسمت او جز غم ورحمت مباد

تــا بود افسرده وناکاه باد　　عشق ، خوش‌آغاز و بدانجام باد

باد ، چواطفال همیشه [illegible]　　بی‌سببی‌خوشدل وبی‌خود ملول

[illegible] کند سیر جوانی به شام　　حادثه‌ای ناخوش آشفته نام

باد گرفتار [illegible]　　خوف ورجا جزء [illegible] او دمبدم

**بررسی ادبی**

برخی‌مؤلفان ترجمهٔ احوال ومحققان آثار ایرج نقائصی راکه ازنظر ادبی بر سروده‌های وی وارد است بر شمرده‌اند من‌جمله آنکه ایرج درپاره‌ای موارد ، حرف عین را به جای همزه وصل به کار برده درنتیجه تلفظ آنرا ساقط و به عبارت دیگر ترك اولی کرده است [illegible] برخی کلمات فارسی را به سیاق جمع تکسیر عربی آورده یا الفاظی نظیر «وتط» را که [illegible] مرحوم بهار ، استعمال آنها درکلام منظوم ، ناروا است به کار بسته یا الفاظ زائد نظیر «مرمر» و «مرمرا» را که تولید آنهارا سازوج ادبی نامیده به شعر خود راه داده است .

با توجه به اینگونه مسائل که ناظر بر جنبه‌های فنی ، بدیعی وصناعی شعراست در [illegible] منظومهٔ زهره ومنوچهر ، تنها دونکته به نظر نگارنده رسید که طبعاً درمقابل دنیایی دوق [illegible] که دربافت منوی زهره ومنوچهر به کار رفته بس ناچیز ودرحکم معدوم است . [illegible] درست : «هر رطبی را که نچینی به وقت ــ حیف شود بر سرشاخ درخت» وقف [illegible]

خسرو ایرج ـ تعداد ابیات برابر رقم ۲۴۴ خواهد بود . مؤلف افکار و آثار ایرج ، آخرین بیت را «من گل روی تو نمودم پدید ـ خار تو برپای خود من خلید» دانسته است و با ابیاتی که افزون از نسخه آقای خسرو ایرج آورده تعداد آنرا به رقم ۳۴۲ رسانده است . مؤلف «ایرج ونخبهٔ آثارش» ازمیان این مثنوی با صراحت تمام ۴۱۹ بیت را از آن ایرج و ۷۶ بیت دیگررا محصول فکر دیگران دانسته است که جمعاً برابررقم ۴۹۵ بیت میگردد . به این ترتیب درحالی که هنوز بیش ازیك قرن از پیدایش این نوآفرین شعر ایران نمیگذرد و خوشبختانه نوادگانش حی وحاضر وبرخی محشوران و معاشرانش درقید حیات هستند معلوم نیست زهره ومنوچهر ، متضمن چند بیت است و آخرین بیتی که ایرج ساخته وپرداخته کدام وآنچه بعدها سرایندگان دیگر افزوده‌اند کدام است ؟ آنچه مسلم است کسانی که این شاهکارکم‌نظیر را به ذوق خود پایان داده‌اند با تمام ابتکارات وظریفکاریها نتوانسته‌اند چونان صاحب کلام اصلی ازعهدهٔ تکمیلی داستان ـ کماهوحقه ـ برآیند و با توجه به متن یونانی ونوس وآدونیس ازیك سوی و شیوهٔ سخن‌پردازی ایرج ازجانب دیگر آنرا خاتمه دهند ... است که نگارنده همچنان اعتقاد دارد این ، وظیفهٔ جامعهٔ ادب وزبان فارسی است که داستان زهره ومنوچهر را سرانجام بخشند[6]

۶ ـ درتحریر مقالهٔ مزبور از منابع زیر بهره‌برداری وبه آنها استناد شده است

* سخنوران ایران در عصر حاضر . جلد اول . نگارش وتألیف : محمد اسحاق معلم زبان وتاریخ ادبیات فارسی در دارالعلوم کلکته . چاپ اول . دهلی ۱۳۵۱ هجری

* سخنوران دوران پهلوی . جلد اول . تألیف : «دینشاه» ایرانی سلیسیتر ... شهریور ۱۳۱۳ مطابق ۲۱ سپتمبر ۱۹۳۳ (با ترجمهٔ انگلیسی صفحه به صفحه) ص ۱۰۰ الی ۱۷۴ .

* ادبیات معاصر . تألیف رشید یاسمی . طهران ۱۳۱۶ شمسی (در این کتاب ، ز... ومنوچهر ، مسکوت است) .

* افسانهٔ خدایان (از مجموعهٔ آثار تألیف و ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا) . تاریخ ند...

* فرهنگ اساطیر یونان . ترجمهٔ دکتراحمد بهمنش . انتشارات دانشگاه تهر...

* افکار و آثار ایرج . هادی حائری (کورش) . چاپ دوم ۱۳۳۴ .

* ایرج و نخبهٔ آثارش . مؤلف : غلامرضا ریاضی . چاپ اول ۱۳۴۲ . ص ۱۳۶

* تحقیق دراحوال و آثار وافکار واشعار ایرج‌میرزا وخاندان ونیاکان او دکتر محمدجعفر محجوب . ۱۳۴۲ .

*کلیات تمامی دیوان ایرج‌میرزا ملقب به جلال‌الممالك . هدیهٔ : خسرو ـ ایرج . تاریخ ندارد .

# شاهنامه‌خوانی از دید مردم‌شناسی

## نظری به تاریخچه شاهنامه‌خوانی

محمد میرشکرائی - مرکز مردم‌شناسی ایران

- شاهنامه‌خوانی در خانواده‌ها وقهوه‌خانه‌ها
- تأثیر نقالی وشاهنامه‌خوانی در مردم

**«در مجلس‌هائی‌که نقال به واقعه مرگ سهراب می‌رسد، برخی از محوطه خارج میشوند تا خبرمرگ سهراب را نشنوند. بارها مشاهده شده است‌که در روستاها پول یا گاو وگوسفند به‌نقال داده‌اند تا از کشتن سهراب منصرف شود!»**

اسطوره از زیباترین تجلیات روح آدمی است، در اسطوره آفرینش و هستی جهان
... تجارب مردم بازسازی می‌شود. اسطوره جلوه‌گاه آرزوهای همه بشر در چیرگی
... بر هستی است، ونمودار خواست آدمی درگشایش رازهای آفرینش است. ازاین‌رو است
... اسطوره به‌دل می‌نشیند و به‌این سبب است که تداوم می‌یابد وحماسه فرزند بلافصل اسطوره
... با این تفاوت که در حماسه آدمی، بیشتر درقالب آدمی، برسر آرزوهایش می‌نشیند واز
... فاصله می‌گیرد. و درشاهنامه، اسطوره هست، حماسه هست وتاریخ نیز؛ و ازاین‌رو است
... شاهنامه شناسنامه فرهنگی ملت ایران‌است، وچیزی بسیار برتر از یک شاهکارشعری وهنری.
... است‌که دهقان ایرانی هنگامی‌که به‌دنبال گاو زمین را شخم می‌زند شاهنامه‌خوانی
... هنگام که برای رفع خستگی به‌گوشهٔ قهوه‌خانه پناه می‌برد به‌شهنامه‌خوان گوش
و می‌دهد و برای فرزندش قصه از رزم‌آوران شاهنامه می‌گوید، و دلبری‌ها را از رستم
... می‌آورد.

در گذشته‌ای نزدیک شاهنامه‌خوانی از برنامه‌های اصلی تمام قهوه‌خانه‌های ایران بود
و در بیشتر خانواده‌ها به‌هنگام شب‌نشینی‌های زمستان شاهنامه‌خوانی تفریحی دلپذیر بود. اما
اینکه شاهنامه‌خوانی از چه زمانی معمول شده است چندان روشن نیست، تنها از اشارات جسته
وگریخته تاریخ‌نویسان و شاعران پیرامون نقالی وقوالی وجز آن تاحدودی می‌توان مطالبی

چایخانه مشیر – شیراز

یافت‌که البته درآنهاهم به‌شاهنامه بطورخاص‌کمتراشاره شده است . درتحقیقات پژوهشگران
دید نیز بیشتر نقالی به معنی عام آن مورد توجه قرار گرفته است. بااین وجود تحقیقات
مقالات آقای دکتر محمدجعفر محجوب در ماهنامه سخن وکتاب هفته و نیزکتاب «نمایش
ـ ایران» نوشته آقای بهرام بیضائی ضمن شرحی که درباره نقالی دارد خطوط روشنی از
اهنامه‌خوانی و تاریخچهٔ آن بدست می‌دهند. ومن در این مقاله درباره تاریخچهٔ شاهنامه‌خوانی،
ممن نکاتی‌که ازگوشه‌وکنار فراهم آورده‌ام بیشتر از پژوهشهای آنان بهره برداشته‌ام.
پیش‌از اسلام درایران از قصه‌گویان و واقعه‌خوانانی خبرداریم‌که به‌همراهی قصه‌خود

جنگ با ساز دیگر می‌نواختند وسالهائی پس‌از سلطه عرب برایران نیز در جای جای این سرزمین دیده می‌شدند. چنانکه «ابن‌قتیبه» مورخ قرن سوم در کتاب «عیون‌الاخبار» می‌نویسد: «از علی بن هشام که گفت. قصه‌گوئی به مرو نزد ما بود، قصه می‌گفت و می‌گریانیدمان، پس‌از این تنبوری از آستین بدر می‌آورد، آنرا می‌نواخت و می‌گفت: «اپا این تیمار باید اندکی شادیه»[1] معناش «باری غم اندکی شادی باید» از این واقعه‌خوانی در قرنهای اولیه اسلامی به دلیل ممنوع شدن موسیقی تنها نقل واقعه باقی ماند، وواقعه‌خوانان هم برای جبران کمبود موسیقی بر گفتار وبازیگری بیشتر تکیه‌کردند، وبه گفته آقای بهرام بیضائی، «با به‌کار گرفتن بازی به‌جای موسیقی، نقالی دوره اسلامی نخستین تحول را برای حفظ و ادامه خود طی‌کرد. نقالان چون بیشتر قصه‌ها وداستانهای ملی ایران را موضوع نقل خود قرار می‌دادند، تحت مورد توجه مردم بودند وچون دیگرسازی به‌کار نمی‌بردند، حکومتیان بازی نیز بهانه‌ای برای جلوگیری از کارشان دردست نداشتند و یا شاید با محبوبیتی که آنها درمیان مردم به‌دست آورده بودند، حکومتیان چاره‌ای جز قبول آنها نداشتند. بعد ها کار درمیان مردم موجب شد که شاعران معروف کسانی از آنها را انتخاب‌کنند که شعرهاشان را برای مردم بخوانند واین کسان را «راوی» می‌گفتند، چنانکه رودکی در شعرهایش به دوتن از راویان خود اشاره می‌کند. «نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله از راوی فردوسی چنین نام می‌برد: «نسّاخ او علی دیلم بود و راوی بودلف» که اگر چنین باشد «بودلف» نخستین شاهنامه‌خوان تاریخ شاهنامه‌خوانی بوده‌است»[2] بنابر این شاید شاهنامه‌خوانی همزمان باپیدایش‌شاهنامه فردوسی پدید آمده باشد و این‌دو، دوگوهر همزاد باشند. این مطلب مربوط می‌شود به‌اواخر قرن چهارم هجری. از اواسط قرن پنجم به‌علت نفوذ ترکان وپایان جنبش‌های ملی، حماسه‌های شبه‌مذهبی و شبه‌تاریخی جای حماسه‌های ملی را می‌گیرد[3]. وطبعاً درکار نقالان وقوالان نیز تأثیر می‌گذارد. از اواسط قرن ششم خبر داریم که جنبش‌های ملی بیشتر درلباس آئین شیعه وتصوف خودنمائی می‌کند و مناقب‌خوانان که نقّالان نوسب عوض‌کرده بودند، در شرح احوال وذکر صفات علی (ع)[4] واولادش درشعرها ودهات مدیحه می‌خواندند بی‌شک آن است که مخالفان آنها کسانی را بنام فضائل‌خوانان به‌راه انداختند که در مدح خلفای سه‌گانه در کوچه وبازار بخوانند، وگویا برای جلب توجه بیشتر مردم از داستانهای ایران قدیم وقهرمانان شاهنامه نیز سخن می‌گفته‌اند؛ واین موضوع در دست رافضیان و مناقب‌خوانان برای آنان حربه تکفیری شده بود. اما از قرن هفتم به‌بعد حماسه‌های تاریخی ومذهبی درکنار هم برای خود جائی پیدا کردند؛ تا اینکه درقرن دهم با شروع سیاست مذهبی وملی دولت صفویان شاهنامه‌خوانی همپای قصه‌های دیگر جزو تفریحات مردم شد، و در قهوه‌خانه‌ها کـه پدیده جدید این دوره است

---

۱ ــ این مطلب از صفحه ٦١ کتاب «نمایش درایران» بهرام بیضائی نقل شده‌است و درآنجا عین جمله عربی‌کتاب «عیون‌الاخبار» با ترجمه فارسی‌آن آمده است.

۲ ــ نقل ازصفحه ٦٣ کتاب نمایش درایران. البته راویان کارشان فقط خواندن اشعار شاعران بوده است. اما چون این راویان اغلب از میان قوالان انتخاب می‌شده‌اند، احتمال اینکه راوی فردوسی از همان آغاز خواندن اشعار شاهنامه نقالی شاهنامه را بطوری‌که مورد نظر ما است پایه‌گذارده باشد بسیار زیاد است. ونیز ممکن است پیش‌از بوجود آمدن شاهنامه فردوسی راویانی‌که قصه‌های کهن را می‌دانسته‌اند وفردوسی از بعضی از آنهـا مانند «ماخ» و «آزادسرو» و جزآن نام می‌برد، خود به‌نوعی داستان‌گوئی و یا نقالی می‌کرده‌اند که دراینصورت نقالی شاهنامه مقدم برشاهنامه فردوسی قرارمی‌گیرد.

۳ ــ : «ازقرن ششم به‌بعد براثر دوعامل مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام وضعف وانحطاط فکر ملی و تعصب نژادی، افکار حماسی نیز بتدریج راه فنا و زوال گرفت وحماسه ملی ایران بصورت حماسه‌های مذهبی وتاریخی درآمد.» ص۱۵۵ حماسه‌سرائی درایران نوشته آقای دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ ۱۳۳۳.

٤ ــ داستان برزو (پسرسهراب) ازملحقات شاهنامه. برزو سرنوشتی شبیه سهراب دارد.

والی رواجی کامل یافت. وعلت اجتماعی این‌امر توجه خاص صفویان به‌ایجاد روحیه
روحیه جنگی درمردم به‌ویژه در قزلباشان بود. پس‌از صفویان در زمان قاجاریان به‌علت
آتش سیاست مذهبی صفوی، کم‌کم شاهنامه‌خوانی مهم‌ترین برنامه قهوه‌خانه‌های ایران
حدود بیست سی‌سال پیش هم شاهنامه‌خوانی یکی از تفریحات و سرگرمی‌های خوب
خواه زمان فراغت مردم شهر وروستا محسوب می‌شد، و در بیشتر قهوه‌خانه‌ها به‌ویژه
زمستان مردها با اشتیاق گرد می‌آمدند تا به‌تماشای نقال بنشینند و به داستان‌هائی که
مه می‌خواند گوش فرا دهند. شاهنامه‌خوانی تفریح شب‌نشینی‌های شبهای دراز زمستان
اده‌ها نیز بود وکسی از خانواده که سوادی داشت و درعین‌حال می‌توانست شاهنامه را
خاص آن بخواند، برای آنها که به شب‌نشینی می‌آمدند شاهنامه‌خوانی می‌کرد؛ و این
معمولاً ارج واعتباری درمیان‌آن‌جمع داشت. اگردو یاسه‌نفر ازعهده این‌کار برمی‌آمدند،
به‌نوبت شاهنامه می‌خواندند تا خسته نشوند؛ و همه به‌خوردن شب‌چره و چای مشغول
د، تا به‌بینند داستان به‌کجا می‌انجامد؛ واغلب بااینکه پس‌از بارها شنیدن داستان دیگر
حوادث آن‌را خود می‌دانستند، این هیچ از اندازه اشتیاقشان به‌شنیدن داستان نمی‌کاست.
د درحدود سال‌های ۱۳۳۰ و۱۳۳۱ ازاین شبهای شاهنامه‌خوانی بسیار دیده‌ام ودرخاطر
واشتیاقی راکه ازآن سخن‌گفتم هنوز می‌توانم درچشمهای کسانی‌که گردکرسی می‌نشستند
اهنامه‌خوان گوش فرا می‌دادند و شب‌چره می‌خوردند به‌یاد بیاورم، گاه می‌شد که ساعتها
ی‌نشستند وسراپا گوش می‌شدند تا داستانی که هیجان والتهاب درآنها بوجود آورده بود
ن رسد، هرچند خود پایانش را می‌دانستند. دراین شب‌نشینی‌ها، کتابهای دیگری مانند
رسلان وحسین‌کردهم خوانده می‌شد، ولی‌شاهنامه ارج واعتباری دیگرداشت وشاهنامه‌خوان
؛ چرا که امیرارسلان وکتابهای دیگر مانند آن را هرکس‌که سوادی داشت می‌توانست
ند، ولی شاهنامه را، جز سواد آئین وصوت شاهنامه‌خوانی نیز لازم بود، که در هرکس
. خوانندگان شاهنامه معمولاً مردان بودند، چون بیشتر، مردها سواد داشتند وصدای مردانه
ی‌تر آنها بیشتر می‌توانست قالب حماسی آهنگ شاهنامه را پرکند. البته حجب و حیای
، و تا اندازه‌ای محدودیت زنان نیز از عواملی بودند که بیشتر شاهنامه‌خوانی را برعهده
ان گذاشته بود، ولی باوجود این گهگاه زنان هم دراین‌کار شرکت می‌کردند. من خود
ی را که به‌آهنگ شاهنامه‌خوانی می‌کردند به‌یاد دارم. قهوه‌چی «قهوه‌خانه باغچه باجنار»
زاده قاسم شمیران می‌گفت: «یه مرشد داشتیم که زنش اونقد شانومه بلد بود که نرا زنا
ی می‌کرد.» واین گفته نمودار وجود مجالس شاهنامه‌خوانی ونقالی زنانه نیز می‌باشد.
انی‌که در مجالس خانوادگی شاهنامه‌خوانی می‌کردند، زن یا مرد معمولاً شاهنامه را ازروی
اب می‌خواندند، واگر درکتاب تصویرهم بود وقتی به‌تصویرها می‌رسیدند آنها را به‌حاضران
ن می‌دادند، وبچه‌ها از مشتریان پروپا قرص این قسمت بودند. داستان‌ها معمولاً به‌خواست
ه حاضران و یا به‌انتخاب خود شاهنامه‌خوان برگزیده می‌شد و طی یك یا چند شب‌نشینی
نسبت طول‌داستان، یا هیجان‌آن، به‌پایان می‌رسید. ولی‌اتفاق می‌افتادکه شاهنامه را درنخستین
ب‌نشینی‌های ماههای آخر پائیز، از آغاز سلطنت کیومرث شروع می‌کردند و به‌ترتیب جلو
رفتند تا به‌پایان برسد که این‌کار معمولاً تا آخر زمستان طول می‌کشید وگاه‌هم ناتمام
ماند. این‌را دراصطلاح دوره‌کردن شاهنامه می‌گفتند. اما شاهنامه‌خوانی‌نقالان شیوه‌ای خاص
اشت و در قهوه‌خانه‌های بزرگ معمول بود. وتنها کسانی‌که حرفه نقالی داشتند واستاد این‌فن
ودند از عهده آن برمی‌آمدند. این نقالان برای خود شاگردانی‌هم داشتند که گاه فرزند
خودشان بود. نقال روی سکوئی که معمولاً در وسط قهوه‌خانه قرار داشت، یا درجای دیگری
که همه به‌راحتی بتوانند او را ببینند قرار می‌گرفت، و داستانی را که خود انتخاب کرده بود
و یا اکثریت حاضران در قهوه‌خانه خواسته بودند، شروع می‌کرد. نقال درمیان داستان، هم

از شعرهای شاهنامه استفاده می‌کرد و هم قسمت‌هائی را از زبان خود باشاخ وبرگ بسیار بیان می‌نمود وضمن خواندن شعر وگفتن داستان با حرکت‌دادن دست وسروپا ، راه رفتن ونشستن وبرخاستن وبرهم‌کوفتن کف دستها وحرکت دادن چوب یا عصائی‌که دردست داشت و جزآن، برشدت تأثیر داستان می‌افزود، و به‌تناسب جریان داستان صدایش را دانگی بالاتر یا پائین‌تر می‌برد؛ گاه از زبان رزم‌آوری خشمناك فریاد برمی‌آورد وتماشاچی را دربهت به‌لذت‌آمیخته‌ای فرو می‌برد وگاه نرمی گفتار پندآمیز پیر جهاندیده‌ای را به‌صدای خود می‌داد ولبخندآرامی بر دلها می‌نشاند. نقالان بیشتر قسمتها وگاه تمام داستان را با شعرهای شاهنامه ازبر داشتند، که این‌خود از عوامل تأثیرگذاری برشنوندگان بود، و راستی آنکه نقالی بیشتر نمایش یك‌نفره بود تا قصه‌گوئی ساده. گفتنی است که درنقلهای نقالان در بسیاری موارد افسانه‌های شاهنامه باافسانه‌های سامی تداخل کرده‌اند؛ سلیمان باجمشید یکی شده‌است، نسب شاهان‌کیانی وپیشدادی به‌انبیا پیوسته است وبسیار نمونه‌هائی ازاین‌دست، که همه نمودار کوشش در راه تلفیق دین‌اسلام و ملیت ایرانی است، وآوردن همه آنها در حوصله این مقاله نیست. امـا در شاهنامه‌خوانی شب‌نشینی‌های خانوادگی چنین نبود و داستانها بی‌کم‌وکاست از روی شاهنامه خوانده می‌شد، وشاهنامه‌خوان در یك پایه‌کرسی یا گوشه‌ای از اتاق می‌نشست و شاهنامه می‌خواند وبقیه به‌او گوش می‌دادند. اما لحن صدا به‌تناسب رویدادهای داستان وآنکه از زبان چه‌کسانی بازگو می‌شد تغییر می‌کرد، و خوانندگانی هم بودند که به‌سبب تسلط کمتر ونداشتن سوادکافی تمام قسمتهای یك داستان را ویا تمام داستانها را بر یك روال می‌خواندند . درقهوه‌خانه‌هائی هم که نقال نداشتند و نیز درقهوه‌خانه‌های روستائی، خوانندگان به‌همین شیوه با اندکی پرآب وتاب‌تر شاهنامه می‌خواندند؛ ونقالی ــ نه شاهنامه‌خوانی معمولی ــ در همه قهوه‌خانه‌ها معمول نبود ودست‌کم درزمانهای متأخر وتقریباً حدود نیم قرن‌گذشته شاهنامه خوانی به صورت ویژه نقالی در قهوه‌خانه‌ها نسبت به‌شاهنامه‌خوانی معمولی در قهوه‌خانه‌ها یا خانواده‌ها در اقلیت کامل بوده است. چرا که تنها در قهوه‌خانه‌های بزرگ که در مراکز پرجمعیت ومعمولاً در شهرهای مرکز ایالات و به‌ویژه در تهران بودند، برنامه نقالی ومرشد با آن شیوه ورسم خاص داشتند و در قهوه‌خانه‌هائی که دور از مراکز عمده جمعیت بودند، و در قهوه‌خانه‌های کوچك شهرها این امکان وجود نداشت درصورتیکه شاهنامه‌خوانی از روی‌کتاب و به‌صورت ساده‌تر تقریباً جزوی ازبرنامه زمستانی بیشتر نزدیك به‌تمام قهوه‌خانه‌های ایران اعم ازشهر وروستا بوده‌است. در شب‌نشینی‌های خانوادگی هم هرجا آدم باسواد وکتاب‌خوانی بود وضع چنین بود. داستانهای زال و رودابه، به‌دنیا آمدن رستم، بیژن ومنیژه، رستم وسهراب، رستم واسفندیار، رفتن‌گشتاسب به روم، داستانهای بهرام‌گور وداستان برزو[5] معمولاً در جمع خانواده‌ها خواستاران بیشتری داشتند، درصورتیکه در قهوه‌خانه‌ها داستانهای پهلوانی‌تر که طبعاً پرهیجان‌تر و پرحادثه‌تر هستند بیشتر خوانده می‌شد، و ازآن میان داستانهائی‌که مربوط به زمان پادشاهی کیخسرو وکیکاووس می‌شوند و به‌گونه‌ای با رستم ارتباط پیدا می‌کنند هواخواهان بیشتری داشتند، از این شمارند داستانهای سیاووش، رستم وسهراب، رستم واسفندیار، جنگ اشکبوس ورستم، رفتن گیو به‌توران، جنگ دوازده رخ وبطورکلی جنگهای ایرانیان باتورانیان و افراسیاب؛ که این تفاوت نتیجه فضای مختلط زنانه ومردانه خانواده با فضای کاملاً مردانه قهوه‌خانه است . در قهوه‌خانه‌ها هنگام نقالی‌ِ داستانهای رستم وسهراب ورستم واسفندیار وبعضی داستانهای دیگر برنامه‌های خاصی اجرا می‌شد که طی آن شاگرد نقال نقش سهراب یا اسفندیار را بازی می‌کرد

---

۵ ــ داستان سهراب پرطرفدارترین داستان شاهنامه دربرنامه‌های نقالی است.

ال بازیگر نقش رستم می‌شد واین برنامه‌ها به سهراب‌کشی یا اسفندیارکشی و یا . . .
ید که از میان آنهـا سهراب‌کشی شهرت بسیار داشت[6]، تا آنجا کـه وقتی سخن از
ِوانی در قهوه‌خانه‌ها بمیان می‌آمد، بی‌اختیار ذهن متوجه برنامه سهراب‌کشی می‌شد.
قهوه‌خانه پاچنار امامزاده قاسم شمیران می‌گفت: «خاطرم هست وقتی تو قهوه‌خونه
ِخواس سهراب‌کشی کنه، قیامت می‌شد پیرمردایی‌که ریششون تا روناقشون بود دسمال
ِگرفتن و زار زار گریه می‌کردن، یه طبق پول برا مرشد جم می‌شد.» واین سخنان‌را
، ازگذشت آن روزگاران و با افسوس وحسرت برزبان می‌آورد. آقای دکتر محجوب
«مطالعه در داستانهای عامیانه فارسی» درشماره ۷۷ کتاب هفته می‌نویسد: «یکی‌ازشبهای
ِشندنی برای قصه‌خوانان و شنوندگان ایشان، شب «سهراب‌کشی» است. در این شب
نه را با تشریفات فراوان می‌آرایند و همه‌کسانی‌که مرتب درمجلس نقل حضور نمی‌یابند
ب حاضر می‌شوند و در ازای نقل این‌قصه جانسوز، مبلغی قابل به‌نقال می‌دهند. ازدحام
، جمعیت درقهوه‌خانه نیز درچنین روزی به حداکثر می‌رسد . معروف‌است‌که چهل‌سال
در روز سهراب‌کشی یکی از نقالان معروف تهران موسوم به مرشد غلامحسن ومشهور
لبچه» هرجای نشستنی در قهوه‌خانه به ده ریال خریدوفروش می‌شد . . .» آقای بهرام
، در صفحه‌های ۸۰ و۸۱ کتاب «تاریخ نمایش درایران» می‌نویسد: «درمجلسهائی‌که نقال
تان رستم وسهراب می‌رسد وبه مرگ سهراب می‌رسد وبه آنجاکه ماند می‌رسد بسیاری
می‌کنند و برخی از محوطه خارج می‌شوند تا خبرمرگ سهراب را نشنوند. بارها شده‌است
ل ویا در روستاها گاو وگوسفند بسیار به نقال داده‌اند تا ازکشتن سهراب منصرف شود.»
دامه می‌دهد : «دربین ایل‌های کوچ‌کننده دشتها که برای‌گرم نگهداشتن روحیه افرادشان
ه‌خوان دوره گرد می‌خواند ، تنها پای داستانهای این‌کتاب است که اشک‌ریختن دلیل
ی نیست، وهرکس می‌تواند درآن بیشتر وبهتر گریه‌کند. تا بیست یا سی‌سال پیش برخی
ن زره وخود می‌پوشانیدند وماجرای مرگ سهراب را حین نقل وبازی اجرا می‌کردند
رخی مجلس‌های سهراب‌کشی ، شبرزادکشی یا اسفندیارکشی بزرگان و رجال محله را
وه‌خانه دعوت می‌کردند، بیشتر این جلسه‌ها را به‌عصر جمعه می‌انداختند، در پایان اینگونه
ها از نقال می‌خواستند که برای سهراب وشیرزاد ودیگران آمرزش طلب‌کند و روضه
ند، او می‌خواند ودعا می‌کرد واین داروی آن اندوه».
طرز بیان وآهنگ در شاهنامه‌خوانی چندگونه است که با مقایسه طرزهای مختلف‌آن،
ر شیوه اصلی ومتمایز قابل تشخیص است.
۱ ــ طرز شاهنامه‌خواندن نقالان که شیوه‌ای خاص در بیان وحرکت دارد وگفته شد.
۲ ــ طرز خواندن زورخانه‌ای، از اینگونه است آهنگی‌که شیرخدا برای خوانـدن
نامه دربرنامه صبحگاهی رادیو ایران انتخاب‌کرده بود ومعمولاً همراه با ضرب است.
۳ ــ طرز رجزخوانی که در گذشته به‌هنگام جنگها برای برانگیختن احساسات ملی
جاعت رزمندگان ازآن استفاده می‌شد؛ این طرز گاهی با آهنگ خواندن قهرمانان رزمی
یه‌ها و باصطلاح شهادت‌خوان‌ها بسیار نزدیک است و شاید در این زمینه تعزیه زیر تأثیر
منامه باشد، چراکه شاهنامه‌خوانی از تعزیه‌خوانی (با شیوه‌ای‌که امروز مرسوم است) قدیمی‌تر
باشد؛ و یا شاید هردو بازمانده‌ای باشند از اصلی قدیمی‌تر ومربوط به‌زمانی دورتر.
٤ ــ طرز خواندن روایتی یا افسانه‌گوئی یعنی همان شیوه‌ای که شاهنامه‌خوانـان
انواده‌ها به‌کار می‌برند.
شاهنامه‌خوانی رابط خانواده ایرانی با گذشته فرهنگی و به‌ویژه فرهنگ اساطیری
حماسی ایران بوده است ومی‌باشد. وشاید اگر شاهنامه‌خوانی رواج نمی‌یافت، شاهنامه تااین‌حد

در دل وروح ایرانی وفرهنگ بعداز اسلام ایران ریشه نمی‌دوانید، چرا که خواندن آهنگین شاهنامه آن را بیشتر و بیشتر به میان تمامی طبقات مردم این‌مرزوبوم برد. شاهنامه‌خوانی‌درزمینه مسائل میهنی وملی پدیده‌ای است همانند تعزیه درفضای فرهنگ مذهبی ایران وتأثیرگذاری هردو پدیده زیر تأثیر آهنگین بودن ونمایشی‌بودن آنهاست، واز این‌رو است که بیشتر افراد خانواده‌های ایرانی در گذشته نزدیك بیشتر و امروزکمتر، شعرهائی با آهنگهای ویژه آنها ازشاهنامه وتعزیه درخاطر دارندکه گهگاه زمزمه می‌کردند ومی‌کنند. شاهنامه‌خوانی درخانوادهٔ ایرانی عامل بقا وتقویت روح ملیت ومیهن‌دوستی است وشاهنامه بزرگترین عامل تداوم نامهای ایرانی درخانواده‌های ایرانی نیز هست.

به‌هرحال ازآن زمان که رادیو وبعد سینما وتلویزیون و به‌ویژه رادیوی ترانزیستوری و دیگر وسایل ارتباط جمعی مانند مجله وروزنامه یکی پس‌از دیگری درعرصه اندیشه وزندگی مردم شهری وروستائی پدیدار شدند، تفریحات وسرگرمی‌هائی ازگونه شاهنامه‌خوانی باکیفیتی که گفته شد در برابر این پدیده‌ها بوطهور عقب ننشستند؛ اما شاهنامه‌خوانی از سوی دیگر در زورخانه به‌زندگی خود ادامه داد وگهگاه نیز داستانهای شاهنامه موضوع نمایش تماشاخانه‌ها وفیلم سینماها قرارگرفت و از سوی دیگر شاهنامه‌خوانی در برنامه صبحگاهی رادیو ایران با آهنگ زورخانه‌ای و با صدای مرحوم شیرخدا سالها هربامداد برامواج رادیو به‌گوش مردم می‌رسید و بردلها می‌نشست، اما میزان وکیفیت تأثیر این شاهنامه‌خوانی رادیوئی آنهم بمدت ده دقیقه که بخشی از آن‌را هم صدای ضرب اشغال می‌کرد، نه‌چندان بود که باگذشته پررونق آن هم‌سنگ باشد وحتّی شناختی چنان‌که باید از شاهنامه به مردم نمی‌داد. مردی درقهوه‌خانهٔ «باغچه سرچشمه» تهران می‌گفت: «نقل شیرخدا البته با نقل مرشد فرق داره، نقل شیرخدا چن دقیقه بشتر نیس، اما مرشد همه قصه‌هارو، هرکدومو که بخوایم برامون میخونه.» مرد دیگری از مشتریان همان قهوه‌خانه که حدود شصت‌ساله بود وسالها آشپز و شاگرد قهوه‌چی قهوه‌خانه‌های تهران بوده است، می‌گفت : «زنم از برنامه‌های رادیو فقط به‌نقل گوش میده.» که البته منظورش ازنقل همان برنامه صبحگاهی بود.

---

۶ ــ این مقاله مربوط به ده سال پیش است وبنابراین نقل این‌مطلب به پنجاه سال پیش برمی‌گردد.

۷ ــ «یکی‌از محامی‌که در دوره صفویه درآن شاهنامه خوانده می‌شد و از مردانگی قهرمانان شاهنامه برای تهییج مردم استفاده می‌کردند قهوه‌خانه بود. علت اجتماعی این‌امر در وهله اول مربوط به‌این بود که جامعه صفوی درمرکز دارای یك‌گروه خاص نظامی (قزلباش) بود که وظیفه اصلی آنها عبارت بود از شرکت درجنگها وآماده نگاه‌داشتن روحیه جنگی، یکی ازگروههای قهوه‌خانه بروهای آن عصر قزلباشها بودنـد » .

نقل ازمقاله «مطالعه‌ئی درباره قهوه‌خانه‌ها» نوشته آقای خسرو خسروی، در مجله ماهانه کاوش (شماره ۹ بهمن‌ماه ۴۱)

«درقهوه‌خانه شاهنامه وداستانهای حماسی دیگر نیز خوانده می‌شد وبسیاری ازمردم برای شنیدن شاهنامه به‌آنجا می‌رفتند. شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود وشاهنامه‌خوانان خود غالباً شاعر و ادیب بودند. شاه‌عباس خود به‌شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت ودرمجلس او شاعران سخن‌شناس وخوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. ازشاهنامه‌خوانان او یکی‌عبدالرزاق قزوینی خوش‌نویس بودکه سالی سیصد تومان حقوق داشت».

تذکره نصرآبادی، چاپ‌تهران، ص۴۶۰ ــ نقل ازمقاله تاریخ قهوه وقهوه‌خانه درایران نوشته آقای نصرالله فلسفی. مجله سخن. دوره پنجم ص۲۶۵

«در مشرق‌زمین . . . اوقات میهمانان به . . . . قرائت کتب یا استماع قرائت ونقل حکایت واشعار و بشنیدن آواز دلنشین و رسای (شاهنامه‌خوانان) که کارهای پادشاهان باستانی ایران را طی داستانهای منظوم حماسی بمانند نغمات هومر ترنم میکنند می‌گذرد . . . »

سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمدعباسی. جلدچهارم ص۲۵۸ . چاپ‌امیرکبیر فروردین۱۳۳۶

شاهنامه‌خوانی در خانواده شهری امروز بیشتر از راه کتابهای مدرسه‌ای وارد می‌شود این خانواده‌ها شاهنامه را درجائی می‌آموزد که دانش را نیز، وشاهنامه پاره‌ای اسطوره پاره‌ای حماسه وبخشی ازآن هم تاریخ است، و در کتابهای مدرسه‌ها بیشتر از بخشهای (پهلوانی) وگهگاه اسطوره‌ای آن استفاده می‌شود ؛ وشناخت اسطوره وحماسه پهلوانی یهای آن و روابط انسان وآفرینش درآن به‌گونه‌ای است که کودك درتطبیق افسانه‌های با کتابهائی که دانشها را به‌او می‌آموزند حیران وسرگردان می‌ماند وبه‌ناچار این پرسش ، پیش می‌آید که آیا این افسانه‌ها راست است ؟

میهن‌دوستی عمده‌ترین پیام شاهنامه‌خوانی برای خانواده‌ها است. درتمام خانواده‌هائی ، رسم برقرار بوده است ، روحیه میهن‌پرستی کاملاً چشمگیر است. چندین سال پیش یك برنامه شاهنامه‌خوانی در یکی از شب‌نشینی‌های زمستانی خانواده‌ای بودم که پسرکی ده یازده ساله وقتی شرح نامه رستم فرخزاد به برادرش را از زبان شاهنامه‌خوان می‌شنید، ، بغضش ترکید وگریه را سر داد، بزرگترها می‌کوشیدند آرامش کنند و هریك برایش ی می‌دادند، ولی تأثیر شاهنامه در وجود پسرك آنچنان پرمایه بود که حرف هیچ‌کدام پذیرفت. واین مطلب شاهدی است براین مدعا که میهن‌دوستی بزرگترین پیام شاهنامه نامه‌خوانی در خانواده ایرانی است. ونیز قهوه‌چی یکی از قهوه‌خانه‌های تجریش می‌گفت مان جنگ وقتی ایران دست از جنگ کشیده بود و انگلیسها و روسها وارد خاك ایران بودند واین خبر درمیان مردم پخش شده بود وهمه اندوهناك بودند، جوانك کشاورزی وزندگی خودرا رها کرده بود وآمده بود به‌شهر وجلوی قهوه‌خانه فریاد می‌زد که قطره ، کثیفی داریم باید فدا کنیم واین شعر را به‌آهنگ می‌خواند است که :

«چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم‌وبر زنده یك‌تن مباد.»

کوشش صفویان درگسترش شاهنامه‌خوانی به‌منظور برانگیختن احساسات میهنی مردم ویژه قزلباشان نیز یك نمونه تاریخی استفاده ازاین کیفیت شاهنامه‌خوانی است[8]

از دیگر پیام‌های شاهنامه وشاهنامه‌خوانی برای مردم این چند مورد بیشتر قابل توجه ند. برتری جوئی وشجاعت ودلیری، محترم شمردن‌پیمان، عفت‌وپاکدامنی، پرهیز ازدروغ، ن به‌خدا، اعتقاد به‌تأثیر گردش ستارگان در زندگی مردم، شاه‌دوستی و جزآن که برای کدام از آنها می‌توان مثالهای بسیار آورد که درحوصله این مقاله نیست. اما پیام یك سبب هیچ چیز بهتر ازگفته‌ها ونظرات مردمی‌که با آن سروکار دارند نشان نمی‌دهد و ازلابلای ین‌گفته‌ها می‌توان به‌همه پیام‌ها و بازتاب‌های آن‌سنت درمیان مردم پی برد

آقای «غلامرضا اسفندیاری» پیرمرد مشتری قهوه‌خانه ماشاءالله ابراهیم‌خان می‌گفت میان داستانهای شاهنامه رستم واسفندیار را بیشتر ازهمه دوست دارم «محمود سرده‌ها» ران حدود سی‌وچند ساله میوه‌فروش مشتری یك قهوه‌خانه دیگر می‌گفت قصه‌های شاهنامه را بیشه از زبان مرشد گوش می‌کنم و همه را دوست دارم، ومی‌گفت پسر کوچکم که حدود نت نه سال دارد هرجا نقل باشد می‌آید گوش می‌کند. آقائی از مشتریان قهوه‌خانه «درقلعه» اقع در خیابان جمشید تهران می‌گفت : «بچه‌های من ازشاهنامه فقط رستم را خوب می‌شناسند لحاظ اینکه زورش زیاده بوده» .

مشتری یکی از قهوه‌خانه‌های شهری که پیرمردی بود می‌گفت «فردوسی ازسه‌هزار ال پیش می‌گوید رستم مسلمان وشاه‌دوست بوده.» این مرد در برابر اعتراض یك‌نفر دیگرکه گفت سه‌هزار سال پیش اسلام نبوده ، جواب داد‌که همیشه مسلمانی بوده . مردی از مشتریان یکی از قهوه‌خانه‌های بازار تجریش می‌گفت : «آقا ایرانی نیس‌که شانومه و شانومه‌خونی ندونه.» ولی‌الله نیك‌دیده صاحب قهوه‌خانه باغچه امامزاده قاسم شمیران می‌گفت: «از زال زر که توکوه بزرگ میشه تا دنیا آمدن رستم وجنگ سهراب همه‌رو میدونم، زنمم خیلی از اینارو

بلده.» و وقتی نظرش را درباره تأثیر شاهنامه‌خوانی پرسیدم گفت: «هیچ چیز مثل شانومه وطن‌پرستی یاد نمیده، همه این‌سنّتا ـ سنّتها ـ مال زمان جمشیده، نوروز چله، واین چیزا هیچ‌وقت گُم نمیشه شانومَم هیچوقت گم نمیشه، اگه دین ما گُم میشه، شانومم گم میشه.»

درسال‌های اخیر به‌علت کششی که نسبت به‌احیای سنتهای گذشته در زمینه‌های مختلف فرهنگی، همچون معماری، صحنه‌آرائی، لباس، آداب ورسوم ومانند آن درجامعه ایران پیدا شده‌است. قهوه‌خانه‌های جدیدی پدیدارشده‌که البته با همه آراستگی ظاهر ، روح وفضای‌خاص قهوه‌خانه‌های سنتی را آنچنان که باید، ندارند. وتنها یك بازسازی جهانگرد پسندانه است؛ ونقالانی‌هم که دراین قهوه‌خانه‌ها نقل می‌گویند همچون قهوه‌خانه‌هاشان ساختگی هستند ودراین نقالان اثری از بلندی روح نقالان‌گذشته که اغلب زیر تأثیر حرفه خود جزو آزادگان وفتیان وجوانمردان وعیاران وصوفیان بودند دیده نمیشود.

در تهران هنوز تعدادی از قهوه‌خانه‌های بزرگ برنامه نقالی دارند و ازاین شمارند قهوه‌خانه ماشاءالله ابراهیم خان. دروازه غار قهوه‌خانه باغچه سرچشمه. قهوه‌خانه حاج حسن قوسول امامزاده یحیی. قهوه‌خانه درقلعه حیابان جمشید قهوه‌خانه درویش شاهزاده‌عبدالعظیم‌ـ ری ـ ونقالان این قهوه‌خانه‌ها مرشد عباس زریری، مرشد حسن وچندنفر دیگر هستند.
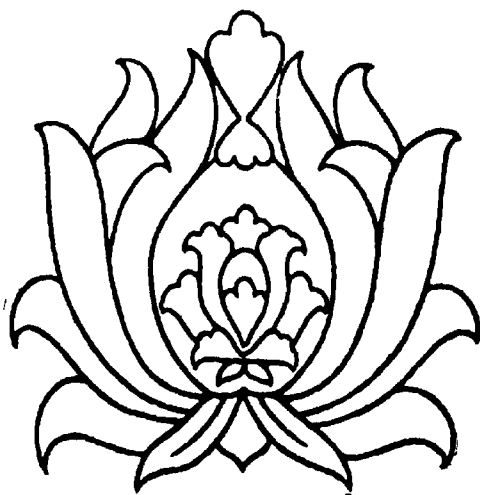
# ...بی و کارنامهٔ هنری

# ...استاد سید حسین میرخانی خوشنویس هنرمند معاصر

خسرو رعمی
مدیر عامل انجمن خوشنویسان ایران

استاد سیدحسن میرخانی در سال ...۱ شمسی متولد شده وهنرخوشنویسی ... کودکی نزد پدر خـود مرحوم ...یدمرتضی‌خوشنویس‌معروف‌آموخت‌و ...ده‌سالگی بکار کتابت و خوشنویسی ...خت .

کتابهای درسی بسیاری بخط او ...ه رسیده است ، دو قرآن بخط‌نستعلیق ... را در سال ۱۳۲۳ و دیگری را در ... ۱۳۲۸ نوشته است ، کتاب قرآن ... که در قطع بزرگتری بچاپ رسیده ... مدت ۵ سال بطول‌انجامید . این ...آن بخط درشت‌تر ازکتاب تحریرشده ...ت .

بیننده دربادی امر ممکن‌است تعجب ...د که چرا در قرآن دوم فاصله سطور ...همچنین فواصل کلمات بیش ازحـد ...مول و متعارف در نستعلیق‌نویسی است ...لی با اندك دقتی متوجه میشود کـه ...اتب برای گذاشتن اعراب کامل ناگزیر ...ز دادن چنین فواصلی شده است .

قبل ازمیر خانی دو قرآن بخط نستعلیق یکی بابعاد ۱۹×۱۱/۵ سانتیمتر بخط مرحوم محمدحسن دماوندی در تاریخ ۱۰۹۳ هجری قمری ودیگـری «قطع‌وزیری بابعاد ۳۲×۲۶ سانتیمتر بخط مرحوم میرزا اسدالله شیرازی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری تحریر شده است‌که هیچیك ازدوقرآن مزبور دارای شماره آیات واعراب کامل نمی‌باشد

میرخانی در مدت ۲۵ سال تعلیم درانجمن خوشنویسان ، توانسته است هنرمندان بیشماری را تربیت و تحویل جامعه دهد .

غلامحسین امیرخانی تنها هنرمندی که توانسته است از انجمن خوشنویسان ایران گواهینامه استادی بگیرد ازتعلیمات همین استاد سود جسته است .

از هنرجویان آنلیه میرخانی ۳۸ نفر که تا این تاریخ توانسته‌اند موفق باخذ گواهینامه دوره «ممتاز» نائل‌شوند عبارتند از :

استاد حسن میرخانی

←

فرمان ستوان دومی شاهنشاه آریامهر

با تأییدات خداوند متعال

ما

پهلوی شاهنشاه ایران

نظر بانکه گرامی فرزند کامکار شاهپور محمد رضا پهلوی ولیعهد کشور شاهنشاهی

ایران دوره دانشکده افسری را در سال یکهزار و سیصد و هفده با موفقیت بپایان رسانیده

بموجب این فرمان همایون ایشان را بدرجه ستوان دومی قشون مفتخار مینمائیم بتاریخ یکم مهر ماه یکهزار و سیصد و هفده شمسی

## سورہ ۶۹ الحاقۃ

فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِّنْۢ بَاقِيَةٍ (۸) وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهٗ وَالْمُؤْتَفِكٰتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹) فَعَصَوْا
رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَّابِيَةً (۱۰) اِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَآءُ حَمَلْنٰكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱)
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَّتَعِيَهَآ اُذُنٌ وَّاعِيَةٌ (۱۲) فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ نَفْخَةٌ وَّاحِدَةٌ (۱۳)
وَّحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَّاحِدَةً (۱۴) فَيَوْمَئِذٍ وَّقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵)
وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَّاهِيَةٌ (۱۶) وَّالْمَلَكُ عَلٰٓى اَرْجَآئِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ
فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمٰنِيَةٌ (۱۷) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ لَا تَخْفٰى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتٰبَهٗ
بِيَمِيْنِهٖ فَيَقُوْلُ هَآؤُمُ اقْرَءُوْا كِتٰبِيَهْ (۱۹) اِنِّيْ ظَنَنْتُ اَنِّيْ مُلٰقٍ حِسَابِيَهْ (۲۰) فَهُوَ فِيْ
عِيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ (۲۱) فِيْ جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲) قُطُوْفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳) كُلُوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْٓـئًۢا
بِمَآ اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴) وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتٰبَهٗ بِشِمَالِهٖ فَيَقُوْلُ يٰلَيْتَنِيْ لَمْ اُوْتَ
كِتٰبِيَهْ (۲۵) وَلَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ (۲۶) يٰلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) مَآ اَغْنٰى عَنِّيْ مَالِيَهْ
(۲۸) هَلَكَ عَنِّيْ سُلْطٰنِيَهْ (۲۹) خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ (۳۱) ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ
ذَرْعُهَا سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ (۳۲) اِنَّهٗ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ (۳۳) وَلَا يَحُضُّ
عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنَا حَمِيْمٌ (۳۵) وَّلَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ (۳۶)
لَّا يَاْكُلُهٗٓ اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ (۳۷) فَلَآ اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُوْنَ (۳۸) وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ (۳۹)

نمونه‌ای دیگر از خط استاد حسین میرخانی

کیخسرو خسروی ــ فتحعلی واشقانی ــ رضا مافی ــ اویس وفسی ــ محمدحسن عطارچیان ــ محمدسلحشور ــ مهدی راهجیری ــ ناصر جواهرپور ــ فضل آل آقا ــ سرهنگ یوسف ابراهیمی ــ حمید دبیری ــ مهدی ماهی ــ یوسف انتظاری ــ آقاجانی ــ ابراهیمی‌نیا ــ رضا حساس ــ محمدرضا حسین‌زاده ــ توکلی‌راد ــ احد ترابی ــ حسین خسروی ــ رسام حبیبی ــ صمد رستمخانی ــ سعید سعید ــ سعید سمس انصاری ــ علیرضا شعاعی ــ محمدرضا شجریان ــ حسن فروغی ــ سیدحسین قدرت ــ حسن کاشیان ــ جهانگیر کوچک‌زاده ــ غلامرضا موسوی ــ مصطفی مهدیزاده ــ علی مشایخ ــ حسن محرابی ــ سیدحسن میرطاهری ــ حسین نوروزی احمدآبادی ــ حبامی ــ احمد میرخانی که بعضی از آنان نامداران هنر خوشنویسی معاصرانند و شناخته شده‌اند وبعضی‌دیگر چون شغل اصلی آنان خطاطی نیست ازشهرت کمتری برخوردارند .

استاد حسین میرخانی سالها خوشنویس ارتش شاهنشاهی و همردیف سرهنگ بوده و ناخذ نشانهای درجه یك هنر ، درجه سه خدمت موفق گردید و نشان همایون را بپاس خدمات پرارزش و بی‌شائبه‌اش به فرهنگ وهنر کشور دریافت داشته است .

سبك تعلیم ، حسن خلق وازهمه بالاتر استادی وی در خط نستعلیق باعث شده است که هر روز نه تنها از دورترین نقاط تهران بلکه از شهرستانها نیز برای استفاده از تعلیم این استاد در کلاسش حضور می‌یابند .

میرخانی تنها استاد ارشد انجمن خوشنویسان ایران است و به‌جرأت میتوان گفت که هیچیك از اساتید در هیچ دوره‌ای درامر تعلیم باندازه وی موفق نبوده‌اند .

← یك صفحه ازقرآن نستعلیق

# میث اُسطوره راز

همه تا در «راز» رفته فراز به کس وا نشد این در «راز» باز[1]

**دکتر علیقلی محمودی بختیاری**
استاد دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران

زندگی آدمی، جهان ملتها وفرهنگهای دیرینه‌ی اسان، سرشار وآکنده از رازهای گوناگون وآراسته به‌این رازهایند. خود آفرینش آدمی رازی است سربمُهرکه‌کسی ازچند وچون وبیش وکمش آگاه نگشته وهرکسی به‌گمانی سخن‌گفته است ودرگذشته است.

ازآنجاکه هرچیز ناشناخته بحث انگیز است وهرچه ناشناخته‌تر، بحث‌انگیزتر، راز «نهشته»ایست‌که صدها کتاب پیرامونش نوشته‌اند وهنوز هرکس ـ اگر نوانا باشد ـ میتواند آن به‌پردازد و سخنش تازه و نوپدید باشد. اما دراین‌گفتار نخست آماج من بحث پیرامون شناخت «میث» و «اسطوره» است ـ که هردو بمعنی رازند ـ ودرفرجام سخن از «راز» میگرایم.

این دو واژه‌ی «میث» و «اسطوره»، مانند مفهومشان پیچیده وناشناخته مانده‌اند درهرزمانی وهراثری وبه‌هرزبانی رنگی ویژه بخود گرفته‌اند اگر بدانیم همین «میثها» و«اسطوره‌ها» تاچه اندازه، درفرهنگ آدمی وشناخت آن کارگرند، بادلبستگی بیشتری به‌آنها بنگریم وپیرامونشان میگردیم. بویژه درفرهنگ ایرانی، آنچنان این دو واژه بیگانه و دور ازنظر مانده‌اند، که چون مفهومشان بیگانه بچشم میآیند وحتی گمان خویشاوندی آنهارا بازبان خود نداریم. شاهنامه‌که گنجینه‌ی «میثهای» ایرانی است ازآنرو برهمه‌گان پوشیده وناشناخته مانده‌است‌که مفهوم «میث» و «اسطوره» برمردم دانشور این دیار پوشیده وبیگانه مانده است. چنانکه درزمینه‌ی «میثهای» ایرانی خواهیم گفت، «شاهنامه‌را باید ازدیدگاهی دیگر شناخت[2]».

فردوسی ـ آفریدگار شاهنامه ـ خود به این دشواری و دیرشناختی اثر خود آگاه بود وبی‌گمان دانسته، درپرده سخن‌گفت ونمی‌خواست‌که «راز بزرگ» فرهنگ ونژاد خودرا ـ که دشمن درکمینش نشسته وبه‌نابودی وتباهیش‌کمر بسته بود ـ آشکاراکند وپای مدعی را به‌خلوتگه آن بگشاید. او آماج وآرمانی داشت وسازمان ونظامی ویژه، درزمانی بزرگ‌وتاریخی وپرخطر، وظیفه‌یی سنگین، برعهده‌اش نهاد و او آن وظیفه‌را انجام داد وبفرجام رسانید ـ هرچه نیکوتر وبه‌آیین‌تر ـ اما برای آنان‌که سرانجام روزی باید به «تماشاگه راز» درآیند و باشناخت این «میثها»، بتوانند به‌گمگشته‌ی خود دست‌یابند، کلید آن گنج بیکران‌را به‌دست داد وآنگونه‌که تنها برخی بدانند ـ درلابلای سخن خود ـ گفت:

| | |
|---|---|
| تو این را دروغ و فسانه مدان | به یکسان روش در زمانه مدان |
| از آن چند اندر خورد با خرد | دگر در ره رمز و معنی برد |

آشنای خردمند آگاه بفرهنگ ایرانی ، بااین کلید به‌گشادن آن گنج کامیاب میشود وپیر طوس چه رندانه گفت :

زهرگونـه‌یی هست آواز آن　　　　ندانـد بجز پر خـرد راز آن

در دیباچه‌ی «شاهنامه‌ی ابومنصوری» ــ که برخلاف آنچه همه میگویند ــ باید پس‌از شاهنامه‌ی فردوسی نگارش یافته باشد ، همین معنا ، اما «همه‌فهم وسطحی» بدینگونه‌آمده‌است :

«پس این نامه‌ی شاهان گردآوردند وگزارش‌کردند ، واندرین چیزهاست که به‌گفتار مرخواننده‌را بزرگ آید وهرکس دارند ، تاازو فایده‌گیرند وچیزها اندرین نامه بیابندکـه بهمگین نماید واین نیکوست چون مغز او بدانی وترا درست‌گردد ودلپذیر آید چون دسترد

---

۱- اگر مرگ داد است بیداد چیست ؟　　　ز داد این همه بانگ و فریاد چیست
ازین راز جان تو آگاه نیست　　　بدین پرده اندر ترا راه نیست
همه تا در راز رفته فراز　　　بکس بر نشد این در راز باز

در دیباچه‌ی داستان رستم و سهراب این بیتها افزون بر دو بیت جلوتر می‌درخشند سخن‌گوی [illegible] سادل طوس یکی از «بیت»های دل‌انگیز پرمغز بغانی را به زیور سخن آراسته وازهمان آغاز بدراز [illegible] میکند و خواننده‌ی سزنس را کلید سخن در دست میگذارد اما همه‌ی ویراستاران شاهنامه ازاین راز [illegible] ندارند وبگمانی داستانی دردست گرفته به‌پس وپیش‌کردن واژه‌ها یا کم وافزودن بیتها یاشرح گونه‌یی [illegible] دگاه خود دلخوش داشته‌اند تا آنجا که با آن‌همه کندوکاو هیچکدام گمان این‌را نیز نکرده‌اند که [illegible] راز در این نیم بیت «همه تا در راز رفته فراز» درست‌است و واژه‌ی «آز» نه معنی‌دارد ونه مفهومی [illegible] میرساند. بگمان من از نظر ویرایش ظاهری تنها واژه‌یی که متناسب به‌آن پی می‌برند همین واژه‌ی [illegible] در این نیم‌بیت است. افزون بر پانزده سال است که هرگاه این بخش از شاهنامه را خوانده‌ام واژه‌ی [illegible] را به‌جای آز، بکار برده‌ام در شاهنامه‌ی ویراسته دبیرسیاقی ونیز شاهنامه‌ی چاپ شوروی وچاپ مول [illegible] به آن پی برده نشده است همینکه مژده‌ی پژوهش استاد مینوی را در داستان رستم وسهراب‌شنیدم امید [illegible] که به‌این نکته باریک اشاره‌یی ــ اگرچه باریک ــ خواهد رفت. وآنروز که این اثر منتشر شد و یک [illegible] را برای بررسی واظهارنظر برایم فرستادند با شادی آزآلود گشودمش وبی‌اختیار چشمم براین بیت [illegible] گرفت که باز بهمان صورت نقل‌شده‌ی دیگران بود اما استاد به‌حاشیه مراجعه داده بودند که نام حاشیه [illegible] استاد باز چراغ امیدم را خاموش نکرد اما ایکاش نمی‌خواندم که استاد گـرهی بر گره‌های پیشین [illegible] بود و چنین اظهار داشته بودند که : «گوئیا فردوسی این داستان عم‌انگیز را نسخه‌ی کبرت آز [illegible] می‌شمارد ابیات ۶۹۸ و ۸۱۷ نیز دیده شود.» این ابیات که آقای مینوی اشاره کرده‌اند اینهاست

نداند همی مردم از رنج آز　　　یکی دشمنی را ز فرزند باز
همه تلخی از بهر بیشی بود　　　مبادا که با آز خویشی بود

[illegible] ربطی میان معنی این دوبیت با آن بیت ژرف ــ که همه را تا در «راز» میکشاند ولی آن در [illegible] باز نمی‌گردد ــ نیست. اگرچه شاید گروهی اندك از رهروان به‌سبب زیدی از «درز» در تاجهان [illegible] شده باشد ــ چنانکه درمتن گفتار آمده است ــ حافظ رازدان سادل به‌مدعی میگوید

[illegible] ای زاهد خودبین، که ز چشم تو نونی　　　راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود

[illegible] این بیت فردوسی دراین بیت حافظ متبلور است نه درابیات شماره ۶۹۸ و۸۱۷ همان داستان رستم [illegible] وبار چنانکه درمتن همین مقاله آمده‌است، برای مدعیان، حتی در «تماشاگه راز» نیز راهی وجود [illegible] خواجه این نکته را بی‌پرده میگوید که.

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز　　　دست عیب آمد و برسینه‌ی نامحرم زد

[illegible] هیچ‌گمانی «همه تا در راز رفته فراز» درست‌است وجوهرشاهنامه درهمین سخنان رازگونه با «میتها»ی [illegible] است اگر در متنی یا نسلی واژه‌ی راز بکار رفته باشد شاید ناآگاهانه بوده است وگرنه تاکنون [illegible] ندیده‌ام که ازاین ژرف‌بینی برخوردار بوده باشد ــ جز آنانکه آگهند ومی‌شناسندشان ــ .

۲ ــ به‌تاریخ پنجشنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۵۱ از سوی سازمان فروهر جوانـان زرتشتی برای ایراد [illegible] دعوت شدم. موضوع سخن «شاهنامه از دیدگاهی دیگر» بود ولی از بخت بد وبارمندبودن زمان [illegible] چاپ‌آن سخنرانی‌کامیاب نشده‌ام. کوتاه سخن اینکه : شاهنامه را باید از دیدگاهی ویژه بررسی‌کرد [illegible] تا آنچنان بررسی ژرف وآرمانخواهانه شاید بتوانیم به گنجینه‌ی فرهنگ ایرانی نهفته درشاهنامه

چون همان سنگ کجا افریدون به‌پای بازداشت وچون ماران که ازدوش ضحاك برآمدند، رست آید به‌نزدیك دانایان وبخردان بمعنی»[3] که ازچند وچون آن میگذریم وبهمان طحیش بسنده میکنیم .

ازمیان خردمندان دیگر ، پیر بلخ نظرباز ، ازدانایان راز بود یا ازواصلان به‌آن‌درگاه. مثنویش آکنده ازاین «میتها» و «اسطوره‌ها» است بخوانندگان اثر خود آشکارا ، اما میگوید :

هست انــدر باطن هرقصه‌یی خرده‌بینان را ز معنی حصه‌بی

وتاکید میکندکه :

شنو اکنون صورت افسانــه را لیك‌هین‌از«که»جداکن«دانه»را

کوتاه سخن، مولوی‌میگوید : حقیقت‌زندگی‌ورازآفرینش‌انسانی دردل همین«مت»هاو «ها و«افسانه»ها نهفته است. باید کوشید تا «دانه»را از«کاه» وحقیقت را از مجاز ه‌های تودرتوی گذشت زمان ، بازشناخت . این «درآمد» سخن‌را به‌درازا نمی‌کشانیم وبسر می‌رویم تانخست «میث» وسرانجام «اسطوره» و «راز»را اندکی بی‌پرده‌تر وگشاده‌روتر دهیم .

Mîth =

واژه‌ی«میث»را درزبانهای فرنگی بصورت‌آمیخته‌ی«میتولژی Mythology »می‌بینیم ز ریشه وبن وخاستگاه نخستین ناآگهند . بدانگونه‌که «میث» بیگانه وناشناس‌وار ، در پای فرنگی جای‌گرفته مفهوم ومعنایش نیز بازگونه‌گردیده است . که اگر واژه‌نامه‌هاشان‌را یم ، معینهایی چون : تاریخ اساطیر ، تاریخ ارباب انواع ، دانش اساطیر، افسانه ، دروغ ، وم . . . ازآنها بدست میآوریم ، ــ همان معنی ودریافتی‌راکه درفرهنگ ایرانی روزگار انی واسلامی از واژه‌ای «اسطوره» و «اساطیر» و «میث» و «میتوخت» در دست داریم ازآنکه به معنی ومفهوم «میث» و«اسطوره» و نمونه‌های آن درفرهنگ ایرانی اشاره کنیم ته است‌که پیرامون خود واژه‌ها بگردیم وپرده ازچهره‌ی آنها برگیریم . نخست به‌واژه‌ی بار دورمانده‌ی «میث» می‌پردازیم ــ که باهمه‌ی ریشه‌داریش ناشناخته مانده است .

درنظر نخست شگفت‌آور است اگر بگوئیم «میث» یك واژه‌ی‌کهنسال ایرانی است‌که ند همه‌ی رگه‌های اندیشه‌ی ایرانی درزمان ساسانیان دگرگونه گشته ومعنی ساختگی ، جای نی اصلی و راستینش‌را گرفته است وبه‌عصر اسلامی منتقل گشته است . برای ازمیان‌برداشتن گفتی و روشن‌شدن آن به‌گذشته‌ی دور وبسیار دور برمیگردیم واین واژه‌را درزبان اوستایی پارسی کهن خورآیانی جستجو میکنیم .

در اوستا واژه‌ی «میث = Mîth = [illegible] » بکار رفته است ــ بمعنی «راز» ، نشانه» ، «نماد» ــ وبیشتر بصورت ترکیب باواژه‌ی دیگری به‌نام «اوخت - Uxt » بمعنی : سخن گفتار بچشم میخورد . که روبهم Mîthuxt بمعنی سخن رازآمیز ، گفتار نشانه ، حرف رمز ، سخن نمادین (سمبلیك) . . . است .

اما همین واژه ، بصورتهای ساده ومرکب در ادبیات دوره‌ی ساسانیان معنی اصلی خود را ازدست داده ومعنی‌ی دروغ ، بیهوده ، ضد ، مخالف ، سخن پریشان . . . بخودگرفته است .

این واژه ، درمتنهای پهلوی بگونه‌ی : [illegible] = Mîth (Mih, Myt, Myth) و برای نمونه :

(Mytoht, Mithot, Mytôxt) Mîthôxt = [illegible]

بکار رفته است و میتوخت (Mit-ôxt, Mitôxt) را بمعنی : سخن نادرست ، دروغ ، دقلب ، سخن زشت . و میتوختیها (Mitôxtihâ) بمعنی : به‌دروغ ، ازروی نادرستی ، ناراستی ــ میتوختیك (Mitôxtik) : ناراست ، دروغ ، دروغی . . . معنی کرده‌اند.[5]

ودربندهشن بگونه‌ی‌میتوخت Mit-fûxt, Mitûxt آمده‌است که آنرا بمعنی:سخن‌دروغ‌ـ

دروغگویی‌ترجمه کرده‌اندو Mytwht'sdx' یا Mytwht'sah

که حرف دوم‌آنرا «هزوارش» فرض کرده Mytôxtdêv خوانده‌اندو «دیوسخن دروغ‌و گمان‌دروغ»

معنی‌کرده‌اند[6] . که البته برای من روشن نشدکه چرا این واژه‌را «شاه‌راز سخن ، شاه‌راز گفتار ،

شاهی‌که سخنش رازآمیز است ، شاهی‌که سخن‌را باابهام وگمان میگوید . . . » معنی نکرده‌اند

چرا حرف دوم آنرا هزوارش خوانده‌اند؟ پاسخ این پرسش وبسیاری ازرازهای دیگرعصرساسانی

باید درچگونگی بنیادگذاری فرمانروایی ساسانی وازمیان رفتن نظام اشکانی با فرمانروایی

پهلوانی» و آیین «مغانی» جستجوکرد . نکته‌ی دیگر اینکه واژه‌ی «مث» باهمه‌ی ترکیبهایی

در اوستا و پهلوی دارد به‌زبان دری اسلامی راه نیافته اما درزبان های اروپایی مانده است .

ترجمه حرف اول واژه‌ی «میثاق» راکه ترکیبی از «مث+اق» است ـ از «مثره» دانسته‌اند اما

نمی باید این همان «مث» باشد یا مفهوم پیش‌ازعصرساسانی‌که واژه‌ای‌است ازواژه‌های‌آیین

... معنی‌قراری بارازنهادن. درنهان‌باهم‌سخن‌گفتن، پیمان‌بستن، بازاروبنیادهوراز گذاشتن [7]

... می‌بینیم مانند بسیاری ازواژه‌های اصیل فارسی و پهلوی درزبان عربی دست‌نخورده باقی

... اما درفارسی دری بکار نرفته است اگر بهمان اندازه‌که ازآثار دوره‌ی ساسانی دردست داریم،

عصر اشکانی و «مهری» بدست آید این واژه وترکیبهایی ازآن بدست خواهد آمد .

**اسطوره** : این واژه‌که جمع مکسر عربی آن بصورت «اساطیر» بیشتر بکار می‌رود ،

... واژه‌ی میث Myth بیگانه تصور شده است وحال آنکه اصل این واژه درتمام زبانهای

... اروپائی (ایرانی) زنده وکارا است درسانسکریت «Sutra» بمعنی داستان است که بیشتر

... نوشته‌های بودایی بکار رفته‌است[8] دریونانی Historia به‌معنی جستجو ، آگاهی ، درفرانسوی

... Hist... درانگلیسی به‌دو صورت story بمعنی حکایت ، داستان ، قصه‌ی تاریخی ، پیشینه ،

و History بمعنی تاریخ ، تاریخچه ، گزارش ، روایت . . بکار می‌رود . درزبان اصلی‌آریایی

(ایرانی) این واژه دردست استادان زباندان وزبانشناس بهمان صورت ساده‌ی خود بکار رفته

... درفرهنگها و واژه‌نامه‌ها بگونه‌های «اسطوره ، اسطور» و بامعنی دگرگون‌شده سخن

... بیهوده ، سخن باطل ، افسانه . . . آمده است . درفرهنگ معین ، بعنوان معرب لاتین

... ازآن یادشده وحال آنکه هیچیك ازفرهنگهای پیشین ـ که معمولاً مینویسند مأخوذ

ازبیگانگی آن یاد نکرده‌اند . ونشان میدهد که این واژه بومی بوده‌است منتها بگمان

... بودن کمتر بهمین صورت ساده و مفرد بکار رفته است مگر آنانکه برواژگان زبان تسلط

---

۳ ـ مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری (نگاه‌کنید به‌گنج گهر یا نمونه‌های نثر ونظم فارسی) از

۴ ـ نگاه کنید به خلاصه واژه‌نامه پهلوی نوشته مکنزی استاد زبانهای باستانی‌ایران در دانشگاه

A concise Pahlavi Dictionary by: D.N. Mackenzie, Reader in Iranian l-guages in the University of London 1971.

دراین واژه‌نامه، واژه‌ی Myth = False, contrary. (دروغ، مغایر،

ضد) Opposite Mythôxt = را Falsehood (دروغگویی . . . .)

... آورده است.

۵ ـ نگاه کنید به : فرهنگ پهلوی ، نگارش دکتر بهرام فره‌وشی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۶ ـ نگاه‌کنید به: واژه‌نامه‌ی بندهشن، نگارش دکترمهرداد بهار ـ انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران ـ

۷ ـ این سخن حافظ که به‌تنهایی جوهر فرهنگ‌ایرانی را دربر دارد، واژه‌ی «میثاق»را بهمین‌معنی،

... پیداشه‌ام دربر گرفته است :

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی‌ومهر بریك‌عهد و یك‌میثاق بود

بسیار داشته‌اند چون خاقانی اگرچه همین مفهوم عصر اسلامی و یا ساسانی آنرا مراد داشته است ــ که در چکامه‌ی ضد فیلسوفی خود میگوید :

| | |
|---|---|
| فلسفه در سخن میامیزیـد | وانگهی نام آن جدل منهید |
| وحل گمرهی است برسر راه | ای‌خران پای در وحل منهید |
| قفل اسطـوره‌ی ارسطو را | بر در احسن‌الملل منهید . . . |

راز یکی از واژه‌های ژرف و شگرف و مایه‌دار و پرکشش زبان فارسی است که معنی آن به‌اندازه‌ی یك جهان است و هیچ فرهنگی بی‌آن سرشار و پربار نیست .

زندگی ، خود رازی‌ست سربمهر که :

| | |
|---|---|
| زهرگونه‌یی هست آواز آن | نداند بجز پرخرد راز آن[9] |

که شناسای راز به برترین برتریها جای دارد و کسی است که از همه‌ی پیچ‌وخمهای زندگی گذشته و بسوی سرچشمه‌ی هستی گردن کشیده و چیزها دیده که دیگران ندیده‌اند و نخواهند دید مگر به پای او برسند . مدعیانی که خودرا شناسای راز میدانند ، نمی‌دانند که نمی‌دانستند زیرا

| | |
|---|---|
| در ره عشق نشد کس به‌یقین محرم راز | هرکسی برحسب فکر گمانی دارد[10] |

حافظ، زاهد پرمدعای خودبین را ــ که بجز عیب نمی‌بیند ــ آسوده‌خاطر می‌کند و میگوید
برو ای زاهد خودبین که زچشم من و تو (چو تویی)
راز این پـرده نهانست و نهـان خود بود
با آنکه حافظ از آن کسانی است که دست‌کم با «بر راز قرار رفته» و در «تماشاگه راز» نشیمن گزیده است ، مدعیان را از این راه بازمیدارد و باور دارد که اینان حق دیدار راز را هم ندارند و بااستواری تمام میگوید :

| | |
|---|---|
| مدعی خواست که آید به‌تماشاگه راز | دست غیب آمد و برسینه‌ی نامحرم زد |

شگفت‌تر آنکه «قصه» یا «مثل» را در گویشهای ایرانی ــ برای نمونه گویش کردی ــ راز میگویند . آنچه را امروزه مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان زیر نام «توتم» و «تابو» (Totem-taboo) می‌شناسند و می‌شناسانند ، همه رازهایی هستند که بخشی از فرهنگ جامعه‌های بشری‌را درخود نگهداشته و به‌آینده انتقال داده‌اند .

گذشته از آنکه توتم خود رازی است از رازهای هرجامعه ، «بت» نیز نماد و نمودی رازگونه است از آنچه نیز اندیشمند ، اندیشیده است که با گذشت روزگار چون مفهوم آن راز بکلی برمردم پوشیده مانده است و هرکس به‌خیالی پیرامون «بت» اندیشیده ، برخی به‌دشمنی با آن بت‌گرایی برخاستند اما آنان‌که آگاه بودند دانستند که این رازی است بس شگرف و والا که چون سربمهر است و از آن چیزی نمی‌دانند دشمنش می‌انگارند . شیخ محمود شبستری از آن آگاهان بود که گفت :

| | |
|---|---|
| مسلمان گر بدانستی که «بت» چیست | یقین کردی که دین در بت‌پرستی است |

و نیچه خردمند آلمانی ، در دم مرگ به خواهرش نوشت : «به من قول بده که پس از مرگم تنها دوستانم برجنازه‌ام حاضر شوند . مردم فضول ، دیگر آنجا نباشند . مواظب باش که کشیش و همانندان او برمزارم سخنان یاوه و دروغ نگویند زیرا ، درآن هنگام ، من توانایی دفاع ازخودرا ندارم ، بگذار تا چون یك بت‌پرست خالص به‌گور روم.»[11]

حافظ رندانه‌تر ازهرکس «بت»را بعنوان «نماد» شناخت و معرفت ، شناسانده است و بسیار باریك‌بینی و «خردانگاری» باید تا مفهوم سخن حافظ ، آنسانکه هست آشکارشود . این غزل حافظرا بادقت بخوانید :

گفتم کیم دهان و لبت کامران کنند — گفتا بچشم هرچه تو گویی همان کنند
گفتم به‌نقطه‌ی دهنت خود که برد راه — گفت این‌حکایتی‌است‌که بانکته‌دان‌کنند
گفتم «صنم» پرست مشو با «صمد» نشین — گفتا بکوی عشق هم این وهم‌آن‌کنند
گفتم شراب و چنگ نه‌آیین مذهب است — گفت این عمل به‌مذهب پیرمغان‌کنند...

در «کوی عشق» یا در «مذهب عشق» «صمد» و «صنم» یك‌مفهوم وپایگاه دارندو «صنم» «نمادی» است‌که دایره‌ی شناختش گسترده‌تر وتحلیلش خردافزاتر است.

باز دزدانه یا رندانه برسخن حافظ بنگریم وبگذریم‌که: آن «رند بیدل» آنگاه‌که سری به‌میخانه می‌زند و «پیر میفروش»را گرم سخن باآشنایی می‌بیند، گوش فرا میدهد و میشنودکه پیر، سخن آمیخته با راز باآن آشنا میگوید. دگرگون وحیرت‌زده باخودمیگوید:

راز نهان‌که عارف سالك به‌کس نگفت — درحیرتم که باده‌فروش ازکجا شنید

آری گاه راز درسینه‌ی ساده‌ترین کسان نهفته است‌که ظاهرشان نشان نمی‌دهدکه در درون چه عوعایی دارند. ازسوی دیگر کسانی چون حافظ رازرا رندانه انتقال داده‌اند آنانکه آشکار کرده‌اند چون حسین منصور حلاجندکه بردار افشاکردند. حافظ اگر «محرم رازی» پیدا میکرد بی‌پروا رازرا براو افشا میکرد این سخن خود اوست‌که میگوید:

رازی که برغیر نگفتیم و نگوایم — با دوست بگوایم که او محرم راز است

مهم اینست‌که «محرم راز» پیدا شود.

گواه سخن را سه غزل ازحافظ نقل میکنم وبی‌هیچ‌شرحی‌ازآنها میگذرم. این‌سه‌غزل «نمادین» یا «سمبلیك» نماینده ونمودار تام وتمام دیوان حافظند:

غزل شماره ۱

عکس روی تو چو درآینه‌ی جام افتاد — صوفی ازخنده‌ی می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به‌یك جلوه که درآینه‌کرد — اینهمه نقش در آیینه‌ی اوهـام افتاد
اینهمه عکس می ونقش نگارین که نمود — یك فروغ رخ ساقی است‌که درجام افتاد
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید — ازکجا سرّ غمش در دهن عـام افتاد

* * *

آن‌شد ای خواجه‌که‌درصومعه بازم بینی — کار ما با رخ ساقی و لب جـام افتاد
من زمسجد به‌خـرابات نه‌خود افتادم — اینم از روز ازل حاصل فرجـام افتاد
چکند کز پی دوران نرود چون پرگار — هرکه در دایره‌ی گردش ایـام افتاد

* * *

هردمش با من دلسوخته لطفی دگراست — این گدا بین‌که چه شایسته‌ی انعام افتاد
زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت — کانکه شد کشته‌ی او نیك سرانجام افتاد

---

۸ ــ واژه‌ی «Sutra» در نوشته‌های سانسکریت بصورتهـای گوناگون آمده است. بطور ساده Sutra در سانسکریت بمعنی. «دفترهدایت»، «کتاب راهنما»، «دستورکوچك»، «پند واندرز»، «مقوله یا ... دینی» وبالاخره مجموعه پندها، نصایح و مقولات... » است که بهرصورت مفهوم «اسطوره» را ... دارد. بیجا نیست که یادآور شوم دربرابر Mythology واژه‌ی دیگری در سانسکریت بکار می‌رود ... نام (دیو مالا = Dêv-Mâlâ) که معنی اصلی واصطلاحی آن «علم‌الاصنام» یا «بت‌ دانش» است ... مالا دوکلمه است ۱ ــ «دیو» که بمعنی. روشنایی، فروغ، خدا وبت است ۲ ــ «مالا» بمعنی: تسبیح ... های تسبیح، تعریف ستایش وحمد . است که علاوه بر مفهوم «میتولوژی» بمعنی ستایش بزرگان، ... تعریف بزرگان... بکار می‌رود.

۹ ــ مقدمه همین مقاله.

۱۰ــ حافظ.

۱۱ــ نیچه‌ی گوشه‌گیر ص۶۵ (نگاه‌کنید به: تاریخ فلسفه نوشته‌ی ویل دورانت ترجمه‌ی زریاب خویی ــ جیبی، ج۲، ص۵۵۷، چاپ سوم).

درخم زلف تو آویخت دل ازچاه زنخ — آن‌کز چاه برون آمد و در دام افتاد
عارفان(صوفیان) جمله حریفندونظرباز ولی — زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

***

توالی بخشها وبیتهای این غزل مطابق سلیقه‌ی نویسنده این مقاله است ــ که‌باید چنین باشد ــ وگرنه درچاپها ودست‌نویسهای گوناگون دیوان خواجه ، این توالی ونظم پربشان است و درهم . وتوجه دقیق و ژرف به‌این نظم خود معنای دیگری دارد . ازاینجاست‌که حافظ‌شناسی دشوار است . . .

غزل شماره ۲

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود — رقم مهر تو برچهــره‌ی ما پیدا بود
یادبادآنکه چوچشمت‌به‌عتابم‌می‌کشت — معجز عسوت بر لب شکر خا بود
یادبادآنکه‌صبوحی‌زده درمجلس‌انس — جز من ویار نبودیم وخدا با ما بود
یادبادآنکه‌رخت‌شمع‌طرب‌می‌افروخت — وین دل‌سوخته پروانه‌ی بی‌پروا بود
یادبادآنکه چویاقوت‌قدح خنده‌زدی — درمیان من و لعل تو حکایتهــا بود
یاد باد آنکه مه من چو کمر بربستی — در رکابش مه نو پیك جهان‌پیمابود
یادباد آنکه خراباتنشین بودم‌ومست — آنچه‌درمسجدم امروز کم‌ست‌آنجابود
یاد باد آنکه به‌اصلاح‌شما میشد راست — نظم هرگوهر ناسفته که حافظ را بود

غزل شماره ۳

در ازل پرتــو حسنت ز تجلی دم‌زد — عشق پیدا شد و آتش به‌همه عــالم زد
جلوه‌یی‌کرد رخت دید ملك عشق‌نداشت — عین آتش شد ازاین غیرت و برآدم زد
عقل میخواست‌کزان شعله‌چراغ افروزد — برق غیرت بدرخشید و جهان برهم‌زد
مدعی خواست‌که آید به«تماشاگه راز» — دست غیب آمــد وبرسینه‌ی نامحرم زد
دیگران قرعه‌ی قسمت همه برعیش‌زدند — دل غمدیده‌ی ما بــودکه هم برغم زد
جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت — دست درحلقه‌ی آن زلف خم‌اندرخم زد
حافظ آن روز طربنامه‌ی عشق تونوشت — کــه قلم بر سر اسباب دل خــرم زد

اکنون به‌چند «میث» یا «اسطوره» ، از میثها و اساطیر ایرانی اشاره می‌کنیم
یکی از «میث»های «گاهایی» (اوسایی) اینست :

گوش به مزدا (دستگاه تفکر ــ مغز) که فرمانروای اندام (جهان) است شکایت میکند که خوراك من مانند اندامهای دیگر به‌من نمی‌رسد ومن ازگرسنگی زار وناتوان شده‌ام . «مزدا» به «زردشت» (صاحبدل ، روشندل ، بنادل ، دل هوشیار) . گفت : برو خوراك «گوش» را آنسانکه شاید وباید بده . پس‌زردشت نزدگوش رفت وگفت . بسو ، میخواهم سخنی بزرگ‌برایت بگویم‌که آن‌خوراك ترا میدهد . «مغز» دو نیروی دارد (دو نیروی مزدا) یکی اندیشه‌ی نیك (بهمن) ودیگری اندیشه‌ی بد (اهریمن) .

نیك‌اندیشی پنج نشانه‌دارد : ۱ ــ امید درست (نگر ناحلقه‌ی امید ناممکن بجنبانی) ۲ ــ بهتری و بیشتری‌را خواستن (اردیبهشت) ۳ ــ صحت و امــان ، تندرستی و دروایی (خورداد) ٤ ــ فرمانروایی ایمان بردل (شهریور) ٥ ــ خواست جاودانگی (امرداد) .

آشکار است‌که گوش ودل ومغز ، زبانی‌که باهم سخن بگویند ندارند . این گفتگو ، زبان حال آنانست و دروغ نیست ومیدانیم زبانی‌که ازراه گوش می‌رسد ، ازشمار بیرون است .
نمونه دیگر ازداستانها یا میثهای ایرانی :

خرد وهوس پیوسته درنهاد آدمی درجدالند . دربرخی ازمیثهای ایرانی ، خرد مانند شاه نیرومند وپرجلال وشکوهی است وهوس بگونه‌ی زنی دلفریب و زیباست . دراینگونه میثها ، شاه توانا و زن فریبا بجان هم می‌افتند اگر شاه پیروز شود نمودار اینست‌که خرد برهوس‌پیروز

شده است واگر زن زیبا، بادلربایی وفتانی برشاه چیره گردد، نشان اینست که هوس برخرد پیروز گشته.[۱۲] همچنین در «میث»های ایرانی تمام آرزوها وایدآلها درکالبد اشخاص‌یا ایزدان جلوه‌گر میشوند. حتی «نظر»، «دید» و «بینش» ایرانی درهمین «نماد»های اسطوره‌یی خودنمایی میکنند. برای نمونه: «مهر» یا «میثره Mithra» نماد پیمان، دوستی، توانایی و نماینده‌ی: بهمبستگی ویگانگی ایرانیان بوده است که در اوستا بگونه‌ی روشنایی پیش‌از تابش خورشید، وصف شده است. او نگهبان پیمان «هرمزد» است. فریفته نمی‌شود، آراسته به‌سلاح زرین و سیمین، برگردونه‌ی مینوی نشسته. بهرام (ایزد پیروزی)، سروش (ایزد پیام نیك)، رشن (ایزد دادگری)، ارشتاد (ایزد دوستی و راستی)، بارند (ایزد نیك‌بختی و فراوانی)، اشی (ایزد توانگری و دارایی) . . . ازپیش وپس و راست وچپ او میتازند. مهر دراین جهان، دروغگویان و پیمانشکنان را پادافره میدهد. هزارگوش وده هزار چشم دارد، باهمه چیزرا بشنود و ببیند . . .

و«نماد» زیبایی‌وفراوانی وبارآوری زمان درپیکر «آناهیتا» جلوه میکندکه بربلندترین اشکوب آسمان می‌نشیند. باران وتگرگ وژاله‌را ازآسمان فرو میباراند و نطفه‌ی مردان وزهدان زنان‌را پاك میکند وشیررا می‌پالاید وگله و رمه‌را می‌افزاید و خوشی ونعمت و دارایی‌را به‌سراسر ایران‌زمین می‌گستراند[۱۳] . . . صدها نمونه ازاینگونه اسطوره‌ها درآثارکهن ودیرینه‌ی ایرانی یافت میشود.

چنانکه بارها گفته‌ام، بار دیگر میگویم، شاهنامه‌ی فردوسی، گنجینه‌ی «میثها»ی ایرانی است ــ اگرچه دیر شده است وذهن‌ها ازبدآموزیها و وارونه‌گوئیها انباشته گشته است ــ باید به‌شناخت آن‌کمر بندیم. آنچه تاکنون پیراموں شاهنامه گفته‌اند و نوشته‌اند همه قشر و پوست بی‌مغز بوده است. مغز وشاهنامه «میث»ها هستندکه باید شناخته شوند.

یکی از «میثهای» شاهنامه، داستان «رستم وسهراب» است که داستان «سیاوش»را بدنبال دارد. ظاهر وپوسته‌ی داستان اینست که: رستم باسهراب روبه‌رو میشود. رستم (پوینده‌ی راه کمال) دربرخورد نخست ازسهراب شکست میخورد وبه‌زانو درمیآید. به‌چاره‌گری می‌پردازد و پس ازرهایی، دست به دامان نیروی معنوی میزند وازاو یاری میجوید تاسهراب‌را ازپای درآورد (وراه کمال‌را به‌پایان برساند). پس نیروی ازدست‌داده‌را بازمییابد و باردیگر باسهراب روبرو می‌شود. اینبار سهراب‌را به‌زانو درمیآورد بی‌آنکه به‌قراردادهای فریبنده چشم بدوزد پهلوی اورا میشکافد وزود درمییابدکه نفس خودرا کشته است. کشتن نفس دردی جانکاه وریاضتی دشوار است. کاووس ازوی نوش‌دارو دریغ میدارد. رستم اینبار مهر «سیاوش» کاووس می‌بندد وبه پرورش او همت میگمارد «سیاوش» پرورده وکامل ومینوی بازمیآید، آنچنانکه درشمار «ورجاوندان» درمیآید وازاو «کیخسرو» جاویدان و «ورجاوند» «سپند» پدیدار میگردد . . . بررسی پوسته‌ی داستان چندان شگفتی‌آور وزرگی آفرین نیست که: رستم ازیکسو دست به‌فریب می‌زند و بادروغ وچاره‌گری ازچنگ سهراب رها میگردد وسرانجام ناجوانمردانه سهراب‌را میکشد. ازسوی دیگر، درنهاد رستم ــ که قهرمان اصلی شاهنامه است ــ حتی درحد یك حیوان عاطفه پدری یا مهرورزی وجود ندارد.

| | |
|---|---|
| همی بچه را باز داند ستور | چه ماهی بدریا، چه دردشت‌گور |
| نداند همی مردم از رنج آز | یکی دشمنی را ز فرزند باز |

سه دیگر، رستم «سیاوش» را ــ باآنکه پدرش «نوشدارو» را برای سهراب دریغ داشته

---

۱۲ ــ نگاه کنید به دیباچه‌ی: قصه‌ی اسکندر ودارا صفحه نوزده.

۱۳ ــ نگاه کنید به «زمینه‌ی فرهنگ وتمدن ایران» از نویسنده، گفتار دوم صفحه‌های ۱۰۳ تا ۱۰۵

* ــ نگاه کنید به: یشتها گزارش استاد پورداود صفحه ۱۶۷ وکتاب «اساطیر ایرانی» نوشته‌ی دکترمهرداد بهار (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) صفحه ۳۶.

بود ــ برمیگیرد وبگوشه‌یی ازسیستان به‌پرورشش می‌پردازد و «سودابه»را ــ که کاووس‌فریب خورده‌ی اوست وسیاوش‌را به‌آتش میکشاند ــ به‌زاری وخواری میکشد وکارهای دیگرکه در داستانها هست‌که درهیچ‌جا رستم نمی‌لغزد وراه کج نمی‌رود . پس بزرگی وعظمت کار فردوسی، درآفرینش رستم وبویژه این داستان کجاست ؟. این پرسش برای آنانکه بفرهنگ ژرف‌وراستین ایرانی آگاه نیستند وپیوسته بدنبال محتوای داستانند گیج‌کننده است وبرای کسانیکه ادبیات وداستانسرایی را تنها از دید بافت هنری محض می‌نگرند ، داستانی‌است غم‌انگیز وسوگنامه‌یی است هنرمندانه با بافت زیبا و واژگانی خوش‌آهنگ و رنگین اما اگر کسی با «عرفان» ایران آشنا باشد وازدیدگاه «آیین مغانه» یا «مهر داش» براین داستان بنگرد ، ناگزیر به‌راهی دیگر کشیده میشود وناچار به‌اندیشه فرو می‌رود ــ که سخن ازلونی دیگر است ــ اینجاست‌که از راه آشنایی با «میث» و «میثوخت» و «راز» وجوهر فرهنگ ایرانی درمییابدکه داستان ، نکته‌یی «عارفانه» و «رندانه»را دربرداردکه آماج سراینده ، آن «نکته وسخن» است و «جوهر معنی» را درلفافه گفتار آنچنان پیچیده و باخامه واژه‌پرداز ونگارگر آنچنان رنگ‌آمیزیش کرده‌که جز «شناسای راز» و «محرم راز» شناختنش برهرکسی دشوار بلکه ناممکن است . اگر جزاین می‌بود ــ همانگونه‌که هزاران بیت برشاهنامه افزودند وبسیاری ازواژگان آنرا وارونه وباژگونه ساختند ــ سراسر آنرا نابود میساختند تاآنچنان آشفته وپریشانش میکردندکه دیگر «شناسای راز» نیز ازشناخت آن ناتوان میماند . اکنون مغز وجوهر این داستان‌را ــ هرچه کوتاهتر ــ مینماییم : انسان در دام کیفیتهای نفسانی خود گرفتار است . خشم وشهوت ومیل وهوس ازیکسو ومهر وخرد ازسوی دیگر با او درگیرند «نفس اماره» باسلاح خشم‌وشهوت وهوس ، انسان را بسوی خود می‌کشاند ودرکار فریب اوست . ازهردری به‌او وارد می‌شود تاباشدکه اورا فرمت دهد . درآغاز «نفس اماره» براو چیره است . اگر انسان بتواند بهرصورت ازچنگال او رهایی یابد دل‌را بافروغ معنا روشن کند وازنیروهای معنوی یاری بگیرد میتواند با«نفس اماره» به‌ستیز برخیزد . اگر درنخستین چیره‌گی نتواند اورا بکشد ، ازچنگالش رهایی یافته است‌وگرنه چون مجال یابد باهزار نیرنگ انسان‌را گرفتار میکند . باکشتن «نفس اماره» انسان آزادمیشود وشایستگی رسیدن به‌کمال‌را بدست میآورد اما آنگاه به‌کمال می‌رسدکه پس‌ازکشتن «نفس‌اماره» به‌پرورش«نفس عاقله»یا«خرد» خود به‌پردازد . این دوکار هردو رنج‌آور و دردزا وجانکاهند. توانایی وبردباری وگرده میخواهد تادرزیر اینهمه فشار ودرد تاب بیاورد ودرهم شکند.[۱۴] اینجاست‌که میتوانیم ازدیدگاهی نو به‌این داستان بنگریم و ژرف بنگریم . «سهراب» «نفس اماره» رستم است ــ که فرزند نفس آدمی است وانسان برای کامیابی وخشنودی او بهرکاری تن درمیدهد ودست می‌زند ــ سهراب (که خود فریب گردآفریدرا خورده) بارستم روبرو میشود ومیکوشد تا از راه برانگیختن احساسات اورا گرفتار خود سازد . رستم ازخود مقاومت وپایداری نشان میدهد . کار بالا میگیرد وسرانجام رستم‌را بزمین میزند . رستم بانفس خود درگیر است اینبار ازنیروی معنوی یاری میجوید تانیرومندش سازد . نیرومند میشود وسهراب را برزمین میزند ومجالش نمی‌دهد ونابودش میکند . کشتن فرزند (نفس اماره) دردآوروشکننده است . او میخواهد درد خودرا ازراه «نوش‌دارو» وزنده ساختن سهراب بکاهد اما به‌این‌کار موفق نمی‌شود . او راهی دیگر ــ راهی سخت وخستگی آور ، اما پربازده وکمال‌بخش ــ درپیش دارد ، وآن تربیت «نفس عاقله» و «خرد» خویش است . او سیاوش را برمیگیرد وبه سیستان می‌برد وبه‌پرورشش کمر می‌بندد . بفرجام رستم مرد بکمال رسیده ، قهرمان کتاب هستی وزندگی ملتی میشود . ــ شکست‌ناپذیر ، بردبار ، توانا ، خردمند ، پیروز ، کامروا ، آفریننده ، روشنی بخش ، شادی‌فزا ، نیك‌اندیش ، باگذشت ، خویشکار ، فرمند ، جهانگیر ، تاج‌بخش ، . . . همدوش با زمان ، فرهنگ وهستی وزندگی ملتی را درخود متجلی میسازد وبیش میبنازد ــ ...
داستان رستم و اسفندیار «میثی» دیگر است ودیگر داستانها .

کیخسرو «خرد» پاك پالوده است ، که درشمار «جاویدانان» است‌که پیش‌از «رستاخیز»

با «بهرام ورجاوند» بیرون میآید وبرتخت فرماندهی می‌نشیند حتی درمذهب شیعه نیز نفوذ خودرا نگهداشته ــ که بگاه ظهور مهدی یا امام زمان او بپادشاهی می‌نشیند. کیکاووس، پادشاه خشمگر، تندخوست. او فریب «سودابه»را میخورد و «سیاووش» مقدس‌را به‌آتش میکشاند و آواره دیار دشمنش میکند تاخونش ریخته میشود وکینه‌یی جاودان میان مردمان (ایرانیان وتورانیان) پیدا میشود. باز رستم است‌که «سودابه» (نماینده فتنه وفریب) را، میکشد وبفرجام «گیو»را به‌جستن «کیخسرو» میفرستد و «کیخسرو» درسراسر زندگی خود به‌رستم میبالد ــ که او مرد کمال یافته وپیروز برخویشتن خویش‌است ــ و «کیخسرو» نماینده‌ی «اندیشه‌ی نیک» است.[15] . . . برای آنکه رعایت کوته‌پردازی‌را کرده باشم و نثر این مقاله‌را بصورتی ویژه بپایان برم به بخشی ازیکی ازچکامه‌های خاقانی میآرایمش آیا این سخن خاقانی ازژرفای پاینده‌ی «راز» برخوردار است وآنرا درست برگزیده‌ام؟ شعر خاقانی اینست:

راحت اگر بایــد خلوت عنقا طلب     عزت ازآنجا بجو حرمت ازآنجا طلب
نکته‌ی وحدت محو از دل بی‌معرفت     گوهر یکدانــه را در دل دریا طلب
آینه‌یی پیش نه از دل صافی گهــر     صورت خودرا بین معنی اشیا طلب
وقت جهاد است خیز تیغ تجرد بکش     نفس ستمکاره را در صف هیجا طلب
کعبه‌ی گل‌درمزن، بردر دل‌حلقه‌کوب     زان نگشایــد دری مقصد اقصا طلب
خون جگر نوش کن باشوی ازاهل‌حال     باده هوس کرده‌یی باده‌ی حمرا طلب
سالك ره‌را ببوس ــ پای پراز آبله     گنج گهر یابدت در ته آن پا طلب
درد همه راحت‌است پیش‌مریضان عشق     درمرض از نیشتر راحت اعضا طلب
همچوسکندر مجوی آب خضر درسواد     عارف دل زنده‌را آن ز سویدا طلب

---

۱۴ ــ در سراسر ادبیات فارسی (پیش‌از اسلام وپس‌از اسلام) این نکته ــ آگاهانه یا ناآگاهانه نگاشته است که بزرگترین پیکار، پیکار با نفس اماره خویش است

درکتاب «مینوی خرد» ــ که یکی‌از کتابهای جالب پس‌از اسلام است ــ آمده است

«دلیرترین مردمان کسی‌ست که با دیو ودروج نفس خویش (نفس اماره = نفس فریبنده وتبهکار) بجنگد»

سعدی‌گوید ــ اگرچه سخن او هیچگاه ژرفای پیروان آیین «مهرداس» را ندارد ــ
تو با دشمن نفس همخانه‌یی     چه در بند پیکار بیگانه‌یی

---

توخودرا چودشمن ادب‌کن بچوب     به‌گرز گران مغز مردم مکوب

۱۵ ــ در سراسر ادبیات فارسی، کیخسرو مظهر کمال وخوبی ونیك‌اندیشی است انوری قطعه‌ی خوب ونغزی دارد که به‌بهایی درخور یك بررسی جداگانه است که هیچکس به‌باطن این قطعه پی نبرده ... دیوان تصحیح شده او ــ بعلت همین بی‌توجهی ــ ناقص بلکه بدون شاهبیتش چاپ شده‌است ــ این‌قطعه ... دارد و باطنی که روزی باطنش را خواهم نوشت شاه‌بیتش را برجسته‌تر مینمایانم که دراینجا بیش‌از ... مجال کاویدنش نیست

این قطعه را به‌ظاهر، شاعر برای درخواست وگدایی «شراب» به‌مردی «بهمن» ــ که درآن روزگار ... خود آن «بهمن» مطرود اجماع بود ــ نوشته وبه‌او خطاب‌کرده است. که شاید آن «بهمن» شاهنامه ... باشد وبداند که انوری چه میگوید شاهنامه دراین قطعه خلاصه شده است، با اشاره‌یی وکنایه‌یی موضوع ... شأن نزول‌آن وگزینش مخاطب همه درخور ژرف‌نگری هستند. شعر اینست:

«خواجه اسفندیار» میدانــی     که به رنجم ز چرخ «روئین‌تن»
من نه «سهرابم» و ولی با من     «رستمی» می‌کند مه «بهمن»
خــرد «زال» را بپرسیــدم     حالتم را چه چاره است و چه فن
گفت «افراسیاب» دهر شوی     گر بدست‌آوری ز«می» دوسه من
باده‌یی چون دم «سیاووشان»     سرخ، نه تیره چون چه «بیژن»
صاف، چون رای شاه «کیخسرو»     تلخ، چون روزگار «اهریمن»
گر فرستی تویی «فریدونم»     ور نه روزی نعوذ و بالله، من
همچو «ضحاك» ناگهان پیچم     مارهــای هجات بر گردن

# زنجان یا شهر عقاب

سید احمد موسوی
از نخستین اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران

پژوهش درنامهای شهرها وروستاهای ایران برای بازشناسی اجزاء وریشه‌های راستین آنها ازجمله مباحثی است که باوجود تلاش پاره‌ای ازمحققان[1] درچندسال گذشته همچنان دربوتهٔ اجمال و غبار فراموشی مانده وجای دارد که بیش‌ازپیش مطمح نظر پژوهشگران قرارگیرد.

پیدایی مادها بر پهنهٔ ایران‌زمین‌وخاطره آنها بعنوان بنیانگذاران سلسله‌های آریایی دراین مرزوبوم در ترکیب اسامی‌بسیاری‌ازآبادیها‌اثر گذاشته‌است باکندوکاو درنامهای نواحی مختلف ایران وسرزمینهای پیرامون آن متوجه‌می‌شویم که چه فراوانند آنها که با واژه ماد[2] وصورتهای دیگر آن با تغییرات فونتیکی یعنی مای ، ماس[3] ، مار ، مَرومَاه همراهند ، که برای نمونه مثالهای زیر را یادآور می‌شویم .

ماکو، مراغه ، مرند ، مهاباد[4] ومارآلان درآذربایجان- مرودشت[5]، مادآباد ومرغاب (مشهد مادرسلیمان) درفارس — ماه‌نشان ومارواَ درزنجان — مریوان درکردستان وماسپدان یا ماه‌پسندان (نام قدیمی بخش شمالی لرستان) . واژه‌ای را نیز سراغ‌داریم که برخی ازآبادیها بنابرشرایط‌خاص‌طبیعی (ارتفاع) ویا اسم قوم وطایفه‌ای ازآن نام گرفته‌اند ، لکن برابر کثرت گویش‌های باستانی وجدید ایران اکنون بگونه‌های مختلفی ازآن باز برمی‌خوریم .

شاهین را که درایران باختلاف نقاط سنه وصائین[6] نیز می‌خوانند پرندهٔ تیزچنگال آسمانهاست که درهمهٔ ادوار تاریخی بویژه نزد اقوام هندواروپائی همسان پرنده‌ای مقتدر ومقدس ظاهر شده است . زمانی مصریان باستان شکل وی را درخطوط هیروگلیف نشانهٔ روح انسان شمرده و بخدای بزرگ هوروس[7] Horus وابسته‌اش می‌دانستند . شاهین درایران ... بعلامت هوش و همچون پرندهٔ درخور احترام نمودار ... و در اوستا با نام سَئِن[8] Saena (سین مرو — سیمرغ) والایی وبرتری برخوردارگردیده است . درپشت ۱۰ فقره ۱... و در زامیادیشت فقره ۳[10] از کوهی موسوم اوپائیری سئن Upâiri Saena (اپارس : بندهشن) سخن آمده که لفظاً بمعنی برتر از پرش عقاب یا سیمرغ است همچنین ... سرگذشت شاهین و نقش پیکره او بر درفش‌های شاهنشاهی درعصر هخامنشی که خود نشانه‌ای ازپیروزی بوده ... نامگذاری بسیاری از آبادیها از نام این پرنده جلوه‌ای همین شهرت ویادبودست که پاره‌ای ازآنها بدینقرارند

سنندج در کردستان — سانان نام قدیمی مشهد — ... (سنجان) درخراسان و بهمین نام در هندوستان ... صائین‌قلعه بخشی از ماندوان و بهمین نام در نزدیک... شهر زنجان — صحنه وسانان درکرمانشاهان — سندان ... سراب وسرانجام زنجان[11] که گفتار من دراین بحث ...

زنجان و کمبود منابع : مآخذ تاریخی و جغر... وسفرنامه‌ها در دوران اسلامی زنجان را گاه ازناحیه ج... (جبل — عراق عجم) شمرده ودیگرزمان ازشهرهای ط... ودیلم[12] نوشته‌اند . در همین عصرایرانیان این شهر را ... می‌خوانده‌اند ، که قول یاقوت حموی جغرافی‌نویس ... هفتم هجری قمری گواه این مدعاست ، چه گوید : «و عجم یقولون زنکان بالکاف»[14] .

متأسفانه مدارك موجود حاوی چندان اطلاعات
زنده‌ای ازنام وویژگیهای این شهر نبوده وابن کمبود
خصوص در دوره پیش ازاسلام زنجان چشمگیر است . از
جغرافیای موسی خورنی (درسده پنجم میلادی) وکتاب پهلوی
شهرستانهای ایران که اساس تحقیقات مارکوارت آلمانی در
کتاب ایرانشهر بوده‌اند نیز نمی‌توان فایده‌بی جست . حتی
در دوره اسلامی درکتاب جغرافیای معتبری چون حدودالعالم
من المسرق الی المغرب (تألیف در سال ۳۷۲ ه ق) بخش
مربوط به زنجان از بین رفته و بدست فراموشی سپرده شده
است[15] . همچنین مطالب حسته وگریخته‌ای که دراختیار
است چندان نیست که بتوان دورنمایی ازگذشته این شهر
بدست داد . ابن‌حوقل بغدادی جغرافی‌نویس سده چهارم‌هجری
قمری زنجان را بزرگتر از ابهر دانسته ، گوید سرراهی که
در بانجان میرود واقع است[16] . درهمان سده ابواسحق
ابراهیم اصطخری با تأئید قول ابن‌حوقل حسن نوشته است
« وابهر وزنجان‌شهرهای حسسان کثیرا المیاه والاسحار
والزروع»[17] . درکتاب عجائب‌المخلوقات محمدبن محمود
طوسی همری است که حکایت از خرابی زنجان در سده ششم
هجری قمری دارد، بدینقرار: «درسنهٔ احدی وستین‌خمسمایه
بکوهستان زلزلهٔ آمد وهفت روز بداشت ودر بلاد الجبل
خرابی‌بکرد ، پس خبرآمدکی شهر اززنجان برگردید وکوهی
بیماند آنجا در نهری وراه بست وآن ناحیه بی‌آب بماند و
خراب‌شد»[18] . زنجان چون دیگر شهرهای ایران در فسهٔ
معول ازگزند حوادث محفوظ نماند و بگفته حمدالله مستوفی
تاریخ‌نگار سدهٔ هشتم هجری قمری این شهر «درفترت معول
خراب شده»[19] وبویرانی گرائیده است درباره زنجان اطلاعات
بهمین مختصر محدود شده ، که ازاین‌رو کمبود منابع حلاتی
تاریخ‌نگاری این شهر ایجاد کرده است . اما آنچه بیش‌از
همه چهره تاریخی زنجان را درغموض وابهام افکنده نام‌آنست
که تاکنون عقیده‌ای که بازگوکنندهٔ نام ومعمای آن باشد
ابراز نشده است .

زنجان شهر شاهین : حمدالله مستوفی درکتاب معروف
خود موسوم به نزهة‌القلوب (تألیف در ۷۴۰ ه . ق) آنجاکه
سخن اززنجان دارد چنین نوشته است : «زنجان از اقلیم
چهارم است . طولش ازجزایر خالدات (فج م) وعرض آن‌از
خط استوا (لول) اردشیر بابکان ساخت و شهین خواند»[20].
از گفته وشواهد باستانشناسی چنین برمیآید که بایستی
زمان پیدایی این شهر را در دوران‌پیش ازاسلام جستجو کرد.
بطلمیوس جغرافی‌دان شهیر یونان شهری را دراین حوالی

---

۱ – دراین میان ازمرحوم احمد کسروی یاد می‌شود که‌کتاب
مسند «نامهای شهرها ودیه‌های ایران» را ازخود بجای گذاشته‌است.

۲ – مرحوم کسروی‌مادوان ، ماروان ،
ماهان ، ماران ، مائین ، مارین ، مادوا و
برشمرده است . ر . ك : کسروی : نامهای ش
چاپ سوم ، ص ۶۹ .

۳ – درکتاب کارنامه اردشیر بابکان
بادی رفته است . ر . ك : صادق هدایت : ز
اردشیر بابکان ، چاپ سوم ، ص ۱۸۴ .

۴ – اصطخری نیز ازمامغان فارسی نام
ترجمه المسالك والممالك (قرن پنجم وششم ه
ایرج افشار ، ص ۱۰۱ .

۵ – مردست را مرودشت نوشته و خواند
گلستان از صورت نخستین یاد شده است : ر .
نسخه تصحیح شده مرحوم فروغی ، مؤسسهٔ مه
هشتم (آبان ۱۳۴۰) ، ص ۱۸۰

«خاك مشرق شنیده‌ام که‌کنند
بچهل سال ک
صد بروری کنند در مردشت
لاجرم قیمتش ه

۶ – بارتلد باشاه کلمه صائن وصاعون را
است ر . ك . تذکره جغرافیای تاریخی ایران ، ت

۷ – هروس پسر اریرس وایرس خدانار

۸ – پورداود ، یشت‌ها ، جلد دوم ، ص

۹ – پورداود ، یسنا ، جلد اول ، چاپ

۱۰ – پورداود ، یشت‌ها ، جلددوم ، ص ۱

۱۱ – اصطخری اززنجان فارس و هرزنگان ا
نیز سخن گفته است . ر ك : ترجمه المسالك و
و ۹۸ .

۱۲ – ر . ك : ابوالفداء : تقویم البلد
عبدالمحمد آیتی ، ص ۴۸۱ – یعقوبی : البلدا
محمدابراهیم آیتی ، ص ۴۵ – زکریای قزوینی :
العباد ، بیروت . ۱۳۸ ه ق ، ص ۳۸۴ و ۳۸۳ .

۱۳ – ترجمه المسالك والممالك ، ص ۱۷۶ –
الارض ، ترجمه آقای دکتر جعفر شعار ، ص ۱۲۳ .

۱۴ – یاقوت حموی . معجم‌البلدان ، بیرو
۱۹۵۷ م) ، ص ۱۵۲

۱۵ – حدودالعالم ، بکوشش آقای دکتر
تهران ۱۳۴۰ ش ، ص ۱۴۲

۱۶ – لسترنج . جغرافیای تاریخی سرزمینه
ترجمه محمود عرفان ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ،
ص ۲۳۹ .

۱۷ – اصطخری ، المسالك والممالك ،
المحدثه ، ۱۳۸۱ . ه – ۱۹۶۱ . م ، ص ۱۲۴ .

۱۸ – محمدبن محمود طوسی : عجایب‌المخ
آقای دکتر منوچهر ستوده ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
ص ۲۹۹ .

۱۹ – حمدالله مستوفی : نزهة‌القلوب ، بکوش
کتابخانه طهوری ، تهران ۱۳۳۶ ، ص ۶۷ .

۲۰ – حمدالله مستوفی ، نزهة‌القلوب ، ص ۶۷

یاد کرده که بگمان بعضی با شهر کنونی زنجان مطابق است[۲۱]. لیکن نکته اساسی در روایت حمدالله مستوفی اطلاق نام شهین براین شهر است . آیا این واژه روشنگرنام ومعنای راستین زنجان نیست ؟ در پاسخ باید گفت دلایلی دردست است کـه نشان می‌دهد واژه مذکور بدرستی ضبط نگردیده و به احتمال قریب به یقین دراصل شاهین بوده است . درپیش اشاره شد مآخذ اسلامی زنجان را بخشی ازجبال (جبل) شمرده‌اند که این منطقه درازمنه باستانی محدودهٔ ماد سفلی‌را دربرمی‌گرفت. کتیبه‌های آشوری ازسده نهم پیش ازمیلاد خبر ازدست‌اندازی به نواحی مختلف همین ماد سفلی داده‌اند وازجمله نقاطی‌که ازین‌میان بی‌نصیب نماند ناحیه مجاورکوهستانی گیزیل‌بوندا (قافلانکوه) بود.درلوح‌نبشتهٔ‌شامشی‌اداد پنجم (۸۲۳–۸۱۰ق‌م) آنجاکه سخن ازلشکرکشی بسوی شرق است از دژی موسوم به سیبار درحوالی زنجان یادی رفته که شاه آشور بیادبود ظفر لوحه‌ای درآن بپای‌داشت وتصویر خودرا بردیواره‌هاش منقور کـرد[۲۲] . ادادنراری سوم و مادرش سامورامات Sammuramat (سمیرامیس) نیز چون سلف خـود مدعی حکومت برناحیه مجاور گیزیل‌بوندا شده‌اند[۲۳] واندکی بعدازاین (سال ۷۳۷ ق . م) باردیگر درلوح نبشتهٔ تیگلات پالاسارسوم خبری از دژ سیبو (سیبار) داریم . درهمین کتیبه‌ها همچنین از طایفه سانگیلیان Sangilli و دو دژ موسوم به سان‌گی بوتی (بیتو – بیت) سخن رفته است آیا جزء نخستین این کلمات همان سئن دراوستا وشاهین درزبان فارسی نیست ؟ اصولاً باید گفت متنهای آشوری بیشتر ولایات را نه باسم واقعی بلکه بنام سلاله‌ها (با اضافه «بیت» – «خانه») نامیده‌اند[۲۴]. بعید نیست‌که درآن ادوار نام طایفه‌ای بر زنجان کنونی اطلاق شده وبا اساساً موقعیت خاص طبیعی (ارتفاع) این شهر دراین نامگذاری با عنوان سئن بی‌تأثیر نبوده است مطابق قواعد خاص زبانشناسی تبدیل س به ز در زبان فارسی امری رایج بوده چنانکه ایاس را اباز نیز خوانده ونوشته‌اند . تبدیل سنه به زنه با افزودن پسوند مکان (گان) وتشکیل نام زنگان ازجمله این موارد است . ازسفرنامه

آمبروسیو کنتارینی جهانگرد بنام ونیزی‌که در سده پانزدهم میلادی همزمان با سلطنت امرای آق قویونلو ازایران دیدن کرده برمیآید که زنجان درآنزمان هنوز با نام قدیمش سنا Sena نیز می‌خوانده‌اند . این جهانگرد بعدازعبور از تبریز اززنجان یاد کرده و چنین می‌نوسد : «درتاریخ چهارم اکتبر ۱٤۷٤ به شهری وارد شدیم که سنا نامیده می‌شد . این بارو ندارد ولی مطابق معمول دارای بازاری است ، ودر دشتی درکنار رودخانه قرار گرفته و به وسیله درختان محصور شده است . دراینجا مـا در کاروانسرای بسیار نامناسبی خوابیدیم»[۲۵] . اکنون که سخن بدینجای رسید بی فایده نیست ازگفته مادام دیولافوآ در سفرنامهٔ معروفش یاد کنیم . جهانگرد مذکور پس ازآنکه از ارتفاع زنجان یاد کرده چمن سلطانیه در نزدیکی این شهر را چنین وصف می‌کند : «این دشت متدرجاً ارتفاع پیدا می‌کند تا برسد به فلاتی موسوم است به کنگرلند[۲۶] (Kongorland) یعنی چمن عقابان»[۲۷] .

درخاتمه توجه خوانندگان را به صائین‌قلعه (شاهین زنجان جلب می‌کنم که دراین ناحیه اساساً این‌گونه ... بی‌سابقه نیست .

---

۲۱ – علامه دهخدا ، لغتنامه ، ذیل کلمه (ز)

۲۲ - دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز ، ترجمه ونشر کتاب ، تهران ۱۳٤۵ ، ص ۲۱۱ و ۲۱۰

۲۳ – ایضاً ، ص ۲۵۳ – ۲۵۲

۲٤ – ایضاً ، ص ۲۵۵ .

۲۵ – آمبروسیوکنتارینی ، سفرنامه ، ترجمه قدرت‌الله ... تهران ۱۳٤۹ ، ص ۳۷

۲٦ کتب عهد مغول وبعد ازآن ازچمن سلطانیه با ... قنغر اولانگ - قنغر لنگ - شروبار – شهریار و شروین یاد ... رک سیره سلطان جلال‌الدین ، شهاب‌الدین نسوی ، تصحیح مینوی ، ص ۱۸۲ .

۲۷ – دیولافوا ، سفرنامه ، ترجمه فره‌وشی ، تهران ... ص ۹۲

# نقاره‌خانهٔ آستان قدس رضوی

سید علی
مرکز

یکی از واحدهای آستان قدس رضوی «نقاره‌خانه» است چنانکه پیداست این نام از دوکلمهٔ «نقاره» و «خانه» ترکیب یافته است و به محلی‌که درآن «نقاره» نوازند اطلاق می‌شود.

هنگام نقاره‌زنی را «نوبت» گفته‌اند و هم مجازاً نقاره چنانکه در «لغت‌نامهٔ دهخدا»[1] آمده است.

«نوبت [نَ بَ] کرب. مسرنه. نقاره (رشیدی) (فرهنگ خطّی) (انجمن‌آرا) (جهانگیری) (آنندراج) (غیاث‌اللغات) نقاره‌که در اوقات شب وروز نوازند. (برهان قاطع) نقاره که در عیش وعشرت زنند ونقاره‌خانهٔ سلطانی‌که به اخبار فتح بلاد بجهت اخبارعموم خلق نوازند (انجمن‌آرا) طبل بسیار بزرگی که درساعات معیّن از شبانروز می‌نوازند. (ناظم‌الاطباء).

شاه روم رسم کیان تازه کرد
ز نوبت جهانرا پرآوازه‌کرد.
نظامی

بانگ کوس ونقاره‌ای کــه درنزدیکی سرای پادشاهی و دارالحکومه در اوقات معیّنه وصبح وشام شنیده می‌شود (ناظم‌الاطباء).

نواختن دهل و نای وامثال آن روزی چندبار در ساعات معلوم بر در پادشاهان وامرا. (یادداشت مؤلف).

چار علم رکن مسلمانی است
پنج دعا نوبت سلطانی‌است»
نظامی

نقاره‌خانه پیشینه‌یی بسیار قدیمی دارد و از روزگار باستان در ایران معمول بوده است. و در پایتختها وشهرهای والی‌نشین به‌حکّام این امتیاز داده میشد ک باشند. در طلوع وغروب آفتاب گروهی بلندی گرد می‌آمدند ونقاره می‌نواختند ود نقاره، خورشید مظهر حیات وروشنائی و « وبا بدرقه می‌کردند.

در میدان جنگ نقاره‌چیان با نواختن به رشادت ومردانگی تشویق وترغیب میکردند

در سفر و حضر، نقاره وسیلهٔ سرگر سربازان به حساب می‌آمد ولی در زمان با آلات موسیقی اروپائی متداول شد نقاره‌خانه و جنبهٔ تجملی و تشریفاتی بخود گرفت و د و عصر طبق معمول نقاره می‌نواختند[2] و نقار به پایتخت حکومت داشت و اولین نشانهٔ تغ تصرّف نقاره‌خانه بود بطوری که «عبدالله مس «رضاشاه هم اولین حمله‌ای که به‌اساس سلطنت آورد تصرّف نقاره‌خانه بود که به‌وسیلهٔ انتقا سردر ارك بردر بازه‌ساز میدان مشق(همان سر در خیابان سپه واقع می‌باشد) این تصرّف را ت حقیقت این علامت سلطنت را از مقرّ قدیم خ دسترس خود وتحت امر خویش گذاشت که ت نسبت به‌اقتدار خود بیشتر جلب نماید»[3].

امروزه در ایران نقاره‌زنی به‌جز در آستان در جاهای دیگر منسوخ شده است و سالیان متم درآنجا نقاره‌خانهٔ حضرت بصدا درمی‌آید و نقا محترم بشمار می‌رود که به‌آن اشاره خواهیم‌کرد

نقاره خانه آستان قدس رضوی

در آستان قدس رضوی ، نقاره‌خانهٔ حضرت، شبانه‌روزی دونوبت قبل از طلوع وغروب آفتاب بصدا درمی‌آید.

نقاره‌خانه بعنوان زنگ اخباری است که مؤمنان را به‌انجام هرچه زودتر فرائض مذهبی تشویق می‌کند وهم وقت نماز را معین‌کرده ، اعلام میدارد پس‌از پایان نقاره‌زنی نماز قضا می‌گردد.

نقاره‌زنی که رسمی محترم است ، یك نوع ستایش‌انسان از خدا را بازگو می‌کند ولی پیران معتقدند که نقاره‌خانه درگذشته، وسیلهٔ مناسبی برای اطلاع مردم بوده است که در چه مواقعی دروازهٔ شهر باز یا بسته می‌شود.

نقاره‌خانهٔ مشهد درضمن مبیّن شکوه وجلال دربارقدس رضوی هم هست و در واقع می‌توان گفت نقاره‌خانه نشان اعتبار و اقتدار امام رضا(ع) است وشاید بهمین مناسبت باشد که درگذشته به‌کارکنان نقاره‌خانه «عملجات‌شکوه» می‌گفتند

و هنوز نام خانوادگی اکثر آنان سر شکوهی می‌باشد[4]

امروزه به‌کارکنان نقاره‌خانه «نقاره‌چی» می‌...

و سرپرست آنان شخصی بنام «باشی عملجات شکوه» ...

نقاره‌زنی از پدر به‌فرزند ذکور با شرط صلاحیت ...

می‌رسد، ولی گاه اتفاق می‌افتد متوّفی فرزند ذکور ...

شرایطی نداشته باشد بنابراین روز به‌روز از تعداد آنان ...

۱ ــ حرف ن ص۸۳۵ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷

۲ ــ شرح زندگانی من ، تألیف عبدالله مستوفی ...
ص ۵۶۲

۳ - شرح زندگانی من ، جلد اول ، ص ۵۶۳ .

۴ ــ نامهای آنان ۰ ۱ــ محمدعلی باشی‌شکوهی ۲ــ ... شکوهی ۳ــ مهدی اجزاء شکوهی ٤ــ غلامرضا سربواری ۵ ... باشی‌شکوهی ٦ــ احمد اقدام شکوهی ۷ــ عبدالله شکوهی ... مشک‌ساز ۹ــ سیدمحمد تحقیق .

می‌شود . بطوری که «باشی عملجات شکوه» می‌گفت تعداد نقاره‌چیان درگذشته بسیار بود ولی‌اکنون تعداد آنان به ۹نفر می‌رسد .

گاه اتفاق می‌افتد که فرزندان نقاره‌چیان در زمان پدر به نقاره‌زنی مشغول شوند زیرا همان‌طوری که بعدا به آن اشاره خواهیم‌کرد نقاره‌زنی ، براساس اصول مدوّنی آموزش داده نمیشود بلکه براساس تجربه و ممارست فراگرفته میشود مزد نقاره‌چیان در گذشته عبارت از گندم وپول نقد بود و در جشنها واعیاد مذهبی (عید غدیر، عید فطر، عید قربان) از طرف آستانه یك خنچه شیرینی با گوسفندی به‌رسم تحفه به‌آنان داده میشد.

ولی‌امروزه نقاره‌چیان مثل‌خدمه رسمی[5] ازلباس‌وحقوق وحق‌الدفن برخوردارند.

«غرض از تحریر این‌کلمات آن است که قرار فی‌مابین عالیقدران آقامحمدعلی ولد مرحوم‌آقاحسن دهباشی‌کرناخانه سرکار فیض آثار و آقاحسن فعل‌سار ولد مرحوم آقاعلی درخدمت کارگزاران سرکارفیض‌آثار مدالله ظلالهم براین‌طور شد که آقا محمدعلی در جای خدمت والد خود دهباشی کرناخانه سرکار بوده باشد و آقاحسن نائب دهباشی بوده باشد . هرگاه سفری یا غیبتی بجهت آقا محمدعلی دهباشی رخ نماید آقاحسن مزبور به‌نیابت مشارالیه مشغول خدمت باشد و صیغهٔ فیمابین درحضور کارگزاران سرکار وعمال دفترخانه مبارکه بنحو مسطور واقع وجاری شد فی‌شهر رجب‌المرجب سنه ۱۲۷۰»[6] (سجع مهرمحمدعلی)

**مواقع نقاره‌زنی :**

نقاره در شبانه‌روز ، دونوبت ، قبل از طلوع وغروب آفتاب دربالای ایوان نقاره‌خانه[7] (درقسمت شرقی صحن‌عتیق) به‌مدت تقریباً بیست‌دقیقه‌که به آن «خدمت معمولی»می‌گویند نواخته می‌شود ولی در ماههای محرم و صفر و روزهـای سوگواری نقاره مطلقاً نواخته نمی‌شود و در ولادت‌ها واعیاد و جشن‌های مذهبی علاوه‌بر معمول دو یا سه‌نوبت به‌ترتیب زیر به‌نام «نقاره‌خانه عید» می‌نوازند.

۱ ــ یکساعت بعداز غروب آفتاب.

۲ ــ یکساعت بعداز طلوع آفتاب.

در روزهای سلام‌خاص[ّ] ، موقعی‌که مدیراماکن‌متبرّکه از روی شمایل‌حضرت‌علی(ع) وحضرت‌رضا (ع) پرده‌برداری میکند، بدستور و با اشارهٔ رئیس ادارهٔ بیوتات متبرکه به‌اسم «نقاره‌خانهٔ سلام» به مدت نیم‌ساعت نقاره نواخته می‌شود.

درماه‌رمضان، نقاره‌خانهٔ‌حضرت دونوبت بصدا درمی‌آید:

نقاره خانه وایوان آن

۱ ــ دوساعت ازشب‌گذشته، موقعی‌که گلدسته‌های عباسی وایوان طلا مناجات‌خوانان به‌طرف ایوان نقاره‌خانه می‌کشند و با صدای

خوش دریای رحمت بتلاطم کند

گه صاحب خوش‌...

بعد از این ذکر «نقاره‌خانه سحر» نواخته می‌شود.

۲ ــ قبل از غروب آفتاب به‌مدت نیم‌... «افطار» نواخته می‌گردد

**وسایل نقاره‌زنی :**

وسایل نقاره‌زنی در گذشته به‌طوری ک... «باورسه»[8] ذکر شده است عبارت از نقاره[9] و سنج بود، و در پاتخت از کرنا استفاده م... هست‌با طول دارد ودهانش خیلی‌گشاد است وه... با چهارکیلومتر می‌رسد . اما وسایل نقاره‌زنی عبارت از کرنا وطبل است، بعلاوه هرطبّالی به‌طول تقریباً بیست سانتیمتر دارد.

کرنا، سازی است بادی که طول آن نفر... می‌رسد، کرنا سوراخ ندارد و با دهن درآن م... کرنا از مس زرد میباشد. (به‌طرح شماره ۱ توج...

کرنازن‌ها ۵ نفرند که به‌ردیف درسمت چ... می‌ایستند.

شخصی که کرنازن‌ها را رهبری میکند اصطلاحاً به وی «سرنواز» می‌گویند.

طبل که کوس[10] نیز گفته می‌شود تعداد آنها چهارتاست که هرکدام از طبل‌ها شکل و اسمی خاص و آهنگی ویژه دارند، که به‌ترتیب اهمیت ذکرمی‌کنیم.

### ۱ ــ طبل سرچاشنی :

طبلی است که از زمان شروع تا خاتمهٔ کرنا (حتی بمدت یك ثانیه) متوقف نمی‌گردد ، تغییر سه‌حالت طبل‌ها بوسیلهٔ طبل سرچاشنی انجام می‌شود بطوری که سایر طبل‌ها از طبل سرچاشنی تبعیت می‌کنند، کسی‌که این‌طبل را بصدا درمی‌آورد بنام «سرچاشنی‌زن» معروف است.

### ۲ ــ طبل گاه برگاه :

طبل گاه برگاه که موسوم به «گورگه» "Gavarga" می‌باشد طبل نسبتاً بزرگی است که صدای آن بیش‌از سایر

---

۵ ــ مراتب خدمت درآستان قدس رضوی به‌ترتیب زیر می‌باشد:
الف : خدمهٔ رسمی ب : خدمهٔ افتخاری ج : خدمهٔ تشرّفی.
الف : خدمه رسمی به‌افرادی اطلاق می‌گردد که ازحقوق وغذا

تصویرکرنا وطبل

(شام وناهار هنگام‌کشیك) و نیز حق‌الدفن طبق معمول برخوردارند.
خدمه رسمی از حیث مرتبت به سه درجه تقسیم می‌شوند :
۱ــ خادم ۲ــ فراش ۳ــ دربان .
تنظیف وتطهیر حرم مطهر به‌عهدهٔ «خدام» است، تنظیف وتطهیر رواقهای حرم به‌عهده «فراشهاست» ، تنظیف صحنین (صحن عتیق ، صحن جدید) به‌عهدهٔ دربان‌هاست.
ب : خدمهٔ افتخاری : هیچگونه حقوق ومزایائی به‌جز دوقبر حا[illegible] طبق معمول ندارند و با تأیید وتصویب نیابت تولیت عظمی این‌عنوان به مقامات مملکتی وشخصیت‌های محلی واخیار اعطاء میشود.
ج : خدمهٔ تشرّفی برعکس خدمهٔ رسمی وافتخاری از هیچگو[illegible] حقوق ومزایائی برخوردار نیستند وتنها امتیازی که دارند اینست [illegible] می‌توانند درهمهٔ احوال ومواقع که علاقمند باشند به‌زیارت حضر[illegible] ثامن‌الائمه(ع) مشرف شوند.

۶ ــ صدور برخی‌نوشته‌ها واسناد ازطرف نایب‌التولیه‌های آستا[illegible] قدس مانند : فرامین ، احکام ، اجاره‌نامه‌ها ، بروات (حواله‌ها[illegible] مربوط به‌پرداخت) و امثال اینها . تشریفات و جریان خاصی داشت ومعمول چنین بود : بعداز تحریر سند ونوشته موردنظر (وسیلهٔ منشی[illegible] مخصوص) علاوه‌برامضاء ومهر نایب‌التولیهٔ وقت چندنفر از مسئو[illegible] ومتصدیان کارهای دفتری آستانه نیز هریك جداگانه پشت نو[illegible] مزبوررا خطّی (علامت مخصوص با نوشتن نام وسمت خودشان) مرو[illegible] میداشتند و احیاناً مهر میکردند، این نشانهٔ ثبت شدن در دفاتر مر[illegible] ونمایندهٔ صحت واستحکام سند بود.
نقل ازکتاب تاریخ آستان قدس رضوی
باهتمام علی‌موتن ص۳۲۷ و۳۲۸ شهریور ۱۳٤۸

۷ ــ نقاره‌خانهٔ قبلی که درهمین محل در زمان قاجاریه سا[illegible] شده بود چون مصالح آن از چوب وگلی تهیه شده وفوق‌العاده [illegible] و سست بود برداشته شد و به‌جای آن نقارهٔ جدید بااستحکام و[illegible] خاصی بنا گردید : ابتدا که سردر داخلی وخارجی را بوسیلهٔ [illegible] مسلّح بیکدیگر پیوند داده واستحکام بنا را کاملاً تأمین کرد[illegible] باین‌ترتیب که در زیر، ستون‌های قطور بتونی برپای داشته ور[illegible] آن نیز سقف مستحکمی از بتون قرار دادند آنگاه بمحاذات‌آن [illegible] پایه‌های نقاره‌خانه گذاشته شد وپیکرهٔ آنرا یکپارچه از بتو[illegible] بردند و برای آن دوآشیانه قرار دادند طبقهٔ اول جهت انبار [illegible] گذاشتن طبل‌ها و سایر اشیاء مورد لزوم ساخته شد و از آنجا [illegible] پلکان آهنی بطبقه بالا که محل نواختن نقاره است صعود می[illegible]
نقل‌ازنامه آستان قدس ازمحمد[illegible]
رضوان مرداد ۱۳٤۲ [illegible]

۸ ــ سفرنامه تاورنیه چاپ ۱۳۲۱ هـ . ق ترجمهٔ ابوت[illegible] (نظم‌الدوله).

۹ ــ «مجموعه‌ای از چند طبل را نقاره می‌گویند . [illegible] از جنس مس یا سفال است. کاسهٔ صوتی یکی از آنها [illegible] دیگران است. بر دهانهٔ این طبل‌ها پوست بز کشیده شده [illegible] که به‌آن چوب می‌گویند کوبه‌های این ساز را تشکیل [illegible]
نقل از مجلهٔ هنرومردم ، شماره ۱٤۸ [illegible] موسیقی نزد ایرانیان در۱۸۸۵میلادی» ترجمه حسینعلی‌ملاح

۱۰ ــ طبّال‌ها یك متر عقب‌تر از کرنازن‌ها [illegible] سمت چپ آنان می‌نشینند و اصطلاحاً به‌آنان «کوس‌زن» می‌گویند.
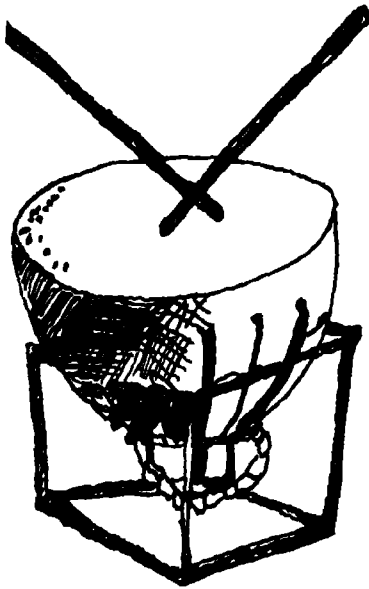
طبل‌هاست به‌طوری که طنین صدای آن درصورت خشك‌بودن تا مسافت چندکیلومتر شنیده می‌شود.

**۳ ـ طبل تخم‌مرغی :**

طبل تخم‌مرغی طبلی است که از نظر صدا بین «گاه برگاه» و «سرچاشنی» قرار دارد این طبل‌کوچکتر ازگاه برگاه بوده وصدایش به‌نسبت کمتر ازگاه برگاه می‌باشد.

**٤ ـ طبل ساده :**

طبل ساده ، طبل‌کوچکی است که همزمان با طبل گاه برگاه و طبل تخم‌مرغی بصدا درمی‌آید وصدای آن بر شبیه طبل تخم‌مرغی است.

این سه‌طبل با حالت سرچاشنی بطورمتناوب یك درمیان نواخته می‌شود.

کوتاه سخن آنکه، طبل‌ها ذکری ندارند وفقط بعنوان «کوس‌شادیانه» وهمنوا از شروع تا خاتمه با کرناها نواخته می‌شوند ، درصورتیکه کرناها ذکری دارند که به‌آن اشاره خواهد شد.

**ذکر کرنا :**

کرنا با دمیدن بصدا درمی‌آید و دارای ذکری است که سینه به‌سینه نقل می‌شود و هرشخصی از این ذکر مطابق ذوق و اعتقادش تعابیری میکند که درست‌ترین تعبیر آن به‌طوری که «باشی عملجات شکوه» بیان می‌کرد ازاین قرار است که در سه‌دست به‌ترتیب زیر نواخته می‌گردد :

**دست اول :**

«سرنواز» سردستهٔ کرنازن‌ها ، کرنا را بطرف گنبد مطلای حضرت بعنوان سلام می‌گیرد وشروع می‌کند
«سلطان دنیا وعقبی علی‌بن موسی‌الرضا».

پس‌نوازان که تعداد آنان چهار نفر می‌باشد با کرنا جواب می‌دهند . .
«امام رضا».

سرنواز مجدداً با سرکرنا ، بطرف گنبد حضرت اشاره می‌کند وحسن می‌نوازد :
«امام رضا» .

پس‌نوازان جواب می‌دهند :
«غریب».

**دست دوم :**

کرنای سرنواز ذکر می‌کند :
«مولی، مولی، مولی  مولی علی‌بن موسی‌الرضا».

طبل

پس‌نوازان جواب می‌گویند
«رضاجان».

سرنواز ، سر کرنا را به طرف گنبد می‌گیرد وذکر می‌کند :
«یا امام غریب یا امام رضا»

**دست سوم :**

کرنای سرنواز ذکر میکند :
«دور دوران امام رضاست».

دراین موقع طبال‌ها بعنوان شادی ، طبل بصدا درمی‌آورند، این طبل بنام «کوس شاد دارد .

مجدداً سرنواز ذکر می‌کند :
«دور دوران امام رضاست».
«دادرس بیچارگان» .

پس‌نوازان پاسخ می‌دهند :
«ای دادرس درماندگان».

موقعی‌که پس‌نوازان می‌خواهندکرناهای - بگذارند سرنواز می‌گوید :
«فریاد رس».

سرنواز بعنوان دعا به‌مؤسسین نقاره‌خانهٔ مق که سلاطین وقت بودند ذکر می‌کند :
«یا فتّاح یا فتح».
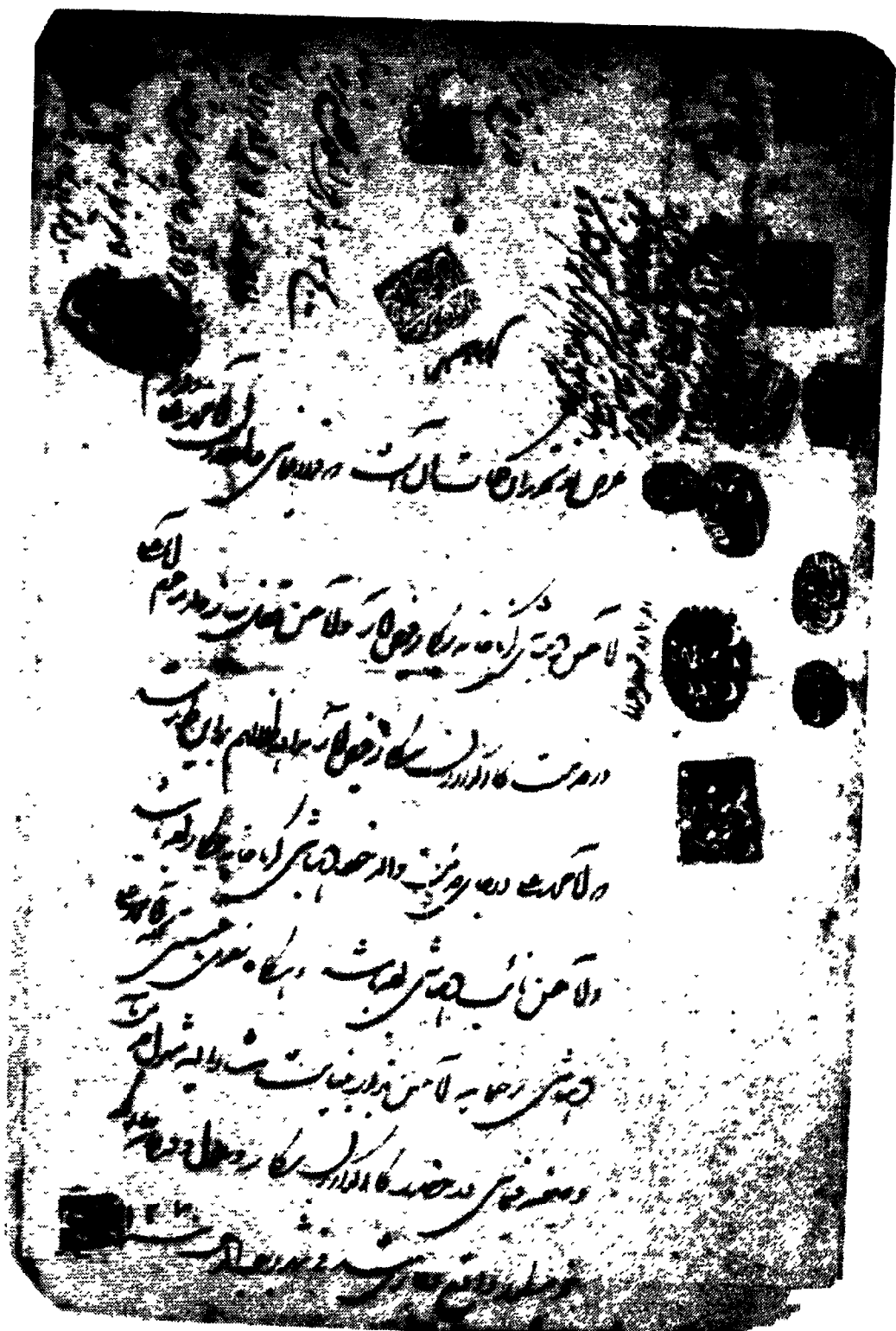
نمونه‌ای ازحکم انتصاب پسر بجای پدر درشغل نقاره زنی

# زندگینامه و کارنامه ادبی طالب آملی شاعر هنرمندی که شایسته این فراموشی نیست

۹

دکتر

مذهب طالب ــ طالب سبعه دوازده‌امامی بود و در دیوان او قصاید غرّا و اشعار سوانی
. مدمت ائمه اطهار وجود دارد که برای نمونه مسمطی ازحد قصیده را ذکر میکنیم :

ز طاق دلم آسمان اوفتاده ... ز چشمم زمین و زمان اوفتاده
سوراد گردون‌کزین حزین حس ... مرا شعله در خان‌ومان اوفتاده
جهان رسم افسردگی کرده سایع ... سه‌عی کـه شمع از زبان اوفتاده
سی را دل زنده‌ای نیست ، گوئی ... که طاعون دل در جهان اوفتاده
وفـا همچو داس باندار دسی ... ز بحر جهان بر کران اوفتاده
کرم همچو عنقا به افسان بالی ... به آنسوی کون و مکان اوفتاده
به سعی که آخر کسی خیزد از جا ... زمین اوفتاده زمـان اوفتاده
ز افسردگی بلبلان چمن را ... گـره‌های دل بر زبان اوفتاده
گلی شکفد بردل از دهر ، گوئی ... کـه آتش درین گلستان اوفتاده

سپس به توصیف جهان وناپایداری آن وسرگشتگی ابنای زمان وبیوفائی زمانه بـا
ن میپردازد .

جهان را یکی بیشه‌ای دان که دروی ... اجل همچو شیر ژیـان اوفتاده
گوزنان آن بیشه غافل کزیشان ... حریفـی بدنبالشان اوفتاده
یکی بهر مشتی علف در تك ودو ... یکـی سیر خورده ستان اوفتاده
یکی را حریر دل از نقش خالی ... یکـی داغ بر بر‌سان اوفتاده
یکی بر صبا چون ریاحین سکرو ... یکی همچو شبنم گران اوفتاده
یکـی سبزه فرسا یکی دشت پیما ... یکی فارغ از این و آن اوفتاده
یکی غافل از کارودرخواب غفلت ... یکـی اندکی در گمان اوفتاده
یکی راز غفلت دل از بیم خالـی ... یکـی لرزه بر استخوان اوفتاده
درآخر مرآن شیررا این گوزنان ... بنوبت بـه چنگ ودهان اوفتاده
تذروی که بر شاخ غافل نشسته ... بیك جنبش از آشیان اوفتاده

آنگاه درباره سخن و مقام سخنور وپایه شاعری خویش چنین میگوید :

سخن آسمانی سزد گو سخنور — بود پست چون آستان اوفتاده
سر نکته باید که بر عرش ساید — چه غم گر بود نکته دان اوفتاده
مرا با بلندی فطرت نظر کن — که در پای خلقم چسان اوفتاده
بر اوراق نظمم گر افتاده چشمی — بر رخسارهٔ نوخطان اوفتاده
ازآن پایمالم که مرغ خیالم — به غایت بلند آشیان اوفتاده
حدیث از لبم پای ننهاده بیرون — چو آیات بر هر زبان اوفتاده
عروسان طبع مرا از لطافت — ز ایما به عارض نشان اوفتاده
بدین طبع هردم ز نیش سپهرم — بدل کاو کاو سنان اوفتاده
ز بخت من این گنبد توتیائی — سیه دلتر از سرمه‌دان اوفتاده
سرشکی است سیارهٔ طالع من — که از چشم هفت آسمان اوفتاده
ز بی طالعی ساغر اعتبارم — ز طاق دل دوستان اوفتاده
ز سر برده‌ام سجده زلف الم را — شکستم بموی میان اوفتاده
گر افتاده‌ام شکر باری که هستم — بر راه امام زمان اوفتاده
علی ولی آنکه از ضرب تیغش — تن خصم چون فرقدان اوفتاده
نسیمی که از جیب خلقش وزیده — روان پرور انس و جان اوفتاده
رهی رسته کز دیدنش چشم بینش — بدیدار حق در گمان اوفتاده
صدف گشته خاك نجف گوهرش را — از آن آبروی جهان اوفتاده
جو طالب من و سجده آستانش — که آن قبله راستان اوفتاده

ابیات زیر از قصیده دیگری در ستایش مولای متقیان است

سحرکه برمژه افروختم چراغ نگاه — بدست شعله شکستم کلاه گوشهٔ آه
تو سرخواب و من ازهرتبسم مژه‌ات — چمن‌چمن گل حسرت‌کنم بجیب‌نگاه
ز فیض درد تو آه محبت‌آلودم — به کشتزار فلك سبز کرد مهر گیاه

وپس ازسرودن نزدیك به سی ودو بیت تجدید مطلع نموده ومیگوید .

خموش تا زلبم شوخ مطلعی جوشد — که تا به حشر بود زیب وزینت افواه
جبین بخت مرا خاکروب هر درگاه — زمانه ساخت‌که روی زمانه باد سیاه
بجز سیاهی داغ دلم سپهر نیافت — گلی که شاهد بخنم زند بطرف‌کلاه
سیاه بودن شامم پس‌ازدمیدن صبح — نبوده از اثر جلوه‌های بخت سیاه
ز بسکه زیر لبی بود خندهٔ صبحم — نکرده‌شاهدخورشیدرا زخواب آگاه
بنوشخانهٔ پرنیش روزگار ندید — لبم حلاوت یك زهرخند خاطرخواه
گره زگوشهٔ ابروی خاطرم نگشود — مگر بیاد زمین‌بوس شاه عرش سپاه
ضیای دیدهٔ دانش صفای سینهٔ دل — فروغ ناصیهٔ دین علی ولی‌الله
همان که سلسله شاهدان قدسی را — عبیر بو کند از خاکروبی درگاه

ابیات منتخب زیر ازقصیده دیگری در مدح آن بزرگوار است :

دوش کاندر خمار بی‌تابی — بود چشم خیالیم خوابی
مژه برهم بهشت را دیدم — دور ازین زاهدان قلابی
همچو نزهت سرای خاطر خویش — در کمال تمام اسبابی
دیدم القصه روضه‌ای در خواب — که بخوابش مگر همان یابی
ساعد گلبنش ز خون بهار — تا سرانگشت غنچه عنابی
طرّه دلبرانش زنگاری — ابروی شاهدانش محرابی
شسته حوران سنبلین زلفش — گل عارض به آب شادابی

وصف خورشید پیش عارضشان　　مثل آب شور و اعرابی
مجملاً مست خواب چون دیدم　　جلوه‌گاهی باین خوش اسبابی
در تحیر شدم چو باز نمود　　توسن حسرتم عنان تابی
گفتم آیا ز ممکنات بود　　شبه آن در صفا و شادابی
گفت رضوان مگر ندیدستی　　مرقدالفیض قطب اقطابی
شیر یزدان علی که می‌نکشد　　عشوهٔ کنبوی و الفابی
داورا میزند همی طالب　　دم ز عبدی نی ز اصحابی
تربیت تشنه است از تو و بس　　برسانش نفیض سیرابی

ابیات زیر از قصیده دیگری درستایش آن حضرت است که بیش از هفتاد بیت شعردارد:

بسم که داده مرا دست روزگارشکست　　یك آبگینه دلی دارم وهزار شکست
چه طالعست که‌هردوست کاوبرم‌نفسی　　نشست ، زیردل‌لحنی‌داد گارشکست
زسنبل که وزید این نسیم عطرافشان　　که دل به سینه ما آبگینه‌وار شکست
سحر شاد مه روی وی زدم آهی　　که رنگ لاله و گل‌بررخ‌بهارشکست
بتحفه گوهر دل پیش بردم ازسر ناز　　گرفت ودرشکن زلف تابدارشکست
زهردری که مرا میل خاطرست درآ　　هزار رخنه بدل دارم و هزارشکست
مرا بدامن گلگون زاشك پنداری　　مگرصراحی می بخت درکنارشکست
شکست همچومنی‌نیست‌اززمانه‌عجب　　که روزگارازین‌دست بشمار شکست
جوباردانه عقیق سرشك‌بارم ازآنك　　فشارش‌غم ، دل‌دربرم چوبارشکست
خیال غیر تو در دیدهٔ دلش می‌بستم　　که غیرتم مژه درچشم اشکبارشکست
نسیم گلشن رویش بدست طنازی　　نقاب غنچه‌یی خجلت بهار شکست
بطرّه آب رخ حسن‌سنبلستان ریخت　　به‌چهره شیشه ناموس لاله‌زارشکست
شکست‌دوش، نگاهش‌زبار غمزه‌وناز　　بلی‌چومیوه‌فزون گشت‌شاخسارشکست
خدنگ پشت‌الف قامتان مژگانش　　زبارغمزه‌که درچشم فتنه‌بار شکست
صف کرشمه وبارش بهیچ معرکه‌ای　　ندیده چون سپه شاه‌کامکار شکست
هژبر بیشهٔ یزدان علی عالیقدر　　که‌چرخ‌زاسحطش‌دست‌اختیارشکست
صلابت اسداللهیش به لشگر خصم　　پی پیاده ببرید و دل سوار شکست
مثال جام سفالین‌که پرشود زشراب　　دل‌عدوش‌میان خون‌شدو کنارشکست
شها منم که زیمن تو کلك فیاضم　　دکان مکرمت ابر نوبهار شکست
چوگرم مدح توشد‌نطق‌آتش‌افروزم　　ز بیم ، گونه یاقوت آبدار شکست

ابیات زیر نیز در قصیده‌ای دیگر در مدح مولای متقیان انتخاب شده است :

چوخامه‌راست کند حمله کارهاشمشیر　　که‌کارها گره‌است وگره‌گشا شمشیر
سر ز خلق که یابی بها به نزد خدا　　نه از بریدن یابد همی بها شمشیر
لطیف گرد وبیاسای ازگزند زمان　　که هیچگه سر‌بدست روح را شمشیر
زبان هرآنچه نیارد ادا نمود به‌نطق　　بیك اشاره ابرو کند ادا شمسیر
هنر بکار نه زینت بود که تا آهن　　فتد بدست ، سازند ازطلا شمشیر
بنای خانه هستی ازوست پابرجا　　اگر چه هست کلید در فنا شمشیر
سپید سبلت وروشندلست و تیز زبان　　بسان خضر، زهی پیر با صفا شمشیر
چه‌درجهادچه‌درخطبه‌چون‌عصای کلیم　　نموده همرهی دست مصطفی شمشیر
نکرده‌ترك‌ادب‌غیرازاین که‌آزردست　　ببوسه تارك سلطان اولیا شمشیر
علی عالی اعلی هژبر بیشهٔ دین　　که درکفش‌بود ازقدرت خداشمشیر
زبوسه‌ای که بتارك زدش زترك‌ادب　　هنوز پرده‌نشین است از حیا شمشیر

قصیده بالا متجاوز از هشتادبیت شعر دارد و شاعر درپایان آن به ستایش اعتمادالدوله نیز پرداخته است . درقصیده زیر نیز طالب درمدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سخنسرائی نموده وازچهل بیت شعر آن ، ابیات زیرگلچین شده است :

دوش در غمکده بودم همه تن سوزوگداز — که بصد شوق شد آغوش در روزن باز
پرتوی دیدم واز هوش برفتم زان پیش — که کند دیده هیولاش ز صورت ممتاز
بعد چندی که بهوش آمدم و چشم گشود — سر خود دیدم بر دامن آن مایهٔ ناز
گفت برخیز کزین بیش نباشد تعظیم — گفت برخیز کزین بیش نباشد اعزاز
دهشت از یاد سر اینهمه بی‌تابی چیست — دست بردل نه و چون نید ملرزان آواز
نغمه مدح زن اما نه همین نغمهٔ عام — مدح شاهنشه دین‌پرور اسلام‌نواز
نور پیشانی مهر فلك جود علی — که بود شعشعهٔ فکرت او محل گداز

ابیات زیر ازیك قصیده شصت‌وپنج بیتی در مدح آن حضرت انتخاب شده است .

سیل اشکم را بطوفان میبرم — نعره جوشان و خروشان میزنم
شیر بیشه‌ام کز تب سوزان خویش — هردم آتش در نیستان میزنم
تار زلفم شاهد اندوه را — زان دم از شام غریبان میزنم
آفتاب روز ابرم تیغ لطف — گاه پیدا گاه پنهان میزنم
زادهٔ آب و هوای ماتمم — خیمه در نیلوفرستان میزنم
در مسلمانان مسلمانی نماند — زان گریز از اهل ایمان میزنم
خوارم و با خواری خویشم سربست — خنده بر عزت‌پرستان میزنم
مهر با کین چون درآمیزم که دم — از ولای شاه مردان میزنم
گوهر تاج ابوطالب علی — کز سپاس موج عمان میزنم
آهوئی آواره‌ام فال وطن — در پناه شیر یزدان میزنم

ابیات زیر ازیك قصیده نودبیتی دیگر ، درسپاس امام اول سخنان گلچین گردیده است

دلا گوشهٔ انزوائی طلب کن — بهی‌بر ز آفاق جائی طلب کن
بود گر نوای دوگیتی مرادت — برو همت از بینوائی طلب کن
تو ظرف طربهای شهری‌نداری — برو گوشهٔ روستائی طلب کن
اگر مذهب پیر میخانه داری — ز کیفیت می صفائی طلب کن
ره صوفی صاف بگذار ابدل — زصوفی وصوفی صفائی‌طلب‌کن
خرد ژاژخایست صدحیون شو — ملاقات زنجیرخائی طلب کن
برا جای در قصر جنت نرسد — برو در دل دوست جائی طلب‌کن
سزاوار اکسیر اعظم نوئی تو — برو صحبت کیمیائی طلب کن
گل ازناله بلبل عشق ریزد — ازبندست دستانسرائی طلب کن
ازین زمرهٔ پارسی‌گوچه حاصل — برو صحبت پارسائی طلب کن
مشو صید هر بلبل بوستانی — برو کاکل مشکسائی طلب کن
درین‌عرصه خوف‌ومیدان وحشت — توسل به صاحب لوائی طلب کن
بیاسای در سایهٔ شاه مردان — وزین خوفها رو ، رهائی طلب‌کن

ابیات زیر ازقصیده‌ای دیگر است :

ز بس دیدم از دهر هردم جفائی — جهان گشته در دیده‌ام اژدهائی
دلم‌میکشد گاهگاهی که خوش‌خوش — کنم زین چمن نقل آب وهوائی
هوی دگر منزلم گرم دارد — نمی‌بینم این خاکدان را صفائی
بمیزان عقل اربسنجی نیرزد — بیك جو چنین کهنه دهقانسرائی

نه‌یك‌چرخ ارزانکه صد چرخ میرد — نیرزد بیك گـرده هایهائی
تعیش محال است در کاخ گیتی — که این کلبه را نیست برگ ونوائی
ز بس بخل گر بشکند چرخ مینا — عجب گـردهد شیشهٔ او صدائی
بگرد گل و لاله این گلستان — نگردیده هرگـز نسیم وفائی
مراین بحر را نیست امید ساحل — تو مسکین عبث میزنی دست‌وپائـی
چو بالای دست اجل دست نبود — خوش آنکو زند برامل پشت‌پائی
ببام بلند طبیعت برآیـد — دلش گـرکند میل آب وهوائی
غم از هول محشر نباشد کسی را — که دارد چو شاه نجف پیشوائی

ابیات زیر از قصیده دیگری انتخاب شده است :

حسن آن دلربای خرگاهی — کـرده تسخیر ماه تا ماهی
عارضش محضر نکوئـی را — داده زیبا خط یداللهی
خال سبزش به چاهسار ذقن — کرده جا چون کبوتر چاهی
غمزه غافل شکار در نگهش — چون بگردون فضای ناگاهی
جور ظاهر به مصلحت سوزی — لطف پنهان به معدرت خواهی
دل وچشمم زروی او خجلند — این زبی اشکی، آن زبی‌آهی
کرده از باد دامنش دررقص — دود مجمر سماع خرگاهـی
داد ازآن زلف عنبرین که زند — برشب قدر طعن کوتاهـی
با چنین زلف میتواند بود — خاکروب در شهنشاهی
شاه خیبرگشا که پنجه اوست — مظهر قـدرت یداللهی
حرم پوش‌است هرقدرکوشی — کامبخش است هرقدر خواهی
همتش چون درم نثار کند — مه شود پرسنر چون ماهی
مرقدش تا نکرد جلوه نکرد — اشك من اشکی، آه من آهی

طالب ترکیب‌بندی در منقبت حضرت امام رضا علیه‌السلام سروده که مبحثی ازآن قبلاً ذکر شد . ابیات زیر از قصیده‌ای که در ستایش حضرت ولی عصر سروده گلچین شده‌است درین قصیده نیز طالب از دست ابنای زمان شکوه دارد :

طبعم کند درآتش معنی سمندری — وانکه فشاند ازپروبال آب کوثری
نطقم ز پرده‌های صبحانه خیال — هردم به جلوه آرد بتهای آذری
یوسف نزاود از درودیوار خاطرم — اما تهی است مصرمن ازجوش‌مشتری
آن ما به گوهرست مرا درسحاب‌نظم — کز حمل آن بنالد صد بحر اخضری
اما چه سود کاین گهر ناب‌را اگر — بر دشمنان فشانم از نیك گوهری
آن کور باطنان نشناسند ازسفال — باآنکه خوبش‌را همه‌گیرند جوهری
ازدست این سیاه‌دلان میبرم پناه — بـردرگه امام زمان نقد عسگری
مولای دین محمد مهدی که شرع او — داده رواج قاعـده دین جعفری

وپس از سرودن چهل‌وپنج بیت دیگر تجدید مطلع نموده ومیگوید

بازم به مدح او زده سرمطلعی زطبع — کان نظم میکند بگهرها برابری
ای شرع تو مروج دین پیمبری — زیب از تو یافته روش شرع‌گستری
یك‌دل‌کم است مهرترا زانکه مهرتو — دارد هزار ذره چواین مهرخاوری
وقتست کز نشیمن اقبال مستدام — چون‌خور برون‌خرامی‌باتیغ‌حیدری

طالب با زهد ریائی که مخصوصاً در دوره او رواج داشت به شدت مخالف بود و زهاد دروغین را بیرحمانه بباد انتقاد میگرفت .

زاهد چه وقت سبحه شمارد که صبح وشام — اوقات صرف شانه و مسواك میکند

***

دیده نازك ساز آنکه درمن و زاهد نگر — تا بدانی صاحب مشرب که و شیّادکیست

***

خانه شرع خرابست که ارباب صلاح — در عمارتگری گنبد دستار خودند
شانه در ریش و دل اندر پیچ جمعیت مال — سبحه در دست و در اندیشهٔ زنار خودند
زان به سودای زیان‌آورشان سودی نیست — که فروشنده دینند و خریدار خودند
مینمایند همی گنبد دستار سپید — لیك غافل ز درونهای سیه‌کار خودند

***

حفظ تن خود میکند از آتش دوزخ — زاهد همه خودراست سرسار ودگر هیچ

***

زاهد که بود ؟ مست غروب و نادی — زرق اندیشی ، سیه‌دلی ، شیادی
بوجهل لیم را کمین شاگردی — ابلیس رجیم را بهین استادی

***

نگنجم درقطار حاجیان کاین قوم ظاهربین — درودیوار می‌بینند و من دیدار می‌بینم

با اینحال علاوه برعلاقه شدید به ائمه اطهار به مبانی دین اسلام و مذهب شیعه اعتقاد راسخ داشت و به خاطر اعتلای دین با تعصبات خشك مذهبی مخالفت میورزید و به عبارت دیگر دین را بصورت حقیقی آن مطلوب میدانست

برهمه سوگند که طالب صفت — خاك در هشت و چهارم کنند
خطهٔ اثنی عشری ز آب حسن — زیب سر لوح هزارم کند

***

لذت فرتن شرع جدید محمدیست — گو فلسفی مناز به عقل قدیم خویش

***

حسن دنیا عاشق دین را کجا افتد پسند — گرگ یوسف دیده کی گردد نگرد گوسفند

***

مرا دلیست که مستغرق جمال حق است — نه در خیال وشاق و نه در غم وثن است
مگومگو که یك سو نهاده‌ای حق را — برو برو که بهرسوکه میرویم حق است

***

تو بصورت میزدی ره ما به معنی ای فقیه — آن اگر راهست انصافی بده این راه نیست

***

طالب بهره اهل تعصب نزند گام — خود را بجهان بیهده بدنام نکردیم

***

لقای دوست شود روزیش بوقت نماز — به آب دیدهٔ من زاهد ارو ضو سازد

***

گرچه دور از همه گشتم زخدا دورنیم — همه‌جا جلوه او می‌نگرم کس نیم

در دیوان او اشعار فراوانی میتوان یافت که در ستایش پرستندگان راستین خدای یگانه سروده :

پیری نفسش به صبح صادق همراز — دامانش نمازی چو گریبان نماز
بر سنّت جدّ خویش یك عمر دراز — در یك مسجد بقدسیان کرده نماز

وی از نفاق مذهبی نفرت داشت و معتقد بود که مقصود از دینداری پرستش پروردگار یکتاست :

| | |
|---|---|
| نه ملامتگر کفرم نه تعصب‌کش دین | خنده‌ها برحدل شیخ‌وبرهمن دارم |

***

| | |
|---|---|
| ازاتحادکعبه ودیر آگهیش نیست | آنراکه دین وکفر دوراهست درنظر |

***

| | |
|---|---|
| ما در حرم ودیرنماند آنچه ندیدم | زاهد توچه‌دیدی‌درودیوارد گرهیچ |

***

| | |
|---|---|
| بجنبم ازسکه با شیخ وبرهمن درگرفت | درمیان کفر وایمان بر سر من جنگ شد |

***

| | |
|---|---|
| میان دیر و حرم کـرده‌ام رهی پیدا | مرا زکعبه چه‌فیض‌است وازکنشت‌چه حظ |

دربیت فوق شاید طالب خواسته به قطعه معروف زیر کـه از شیخ جام است پاسخ داده باشد :

| | |
|---|---|
| «نه در مسجد گذارندم که رندی | نه در میخانه کاین خمّار است» |
| «میان مسجد و میخانه راهیست | غریبم عاشقم آن ره کدام است» |

طرفداری طالب از آزادی مذهب و مخالفت او با زهد ریائی به شدتی انجامید که وی آنرا یك نوع عصیان وسرکشی نسبت به دین ومذهب تلقی کرد :

| | |
|---|---|
| همه دیـو خیزد ز مذهب سرای | پـری در عزیخانهٔ مشربست |

***

| | |
|---|---|
| بـر زهد ریا تنیده‌ام شرمم باد | زنّار مغان بریده‌ام شرمم باد |
| بگسوده به قول مطرب آغوش سماع | حرف فقها شنیده‌ام شرمم باد |

***

وبا طعنه خطاب بانکوبه زهاد میگوید

| | |
|---|---|
| زاهد چسان نماز کند کزسرشك ما | یك‌قطعه خاك درهمه افلاك پاك‌نیست |

***

| | |
|---|---|
| پس‌ازوفات امیدم به‌اهل طاعت‌نیست | که بر جنازهٔ کافر نماز خواهد کرد |

***

| | |
|---|---|
| پرهیز فلك ز صحبت ما پرهیز | پرهیز کـه ناگه نسوی جرم‌آمیز |
| از جیب می‌آلوده ما بگسل دست | در دامن پاکیزه زهاد آویـز |

مشاجرهٔ لفظی و مباحثه شعری طالب با زهاد ریائی کار را بآنجا رساند که با همه ملایمت نفس به هجو آنان پرداخت وآنچنان هجوبانی درمورد آنان سروده است که نقل آن مایهٔ شرمساری است . دراینجا فقط یك رباعی ازاورا که دلیل بر بحث و مجادله او با زهاد دروغین است نقل میکنیم :

| | |
|---|---|
| ای آنکه دلت عار زمشرب دارد | وین شیوه ترا دور زمطلب دارد |
| تاکی گوئی مذهب‌حق‌مذهب ماست | درگوشم گو که حق چه مذهب دارد |

ولی باوجود همه این مباحثات او برای همیشه یك علاقمند واقعی به مذهب باقی ماند.

| | |
|---|---|
| نومید زمذهب نشوم با همه عصیان | کاین دست‌گنه‌کاربدامان شفیعی‌است |

مدفن طالب ــ همانطور که گفته شد درتواریخ و تذکره‌های موجود ذکری ازمحل خاك سپردن طالب نشده است ، آنچه مسلم است محل دفن او درکشمیر نیست ، این نظریه که امکان دارد جسد اورا به عتبات‌عالیات فرستاده باشند نیز پایه صحیحی ندارد ، زیرا اگرچنین بود همانطور که درباره عرفی وتاریخ ارسال جسد او به نجف ، اشعار واخبار متعددی موجود

است ، درمورد طالب هم ، با توجه به‌آنکه‌کسانش پس از او دردربار هند موقعیت ممتازی داشته‌اند ، نیز باید شعرای وقت داد سخن میدادند درحالیکه درنوشته‌های آندوران ذکری ازین ثابت نشده است . شادروان دکتر رضازاده شفق درترجمه تاریخ ادبیات «براون» محل مقبره طالب را «فاذپور» درهند ذکر نموده‌اند ، با توجه به آنکه چنین محلی در هند مشهور و شناخته شده نیست و ازطرفی املاء کلمه «فتح پور» با حروف لاتین Fathpur است ، بنظر میرسد مترجم این کلمه را با تلفظ انگلیسی «فاذپور» انگاشته و بهمین صورت ترجمه کرده است . از شرح حال طالب چنین برمیآید که او مدتی ازعمر شریف خودرا در فتحپور گذرانده وچه بسا که درآن شهر برای خود جا ومکانی تهیه نموده و پس ازمرگ هم اورا درآنجا به خاک سپرده باشند . بردوستداران طالب درهند وپاکستان است که درمورد با تحقیقات محلی و بررسی دقیق معلوم دارندکه آیا درفتحپور مکانی بنام مقبره طالب ویا آثاری ازمدفن او وجود دارد یا خیر ؟ .

**اعتیادات طالب** ــ طالب برای ایجاد سرور ونشاط وبرانگیختن طبع شاعرانه خویش براستعمال افیون روگردان نبود، چنانکه گفتیم بواسطه استعمال بیش‌ازحد مواد افیونی، بار اول توفیق پیوستن بدربار جهانگیرشاه را نیافت واز بارگاه امپراطور هند رانده شد ، وی دراشعار خویش بارها به علاقه وافر خود به مواد مخدر اشاره نموده است .

طالب نصیب ما ز می لاله‌رنگ نیست     ما را برات نشئه افیون نوشته‌اند

ویا آنکه اشاره مستقیم به اعتیاد خود به افیون دارد :

روی‌گردان میشود ازصحبتش فیض شراب     همچو طالب هرکه او معتاد افیون مست

ولی در هیچیک از تذکره‌ها اشاره‌ای به اعتیاد او بافیون نشده است وبنظر میرسد که معتاد بافیون نبوده بلکه گاه‌گاهی برای رهائی از اندوه ویا ایجاد فرح و نشاط خاطر به مواد مخدر پناه میبرده است .

طالب علاقه شدیدی به باده ناب داشته واشعاری که حاکی از میخوارگی اوست در دیوانش فراوان یافت میشود .

قطعه زیبای زیر ، که تضمینی ازیکی از مصاریع غزل معروف شیخ اجل سعدی «ای لعبت خندان لب لعلت که گزیده است» میباشد ، خطاب به یکی از بزرگان سروده شده

صاحب‌کرما بیم سبوئی که عطا رفت     چون کاسه ما گشت تهی می نچشیده
القصه نه مستیم ونه هشیار بلائیست     «گرگ دهن آلوده یوسف ندریده»

دراییات زیر میل شدید او به باده‌پرستی کاملاً آشکار است

عزیز من می انگور در میان آور     مفرّح دل مخمور در میان آور

***

قدح پر ازمی انگور کن‌که طالب را     شراب قندی هندوستان ضرر دارد

***

صبحست ونیم قطره درپیاله نیست     زانم هوی‌گل نه وپروای لاله نیست
بیذوقتر ز مرده هفتادساله‌ام     یکدم که درپیاله شراب دوساله نیست
اوراق کهنه‌گی به می کهنه میرسد     ذوقی که با پیاله بود در رساله نیست
آنم که شعار مستیم پیوست است     پیمانه چوگل روزوشبم دردست است
گر زود شوم مست ملامت مکنید     بلبل به نسیم ساغر گل مست است

***

خلقم زخمار باده تنگ است هنوز     با سایهٔ خویشم سرجنگ است هنوز
جامی دو سه خورده‌ام ولی مست نیم     رویم ز پیاله نیمرنگ است هنوز

***

صبح است و زمی بکف ایاغی دارم      چشم بد غم دور ، فراغی دارم
ته مینائی کشیده‌ام وقت صبوح      واندر خور آن نیم دماغی دارم

***

ابیات زیر ازجهانگیرنامه است‌که دروصف می وساقی ومجلس انس سروده شده :

خرامید ساقی چو طاووس مست      ز ساغر دل باده‌نوشان بدست
زهرجنس می بزم را رنگ داد      چه شکر نژاد چه انگور زاد
بهرگوشه از نقل شیرین وشور      گهرسنج شد کاسه‌های بلور
مغنی چو بلبل درآمد بکار      بنالید چنگ و بنزارید تار
بدل ناخن نغمه رنگ رنگ      همبکرد سداد چنگ پلنگ
نفس عنبرین ساخت مجمر ز عود      بگردون فرستاد مشکین درود
تو گفتی همه آهوان طراز      سر خنبه نافه کردند باز
بهر گوشه حوری‌وشی در سماع      ز آشوب می با پری در نزاع
ز شادی گل‌افشان زمان و زمین      گهی دست رقاص و گه آستین
ز بس رقص طاووس می در مزاج      برقص تذروان نماند احتیاج
رخ ساقی ازباده گرداند رنگ      طلا گشت اما به آتش بچنگ
نسیم گل از دور ساغر وزید      گل نرگس از دست ساقی دمید
خط باده را آب از سر گذشت      بدریای می واندرو غرق گشت
خرامنده شد ساقی خوش خرام      گهی چشم در گردش و گاه جام
می دوستکامی به ساغر نشست      گه از دست دادی که از چشم مست
ز می سکه صحن چمن نو گرفت      هوا طبع بیهوشدارو گرفت
ز گردنکشی شیشه طاووس شد      لب جام آماده بوس شد
ز رقاصی شاهدان بر بساط      همه بزم شد بر عسر نشاط
به گردون رساند زبور خروش      به عجز آمد از بانگ خلخال گوش
چو لرزند بر تن لباس حریر      هوا موج زد ، موج مشک و عبیر
ز میکشان گرم گشت از شراب      چو معمر ز تابیدن آفتاب
شد از جرعه میکشان روی خاک      برنگ سهیل یمن تابناک
مغنی نواهای بلبل گرفت      بهر نغمه صد بوسه از گل گرفت
جهان از سر درد نالید زار      که بر ساز مطرب نوازید ساز
بدان خرندسی سر آهنگ زد      که دل مست شد شیشه بر سنگ زد
«کنون زدمی» سرد ناگه نگار      که بلبل معلق زد از شاخسار
خرامید ساقی چو طاووس مست      صراحی در آغوش و ساغر بدست
هلال قدح طرف ابرو نمود      چو آن دید صد خوشدلی رو نمود
حریفان بمی رخ برافروختند      بدل مایهٔ عشرت اندوختند
همه روزه ترتیب می بود و جام      ز رخسارهٔ صبح تا زلف شام
بجز شادی آن‌روز کاری نبود      ز اندوه دل را غباری نبود

***

خرامنده شد ساقی میگسار      هم از مستیش بهره هم از خمار
ز پیمانش می بمالید دست      تو گفتی که گل آستین برشکست
چنان شد چو برآستین ریخت چین      سمن دسته ساعدش ز آستین
بهر لب ، تحیت ز جا می‌رساند      بهر سر ، ز مستی پیامی رساند
چو مطرب ز ساقی بدید آنچه دید      رگ ارغنون را بناخن گزید

چنان آتش نغمه را تیز کـرد  که ناهید را زاهل پرهیز کـرد
مغنی چو آشوب مطرب بدید  در آن پرده از دل فغان برکشید
زبـان را ز مستی بمالید گوش  کـه پیچید در پردهٔ دل خروش
یکی مجلس از ساز ومی گشت گرم  که جنت شد از وی عرق‌ریز شرم
دو سوزنده گردید محلس فروز  یکی عود ساز و دگر عود سوز
بهر ساز سازنده‌ای دست بـرد  بهر نغمه صد نیش در دل فشرد
چو طنبوری از پرنا آمد براز  ز خود هرکرا برد باورد بـاز
چو قانونی آتش ز مضراب ریخت  بتردستی از نغمه‌اش آب ریخت
چونائی لب نای بر لب گـرفت  ز گرمی نتن روح را تب گـرفت
چو چنگی ىنالش درآورد چنگ  تراوىد خون از دل خاره سنگ
همه مغز مستان ر مشکین ایـاغ  شده عنىر اشهب اندر دماع

اىيات رىر نىز ازمی‌پرستی او حکاىت می‌کند ·

ز هشیاری به ننگم مستی سرشار مبخواهم  خمارم کشت می مىحواهم وسىارمىحو ،
هلاکم چهره گل عارضان هند را یعنی  خرام سىز طاووسان خوشرفتار میحه ،
ىگاری ننگ درآغوش وحام باده‌ای برلب  ز اسىاب حهان طالب همین مقدارمىحه ،

طالب درانتحاب نوع شراب سلىقه خاص ىحرج مىداد و ىه مسروىات فرىگی که اثر رفت‌وآمد پرىىالیها به هند . وارد آن کشور مىسد ، ىىستر ازباده‌های وطنی علاقه داست

می شرازىم از دردسر کىست  علاجش باده‌های پرىگالىست
شراب پرىگالی چشم ىد دور  گل جیب و کىار اهل حالىست

درحای دىگر ىىز ىه شراب پرتگالی (شراب ىرىو که هنوز هم ازمشهورترىن باده‌های فرىگان است) اشاره نموده ونوشىدن آنرا ىحوىز مىفرماىد ·

فرنگی شاهدایت ساقی ىرمىد هاں ابدل  صنم میگوی وممکش باده‌های پرتگال

دردیوان طالب گاهی به اشعاری ازىن قىىل ·

درعمر خود نداده مرا هیچ کام دست  ىی می لىم شاخته هرگز ىه حام ...

***

سخن صرىح کىم تاگمان می نبری  چرا که ششه‌ام از می ىهىت آب دهد

دىده مىشود که آنرا ىه مىاسىتی سروده و با ىوحه ىه شرح حال وگذران او، ...
حقیقت داشته باشد و اگر آنرا درست هم به شمار آورىم ، مىتوان گفت ىوبه‌های زود ...
ىوده که خیلی زود شکسته شده است چنانکه مىگوىد ·

سهل است اگرتوبه شکستم من مست  کز رنح حمار رفته ىودم از دست
دل بد ىکىم که ىوبه ساغر ىبود  گرحادثه‌ای ىشکىدش ىتوان ىست

ىوضىح ۱) در محله هىر ومردم شماره صدوپنجاه‌وهشتم صفحه ۵۷ حند بیت ... صفحه درهم ومغشوش چاپ شده که به شرح زىر ىصحىح می‌شود .

به گلشن خانه خلوت شب دوش  که با غم خفته بودم در یك آغوش
یکـی خواب عجیبم روی ىنمود  که سهمش حیرت اندر حیرت افزود
بفىنم شد که پایم در رکاب است  سفر تعبیر این آشفته خواب است
مبدل خواهدم شد آشنائـی  بود در طالعم نقل مکانـی
چو عطرم بخت خواهد کـرد راهی  ازین زیبا چمن خواهی نخواهی
فلك در خاطرش میگردد این عزم  که چندی داردم محروم ازین بزم
کدامین بزم ؟ بزم عیش خانـی  که بختش باد دایم در جوانـی
شجاع‌الملك بکتش خان‌که دوران  براو نازش کند چون جسم برجان

قضا نوروصفا در یکدگر ریخت — وزان آب و گل این پیکر انگیخت
ازین خاکی نهادان بی‌نشانست — همانا کز نژاد قدسیانست
بهر معنی چراغ انجمن اوست — شراب شیشه و شمع لگن اوست

۲ — سرور گرامم آقای موسی گودرزی که همواره راهنما و مشوق اینجانب در
رسی شرح حال و شعر وشاعری طالب بوده‌اند تذکری در مورد مسافرت طالب از مرو به
ندهار و پیوستن او به میرزا غازی دادند که چون خالی ازفایده سود نگارنده را برآن داشت
ه درینمورد توضیح مختصری بدهد . تذکر ایشان این بود که «اغلب تذکره‌نویسان معاصر
الب نوشته‌اند که طالب ازمرو به قندهار به خدمت میرزا غازی رفت ودربارگاه او اقامت
رید ، چون معاصران طالب که دربنمورد قلمفرسائی کرده‌اند ، مانند عبدالنبی فخرالزمانی
زوینی مؤلف میخانه وتقی‌الدین اوحدی مؤلف عرفات عاشقین وغیره ، معاشر وهمدم طالب
بوده‌اند ، لذا قول آنرا بعنوان سرسری انگاشت توضیحی‌که درمورد این تذکرمیتوان
د آنستکه تذکره‌نویسان درباره طالب ومیرزا غازی دونظر به متضاد داده‌اند ، عده‌ای عقیده
رند‌که طالب ازمرو یکسره به قندهار نا سند به خدمت میرزا غازی رفت و تا پایان عمر میرزا
او بود ، عده دیگر نوشته‌اند که طالب قبل ازپیوستن به میرزا چند سالی در هند سرگردان
بد س چگونه میتواند ازمرو یکسره به قندهار رفته و به او پیوسته باشد . نگارنده این سطور
ا وقوف به این اختلاف نظر برای جلوگیری ازبدرازکشیدن سخن ازگفتگو دربنباره درهنگام
شتن مقاله خودداری نمود ولی اکنون که بحث باینجا کشیده شد توضیح زیر را لازم
دارد. جهانگیرشاه درابتدای سلطنت خود (سال ۱۰۱٤) مواجه با قیام فرزندش خسرو شد
پس ازمبارزات خونینی بر او دست یافت و اورا کور نموده و به عائله وی خاتمه داد ، امرای
حدی خراسان ازوقوع جنگهای داخلی درهند استفاده نموده و به سوی قندهار شتافتند و
ن شهر را در محاصره گرفتند . شاه بیگ حاکم قندهار از جهانگیر استمداد طلبید و جهانگیر
م سپاهی بفرماندهی چندتن ازسرداران خویش ازجمله میرزا غازی‌که حاکم سند بود ، به‌کمك
و فرستاد ، امرای خراسانی ناچار دست از محاصره قندهار برداشته ومیرزا غازی وسایرین
وارد قندهار شدند . میرزا غازی در حدود ده ماه در قندهار (ازشوال سال ۱۰۱۵ تا رجب
سال ۱۰۱٦) ماند و سپس عازم لاهور شد . چنانکه در سرگذشت طالب دیدیم وی درسال ۱۰۱٦
عازم هند شد چون قندهار در سر راه ایران به هند قرار داشت ایرانیانی که عازم هند
بودند ناچار ازقندهار عبور می‌کردند وبرای رفع خستگی ، خواه وناخواه چندروزی در آن
شهر می‌ماندند . طالب نیز چند مدتی دربن شهر ماند و بنوشته تذکره‌نویسان معاصرش به‌خدمت
میرزا غازی رسید ولی بدلایل زیر نزودی میرزا را ترك گفت و به هند عزیمت نمود :

۱ — در دوره محاصره قندهار و پس از آن‌قحط سالی درآن شهر بروز کرده بود
بطوریکه سپاهیان میرزا غازی نیز به سختی افتاده وهر روز آشوبی برپا میکردند .

۲ — میرزا غازی به قصد جنگ به قندهار رفته بود و مانند شاهان منزیست نابرین
دستگاه شاهانه و وسیعی که بتواند از تازه واردینی چون طالب پذیرائی شایان ودر خورتوجهی
نماید نداشت .

۳ — ملا اسد قصه‌خوان و مرشد بروجردی که از نزدیکان میرزا غازی بودند برای
حفظ موقعیت خود در نزد او با تازه واردین مخصوصاً ادبا و شعرا آنچنان بدرفتار میکردند
که آنان از بارگاه او ، خود بخود رانده میشدند .

با توجه به نکات فوق طالب که در نزد بکتش‌خان به آسایش ورفاه هرچه تمامتر
میزیست و به امید آینده بهتر و پیوستن به‌دربار با شکوه و افسانه‌ای جهانگیر به سوی هند
راهی شده بود ، تاب اقامت درقندهار را نیاورد وپس ازمدت کوتاهی میرزا وقندهار را ترك
گفت . میرزا غازی نیز پس ازآرامش قندهار و سروصورت دادن به وضع آن سامان ، با

لشگریان خود عازم لاهور شد . در سال ۱۰۱۷ پس‌ازفوت سردارخان حاکم قندهار ، جهانگیر که در جستجوی شخصی لایق وکارآمدی برای حکومت برآن نقطه حساس و حفظ سرحدات درآن سامان بود ، قندهار را ضمیمه حکومت سند نمود واداره آنرا به میرزا غازی واگذاشت ، ولی میرزا برای عزیمت به قندهار درخواست کمکهای مالی و نظامی نمود ودریافت کمك مالی و تهیه وسایل لازم برای سفر به‌قندهار، مدت مدیدی طول کشید ، بهمین جهت بعضی از مورخین آندوران نوشته‌اند که «درسال ۱۰۲۰ جهانگیر حکومت قندهاررا به میرزا غازی سپرد» ، اگرچه این نظر نادرست است ولی این تاریخ میتواند مقارن با استقرار میرزا غازی برای باردوم‌درقندهار باشد. طالب پس‌ازاطلاع‌ازاستقرارمیرزاغازی‌درقندهار، باتوجه‌به‌سوابقی که با او داشت برای رهائی ازبیسروسامانی باب مکاتبه را با او گشود و بدعوت او به قندهارروی آورد ودرین نوبت تا پایان عمر میرزا درآن شهر ماند و پس ازمرگ جانگداز او برای بار دوم از قندهار به هند رفت . اشعار سوزناکی دردیوان طالب موجود است که در رثای میرزاغازی و مرگ قندهار سروده است . بنابرآنچه‌که‌گفته شد ، نظر به‌کسانی‌که عقیده دارند طالب مرو به قندهار رفته و به میرزا پیوسته و تا پایان عمر در آن شهر با او بوده بکلی غلط است ونظر به کسانی‌که نوشته‌اند ، طالب درشهرهای هند مدتها سرگردان بوده با میرزا غازی آشنا شده ودر عداد ستایشگران او درآمده به حقیقت نزدیکتر است ، زیرا آشنائی طالب با میرزا در سال ۱۰۱۶ و اقامت کوتاه او در قندهار را میتوان نادیده گرفت و با سرآغاز سرگردانی چند ساله او درشهرهای هند به شمار آورد . امیدوارم حاصل این توضیح آن باشد که استادان گرامی وسروران ارجمند با ملاحظه ابهام یا اشتباه در نوشته‌های من مرحمت فرموده با بذل آن بر بنده منت نهند .
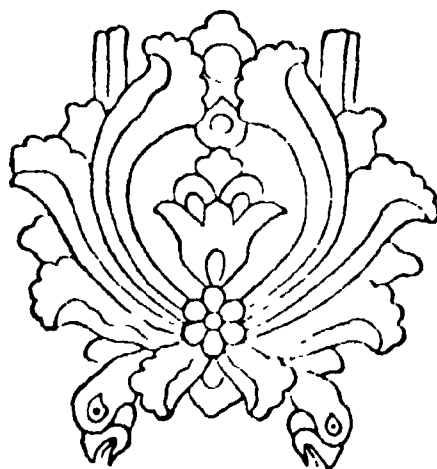
# ریشه‌های تاریخی امثال وحکم



## «عاقبت بخیر»

فکر می‌کنم معنی ومفهوم این ضرب‌المثل احتیاج بشرح وتوضیح نداشته باشد چه
...ع عاقبت بخیری بقدری مهم بود که عقلای قوم درهر عصر و زمانی آنرا صدرالمسائل
...ند و افراد وجماعات را بر عاقبت مآل‌اندیشی توصیه میکردند اصولاً تمام دستورات
...ی وموا عظ اخلاقی مبتنی بر این اصل است که آدمی بظواهر فریبنده مفتون نگردد ومکنت
... زود گذر اورا ازصراط مستقیم انصاف واعتدال منحرف نکند . سرانجام کار بیندیشد وعاقبت
...جهة نظر وهدف قرار دهد بهمین جهة آیات قرآنی ومخصوصاً ادعیهٔ مذهبی ما درغالب
...معطوف باین نکته است وهمه جا عبارت «اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا» بچشم میخورد
این جمله اگرچه امری اخلاقی واجتماعی است ولی چون یکی ازوقایع مهم تاریخی
...بصورت ضرب‌المثل درآورده است اینك بشرح واقعه میپردازد :

***

**کرزوس** آخرین پادشاه **لیدی** «برکهٔ امروز» چون در ثروت وجلال وقدرت وعظمت
...بحد کمال رسید آنچنان مغرور شد که ازخویش برتر و بالاتر ندید ودرواقع خودرا
خوشبخت‌ترین وسعادتمندترین فرد روی زمین شناخت ولی ازطرف دیگر شنید فیلسوف نکته‌سنجی
بنام **سولون** دریونان زندگی میکند که برای جاه وجلال دنیوی ارج ومقداری قائل نیست واصولاً در
...نظر وی سعادت وخوشبختی ازمجرایی ورای قدرت وثروت سیراب میشود. تصمیم گرفت
...را ببیند و باتماشای دادن حشمت وشکوه درباری وثروت بی‌انتهای خویش اورا ازگمان وتصوری
...مفهوم سعادت وخوشبختی دارد بازدارد . پس سولون را ازیونان به لیدی دعوت کرد وقبلاً
...داد دربار را آنچنان آئین ببندند که نظیر آنرا درهیچ نقطهٔ عالم ندیده ونشنیده باشد .

سولون چون وارد قصر کرزوس شد درسر راه خود با ارباب مناصب ملبس بلباسهای
...وعدهٔ بیشماری خدمه برخورد کرد که هریك را شاهی مستقل می‌پنداشت . ساعات متمادی
...کشید تا سولون ازآن مسیر طولانی توأم با شکوه وجلال بگذرد و باطاق کرزوس برسد .
... لیدی را دراطاقی غرق درطرائف ونفائس جهان یافت که چشم هر بیننده را خیره میساخت.
چون کرزوس در ناصیهٔ سولون هیچگونه علائم وآثار تعجب وحیرت ازمشاهدهٔ آنهمه ثروت
وجلال ندید با حالت غرور وتبختر پرسید : **آیا دردنیا کسی بخوشبختی من دیده‌ای ؟ سولون**

جواب داد : بلی ، واومردی بود خیّر ونیکوکار که فرزندان نیرومند ازخود بیادگار گذاشت ودرهنگام مرگ مفتخر بودکه شجاعانه ازوطنش دفاع کرده است . کرزوس ازاین گفته تعجب کرد و اورا مردی سبک‌مغز و فاقد حس قضاوت وادراك تشخیص داد . پس امر کرد خزائن را باز کنند و آنچه از زر وزیور ونفایس بی‌بدیل واشیاء گرانقیمت نهفته بود بنمایش گزارند تا بلکه سولون ازنظر واندیشه خود عدول کرده بمدح وستایش اوبپردازد . فرمان کرزوس اجرا شد و دوباره سولون را بحضور طلبید وگفت : **دیگر چه میگوئی وکدام‌مرد را خوشبخت‌تر ازمن میدانی ؟** فیلسوف نامدار یونانی که بزرق وبرق وظواهر امور کمترین توجه نداشت بانهایت خونسردی جواب داد : دو برادر بودند که مادرشان را بر ارابه نشانده بمعبد اونون میبردند چون دیدند گاوهائیکه بارابه بسته‌اند بکندی پیش میروند داوطلبانه خودرا بارابه مهار کردند ومادررا بمقصد رسانیدند . پس ازانجام مراسم قربانی وضیافت هردو برادر درگوشه‌ای خفتند ودیگر سرازخواب برنداشتند . آری ای کرزوس ؛ خوشبخت‌تر ازنو آن مادر است که چنین فرزندان برومند وحقشناس پرورش داده است . کرزوس چون این جواب شنید تاب تحمل از کفش بدر رفت و باخشم وافری فریاد زد : **ای سولون ؛ مگرمغزت معیوب شده‌که مرا درردیف هیچیك ازمردان سعد وخوشبخت نمبدانی ؟** سولون با نرمی ومتانت جواب‌داد : راستش اینست که ما یونانیها به نعمات دنیوی وجاه وجلال ظاهری که همواره درمعرض دستبرد روزگار است اعتناء واعتماد نداریم چه سیر زمان هرروز مستلزم حوادث گوناگون است که هرگز آدمی فکر وتصور آنرا نمیکند . معلوم نیست پایان کار تو وسایر زورمندان وثروتمندان عالم چگونه باشد **«تا عاقبت کار کسی معلوم نشود نمیتوان اورا سعادتمند خواند»[1] خوشبخت کسی است‌که عاقبت بخیر باشد . اصولاً بعدازمردن شخص میتوان گفت که او خوشبخت یا بدبخت بوده است**

کرزوس را مواعظ حکیمانهٔ سولون که در کمال صراحت وخونسردی اظهار میکرد خوش نیامد وملامت‌کنان گفت : ای سولون ، تا باید ازنزدیکی‌شاهان پرهیزکنی یادرمحضر مطبوع وخوش‌آیند باشی . سولون جواب‌داد : عقیدهٔ من اینست که یا نباید بشاهان نزدیك شد ویا باید حقیقت را بیان کرد و دلالتشان نمود . کرزوس که تا آنموقع حجاب غرور وغفلت جلوی دیدگانش راگرفته بود بنصایح خیرخواهانهٔ سولون توجه نکرد واورا بسردی از پیش خود راند . چندی بعد باتکای قشون وثروت با یونان ومصر برعلیه کوروش پادشاه هخامنشی متحد گردید وازفرط غرور و نخوت منتظر قشون متحدین خود نشد و به سهائی بجنگ با کوروش اقدام نمود . کوروش تدبیری اندیشید وشترهای بسیار درمقدمهٔ لشگر خویش قرار داد ... سواران کرزوس ازدیدن شتران رم کرده پشت بمعرکه کردند ونتیجتاً کوروش فاتح شد ... سارد پایتخت لیدی بتصرف سپاهیان درآمد . چون کرزوس چاره را منحصر باسارت دید ... داد آتشی برافروختند تا خود وعائله‌اش را درآتش بسوزاند. بروایت دیگر کرزوس اسیر ... وکوروش دستور داد تا اورا بدیواری آویخته زنده‌بسوزانند. هنگامیکه کرزوس درغل ... بسوی خرمن آتش کشیده میشد با صدای بلند فریاد زد **«سولون کجائی ؟ سولون کجائی»** ... حس کنجکاوی کوروش را برآن داشت تا بداند این سولون کیست . ازخدایان یونان ... افراد بشر . امرکرد کرزوس را بحضور آوردند و تفصیل قضیه را سئوال کرد . ... گفت : سولون ازعقلای یونان بودکه اورا چندی به‌لیدی دعوت‌کردم نه بمنظور اینکه ... واندرزهایش درس عبرتی گیرم بلکه ثروت وجلال مرا بستاید . سولون چون همه ... خونسردی و بی اعتنائی گفت : **فقدانش غم‌انگیزتر ازلذت مالکیت آنست** . ضمناً ... میداد که صبر کنم تا آخر وعاقبت روزگارم فرا رسد چه سعادت ونیکبختی در دوران ... عاقبت بخیری است . اکنون می‌بینم که راست میگفت ولی درآنموقع چون درجلال ... مستغرق بودم بسخنانش گوش ندادم وفرجام زندگی من باین روز سیاه منتهی گردید ...

کوروش چون سخنان صائب و آموزندهٔ سولون را شنید نه تنها کرزوس را ...

کرد بلکه اورا در زمرهٔ ندیمان خویش قرار داد و تا آخر عمر معززش داشت . حتی سفارش ویرا بپسرش کامبوزیا نمود و کرزوس بعداز کامبوزیا هم مدتی زنده بود .

درواقع سولون وسیله شد که یکی از شاهان مشهور آنزمان «کوروش» عزت وکرامت خوش را عیان سازد ومضافاً کلمات نغز وپرمغزش حیات شاه دیگری را نجات بخشد . چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار . براستی خوشا بحال کسانیکه زرق وبرق زندگی آنانرا نفریبد ودرسایهٔ تدابیر عاقلانه بعواقب امور بیندیشند چه سعید وخوشبخت وبا سعادت دیگر عاقبت‌بخیر کسی است‌که بابناء نوع خدمت‌کند وقلوب نیازمندان را تشفی بخشد .

سرپرسی سایکس راجع بملاقات کرزوس با سولون وتصمیم کوروش درسوزانیدن کرزوس چنین میگوید :

«برحسب تحقیقاتیکه کرده‌اند مسافرت سولون بآسیای صغیر ومصردرزمانی بین ۵۹۳ و ۵۸۳ قبل ازمیلاد بوده و حال آنکه کرزوس در ۵۶۰ قبل ازمیلاد یعنی تقریباً بیست‌وسه‌سال بعد بتخت نشسته . بعض محققین دورتر رفته قضیهٔ تصمیم کوروش را بسوزانیدن کرزوس هم برخلاف حقیقت میدانند ودلیلی‌که اقامه میکنند اینست : اولاً سوزانیدن کسی درآتش برخلاف عادات مذهبی پارسیهای قدیم بود چه آتش را مقدس وآلودن آنرا ممنوع میدانستند . ثانیاً کوروش درکلیهٔ موارد نسبت بپادشاهان وملل مغلوبه با رأفت بود»[۲].

بمناسبت نیست که فرجام کار سولون نیز گفته آید : وقتی سولون قانونگزار یونان بر سر کار آمد دوروبر اورا گرفتند وحتی دهسال حکومت اورا تضمین کردند اما چون درکار خود سست شد ازگردش پراکندند وبرگرد جبار آتن پیزیستراتس که با سولون مخالفت داشت گرد آمدند و آنقدر اورا مکرم داشتند کـه میگفتند : دربول اوهم عسل وجود دارد زیرا زنبورها برگرد بول اوجمع میشدند وظاهراً نمیدانستند که این آقا بمرض قند دچار بوده است[۳] .

---

۱ ایران باستان صفحه ۲۸۰ .
۲ تاریخ ایران . ج ۱ صفحه ۱۹۱ .
۳ آسیای هفتسنگ . ذیل صفحه ۳۳۹ .

# سیری در آداب مکتبخانه

ابراهیم خلیل ـ مسافی مساد

مکتب‌خانه‌های قدیم، پایه‌های مدارس امروزی هستند. اگرچه بین مکتب ومدرسه فاصله زیادی است واین فاصله ماهیت این دو را بکلی ازهم تفکیك میکند، اما ریشه‌های «مدرسه»های امروزی به نحوی درمکتب‌خانه‌های از یادرفته دیروزاست وشاخ این ریشه‌ها، شاخ‌ساخه‌درخت بزرگی ازفرهنگ گذشته ماست. مکتب‌خانه تا دوسه نسل پیش تنها کانون آموزش اجتماعی بود، ازاینرو مجموعه‌ای ازحال وهوای جامعه و آداب وسنت‌های اجدادی ما در آن منعکس بود. سیری در رسوم وارزشهای مکتب‌خانه ازدیدگاههای بسیاری میتواند ثمربخش وهم پرجاذبه باشد.

***

مکتب‌خانه درازمنه‌ای نه چندان دور، در ولایات و قصبات و حتی آبادی‌های دورافتاده دایر بود. این کانون‌های عجیب ودرعین حال جالب برای خود آئین ورویه‌ای داشت ودر بعضی مناطق مسجد نامیده میشد. مسجد یا مکتب‌خانه در هرمکانی میتوانست پیدایش یابد: در گوشه یك مسجد قدیمی وکوچك، یا حیاطی در جوار آن ... وچه بسا درزیر چند سقف بیتواره‌که قبلاً دکان یا حجرهٔ بود ... مکتب‌خانه از وسائل و مقدورات تحصیلی، فقط فضای مسقفی داشت که شاگردان را از گرما و سرما و باد وباران حفظ میکرد. چند حصیر یا نمد مندرس کف مکتب‌را میپوشاند وشاید ضرب‌المثل معروف «حصیری بود وملانصیری» که نوعی فقر وبی‌برگی کامل عیار را توصیف میکند، برای توصیف مکتب‌خانه‌های قدیم بوجود آمده‌است. گرداننده یا مدیر مکتب را «آخو[ند]» ویا «میرزا» میگفتند. او علاوه بر کار تدریس، امور محل را از قبیل تنظیم قباله واجاره‌نامچه و اسناد دیگر که آنرا «حجت» نامیده میشد بعهده داشت و تعمیر ... عقد ازدواج وطلاق وبا خواندن صیغهٔ برادری ... ازکارهای او بشمار میرفت. اوگاه با پوشتن تعویذ ... بود» می‌بست وبرای بی‌سوادان محل‌نامه مینوشت و ... رسیده ایشان را میخواند. «میرزا» دستیاری داشت «خلیفه» میگفتند واحراز مکتب واحیاناً قسمتی ... وتعلیم خط به عهده او بود خلیفه مکتب‌دار را ... ممنوع و بی‌سرپرست با حدود توان یاری میداد

### وسائل تحصیل

برای تحصیل غالباً شهریه‌ای پرداخت نمیشد ... گرفتن دستمزد برای تدریس ازدید اعتقادی مر[دود] ... تنها مکتب‌داری که سمت یا عنوان مذهبی نداشت ... مستثنی بود و ضرورتهای معاشی او از راه مکتب[داری] ... میشد. هرکس‌که قصد تحصیل داشت، می‌بایست ... بیاورد وجای مناسبی را در مکتب آماده نشستن ... که ساعت تعطیل میرسید، هرکس تشکچه خودرا ... ماندن از دستبرد احتمالی، همراه خود به خانه می‌برد ... علاوه براین دانش‌آموز خورجین کوچکی نیز از ... می‌آورد و کتاب و قلمدان و غذای خودرا در آن ... که دراصطلاح مکتب به «رِهبَه» معروف بود

این تصویر تجسمی ازمکتب خانه‌های قدیم است

... اصطلاح ، ناشناخته است ومعلوم نیست که چه ریشه‌ای ... و با چه تحولی به این صورت درآمده ، بهرصورت ... را مخصوصاً برای استفاده شاگــردان مکتب‌خانه ...بافتند وگاهی ازنوع زمخت آن نعل‌بندها و بناها هم برای حمل ونقل وسایل وابزارکار استفاده میکردند .

درفصل سرما سوخت مکتب را به‌نوبت یکی ازشاگردان ...امین میکرد . گاهی که توافقی نبود هرکس منقل کوچکی ... از آتش همراه میآورد و تا آخر وقت درس ازگرمای آن مدد میگرفت . آنروزها بیشتر بخاری دیو... بود ودراتاقهای محل مکتب درمنظر آنان فروغ میداد و مرتباً هیزم با تاپالهٔ آن بوسیله خلیفه بزرگ جابجا میشد و همین که آتشی بدست میآ... میکشیدند ودریک منقل فلزی یا سفالــی پیش میگذاشتند .

برای ورود به مکتب و ادامه یا شروع درس قاعدهٔ سنی نبود . ازیک کودک هفت‌ساله تا یک جو...

میتوانست شاگرد مکتب باشد . همه اینها دورادور مکتب مینشستند و هریك به تنهائی با صدای بلند و آهنگ مخصوصی به تمرین و تکرار درس مشغول میشدند . اگر فردی ساکت بود و صدایش درنمی‌آمد ، دلیل آن بود که او تکاهل‌میکند وعلاقهٔ به درس و تحصیل ندارد وناگهانی چوب تنبیه آخوند یا خلیفه سزایش را کف دستش میگذاشت . تصور این صحنه که گروهی ناهمرنگ ، هریك با لحنی و هرکدام مضمون جداگانه‌ای را به آهنگ بلند در زیر سقف کوچکی میخواند، دشوار ودرنهایت حیرت‌انگیز وخنده‌آور است . اما این نوع صحنه‌ها ، بهترین تصویر مکتب‌خانه‌است . آخوند با میرزا همچنان در آن محیط پرسروصدا بدون احساس ناراحتی بکار روزمره مشغول بود و چه بسا به داشتن چنان بازار پرهیاهوی داش مباهات میکرد .

### پیش‌دستی مکتب‌دار

همین‌که شاگردی برای اولین مرتبه وارد مکتب میشد، میرزا برای اینکه اورا متوجه طرز رفتار وکردار خودکند ، اورا احضار میکرد وبا یك نگاه غیرعادی وشاید غضب‌آلود اسم شخصی ونام پدرش‌را میپرسید و اورا به اصطلاح امروزی از نظر روانشناسی می‌سنجید تا ببیند آیا آثار و علائم‌خودسری وسرکشی درنازه‌وارد هست یا نه ؟ اگر نسبت به‌تازه‌وارد احساس محبت نمیکرد ، چوب تنبیه را از زیر زیرانداز‌پوستی خود بیرون میکشید ودرضمن نشان‌دادن آن ، یکی دوضربه تهدیدآمیز به کف مکتب میزد و میگفت : «بدان که اینجارا مکتب میگویند شرارت و فضولی را دراین جا راهی نیست ، اگر دستت ازپا خطاکند ، با این چوب ناخن‌هایت را میریزم.» بیچاره شاگرد از همان ساعت اول غرق ترس و واهمه‌ای زایل شدنی میشد ومانند گنجشکی‌که اسیر گربهٔ شده باشد ، خودرا میباخت .

درپستوی مکتب یا زیر زمین آن چوب وفلق در جای نیمه تاریکی دهن‌کجی میکرد . گاهی درهای ورودی مکتب‌را به دستور «میرزا» می‌بستند و پنجره‌ها را که مشرف به بازار یا معبری بود می‌انداختند ویکی ازمتخلفان سرسخت را به وسیلهٔ خلیفه و چند نفر از شاگردان بزرگ سال به فلق می‌بستند . بستن درو‌پنجره برای این بود که از بیرون مکتب کسی به شفاعت نیاید و «میرزا» بتواند کیفری را که لازم است بدون مانع و مطابق خواستهٔ خود اجرا کند . اعتقاد تربیتی عموماً بر مبنای نظر سعدی شیرازی بود که : «استاد ومعلم چو بود بی‌آزار ــ خرسك بازند بچه‌ها در بازار»

***

در چند سال قبل که در صدد تهیه یادداشتها وفیشهائی درباره مکتب‌خانه بودم و از معمرین و محصلین مکتب‌های گذشته تحقیق میکردم ، بیکی از منسوبین نزدیك خود برخوردم که عمری از او گذشته بود . مردی بود تقریباً هفتادساله وسوادی نداشت . گوش راستش هم بکلی ناشنوا بود . از او پرسیدیم که چرا با وجود امکاناتی که داشته و با آنکه برادرهایش باسواد بودند ، او درس نخوانده است درجوابم گفت : «هفت یا هشت‌ساله بودم که مرا به مکتب گذاشتند . ملاحیدر نامی بود که مکتبی در محل ما دایر کرده بود . مرا به دست او سپردند . پس از مدت کوتاهی از آنجا که نتوانستم درسی را که داده بود مطابق مطلوب پس بدهم ، با یك سیلی بی‌رحمانه چنان به گوش من زد که مادام‌العمر از نعمت شنوائی محروم شدم و درس و مشق مکتب را هم با این ضرب شست ترك کردم »

### تعاون بجای شهریه

شاگردان مکتب به تناسب سن وسال و مهارتشان علاوه بردرس ، کارهای شخصی و خانوادگی آخوند را نیز روبراه میکردند . گندم اورا آرد میکردند ، هیزمش را میشکستند برف‌روبی پشت‌بامهایش را انجام میدادند و اگر برای برداشت محصول او کمکی لازم بود به یاری‌اش می‌شتافتند علاوه براینها هرچندگاه درفرصت‌های مناسب ، برای «مه ... ولیمهٔ می‌آوردند تا جبران حق تدریس او بعمل آید ... ابر و باد و مه و خورشید و فلك برای تأمین معاش ... درکار بودند

مکتب‌هارا عموماً نام بخصوصی بود درهرمحل ... به نام میرزائی که آنرا اداره میکرد ، شهرت می‌یافت ... مکتب ملارجب علی یا مسجد میرزا محمدعلی درمکتب ... اولین کتابی که به دانش‌آموز میدادند «سه پاره» نام ... ومتضمن حروف الفبا به اشکال مختلف وقسمتی از سوره‌های کوچك قرآن بود و بدون اینکه اشکال حروف را ... بنویسند . شاگردان را روی همین کتاب وادار به ... حروف میکردند و همین که برنامه شناخت حروف ... کلمات سادهٔ را شروع به هجی می‌نمودند . هجی کردن ... پیچیده و بغرنج بود که تقریر و بیان آن دشوار ...

سالخوردگانی کــه در مکتب‌خانه تحصیل کرده‌اند هنوز هستند ، میتوان به ضبط انواع شیوه‌های هجی ... نوار اقدام کرد . اگرازاین فرصت برای حفظ ونگهداری این شیوه آموزش‌کهن استفاده نشود ، بیم آن میرود که پس ازمدتی امکان دست‌یابی به این قبیل منابع و مآخذ یکی از بین برود . مکتب هرسال تقریباً شش ماه دایر میشد ... اوقات آموزش از نیمه پائیز تا نیمه بهار بود . چون روز چهارشنبه میرسید شوق استفاده از تعطیل بعدازظهر پنجشنبه وروز جمعه جمعی را که از مکتب گریزان بودند و ...

زمرمه یا ترنم بحرطویل مانندی میکرد و چنین میخواندند :
«چهارشنبه روز فکراست . پنجشنبه روز ذکر ، جمعه روز
باری . ای شنبهٔ ناراضی ــ تا برفلک‌اندازی .» صرف میر
و تاریخ وصّاف ، گلستان سعدی ، جامع عباسی ، دیوان حافظ،
نصاب‌الصبیان فراهی ازکتابهائی بودند که پس از خواندن
... پاره و جزوعمه تدریس میشد . بموازات آموزش این
کتب «سیاق» که نوعی حساب مقادیر اوزان ونقود وقت
... ، می‌آموختند که فعلاً میتوان نمونه‌هائی از آنرا در
... نامه‌ها و فرهنگ‌ها مطالعه کرد .

نامه‌نگاری ونوشتن اسامی ذکور واناث ، جزو برنامهٔ
... بشمار میرفت . نامه‌نگاری را هم «کتابت» میگفتند
... کسی میزان تحصیل و سیر مراحل درسی فردی را
... میرسید ، به جای مدت تحصیل جوابی که میشنیدند نام‌کتابی
که میخواند . مثلاً میگفت : جامع عباسی خوانده‌ام و یا
... میخوانم . دراوقات فراغت مشاعره یکی ازسرگرمیهای
... میشد ووقتی مابین دونفر مشاعره میشد آنکه برنده بود
... مشاعره میگفت «بروکه بورا به دم آخوندت بسم»

## هدفهای تحصیلی

خط زیبا اعم ازدرشت یا ریز که اولی به نام «مشق»
... به نام «کتابت» موسوم بود ، معیار وملاک برداشت
تحصیلی بود . هرکس بهراندازه از تحصیل ، چنانکه خط
خوبی نداشت ، طرف توجه نبود درواقع خط خوب اسباب
... برای تبداسی بود . آنچه را که مینوشتند با قلم نئی
... سیاه بود. سرقلم فلزی و مرکب‌های رنگی ، مخصوصاً
... که از جوهر گرفته بودند ، نه تنها مردود بود ، بلکه
... دانش‌آموزی از چنین وسیله‌ای استفاده میکرد ، سببه
... را به رایگان میخریدند.

بوس هرمطلبی درابتدای امر ، روی رانوی راست
... میگرفت و زمانی به اوج وکمال خود میرسید کـه
... میتوانست ایستاده قلمدان و دوات را در شال کمرخود
... و بدون پیش‌نویس کتابت کند ، بی‌آنکه قلم‌خوردگی
... بود ضمناً قواعد و نظم سطور نوشته را نیز به نحو
... به اصطلاح آن روز «من‌البدو الی‌الختم» رعایت‌کرده
... آنوقت است که نویسنده از دید تحصیلی در درجهٔ عالی
... داشت و عنوان «میرزا» میگرفت .

مسلم است که مکتبها نمی‌توانستند تمامی مراحل‌تحصیلی
برای دانش‌آموز بگذرانند وهرکدام به تناسب موقعیت
محلی ، تعلیم داشتند و ارائه خدمتشان مختص طبقات متوسط
میشد . آنهائیکه بهرهٔ ازتمکن مالی داشتند معلم سرخانه برای
اطفال خود میگرفتند و استفاده ازمکتب
آنان بود .

## رسوم تحصیلی

سیر مراحل تحصیلی واتمام هرکتاب ...
... رسومی متداول بود که به نسبت اهمیت
میکرد . اگر به فرد نوآموزی میخواستند
تا وی، از روی آن شروع به نوشتن کند
پانزده روز قبل مراتب را به اطلاع شاگرد
او میرساندند ، ناضمن تهیه وسائل تحریر
و دوات قلم و کاغذ ، بیاد آخوند و میرزا هم
یك سبب کهی دراین روز باید هدیه‌ای به آ
اورا شیرین کرد . معمولاً برای این منظور
قند روسی سنتر رایج بود تا هدایای دیگر
قند در حد دوقران‌ونیم تا سه قران میشد . آ
کبود رنگی داشت که با علامت کارخانهٔ ساز
گرداگرد آنرا با نخ کنف میبستند . این ه
«میرزا» میفرستادند و گاهی بخاطر آنکه د
باشد ، آنرا در مکتب به استاد میدادند . وصو
دانش‌آموزان باین سهولت وسادگی نبود . چه
دفع‌الوقت و مسامحه میکردند ، ولی مکتب
سادگی دست برنمیداشت درنتیجه بدون اینکه
شود ، یك کشاکش پنهانی منتهی میشد ، تا
که باشد

روز تعلیم سرمشق فرا میرسید . آخوند
که ازوصول مرسوم داشت ، یکایك شاگردان‌خو
وبعدازآنکه مجدداً ازطرز نوشتن سرمشق مبّ
لازمه را میداد ، برای آنانکه قند مرسوم را آ
این سرمشق را مینوشت : «با ادب باش پادشاهی
همینکه به شاگردانی میرسید که هنوز در دادن
میورزیدند ، بدون اینکه آنان را محروم کند
دهد ، عنوان سرمشق را تغییر میداد و مینوشت :
بی‌بیا باشد» و بدین وسیله به شاگرد واولیای او ا
میکردکه گرفتن سرمشق بدون قند عاقبت خو
داشت .

اولین سرمشق مدتی تکرار میشد و چه بسا
هم میبه شده و قند مرسوم را می‌آوردند تا نو
دوم میرسید که باز دوسه‌نفری ادای خدمت نمیکرد
به کوچهٔ نافهمی میزدند ولیکن آخوند نیز منصر
این دفعه آنانکه قند را داده بودند ، باز مورد
میشدند وسرمشقی که میگرفتند اندرزی بود که پند

را نگه دارند: «نگهدار پند خردمند را» که البته یکی از آن خردمندان خود آخوند بود!

اما همینکه نوبت بی‌وفایان میرسید که باوجود تذکرات کتبی هنوز تحاشی میکردند، سرمشق آنان مکمل اخطار اولیه با تأکید و سرسختی بیشتری بود باین مضمون: «گرچه اولاد مصطفی باشد» که گذشته از تأکیدی که داشت مشکل بزرگی در آن مستتر بود ودرواقع آخوند عمداً به اصطلاح پوست خربزه زیر پای نوآموز می‌انداخت زیرا که نوشتن کلمهٔ مصطفی آنهم برای نوآموز با خط درشت خالی از اشکال نبود. قدر مسلم این که چنین شاگردی در فردای روز مشق گرفتن بـرای اینکه نتوانسته‌است منظور را بنحو مطلوب برآورد، تنبیه میشد. با آگاهی ازاین سرنوشت محتوم، شاگرد بلافاصله بفکر چاره می‌افتاد و پدر ومادرش را متوجه میکرد که تقریباً گرفتار خشم و غضب استاد شده است. به این ترتیب، قبل میرزا پیش ازآنکه لحظه پس دادن تکلیف مشقی فرا رسد، به او میرسید و میرزا نیز در اولین فرصت سرمشق را تغییر میداد: «نگهدار پند خردمند را».

## مدرك تحصیلی

اعطای گواهی‌نامهٔ تحصیلی را ابتدا موضوعی بود. محصل هرك از کتابهائی را که از آنها یاد کردیم، مطابق میل آخوند تمام میکرد و به اصطلاح مکتب «قطعهٔ میکشید» وبدین وسیله تشویق میشد. قطعه عبارت بود ازیك نقاشی تخیلی ازچهرهٔ ائمه و یا یاران آنها که در حال دعا و عبادت ویا عزیمت به جهاد بودند. قطعه، اندازه وقطع مشخصی نداشت. گاهی درحواشی آن مطالبی مینوشتند (با خط رنگی) که مناسبتی با ترسیم و نقش قطعه داشت و تقریباً گویای نقش آن بود. علی‌الرسم قهرمانان قطعه‌را بدون چهره یعنی با نقاب سفیدی نشان میدادند، یا قیافهٔ ناشناخته را به جای آنان نگذارند وازاین طـریق گاهی متوجه نقاش شود. البته قطعه‌ای که به شاگرد داده میشد، مجانی بود. قیمت آنرا که از دو سه قران بیشتر نمی‌شد میگرفتند و دانش‌آموز آنرا مانند گواهی‌نامه دریافت میکرد ورب ورست اباق خود میساخت. این برای شاگرد مکتب‌خانه افتخاری بود کـه فی‌المثل تا بحال سه قطعه کشیده و بینندگان هم با دیدن آن به موقعیت تحصیلی دانش‌آموز پی میبردند. تعجب اینجا بود که نقاشی ازهرنوع ممنوعیت شرعی داشت. اعتقاد مسئولین مکتب براین بود که وقتی مبادرت به ترسیم حیوان یا انسان وحتی درختی میشود آنها درسرای باقی ازنقاش جان‌می‌طلبند وچون خواستهٔ آنها بـرآورده نمی‌شود، نقاش را جزای ناخشنودی خواهد بود!

## مسأله تنبیه درمکتبخانه

حال که از تشویق مکتب نوشتیم، از تنبیه آن نیز بگوئیم. یکی از احتیاجات دائمی مکتب چوب تنبیه بود که مرتباً درحال انجام‌وظیفه میشکست. با شکستن چوب، تهیه چوب تنبیه جدید حیاتی‌ترین ضرورت مکتب‌خانه میشد. میرزا شاگردان درس‌خوان را وادار میکرد تا هرچند روز این نیاز را برطرف کنند. آنها نیز برای خوش‌خدمتی وتحصیل رضایت میرزا، از ترکه‌های انار و بادام که ضربه‌های آن به دردناکی شهره بود، تهیه میکردند. چوب انار و گذشته‌ازاین که انعطاف بیشتری‌دارد نسبت به‌سایرچوبها بادوام‌تر است. اما تهیه‌کننده خوش‌خدمت چه بسا که خود نیز طعم هدیهٔ خودش را می‌چشید.

گاهی دانش‌آموزی که برای پس دادن درس آمادگی نداشت، از مکتب فراری میشد. میرزا دوسه‌نفر را مأمور تا اورا از محل کسب‌وکار منسوبین یا مزرعه و خانه بیاورند. از این شاگرد گریزپا فقط با ترکه انار و آ استقبال میشد. پس ازفراغت ازاین مهم، کار درس میگردید. حسن رفتاری گاه عکس‌العمل شاگرد یاران را برمی‌انگیخت و وهم فکر این سوزن یا میخی زیر وربرانداز آخوند میگذاشتند و همینکه آخوند سرزده آن می‌نشست، از انتقام آنها سوزشی دردناك در وجود احساس میکرد.

مکتب‌دارهای با تجربه، شاگردان خودرا می‌شناختند و به زیروبم عواطف وروحیات آنها واقف آنها پس ازبساط نشسته، قبل ازنشستن، زیرانداز کاملاً وارسی میکردند و تکان میدادند ودستی روی میکشیدند، تا اگر برای او دامی گسترده باشند، بلااثر کنند.

آداب ورسوم و سنتهای مکتب‌خانه، وسیع و بود ودرهرشهر ودیاری، رنگ وبوی‌ای داشت. پژوهش دراین موضوع نکات ناساخته و ناشناخته بسیاری دربر میگیرد. تا آنجا که اطلاع دارم، کمتر دراین پژوهش دامنه‌داری صورت گرفته و تدریجاً منابع که سالخوردگان وقدما هستند، ازبین میروند. اگر باذوق و علاقمندی باشد، ازنظـر شناخت جامعه مکتب‌خانه منبع غنی وجالب وچشم‌گیری برای مکتب‌خانه نمایانگر طرز تفکر و معتقدات تربیتی چگونگی روحیه و طرز برخورد اجتماعی بود. برای نسل حاضر و آینده شناخت مکتب‌های قدیمی وسیله‌ای برای مدنیت و فرهنگ و پیشرفت اجتماعی است. آنچه مختصر عنوان شد، مربوط به اطراف شهرستان تبریز که بخش‌های آذرشهر و اسکو را دربر می‌گیرد.

# استمرار فرهنگ و هنر ساسانیان در شبه قاره هند و پاکستان

(۲)

سید حیدر شهر[یار نقوی]
سرپرست گروه پاکستان‌شنا[سی]
دانشگاه اصف[هان]

**آداب بار یافتن**

پروفسور آرنور کریستنسن در کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان (ترجمه فارسی از استاد مجتبی مینوی چاپ مجلس تهران صفحه۱۴۸) پیرامون آداب بار یافتن مردم در دربار ساسانیان مینویسد: «همین‌که شاه بار می‌داد مرد از آستین خویش دستارچه‌ای سفید وپاکیزه برآورده پیش‌دهان خویش‌می‌بست. این‌پندام است که می‌بندند تا نفس آدمی چیزهای مقدس وعناصر وازآن قبیل را ودراین مورد فرکیانی را آلوده نسازد. پس‌از آنکه این‌احتیاط کرده شد شخص داخل می‌شد و به دیدار شاه برخاك می‌افتاد ونماز می‌برد وهمچنان می‌ماند تا شاه اورا فرمان دهد که از خاك برخیزد آنگاه‌او برخاسته تعظیم می‌کرد وسلام بجای‌می‌آورد» این نمونه‌ای از آدابی است که در دربار شاهنشاهان ساسانی ملحوظ میگردید.

غیاث‌الدین بلبن پادشاه دهلی‌که درتشکیلات درباری‌اش از اکاسره ایران پیروی بعمل آمده بود درتقلید از مراسم باردادن خسروان ساسانی سجده وپابوس را درموقع باریافتن مردم مرسوم ساخت[۱۵]. سنت‌هائیکه با الهام از دربار ساسانیان بوسیله بلبن در دربار دهلی‌آغاز گردید تامدت درازی درآنجا ادامه یافت. همایون پسر بابر پس‌ازآنکه درسال ۱۵۴۰ میلادی بدست شیرشاه سوری شکست خورد، جهت استمداد به‌ایران آمد و مورد استقبال و پذیرائی شاه طهماسب واقع شد. او با کمك نظامی ایران مجدداً حکومت هندوستان را بدست آورد و در تنظیم امور مملکت و تشکیل د[ربار از] قوانین و اصول و آئین ایران استفاده کر[د. از] کورنش و تعظیم بودکه از زمان ساسانیان با [تغییرات] جزئی در دربارهای ایرانی پابرجا بود و از [آنجا] به دربار هندوستان راه یافت شاهنشاه جلال[الدین اکبر] زمین‌بوسی را که در دربار سلاطین افغان [مرسوم بود] به‌رسم سجده تعظیمی مبدل ساخت[۱۶].

مطالعه آداب و تشریفات دربار سلاطین و پادشاهان بابری وحکمرانان دیگرمسلمان در هندوستان از جمله نوابان حیدرآباد دکن که شاهان دهلی وآگرا بشمار می‌رفتند ما را به‌این [نتیجه] می‌سازدکه ازآغاز تا انجام حکومت‌های اسلام[ی] از حیث اغلب امور کشورداری و دربار داری سلاطین ایران بویژه ساسانیان قرار داشته‌اند و درباری آنان از تشریفات درباری خسروپرویز بوده است.

**پذیرفتن سفیران**

در زمان ساسانیان در ایران نهایت احتر[ام]

---

۱۵ - حکومت اسلامی درهندوستان (بانگلیسی) چاپ دهلی صفحه ۶۵ .

۱۶ - تمدنی جلوی چاپ اعظم‌گره (هند) ص۱۶

سفرا مرعی میداشتند ، ازآنها پذیرائی مفصلی بعمل می‌آمد وسفیران ازخود مخارجی نمی‌کردند. گاهی هیئتی ازمرکز برای استقبال و مراقبت و مهمانـداری سفرا روانه سرحد میگردید[۱۷] . عیناً همین مراسم با تفصیلات بیشتری ازطرف پادشاهان مسلمان هندوستان در قبال مهمانان سلطنتی وسفیران کشورهای خارج برگزار میشد. شباهت زیادی که درمراسم پذیرائی از سفیران در هندوستان اسلامی وایران ساسانی بچشم میخورد تأثیر فـراوان آئین پذیرائی از مهمانان سلطنتی در دربار ساسانیان را در دربار پادشاهان هندوستان نشان میدهد .

## صلات وخطابات وهدایا

درسیاست‌نامه بیان شده ، راجع به اردشیر نوشته‌اند دهان موبدان موبد را که بداو خبری نیکو داده بود با یاقوت سرخ و مروارید وگوهر پرکرد[۱۸]. مرتضی راوندی درتاریخ اجتماعی ایران (جلد اول) صفحه ٦٤٦ مینویسد: «در دربار ساسانی دادن انعام ولقب ومنصب معمول بود». عیناً همین‌رسم با کلیه تفصیلاتش که درکتب متعددی نوشته وشرح داده شده است در دربار عده کثیری از پادشاهان مسلمان هـندوستان از جمله محمد تغلق، جلال‌الدین اکبر، نورالدین جهانگیر، شهاب‌الدین شاهجهان وغیره اجرا میگردید. در روزهای عید مذهبی یاجشن‌های دیگر دادن صلات وخطابات بامرای دربار یا شاعران وغیره جزو لوازم دربار بود. دراینجنس مواقع امراء هم هدایای بهاداری بشاهان تقدیم میداشتند

پروفسورآرتورکریستن‌سن درکتاب وضع ملت و دولت و دربار ساسانیان ( ترجمه فارسی صفحه ۱۵۰ ) مینویسد . «القاب‌وعطابائی که بنشان افتخاروامتیازداده میشد وهمچنین مشاغل درباری ودولتی معمول‌ترین‌وسیله برای پاداش بلیاقت وهنر بود ..» تقریباً همین وضع در دربار پادشاهان مسلمان هندوستان وجود داشته وگویا دربارهای آنان از نظر اعطای صلات وخطابات وقبول هدایا بیدب پیرو دربار خسروپرویز بوده‌اند. مانند اردشیر پادشاهان مختلف هندوستان بخصوص اکبر وجهانگیر وشاهجهان درفرصتهای با اشعاری دهن‌شاعران را بارها پرمیکردند. بطورمثال محمدجان قدسی ملك‌الشعرای دربار شاهجهان در حضور وی قصیده‌ای خواند و شاهجهان امر کرد تا هفت‌بار دهن شاعر را با جواهرات پر کردند. امیرخسرو مثنوی نه‌سپهر را به قطب‌الدین مبارك خلجی اهداء نمود وپادشاه مزبور پولی هم‌وزن یك فیل به خسرو اعطاء نمود .

اعطای خطابات به امرای دربار و خدمتگذاران صدیق پادشاهان حتی درآخرین دربار پادشاه مسلمان درحیدرآباد دکن که درسال ۱۹۴۸ میلادی سقوط کرد مرسوم بود ودهها اشخاص بنام که از جانب نظام دکن عثمان علیخان موفق بدریافت القاب وخطابات شده بودند هنوزهم در حیدرآباد با همان القاب مانند سالار جنگ بهادر، یاور جنگ بهادر سکندرجاه ، یاورجنگ وغیره نامیده میشوند وعده‌ای ازآنها امروز هم زنده‌اند. حیدرآباد دکن را میتوان بعنوان آخرین حکومتی‌که خارج از ایران با حفظ نمود فرهنگ ساسانی بزندگانی‌اش ادامه میداد معرفی نمود.

## زنجیر عدالت

انوشیروان در اجرای عدالت وانصاف نام ومقام بسا در تاریخ کسب نموده و بلقب عادل ملقب‌گردید. بفرمان نزدیك در ورودی کاخش زنجیری نصب شد تا مظلومان ... بتوانند با کشیدن آن مستقیماً شاهنشاه را در جریان بگذ... نورالدین جهانگیر پسر اکبرشاه پادشاه هندوستان در پیر... از اقدام انوشیروان امر کرد دم در کاخش زنجیری بیاو... تا ستمدیدگان با کشیدن آن فریادشان را بدون واسطه بگ... او برسانند . جهانگیـر بدینوسیله توانست بارهـا بد... زجرکشیدگان برساند وعدالت را درحق آنان اجرا نماید.

علاوه بر جهانگیر پادشاهان متعددی در هند... آرزوی آنرا داشتند که مانند انوشیروان در دادرسی مع... شوند ولقب انوشیروان عادل وقت را حاصل نمایند ... آنان محمد جوناخان بودکه به محمد تغلق معروف گرد... آرزومند بود بلقب انوشیروان عادل ملقب‌گردد[۱۹]

درزمان شهاب‌الدین شاهجهان امپراتورهندوستان ... عظیم‌آگرا (هند) درنزدیك دیوان‌خاص محلی بنام ... وجود داشت. درآنجا ترازوی عدالت نصب بود وآن بار... آن بودکه اگر پادشاه خودش را سایه خدا میپندار... همواره متوجه عدالت باشد. انوشیروان عادل برای شاهجه... نیز درمورد برقراری عدالت‌وانصاف سرمشق بسیار ... محسوب میشد ودائماً در راه دادگستری الهام‌بخش بود[۲۰]

## گارد شاهنشاهی

اردشیر با پیروی از داریوش دسته‌ای از محافظ... مشتمل بر ده‌هزار نفر سرباز تشکیل داد و اسمش را ... جاویدان» گذاشت[۲۱]. راجگان گپتائیها (معاصر ساسان...) دراین مورد ازشاهان ساسانی اتباع نموده وبرای خود دسته... از محافظین را مرتب ساختند. پروفسور عباس مهرین ... درکتاب خود « همسائیگان ایران در عصر ساسانیان » ... تهران (صفحه ۲٤۱) دراین باب چنین مینویسد : ...

فاهین سیاح چینی که چندی در هند می‌زیست و آنچه دیـد وشید بنوشت درعصر گپتائیان مردم هند به‌رفاهیت وآسودگی می‌زیستند وپادشاه مانند شاه ایران سپاهی داشت که مستحفظ شخص او بودند وحقوق سرباز مرتب ومنظم به او می‌رسید».
سیدهاشمی فریدآبادی درتاریخ مسلمانان هند وپاکستان چاپ انجمن ترقی اردوکراچی در صفحه ۲۱۷ درباره شاهان ممالیك هند مرقوم میدارد: «فوج رکاب (یعنی گارد شاهی) شامل پیاده و سوار بوده که به پائك، سرهنگ و خاصه‌دار نامیده می‌شدند ومستقیماً زیرنظر پادشاه با معتمدین خاص وی [illegible] می‌کردند.» ازاین پیداست که پادشاهان ممالیك هند خصوص غیاث‌الدین بلبن درتشکیل گارد شاهی از ساسانیان [illegible] کردند.

اسحاق حسین قریشی درتألیفش (بانگلیسی) بعنوان نظم [illegible] سلاطین دهلی درصفحه ۶۳ درمورد گارد شاهنشاهی [illegible] شاهان ممالیك هند چنین نگاشته است: «پادشاهان ممالیك [illegible] گروهی از شاهیان را بنام جاندار منظم نموده [illegible] و آنها عهده‌دار حفظ جان پادشاه بودند. عده دیگری [illegible] شاهان‌هم درخدمت پادشاهان مربوط‌بودند که به‌سلاحداران [illegible] می‌شدند اینها هم کاملاً مجهز بودند و وظیفه‌شان [illegible] شخص پادشاه درمواقع بار دادن او و با سروان‌رفتن [illegible] بود.»

## برگزاری جشن‌ها وتقویم ایرانی

ساسانیان زردشتی بودند و بهمین‌علت تمام جشن‌های [illegible] زرتشتیان با شکوه هرچه تمامتر در دربار آنان برگزار [illegible] ولی ایرانیان پس ازآنکه دین مبین اسلام را پذیرفتند [illegible] جشن‌های ملی‌خوش [illegible] و عده‌ای ازجشن‌های [illegible] از جمله جشنهای نوروز و مهرگان وسده را نگهداشتند [illegible] دربار ایرانیان، مسلمان برگذاری آنها مرتب صورت [illegible] و حتی امروزهم این جشن‌ها با علاقه خاصی بوسیله [illegible] ایران برگزار می‌شود.
[illegible] آغاز حکومت مسلمانان در هند و پاکستان جشن‌های [illegible] در دربارهای لاهور و دهلی وآگرا برگزار می‌شده [illegible] مراسم آن‌ها در دربار ساسانیان در هندوستان نیز [illegible] آنها با انجام مراسم بسیار عالی توأم بوده است [illegible] های شاعران فارسی که بدربارهای لاهور ودهلی ارتباط [illegible] مانند ابوالفرج رونی ومسعود سعد سلمان و امیرخسرو [illegible] و امثال آنها مشحون از اشعاری متعلق به‌برگزاری [illegible] مزبور می‌باشد.
برگزاری جشن‌های آب‌پاشان، مهرگان، آبان، و نوروز [illegible] دربارهای مغولان هند بخصوص جلال‌الدین‌اکبر وجهانگیر وشاهجهان موضوعیست بسیار مفصل ودرعین وقابل‌توجه. جلال‌الدین اکبر از همه پادشاه تحت تأثیر تمدن وفرهنگ ایران ساسانی تقویم اسلامی‌را که مبتنی برسالهای هجری‌بو با اسامی برجهای فروردین واردیبهشت وخر مبدل ساخت ودرقلمرو خویش اوامری صادر تمام اعیاد ایرانی باید در تمام شهر و دیارها رسماً برگزار شود.
بقول ابوالفضل مؤلف اکبرنامه (جلد چاپ کلکته) اکبر شاه بسال ۹۹۲ ﻫ تقویم ا[illegible] وتقویم خورشیدی ایرانیان را بجای آن رواج پارسیان (زردشتیان) را طبق منشوری در [illegible] مقرر ساخت با درنظرگرفتن اهمیت منشور مزبور فوق‌العاده ایران ساسانی درهندوستان عبار [illegible] نقل می‌کنیم.
«چون دانشوران ملل و نحل بجهت ساخت‌داری از شهور و سنین روزی چند را [illegible] و مراتب روحانی بجهت سرور جمهور خلا[illegible] طوایف انام که باعث چندین حیرات و مبرا[illegible] فرموده اعیاد نام نهاده‌اند و در آن ایام مـ[illegible] سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع [illegible] کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبده طاعا[illegible] جمله بتقدیم رسانیده غنی وفقیر وصغیر وکـ[illegible] فائده تفضل واحسان گشاده ابواب عشرت و [illegible] خواطر مکروبه وبواطن محزونه اخوان زمان و گشوده انواع بِرّ واحسان نموده‌اند بنابرآن به عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فائض خواهد شد و از چندین‌هزار سال در بلاد مئ[illegible] است رسماً دراین‌هزارسال معمول‌سلاطین‌عدالت‌گ[illegible] حقائق‌آئین بوده است و دراین زمان بواسطه به شیوع افتاده بود بجهت ابتغای مرضیات الهی و قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم. باید ممالك محروسه از امصار وبلاد وقری بر وجه

---

۱۷ - تمدن ساسانی تألیف علی‌سامی چاپ شیراز [illegible]
۱۸ - بحواله تمدن ساسانی صفحه ۳۷.
۱۹ - مقاله سیدامیرعلی بعنوان معارف اسلام در مجموعه مقالاتش چاپ شده درلاهور بکوشش سیدرازی ۱۸۹.
۲۰ - تمدنی حلوی چاپ اعظم‌گره (هند) صفحه ۲۹
۲۱ - تاریخ ایران (جلد اول) از بدخشانی (باردو) صفحه ۳۳۸.
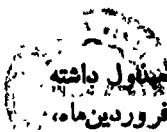
ایج گردانند و دراین معنی کمال اهتمام مبذول داشته نامرعی‌نگذارند. تفصیل‌اعیاد نوروز: ۱۹فروردین‌ماه، هشت، ٦ خرداد، ۱۳ تیر، ۷ مرداد، ٤ شهریور، ۱٦ ۱ آبان، ۹ آذر، هشتم و پانزدهم و بیست‌وسوم دی، ٥ اسفند...»[۳۳] .

بق اوامر اکبرشاه جشنهای بالا تا زمان اورنگ‌زیب هندوستان رسماً برگزار می‌شد . بعد ازآن هم بطور ی ازطرف‌پادشاهان دهلی به‌آنها توجه مبذول می‌گشت امروز هم عید نوروز مخصوصاً در بین شیعیان هند ان احترام خودرا حفظ نموده و برگزاری آن دربین علاقه خاصی ادامه دارد.

طالب کافی واطلاعات‌وافی درمورد برگزاری‌جشن‌های هرگان وآب‌پاشان و نوروز درکتب موثق تاریخ هند پادشاهنامه اثر عبدالحمید لاهوری، توزك جهانگیری رالدین جهانگیر، عمل صالح موسوم به‌شاهجهان نامه حمد صالح کنبوه، اکبرنامه و آئین اکبری نگارش بوالفضل ، منتخب‌التواریخ اثر عبدالقادر بدایونی ، نامه وامثال‌آنها وجود دارد وقصاید فراوانی ازشاعران ی سلاطین هند وپاکستان که بمناسبت جشنهای مزبور شده در دیوانهای آنها بچشم می‌خورد و بهمین‌علت آنها دراین‌جا خودداری می‌کنیم.

نویم شمسی ایرانی کـه بامر اکبرشاه رسماً در هند ان رواج یافت بحکم اورنگ‌زیب به‌تقویم قمری‌هجری ت ولی درحیدرآباد دکن بقوه خود باقی ماند و تا ۱۹ میلادی که حکومت میرعثمان علیخان نظام دکن قع بدست قوای هند سقوط‌کرد مرسوم بوده است.

لی سامی درتمدن ساسانی جلد دوم چاپ شیراز ص۳٦ : «در دوجشن بزرگ فروردگان ومهرگان، بزرگان هدایائی تقدیم می‌نمودند و هرکس هرچیزی را که ست میداشت تقدیم می‌نمودند وشاهنشاه در ازای هدایا عطایای گرانبهائی می‌بخشید...» عیناً همین جریان رهای پادشاهان هند و پاکستان نیز، در روزهـای ی اعیاد اشاره‌شده دربالا، درمورد تقدیم پیش‌کشی‌های امرای دربار در حضور پادشاهان و بخشش‌های شاهانه می‌گرفت. ترفیع درجات حکام‌دولتی واعطای خطابات ت به‌امرا و سایر متعلقین به سلطنت در چنین روزها آمد. شرح این جریانها در تمام کتب تاریخ آن‌دوره گردیده است.

ربارهٔ تأثیر سکه‌های ساسانی در سکه‌های راجگان و پادشاهان شبه‌قاره علی‌اصغر حکمت درنقش پارسی براحجار چاپ تهران صفحه ۹ چنین مینویسد: «سکه‌هائی که از هفتم تا قرن دوازدهم میلادی در هندوستان متداول بوده همه از حیث وزن وعیار و نقش‌ونگار از روی مسکو پادشاهان ساسانی اقتباس شده. علاوه‌بر آن در اماکن ع در هندوستان جنوبی کتیبه‌هائی بخط پهلوی موجود است خط ایرانیان قبل‌از اسلام بوده است».

مطابق نوشته دکتر گورکار[۳۳] واسودیوا راجای هـ در سکه‌هایش درلباسی دیده میشودکه شبیه لباس شاپور است ودرپشت سکه‌ها تصویر قربانگاه ساسانی بچشم میخور

پروفسور عباس مهرین شوشتری در همسائگان ا درعصر ساسانیان درصفحه ۲٥۰ دراین مورد چنین اظهار است: «برسکه شاهان کوشانی مانند شاهان ساسانی صو پادشاه با تاج و روی تاج علامت کره‌زمین نقش می‌شد و دیگر آن آتش‌دان و هردو جانب آتشدان دوتن نگهبان ایستاده بودند. نوشته نیز بحروف پهلوی بود. درسکه گپتا گاهی پادشاه تنها وگاهی با همسرش نقش می‌شد. سکه قدیمتر گپتائی بویژه سکه طلا مانند سکه کوشانی است جامهٔ شاهی نیز شباهت دارد ولی شکل تاج جداگانه وبجای ایزد ناهید که مخصوص به ایران بود ایزد لکشمی که در هند ایزد خوش‌بختی و فراوانی است می‌شد. شاهان گپتا سکه طلا ونقره هردو را می‌زدند و هون به‌تقلید از شاهان ساسانی یك‌جانب سکه آتش و دیگر نگهبان‌آتش بود...».

هـ . گوئتنر درمقاله‌اش‌بعنوان «ایران‌وهندوستان در فتوحات محمود» سکه‌های آریان هند را کپیه سکه‌ها صفویان نوشته است[۳٤] .

**منصبداری**

سیستم منصبداری که در عصر آریان هندوستان تنظیمات‌لشکری وکشوری‌را تشکیل‌میداد درزمان جلال اکبر شاهنشاه بنام هندوستان بوجود آمده بود واکبر جه مهاجر درکتابش[۳٥] می‌نویسد آن سیستم را از ایران نموده بود . منصب‌داران به درجات مختلف تقسیم م یك‌هزاری، سه‌هزاری، پنج‌هزاری وغیره. یك‌هزاری بود لشکری یك‌هزار نفری پیاده و یا سوارنظام را ازه آماده داشته باشد. همچنین پنج‌هزاری صاحب لشکر پنجه نفری سوار یا پیاده یا از هردونوع بود وغیره .

خطاب‌های هزاربد یا هزارپتی یا هزاربندگ در هخامنشیان و ساسانیان به‌امرای دربار داده می‌شد. در ک ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتورکریستن‌سن[۳٦] نوشته

ست. «رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بودکه درآغاز هزاربد لقب داشت درعهد هخامنشیان هزارپتی (که در ابتدا رئیس‌فوج هزارنفری مستحفظ‌بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید . . این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند وبه عهد ساسانیان رسید.... ازجمله‌کسانی‌که به‌این‌مقام شامخ رسیده‌اند نام ابرسام در زمان اردشیر اول ونام خسرو ویزدگرد در عهد یزدگرداول ونام مهرنرسه ملقب‌به‌هزاربندگ در دوره یزدگرد اول.. .».

## قوانین واصول مالیات

از نظر خوبی اصول مالیات کشور وقوانین ومقررات کامل آن پادشاهی نام شیرشاه سوری درتاریخ هندوپاکستان معروفیت بسزائی دارد. اکبرشاه هم از قوانین مالیات پادشاه مذبور استفاده کرد و درواقع همان قوانین مالیات حتی در زمان حکومت انگلیسی‌ها نیز درهندوستان رواج داشت. خود شیرشاه سوری بطوریکه سندهاشمی در تاریخ[27] مرقوم داشته است هنگام تدوین چنین قوانین اصول زمان ساسانی را درنظر داشته است وچنانکه قبلاً مذکور افتاد سلاطین پادشاه دهلی دراغلب امورکشورداری ودربارداری خوش از پادشاهان ساسانی بخصوص خسروپرویز وانوشیروان عادل پیروی‌کرده است بدین‌ترتیب اصول مالیات‌که درزمان پادشاهان بابری وبعد ازآن در زمان انگلیسی‌ها هم در هند وپاکستان مرسوم ومروج بود بنحوی ازآئین مالیات ساسانیان اقتباس شده بود.

## دبیران دربار

آرتورکریستن‌سن درکتاب درصفحه ۵٤ [28] درباره این باب چنین اظهارمیدارد : «دبیرخانه دول اسلامی سرمشق صدارت عظمی بلکه‌کاملی ازساسانیان است ووصفی‌که نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهـد خود می‌کند بطورکلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق خواهد ...» این موضوع در مورد هندوستان هم بطورکلی صدق می‌کند و دبیران دربار وظایفی شبیه وظایف دبیران زمان ساسانی انجام می‌دادند. آنها سیاستمداران حرفه‌ای بحقیقی بشمارمیرفتند وهرنوع‌سند واسناد را تنظیم مینمودند ومکاتبات دولت بوسیله آنها انجام میشد. فرمانهای سلطنتی هم انشاء میکردند ومحاسبات دولت را اداره می‌کردند . محمودگاوان درجنوب هند که درسلطنت بهمنیان مقام دبیری داشت انشاءنگار برازنده‌ای بود وکتاب انشائی از خود بیادگار گذاشت. ابوالفضل وزیردربار اکبرشاه انشانگار بسیار شایسته‌ای بود وچندین کتاب از او الآن در دست است انشای ابوالفضل نمونه بارزی دراثبات دبیر بودن وی می‌باشد. همچنین نعمت‌خان عالی‌شیرازی مدت طولائی‌داشت دبیر دربار اورنگ‌زیب‌بوده عالی و آثار ادبی دیگر او گواه استادی وی میباشد

## چاپارخانه یا برید

درکتاب ایران در زمان ساسانیان[29] در نگاشته شده است: «اما راجع به‌تشکیلات چاپار خانه آنرا صورتی‌ازایران تقلیدکردندکه چند عهد هخامنشی که درکتب مورخان یونانی ذکر شده داشت. پس میتوان گفت که درعهد ساسانیان همین تشکیلات وجود داشته‌است».

درزمان حکومت سلاطین مسلمان دهلی ، «برید» که حاکم اعلی آن «برید ممالك» نام آمد. وظایف آن‌سازمان عیناً شبیه وظایف تشکیلات ساسانی بود. بوسیله آن سازمان پست دولتی از مختلف مملکت و بالعکس در کمترین مدت و درزمان حکومت غیاث‌الدین بلبن حتی درموقع و جنگ‌نگر هم پست سلطنتی از دهلی به‌لشکر فرستاده می‌شد. همراه پست شاهی پست بعضی‌ازافراد از یك نقطه به‌نقطه دیگرکشور ارسال میگردید اشتیاق حسین قریشی درکتاب نظم و نسق در (بانگلیسی) صفحه ۸۹ سمت برید ممالك بسیار بود و صاحب این مقام مهم موظف بود تمام درباره اوضاع مملکت را مرتباً کسب نماید و بگذارد و اساس حسن اداره با سازمان برید بک

---

۲۲ - نقلشده از کتاب فرزانگان زردشتی تألیف ر چاپ تهران صفحه ۸٤

۲۳ - روابط هند و ایران (بانگلیسی) چاپ ... میلادی صفحه ۱۰ .

۲٤ - میراث ایران ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه

۲۵ - حکومت اسلامی درهندوستان چاپ دهلی (بانگ ۸۷ (قسمت دوم)

۲٦ ترجمه رشید یاسمی چاپ تهران صفحه ۱۳۳

۲۷ - تاریخ مسلمانان پاکستان وبهارت (باردو) چاپ کراچی صفحه ٤۱۵ .

۲۸ - ایران در زمان ساسانیان ترجمه فارسی.

۲۹ - تالیف آرتورکریستن‌سن ترجمه فارسی از رشید تهران صفحه ۱۵۰ .

ت بشمار میرفت و از نظر اداره مملکت حایز اهمیت
ادهای بود.

اسپرنگ‌لنگ استاد دانشگاه شکاگو مینویسد: مانی‌جهت
، شعبه‌ای از مرکز دینی‌خود به‌پاکستان رفت[30]. استاد
نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول صفحه۶۲
ـد: «ناچار مانی از ایران بیرون رفت یا آن‌که او را
کردند و به‌کشمیر رفت و از آنجا به‌ترکستان چین‌رفت
راه از تبت گذشت...» از این قبیل نوشته‌ها درکتب
ی بچشم می‌خورد وهمه اینها مسافرت مانی به‌پاکستان
ع‌دین‌اورا درآن‌نواحی تأیید می‌نماید. آرتورکریستن‌سن
ـ کتابش‌ایران درزمان ساسانیان دراین مورد چنین‌مرقوم
است: «بنابرقول یعقوبی این پادشاه (شاهپور) فقط ده
کیش مانی داشت. پس‌از آن مانی ازکشور ایران اخراج
ب ده سال در ممالك آسیای مرکزی سرگردان بود و تا
ـوچین نیـز رفته و همه‌جا دین جدید را تبلیغ کرده
ها و نامه‌هائی به‌مشایخ خود که دربابل وایران وسایر
، شرقی اقامت داشته‌اند می‌نوشته است...»[31].
پروفسور عباس شوستری درضمن فرهنگ وکسورداری
یرامون تأثیر دین ایران ساسانی درآنکشور چنین اظهار
ید: « در مذهب مهمایانی بودائی افکار زردشتی نمایان
ند از جمله عقیده به‌بهشت معنوی وسناش از بدل‌ودهش
، و نیز خورشید یامهرپرستی‌که در عصرگپتائیان درهند
یافت برخی‌گمان می‌کنند که در اثر تبلیغ یا آموزش
ـدان زردشتی است. هرشه پادشاه بزرگ هند پدر ونیای
، خویش‌را خورشیدپرست می‌خواند.»[32]
ـه . گوئتز درمقاله‌اش (منتشرشده درکتاب میراث‌ایران
ـهران صفحه۱۵٤) می‌نویسد: «معابد ماگاها برای‌پرستش
، از قرن ششم تا هشتم میلادی فراوان بودند. تصویر
ـیا» از منطقه چامبا قرن هشتم نیمه ساسانی است و حتی
آنکه صورت ابن‌خدای‌آفتاب کاملاً هندی‌شد کفش‌های
ـمان صورت سابق ماند».

## ـشکی

علم‌پزشکی‌که درپرتو توجهات‌پادشاهان ساسانی درایران
ج عالی پیشرفت رسیده بود و شهر جندیشاپور کـه
ستان عظیمی داشت وحکمای هند نیز درآن بکارگماشته
بودنـد جلوه‌گاه درخشندگی آن علم محسوب می‌شد.
ـشاپور پس‌ازسقوط امپراتوری ساسانیان نیز تا مدتی‌دراز
ن مرکزمهم پزشکی‌ایران پابرجا بود. دانشمندان مسلمان
ایرانی چون بوعلی سینا ورازی وغیره در ادامه و ارتق
کوشیدند. همان‌علم درهندوستان مورد علاقه‌مردم قرار
و امروز هم درآنجا باسم طب بوعلی‌سینائی یا یونانی ب
سرافرازی باقیست.

## صنعت وهنر

تأثیر ایران ساسانی ازحیث صنعت‌وهنر درهندوپا
خیلی بیشتر ازآن است‌که مردم تصور می‌کنند. البته تأ
ایران درآن‌کشور بطورآشکارا اززمان موریائیها دیده
و در زمان گپتائیان هم که با ساسانیان همزمان بود
ادامه داشته است اما این تأثیر در زمان حکومت مسلما
تمام اوقات بیشتر شده و درواقع میتوان‌گفت اسمر
هنوز هم پایان نپذیرفته است. در سطور زیر توجه‌مار
بررسی همین موضوع مبذول می‌داریم و نظرات عده
نویسندگان را دراین‌باب مورد استفاده قرار می‌دهیم.
دالتن در کتاب بزرگی که درباره گنجینه‌های
آمودریا تنظیم کرده‌است درباره هنرساسانی‌می‌نویسد: «
ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود‌که هنر اولیه اسلامی در
براساس آن نهاده شد. درختی که ساسانیان کاشتند د
اسلامی شکوفه‌کرد و میوه‌های برومند داد...»[33].
گیرشمن درکتاب خود بنام «ایران» ترجمه
معین صفحه ۳۵۲ درباره نفوذ فرهنگ ساسانیان درهند
اینچنین اظهار نظر میکند: «هنر ساسانی که وابسته به
ایرانی است، به‌منزله پلی بین تمدنهای‌کهن آسیا و
قرون وسطای غربی بشمار می‌رود. عمل تمدن بخشنده
دوره ساسانی بدینجا محدود نمی‌گردد. ایران مدت
روابطی بسیارنیکو با دولتی هندی یعنی دولت گوپتا
دولت مربور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دوره
در هندوستان پدید آورد. ایران برای این‌دولت نقش
وعامل انتقال، افکار وهنرهای غربی را داشت و به‌و
این‌امور داخل‌کشور مجاور گردید. سابقاً گفته شدکه
این «دوره طلائی» تمدن هندی، هند به‌سبب دوستی
اقتصادی و فرهنگی که بین دوملت مذکور وجود
توانست به‌منابع غربی دست‌یابد و از آن در علوم ـ
نجوم، هندسه ومنطق استفاده کند و در این موارد ـ
دربخشی از آنها ــ مدیون ایران می‌باشد».
استاد فقید سعیدنفیسی درتاریخ تمدن ایران‌سا
اول چاپ دانشگاه تهران صفحه ۲۲۳ پیرامون موضو
صنایع‌ایران‌ساسانی‌درهندوپاکستان چنین‌نگاشته: «درهـ
نیز نفوذ صنایع ساسانی دیده شده است مخصوصاً درمعا
که با ایران همسایهٔ دیوار بدیوار بوده و درشمال

سرزمین (پاکستان کنونی) تمدن یونانی و بودائی و یونانی و برهمائی در خاك هندوستان پیش‌رفته و قسمتی از نواحی هند (پاکستان) جزو قلمرو پادشاهان یونانی و بودائی باختر بوده است وبهمین‌جهت باستان‌شناسان سبك مخصوصی ازصنعت را بنام صنایع وتمدن هند وساسانی نامیده‌اند و دامنه قلمرو این صنعت به‌اندازه‌ای در داخله هندوستان پیش‌رفته است که در شهریورماه ۱۳۲۸ سکه‌های این دوره را در تالیسارسامبهر در ۶۰میلی شهر جیپور (راجستان) یافته‌اند».

«نفوذ صنایع ساسانی حتی در معابد برهمایی مرکـز هندوستان دیده می‌شود از آنجمله در معبدبست که در غاری نزدیك ده اجانتا در ناحیه خاندیش از توابع بمبئی هست و درآن آثاری از ۲۰۰ پیش‌از میلاد تا ۶۰۰ میلادی یافته‌اند و یك نقاشی دیواری از زندگی ارباب انواع هست که نه‌تنها جزئیات صنایع ساسانی درآن دیده می‌شود بلکه جامه‌هائی که برتن اشخاص هست همان جامه‌هائیست که در دوره ساسانیان ایرانیان می‌پوشیده‌اند ودرنقشهای برجسته وسکه‌ها وظرفهای نقره دیده می‌شود».

آ. گودار رئیس‌اسبق اداره باستان‌شناسی‌ایران درمقاله‌ای بعنوان هنر در دوره سلجوقیان (چاپ شده درکتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه ازجواد محیی صفحه ۳۰۹) نگاشته است «هنر در قرون اولیه هجری یعنی همزمـان با فرمانروائی سامانیان وآل‌بویه وحتی سلجوقیان بی‌گفتگوهمان هنرساسانی درلباس اسلام یا سامی است. دراین دوره در زمینه‌های مختلف هنری ازقبیل معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، پارچه‌بافی اشکال رسوم ساسانی برتری خودرا حفظ و بصورت ماهرانه‌تری درآمد.» چند سطر بعد بازهم از اوست: «برنس پارچه‌های ظریف و گران‌بهائی که بمقدار فراوان از دوران آل‌بویه و سلجوقیان بیادگار مانده است تقلید واقتباس انکارناپذیر قوی از رسانی ساسانی است». درصفحه ۳۱۰ کتاب مزبور گودار حسن اظهار عقیده می‌نماید «بااین‌حال از همان اوایل تسلط مسلمین بر ایران، اهالی مغرب ایران مساجدی برای خود ساختند این مساجد همان ساختمان معابد ساسانی بودکه ظاهر آنرا بصورت دیگری آراستند. چهار طاق مرکزی را به‌سوی دیوار جنوبی رانده وصحن وآتشگاه آنرا مبدل به‌محراب نمودند در برابر این غرفه عریض مؤمنین در هوای آزاد مراسم نماز و دعا بجا می‌آوردند. تا دوره سلطنت ملکشاه سلجوقی مساجد ایران بدین‌شکل بود. مسجد جامع اصفهان در صحن ملکشاه نیز درست ازروی همین اسلوب بنا شد. بدین‌ترتیب عنصر اصلی معماری ساسانی لااقل درمغرب ایران بصورت عنصر اساسی ابنیه نوبنیاد بکار رفت گاهی نیز بناهای باشکوه‌آتشکده‌ها را تبدیل‌به‌مسجد میکردند مسجد نزدخواست

ازاین قبیل است».

در ادامه مطالب فوق آ. گودار درهما اشاره شده (صفحه ۳۱۱) چنین اضافه مینما در دوره سلجوقیان ازترکیب چهارطاق دوره خراسانی مدرسه نظام‌الملك (نظامیه) یعنی بزرگ ایرانی پدید آمد. در این سبك ساختم شالهٔ ادامهٔ هنر ایرانی درنبره‌ترین ادوار تار

درکتاب تمدن‌ایرانی (ترجمه فارسی از چاپ تهران درصفحه ۲۷٤) بازهم از آ. گود دیده می‌شود: «درزمان ساسانیان، عنصرمهم سا یك بنای گنبددار برروی چهارپایه‌ای بودکه بو بهم متصل می‌گردید. این‌نوع ساختمان را درا می‌نامیدند این نوع چهارطاقی طالار یا یکی از ساسانی را تشکیل می‌دادند. در ابنیهٔ مذهبی چ اصلی بنا را معبد بود با آنکه مجزی از قسمتهای محاط معبد قرار می‌گرفت و درآن مراسم مذ می‌دادند در تمام نواحی ایران، درنقاط مهم درگردنه‌های کوه بردیك پل‌ها، کنار چشمه‌ها این‌قبیل چهارطاقی‌ها ساخته شده بود وآتشگاه داشت ودرساعات مخصوص‌نمار آتش نمایان مب اسلام ایران را مسخر کرد این‌آتش‌ها همه خامو

مرتضی راوندی درتاریخ اجتماعی ایران - تهران در صفحه ۷۳۸ دراین باب چنین مرقوم «مختصات صنعتی و هنری عصر ساسانی قرنها پ اسلامی درایران وممالك خاورمیانه باقی مانده و آتشکده‌ها، در مسجدهای ایران بکاررفت بطور معماری اسلام دنباله معماری عصرساسانی است».

همانگونه که از تعدادی از ابنیهٔ تاریخی و پاکستان که در شهرهای لاهور و ملتان ودهل اوائل حکومت مسلمانان درشبه‌قاره ساخته شده می‌شود سلاطین غزنوی و ممالیك وخلجی وغ و پاکستان همان فن معماری ایران را رواج دادند پادشاهان سامانی و سلجوقی مرسوم بود و مطا پژوهشگران، فن‌معماری معمول در زمان سامانیان در ایران در واقـع دنباله فن معماری ساسانیان بدین ترتیب این فن معماری ایران ساسانی بود وپاکستان محلی گردید و با پذیرفتن مختصر تغ

---

۳۰ - هلال وسنر (بانگلیسی) چاپ لندن صفحه ٤٨ .

۳۱ - ترجمه فارسی از رشید یاسمی چاپ تهران صفح

۳۲ - همسایگان ایران درعصر ساسانیان صفحه ۲٤۳

۳۳ - نقل ازتمدن ساسانی تألیف علی‌سامی جلد دوم ،

مولود نیازمندیهای محلی وسلیقه مردم آن‌سرزمین بود بحیات خود ادامه داده است.

هـ . گویتنر خاورشناس انگلیسی درمقاله‌اش (منتشرشده درکتاب میراث ایران، ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه۱۵۹) دربارهٔ مناره معروف دهلی چنین می‌نویسد : «آخرین بنای این سبك «سلجوقی» منار معروف «قطب‌منار» در دهلی‌قدیم است که در سال ۵۹۶ هـ (۱۱۹۹م) در زمان سلطان محمد معزالدین غوری آغاز و در زمان سلطان ایلتتمش (۶۳۳ — ۶۰۷هـ) پایان یافت».. «ولی نوشته‌های دیگر روی این منار ومقطع ستاره‌ای‌شکل پی و شکل مخروطی‌آن ثابت می‌کندکه این منار آخرین و بزرگترین و ظریف‌ترین اقسام وبوسعد برجهای قدیمی‌تر غزنوی و مقبره‌های (سلجوقی ایرانی) ومناره‌های بلند است...».

درصفحه ۱۶۳ میراث‌ایران جنس عبارت بچشم میخورد «آخرین مرحله تازه درآمد این دوره در «علائی دروازه» (۷۱۱ هجری مطابق ۱۳۱۱م) و در جنوب خاوری ساختمان ضمیمه‌ایست کــه علاءالدین (خلجی) بر مسجد قوت‌الاسلام افزوده و بالاخره در «جماعت‌خانه» (درآن هنگام فقط در دالان بزرگ آن) مشاهده میشود این محل اصولا برای مقبره نظام‌الدین اولیاء وبوسیله خضرخان پسر علاءالدین‌ساخته شده بوده است. اصولا هردو نوع ساختمان از نوع ساده‌تر مقبره‌های ساسانی اقتباس شده که عبارت از مکعبی دارای گنبد مرکزی‌کوتاه و درب ورودی بلندی در میان دوپنجره کوتاه‌تر است»

درصفحه ۱۶۴ کتاب میراث‌ایران این عبارت جلب‌توجه میکند: «بنائی که بنام مقبره ایلتتمش (۶۳۲ — ۶۰۷هجری) معروف‌است ازسبك ساسانی مذکور درفوق تقلید شده وهرچند کتیبه‌ای وجود ندارد که صاحب این بنا را معرفی بکند ولی موقعیت آن و ترتیباتش بقدری نزدیك به ضمیمه‌ای است که سلطان مزبور برای مسجد قوةالاسلام ساخته که دلیلی برای تردید در انتساب بنا به‌وی در دست نیست».

ساختمانهای معظم بنام مقبره سلطان فیروزشاه تغلق، مقبره غیاث‌الدین‌تغلق وغیره در دهلی وتعدادی ازساختمانهای دیگر در شهرهای مختلف شبه قاره بویژه ملتان ، تته سرینگر (کشمیر) بنگال دهلی وغیره واغلب مساجد آن‌دیارها سبك سامانی وسلجوقی یعنی درواقع شیوه ساسانی ساخته شده‌است دربارهٔ عمارات‌ملتان درکتاب میراث‌ایران صفحه۱۸۰ اینگونه شرح داده شده‌است : «درملتان چهار مقبره معروف سبك‌ایران وجود دارد که برروی خرابه‌های شاه بهاءالحق، شمس‌الدین، شادناشاهید و شاەرکن‌عالم ساخته شده است. همه اینها کاشی معرق دارند... تاریخ آنها بقرن هفتم وهشتم هجری مربوط میشود مقبره‌های دیگر به سبك ایران ولی به نسبت‌کوچ عبارتند از مقبره بهرس در سبت‌پور واقع در پنجاب (پاکستان) ومقبره شیخ موسی‌آهنگر (نیلاگنبد) در که همه مربوط به زمان لودی و ازکاشی پوشانده شده‌ا

دربارهٔ بناهای کشمیر درکتاب مزبور در صفح حسن نظر می‌رسد: «سبك کشمیر تمایل به‌تاخیر داشـ چون در میان کوههای بزرگ محصور و درسایر نقا بود اختصاصات بسیارکهن خودرا نگاهداشت . مقبره سلطان زین‌العابدین (۸۷۹ — ۸۲٤ هـ) در «مدنی» مادر وی در سرینگر هرچند بر پی‌های معابد هندو ب ولی سبك مقبره اسمعیل سامانی در بخارا میباشد»

درمقبره سلطان زین‌العابدین‌کاشی‌ها بکار برده ش وگویا اولین‌بار کاشی‌کاری ایران در هندوستان ن آغاز گردیده است گوشوارها و گنبدها و مقرنس تعدادی از ابنیه تاریخی اسلامی هند وپاکستان مانند قلعه کهنه دهلی و مسجد جامع تته (سند پاکستان) و ا لتمش در دهلی و امثال آنها یادآور این مطلب مهمی سازندگان آنها سبك ساختمان گنبدهای خواجه نظ وتاج‌الملك درمسجد جمعه اصفهان را که هردوی ا معابد ایرانی در دوره ساسانیان ساخته شده‌اند درنظر

در میراث ایران صفحه ۱۷۵ این مطلب دیده «مقبره‌های هوشنگ ومحمود خلجی و درباخان ا آخرین اسعاب سبك مقبره‌های سامانیان بخاراست ب دیگر گنبدهای مربع زمانهای بعد را دربر دارد ملك مغیث وهمچنین در مقبره‌های مولتان که بعدا بحث خواهدشد گنبد نوك‌تیزی برروی‌بدنهٔ هشت‌گوشه عرض‌اندام میکند همچنین طاقچه‌های کوچك بر از ش شکل‌گوش‌ماهی و سقف‌های ضربی متقاطع‌که درمنط اینقدر عمومیت دارد بی‌شك ازایران است» .

هـ . گوتنر درمقاله‌اش (میراث ایران صفحه دربارهٔ نفوذ هنر ایران درجنوب هندوستان چنین «. هنر بهمنی جنان از هنر ایران الهام‌گرفت که شاخه مستعمراتی هنر ایران دانست. فقط مقبره کوچك این سلسله یعنی حسن ظفرخان سبك تغلق وسس آن ولی‌ازآن به‌بعد تمام مقابرسلاطین واشراف درگلبرگ نزدیك «بیدر» از نوع ایرانی اواخر قرن هشتم چهاردهم میلادیست... میگویند مسجد جامع‌گلبرگه ا از روی مسجد معروف اموی درقرطبه ساخته شده ولی مسئله اینست‌که شاید مسجدگلبرگه ازطریق‌واسطه‌ای که فعلاً در دست نیست از روی نمونهٔ قدیمی‌تر مسجد جامع اصفهان ساخته شده باشد» .

بیشتر ساختمانهائیکه در دوره هزارساله حکومت اسلامی هندوپاکستان درآن سرزمین ساخته شد ملهم ازطرز معماری ایران بخصوص ایران ساسانی بوده است. سبك معماری ساسانی همه بیشتر در آرامگاهها و مساجدی که از ابتدا بسوی زمان سامانیان و سلجوقیان ساخته شد بکار رفته است. این سبك تا اواخر در شهرهای نواب‌نشین مانند حیدرآباد، بهوپال، لکهنئو، رامپور، بهاولپور وغیره درساختن مساجد وغیرهها مرسوم بوده است. درکتاب میراث ایران در صفحه ۲۰ دراین مورد اینچنین اظهارنظر شده‌است «سبك معماری ایران فقط در حیدرآباد دکن که دراین اواخر بعنوان آخرین بنای اسلام درهند شناخته می‌شد تاحدی پیشرفت. الارهای بدار بخصوص به سبك چهل ستون تا اوایل قرن نوزدهم بالاتی بوسیله تکرار می‌شد»

درکتاب ایران از نظر خاورشناسان تألیف استاد محمد رضازاده شفق چاپ تهران صفحه ۵۰ این مطلب دیده میشود «اسلوب معماری عصر مغول ادامه اسلوب عصر ساسانیان است». در ابنیهٔ مغولان هند سر تأثیر فراوان هنر بخصوص مشخود هنر ایرانی که در هرزمان در دوره اسلامی ارتباط خویش را با هنرایران پس‌از اسلام دوره عصر ساسانیان قطع نکرده است

## ساسانیان وادبیات هند وپاکستان

تفوق ساسانیان در شیوه حکومت و ادارهٔ طبقه‌های جنگ وظرافت هنرها ولباس وآداب ورسوم درباری وبالاتر ازهمه تحمل وشکوه افسانه‌مانند دربار خسروپرویز وعدالت کسری انوشیروان وعشق‌سوزان شیرین‌وفرهاد ادبیات زبان‌های مختلف سرزمین پهناور شبه‌قاره از جمله فارسی، اردو، سندی، پنجابی، پشتو، کشمیری، بنگالی، گجراتی وغیره را چنان تحت تأثیرخود قرارداد که آثار ادبی‌آنها بهمیراث قابل‌توجهی ازهمین اسامی مشحون‌گردید. درجواب مثنوی خسرووشیرین نظامی گنجوی بفارسی واردو مثنویهای شیرین‌وخسرو وشیرین وفرهاد سروده شد و داستان‌نویسان همین داستان را منظوم ومنثور نوشتند و از روی آنها فیلمها و پس تآترها را گذاشتند. عشق شیرین وکوهکن وفرهاد وجوی شیر و تیشه فرهاد وکوه بیستون وغیره موضوعات بسیار الهام‌بخش برای شعرا و سخنوران زبانهای شبه‌قاره محسوب گردیدند. زنجیر عدالت نوشیروان ولقب عادل وی وجاه وحشمت خسروپرویز وداستانهای جالب بهرام‌گور و مانی ومردك و ارژنگ مانی برای همه دل‌انگیز بود وبخصوص شعرا بهآنها علاقه پیدا کرده وبعنوان تشبیه واستعاره آنها را در آثار خویش جای دادند. این اسامی بقدری در ادبیات زبانهای اردو وپنجابی وسندی وکشمیری وپشتووبنگا که تحت تأثیر فارسی قرارگرفتند رخنه‌کرد بهآنها برای هرمحصل زبانهای مربوط لازم؟ وضع ازاین نظر تغییری نکرده است

بعضی از اسامی متعلق به ساسانیان نظیر انوشیروان، بهرام، فرهاد، شیرین وامثال ا و مسلمانان شبه‌قاره حالا هم برای اسامی اطفال می‌کنند وبویژه دربین افراد زننسی که درا معروف‌اند اینچنین اسامی بافراط برگزیده می‌

برای اثبات ادعاهای فوق دائر بر رخه پادشاهان ومعمران وموضوعات دیگر متعلق در ادبیات هند وپاکستان لازم بنظرمیرسد، نطو از اشعاریکه بوسیله گویندگان فارسی و اردو سروده ودرآنها اسامی مربوط بهتاریخ زمان مو شده است در زیر نگاشته شود. البته ناگفته د در زیر نگارش می‌یابد بعنوان مثتی از خروا در هردیوان دهها شعر (گاهی بیش‌ازآن) را پیدا کرد که دارای اینچنین اسامی واشاراتی عشق‌شیرین‌وفرهاد وجاه وجلال خسروپرویز و انوشیروان می‌باشد

* * *

از ابوالفرج رونی شاعر قرن پنجم هجری:

شه او زشد محصور سعد
که همین‌خسرو و آن سنر
هست معراج بخون خدمت‌اوست
هست بهرام به خون خونبز
هوا بر سرت ضحاك ظالم
گزید آئین نوشروان ع
با عدل تو ظلم عدل نوشروان
با علم تو جهل علم ،
تو موسی عهد و کسری وقت
حشم تو چو سامری و ،
باطف صنع برآورد ستون قصری
که‌قصرخسر وانجم به‌قصرشیر ،

از مسعود سعد سلمان شاعر دربار غزنویان:

همیشه باشی برتخت ملك چون خسرو
مخالف تو گرفتار شدت ،
در آئین دین ناسخی گشت عدلت
که مسوخ ازآن عدل نوشروان
ای بدل اردشیر — وی عوض اردواز
آمد نزد رهی — روان نوشروان

ارك كريمخان زند – شيراز – «عكس از : محمود شهرابی»

هنر و مردم

NAR - O - MARDOM
(art and people

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

شهریورماه ۲۵۳۵

سال چهاردهم - شماره

دراین شماره :



mpliments of
Counsellor
n Embassy
elhi.

مدیر: دکتر ا . خا

سردبیر : بیژن سمن

طرح وتنظیم : ف

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤۰۳۳۱
تکشماره ۱۰ ریال
اشتراك سالانه ۱۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایـران بحساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

ress:
STRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
. JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: $5

subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch, Tehran - IRAN

# هنر ایرانی در موزه‌های فرانکفورت

**دکتر امیر اشرف آریان‌پور**

دریکی ازروزهای اواخر سال ۷۹۳ میلادی کارل بزرگ (۸۱٤ — ۷٤۲) درشهر ورتسبورگ به‌کشتی نشست ودر محلی پابخشکی نهادکــه هوائی دلکش ومنظره‌ای زیبا داشت . کارل چنان شیفتهٔ این ناحیه شدکه دل ازیار ودیار کند وتا پائیز سال بعد درآنجا ماند .

این آبادی «ویلای فرانکونوفرد» (Villa franconofurd) نام‌داشت‌وکارل بزرگ در سندی که در ۲۲ فوریه نوشته شده ، ازآن نام برده است . باین ترتیب شهر فرانکفورت حد اقل ۱۱۸۲ سال را پشت‌سر گذاشته است .

این شهر درسال ۱۱۵۲ بصورت‌یکی ازشهرهای درجه اول اروپای مرکزی درآمد ، زیرا درآن سال فردریك اول (۱۱۹۰ ـ ۱۱۲۲) تاج شاهی‌را در آنجا برسر نهاد . اولین بار درسال ۱۱۵۷ از فرانکفورت بعنوان «مرکز نمایشگاهها» نامبرده شد . درسدهٔ چهاردهم این شهر مرکز نمایشگاههای اروپا شد و درسال ۱۸۹۱ اولین نمایشگاه جهانی الکترونیك درآنجا برگزار گردید .

درسال ۱۸۱٦ فرانکفورت مقرمجلس ملی آلمان شد وپنجاه سال تمام مرکز سیاست کشور آلمان بود . درسال ۱۹٤۳ شهر مزبور دراثر حملات شدید هوائی متفقین باخاك یکسان شد و دوسال بعد ارتش آمریکا آنجارا اشغال کرد وچیزی نمانده بودکه بعنوان پایتخت آلمان غربی انتخاب شود .

این شهر درسال ۱۸۷۱ ، ۹۱ هزار جمعیت داشت . درسال ۱۹۰۰ نفوس آن بدویست وهشتاد وهشت هزار نفر افزایش یافت . درسال ۱۹۲۵ جمعیت فرانکفورت به ٤٦۸ هزار نفر ودرسال ۱۹۳۹ به ٥٥٠ هزار نفر رسید . امروز جمعیت این شهر ٦۷۸ هزار نفر است‌که بیش‌از یك ... آن یعنی درحدود ۱۲۰ هزار نفر خارجی هستند و تعداد زنها درحدود سی‌هزار بیش‌از مردان است .

فرانکفورت ازنظر اقتصادی یکی از مهمترین شهرهای اروپاست ...

بیش از پانصد هزار نفر کار میکنندکـه درحدود ۲۲۰ هزار نفر آنها همه‌روزه از شهرهای اطراف بفرانکفورت می‌آیند وعصر بشهرهای خود برمی‌گردند.

درفرانکفورت ٤۸ کنسولگری و ۳۰ نمایندگی بازرگانی وجود دارد.

این شهر ازبسیاری جهات مهم‌ترین شهر آلمان غربی است.

شاید بهتر بود فرانکفورت را شهر گوته می‌نامیدند، زیرا درهرگوشه وکنار این شهر یادگاری ازشاعر مشهور آلمانی ... گوته درسال ۱۷٤۹ درفرانکفورت ... شد ودرسال ۱۹۷٤ مراسمی بمناسبت دویست وبیست وپنجمین سال تولد او در ... ن وعالب ممالك جهان باشکوه‌فراوان برگزار گردید. خانه وموزه گوته درسال ۱۹٤٤ بمباران شد ولی بعداز جنگ آنرا ... بصورت اول درآوردند. درسال ... یکصدو بیست هزار نفر از خانه ... موزهٔ گوته دیدن می‌کنند.

دانشگاه فرانکفورت درسال ۱۹۱٤ ... شد ابتدا آنرا دانشگاه سلطنتی ... نهادند. درسال ۱۹۳۲ بمناسبت صدمین ... درگذشت گوته، دانشگاه فرانکفورت ... «یوهان ولفگانگ گوته» خوانده ... این دانشگاه دارای ۱۹ دانشکده، ۹۰۰ استاد ودانشیار ومتجاوز از یازده هزار دانشجو است. تاریخ ایجادکتابخانهٔ ... نگاه به‌سال ۱۵۲۹ میرسد وفعلاً يك ... میلیون و سیصد هزار جلد کتاب درآنجا وجود دارد وتعداد قابل توجهی از این کتابها بزبان فارسی است.

یکی از سمینارهای مهم دانشگـاه فرانکفورت، سمینار خاورشناسی است. این سمینار درسال ۱۹۱۵ تأسیس‌شدوهدف تشکیل آن مطالعه‌دربارهٔ فرهنگ وزبان کشورهای اسلامی وازجمله ایران است. رئیس کرسی خاورشناسی پروفسور دکتر رودلف زلهایم استکه تخصص اصلی او درزمینهٔ زبان وفرهنگ عربی است، اما درمورد ادبیات وفرهنگ ایران‌نیزصاحب نظر است وتدریس تاریخ ادبیات ایران بعهده اوست.

پروفسور زلهایم کتابها و مقالات متعددی درزمینهٔ فرهنگ وزبان ایـران نوشته ودراغلب سمینارهای خاورشناسی بین‌المللی، سخنرانی کرده وچندین‌بار بایران دعوت شده است. این استاددانشمند سهم مهمی درمعرفی فرهنگ وهنر ایران به‌آلمانی‌ها داشته وهمیشه آمادهٔ راهنمائی کسانی‌که راجع به‌فرهنگ ایران تحقیق می‌کنند، بوده است.

تا سال ۱۹۷۱ يك مرکز علمی‌مستقل وغیر دانشگاهی نیز درزمینهٔ فـرهنگ وتاریخ واقتصاد کشورهای خاورمیانـه وخاور نزدیك تحقیق می‌کرد. این مرکز علمی‌که «انستیتوی شرقی فرانکفورت» نام‌داشت بریاست پروفسور دکتر «ویلفرید براندس» فعالیت‌می‌کرد ودرآن زبان‌های مختلفی ازجمله زبان فارسی، ارمنی، یونانی، زبان کشورهای بالکان وغیره تدریس می‌شد. درسال ۱۹۷۱ این انستیتو بدانشگاه فرانکفورت ملحق شد وعنوان «سمینار زبـان ترکی» را یافت و اینك پروفسور دکتر براندس رئیس آن است.

از مجلات پرارزشی‌کـه درزمینهٔ فرهنگ‌شرق درفرانکفورت انتشار می‌یافت، می‌توان مجلهٔ «ساعات آسیائی» را نام بردکه ازسال ۱۹۵٤ تا ۱۹۵۸ درشهرفرانکفورت منتشر می‌شد وازسال ۱۹۵۹ بعد درشهر ویسبادن بچاپ میرسد.

شهر ویسبادن ـ کـه‌درحدود ۲۵۳ هزار نفر جمعیت دارد ـ درسی و چند کیلومتری فرانکفورت قرار دارد وگرچه مـرکز ایالت «هسن» می‌باشد ولـی فرانکفورت بعنوان بزرگترین شهر هسن تأثیر فراوانی درپیشرفتهای اقتصـادی و فرهنگی ویسبادن دارد.

درشهر ویسبادن نشریات باارزشی درزمینهٔ شرق منتشر می‌شود؛ ازآن‌جمله است:

* مجلهٔ انجمن آلمانی خاورشناسی که ازمهمترین نشریات ... وازسال ۱۸٤۷ بطور مر... منتشر می‌شد. بعدازجنگ ... این نشریه درشهر ویسبا...

* مجلهٔ هنر شر... ۱۹۵۰ انتشار می‌یابد.

* مجلهٔ ادبیات ... یکبار درشهر ویسبادن ...

* مجلهٔ شرق مسـ... ۱۹۱٦ دربارهٔ فرهنگ ... مسیحی شرق منتشر می‌...

* مجلهٔ کراتیلو... ۱۹۵٦ انتشار می‌یابد وا... قدیمی آریائی دارد.

* نشریهٔ متون ایر...

* نشریهٔ بررسی‌ها...

ناشر بیشتر نشریا... مؤسسهٔ مطبوعاتی «اتوهار...

* * *

فرانکفورت ۱۱ موز... درنوع خود کم‌نظیر است «سنکن‌برگر» مهمترین مو... اروپاست. درسال ۱۹۷٤ در... هزار نفر ازاین موزه‌ها دید... برخی ازموزه‌های فرانکفور... های اطراف ـ که‌آثارهنری... نگهداری می‌شود، بقرار ز...

۱ ـ موزهٔ هنرهای ... سال ۱۸۷۷ درفرانکفورت... دراین موزه علاوه برآثار ب... ایرانی ـ که بیشتر مربوط... میلادی بعد است ـ آثـار... چوب، سرامیك، فلزهای ق... وغیره ازکشورهای اروپائی... کشورهای خاورمیانه‌وخاور د... میشود.

۲ ـ موزهٔ مردم‌شناسی ... ۱۹۰٤ درفرانکفورت ایجاد ش... آثارمختلف مردم‌شناسی بسیاری... های جهان جمع‌آوری شده اس...

موزه آثاری شامل اشیاء برنزی، کارهای دستی ، پارچه‌های دست‌باف عشایری ومجموعه‌ای ازظروف لعابی و گلی ایران، دیده میشود .

۳ـ موزهٔ آثار دوران ماقبل‌تاریخ و آغاز تاریخ‌که درسال ۱۹۳۷ در فرانکفورت تأسیس شد. آثار ایرانی این موزه شامل تعدادی ازبرنزهای لرستان متعلق به‌هزاره‌های دوم و اول پیش‌ازمیلاد و مجموعه‌ای از ظروف و سرامیك‌های نواحی شمالی ایران است .

٤ـ موزهٔ چرم وموزهٔ کفش آلمان (درافن باخ) .

شهر افن باخ به‌فرانکفورت متصل است ودرحدود یکصد وبیست هزار نفر جمعیت دارد . موزهٔ چرم وکفش افن‌باخ درسال ۱۹۱۷ افتتاح شده ومهمترین‌موزهٔ چرم اروپاست و درآن آثار چرمی کشورهای مختلف ازجمله‌ایران‌گردآوری شده‌است . کارهای ایرانی این موزه‌شامل تعدادی جلد کتاب ، غلاف خنجر وشمشیر، کفش ، کمربند ، خورجین ، جامه‌وغیره است‌که جزو بهترین آثار موزه بشمار میرود .

۵ـ موزه شهری (در ویسبادن) که درسال ۱۸۲۲ تأسیس شده‌است ودرآن آثارمختلف هنری‌کشورهای اروپاوآسیا، ازجمله ظروف شیشه‌ای وبلورین ، اشیاء سرامیك‌وآثار حجاری‌ونقاشی، نگاهداری میشود .

تنها اثر ایرانی این‌موزه یك‌سینه‌بند چهارگوش‌جعبه‌ای شکل باآویزه‌ای‌بشکل قلب است‌که ازطلای ناب بالایه‌های عقیق وکهربا ساخته شده است ومتعلق‌به‌سده‌های سوم تاچهارم میلادی است . این سینه‌بند ازگوری‌که متعلق به‌سال چهارصد میلادی است ، درایالت هسن آلمان کشف شده و ـ بطوریکه گذشت ـ درموزهٔ شهری ویسبادن قرار دارد . دربیست سینه‌بند کلمهٔ اردشیر بخط پهلوی حکاکی شده است (ش ۱) .

همانطورکه میدانیم درسده‌های نهم ودهم به‌صنعت شیشه‌سازی توجه زیادی شد وبخصوص درشهرهای نیشابور وافراسیاب (سمرقند) ساختن انواع جام ، تنگ ولیوانهای ظریف شیشه‌ای معمول‌گردید که بیشتر برنگهای آبی و سبز یا زرد وقرمز بود . نمونهٔ آن کوزه‌ای دستدار است ازشیشه زردرنگ‌که خطوط تزئینی آن تراشکاری شده است

این کوزه ـ که ازنیشابور است ـ پایه‌ای بسیار کوتاه داردکه روی آن برجسته‌تر بن قسمت کوزه قرار گرفته‌ است وبتدریج باریکتر میشود تا گردن‌کوزه از قطر آن کاسته میشود . دهانهٔ کوزه برجسته وشیشه‌ای است‌که بلافاصله به‌دستهٔ کوزه‌که در دو سوم کوزه‌را احاطه کرده ، متصل میشود . بالای دستگیره یك خار کوچک قرار داردکه برای محکم‌گرفتن کوزه تعبیه شده‌است . درقسمت‌های‌محدب کوزه نقوش تزئینی برجسته تجسم‌شده است (ش ۲)

نمونهٔ دیگر یك تنگ با نقش‌ها ...

شکل ۱ ـ سینه بند چهارگوش جعبه‌ای شکل باآویزه‌ای بشکل قلب . ازطلای ناب با لایه‌های عقیق وکهربا ، سدهٔ ٤-۳ میلادی (هنرساسانی). موزهٔ هنرهای دستی (فرانکفورت) ، ارتفاع ۷٫٦ سانتیمتر
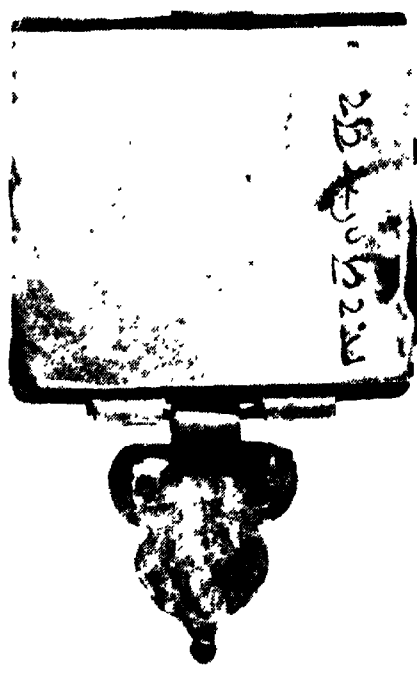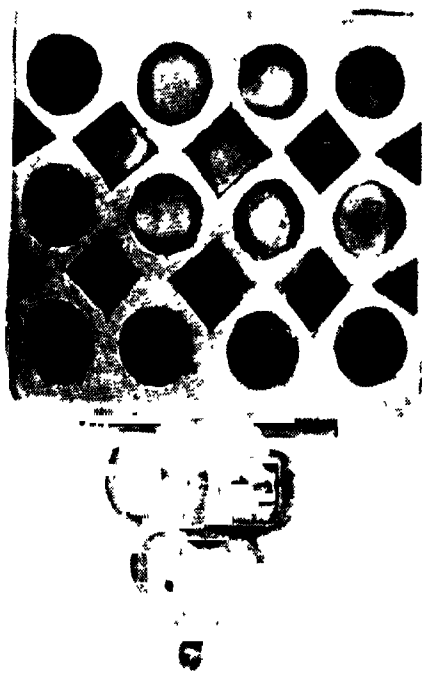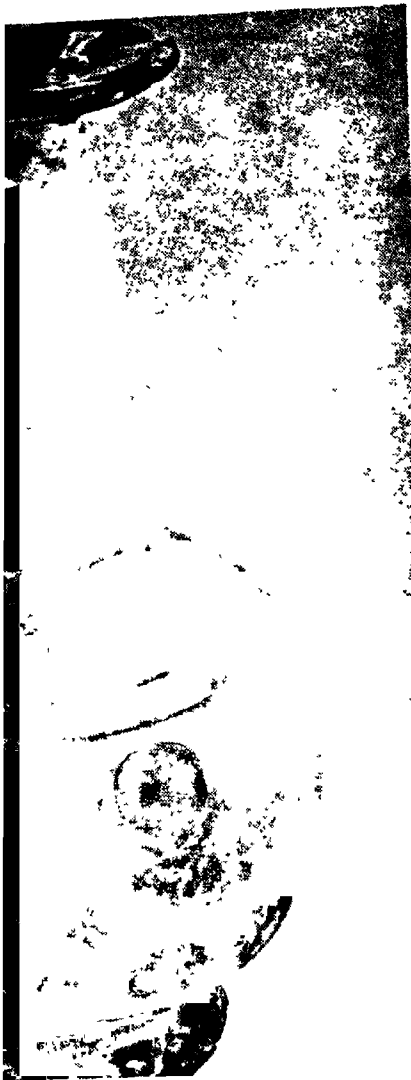
سال ۲ - کورهٔ دسته‌دار. ارشسه رردرنگ، باحطوط ترسی براسکاری
- . . سساىور، سدهٔ ۱۰ - ۹ مىلادی . عورهٔ هنرهای دسىی ، ارىفاع
۱۳٫۵ سانسىمر

سکل ۳ - سگ با نفش‌هـای دایره‌ای شکل . ارشسه
به حاکسری ، باحطوط ترسی براسکاری شده ، اب
مىلادی ، عورهٔ هنرهای دسىی ، ارىفاع ۱۷ س

... شکل است ازشبشهٔ قطور آبی
... حاکستری که خطوط ترسی آن
... شده است . پایهٔ این تنگ کمی
... وبالای آن وروی دیوار برجسته
سگ ، سه ردیف نفش‌های دایره‌ای شکل
... محورد . بالای دایره‌ها دو خط
... هم نفش شده است . روی گردن
بلند ومخروطـی سکل سگ دو ردیف
مسطیل دیده می‌شود . قسمت دهانهٔ سگ
بشکل یك شفاف لب‌تخت شش‌گوش است
(ش ۳) .

سفال‌های اسلامی تاسدهٔ دهم میلادی
بصورتی ساده وبا تزیینانی زیبا تهیه‌می‌شد
وغالباً اشعار یانوشته‌هائی بفارسی یاعربی
روی آنها نفش می‌گردید
حانوران وپرندگان افسانه‌ا
آنها می‌شد . ازآن جمله‌است
پرنده‌که جنس آن ازگل سر
و روی زوکش سفیدی ،
نقاشی شده است .

این کاسهٔ توگرد ، پ

راست بالا : شکل ٦ - کاسه با تصویر پرنده
نوشته از گل سرخ ، نقاشی برنگ قهوه‌ای د
درزیرلعابی بیرنگ ، افراسیاب (سمرقند)، س
۱۰ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر
سانتیمتر، بلندی ۷٫۳ سانتیمتر

چپ بالا : شکل ۷ - ظرف بزرگ باگل‌وبوته
ازگل ، روی زمینهٔ عاجی‌رنگ ، نقاشی برنگ
قهوه‌ای مایل بسرخ ، افراسیاب یا نیشابور، سد
۱۰ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی، قطر ۲٫۵
سانتیمتر ، بلندی ۱۲٫۵ سانتیمتر

پائین : شکل ۸ - کاسه لعابی با تصویر پرنده
نوشته . ازگل سرخ‌رنگ ، دارای روکش لعاب
سفید ، نقاشی برنگ سیاه ، درزیرلعاب بیرنگ
شفاف ، نیشابور، سدهٔ ۱۱ - ۱۰ میلادی ، موز
هنرهای دستی ، قطر ۲٤ سانتیمتر

بیشتر قسمت‌های این کاسه ساده‌است وفقط دربالا وپائین آن نوشته‌هائی دیده می‌شود ؛ دروسط کاسه نیز پرنده‌ای بال وپر گشوده وگوئی درحال پرواز است (ش ٦) .

نمونهٔ دیگر ظرف بزرگی با گل ونوشته ازجنس گل است‌کــه روی آن برنگ قهوه‌ای مایل به‌سرخ برزمینه‌ای عاجی‌رنگ نقاشی شده است . درسه طرف ظرف نوشته‌هائی بچشم میخورد و درطرف دیگر گلی ــ که بی‌شباهت بسر یك ملخ نیست ــ دیده میشود . بقیه ظرف خالی ازنقش ونگار است (ش ٧) .

سفال‌های نیشابور از نظر قــدرت تزئین ورنگ‌آمیزی واستفاده ازرنگهای سیاه وسرخ برزمینهٔ سفید شهرت دارد . ازآن جمله است کاسه لعابی باتصویرپرنده ونوشته . جنس این کاسه ازگل سرخ‌رنگ است و روکش لعابی سفید دارد نقاشی آن برنگ سیاه است ودرزیر لعاب بیرنگ شفاف نقش شده است .

این کاسهٔ توگرد دارای پایهٔ لب‌تخت است . درداخل کاسه یك پرندهٔ بزرگ دیده میشودکه پر دم او بصورت پیچکی پرشاخ وبرگ درآمده است . روی بدن پرنده نوشته‌هائی بازیورهای تزئینی‌بچشم میخورد . لبهٔ ظرف روکش لعابی سفید رنگ دارد (ش ٨) .

درسدهٔ دوازدهم سفال‌های مینائی ساخته میشد . دراین نوع سفال ازنقوش برجسته استفاده میکردند . دراین دوره مرکز سفال‌سازی ازافراسیاب و نیشابور بشهرهای دیگر ، ازجمله کاشان و ساوه وگرگان وتبریز انتقال یافته بود . نمونهٔ این نوع سفال ، کاسهٔ توگرد باتصویر یك انسان است ازگل سرخ‌رنگ‌که روکش لعابی سفید دارد وبرنگ زرد روشن مایل بسبز وشفاف است .

پایهٔ این کاسه کوتاه ، ولی تزیین داخلی آن برجسته است ورنگ قسمت‌های برجسته نسبت به‌عمق تراشها روشن‌تربنظر میرسد . در داخل کاسه تصویر یك انسان

شکل ٩ - کاسهٔ توگرد با تصویر یك انسان. ازگل سرخ رنگ ، دارای روکش لعابی سفید ، نقاشی‌برنگ زرد روشن‌مایل بسبزوشفاف ، ایران ، سدهٔ ١٣ - ١٢ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ١٦٫٥ سانتیمتر

نشسته بچشم میخورد‌که اطــراف او را پیچك‌های پرشاخ وبرگ نخل‌مانند فرا گرفته است . دورادور تصویر چند دایره نقش کرده‌اند ودردایرهٔ بزرگتر که‌به‌حاشیهٔ ظرف نزدیك است‌پیچك‌هائی‌که بی‌شباهت به‌درخت نخل نیست ، دیده میشود . (ش ٩) .

نمونــهٔ دیگر کاسه لعــابی چینی باجمله‌های دعا بزبان عربی است . جنس این ظرف ازگل همرنگ شن است و زیر لعابی سفید ومات برنگ مس وطلا نقاشی شده است .

پایهٔ این کاسه مخروطی شکل وبلند است ودر ته آن نقوش هندسی شش‌گوش دیده میشودکه بوسیلهٔ سه‌گوشه‌هائی سیاه رنگ‌که نقوش مارپیچ سفید دارد ، احاطه شده است . دردیوار داخلی ظرف دو ... نوشتهٔ عربی بچشم میخورد . دیوار ... کاسه‌را نقوش دایره مانندی فرا ... است . پایهٔ کاسه بدون لعاب است (ش ١٠) .

دیگر ازآثار جالب ایرانی در ... هنرهای دستی فرانکفورت مجسمهٔ ... ایستاده‌است‌که روی آن برنگ سیاه ... نقاشی شده است . دستهای این زن ... سینه برروی‌هم وصل شــده و از ... برجسته‌ای‌کــه روی پاهاش ... می‌توان پی‌بردکه این مجسمه جزئی ... ظرف بزرگتر بوده است . کلاه زن ... قابل توجهی دارد (ش ١١) .

ظرفهای فلزی معمولاً ساده ... بود وآنــرا باشکال مختلف می...
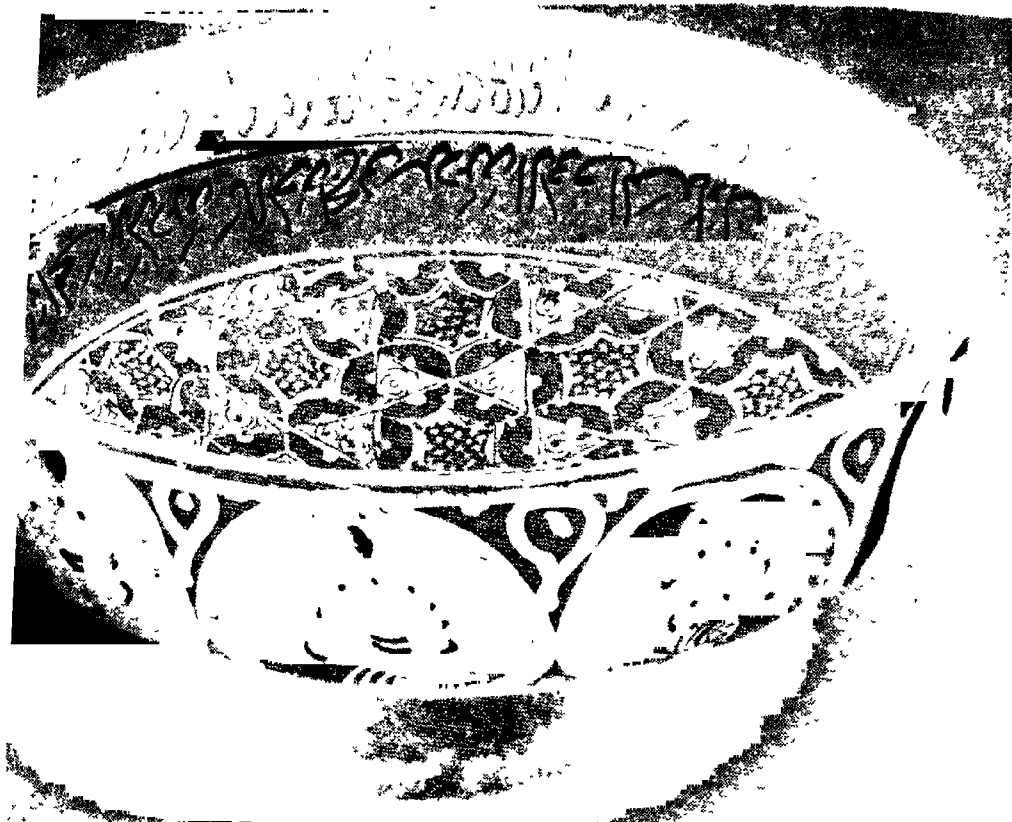
سکل ۱۰ – کاسه لعابی چینی با جمله‌های دعا نزبان عربی . ازگِل برنگ سُ ، درزیرلعابی سفید عات ، نقاشی برنگ مس و سدهٔ ۱۳ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ۱۹٫۷ سانتیمتر

و روش‌را حکاکی می‌کردند . نمونهٔ آن هاون معرعی است‌که ریخته‌گری‌و کنده‌ــ کاری شده وبرروی پایهٔ مخروطی شکل هست‌گوشی قرار دارد و دارای دو دسته کوچك شکل سر حیوان‌است‌که بهرکدام یك حلقهٔ برنزی بزرگ وصل شده است . روی جدار خارجــی هشت‌گانهٔ هاون ، هست نقش برجسته بشکل «قطره» دیده می‌شود . داخل هاون گرد است وبرروی دهانه و پایهٔ آن نوشته‌هائی بچشم میخورد. (ش ۱۲) .

ازسدهٔ شانزدهم به‌مینیاتــورسازی توجهٔ زیادی‌شد وهمزمان باتوسعهٔ‌مینیاتور، صحافی نیز تحول پیداکرد . جلدها ــ که اغلباً ازچرم تهیه می‌شد ــ درمیان سطح خود معمــولاً یك نشان بیضی شکل با آویزه‌های خرد ، ودرگوشه‌ها تحشیه‌های ظریف‌داشت ؛ درحاشیه‌های آنها نیز گاهی کتیبه‌هــا و زمانی کارتوشهــای طولانی بتناوب باگلها دیده میشد .

نمونهٔ آن جلد چرمی کتاب ازچرم نرِ فشرده است‌که برروی مقوا کشیده‌شده است . زمینهٔ جــلد قهوه‌ای رنگ است وروی آن‌حاشیه‌های اسلیمی ازمفتول‌های چرمی دیده میشودکه طلاکاری شده است. (ش ۱۳) .

نمونهٔ دیگرجلد قرآن‌چرمی‌مطلاست ازچرم‌نر برروی‌مقوا بانقش‌های‌ترنجی‌که برنگ‌های سبز وآبی رسم شده و درمیان آنها نوارهای ابری بچشم میخورد . زمینهٔ جلد قهوه‌ای رنگ است .

دیگر ازآثار جالب هنرهای دستی فرانکفور، پاکت‌بازکن باپیچك‌های ونوشته است‌که جنس آن ا ودرسدهٔ هفدهم ساخته شد درپشت‌وروی‌تیغهٔ چاقو فارسی‌وبخط نستعلیق‌دیده ‍ نوشته باپیچك‌های تزیینی شده و دور تیغهٔ چاقو نقو فراوانی بچشم‌میخوردکه بی درحال دویدن نیست . جلد بسبك هندی ساخته شده اس

ازسدهٔ پانزدهم ظروف تقلید سفال‌سازان ایران ، ه

۱۱ – مجسمهٔ یك زن ایستاده ـ با نقاشی برنگ سیاه وسرخ ، ایران ، سدهٔ ۱۳ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، بلندی ۱٦ سانتید
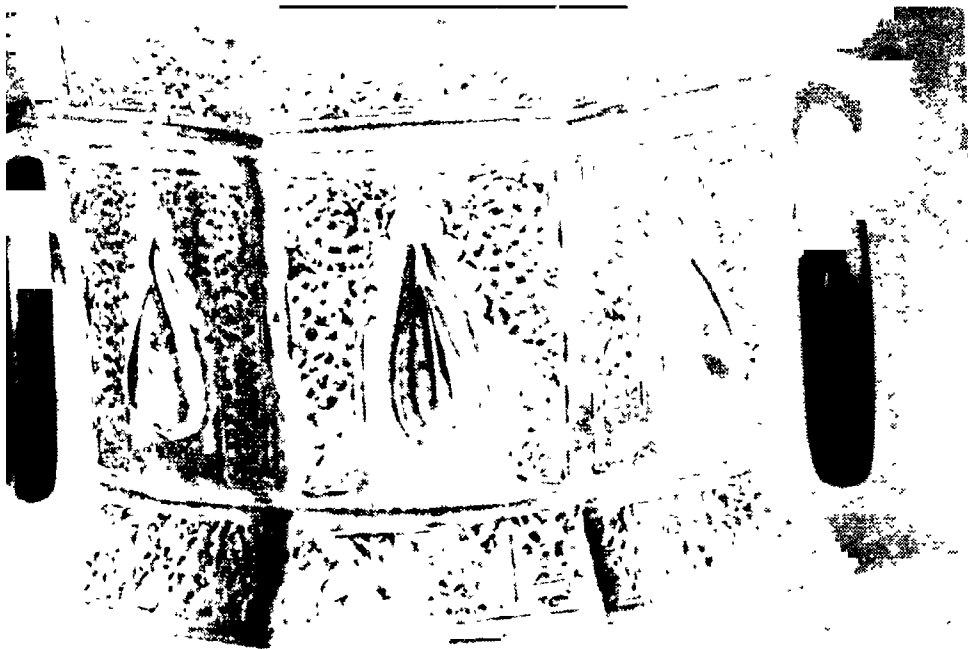
بالا (شکل ۱۲) : هاون . ازمفرغ ، ریخته‌گری‌وکنده‌کاری‌شده ، ایران ، سدهٔ ۱۳ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ۱۸
ه‌ر۱۳ سانتیمتر . راست (شکل ۱۳) : جلد چرمی‌کتاب . چرم برشده‌که برروی مقوا کشیده شده است ، با حاشیه‌های اسل
قهوه‌ای چرمی ومعمولهای چرمی طلاکاری شده ، هرات . سدهٔ ۱٦ میلادی ، موزهٔ چرم آلمان(افن‌باخ) ، ۱۸×٤ر۲٥ سانت
۱٤) : جلد قرآن چرمی مطلا با نقش‌های ترنجی برنگ‌های سبز وآبی ونوارهای ابری‌که درمیـــان آنها رسم شده ، چرم
روی زمینهٔ قهوه‌ای رنگ ، ایران ، سدهٔ ۱۷ میلادی ، موزهٔ چرم‌آلمان ، ۲۱×٥ر۳۱ سانتیمتر
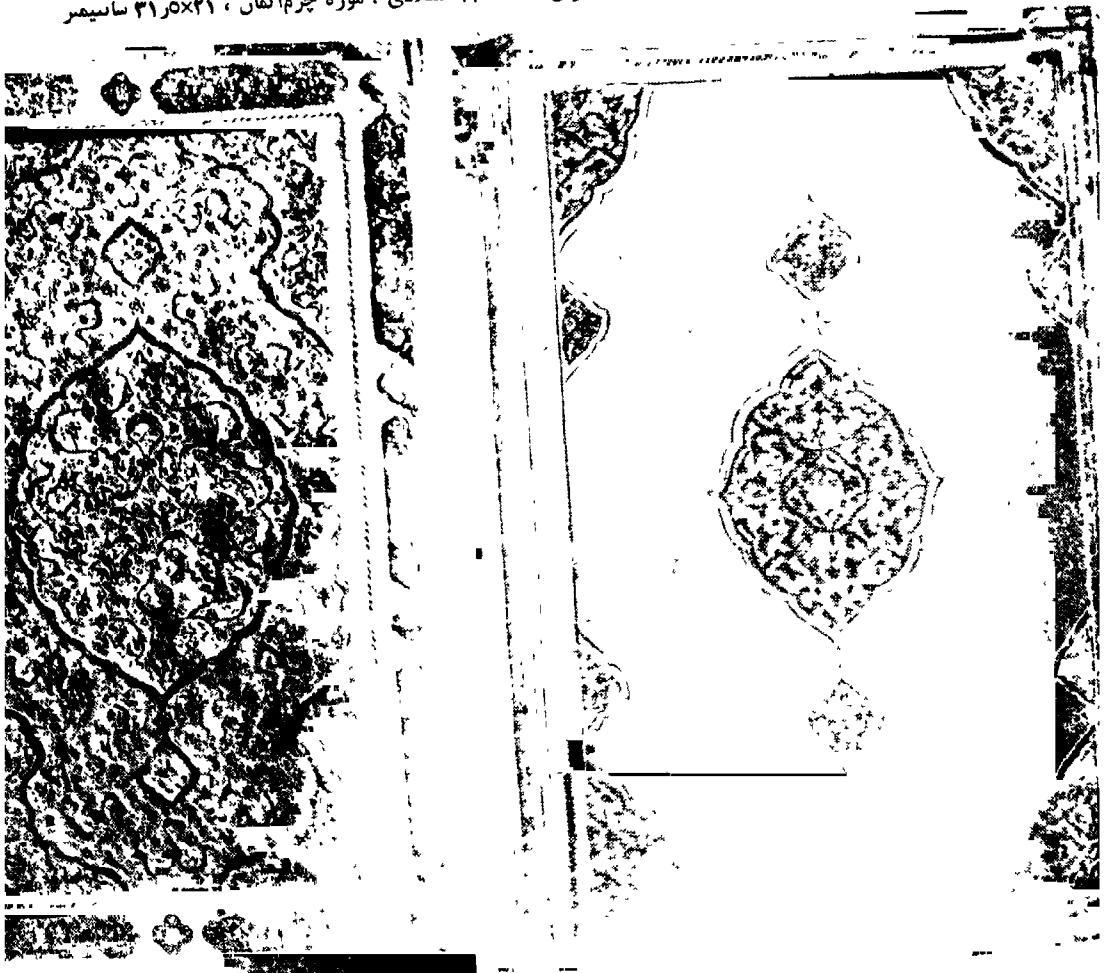
سازان کرمان قرار گرفت واین روش تا سدهٔ هفدهم همچنان ادامه یافت .

نمونهٔ آن بشقاب لب تخت گل‌بته دار وساقه‌بلند ، ازگل چینی است . رنگ این ظرف خاکستری روشن است و روی آن لعاب بیرنگ درخشان دیده میشود .

دیوار این ظرف راه راه است ولبه آن کمی خمیدگی دارد . نقش ته ظرف یك بتهٔ پرشکوفه است‌که تمام قسمت‌میانی را فراگرفته است . درحاشیهٔ بشقاب دو ردیف پیچك پرشاخ وبرگ بچشم‌میخورد. یك روکش لعابی سفید نقش وسط وحاشیه بشقاب‌را پوشانیده است. (ش ١٦) .

نمونهٔ دیگر یك تنگ بانقوش‌تزیینی ازگل خاکستری روشن است . نقاشی این تنگ ، سیاه رنگ است وزمینهٔ زیرروکش برنگ آبی است .

این تنگ گردنی کوتاه وسرپوشی ازمس داردکه نقره‌کاری شده است . در یك طرف آن مردی بیك غزال تبر میزند. درطرف دیگر خدمتکاری ایستاده وگوزن کشته‌ای‌را برروی شانهٔ خود حمل میکند ؛ پهلوی او زنی دوزانو نشسته وجام شراب بدست دارد . سرتاسر تنگ باپیچك‌ها وشاخ‌وبرگهای زیبا پوشیده شده است‌که درمیان آنها پرندگان درپروازند . اینجا و آنجا ابرهای چینی بچشم میخورند . (ش ١٧) .

ظرف دیگر یك کاسهٔ توگرد باپنج پرنده درباغ است . جنس ظرف لعابی‌است وروکشی شفاف‌دارد ؛ نقاشی آن نیزبرنگ آبی لاجوردی است .

پایهٔ این کاسه کوتاه است ونقش کف آن باغی پرازگل وشکوفه‌را نشان میدهدکه بوسیلهٔ دو جوی آب بچهار قسمت تقسیم شده است . در روی آب پنج پرندهٔ آبی شنا میکنند ؛ سطح آب‌را نیز گل‌ها ورياحین پوشانده‌اند . در دو دور ظرف ، سه‌گوشه‌های متعددی قرار دارد که بته‌های گل درآنها بچشم میخورد . (ش ١٨) .

شکل ١٥ – چاقوی پاکب بارکن با پیچا- تزیینی وگل ونوشه . ازفولاد مطلا . سده ١٧ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ۳٦ر۸ سانتیمتر
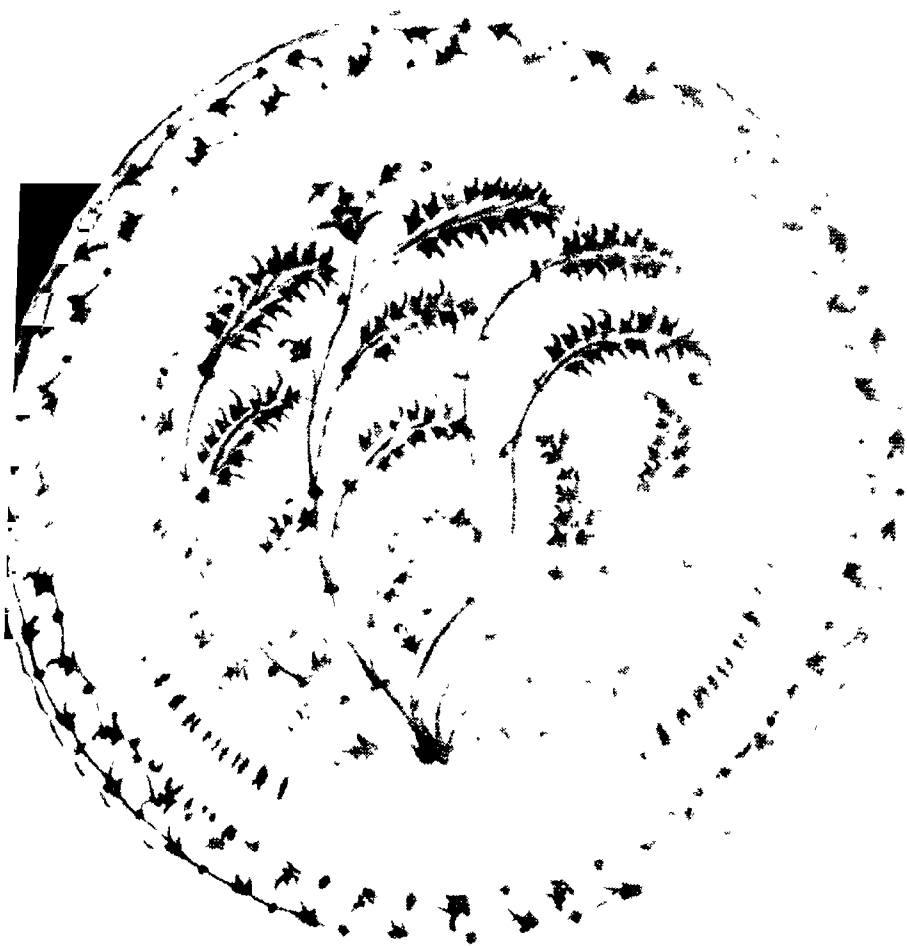
شکل ١٦ - بشقاب لب نخت گل وبوته‌دار با ساقهٔ بلند . از گِل چینی ، برنگ خاکستری روشن ، روی‌آن لعاب برنگ شفاف ، تقلید چینی (سلادن)، کرمان ، اواسط سدهٔ ١٧ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ٢٥٫٥ سانتیمتر

نمونهٔ بعدی بشقاب لب‌نخنی است شخص سحصی که هاله‌ای دور سر دارد . یک طرف سفید و روکش آن بی‌رنگ شفاف است . نقش‌ها را آبی لاجوردی کرده‌اند .

پایهٔ بشقاب کوتاه است ودرداخل آن منظرهٔ باغی رویائی دیده میشودکه مملو ازگل وسبزه است . دریك طرف شخصی نشسته وقدح بزرگی دردست دارد؛ پهلوی او سر یك سگ بزرگ مجسم میشود . دو مرغ دربالای‌سر مرد درحال پروازند . (ش ١٩) .

دیگر ازآثار ایرانی موزهٔ هنرهای دستی بشقاب لب‌نخت باسوار شکارچی‌است که رنگ خاکستری وروکش کم‌رنگ شفاف دارد ونقاشی‌آن‌برنگ آبی‌لاجوردی وسیاه است .

پایهٔ این بشقاب نیز گرد وکوتاه است . درداخل طرف سوار دیده میشودکه به‌غزالی حمله پیاده‌ای نیز نیزه وکمان غز نشانه گرفته است دور ظ آرایشی چهارپرنچشم میحور آنها یك پرنده ویك خرگ می‌شوند . (ش ٢٠) .

شرح عکس صفحه مقابل :

شکل۱۷- سگ بانقوش‌تزیینی. ازگِل‌خاکستری روشن، نقاشی برنگ سیاه ، زمینه زیرروکش برنگ آبی ، ایران ، سدهٔ ۱۷ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ۳۳٫۵ سانتیمتر

چپ بالا (شکل ۱۸) : کاسهٔ توگرد باپنج پرنده درباغ . ظرف لعابی با روکش شفاف . نقاشی برنگ آبی لاجوردی ، شمال‌غربی ایران ، سدهٔ ۱۶۰۰ میلادی ، موزهٔ هنرهـای دستی . قطر ۳۳٫۸ سانتیمتر

راست پائین (شکل ۱۹) : بشقاب لب تخت با نقش شخصی‌که هاله‌ای دورسر دارد . برنگ سفید ، با روکش بی‌رنگ شفاف ، نقاشی برنگ آبی لاجوردی، برد با مشهد، سدهٔ ۱۷ میلادی، موزهٔ هنرهای دستی ، قطر ۱۶٫۸ سانتیمتر

چپ پائین (شکل ۲۰) : بشقاب لب تخت باسوار شکارچی . برنگ خاکستری، با روکش کم‌رنگ شفاف ، نقاشی برنگ آبی لاجوردی وسیاه ، شمال‌غربی ایــران ، سدهٔ ۱۸ میلادی ، موزهٔ هنرهای دستی، قطر ۲۹٫۲ سانتیمتر

# پژوهش در شاهنامه*

## العه تطبیقی و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه
## ردوسی از دید جهانگیر کویاجی دانشمند پارسی هند»

۲

دکتر مهـ
عضو سـ

**تحلیل وبازشناسی مفاهیم عقلی وفلسفی شاهنامه****

آنچه بررسی شده است :
فردوسی درارائه مفاهیم عقلی وفلسفی درمدخل شاهنامه وبرخی
ای دیگر کتاب خود تا چه حد مرهون نویسندگان متون پهلوی
نظر شاعر درباره تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی چیست .
وبررسی خرد وجان آدمی ، پیدایش جهان ، افلاك ، ستارگان
مه شمسی . فردوسی چگونه فرشتگان ودیوان را معرفی می‌کند ،
ـ وی دربارهٔ آئین‌ها ازجمله اخلاق وخوی نیك وبد آدمی
است . فرضیه نیکی مطلق ، تقوای مطلوب وطبقه‌بندی فضیلت
ومراحل فساد وگمراهی آدمی را فردوسی به چه نحو پذیرفته

م خداوند جان وخرد     کزین برتراندیشه برنگذرد

درین گفتار عقاید معنوی فردوسی را از نقطه‌نظر آئینی
ق تحلیل وبررسی می‌کنیم تا ببینیم که وی دربارهٔ
، عالمگیر یا طبیعت قدسی ، پیدایش جهان ، آفرینش و
شناسی مطلق چه برداشتهائی داشته است وبه مسائل اخلاقی
ی چگونه نگرش داشته است . گذشته ازین من درین
کوشش داشته‌ام که رابطه مستقیم میانه این اندیشه‌های
سی را با منابع دست اول وی در ادبیات پهلوی ، بیابم
رهٔ این ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم ، تأمل کنم و به
برسانم که وی یا خود این منابع را در دست داشته و

می‌خوانده ویا اینکه مترجمی محتوای کتابها
بازخوانی وتشریح می‌کرده است .

من نیز با گروهی ازدانش‌پژوهان که می‌گوی
خود پهلوی می‌دانسته است ، موافق هستم اما نظر
را نیز که معتقدند فردوسی پهلوی نمی‌دانسته است
نمی‌کنم .

فردوسی درگردآوری ، تدوین وتنظیم ر
واساطیری وتاریخ عصر ساسانی منابعی داشته است
دربارهٔ چندی وچونی این منابع بسیار شده است ، ا
درکتاب خود حکمت وفلسفه ساسانیان را نیز کم‌وبـ
وتحلیل می‌کند ، بنظرمن درین کار علمی وادبی نیـ
منبع یا منابعی داشته است و با کمك این منابع بو
وی با نظمی شیرین ومطبوع ، رسا وقاطع این مفاه
کرد ، درحقیقت حکمت ایران باستان خادمی چه
فردوسی یافت وتوانست که با ارائه شدن به زبان
ایرانیان به حیات خود ادامه دهد .

هنگام مطالعه شاهنامه و به ویژه هنگام تأمل
آئینی واخلاقی آن نخستین سئوال اینست که فردوسی
داشته است ، درین‌باره بررسی همه‌جانبه و قاطعی هـ
نگرفته[1] وفقط جسته گریخته اظهارنظرهائی شـ
برداشتهای مختلف وی در قبال آئین زرتشتی ، دد

ادیان دیگر ازکتاب خود وی استخراج ومورد تأمل قرار گرفته است . قدر مسلم اینست که فردوسی ازآئین قدیم ایران همیشه به نیکی یاد می‌کند و آنرا مورد تحسین قرار می‌دهد و بقول نلدکه اگر اظهارات فردوسی درمقابل دین اسلام را گرد آوریم به این نتیجه خواهیم رسید که وی ازمخالفان این کیش بوده است .

فردوسی دربارهٔ آئین مسیح با تحسین وموافقت یاد می‌کند اما نه همیشه و با درنظر گرفتن همه‌جانبه نظرات وی می‌توان گفت که برین آئین نیز با یک دید انتقادی نگریسته است .

به عقیده دکتر نلدکه ، نمی‌توانیم فردوسی را برمبنای نظرات ارائه شده‌اش ، یک فرد معتقد به مزدیسنا وضوابط آن بدانیم ، بلکه بهتر است که ویرا فردی متمایل وعلاقمند به آئین مجوسی از لحاظ اصول بدانیم . این اشارات واظهارات از سوی دانشمندی طراز اول چون نلدکه ارائه می‌شود، همه قابل قبول است ومی‌تواند خود پایه‌ای استوار باشد برای فهم شخصیت آئینی واخلاقی فردوسی طوسی .

اکنون باز می‌گردیم به کار اصلی خودمان که بررسی جامع همه‌جانبه عقاید دینی وفلسفی شاعر است ، بدین‌منظور بخشی ازشاهنامه‌را که بدان مقدمه یا مدخل شاهنامه خطاب شده ، پیش روی خود می‌گذاریم تا بدانیم‌که وی درباره ذات قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی چه گفته است و از خرد ، همه آفرینش ، فلك اعلی ، خورشید وماه وستارگان و عالم حیوان وانسان چه برداشتی دارد وانسان نیندها را حکیمانه توجه می‌کند ، سپس به مباحثات ومناظرات آئینی و علمی مطروحه در دربار بهرام‌گور و انوشیروان عادل و خسرو پرویز توجه می‌کنیم وآنها را از نقطه‌نظر متون ایران قدیم ارزیابی وبازشناسی می‌کنیم .

با توجه به اصل ومنشاء دین نظرات وموشکافی دربارهٔ سرچشمهٔ این اعتقادات و مرکز الهام وی می‌توان گفت که به احتمال بسیار کتاب مینوی خرد یا دینای مینوگ خرد Dina-i-Mainog-i-Khurad را در دسترس خود داشته وآنرا می‌شناخته است[2] .

گذشته ازین میان گفته‌های فردوسی ومحتوای کتاب دادستان دینیك[3] Dadistan-i-Dinik و شکند گمانیك

---

* مایه اصلی و پایه این تحقیق بررسی‌های عالمانه‌ای است که جهانگیر کویاجی درحدود چهل‌سال پیش به عمل آورده وطی شش سخنرانی ارائه کرده است . مترجم با درنظرگرفتن مطالعاتی که درطی این مدت صورت گرفته ترجمه گونه‌ای ازمتون اصلی گفتارها بهمه واستنادیات شاهنامه را نیزکه محقق پارسی درمتن آورده است مترجم برمبنای شاهنامه چاپ مسکو درپاورقی‌ها ذکر می‌کند اختلافها در داخل قلاب گذاشته شده وآغاز متن را نیز نیمتن وسرك می‌سازد .

** پاره نخست این سلسله گفتارها معرفی بود واینك رسیده‌ایم به نخستین سخنرانی .

۱ - درباره اعتقادات دینی فردوسی ن طباطبائی ، عقیده دینی فردوسی ، مهر ۶۳۵ — ۶۷۲ . صفا ، ذبیح‌الله : شعوبیت فردوسی ۶۱۹ — ۶۲۳ . رجائی ، احمدعلی : مذهب فردوسی ، نشریه ، ج ۱۱ (۱۳۲۸) ش ۱ ، ۱۰۵ - در ص ۲۷ فردوسی وشاهنامهٔ او که مرطبق اشه می‌کند که فردوسی مسلمانی مؤمن وشیعه‌ای معتقد بهمراه انتقاد واستدراك عالمانه مرحوم مینوی راد مذهب فردوسی که با درنظرگرفتن تحقیقات می‌نویسد فردوسی متدین وموحد ومعتقد به مذهب ورفیق اساسی درستی داشته ، لکن در دین اسلام تعصب وحمیت شوق وذوق مخصوصی درآن ازمذهب زردشتی بد حرف نمی‌زند واغلب عقاید را که بنظر عرب یا ناصحیح می‌آید تأویل می‌کند را که با ذوق نمی‌سازد اصلا حذف می‌کند (مانند ا بسیار وطن‌پرست وپرشور بوده وایران قدیم را با می‌ستاید . مشارالیه باطناً زردشتی نبوده واز عقید لکن دین قدیم را هم مدافعه و حمایت می‌کند و با (موقل ازحکایت افسانه‌آمیز حسد شاعران دیگر نسبت به فردوسی و زردشتیان نزد سلطان یاد می‌ک قصه سلطان محمود غزنوی‌که زرتشتیان هند تألیف جعلی آن در دست موقل بوده است ، اقتباس شد این قصه شاعران ازسلطان محمود خواستند که زرتش وانسان را وادارکند که مسلمان شوند .) وی مؤمن وپاکدل بوده اما جانی هم دم ازمسلمانی وشریعت زرتشت سرس ازانکار بردن عبارات معمولهٔ مسلما می‌خوند جانی برضد عربها بوده ودربارهٔ آن ، می‌زند . نگاه کنید به صفحه ۹۷ و ۹۶ کتاب ه ۲۵۷ - ۲۵۳ فردوسی وشاهنامه او باهتمام حسب مطالبی که نلدکه می‌نویسد نگاه کنید به شه حماسه‌سرائی درایران وی ، ترجمه بزرگ علوی وبا د مقدالله ایرانی بزبان آلمانی
s der Iranischen Philologie Vol II.

۲ - مینوی خرد . شامل یك مقدمه و ۶۲ نامعلوم است شاید درعصر انوشیروان ساسانی نوشته کنند به پیشگفتار واژه‌نامه مینوی خرد از احمد تفضلی فرهنگ ایران وترجمه‌مینوی خرد ازهمین دانشمند چاپ ایران - درین گفتار همه‌جا بجای ترجمه مینوگ خرد ذکر خواهد شد .

۳ - دادستان دینیك (پهلوی = عقاید دینی) ، باب ۹۲ موضوع ومشتمل بر ۲۸۶۰۰ کلمه تألیف منوچ پارس وکرمان درقرن نهم میلادی . این کتاب در انگلیسی ترجمه ودر جزء سلسله کتابهای مقدس شرق ؛ نویسنده کتابهای دیگر نیز درباب آداب ومناسك دینی

ویچار Shikand Gumanik Vijar نیـز توافق و مشابهت بسیار وجود دارد و مـا می‌توانیم شواهد بسیار برین مدعا ارائه کنیم که فردوسی این کتابها را نیز می‌شناخته است و آنهارا بررسی کرده بوده است ، وی از محتوای کتابهای پهلویِ دیگری نیز باخبر بوده است که آن کتابها مفقود شده و بدست ما نرسیده است و فردوسی از آنها نیز بعنوان منابعی گشاده و بزرگ محتوی مطالب ارزنده درباره آئین‌ها و سنن و اندیشه‌های فلسفی عهد ساسانیان استفاده کرده بوده است .

## طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی

درباره ماهیت خدا ووجود پروردگار عالمیان فردوسی بسیار کم گفته است[4] اما همین گفته‌های محدودی را نیز می‌توان درمتون پهلوی یافت وازموشکافی وتدقیق شاعر آگاه شد ، فردوسی با تأکید بسیار می‌گوید که شناسائی وحتی نیایش خداوند آنطور که شایسته است امکان ندارد ، آنچه که مهم است وباید قبول کرد وجود خداست ودوری گزیدن از گفتار بیهوده دربارهٔ وی[5] .

درسخنی کوتاه ولی رسا وپرمعنا ، شاعر عقیده خودرا که برپایه یکتاپرستی استوار است ارائه می‌کند ، با تأکید بسیار بربن مطلب که بوجود خدا بی‌چون وچرا باید ایمان آورد وخستو شد ، درینجا برمی‌خوریم به کلمه خستو کـه فردوسی بکار برده است وازخستوان پهلوی اشتقاق یافته که درمتن پهلوی مینوك خرد (فصل دوم شماره ٦٩)[6] وچندجای دیگر از برخی متون پهلوی آمده است .

گفتیم کـه شاعر کوتاه‌نوسی می‌کند و ما درباره خداشناسی وی کم می‌دانیم اما می‌دانیم که می‌نویسد ، خدارا نمیتوان دید وچیزی که قابل دیدن نیست با دو وسیله درك موجود دربشر یعنی خرد وجان نیز قابل درك وفهم نخواهد بود ، بهاین ترتیب و با این حکم قاطع وبیان صریح ، فردوسی نظر طرفداران رویت خدا وتجسم خدا بصورت انسان را رد می‌کند و براهی می‌رود که با راه نویسندگان پهلوی مشترك است ومطلبی را عرضه می‌کند که آن نویسندگان درباره‌اش بسیار نوشته وگفته‌اند .

شاهبیت فردوسی درباره یکتاپرستی وماهیت وجود خدا را همه شنیده‌ایم[7] .

با این آغاز ، استنباط فردوسی را با آنچه که نویسندگان پهلوی نوشته‌اند مطابقه می‌کنیم :

نخست در دادستان دینیك که می‌خوانیم «اهورامزدا در حقیقت روحی است درمیان روح‌ها» که هرگز قابل لمس و رویت نیست وفقط اخذ تماس با این وجود عالی اعلی باکمك خرد وخردمندی امکان‌پذیراست. آنگاه پرسش جدیدی مطرح می‌شود : آیاخود زرتشت پیامبر خداوند را دیده بوده است ؟ وپاسخ این سئوال چنین داده می‌شود : بلی ، زرتشت شبحِ مبهم وگنگ ازخداوند را هنگامی که موفق شد مظاهر قدرت پروردگاررا لمس کند ، درك کرد . (فصل نوزدهم بیت‌های ۲ و۳ و٤) تعمق درین مطلب که بوفور درمیان کارهای علمی دانشمندان پهلوی‌نویس دیده می‌شود ، درهنگامی که بحث مشابه آن درفصل پنجم کتاب شکندگمانیك ویچار آغاز می‌شود وادامه می‌یابد نیز به چشم می‌خورد ، درآنجا دربخش‌های ٤٦ و ٤٧ می‌خوانیم :

دانش ما درباره بودن یا نبودن او که یك وجود اعلای مقدس مسلم است ، در خلال وتوسط موازین قیاسی موجود کاملاً قابل درك است ، اما با چشم خرد و با امداد این سروش لایزال ، نه با دو چشم معمولی انسانها .

---

٤ – این نظر کویاجی را با تردید می‌پذیریم زیرا که فردوسی درهر فرصت که بدستش می‌آید از خدا ووجود خدا سخن می‌گوید ودرمدحل نیز پس ازبیتی که درابتدای سخن نقل کردیم چهار بیت دربارهٔ وجود خدا دارد که کویاجی به علتی درباره آن سکوت کرده است ، شاید ازین لحاظ که مشابهتی میان نظر شاعر ونوشته‌های زرتشتیان نمی‌یافته است . فردوسی بهترین وجامعترین تعریف را ازخدا دارد واین گفتارهایش انسان را بیاد تعریفی می‌اندازدکه درآئین کهن هندو ازخدا هست این چنین :

«یك وجود اعلی ، علت‌العلل موجودات ومافوق همه قدسی و ازلی ابدی ، بدون آغاز وانجام ، خالی از زمان ومکان وعلل واسباب ومبرا ازصفات که قابل ادراك مغز عادی بشر نیست» اقتباس از ص ١٦٩ سرزمین هند استاد حکمت . فردوسی هم این وجود اعلی را خداوند جان و خرد ، بدون نام وجای ، روزی‌ده ورهنمای ، خدای افلاك و فرورنده ماه وناهید ومهر ، که ازنام ونشان و گمان برتر است می‌داند که نه تنها با چشم قابل رؤیت نیست بلکه جان وخرد واندیشه نیز بدو راه نیابد وستودن او ، توصیف وتعریف او بیرون از رأی وجان وزبان که ما داریم امکان ندارد ، شماره‌های ۲ و۳ و٦ و۷ و۸ و۹ و۱۱ ، صفحه ۱۲ از جلد اول شاهنامه چاپ مسکو

این دو بیت را محققان روسی به حاشیه برده‌اند ومعلوم است که شاعران متعصب آنهارا برای هم‌آهنگ ساختن نظر فردوسی با نظر علمای عصر سروده‌اند :

یقین دان که هرگز نیاید پدید　　به وهم اندر آنکس که وهم آفرید
که اوقادروحی وفرمانفرواست　　همچیز بر هستی او گواست

٥ – شماره‌های ۱۲ و۱۳ در ص ۱۲ چاپ مسکو :

به هستیش بایدکه خستو شوی　　ز گفتار بیکار یکسو شوی
پرستنده باشی‌و وجوینده راه　　به ژرفی بفرمانش کـردن نگاه

٦ – ظاهراً دکتر احمد تفضلی فصل اول را مقدمه محسوب کرده وباین ترتیب با متن مورد استفاده کویاجی یك شماره متفاوت شده درین متن شماره ٦٩ این چنین است : ودرشهادت دادن (؟) بـه خدا برگزاری مدافعه (؟) راستی بهتراست .

۷ – ج ۱ ، ص ۱۲ شماره ٥ :

به بینندگان آفریننده را　　نه‌بینی مرنجان دوبیننده‌را

از دوشاهنامه یکی خطی ویکی چاپی راگراورکرده‌ایم که نحوهٔ نفود هنری واجتماعی هند را درشاهنامه سازی مجـ
۱ که ازیك نسخه خطی است ، صحنه را نقاشان ایرانی تهیه‌کرده‌اند وحالت عمومی وآوردن شخصیت‌های جنی بـرط
ان صورت‌گرفته بجزئیات دقت شده ، حالت نوجوانی رسم محفوظ مانده است و با اینکه ماجرا درشب اتفاق افتاده و د
درتصویر دیده می‌شود طلوع خورشید هم درتصویر آمده است

این عبارت که تأکید کننده بیان شاعر است همان چیزی را عرضه می‌کند که وی به شعر گفته وتأکید ازین لحاظ که می‌گوید این عقل انسانی که حکم می‌کند : خدا هست .

دربخش پنجم وبخش ششم همان فصل ازهمان کتاب در تأکید همین مطلب می‌خوانیم : «درك وشناخت این وجود قدسی به کمك یك استنباط درست ، هوش وفراست مجرب وخرد مصمم بهیچ نتیجه مثبت مهمی نمی‌رسد جز این‌که اعلام شود : این‌وجود قدسی هست» دربخش ۲۷ همین مبحث پس‌از چند جمله نتیجه‌گیری می‌شود که آری این وظیفه دانشمندان است که وجود نامرئی خدا را ازمیان اینهمه حقایق قابل دید تشخیص بدهد وعرضه کند .

اکنون مطلب جدیدی را در دنبال بحثی کـه آغاز کرده‌ایم مطرح می‌سازیم وآن اعتزال فردوسی است کـه درباره‌اش بسیار گفته‌اند وخوانده‌ایم وشنیده‌ایم ، آیا علت ومایه اصلی مخالفت‌کردن فردوسی با قابل رؤیت ولمس‌بودن خدا را فردوسی ازاصول معتزله[8] اقتباس کرده است ؟

ازلحاظ اصول نظر فردوسی با منکران معتزلی از جمله الجهم توافق دارد اما اختلاف هم دارد واین اختلاف از دو لحاظ است :

فردوسی معلومات کلی واستنباط جامع بشر را درباره خداوند فقط به موجودیت این قدس اعظم محدود می‌سازد درحالیکه معتزله هفت صفت را به خداوند نسبت می‌دهندکه ازلحاظ درك وفهم بشری قابل توجه است : فاعل ، خالق ، مجید ، ممیت ، محیی ، قدیم وقدیر . اگرفردوسی از پیروان فرقه معتزله بود می‌بایستی لااقل چندصفت ازین هفت صفت‌را درهنگام معرفی وارائه خدای یکتا ذکرکند که البته بدان کوچکترین اشاره‌ای هم نکرده است .

دوم اینکه معتزله معتقد بوده‌اند که با معلومات محدود ما دربارهٔ خدا ، اثبات وجود وی با استدلال عقلی ومنطقی امکان‌پذیراست ، درصورتیکه فردوسی درست برعکس آن‌را ارائه می‌کند ومی‌گوید دربرابر این وجود قدسی که مکانش برما مجهول است وخصیصه ذاتی او برتر از نام و لقب‌می‌باشد حتی اندیشه ما نیز زبون و درمانده است[9] .

برای تکمیل این مطلب واطلاع بر نظریه معتزله نگاه کنیم به ص ۳۰۱ کتاب ششم ملل ونحل شهرستانی[10] .

***اصل خرد***

فردوسی بهیچ چیز به اندازه خرد توجه ندارد واین پدیده معنوی درتارك عوامل انسانی ــ خدائی شاهنامه چون الماسی تابناك می‌درخشد ، در پژوهشی‌که اکنون به‌نظر شما می‌رسد ملاحظه خواهیدکردکه ازین نقطه نظر شاهنامه و دنیای مینوگ خرد تا چه اندازه توازی وتشابه دارند . پیش‌از ورود به این مرحله و ارائه این موارد باید بگوییم که درهیچ اثری مانند این دوکتاب ، یعنی شاهنامه ومینوی خرد ، به این عامل مهم رهبری‌کننده معنوی اهمیت داده نشده است درمتون مشابه وقابل قیاس با این دواثر وبرخـی کتابهای مقدس ، خرد بعنوان نقطه آغاز خلقت ، معرفی شده است اما دراینجا خرد فقط نقطه آغاز نیست دایره‌ای است شامل وکامل که همه موظفیم‌که خرد را ستایش کنیم ، ستایشی درسطحی نزدیك به مرحله عبودیت وپرستش .

فردوسی در مبحث خرد ، دوجا به برخی نویسندگان اندیشمندی که آثارشان مورد استفاده وی بوده است ، اشاره می‌کند و اذعان دارد که در مبحث عقل، ملاحظات خود ازاشان گرفته ودرصورت نیاز مـی‌تواند مطالب ... ازشان بیاموزد ودرکتاب خود عرضه کند[11] .

مرد خرد کیست ؟ چه منعی دارد که مؤلف مجهول مینوگ خرد (مینوی خرد) را مرد خرد مورد اشاره فردوسی بدانیم ، بخصوص‌که با بررسی کتاب مینوی خرد ومقایسه با شاهنامه ، خواهیم دید که امکان استفاده شاعر ازین ... مهم پهلوی یا ترجمهٔ آن بسیار است واگر این نویسنده‌اندیشمند را که این چنین علوم عقلی و الهیات عصر خودرا تدوین ... ارائه کرده است ، مرد خرد ندانیم پس مرد خرد کیست ... بدیهی است فردوسی درآن جو اجتماعی و سیاسی موجود هرگــز نمی‌توانسته کـه صراحتاً از منبع الهام یا مأخذ اقتباس خویش نام ببرد وکتابی مقدس یا نیمه مقدس از ... زرتشتی را بعنوان منبع ذکرکند .

اصل خرد را تا آن حد که در شاهنامه آمده است و دنیای مینوگ‌خرد به معرفی آن پرداخته است ، درسه مرحله بررسی می‌کنیم : آئین خرد ، بستگی‌های خرد با روان ... آدمی ، نقش خرد درآفرینش .

**الف : آئین خرد .**

اکنون می‌رسیم به اصل کار خود در مبحث خرد ... مقایسه میان گفته‌های فردوسی ونویسندگان پهلوی ... دربارهٔ جوهر عقل یا روح خرد . دربن‌باره میان متن شاهنامه ومتون پهلوی ، آنقدر نشانه وتواری است که حتی می‌توان برای هربیت شاهنامه ، شاهدی یا مشابهی درآن متون یافت وارائه کرد .

نخست بیائیم واین جوهر عقل را در هردومنبع ... دهیم و دربارهٔ لــزوم تجلیل و تقدیس آن که لازمه استحصال رهبری وحمایت معنوی آن ازماست ، شواهدی بیابیم . فردوسی خرد را بهترین مواهب الهی می‌داندکه ... ستایش شود اما چگونه ؟ چگونه خــرد را که راهنمای و ره‌گشای ما بسوی خوشبختی دربن‌جهان وآن‌جهان‌است ...

ستود و کیست که بتواند این ستودنها را بشنود[12].

برای تفاهم بیشتر وتفسیر بهتر این سه بیت عباراتی ز مینوك خـرد (فصل نخست شماره های ۵۳ تا ٦۱) را نقل می‌کنیم :

برای ستایش فرشته خرد (جوهر عقل) انسان بایـد کوشش فراوان کند ومیزان عبادت ونیایش ویرا ازمجموع فرشتگان دیگر بیشتر سازد ... درین صورت است که سرفادر خواهد بود که حق این فرشته بزرگ را بجای آورد وآن‌را بشناسد و تقدیس کند تا بمرور جوهر عقل در وجود خود وی استقرار یابد و باوی سخن گفتن آغاز کند وبگوید : ای دوست مهربان که به تجلیل وتقدیس وپرستش من پرداخته‌ای من که جوهرعقلم یاری‌بخواه تا یار وباورت باشم وترا بسوی نیکوکاران وقدیسین عالم اعلی رهبری کنم ، ازجسم تو درین جهان مادی و از روانت در آن جهان علوی روح و معنا نگهداری کنم[13]».

این عبارات می‌تواند بهترین تفسیر برای آنچه شاعر درباره‌خرد وخردمندی گفته‌است‌باشد، دربنجا ازفرشته‌عقل یعنی وهومن (بهمن) تجلیل می‌شود وشاعردرکنایش ازخرد ستایش می‌کند.

گفتیم که فرشته خرد همان وهومن است زیرا وهومن بر آسنو خـرتو Asno Khratu و گشوسروت خرتو Gaosho-srut Khratu نیز ریاست دارد. ازاینروست که شاعر نامدار ما نیز هنگامی که ملاحظه می‌کند جوهر عقل همان فرشته خردمندی یا وهومن است وذکرصریح آن امکان‌ندارد از سری بودن مطلب سخن بمیان می‌آورد ومی‌گوید دربن‌باره نتوان به صراحت سخن گفت[14].

فردوسی خود برین مطلب آگاهی دارد که در همهٔ فصل حاضر، معرفی مفاهیم عقلی وفلسفی حکمت ایرانی چه وظیفه دشواری را بر عهده گرفته است ، به‌ویژه درآن هنگام که سخن

---

۸ - برای روشن شدن مطلب برخی یادداشتها ازکتاب الفهرست ابن‌الندیم که ازمهمترین مدارك ومنابع دربارهٔ معتزله شمار می‌رود ، نقل می‌کنیم در ص ۲۹۰ می‌خوانیم : «اول کسیکه درقدر واعتزال سخنرانی کرد ابویونس اسواری یکی از اساوره ومعروف به سنویه بوده اساوره گروهی از ایرانیانند که مقیم بصره بودند وابویونس ازآن گروه بود . حال اگرپیشوایان معتزله را یکی‌یکی وازلحاظ محل تفکر وقومیت ومحل نشوونما شاسائی کنیم خواهیم دید که این عقیده مذهبی که پایه‌های سیاسی وقومی داشت توسط ایرانیان ارائه و تقویت گردید ، اگرچه در ص ۲۹۱ الفهرست قولی است‌که برطبق آن ادعا می‌شودکه (واصل‌بن عطا عدل وتوحید (ارکان دوگانه اعتزال) را از نواده محمدبن حنیفه فرزند امیرالمؤمنین علی آموخته است وعلی علیه‌السلام ازپیامبر وپیامبر از جبرئیل که ازسوی خدای متعالی آورده بود) اما دربرخی نسخ این روایت تکذیب شده (البته بدست سنیان متعصب) .

درتاریخ فرقه معتزله قدیم‌ترین فرد حسن‌بن ... که در سال ۲۱ هجری متولد شد درصورتیکه ... هشتاد بدنیا آمد وبدون شك واصل ازافاضات ... است . حسن ازپیروان محمدبن اشعث بود که بسیاری ازایرانیان بروی گرد آمدند ، بدون ... خراسان و آمیزش با عارفان وزاهدانی‌که از ... بوده‌اند ، درایجاد وتکوین اندیشه‌های عرفانی فرقه معتزله است مؤثر واقعشده بوده است

درباره اصول عقاید فرقه معتزله باید به ... ج ۱ ص ٦٦/۵۷ نگاه‌کردکه خلاصه‌ای ازآن بد...

معتزله اصحاب عدل وتوحیداند ، ملقب به ... نفی معتقدند است که خدای متعال قدیم بوده و ... ذات اوست ومی‌گویند خدا عالم بذات ، قادر است نه به علم و قدرت و حیات که صفاتی است ... ذات ، چه اگر صفات را درقدمت که مختص باوست درالوهیت نیز برایش شریك قایل شده‌ایم . دربا... این گروه به نام معتزله واطلاعات دیگر نگاه کنید ترجمه رضا تجدد ص ۲۸۹ .

۹ - ابیات شماره ٦ و ۱۰ و۷ ص ۱۲ ج ...

نباشد بدو نیز اندیشه راه     که او برتر ا...

خرد را و جان‌را همی‌سنجد او     در اندیشهٔ سخ...

خرد گرسخن برگزیند همی     همانرا گزیند

۱۰ - این مطلب را ما درصفحات قبلی اب... آورده‌ایم ، نویسنده درپایان عبارات نقل شده ازمل... که عقیده معتزله اثبات موجودیت خدا با اقامه دلیـ...

۱۱ -- جلد اول شماره ۲۲ ص ۱۳

چه‌گفت آن خردمند مرد خرد     که دانا ز گ...

شماره ٦۷ ص ۱٦

شنیدم ز دانا دگرگونه زین     چـه دانیم راز...

ونیز دوبیت اول ازستایش خرد شماره‌های ۱٦ ... ۱٦ و۱۷ را مصححان روسی درقلاب گذاشته‌اند :

کنون ای خردمند وصف خرد     بدین جایگه گ...

کنون تاچه داری بیارازخرد     که گوش نیوشند...

۱۲ - ج ۱ ص ۱۳ شماره‌های ۱۸ و۲۹ و۱۹

خرد بهتر ازهرچه ایزدت داد     ستایش خرد را ...

خرد را وجان‌راکه یارد ستود     وگرمن ستایم ک...

خرد رهنمای و خرد دلگشای     خرد دست گیرد ...

۱۳ -- مینوی خرد · ص ۵ و٤ ازمقدمه (دراه... شماره ۵۳ به بعد .

۱٤ - جلد اول ص ۱٤ شماره ۳۲

به گفتار دانندگان راه جوی     بگیتی بپوی و ...

وبیت بعدی آن .

زهر دانشی چون سخن بشنوی     ازآموختن یك ز...

که هردو درین شاهنامه به داخل قلاب رفته‌اند .

وشماره ۳۰ :

حکیما چوکس نیست گفتن چه سود : فقط مصرع او... مصرع دوم : ازین‌پس بگو کافرینش چه بود .

از خرد بمیان می‌آورد، وی درین‌بخش ازکار خود، همیشه درپایان یك مبحث وپیش ازورود به مبحث دیگر با تواضع وفروتنی بسیار ، خط بطلان برابداع وابتکار شخصی خویش می‌کشد ومی‌گوید آنچه من‌گفته‌ام چیزتازه‌ای نیست ودر‌ین باب پیشینیان بسیار داد سخن داده‌اند[15] .

گذشته ازین فروتنی واعلام بوزش‌مآبانه ، شاعر حکیم بیك نوع قصور وتسامح خویش خستوئی دارد ومی‌نویسد که براستی نتوانسته حق مطلب را ادا کند وحتی در برخی موارد* خواننده‌را به‌منبع اصلی ارجاع می‌دهد ،گوئی‌ا دچارمحذوری است ناگفتنی ونمی‌تواند آنچه‌را که خواننده با شنیده است به صراحت بیان دارد و حتی صلاح نمی‌داندکه گویندگان اصلی مطلب را نیز معرفی‌کند وفقط به دفاع ازگفته‌های ایشان می‌پردازد .

**ب : بستگیهای خرد با روان وتن آدمی .**

همانند مصنفان متون پهلوی ، حکیم شاعر طوسی ما فردوسی نیز کوشش دارد که تن وروان آدمی را با خرد ارتباط دهد ودر برخی ازین موارد ، ازبستگیهای خرد و اندامهای انسان سخن می‌گوید . درفصل اول مینوگ خرد (شماره‌های ٤٤ و ٤٥) می‌خوانیم که برای تن‌ومندی جسم وجاودانگی روان چه‌باید بکنیم وچه‌عاملی درین راه مهمترین راه‌گشای ما تواند بود ؟ پاسخ آن خرد وخردمندی است[16] درجای دیگر همان کتاب (فصل ٢٦ شماره ٦) می‌خوانیم کسیکه چشمهای بینا دارد اما از خرد بدوراست ازآنکه کور واقعی است نابیناتر شمرده می‌شود[17]

فردوسی‌نیز خردرا نخست‌آفرینش‌می‌داند وجسم‌جان[18]

درمتن پهلوی دیگر شکند‌گمانیك ویجار ، می‌خوانیم «روان آدمی با پنج موهبت معنوی روحانی آمیختگی داردکه یکی از آنها خرد است ، همانگونه‌که در جسم آدمی نیز پنج وسیله درك وتفاهم تعبیه شده است جسم وگوش وبینی و دهان وپوست» فردوسی نیز سعی دارد درهمین مبحث بسیار نزدیك به همین مطلب[19] ودرپایان مبحث خرد شاهنامه خودرا عرضه می‌کند و به اوج سخنسرائی می‌رسدکه بیان کننده یك نوع تشابه وتوازی است میان فحوای کلام شاعر و آنچه دانش وخردکه درفصل‌نخست شکندگمانیك‌ویجار (بخش‌های ١١ و ١٢) آمده‌است ، درآنجا می‌خوانیم‌که این درخت کهن یك ریشه اما دوشاخ کهن دارد با سه شاخ کوچك ، واین‌گواه برین مدعاست که شاعر با متن‌های کهن آشنائی وارتباط نزدیك داشته وگه‌گاه درترکیب عبارات وتشبیهات نیزازین نوشته‌ها بهره‌یابی کرده است .

**ج : نقش خرد درآفرینش .**

اکنون باردیگر این پرسش را پیش میکشیم که چرا وچگونه پدیده خرد ازنظر شاعر حکیم ، نقشی چنین مهم درآفرینش داشته است ، آنچنان که وی در مقدمهٔ کتاب وهنگام بحث دربارهٔ خلقت جهان ، آسمان وزمین وستارگان وعناصر وانسان ، خرد را ازلوازم اولیه این خلقت دانسته است تا بجائی که آنرا محور اصلی آفرینش می‌داند ومعتقد می‌شود که عقل سرچشمه اصلی حیات و نخستین چیزی که آفریده شده[21] .

ما دربالا، درهمین بخش ملاحظه کردیم ودیدیم که چگونه شاعر میان خرد واندامهای بدن انسان اتحاد ایجاد کرد واکنون می‌بینیم که وی خرد را ، خمیرمایهٔ اصلی حیات ومبنای کل موجودات ، حتی مبنای ایجاد انجمد حرکت وتحرك دراجرام فلکی‌نیز می‌داند ومی‌گوید‌که این‌هفت سیاره بران دوازده مجموعه که هریك سیمائی خاص در دایره منطقةالبروج دارند ، نیرو وسعادت یافتند تا سرنوشت انسان را که به عقل وی بستگی دارد نقش کند و برمبنای کارها وشایستگیهاش بوی پاداش دهند[22] . بتصور من کسی که این مطلب را از فصل نخست (شماره‌های ١١ و ١٢) مینوگ خرد گرفته باشد ، درآنجا می‌خوانیم (او ، هرمزد خدای اعلی‌که آفرینندهٔ همه نیکوئیهاست ، همه موجودات را بر مبنای خرد آفرید و نظام موجود درگردش افلاك وحرکت آنها را همانند ، نگهداری موجودهای قدسی معنوی بوسیله خرد انجام می‌دهد.)[23]

وسپس دربخشهای ٤٩ و ٥٠ همان فصل می‌... (اهورامزدا جهان را خلق کرد وموجودات را آفرید ... را‌که هستی وحیات دارد و بر پایه خرد دانائی خود می‌کند . نظام جهان مادی ومعنوی نیز موجودیت خود ... کمك عقل وبانیروی خرد دانائی بدست می‌آورد )[24]

درفصل دوازدهم همان کتاب ، این بحث به میان ... است که جهان مادی ونیکوئیهای آن همانند جهان ... وآن هفت ستاره دراختیار اهریمن نیست وما به ... می‌اوریم‌که‌کلمه کدخدای‌که فردوسی بکار گرفته ... معمول کامه سیدب است که در مینوگ‌خرد بکار رفته[25]

**جان آدمی**

شاهنامه را فردوسی به نام خداوند جان وخرد ... می‌کند ، شاید این پیوستگی میان جان آدمی وخردکه ... کتاب مطرح می‌شود ، برای خواننده کتاب ، به شکل ... معما جلوه‌گر شود ، بویژه پس از آگاهی برین مطلب ... فردوسی خلقت انسان‌را بسی دیرترازحیوانات نیست می‌دهد[26]

کلید معما را دراوستا (یسنا ٦ ــ ٤٦) می‌توان ... جائی‌که گفته می‌شود که جهان معنوی بسی زودتر ازجهان مادی آفریده شده است ونیز درهمین کتاب (یسنا ١١ ــ ٣١)

حیات معنوی ومادی بشر را درمی‌یابیم و به اندیشه فرو می‌رویم وازخود می‌پرسیم که آیا آئین ایران باستان بـر ستایش ستارگان یا ستاره‌پرستی استوار بوده است ؟ پاسخ این سئوال را خسروپرویز به سفیر روم که از وی چند پرسش کرد داده است ، جائیکه می‌گوید مذهب وی برخرد و داد دوستی وپرهیزکاری استوار است اما به گردش ستارگان افلاك نیز ارج می‌نهد[32] .

ما در متون مذهبی خود ، گـواه بسیار برین مدعا خواهیم یافت که درایران باستان به ماهیت افلاك وگردش ستارگان ارج بسیار می‌گذاشتند واگر گامی فراتر بگذاریم، آئین بزرگ مهرپرستی را دربرابر خود می‌یابیم که ازنقطه نظر توجه و اهمیت به گردش کرات سماوی ونقش افلاك درزندگی بشر بزرگترین ومهمترین آئین بشری بوده است درخود آئین زرتشتی وجهان‌شناسی ویژهٔ آن نیز ستارگان نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند وبرای ستایش و تقدیس اجرام سماوی آداب ورسوم بسیار می‌توان یافت ، رسومی‌که بطور مستقیم یا غیرمستقیم با افلاك وگردش ستارگان بستگی دارد .

برای یافتن شواهدی برین مطلب که درجهان‌شناسی آئینی ایران باستان ، نقش ستارگان‌وافلاك تا چه حد پرارزش وگسترده است ، خوانندگان بایستی به فصل ٤٩ کتاب مینوگ خرد نگاه کنند ، درآن فصل ازلحاظ نحوه برداشت وروال اندیشه فردوسی درباره جهان آسمانی نیز نکات جالبی‌می‌توان یافت ، این مبحث را در سه بخش : ستارگان ، آسمان وگردش خورشید وماه ، مرور می‌کنیم .

## الف : ستارگان

برداشت فردوسی ازخلقت آسمان وستارگان ، ازنقطه نظر پیوستگی سرنوشت بشر با آسمانها و گردش ستارگان حائز کمال اهمیت است وی می‌گوید وتأکید هم می‌کند که این گردش تند ودیرپای اجرام سماوی است که به پدیده‌های شگفت‌انگیز جهان شکل می‌دهد ، درین راه مهمترین نظری که ارائه می‌کند اینست که درعرصه آسمانها این هفت سیاره گردان برآن‌دوازده مجموعه (بروج‌دوازده‌گانه‌منطقةالبروج) ریاست وسیادت یافته‌اند[33]

در بیت دوم فردوسی سیاره‌های منظومـه شمسی را با ذکرکلمه هفت وبرجهارا با اشاره به (دو و ده) یا (ده و دو) معرفی می‌کند ، اکنون این بیت را با چند عبارت از دینای مینوگ‌خرد مقایسه می‌کنیم (فصل هشتم شماره‌های ١٧ تا٢٠) (هرنیك وبدی که به بشر می‌رسد با این هفت سیاره و آن دوازده مجموعه که در دوازده نشیمن‌گاه فلکی استقراریافته‌اند بستگی دارد ، درین نقش‌آفرینی وتعیین سرنوشت ا[...] مجموعه نقیبان دوازده‌گانه آهورامزدا .... وآن ه[...] نیز درکجروی وانحراف آدمیان نقشی مؤثر دارند به مرگ وفساد می‌کشانند .) بدینگونه که درین آ[...] است ، آن دوازده مجموعه در اداره سرنوشت افراد اصلی را برعهده دارند وحتی برجنبه‌های منفی نقش سیاره (یا هفت ستاره) نیز نظارت دارند .

درمینوگ خرد ، عبارات دیگری نیز هست آن هفت سیاره (یا هفت ستاره) به عنوان فرمانرو آسمانها معرفی می‌شوند .

درفصل ٤٩ شماره‌های ١٦ تا ٢١ آمده است ستاره خـرس بزرگ (هفت برادران) (Ring- درنقش محافظ مجموعه‌های منطقةالبروج از شر اهریمنان انجام وظیفه می‌کنند واین دوازده مجمو وباری هفت برادران پیش می‌روند وهریك ازشمار به این کمك نیاز حیاتی دارند)[35] .

حال که این عبارات را از دینای مینوگ خر روی خود داریم ، می‌توانیم درباب حل این بیت فردوسی ، ریاست هفت بر دوازده نیز تفسیرهائی کنیم ، اما با تدقیق وتأمل بیشتر می‌گوئیم که ا[...] مینوگ خرد منبع اصلی فردوسی بوده است وشاعر مطلب را بدون درك کامل وتفسیر وتعبیر آن ا[...] است واین نظریه کهن ایرانی را با مصادیق خاص ح[...] است .

(همـسائی کـه دربهنهٔ آسمانها بر دوازد[...] دارند)[36] .

ونیز نگاه کنید به متن سی‌روزه فصل دوم د[...]

---

٣٢ همه داد ورای‌است وشرم است ومهر
نگه کـردن اندر شمار

٣٣ ج اول ص ١٥ شماره‌های ٤٣ و٤٤ :
پدید آمد این گنبد تیزرو شگفتی نماینده نیرو
اندره(دوو ده)هفـشدکدخدای گرفتند هریك سزاو

٣٤ – شاید مقصود فردوسی ریاست ومدیریت فردو[...] و ٧ نیست باشد به ریاست هفت بردوازده ، درغیراینصورت مینوی خرد متفاوت خواهد بود نگاه کنید به مینوی خ[...] فصل هشتم شماره‌های : ١٧ و١٨ و١٩ و٢٠ و٢١ .

٣٥ – مینوی خرد . فصل ٤٨ ص ٦٦ شماره‌های ٦[...]

٣٦ – درحقیقت هرشاهنامه‌خوانی هنگام مطالعه این [...] می‌کند که این هفت اشاره است به هفت سیاره اما اندی[...] مدلل می‌داردکه غرض شاعر هفت سیاره نبوده و هفت برادران بوده است ، درمینوی خرد نیز این چنین است و هفت اورنگ خوانده است .

درتصویر ۲ که ازیك نسخه چاپ هند برداشته شده صحنه کاملاً هندی است بدون توجه به شخصیت‌های جنبی وجزئیات ونقاش
نداشته‌که فیل سفید پایش درزنجیر نبوده وفیلبان هم نداشته است. دراینجا نقاش رستم را به شکل یك سپاهی‌مجسم می‌س
لازم است تذکر داده شودکه اصولاً این افسانه ، کشته شدن فیل سفید بدست رستم ، درشاهنامه‌های اصیل قدیمی نیست وبه ا
به یقین جعلی والحاقی است و با رنگ وبوی هندی خود بعدها به شاهنامه وارد شده است

آسمان .

فردوسی همراه با معاصران خود همگام با متفکران
، گذشته ازاعتقاد به علم نجوم وستارەشناسی بریك‌نوع
رستی یا تصوف فلکی نیز گرایش داشته است .
برخی ازعبارات فردوسی ، دربن مبحث که یا درتوصیف
است و یا خطاب به این پدیده‌ای آسمانی ، در نهایت
، وزیبائی سروده شده ویکی‌ازبن عبارات را که دروصف
بد دوار سروده شده درمقدمه شاهنامه می‌توان یافت ،
خطاب برخواننده می‌گوید :

بنگر به این گنبد نیز گرد کـه درد ودرمان هردو
ن ، خود بی‌مرگ است وبدون رنج ، پیراست و نندرو
، با چراغها ونورها آذین شده‌که‌گوئی باغی‌است‌آراسته
عید نوروز[۳۷] .

این عبارات وبکته‌های باریکی‌که درآن گنجانده شده
، نه تنها هریك صاحب سرگذشت وتاریخچه‌ای جالب
یر است ، بلکه درپس هریك ، پدیده‌ای دینی و فلسفی
تأمل ودرحسانی خودنمائی می‌کند که اصل آن حکمت
ـ زروان است ، آئین مستحکم واستوار از ایران باستان.
، است‌که میان اصل زمان وفلك دوار رابطه‌ای بردیك
، دارد ، ازین لحاظ که این حرکات اجرام سماوی‌است
یار اصلی گذشت زمان بوده وهست .

بنابربن جای شگفتی نیست که می‌بینیم درینجا نیز بار
فردوسی از دنیای مینوگ‌خرد ، توصیفی را که برای
ن شده است می‌گیرد وآنرا به‌آسمان نسبت می‌دهد ، فصل
شماره ۹ درآن متن کهن می‌خوانیم :

زروان (زمان) گسترده و بی‌پایان ، جاودانه وبی‌مرگ
، درد نمی‌کشد ، گرسنگی وتشنگی ندارد ودرکارش
، وتوقف نیست ودرطی زمانهای بی‌کران هیچ نیروئی
نخواهد شد که بدان تسلط یابد و وادارش سازد که در
، این‌قدرت بی‌اعتنای جاودانی ، یعنی‌گردش زمان وامور
ط بدان خدشه‌ای بوجود بیاورد»[۳۸] .

ازینروست که ما ادعا می‌کنیم که تعریف وتوصیف این
، معنوی ، آئین زروانی با زروان‌پرستی که دربندهش
صف شده بعنوان میراثی گرامی به فردوسی رسیده بوده
وفردوسی آنرا این چنین با امانت نقل کرده ، فقط بجای
ن وزروان‌پرستی ، به آسمان و فلك دوار که تا این‌حد
.وان و آئین زروانی همبسته است و با زمان گذران
تها نزدیك ومرتبط است ، اشاره می‌کند .

توانائی شگفت‌انگیز شاعر را در اخذ واقتباس این‌گونه
، عقلی وفلسفی وبرگرداندن آن به قالب اشعاری چنین
وپرمعنا ، می‌ستائیم .

درهمین مدخل شاهنامه ، شاعر اشاره‌ای دارد بر
که افلاك ازآن ساخته وپرداخته شده است ، دربن مور
منشاء ومبدء اقتباس نه تنها ادبیات پهلوی بلکه خوداوستا
می‌گوید : این‌آسمان‌که ما می‌بینیم آنچنان‌که برخی گمر
تصورکرده‌اند ازباد وآب وغبار ودود ساخته نشده بلکه
بافوت سرخ آفریده شده است[۳۹] .

این مطلب را در شماره ۷ از فصل نهم مینوگ
می‌خوانیم :

«آسمان از جوهر یاقوت یعنی الماس (الماس) ،
شده است»[۴۰] ودربخش سوم فروردین‌یشت : «آسمان
کاخی است رفیع که از مواد ومصالح آسمانی ساخته
وآنچه دربن ساختمان بکاررفته اصل وجوهر موادی
که ما می‌شناسیم ، با حدودی بی‌پایان که با بدنه‌ای از
نورپاسی می‌کند» درحقیقت ، فردوسی آسمان را به یاقو
نسبت کرده است درحالیکه در یشت‌ها آسمان کاخی است
که درباغی محققا بنا گردیده‌است .

دلیل دیگری نیز می‌آوریم که ثابت کنیم‌که ر...
مفاهیم عقلی وفلسفی راکه فردوسی ارائه می‌کند باید
علوم الهی وفلسفی ایـران باستان ومفاهیم عالیه آن
جستجو کرد ودربن مورد باید ادعان داشت‌که فردوسی
هرچیز تحت تأثیر متن پهلوی دینای مینوگ‌خرد قرار
است .

درفصل ۹۱ داستان بیژن ومنیژه توصیف شاعرانه
درباره آسمان هست ، اما شاید ازآن نظر که شاعر فقط
مینوك‌خرد را دراختیار داشته وبا اینکه باین متن
نظری می‌داده است آنچه راکه دردینای مینوك‌خرد آ
شده نقل وارائه کرده است .

هنگامی‌که شاعر افسرده وعلیل ، سگدست ودرما.
چرخ شکایت می‌کند وازو می‌پرسد که چرا مرا در
سعادتمندبر ومرفه ساختی ودرپیری خوار کردی ، .
ژرف وپرمعنا بخود می‌دهد که بهتر است آنرا اززبان
فردوسی بشنویم[۴۱] .

ازین لحاظ نیز میان آنچه فردوسی گفته است
پهلوی مینوگ‌خـرد مشابهتی هست ، درفصل بیست
هنگامی‌که به سه پرسش روشندلی خردمند ازسوی جوه
پاسخ داده می‌شود[۴۲] :

اینست آن سه پرسش وپاسخ آن :
قوی‌تر ازهمه‌کیست ؟ چرخ گردنده .
تیزتر (زودگذرتر) از همه‌کیست ؟ آدمی (
مردمان) .
خوشحالتر وراضی‌ترازهمه کیست ؟ انسان ح

پرهیزکار (روان نیکوکاران) .

بدین‌ترتیب ملاحظه می‌کنیم که چگونه اصول عقلی و فلسفی دوران ساسانی درقالب شعر فردوسی بازگو می‌شود .

## ج : گردش خورشید وماه :

درپایان فصل مربوط به خلقت جهان ، شاعر حکیم اشاره‌ای نیز به فلسفه خورشید وماه دارد ومی‌گوید که دلیل اصلی وهدف منطقی خلقت خورشید وماه ، روشن ساختن زمین است ونیست دادن وسیله وروالی برای سنجش زمان وهنگامی‌که اردف ونظم موجود درین گردش سخن می‌گوید اب به تحسین نیز می‌گشاید[43] .

این دوخصیصه که حکیم شاعر برای خورشید وماه ذکر کرده : نورافشانی به زمین وکمك به اندازه گیری وقت را در فصل49 شماره‌های ٢٤ تا ٢٧ دینای مینه‌گت د ببر می‌خوانیم[44] :

(ماه وخورشید با حرکت منظم خود زمین را روشن می‌سازند ... وبرای گاهشماری ، روز وشب وماه وسال نیز ا بیاور آدمی هستند همانگونه که درارائه فصول ومحاسبات فلکی ونجومی دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند وهمه عوامل ورویدادها که به برآمدن و فرو رفتن ماه وخورشید بستگی دارند .

ممکن است گفته شود که آنچه فردوسی درباره خورشید وماه سروده ، تصورات شاعرانه خیالی است وبرای اثبات این مدعا میگویند که شاعر همه این مطالب را با شاعردگی ارائه کرده است وازیك بیت یادکنندکه شاعر آنرا خطاب خورشید سروده ودربی‌گیری آن نیز خبری نگفته است ، درینجا شاعر ازخورشید گله‌مند است[45] .

این بیت‌را با خطابی‌که شاعر به آسمان داشت وپیش‌ازین معرفی شد مقایسه می‌کنیم که درآنجا نیز شاعر ازبخت خود وعدیر شوم شکایت دارد ، بویژه از خورشید که سبب بوی بخل شده است شکوه می‌کند ودربیت‌های بعد خود جواب خویش را می‌دهد .

پایان بخش اول بخش دوم

- - - - - - - - - - - -

٣٧ - ج اول ص ١٧ شماره‌های ٧١ و٧٢ و٧٣ و٧٦که محققان بیتی آنهارا در قلاب گذاشته‌اند .

نگه کـن برین گنبد تیزگرد　　که درمان
به گشت زمـانه نفرسایدش　　نه آن (ا
نه‌ازجنبش(چرخ)آرام‌گیردهمی　　نه چـون
بچندس فروغ وبچندس چراغ　　بیاراسته

٣٨ - مینوی خرد ص ٢٢ فصل ٧ شمار ص ١٠٧ متن کتاب .

٣٩ - ج اول ص ١٧ شماره٧٥ :

یاقوت سرخ است چرخ کبود
نه‌ازآب‌وگرد(بادوآب)وز

٤٠ - مینوی خرد ص ٢٤ فصل هشتم شد

٤١ - درپایان داستان اسکندر .

الا ای برآورده چرخ بلند
چه داری به پیر
حلد هفتم
خوبتو حران‌دربرم(بربرم‌خوشتروان)داشتی
بپیری چرا (مرا)
چنین داد پاسخ سپهر بلند
که ای مرد «پیره»
تو از من بهر بارهٔ برتری
روان را بدانش
خور و خواب و رأی نشستن برا(ست)
بنیك و بید راه و د
از آن خواه راهت کـه راه آفرد
شب و روز وخورشید
واین مطلب را حیام به بهترین وجه ارائه
سادی وغمی که در نهاد بشر است
نیکی وبدی که در قد
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ ازمن و تو هزار

٤٢ - مینوی خرد ، ص ٤٧ و٤٦ فصل ٢٧ و ١٢ و ١٠

٤٣ - ج اول ص ١٨ شماره ٧٧ . زخاور بر
(نگیرند سر یکدگر را گذر)
نباشد ازیـن یك رو

٤٤ - مینوی خرد ص ٦٧ فصل ٤٨ شماره‌های

٤٥ - جلد اول ص ١٨ شماره ٧٩ :

الا آن (الا ای)که تو آفتابی همی
چه بودت (چه شد تا)

# ...ال‌الدین محمد یزدی منجم شاه‌عباس بزرگ

احمد سهیلی خوان...

یکی از منجمان مشهور دوران سلطنت شاه‌عباس اول
ـ ۱۰۳۸ هـ» جلال‌الدین‌محمد یزدیست که به ملاجلال
ـ معروف شده است .
ملاجلال در علوم فلکی و تنجم در عهد خود استادی
بود ومیان اقران ازهمه پیش ، بهمین سبب بدربار راه
وسالها در سفر وحضر در جنگ و صلح و بزم ورزم
عباس همراه وهرگز ازاو جدا نمیگردید و شاه درهر
هم با ملاجلال مشورت میکرد و بی صوابدید او تصمیم
نمیگرفت .
ملاجلال در سال ۹۹٤ وقتیکه شاه‌عباس فرمانروای
ن بود و خلع پدر را ازسلطنت در تنور دماغ می‌پخت
ادهٔ جوان پیوست .
پادشاهان صفوی همه پای‌بند احکام نجومی بوده و به
نجمین عقیدتی خاص داشتند . شاه عباس میان سلاطین
، بیش ازهمه معتقد مسایل نجومی وغرائم و طلسمات
همین دلیل اکثر امور سلطنت و حتی لشکرکشی بی‌طلسم
واستخراج طالع واحکام نجومی و تعیین ساعات سعد
نمیگرفت چنانکه برای استخلاص آذربایجان از دست
عثمانی ولشکرکشی بدانجا در سال ۱۰۰۹ ازشیخ‌بهائی
گرفت وتوفیق یافت ونیز درباب وصل عروس قاضی
یزدی که بوی دلبستگی فراوان پیدا کرد وشیفتهٔ وی
ود واو بعشقبازی با شاه تن در نمیداد ازشیخ بهائی‌طلسم
است وشیخ ابا داشته از اینکار دوری میجست و بالاخره
بنا بقول صاحب کشف‌الرمل به باباشاه اصفهانی خطاط ...
که دراین فن نیز استاد بود متوسل گردیده و بعد از چند
کارش راست شد و عروس قاضی امین در چهارباغ ...
بپای شاه انداخت وازبیتابی خویش سخن راند و سالها ...
شاه‌عباس بود ازاین رو ملاجلال وامثال وی در نظـ...
احترامی خاص داشتند .
بغیرازملاجلال منجمان دیگر نیز درخدمت شاه...
بودند از جمله ملامظفر جنابدی معروف را میتوان نا...
ملامظفر چهارده سال بعدازملاجلال بشاه‌عباس پیوست
یعنی در سال ۱۰۰۸ .
ملاجلال بسبب ذوق فراوان به ادب و تاریخ بعدا...
در مسلك مقربان پادشاه درآمد ثبت حوادث‌واهم اخبار ...
سلطنت شاه عباس را وجههٔ همت ساخت و سوانح
پادشاهی ویرا بطور اختصار برشته تحریر درآورد ک...
تاریخ عباسی مشهور شده و همین یادداشتهاست که ر...
تاریك سلطنت این پادشاه عیار را برای محققین روش...
است .
ملاجلال در نظم اشعار هم ذوقی وافر داشت ...
باقتضای حال بیت وشعری میسرود. درتاریخ او باشعار ...
ونغز برمیخوریم ودر نقل حوادث ماده تاریخهای شع...
شعرای معاصر خود آورده است چنانکه در سال ۹۹۷
رأی شاه عباس به تراشیدن ریش خود تعلق گرفت ...
بزرگان به تبعیت از شاه ریش تراشیدند وی ماده تا...

بدیع یافته بنظم درآورده است که دراینجا نقل می‌کنیم .

تراشیدم چو موی ریش از بیخ
تراش مویم آمد سال تاریخ

که تراش مویم به حساب جمل سال ۹۹۷ میشود.

واین ریش‌تراشی پس از ده سال در سنه ۱۰۰۷ برحسب حکم شاه عمومی شد ودر شهر جار زدند که همه مردم مکلفند ریش خودرا بتراشند حتی علما و صلحا و سادات .

ودرخدمت شاه همواره مأموره خدمات مهم بود چنانکه در سال ۹۹۹ شاه‌عباس کنیزی با مروارید و انگشتری وبعضی تحف به خواستگاری دختر خان‌احمد برای صفی‌میرزا بگیلان روانه ساخت و چون خواستگاری بدین طریق مقبول طبع خان‌احمد نبود آزرده‌خاطر شد وکنیز را بی‌نیل مقصود از سرحدات لاهیجان برگرداند واین عمل خان اسباب تکدر خاطر شاه‌عباس گردید ، ملاجلال شاه عباس عرض‌کرد عمل خان‌احمد بد واقع شده قطع نظر از دختری خان احمد دختر وی دخترعمه شماست ودختر دختر شاه‌طهماسب درعراق ... ‌براك وناجیك سید و فاضل وعالمی بود که کنیزی بطلب چنین امر جلیل وخطیری روانه کردید سخن ملاجلال دراین مقام مستحسن افتاد شاه فرمود فرهادخان قرامانلو[1] برای انجام این امر روانه گیلان شود لکن چون عبدالمؤمن خان‌اوزبك لشکر به خراسان کشیده بود وفرهادخان مأمور لشکرکشی بدان سمت شد شاه مولانا جلال‌الدین محمد منجم را جهت خواستگاری مأمور رفتن گیلان فرمود دراین موقع همه‌جا در تاریخ خوش ملاجلال خودرا بنیر علام قدیمی میخواند و بدانست دراین زمان از وی سن و عمری گذشته بود که ... نمیتوان کمتر ارشصت سال دانست

داستان خواستگاری دخترخان‌احمد برای صفی‌میرزا باسایی بایان نپذیرفت وقایعی بار آورد که آوارگی خان‌احمد سببی گشت و دودمانش برافتاد چه بهرصورت خواستگاری دختر بهانه‌ئی بیش نبود .

ملاجلال باتفاق بیست تفنگچی قمی و تحف وهدایائی برای خان‌احمد وامراء ووزرای او روزیکشنبه بیست‌وششم جمادی‌الاولی سال ۹۹۹ روانهٔ گیلان شد و پنجشنبه هشتم جمادی‌الثانی خدمت خان‌احمد رسید و اورا بخلع فاخرالمعانی شادسرافراز ساخت اما خان‌احمد به ملاجلال گفت مولانابباری دادن من آمده‌ئی یا ببازی دادن لشکر من ملاجلال بپاسخ میگوید تحبرخواهی شما آمده‌ام خان‌احمد جمعی را بحفظ وحراست ملاجلال مقرر داشت و سه روز از پاسخ صحیح درباب خواستگاری غفلت ورزید لکن ملاجلال نامه‌ئی بوی نوشت که تغافل شما سبب زیان وضرر خواهد شد تأخیر در این امر روا مدارید .

خان‌احمد میدانست چاره جز اطاعت ندارد ملاجلال‌را طلب کرد ، حرف ازمدعا گفت وبعدازة رضا داد و ملاجلال برگشته رضانامه بنظر دگرباردرخدمت اعتمادالدوله‌میرزاحاتم‌بیگ[2] محمد وشیخ‌حسن ومیرزا ابراهیم‌همدانی . عهد بگیلان رفت وپس‌ازانجام مقصود بر با اسهمه مقدمات بعقد دختر خان اکتفا نکـ کشید و آنجا را تصرف کرد وخان احمـ خان ومال شسته از راه دریا فرار کرد. عجب‌در آنکه دخترخان احمد با صفی‌میر شاه اورا گرفت

درسال ۱۰۰۰ دولتیارخان سپاه‌منصور شاه طهماسب کـه سابق در خدمت سا بود دراین عهد درابهر وزنجان ودرجزین کرد دست تطاول درازکرده راه عصیان پیش حسینخان شاملو سردار مشهور را مأمور حسینخان لشکر کشیده اورا محاصره کرد از روی رمل معلوم کن آیا حسینخان برآ خواهد شد یا نه ملاجلال بعد از ملاحظه احـ که غلبهٔ حسینخان بسیار دور مینماید باز ، اردو در این محل بگذارم و بامردم‌کاری متو قلعه را خواهم گرفت یا نه چون رمل وط طالع هرسه مجرم به سخیر بود ملاجلال دوشنبه نهم رمضان‌المبارك فتح میشود شاه متوجه سخیر قلعه شد اردو را گذاشت و اتفاقاً نزدیك غروب دولتیار غافل ازآمدن فرار با سه‌تن از قلعه بیرون آمد شاه عباس او کرد و بطلب لشکر فرستاده فردا صبح قلعه ر خراب نمود

درهمین‌سال فرهادخان مأمور بجنگ با اوزبك شد در نیشابور ازپیش سپاه اوزبك احمال و اثقال گذاشته متوجه عراق گردید . مورد توجه بود شاه این عمل را مستحسن دا

۱ ــ فرهادخان قرامانلو از امراء و سردارار مورد علاقه شاه‌عباس در اوائل سلطنت بود در سا شاه در هرات کشته شد .

۲ ــ حاتم‌بیگ اردوبادی اعتمادالدوله و وزیر ازکلانترهای اردوباد بود ابتدا وزیر بکتاش‌خان ح درسال ۱۰۰۰ بوزارت اعظم رسید بیستسال وزارت صداقت وکاردانی بسیار داشت درسال ۱۰۱۹ سکته کـ

۳ ــ سلطان حمزه‌میرزا برادر بزرگ شاه عبا ولایت عهد شاه‌سلطان محمد شد در سال ۹۹٤ بدست بقتل رسید .

بشاه نوشت ورفتن بخراسان شاه را التماس کرد
، مانع رفتن شد وچون فرهادخان دراین جنگ بدنام
د بعرض رساند که شما ازملاجلال چرا نمیپرسید که
ه بود که مانع رفتن پادشاه بخراسان شد اگر شاه
، متوجه خراسان می‌شدند بر سر من چنین نمی‌آمد و
م فراری نمیگردیدیم واسفرائن ازدست‌نمیرفت شاه‌عباس
، را طلب کرد وسبب پرسید ملاجلال در جواب گفت
ا پادشاه را عارضه‌ئی پدید میشود فی‌الواقع خان راضی
که شاه را در خراسان این حالت روی نماید واوزبك
ورد یا باید گریخت و یا در قلعه متحصن باید شد
ان گفت این حالت کی بشاه روی میآورد ، ملاجلال
دیکست فلان روز در همان روز که یکشنبه ۲۶ ذیقعده
ضه روی نمود و امتدادش باعث برهم‌خوردن سرحدات
. اطراف برای تحقیق حال پادشاه ایلچیان آمدند و
حقیقت حال بعرض رسید رأی همایون اقتضا کرد که
، سلطنتی بیرون آمد ودرایوان چهل ستون ایلچیان را
رجا آمده بودند بار دهند وآتش فتنه‌ها را بآب دیدن
فرونشانند .

رسال ۱۰۰۱ ستاره‌ئی پدید آمد که دلیل تغییر وتبدیل
عصر بود ملاجلال درتاریخ خود نوشته است مقارن
ل یوسفی ترکش‌دوز و برادرش که در الحاد تصانیف
آوردند رأی ابن پیرعلام جلال منجم درعلاج آن
ـین قرار گرفت که شخصی را چند روز پادشاه می‌باید
چون چند روزی بگذرد اورا باید کشت تا اثر آن
ظاهر شود بناءً علیهذا یوسفی را روز پنجشنبه هفتم
پادشاه ساخته و شاه‌عباس را از پادشاهی معزول کردند
رکن‌الدین مسعود کاشی در قطعه‌ئی بدین معنی اشاره
گوید :

لی که دراسلام تیغ خونخوارت
هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
، همه رفتند پیش او سجود
دمی که حکم بواش پادشاه ایران کرد
سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان
ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

روز یکشنبه دهم همان ماه یوسفی را بطالعی که مقتضی
تخت بزبرآورده کشتند و شاه‌عباس بطالع سعد برتخت
جلوس کرد و پس ازآن هرچند جستجو کردند آن
ا نیافتند .

وسفی ازپیروان محمود پسیخانی وفضل استرآبادی‌بود
ه نقطوی و حروفی بدان منسوبند و در عهد صفویه
ه قدرتی یافته زیاد شده‌بودند وشاه‌عباس ازآنان‌هرکجا
یافت بکشت وکتابهای آنانرا بسوخت .

اسکندربیگ در عالم‌آراء ماجرای یوسفی ترکش‌دو
چنین نوشته است :

چون دراین سال منجمان القاء کردند که آثار کوا
وقرانات علوی وسفلی‌دلالت بر افناء واعدام شخص عظیم‌ا
ازمنسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و مح
است که در بلاد ایران باشد و از زایچهٔ طالع همایون استخ
نموده‌بودند که تربیع نحسین درخانهٔ طالع واقع شده
طالع در حضیض زوال ووبالست ومولانا جلال‌الدین م
یزدی منجم که دراین فن سرآمد زمان ودر استدلالات اح
نجومی مقدم افراسیت آن نحوست را بدین تدبیر دفع
که حضرت اعلی در آن سه روز که معظم تأثیر قرا
تربیع نحسین است خودرا از سلطنت و پادشاهی خلع
شخصی از مجرمان را که قتل براو واجب شده باشد پادشا
منسوب سازند ودر آن سه روز شاهی ورعیت مطیع
او باشد که ما صدق امر پادشاهی از او بفعل آید و بعد
روز آن محرم را شحنهٔ نحس اکبرقران و جلاد
دوران سازند که نقلش سردارد همگنان این رأی را
شمرده قرعهٔ اختیار بنام استاد یوسفی ترکش‌دوز افتاد
درشیوهٔ الحاد ازرفقا پای پیشترك مینهاد بنابر آن از
ملاحدهٔ مذکور یوسفی مزبور را باردو آوردند حضرت
«شاه عباس» خودرا ازسلطنت وپادشاهی خلع فرموده
پادشاهی برای خود کرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی
برسر نهاده اثواب فاخره دراو پوشیدند ودر روز
استر بردعی با زین و لگام مرصع سوارکرده اعلام پاد
را برسرش افراحتند و جمیع امراء و مقربان واهل
با لشکر و قشون بآئین مقرر در ملازمتش کمر بسته
میرسانیدند ودر دیوانخانه همایون فرود آورده اطعمه و
می‌کشیدند وصف قورچیان عظام عساکر منصور ،
مسموذند وآن بیچاره عاقبت کار خودرا فهمیده آن سه
را بفراغ گذرانید و حضرت اعلی در آن سه روز با
نفر جلودار و خدمتگار یکه‌سوار گردید اصلاً بمنصب
سلطنت نمیپرداختند مولانا یوسفی در سرسواری جناب
جلال منجم را دیده باو گفته بود ای حضرت ملا چه
ما کمر بسته‌ئی یکی ازظرفا با جناب مولانا خوش‌طبعی
بود که یکی از علامات پادشاهی اجرای حکم است و تا
هیچ حکمی ازاین پادشاه ممنوع صادر نگشته چون
مساعی قتل خود میداند اگر پیشتر ازآنکه او بقتل رسد
شما فرمان دهد بجهت تحقق امر پادشاهی ناگزیر است
بامضاء رسد شمارا دراین دوسه‌روزه احتیاط لازمست
مولانا را از ساده‌لوحی اضطراب عظیم دست داده درآن
بتفرقهٔ خاطر گذرانید مجملاً بعدازسه روز ازلباس

حیات عریان گشته ازتخت بر تخته افتاد بعدازواقعه مذکور حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند .

عقیده شاه نسبت بملاجلال چندان بود که اورا ازاکثر بزرگان عزیزتر میشمرد واگر سببی میرنجید برای رضای خاطرش از هیچ مرحمت در حقش مضایقه وکوتاهی نمیکرد

درسال ۱۰۰٤ درجنگ دوم شاه‌عباس با عبدالمؤمن‌خان اوزبك در سبزوار که منتهی بقتل جمع کثیری از اهل قلعه شد و این خبر را ملاجلال بعرض شاه‌عباس رسانید ملاجلال مورد عتاب وخطاب فرهادخان سردار مشهوروقرار گرفت وفرهادخان برای رفع انفعال خود سخنهای کنایه‌آمیز بملاجلال گفت ملاجلال آزرده خاطر شده ازمجلس شاه برخاست نمیرفت روز دیگر شاه‌عباس بخانهٔ او رفته ویرا نوازش کرد وبانواع مهربانی رفع ملال از او فرمود

درسال ۱۰۰۵ درحضور شاه‌عباس مذکور شد که جمعی ازملازمان تریاکی‌اند شاه‌عباس فرمود که ملازمان ما هرکس تریاکست یا ترك تریاك کند یا ناوریاك رفته زبان بیاورد با مواجب ایام گذشته را باز دهد من تریاکی وبی‌هنر را نگاه ندارم این سخن باعث شد که اکثر ازتریاك گذشتند حتی ملاجلال منجم که نوزده سال بود اعتیاد داشت

درسال ۱۰۰۷ شاه‌عباس اراده کرد دراسترآباد دولتخانه بنا کند برای خریداری زمین ملاجلال را بدانجا فرستاد واو باسترآباد رفته با رضای مردم زمین برای دولتخانه خرید

درسال ۱۰۰۸ وقتیکه شاه‌عباس عازم خراسان بود پس‌از ورود بمشهد مبتلا به تب گردید و چند روز سپری شد دوبار تب قطع و عود نمود ملاجلال از روی طالع شاه وعده کرد که این تب سوم ندارد وعود نمی‌کند همانطور شد وشاه سلامت خویش بازیافت وملاجلال بجایزه و الطاف شاهانه سرافراز گردید

درسال ۱۰۰۹ شاه بملاجلال صراحی وپیاله عنایت فرمود وتوبهٔ اورا با این التفات شکست

درسال ۱۰۱۷ میرحیدر معمائی . باباسلطان قمی ملاجلال درچهارباغ مأمور چیدن طعام شدند شاه قاب بره ازمیان طعام بیرون آورده به ملاجلال داد که پاك کند چون پاك کرد شاه فرمود که ملاجلال چکاره است ملاجلال قاب تراشنده گفت عاشق شاه فرمود میرحیدر چکاره است عاشق برآمد و باباسلطان نیز عاشق برآمد چون ملاجلال قاب برای

شاه انداخت دزد برآمد فرمودند بار دزد میرحیدر گفت دزدید اما دل مر غلط کرده دل دزد نیستم شاه دزد

درسال ۱۰۱۸ شاه‌عباس برای د ملاجلال را همراه شیخ بهائی و علیرض نمود وآنان طرح تجدید و عمارت آ نظر شاه رسانده‌اند .

درماه رجب سال ۱۰۲۸ که ش باصفهان بازگشت پیش ازورود بشهر از سعید ساعت برای ورودش سعدست یا گفت که استکار تا سه روز دیگر صلاح زیادی از بزرگان وسران طوایف ومرد، ومیدان نقش‌جهان و بازارهای اطراف آ بودند باصفهان داخل شد و بحکم ملاج بیرون شهر سر برد و پس‌ازآنهم پنهانی بدولتخانه رفت تاریخ عباسی شامل وقا شاه طهماسب در سال ۹۸٤ و حوادث دور تا سال ۱۰۲۰ میباشد وچون ملاجلال د یافته است بعید نیست که بقیهٔ وقایع و ت ۲۱ تا ۲۸ را توفیق نگارش نیافته وبا اگ ناقص نامده است

ملاجلال پسری بنام کمال داشت که واواخر عمر پدر بدستگاه سلطنت راه یافه پدر تاریخی بنام لب‌التواریخ نوشته تحریر متعدد آن درکتابخانه‌ها دیده شده دراین وقایع تاریخی را از آثار خلقت تا سال ۰٦۳ داشته ودرحوادث سال ۱۰۲۸ این تاریخ نو اجازهٔ شاه‌عباس عازم زیارت کعبه شده وبا در ۱۲۰۹ مراجعت کرده و هنگام درگذشت بوده است . ودرسال ۱۰۵۸ که مرتضی‌قلیخا قندهار سرافراز گردیده شاه‌عباس ثانی اور فرموده وساعت ووقت جنگ‌راکمال‌منجم برای تعیین کرده است وکمال پسری بنام جلال د رساله‌ئی درکرامات شاه‌عباس اول نگاشته واو سلطنت شاه سلطان‌حسین درقید حیات بوده است

# یات قرون هفدهم وهجدهم فرانسه

(۱۰)

# شرق و رمان

پییر مارسو

،که رشته‌های پیوند میان تآتر ورمان بسیار است ، البته سخنی تازه ونونیست،
ندهٔ حقیقتی است ، حق همین است که باز گفته شود . حد فاصلی که میان
قابل می‌شوند نامشخص است ، زیرا درواقع مردم انتظار دارند که از هردو یك
ت‌کم تأثرایی همانند حاصل کنند . بدین معنی‌که ازهردو می‌خواهند اشکال
،که آن صور بتوانند نقش زندگی واقعی وبا آرمانی ، وبه‌هرحال سرشار از
زدهن وقوهٔ مخیّلهٔ برانگیختهٔشان رقم زنند . بنابراین باید انتظارداشت عواملی
نهند ، در رمان نیز مشهود افتند واگر کمدی شرقی باظهور هزار ویك شب تازه
مطلع کرد ، طبیعی بودکه مطالعهٔ قصه‌های شرقی موجب دگرگونی نام ونمام
بوار نیز بشود . حقیقت ایست که چنین امری به‌وقوع پیوست وحتی اثرات
ور ودرازتری داشت . نخست بدین علت‌که این تأثیر مستقیم وبی‌واسطه بود .
ه این تأثیر درمحیطی به راستی تازه وبکر صورت گرفت . ازیاد نباید بردکه
ستین سال‌های قرن هجدهم در رمان نقش نبسته بود ، بنابراین آنچه درقلمرو
پیشرفت که کشف شرق بود .
شرق‌شناس ، مترجمان (Les Jeunes de langues) ، منشیان مترجم شاه ، از
ای عالمانه ودرازنفس خود زمینه‌را برای تحقق این کشف وتجلی هموار ساخته
تجلی چنان به‌موقع فرا رسیدکه‌گویی بی‌مقدمه وبرفور صورت‌گرفت ودرواقع
د . از سال ۱۷۰۵ تا ۱۷۱۰ نسخ خطی کتابخانهٔ سلطنتی به شتاب ترجمه
،هایی که از دیرباز درآنها پنهان ومحبوس مانده بود ، در سراسر
. گالان این نهضت‌را آغازکرد وانتشار هزار ویك شب درسال ۱۷۰٤ باچاپ
،حاوی ترجمهٔ ۳۰ شب ازقصه‌های هزارویك شب بود ، آغاز شد . گالان بقیهٔ
نیز ترجمه‌کرد وبه‌چاپ رسانید . هنگامی‌که چاپ ونشر هزار ویك شب ترجمهٔ
رسید ، پتی‌دولاکروا مجموعهٔ دیگری ازداستانهای شرقی بانام l'Histoire
de la Sultane de Pe را ترجمه‌کرد ونشر داد (پاریس ، ۱۷۰۷) ، و آن

داستان شاهزاده‌ایست که به‌ناحق محکوم به‌مرگ شده است وچهل روز تمام میان مرگ و زندگی دست وپا می‌زند، یعنی گاه وزیران بانقل قصه وحدیثی اورا ازمرگ می‌رهانند وگاه سلطانه باگفتن حکایتی اورا تالبهٔ پرتگاه مرگ می‌برد، وسلطان دراین میان نمی‌داند چه تصمیم بگیرد.
پتی دولاکروا پس از ترجمه و نشر این داستان به ترجمهٔ دیگر دستنویس‌های کتابخانه سلطنتی پرداخت وبه‌همکار خویش لوساژ Le Sage مسوده‌های جدیدی‌داد تا بدانشایی‌سلیس‌تحریرشان کند واین همان ترجمهٔ هزارویك روز است‌که درپاریس ازسال ۱۷۱۰ به‌بعد انتشار یافت.
طی ده سال، این قصه‌ها مردم را سرگرم و به خود مشغول کردند و آنان به برکت تلاش وکوشش گالان وپتی دولاکروا دردنیایی مملو ازآفریدگان خیال داستان‌نویسان شرقی زیستند (البته درقرون وسطی داستان هفت حکیم Le Roman des sept Sages که به‌مانند هزار و یك شب مجموعه‌ای ازقصه‌های شرقی است ومتن آن درقرون ۱۲ و ۱۳ تحریر شده، شناخته بوده است) و وقتی ترجمه‌ها به پایان رسید، مردم خواستار ادامه یافتن قصه‌ها: هزارودومین وهزار وسومین شب وتقلیدکردن ازآنها شدند.
علت این شیفتگی و شیدایی چیست؟
به‌گفتهٔ یك تن ازنویسندگان آن عصر قصه‌های کوچك فرانسوی معمولاً دارای انگیزه وطرح وموضوعی است‌که ازروی نظم و قاعده گسترش می‌یابد، اما چون به‌خواندنشان عادت کرده‌ایم، به‌آسانی می‌توانیم نتیجه‌را به‌حدس دریابیم وازپیش بدانیم؛ حال آنکه موضوع غالب قصه‌های شرقی گرچه یکی است وهمانند است، لکن اثرش باملاحظه اینکه کوچك‌ترین حوادث موجد بزرگترین دگرگونی‌ها می‌شود، شگفت‌انگیزی است همه جذبهٔ قصه‌های شرقی ازهمین جنبه ناشی است[1].
درواقع علت اساسی لطف وکشش این قصه‌ها تازگی وبدیع‌بودن آنها بود. داستانهایی‌که پیش ازپیدایش قصه‌های شرقی نوشته وچاپ می‌شد، آنقدر یکنواخت وهمانندبود که خستگی وملال می‌آورد. مردم هرگز چنین قصه‌هایی نخوانده وچنین نام‌هایی (نام آدم‌های هزار ویك شب جز آن) نشنیده بودند وازنیرو طبیعهٔ به‌آن‌ها دل بستند ازاین‌گذشته مایهٔ داستان کش‌دار وپایان‌ناپذیر بود وحوادث قصه چنان به‌هم می‌پیچید و درمی‌پیوست وحس کنجکاوی خواننده همچنان زنده نگه می‌داشت‌که وی هرگز نمی‌توانست بداند قصه درشرف پایان یافتن است یاهنوز درهمان مراحل مقدماتی است. خیالبافی قصه‌پرداز درکتب حکایات شرقی آنقدر پرمایه وسرشار بودکه هرگز امید خواننده به‌یأس بدل نمی‌شد: همیشه چیز تازه‌ای درقصه بود و این تازگی به‌اشکال وصور مختلف جلوه‌گر می‌شد. درواقع زیر ظاهر یکنواخت قصه‌ها، نوع شگفت‌انگیزی موج می‌زد وخواننده می‌توانست مضحك‌ترین حکایات و واقعی‌ترین جزئیات‌را درخلال لطیف‌ترین قصه‌های عشقی وبا ماجراهای تراژیك‌که با قصه‌هایی سحرآمیز آغاز می‌شد وپایان می‌گرفت، بخواند.
علت دیگر جذبه وکشش قصه‌های شرقی، خصیصهٔ وهم‌انگیز وجادویی حکایات بود (داستان‌نویسان فرانسه مدتها بودکه بهره‌برداری ازاین عنصررا فراموش کرده بودند). آدمی درهزار ویك شب گوئی فارغ ازقوانین طبیعی است و قهرمانان شرقی همه اهل مردند. کسانی‌که ازتخیلی سرشار بهره نبرده‌اند ومردمی‌که اهل عمل‌اند اینگونه مناظر وصحنه‌هارا دوست دارند، چون به برکت آن اززندگانی معمول روزمره رها می‌شوند ونیازآرمانجویی خویش‌راکه تقریباً همیشه اظهار نشده ومکتوم است برمی‌آورند وکامیاب می‌سازند و به خیالبافی در عالم مثال دل خوش می‌کنند.
و البته برای آنکه توفیق قصه‌های شرقی کامل وتمام باشد، بهتر آن بودکه همهٔ آنها مالامال ازشور عشق باشد، اما نه‌عشق منطقی واستدلالی خردپسند وهزار رنگ وموج‌دار

1 - Dédicace du Tome I des Contes Orientaux, Paris, 1743.

قهرمانان تراژدی ، بلکه عشقی سوزناك وآتشین وعطرآگین که غالباً خونریز وهمیشه عنبرآمیز است . قصه‌های ترکی و ایرانی به‌تصوری‌که ازدیرباز دربارهٔ شرق می‌رفت ، پایه ومایه‌ای استوار وپربار دارند . مردان وزنان دراین داستان‌های عشقی به‌داشتن کردار آزرم‌گین اروپایی‌مآب اعتنایی نداشتند وشرم نمی‌شناختند ، زنان زمام اختیار خویش‌را به‌دست امیال خود می‌سپردند وبه‌دلخواه رفتاروعمل می‌کردند ودرحرم‌را به‌روی عشاق شبگرد ومرموز می‌گشودند وبامیهمانان جوان وپنهانی خویش برخوان بزم می‌نشستند ومی‌خوردند ومی‌آشامیدند وکام دل می‌راندند تخیل مردمان قرن هجدهم که ازآغاز پیرامون هرزگی وعیاشی دور می‌زد ، این قصه‌هامناظری ازحرمسراها ، کنیزان و غلامان ، خواجه‌ها بافت وهرگز ازآن خسته وملول نشد

حسن اقبال ازین قصه‌ها به‌اندازه‌ای بودکه ازقرن هجدهم قصه‌های شرقی وخاصه هزار ویك‌شب ، جزء آنچه به درستی «ادبیات جهانی» نام‌گرفته است ، درآمد. این قصه‌هارا بارهاچاپ کردند ، درمجموعهٔ معروف به«جنگ قصه‌ها» (Collection de Contes) گنجانیدند، به‌صورت تئاتر نمایش دادند ، حکایات قدیمی‌را بهشکل وشمایل آنها آراستند تا جذبه تازه‌ای بیابد همچنین این قصه‌های شرقی درمحاورات عمومی زبانزد خاص وعام شدند ودرافواه افتادند وبه‌عنوان مصطلحات زبان ، شهرت و رواج یافتند ، مثلاً ولتر درنامه‌ای به‌تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۷۷۳ به‌دالامبر می‌نویسد : «گمان نمی‌کنم که سرگرم خواندن هزار ویك شب هستند وقتی که می‌بینند . . .» ، وبه فرجام‌چنان‌کتاب زبر سری‌شدند که گاه مطالعهٔ آنها ساعدای معنوی‌ای که به‌بیماری می‌بایست داد

راست است که توفیق هزار ویك شب نه‌تنها مرهون ویژگی خود کتاب است ، بلکه کمی که‌به‌تقلید ازآن فراهم آمد و نیز دنباله‌هایی‌که برای آن ساختند وپرداختند ، همچنین حامی ونگاهدار این حسن شهرت وتوفیق بوده‌اند . درواقع بی‌درنگ پس‌ازانتشار هزار ویك شب رشته‌ای ازقصه‌های سحرآمیز وشگفت‌انگیز بسان قصه‌های شهرزاد قصه‌گو پرداخته شد وبسا مجلدات کوچك باعناوین قصه‌های تاتاری ، هندی وچینی به‌بازار آمدکه به‌ادعای نویسندگان ازعربی یا فارسی به فرانسه ترجمه شده بودند . این قصه‌ها به مدت بیست‌سال تمام درحکم دنباله تمامی‌ناپذیر ترجمه‌های گالان وپتی دولاکروا بوده‌اند وچون داستانهای هزار ویك شب کش وتودرتوست ، مضامین وموضوع‌های اصلی این مؤلفات تقلیدی نیز ، درواقع بهانه ودست‌آویز برای ساختن وبه‌هم‌بافتن قصه‌هایی پایان‌ناپذیر وبه‌هم‌پیوسته است ، وچنین می‌نماید که منبع بسی ازآنها داستانهای واقعاً شرقی باشد . اما غالب نویسندگان فقط ازتخیل خود یاری می‌گرفتند وچنان باهشیاری وتدبیر آنرا برمی‌انگیختند که زادگان طبعشان به‌فرجام مشابهت‌هایی باحماسه پردازی شگرف آسیایی می‌یافت . Gueulette کـه به‌هیچوجه عرب‌شناس نبود ، درساختن وپرداختن این قبیل قصه‌های شرقی دروغین تخصصی پیدا کرد وبا مهارت وسرعت همه‌گونه شرقی : تاتاری ، چینی ومغولی می‌نوشت . اما چون همیشه نمی‌توانست مایهٔ داستانهارا خود بیافریند، آنرا ازهرجاکه می‌داست‌ومی‌توانست فراهم می‌آورد : از Bibliothèque Orientale اثـر d'Herbelot ویاازمجموعهٔ Lettres Edifiantes و وقتی این منابع اصلی دیگر بکار نیامد و یادراختیار نبود ، قصه‌های قدیمی ابتالبابی بافرانسوی‌را چنانکه خود اعتراف می‌کند «به‌شیوهٔ تاتاری آراست» .

حتی درآن روزگار نوعی قصه باب ویا دوباره رایج شدکه مستقیماً ازهزار ویك شب تقلید نشده بود وآن قصه‌های پریان بودکه درقرون وسطی محبوب بودند وباقصه‌های شرقی خویشاوندی وپیوندی واقعی داشتند . این قصه‌ها دراین دوران حیاتی دوباره یافتند وطبعه بسیاری ازآنها با ظاهری کم‌وبیش‌آسیایی نمودارشدند . البته مطالعهٔ آنها امروزه سخت‌ملال‌آور وکسالت‌آوراست ، چون یکنواختی بسیارموضوعها به رغم تنوع ظاهرشان ، خواننده‌را دلزده وبیزار می‌کند . ازهمین‌رو درقرن هجدهم مردم صاحب ذوق ازاین‌گونه قصه‌ها خسته و ملول

شدند وقصه‌های شرقی پس‌ازآنکه به‌مدت ربع قرن مورد اقبال شگرف عامه بودند ، رونق وگرمی بازار خودرا اندکی ازدست دادند . اما این عکس‌العمل موجب نابودی وفراموشی قصه‌های شرقی نشد ، بلکه چنانکه خواهیم دید ، رمان غریب احتنی‌مارا در راه ومسیری دیگرکه نزدیك به‌خط مشین بود ، انداخت وبنابراین دربقیهٔ قرن نویسندگان وخوانندگان قصه‌های پریان وحکایات شرقی ، کم نشدند بلکه ترجمه دستنویس‌های شرقی همچنان ادامه یافت . که به عنوان مثال‌ازچند نمونه زیر نام می‌بریم :

**De Sauvigny,** Contes orientaux tirés des manuscrits de la **Bibliothèque du roi, 1743**
,Apologues orientaux, 1764.
**Inatula de** Delhi, contes persans, 1769.
**Saint - Lambert,** Fables orientaux, 1772
**Cardonne,** contes et Fables indiennes, 1778
**Cardonne.** Nouveaux contes orientaux, 1780

ولتر ، دیدروولاآپ **(La Harpe)** نیز برای تفریح خاطر جنس قصه‌هایی پرداختند :

**Voltaine:** Le crocheteur borgne, 1746.
Le Taureau blanc, 1764
Azolan ou le Bénéficier.
**Diderot:** L'oiseau blanc, conte bleu, écrit vers **1748, publié en 1798.**
**La Harpe:** Tangu et Féline poème en quatre chants, 1780 (inspiré des aventure d'Abdalla fils d'Hanif, 1713).

و دیگـر داستان عبدالله نوشتهٔ Abbé Bignon رئیس کتابخانه سلطنتی ، جاورت نامی ودوست گالان است .

درحدود سال ۱۷۸۰ چندین جنگ قصه‌که هر یك شامل مجلدات متعدد بود (Le Cabinet des Fées, 1785, Bibliothèque Choisie de Contes nouveaux, 1786) انتشار یافت ودرست درهمین‌زمان Cazotte ترجمهٔ جنس قصه‌های شرقی‌راکه به‌یاری کشیش Don Chavis ازطریق Saint-Benoît به‌اصل‌عربی آنهادرمجموعه‌های‌واقعی قصص‌وحکایات به دست یافته‌بود ، منتشر ساخت . باز در همین اوان Vathek اثر Beckford نخستین‌بار بزبان فرانسه به‌چاپ رسید (۱۷۸۷) .

دنبالهٔ هزار ویك‌شب درادبیات فرانسه تاقرن نوزدهم کشیده شد وچنین می‌نماید‌که امروزه نیز هنوز رونق و بازاری‌گرم دارد .

معهذا درحدود سال ۱۷۳۰ کوششی برای درهم‌شکستن این نهضت شرق‌گرایی از راه دست‌انداختن آن انجام‌گرفت ، اما تنها توفیقی‌که به‌دست آمد این بودکه نهضت ازمسیر اصلی خود اندکی دور افتاد ونوع جدیدی از رمان به‌وجود آمدکه طرفه وسحب مأثر ازخصوصات قرن هجدهم بود .

هامیلتون (Hamilton) که‌قصدش بی‌اعتبارکردن وازرونق‌انداختن انبوه درهم‌ونودهٔ درهم ترجمهٔ قصه‌های هزارویك شب بود ، قصه‌های Fleur d'Epine, le Bélier Zéneyde, les Quatre Facardins را به‌سبك شرقی نوشت، اما درقصهٔ اخیر ناتمام ماند . سه‌قصه اول‌هرکدام جداگانه به‌سال ۱۷۳۰ ، دو سال پس‌از مرگ نویسنده انتشار یافت وچهارمین قصه درسال ۱۷۴۳ جزء Les Oeuvres diverses مؤلف به‌چاپ رسید ، وهرچهار قصه یکجا درسال ۱۷۴۹ چاپ شد وازآن‌پس بارها به‌چاپ رسید .

هامیلتون می‌پنداشت که می‌تواند ازراه تقلید هزل‌آمیز هزار ویك شب وقصه‌های شرقی وتبدیل آنها به اثری مضحك ، به مقصود خویش نایل آید . وی درواقع می‌خواست به‌دوستان‌مرد وخاصه به دوستان مؤنث خود ثابت کندکه به‌هم‌بافتن قصه‌ای شگفت‌انگیز وبی‌سروسامان‌کاری آسان است . درقصه‌های Le Bélier و Les Quatre Facardins انبوهی از حوادث و رویدادهای باورنکردنی‌کـه بی‌هیچ منطق وحسابی دنبال‌هم ردیف شده‌اند ، آورده است نخست از وقوع وقایعی عظیم وشکوهمند یاد می‌کند، سپس به ذکر وقایعی‌خردو کوچك که‌ازغایت خردی مسخره به نظر می‌رسند می‌پردازد ، وبی‌نظمی قصه‌های شرقی‌را تا حد پریشانی وآشفتگی، بزرگ وبرجسته جلوه می‌دهد وبابوالهوسانه ودلبخواه رشتهٔ داستان‌را پی‌درپی می‌گسلد تاآنجاکه سررشته ازدست می‌رود . اما تقلید مسخره‌آمیز هاملتون نیشدار وگزنده نیست ، بلکه بیشتر انتقاد وخرده‌گیری مؤکدی ازحشو وهم‌انگیز وبی‌نظمی هزارویك‌شب است . قصه‌های‌هامیلتون حتماً باید نه‌به‌عنوان هجو وسخریهٔ قصه‌های هزار ویك‌شب ، بلکه چون قصه‌های واقعی پریان مورد پسند بسیار کسان افتاده باشد . وانگهی درغالب موارد غرض اصلی هامیلتون نقض می‌شود ونویسنده آشکارا برخلاف قصدی‌که درآغاز داشت ، خود باخیالبافی‌های خویش سرگرم می‌شو وحتی به‌تمام وکمال تحت تأثیر جادو و افسونی قرار می‌گیردکه قصد باطل‌کردن وشکستنش داشت . قصهٔ Fleur d'Epine به‌تمام معنی قصه‌ای ازقماش هزار ویك شب است وچه عجب ا... این نوع خرده‌گیری وانتقادکه منتقد چیزی‌راکه قصد ریشخندکردنش‌را دارد به‌صورتی دوست داشتنی بنمایاند! برعکس ادگار آلن‌پو درهزار ودومین شب (Derniers Contes, Paris, 1906) نقل می‌کندکه شهریار شهرزادرا خفه‌کرد تابتواند آسوده بخوابد !

نویسندگان دیگر حملات هامیلتون‌را تکرار کردند ، خاصه Crébillon پسر . اما ا... مبتکرتر ازدیگران بود . کربیون بااستفاده ازخصوصیات مختلف قصه‌های شرقی ، تغییر دا... خصایص وقایع وآدمها به‌نظر دقیق طنزآمیز، رفته‌رفته مسیر راه ورسم نوینی دررمان‌نویسی‌شد ... رمان Le Sopha (۱۷۴۱) نمونهٔ تمام عیار آنست . این نوع جدید رمان به‌مدت بیست سا... غوغایی برانگیخت . ظرافت روحی قرن هجدهم ، وهمچنین بازپروردگی وتخیل هرزه ... و نیز برخی ازمتین‌ترین اندیشه‌های همان قرن به‌صورتی درهم ومخلوط آنچنان‌که به‌خوبی ... تفکیك وتشخیص نبود ، درکتابهای کوچکی‌که اینك به‌تحلیلشان خواهم پرداخت ، حاوی ... شده است . ازسال ۱۷۳۴ که نخستین رمان کربیون به‌چاپ رسید ، تاسال ۱۷۴۸ که سال ا... رمـان Les Bijoux اثر دیدرو است وازآن‌پس تاسال ۱۷۵۴ ، حدود ۱۰ رمان ازین نوع ... انتشار یافت .

دو عامل به‌خصوص موجب رونق وشهرت قصه‌های شرقی شده بودند : جنبهٔ وهم‌انگ... و رؤیایی قصه وخصیصهٔ اروتیك آن . کربیون وپیروانش به‌رغم انتقاد وخرده‌گیری‌های ظاهر... ازین دو عامل درنگذشتند ، چون اطمینان داشتندکه باکاربرد آنها مقبول طبع خوانندگان خواهند افتاد ، اما البته ممکن بود روی دست نویسندگان شرقی بلند شد ومادهرا لطف... وازصافی گذراند . بدینگونه این داستانها چون به‌تقلید ازهزار ویك شب ، شگفت‌انگیز ومتحـ... به‌خیال‌پردازی ساخته شده‌اند ، درواقع دنبالهٔ قصه‌های هزارویك‌شب‌اند ، وگرچه‌نویسند... نوع وماهیت قصه‌های شرقی را به باد تمسخر واستهزا گرفته‌اند ، اما تردیدی نیست‌که این ... وتمسخر ظاهری وسطحی است .

مضمون اصلی قصه‌های کربیون و دنباله‌روهایش همیشه یکی است وآن داستان جوانی ... سلطانی است‌که باید باقصه‌گویی آتش خشمش‌را فرونشاند . اما خیال‌پردازی طبیعی وا... قصه‌پردازان شرقی ، درآثار کربیون ودیگران به‌چیزی ساختگی بدل می‌شودکه نویسندگان فرانسوی آنقدر آنرا به‌عمد پریشان وآشفته ومهمل خواسته‌اندکه‌گاه اینهمه تکلف وتصنع ... خنده می‌شود .

ازخصایص این قصه‌ها مسخ‌شدن مکرر آدم‌ها به‌صورت سگ وخرگوش وروباه وخاصه درآثار کربیون به‌شکل صفه ومخده (Sopha) وآبزن گرمابه است. واین‌همه اختراع و ابداع شگفت‌انگیز برای آنست‌که هرزگی ودریدگی باظرافت تمام مجال تجلی یابد. وقتی آدم به‌صفه، وآبزن بدل شد چه هرزگی‌ها که نمی‌بیند ونمی‌شنود! کربیون بسیاری ازمناظر ونکات مربوط به‌عیاشی وکامرانی‌را باعباراتی زیبا وفصیح وبه‌صورتی‌که چندان زننده نباشد درکتابهای خود وخاصه در Sopha وصف‌کرد و با اینهمه این کتاب به غایت بی‌پروا وخلاف آداب‌دانی عفه بود، اما De Voisenon صاحب رمان La Princesse Grise-mine در رمان Le Sultan Misapouf (۱۷۴۶) که درآن سلطان به شکل آبزن مسخ می‌شود بی‌پرده‌تر ازکربیون بحث عفت و حیارا پاك به‌یکسو نهاد وبه‌فرجام دیدرو درپرده‌دری وبی‌پروایی ازو نیز درگذشت. در رمان دیدرو به‌نام Les Bijoux indiscrets (۱۷۴۸) وصف‌ها رنگی بس جسمانیات وامور حسی بدل شده ودیگر نشانی ازادبیات درآن باقی نمانده است

خلاصه آنکه همهٔ این رمانها که به تقلید ازکربیون نوشته شد وجنسی وفوق‌العاده به صفه وبهتر بگوئیم به‌بستر خواب مربوط می‌شود: بی‌گمان این نویسندگان فکر نوشتن چنین قصه‌هایی را ازشرق وقصه‌های شرقی گرفته بودند، اما به‌راستی درغالب ... های آنان ازهمه‌چیز جز شرق سخن می‌رود ودقیق‌تر بگوئیم تنها ذکر ووصف فرانسه آن زمان است. نتیجه آنکه دراین قصه‌ها ... کامجویی‌های شرقی وصف نشده، بلکه فقط هرزگی ودریدگی بعضی محافل پاریسی عکس بسته است وظاهراً خوانندگان سخت شوقمند ومشتاق بوده‌اند که «تصویر تمثیلی مردم زمان را دراین قصه‌ها بیابند واین البته بی‌دلیل نبوده است، چون این قصه‌ها به‌راستی آئینهٔ تمام نمای زمانه بوده‌اند ونویسندگان عشق‌بوس ... ومحور بعضی محافل عصر را در حد ... دیگران یعنی درقالب داستانهای شرقی دروغین تصویر کرده بودند. ازهمین‌رو توصیف مناظر همه غیرواقعی است و بااینهمه اگر بخواهیم باز ازشرق یاد کنیم ناگزیر باید بپذیریم که سخن از شرقی دروغین وآسیایی ساختگی می‌گوئیم. این شرقی است پرازتضاد که مناظر و اوضاع واحوالی ... وتصورات وتصاویری مسحورآمیز مبادر به ذهن می‌آرد

از این‌همه بگذریم نقاشی‌های زمانه‌نیز نقش و تصویر دقیقی از رمانهای کربیون‌وار بدست می‌دهند واین ... است موضوعهای شرقی ... تابلوهای Van Loo یعنی دقیقاً چهار تابلوی رنگ نقاشی او دربارهٔ Sultane et les Odalisques که درسال ۱۷۷۵ به‌نمایش گذاشته شد نقاش جامه‌ها ومحیط پیرامون‌را به‌دقت مطالعه‌کرده ونمودار ساخته، اما چهره‌های آدم‌هارا تاآنجاکه امکان داشته شبیه به‌پاریسی‌ها کشیده است

درهمهٔ آثاری‌که یادکردیم بعضی الهامات تازه ونوکم‌وبیش یافته می‌شود که ازهزار ویک‌شب منبعث شده وازهمان زمان انتشار ترجمهٔ هزارویک‌شب، تخیل فرانسویان را سرشار وبارورکرده بود ومی‌توان گفت که اگر ترجمهٔ گالان انتشار نمی‌یافت، هیچیك ازاین آثار لااقل به‌گونه‌ای‌که پرداخته شده ومی‌شناسیم، به‌وجود نمی‌آمد. اما این قصه‌های تقلیدی ازقصه‌های ترکی باایرانی، شامل همه آثار ادبی و«شرقیات» زمانه نیست ودرکنار این نهضت‌که البته نیرومندتر ازهمه بود، راههای کوچك بی‌اهمیت‌تری‌هم وجود داشت‌که نویسندگانی نه‌چندان معروف وصاحب‌نام درپیش گرفتند وپیمودند. نویسندگان گاه ازشرق مایه‌ها ومضمون‌هایی‌دست‌چین کرده‌اندکه اصلاً برای نوشتن رمانهای وهم‌انگیز و رؤیایی مناسب بوده است ویانمی‌توانسته چارچوبی برای ذکر مطالب بی‌پرده وعریان فراهم آورد وگاه بعضی انواع معمول زمان‌راکه ... کاری مورد پسند خوانندگان بوده با افزودن حادثه یاقهرمانانی آسیایی، رنگ وجلایی‌تازه داده‌اند.

رمان‌های به غایت وقیح درقرن هجدهم کمیاب نیست وشرق قهراً می‌بایست الهام‌بخش بعضی ازآنها باشد، ازقبیل :

Le Cousin de Mahomet et la folie solitaire, 1762.
L'Odalisque, ouvrage tradui du turc, 1779.

که به‌غلط به‌ولتر نسبت داده‌اند. مسافران وسیاحتگران، حرمسراها وفساد اخلاق ترکان‌را چنان با آب‌وتاب وصف کرده‌بودندکه برخی با تکیه وتأکید برپاره‌ای خصوصیات وجزئیات، کوشیدند غرائز هرزه‌پسند بعضی خوانندگان‌را کامیاب سازند.

ازاین داستانهای به‌غایت وقیح وفاقد هرگونه ارزش ادبی وحتی رکیک‌تر ازرمان‌های کربیون ـــ چون شیوهٔ نگارش کربیون گاه بعضی هرزگی‌هارا ازنظر خواننده پوشیده می‌دارد وقابل قبول می‌سازد ـــ که بگذریم، به‌رمانهای تاریخی دروغین می‌رسیم. اینگونه داستان‌هاکه لبریز ازاحساسات فخیم، عشق‌های آرمانی وخیال‌بافی‌های افسانه‌آمیز بود وامکان داشت درهر جای دیگر غیرازآسیا نیز روی‌دهد، ازمحبوبیت بسیارکه هیچگاه کاستی نگرفت برخوردار بود. بعضی ازاین داستانهای تاریخی‌را به‌عنوان مثال نام می‌بریم:

Mélisthènes ou l'illustre Persan, 1732.
Mme de Gomez, Anecdotes persanes, 1727.
Histoire de Mélisthène, roi de Perse, 1723.

تأثیر رمان Astreé ودیگر رمانهای Melle de Scudéry نیز باآنکه مورد تقدوتمسخر قرارگرفت، هیچگاه کاهش نیافت وهمچنان به‌قوت خود باقی ماند، چون جاحب مردم بسیاری ازخوانندگان مرد و زن‌را به‌داشتن آرمانهایی سهل‌الوصول وزندگانی عاطفی شورانگیز وپرسوز وگداز برمی‌آورد.

درآغاز قرن هجدهم، دو نویسندهٔ زن به‌نام‌های Mme de Villedieu, Mme de Gomez که‌ازافکار ومعتقدات مبنی‌برهواخواهی زنان ولزوم استیفای حقوق نسوان وآرزوی عشق لبریزبودند، سرّ خودرا درحدیث دیگران گفتند وآنچه دردل تنگ حس کرده بودند دردهان قهرمانان شرقی گذاشتند وماجراهای عشقی کابین‌های اروپایی‌راکه بر عشقبازان دل ملکه‌های پرتاب وتوان نشسته بود وباتاخت‌وتازهای ملکه‌های آسیا درمیدان جنگ‌راکه ازغایت دلاوری، دشمنان سر تعظیم دربرابرشان فرود می‌آورند وازفرط زیبائی، شاهان به‌یك نگاه دل و دین می‌باختند، حکایت کردند.

درآثار این دو تن ونوشته‌های مقلدین فراوانشان، رمان «تاریخی» به‌معنایی است‌که دوران کلاسیك مراد ووضع کرده وقرن نوزدهم نیز آن‌را به همان حال نگاه داشت وچندان تغییر نداد. دراین قبیل رمان‌های تاریخی، وقایع تاریخی فقط ازین لحاظ‌که به‌گمان نویسنده می‌توانند عواطف واحساسات والاتر ازاحساسات معمول درزندگانی روزمره برانگیزند، مورد توجه مؤلف‌اند وبرای او اهمیت وارزش دارند. وانگهی عندالاقتضا تخیل نویسنده وقایع تاریخی را «تصحیح» می‌کند، تا تاریخ بهتر درخور شأن ومقام رفیعی باشدکه برای‌آن معین شده‌ایم وبتواند امید وانتظار بزرگی‌راکه از آموزش وتعلیم تاریخ مــی‌رود، برآورد. ازین دیدگاه همهٔ تاریخ‌ها وهمهٔ ملل همانندند و بایکدیگر فرقی ندارند. درنهایت می‌توان برای رفع ملال حرمسرارا به‌عنوان محل وقوع حادثهٔ تاریخی برگزید. مگرنه اینست‌که به‌گفتهٔ راسین حرمسرا درباریست‌که «حدیث رشك وعشق آن شناخته‌تر ازهرچیز است» وتار وپود داستانهای تاریخی ازعشق وحسد وفزون‌خواهی فراهم آمده است؟ حقیقت اینست‌که نویسندگان می‌توانستند خمیرمایهٔ موضوع‌های شرقی‌را به‌آسانی هرگونه‌که بخواهند به‌کار برند وبه‌هرشکل و صورتی‌که خود می‌پسندند درآورند وازینرو وقتی مردم زمانه طالب کتابهای مالامال ازاحساسات بشردوستانه شدند، بازآسیای بارور مهربان مایهٔ قصه‌های اخلاقی‌را فراهم آورد.

این تغییر هیئت نوین درحدودسال ۱۷۶۰ روی‌داد. البته پیش‌ازآن‌فنلون (Fénélon) همه ماجراهای زندگی Abibée راکه به‌نحوی آرمانی بافضیلت وتقوی وآموزگار اخلاقی صاحب‌نفسی‌مؤثروعرش گذاربود،درسرزمین‌پارسی‌هاجای‌داده‌بود( Histoire d'Abibée, persan تصنیف درحدود سال ۱۶۹۰) ، اما دراینمورد چنانکه درمواردی دیگر فنلون مقدم برمعاصران خود بود ، چون راه ورسمی که او کشف کرده بود ، یك قرن بعد باب روز شد وآنگاه‌که‌رونق ورواج یافت دیگر ایرانیان آنقدر مورد عنایت والتفات نبودندکه سرمشق ونمونهٔ‌اخلاق‌عالی‌را دردشان سراغ‌کنند ، کاری‌که گزنفون پیشتر درسیرت کوروش (Cyropédie) کرده بود ، بلکه هندرا برای التزام این رسالت برگزیدند ، البته بدین علت‌که درهندیان خصائصی ملی سراغ داشتند که شایستگی آنانرا برای تعهد چنین نقشی اثبات می‌کرد ومدلل می‌داشت ، بلکه ازینرو که هندیان درآن زمان مورد احترام وتوجه بودند .

بدینگونه درهندی مشکوك ونامطمئن ، هندیانی بی‌رنگ و صفت هندی ظهور کردندکه احساسات وشور بسیار عشق می‌ورزند وحاصه سخن می‌گفتند آنان درزمان‌هایی ملال‌آور .ان دادند که هوش وعقل واستدلال مایهٔ خوشبختی‌نیست، بلکه باید زمام خودرا به دست‌عاطفه و الهامات قلبی سپرد . Chevalier de Boufflers , Bernardin de Saint-Pierre لطف عشق صحرایی ومهر ومحبت روستایی ، فرزانگی وفضیلتی‌را که دردل جنگل‌های انبوه به‌دست‌می‌آید، حکمتی‌راکه درکلبهٔ انسان گوشه‌گیر دنیا گریز موج می‌زند ، وقدرت طبیعت‌را درمخلوق‌ساختن آدمی به‌سجایای اخلاقی بازنمودند برناردن دوسن پیر در رمان La Chaumière indienne (۱۷۹۰) نشان می‌دهدکه یك پاریا (Paria) ی فقیر هندی دربارهٔ سرنوشت بشر و خوشبختنی او ازهمهٔ پزشکان اروپا بیشتر می‌داند ! این مطالب همه رقت‌انگیز ، آکنده ازعطوفت ، نکوداخت ، اثر از عاطفه و احساس ، دراز نفس ، گریه‌آور وچنانکه مناسب رمان‌های اخلاقی است ، سخت ملال‌انگیزاند .

رمان شرقی غالب اوقات نوعی کتاب رمز بود والبته این خبر تازه‌ای نبود ، زیرا همهٔ رمان‌های قرن هفدهم ودرصدرآنها داستانهای Melle de Scudéry ، تذکره‌نامه‌هاوتراجم‌احوالی بودندکه خواننده باتعمق درآنها آدم‌های اصلی مورد نظر نویسنده‌را به‌آسانی بازمی‌شناخت ، چون نویسندگان دقت بسیار کرده بودندکه این آدم‌هارا نثر ، معماآمیز ومرموز بنمایانند باشناختشان آسان باشد راست است‌که معمولاً درای‌گونه کتب رمز خبری جز مدح وستایش این وآن نیامده بود ودراینصورت نفع نویسنده دراین بودکه شگفتی وحیرانی خواننده دیر نپاید و از زود از پرده بیرون افتد ، اما وقتی نویسنده سب خرده‌گیری وعیب‌جوئی‌داشته ، می‌بایست جانب احتیاطرا نگاه دارد دراین حال نام‌های شرقی وجامه‌های آسیایی دست‌آوری مناسب ودرحکم دولتی ونعمتی غیرمنتظر بود . بدینگونه نویسندگان رمانهای اجتی غربی‌وار بالطبع به‌نوشتن رمانهای هزل‌آمیز وپندار کشیده شدندکه بهترین نمونهٔ آن نامه‌های ایرانی است‌که بعدا مورد بحث وبررسی قرار خواهدگرفت .

یکی ازداستانهای رمزی به‌عنوان مثال Amazolide (۱۷۱۶) است‌که اگر خواننده‌اش خبر نمی‌شدکه «ماجراهای محمد رضا بیك سفیر شاه صفوی» درآن انعکاس یافته ، بی‌گمان آنرا داستان تاریخی وعشقی پیش‌پا افتاده ومهملی می‌یافت . البته اینگونه داستانها هنوزداستانهای هجوآمیز واقعی نیست . اما شیوهٔ نگارش وپرداخت آنها خاصه وقتی‌که نامه‌های ایرانی‌نشان‌داد که درقالب داستانی شرقی به‌اشاره وکنایه نکته‌ها می‌توان گفت واین‌کار جرأت وشجاعت بسیار نمی‌خواهد ، به کار آمد وبارها مورد استفاده قرارگرفت وچندین نویسنده‌که می‌خواستند از معشوقه‌های لویی چهاردهم سخن بگویند بانحریکات بعضی درباریان‌را بدان استناد گیرند بی‌آنکه به‌تاسیل افکنده شوند ، براندام قهرمانان خود جامه‌هایی درعین حال شرقی وفرانسوی آراستند تا هجو وطعن وطیبت بسیار زننده وگستاخ ننماید و با ابهمه معما ومطوری‌درنگ دریافته‌شود .

(۱۷۲۹) Mahmoud le Gasenevide, histoire oriental که به گفتهٔ
ی ازدوره نیابت سلطنت Philippe d'Orléans" است ، اما مایهٔ هجو
که می‌توان گفت اصلاً وجود ندارد ، و نیز کتاب :
(۱۷٤٥) Les Mémoires secrets pour serv اثر Toussaint .
ر تألیف این‌نوع رمان‌های رمزی توفیق بسیارداشت . لکن‌چنانکه گفتیم
ایه است ورمانهای رمزی بیشتر به‌قصد تفریح خاطر وسرگرمی نوشته
های کربیون وامثال آن جای جای‌نویسنده کسانی‌راکه مورد هجوقرار
ای کربیون و امثال آن جای نویسنده کسانی‌راکه مورد هجو قــرار
. چنین نباشد همیشه درآخر کتاب کلید رازگشای ومفتاح رمز آمده
ر: Zadig (۱۷۳۷) ، La Princesse de Babylone (۱۷٦٨) ،
(۷۷٤ و Le Blan et le Noir ودیگر رمان‌هایی‌که به‌سبك و سیاق
به زندگی مردمان زمانه شده است‌که چندان جنبهٔانتقادی وهجوآمیز

.

بهایی منتشر می‌شدکه نویسندگان آنها مدعی‌هجوکردن‌کسان، به‌معنای
ازموضوع ومضمونی شرقی بودند . این نویسندگان برخلاف دیگــر
ده نکردندکه ضمن نقل قصه‌ای شرقی ، ازآداب و اخلاق فرانسویان
، بلکه تخیل خودرا به‌صورتی دیگربه کارانداختند، بدین‌معنی‌که مردم
وآنانرا به‌قضاوت‌دربارهٔ همه‌چیزهایی‌که درفرانسه می‌دیدند ، نشاندند.
بائیان دربارهٔ فرانسویان مضمون بسیاری ازآثار محبوب قرن هجدهم
برایج درآن زمان امروز فقط نامه‌های ایرانی شناخته است ، اما این
مونتسکیو آفریده شد ومدت‌ها پس‌ازوی نیز رواج داشت .

**ترجمه وتلخیص ازجلال ستاری**

# باستان‌شناسی: یافته‌های کاوش زمستانی بندر سیراف

حسن بخشاری

کاوشهای باستان‌شناسی انجام شده در سیراف — درطی چند سال اخیر — نتایجی از این بندر مهم تاریخی را از دل خاک بیرون آورده است. ادامه این کاوشها، اهمیت این بندر کهن و عظمت آن را در روزگاران گذشته آشکار میسازد.

قبل ازسال ۱۳۵۳ کاوشهای سیراف بوسیله هیأت مشترك ایران ــ انگلیس انجام میگرفت. درآن سال مرکز باستان‌شناسی ایران مستقلا این حفریات را پی‌گیری کرد و نگارنده باتفاق همکاران خود طی دو ماه کاوش دراین محوطه تاریخی به نتایجی رسید که خلاصه‌ای از آن دراین مقاله خواهد آمد. لازم میداندکه از همکاری دوستان ارجمندم آقای سید منصور سجادی (باستان‌شناس)، آقای عبدالعلی نعمت‌اللهی (طراح ونقشه‌کش)، آقای محمد حسن پاکدل و آقای همت مصطفی‌پور که دراین فصل بامن همکاری داشته‌اند وزحمات زیادی‌را متقبل شده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

قبل ازآنکه بچگونگی کاوشهای انجام شده در زمستان ۱۳۵۳ بپردازم بی‌فایده نخواهد بود اگر مختصری درباره تاریخچه حفریات وجغرافیای تاریخی سیراف بنویسم.

آثار سیراف درجلگه باریکی بطول ۵ر۴ کیلومتر وعرض ۷۰۰ متر بفاصله ۲۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر و ۳۶ کیلومتری غرب بندر کنگان قرار دارد. درحال حاضر روستای طاهری برروی آثار سیراف قرار گرفته که بندر کوچك وکم‌اهمیتی بیش نیست. (تصاویر ۱ و ۲)

بندر سیراف بسبب موقعیت ویژهٔ جغرافیائی و دارابودن شرایط لازم برای پهلو گرفتن کشتی‌ها، روزگاری دراز مرکز تجارتی حوزه خلیج فارس بشمار میرفت. کشفیات باستان‌شناسی و مدارك مکتوب گواه آنست که سیراف از اواخر عصر ساسانی تا اوائل قرن پنجم هجری بندر بزرگ بازرگانی ایران محسوب میشد. این شهر ازراه جم وفیروزآباد با شیراز ودرواقع باداخلهٔ فلات ایران ارتباط داشت و رابط بین ایران بادیگر کشورها بود. بسبب شهرت واهمیت خاصی که سیراف ازنقطه نظرهای گوناگون داشته توجه جغرافی‌دانان و مورخین دورهٔ

اسلامی‌را بخود جلب ن[...] آثار وکتب مربوط باو [...] بعد، اشاراتی باین [...] بلاذری درفتوح [...] موزنایج نام دژ سیراف [...] مسودکه عربها آنرا ش[...] ابن فقیه خردادبه نیز [...] کرده‌اند. سلیمان تاجر سیرافی که آثار خودرا [...] ۲۳۷ و ۳۰۲ هجری ت[...] تجارت وآبادی سیراف وکشورهائی که سیرافیان [...] داشته‌اند پرداخته‌اند[2]. ش[...] سیراف نظر شعرارا نیز ب[...] بطوری که اصمعی شاعر [...] منصور خلیفه عباسی در [...] میگوید: «دنیا سه‌جاست

۱ ــ بلاذری، فتوح‌البلد[ان] [...] آذرنوش، انتشارات بنیاد [...] ص ۲٦٤.

۲ ــ اقبال، عباس، مقا[له] [...] مجله یادگار، سال ۱۳۲٤، شم[اره] [...]

مطرهٔ عمومی سدر نارد

راف»[۳] ــ استخری سبرافرا بعداز
ـ بزرگترین شهر اردشبر خره ذکر
، وازخانه‌های چند طبقه و جمعس
ان ومنازل گران‌قیمت‌وگرمای‌سراف
میگوید[٤]. درصورة‌الارض تألیف ابن
ل نیز مطالب کشافی ازسراف مذکور
. مؤلف حـدودالعـالم مینویسد :
اف شهری بزرگ است و گرمسیر
وهوای درست دارد وجای بازرگانان
وبارگاه پارس است[٥]. به‌گفته‌مقدسی،
اف مرکز اردشیر خره بوده وبهنگام
ی معبر چین و انبار فارس وخراسان
ر میرفت وارزش خانه‌های سیراف
ی ازصدهزاردرهم بیشتر بود[٦]. یاقوت
وی دراوائل قرن هفتم بهنگامی که ابن
ـ به‌ویرانه‌ای تبدیل شده بود ، ازآن
ن کرده وازمسجد جامع سیراف کـه
ن‌هائی ازچوب ساج داشت ذکـری
یان آورده است[۷]. درتـاریخ وصاف
کور است : «درعهد آل بویه سیراف
ری بزرگ وآباد ومکان گروه کثیری
علما ومحققان وبازرگانان بود . دراین
ر کثرت جمعیت به‌حدی بود که دکان‌ها

وحجره‌ها وخانه‌هارا در دو و سه وچهار
طبقه ساخته بودند ، گاهگاه سلطان معظم
ابو شجاع عضدالدوله فنا خسرو به‌سیراف
نزول میفرمود ودرآنجا خیمه وخرگاه
برپا میداشت . ازنتایج این سفرها یکی
ساختن بنای رفیعی است که آن‌را فیلخانه
عضد گویـد و هنوز خرابه‌هـای آن
برجاست . . . »[۸] . مؤلف نزهةالقلوب
مینویسد :
«سیراف درقدیم شهری بزرگ بوده
وپرنعمت ، مشرع سفر بحر ، هوابش گرم
است وحاصلش غله و خرما . . .[۹]».
ازنقطه نظربازرگانی سیراف‌موقعیت
ممتازی داشت ، این بندر درسده‌های سوم
وچهارم هجری واسطه عمده تجارت بین
هندوستان، آسیای جنوب‌شرقی، آفریقای
شرقی وبصره بود .
استخری به‌کالاهائی که دربازارهای
سیراف‌دادوستدمیشد اشاره‌میکند،ازجمله:
عود ، عنبر ، کافور ، جواهر ، خیزران ،
عاج ، آبنوس ، صندل . . . . وی اشاره
به‌بازرگانانی میکند که شصت میلیون درم
سرمایه داشتند[۱۰] . ابن حوقل گوید یکی

ازبازرگانان سیراف بنام ا
عمر سیرافی ثلث مالش با
دینار شد[۱۱]. ابن بلخی ـ
سالانه سیرافرا درزمان
عباسی ۲۵۳٫۰۰۰ دینار
کرده است[۱۲].
سیرافیان در امر
پیشرفت زیادی کـرده ،
کتب مربوط به‌اوائل اسا
اشارت رفته است . سا
سیرافی‌هـا بگذشته‌هـا
بطوریکـه درکتاب جه
(درترجمه عربی آن) نا
آمده است که معلوم میش
اسامی آنهارا بعنوان در

منظره عمومی بندر طاهری‌که برروی سیراف
قدیم بنا شده

درپا ضبط کرده‌اند.[13] درکتاب عجایب هند تألیف شهریار رامهرمزی تألیف سال ٤٠٤ هجری به‌اسامی ناخدایان‌سیراف وشرح‌مسافرتهای آنان بکرات‌برمیخوریم. دریانوردان سیرافی علاوه برسواحل هند، چین وآسیای جنوب شرقی به‌دریای سرخ و سواحل آفریقای شرقی نیز آمد وشد میکردند. مسعودی به‌ورود کشتی‌هـای بازرگانی حامل کالاهای سیراف به‌شهر خانفوا درچین اشاره میکند ونیز درباره کشتی‌های سیراف درسواحل زنگبار رقم میزند.[14] استخری به‌علاقه سیرافیان به‌امر

دریانــوردی اشاره کـرده وحکایت از بازرگانی سیرافی میکند که مدت چهل سال درکشتی بود وعلاقه‌ای به‌ترک دریا نداشت «وچون کشتی شاه شدی به‌دیگری انتقال کردی».[15]

سیراف ازمراکز عمده علم و ادب و فرهنگ درقرون ۳ و ٤ هجری بود. دانشمندان بسیاری ازاین شهربرخاسته‌اند که درعصر خود صاحب شهرت و اهمیت بسیار بوده‌اند. مشهورترین آنان ابوسعید سیرافی است‌که مدت پنجاه سال دربغداد قاضی‌القضات بود وصاحب تألیفات بسیار میباشد، ازآن جمله شرح کتاب سیبویه

۳ ــ ابن‌فقیه ــ البلدان، ترجمه ح ــ مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ص۱۸
٤ ــ استخری، المسالك والممالك، طبع لیدن، ۱۹۲۷ . ص۱۲۷
٥ ــ حدودالعالم ، تصحیح واهتمام سید جلال‌الدین طهرانی، ۱۳٥۲ هـ ، مطبعه مجلس، ص ۷۸ .
٦ ــ مقدسی ، احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم، طبع لیدن، ۱۹۰٦ ، ص٤۲٦ .

۷ ــ حمدی، نافور
۳ ، چاپ بیروت ، ۳۷٦،
۸ ــ آتبی ، عدالت
ومنات، انتشارات سادوره
۹ ــ مستوفی ، حم
واهتمام گای سترنج ، طبع
ص ۱۱۷
۱۰ ــ استخری، مسا
فارسی) بکوشش ایرج او
وشرکتاب ، تهران ، ۳٤۷
۱۱ ــ ابن‌حوقل ، ت
دکتر جعفرشعار، انتشارات
ص ٥۷
۱۲ ــ ابن‌بلخی ، فار
واهتمام گای لسترانج ورینو
چاپ کمبریج ، ص۱۹۲۱ و
۱۳ ــ بهبهانی ، سلطا
در خلیج فارس ، سمینار خ
اول ، انتشارات وزارت اطلا
۱۳٤۱ ، ص۱۳٥ .
۱٤ ــ مسعودی ، مرو
ابوالقاسم پاینده ، جلد اول
ترجمه ونشرکتاب ، ص۱۰٥ و
۱٥ ــ استخری ، مسالك
فارسی) بکوشش ایرج افشار،
ترجمه‌ونشرکتاب، چاپ‌تهران ،

۱۶ پسرش ابومحمد یوسف سیرافی
علمای بزرگ نحو و ادب بوده که
پدر سمت قضاوت بغداد را یافت
حب کتب متعددی است.[17] در اینجا
به‌ذکر نام چند تن ازعلمای مشهور
میپردازیم : علی بن عباس بن نوح
ی استادنجاشی‌ومؤلف‌کتاب‌زیادات[18]
احمدبن سالم سیرافی[19] ــ مأموم
فی[20] ــ ابوطیب حمادبن حسین فقیه
فی[21] ــ . . . ازبزرگان سیراف یکی
ادتین ابوغالب حسن‌بن منصور است
رسال ۴۰۹ هجـری سمت وزارت
ن‌الدوله‌را بدست‌آورد[22] ، ــ همچنین
الدین ابوالخیر مسعود بن محمودبن
فنح فالی سیرافی پسر خال‌عمیدالدین
افرزی وزیر اتابك ابوبکر سعدبن
ی است،[23] ونیز محمد بن ابردبن‌بساشه
ازفرمان‌روایان بنام سیراف‌که ابو
حسن سیرافی عموزادهٔ وی است[24].

بهرحال سیراف‌همچنان راه پیشرفت
یمود وبروزگار خود تأثیرات فراوانی
بهات گوناگون برسرنوشت شهرهای
زه خلیج فـارس داشت ، تااینکـه
یدادها و عوامل طبیعی و اقتصـادی
یاسی موجبات سقوط کلی آن‌را فراهم
رد وازاواسط سده پنجم هجـری از
یت آن کاسته شد . این عوامل عبارت
ند از : وقوع زلزله‌ای درسال ۳۶۶
۳۶۷ هجری[25]، جایگزین‌شدن جزیره
ش بعنوان مرکز اقتصادی حوزه خلیج
س بجای سیراف[26]، وسرانجام قطع
ههای تجارتی وناامنی و رواج ملوك
طوایفی براثر سقوط سلسله آل بویه[27]
، نتیجتاً ازرونق اقتصادی سیراف کاسته
. .

بعدها بندر طاهری برویرانه‌هـای
یراف بناگردیدکه درحال حاضر بندر
وچکی بیش نیست . درقرون اخیرجیمز
ریه ، کاپیتان استیف ، ویلسون واشتین
طالبی درمورد سیراف نگاشته‌اند ، در
الهـای اخیر دکتر واندنبرگ شمال
یرافرا بررسی کرده است ، همچنین

آقای جهانگیر یاسی راههای سیراف به‌جم
وگله‌دار را بررسی کرده است .

کاوشهای باستان‌شناسی سیراف از
سال ۱۳۴۵ خورشیدی توسط هیأت‌مشترك
ایران ــ انگلیس به‌سرپرستی آقای دکتر
دیوید وایت هـاوس شروع شد وتاسال
۱۳۵۲ ادامه یافت . درسال ۱۳۵۳ مرکز
باستان‌شناسی ایران کاوشهای سیراف را

رأساً پی‌گیری‌نمود وهیأتی
نگارنده کاوشهای مزبور
درخلال هفت فصل کاوش
سابق آثاری بدست آمدکه
بدانها مشود : بخشی ازب
عصر ساسانی ــ مسجدجامع
به‌اواخر قرن دوم هجری
کوچك مربوط به‌قرون ۳

قسمتی ازنمای حصار شرقی سیراف‌که برکرانه عر
دیده می‌شود

سمتی ازیك بازار وحمام ازقرن ٤ هجری
ـ خانه‌های مسکونی ازقرن ۷ و ۸ هجری
ـ قسمتی ازیك محله اعیان‌نشین با خانه‌ـ
ای بزرگ وخیابان وکوچه‌های منظم
سده‌های ۳ و ٤ هجری ــ ساختمانی

۱٦و۱۷ــ مدرس، محمدعلی، ریحانةالادب
لد ۳ ، چاپ تبریز ، ص۱٤۳ و۱٤٤

۱۸ــ قمی، حاج‌شیخ‌عباس، هدیةالاحباب، انتشارات امیرکبیر، ص۱۷۷ .

۲۰،۱۹ و۲۱ ــ سمعانی ، انساب ، چاپ عکسی، ص۳۲۱

۲۲ ــ ابواثیر ، الکامل ، ج۹ ، چاپ بیروت، ۱۹٦٦، ص۳۱۰

۲۳ ــ اقبال، عباس، مقاله سیراف قدیم ، مجله یادگار، شماره ٤ ، ۱۳۲٤ ، ص۱۲

۲٤ ــ مسعودی ، مروج‌الذهب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱ انتشارات بنگاه ترجمه

وشرکتاب، ص۱٤۳

۲٥ ــ مقدسی ، الاقالیم ، طبع لیدن

۲٦ ــ ابن بلخی لسترانج وریمولد نیک ۱۹۲۱ ، ص۱۳٤ .

۲۷ ــ وایتهاوس، سیراف، ترجمه حسین تاریخی، شماره ۳ ، سا
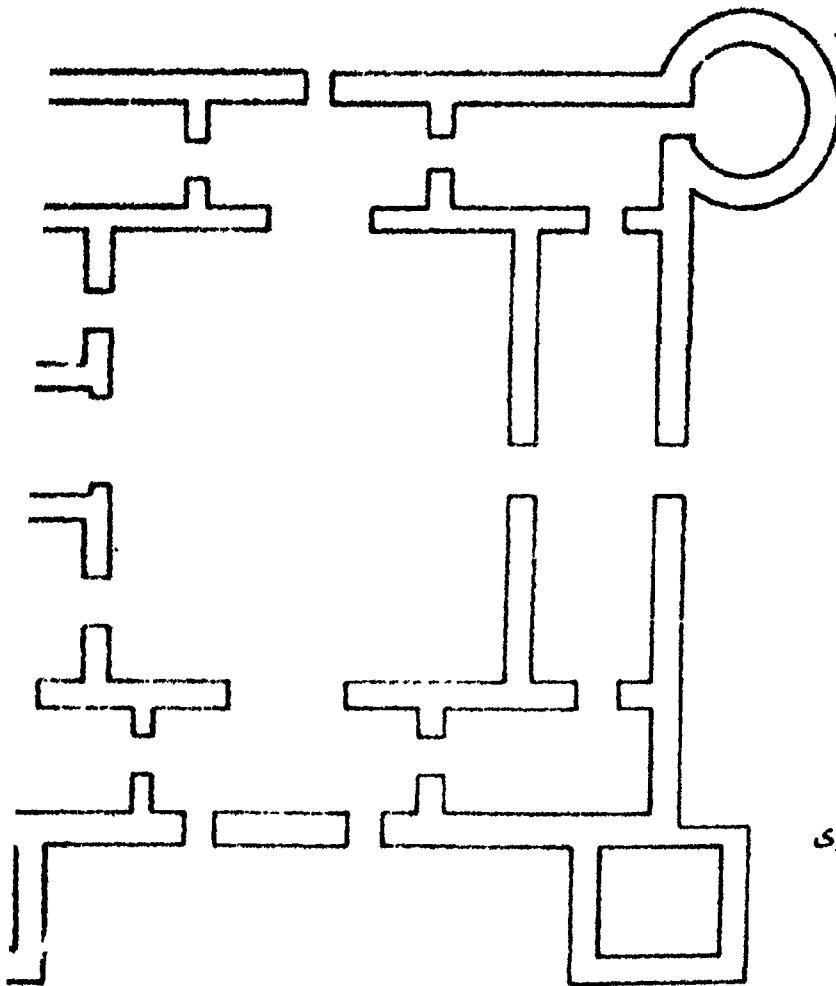
محوطه باشناد (U) ، پلان قلعه‌سنگی در دوره اصلی

محوطه بابشاد (U) ، منظرهٔ
قلعه درخاتمه حفاری
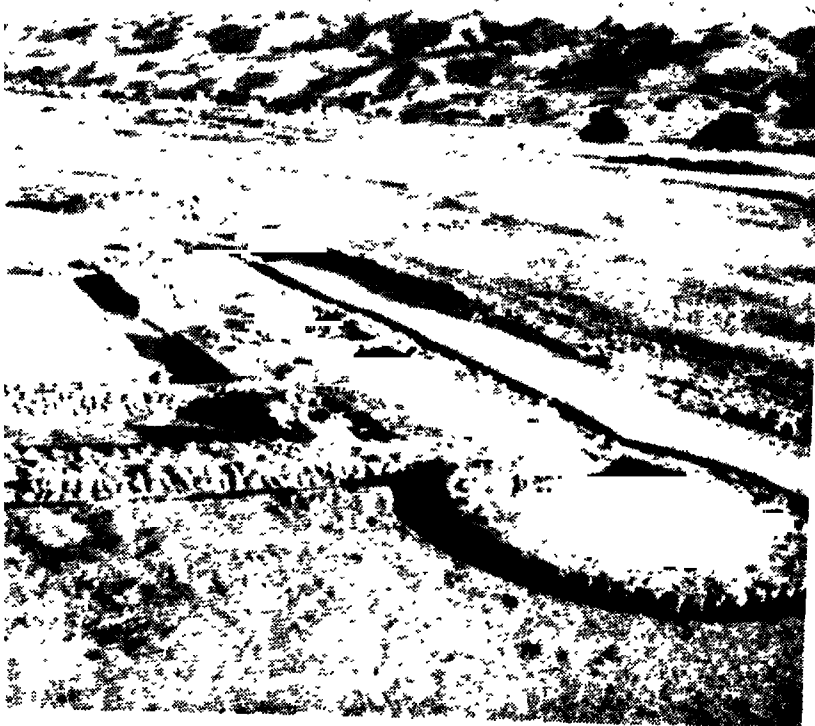
محوطه بابشاد (U) ، برج
مدور وتأسیسات زاویه شمال
شرقی قلعه
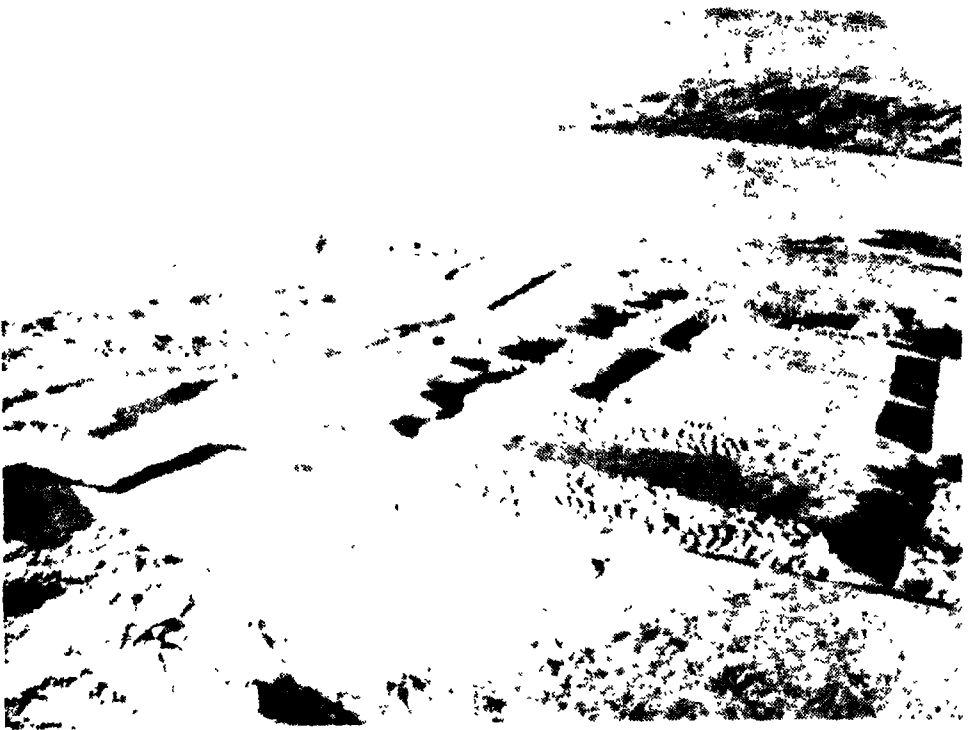
محو
چهار
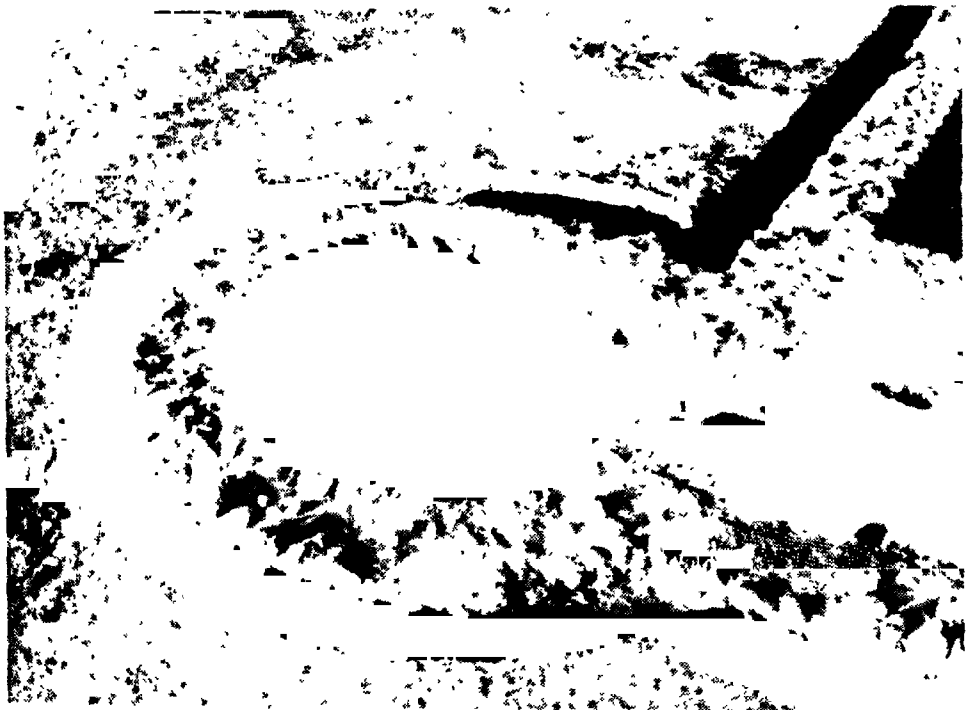
محوطه
مدور

ازسده سوم هجری ــ
ری ازقرن ٤ هجری ــ
، دفاعی ویك حمام مجاور
ر ــ تعــدادی آرامگاه
فاعات شمالی سیراف از
، هجری ــ یك مجموعه
انند وچندین بنای دیگر.
ما درزمستان ۱۳۵۳ در
ورت پذیرفت که خلاصه‌ای
اله خواهد آمد :

بشاد (U) [۲۸]: دراین‌فصل
راف بیشتر مورد توجه ما
ر سیاحانی‌که درسده‌های
بازدیدکرده‌بودند، یادآور
یراف درغرب بندر طاهری
ومتر مجاورساحل پراکنده
ه اشاره‌ای مبنی بروجــود
بندر طاهری (بخش شرقی
ماند . کاوشهای هیأت‌سابق
بخش غربی سیراف صورت
میرفت که آثار مهم‌سیراف
آن یعنی درفاصله بین قلعه
و رودخانه تنگ‌سار (حصار
قرار دارد . لذا بخش‌شرقی
رسی کردیم ، درشرقی‌ترین
رکرانه غربی رودخانه لگ
آثار وبقایای حصــار شرقی
میخورد (تصویر ۳) . در
ن دیوار درجبهه جنوبی آثار
چکی برپشته‌ای کم ارتفاع
ند ، موقعیت جغرافیائی این
شدن آن درمجاورت حصار
ظر میئمود . لذا برای روشن
ت آن اقدام به‌حفاری گردید.
، بنائی مشابه قلعه ازدل خاك
که مصالح آن ازقلوه‌سنگهای
ظم باملاط گچ وگل بــود .
٤٦۲ مترمربع وطول وعرض
متروحداکثرارتفاع‌دیوارهای
۷۵ سانتیمتر وعرض دیوارها
۹۰ سانتیمتر است . دراین اثر
ساختمانی بچشم میخورد . در

دوره اصلی بنا دارای چهار برج در زوایا
بوده‌که دو برج مدور ودو دیگر چهار
گوش است . حیاط مربع شکل بنارا یك
راهرو بزرگ (ورودی اصلی) و ۹ اطاق
محصورکرده است، علاوه برورودی اصلی
درجبهه غربی چهار درگاه کوچك در
جبهه‌های شرقی ، جنوبی وشمالی ارتباط
این بنارا باخارج ممکن میساخت . بعضی
از اطاقها ازطریق درگاههائی به‌حیاط راه
دارندکه تعدادی ازآنها درگاههای عریض
وجالبی مثل درگاه ورودی اصلی دارند.

N مربوط به‌محله اعیان‌نشین سیراف
در محله F میباشد که قبلاً توسط
سابق حفاری شده بود[۲۹].

مطلب قابل توجه دراین اثر
اینکه این ساختمان دارای تناسبات
جالب است ، دیگر اینکه قرینه‌سازی
کامل درآن رعایت نشده است .
وجود برجهای چهارگوش ومدور
بنا ازجهات مختلف دارای جسم‌ا...

محوطه بابشاد (U): برج چهارگوش
غربی قلعه

ورودی برجهای مدور به‌اطاقهای جانبی
مشخص است ، لکن ورودی برجهــای
چهارگوش مشخص نیست ، زیرا در این
سطح باشالوده بنا سروکار داریم‌واحتمالاً
راه ورود باین برجها درسطح بالاتری
قرار داشته است. باتوجه به‌مدارك وشواهد
موجود ، ازجمله نشانیهات ساختمانی‌واشیاء
مکشوفه ، قدمت این بنا در دوره اصلی
به‌اواخر سده سوم تااوائل سده چهارم
هجری میرسد (تصاویر ٤ تا ۹) . پلان
داخلی این بناکه درنواحی جنوبی ایران
عمومیت داشته تااندازه‌ای شبیه پلان خانه

متفاوتی است . بانتیق برجهــ
وچهارگوش دراین ساختمان ...
است، زیرا معمولاً درقلعه‌های کار...
وقصور اغلب برجها به‌یك شکل ...
است‌که البته هردو نوع آنرا قبل
وبعدازآن درایران داریم . درعه
برج چهارگوش معمول بوده است
قلعه‌های پارتی درآسیای میانه
کاخ هاتــرا دربین‌النهــرین .
ساسانی برج مدور بیشتر معمول
در اوائل اسلام نیز ادامه داشته
اینکــه درقلعه کوه‌پایه واقع

اصفهان به‌نائین که اصل آن ازدوره‌ساسانی است ، برج‌های چهارگوش مشاهده‌میشود. باتوجه به‌نزدیکی بنا به‌حصار شرقی‌سیراف وپلان کلــی آن تصــور میرود ازاین ساختمان بعنوان یك قلعه کوچك یاپاسگاه نظامی استفاده میشده است .

دوره دوم ساختمانــی مربــوط‌به مرحله‌ای است‌که این بنا نقش اصلی خود را ازدست داده (به‌سبب سقوط سیراف) و توسط عشایرومردم خانه‌بدوش گاهگاهی مورد سکونت موقت قرار گرفته است . دراین مرحله راه ورود به‌برج‌ها به‌کلی مسدودگردید وبعضی از درگاهها بسته‌شد ودیوارهای نامنظمی بین تعدادی‌ازاطاقها ایجاد شدکه جملگی حاکی ازیك معماری عشیره‌ای وموقتی است . وجــود اجاق و تنورها درکف بعضی ازاطاقها و حیاط مربوط به‌این مرحله است (تصویر شماره ۱۰) .

* * *

**محوطه ماهــان سیرافی [30] (V) :**

این کارگاه دربخش شرقی سیراف ومجاور ساحل وبه‌فاصله ۳۰۰ متری حصار شرقی قرار دارد. دراین قسمت محوطه‌ای مرکب ازچهار سته کم ارتفاع به‌طول و عرض

۲۸ ــ باشاد نام یکی از دریانوردان مشهور سیراف در سده سوم هجری است ــ توضیح اینکه برای مشخص‌کردن محوطه‌هائی که حفاری در آنها صورت گرفته دو مسأله درنظرگرفته شد: یکی الفباء لاتین که قبلاً شده بود تا برای ک سیراف را دنبال میک دو دیگر اینکه برای بزرگان ومشاهیر سیر باقی مانده‌اند ازاسامی محوطه‌ها استفاده گرد نگارنــده بخاطر دار کاوشهای باستانشناسی اوقات ازاسامی جالب ،

۲۹ ــ برای آشن محوطه F رجوع سیراف» نوشته دیوید و حسین بختیاری، مجله ب ۳ ، سال هشتم ، صفحات

۳۰ ــ ماهان سیرا سیراف بود

محوطه باشاد (U) ، پلان قلعه در دوره دوم ساختمانی
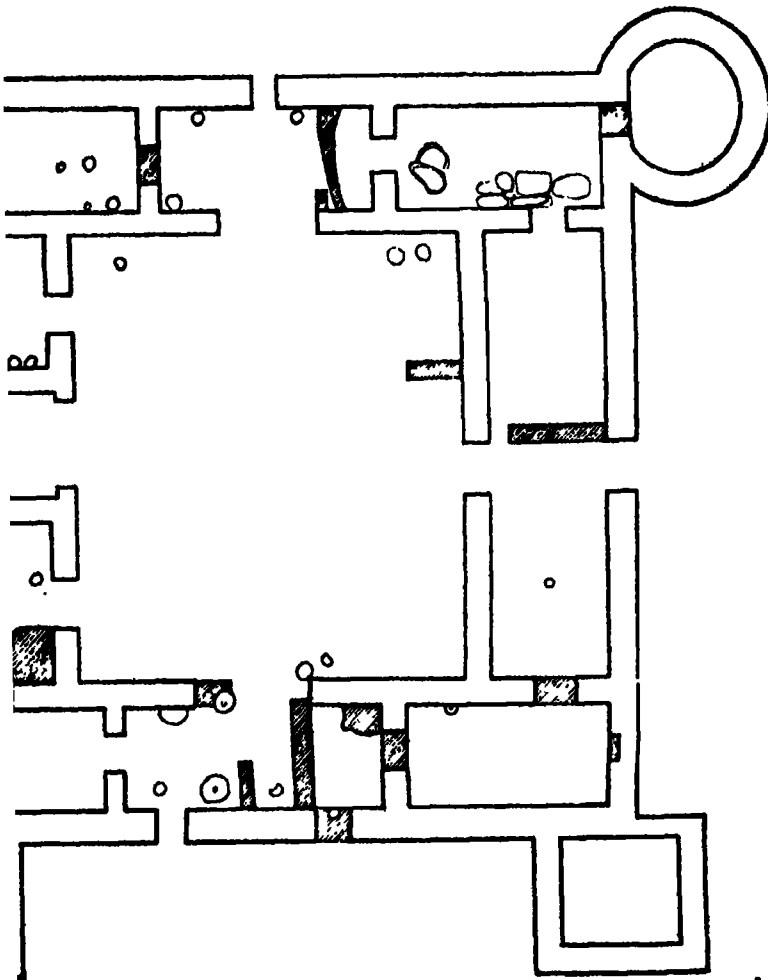
محوطه ماهان سیرافی (V) ، قطعات سفالی خراب شده درکوره

۱۰۰×۳۰ متر مملو ازقطعات سفالی
باخاك تیرەرنگ دیده شدکه گمان
، مربوط بەیك مجموعه کورەهـای
ری باشد .حـد اکثر ارتفاع ابن
ا تقریباً سه متراست. لازم‌بەیادآوری
ه یك مجموعه کوره سفالگری در
ی گذشته توسط هیأت سابق درغرب
ـ (محوطه D) حفاری شده بود .
ما این بودکـه‌کیفبت محصولان
های این محوطه‌را روشن کـرده
باناً رابطه آن‌را باکوره‌های مکشوفه
ب سبراف دریابیم . بەسبب خـاتمه
حفاری کاوشهای ابن محوطه پایان
ت ، امبد است درکاوشهـای آنی
جالبی بدست آبد ولی بهرصورت
ارکی‌که فعلاً بدست آمده ازقبیل
ت سفالی فراوان بەفرمهای مختلف
طعات خراب شده درکوره (تصاویر
ـ ۱۲) ـ مفادبری نوبی ـ بوده‌های
ی زیادی‌که بهنگام خروج ازکوره

طه ماهان سبرافی (V) ، ظرف‌کوچك
سفالین ، خراب شده درکوره

محوطه ماهان سیرافی (V) ، طرح قسمتی از
قالب سفالین با نقش برگ خرما - طراحی از
خانم الهه شاهنده
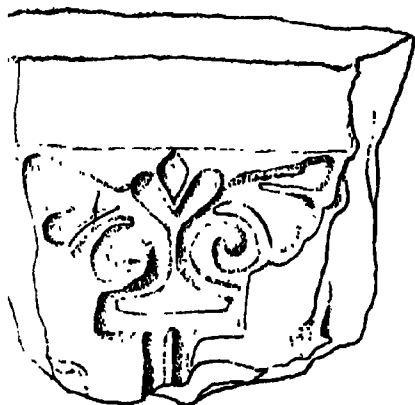
سیراف : ۵۴-۵۳
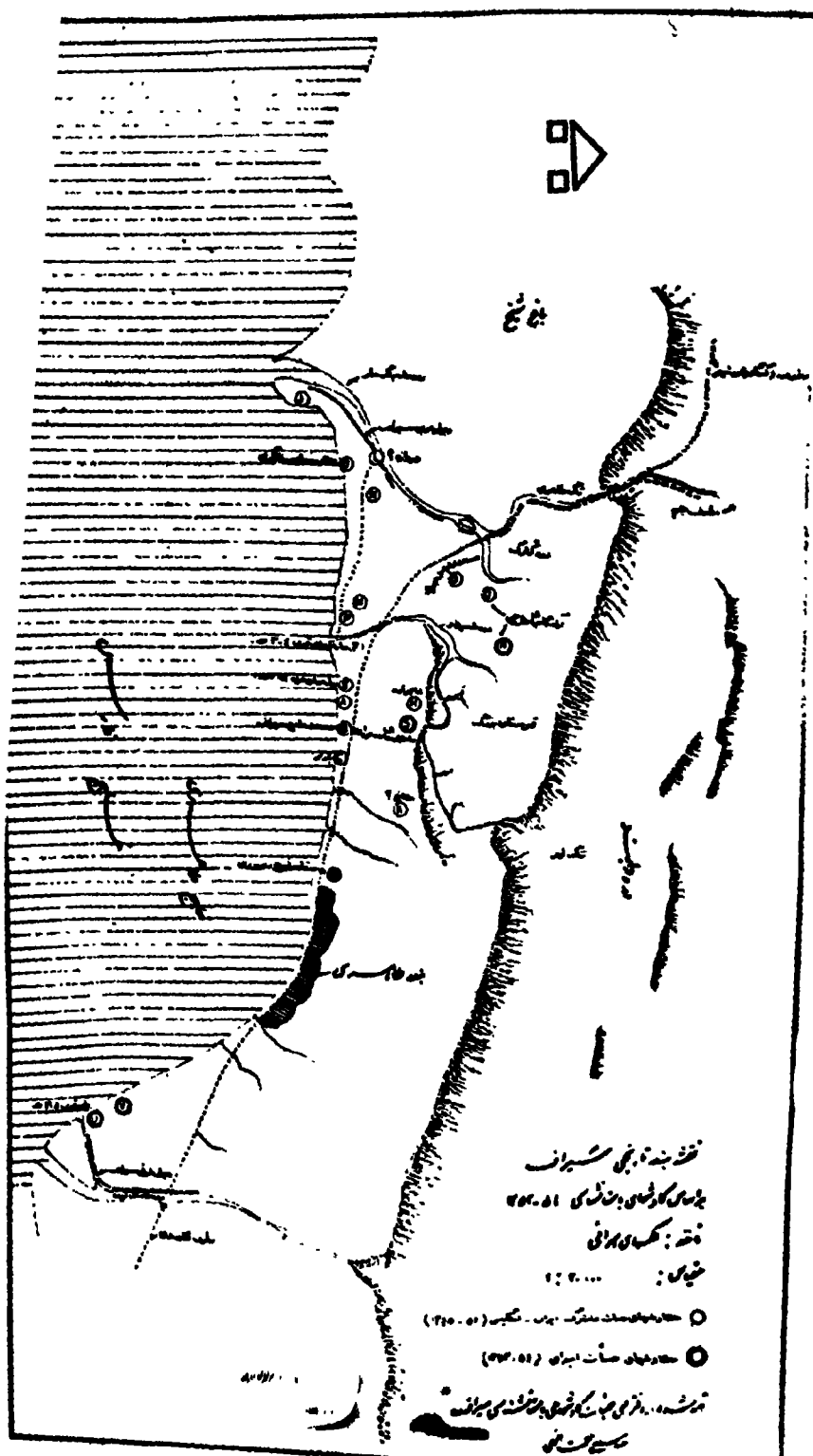
نقشهٔ بندر تاریخی سیراف براساس کاوشهای باستانشناسی ۵٤ - ۱۳۵۳

شکسته شده وروی‌هم انباشته‌اند ـ لایه‌های خاکستر و خاك تیره وسوخته ـ کف محوطه‌های تهیه گل سفالگری ـ قطعات سفالی لعابدار وبدون لعاب مربوط به‌ظروف مختلف باتزئینات وشکلهای متنوع ـ قطعات سلادن وسرانجام بخشی ازیك‌قالب سفالین بانقش پالمت (تصویر شماره ۱۳) مدارك دیگر حاکی ازآن است‌که دراین محوطه یك مجموعه کوره سفالگری‌وجود داشته است .

باتوجه‌به‌آثاربدست‌آمده درمحوطه‌های بابشاد (U) وماهان سیرافی (V) آثار وبقایای دیگردربخش شرقی‌سیراف معلوم میشودکه دربخش شرقی سیراف‌آثار قابل توجهی وجود داردکه اهمیت آن کمتر ازبخش غربی نیست ، لذا محدوده جدیدی برای آثار سیراف تهیه کرده‌ایم که حد شرقی آن بجای قلعه شیخ ، حصار شرقی سیراف خواهد بود ونقشه جدیدی براساس کاوشهای سال ۵٤ ـ ۵۳ تهیه کرده‌ایم‌که درآن اراضی واقع درحد فاصل قلعه شیخ تاحصار شرقی سیراف ـ گنجانده شده است وحدود دو کیلومتر در محور شرقی ـ غربی به‌نقشه‌ای‌که توسط هیأت سابق ارائه شده بود اضافه گردیده است (تصویر شماره ۱٤) .

* * *

**محوطه ابو سعید سیرافی[31] (S) :**
این محوطه برپشته مرکزی سیراف قرار گرفته وبنای معروف به‌گنبد امام حسن بصری بامدرسه سیرافی (محوطه H) در یکصد متری آن واقع است . دراین محل بقابای ساختمان صخره‌ای مستطیل شکلی وجود داردکه به‌حفاری یکی ازاطاقهای آن اقدام گردید ، ولی حفاری آن به‌سبب خاتمه فصل کاوش پایان نگرفت . این

شرح عکس صفحه مقابل :

بالا : محوطه ابوسعید سیرافی اطاقهای صخره‌ای قبل

پائین : محوطه ابوسعید سیراف جنوبی ودرگاههای ورودی اط فوقانی آن
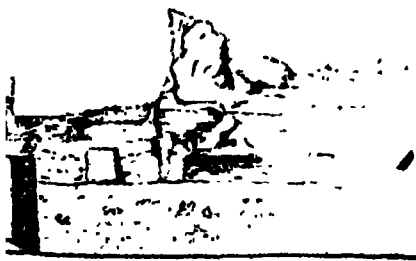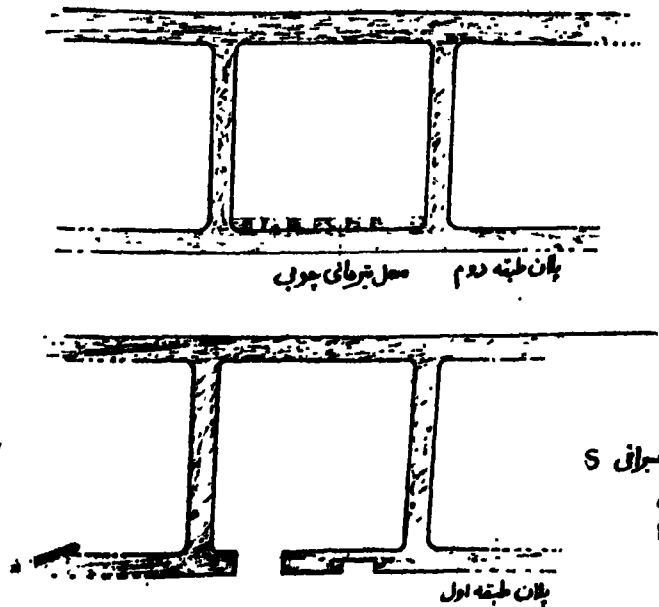
تهیه شده توسط هیئت کاوشهای باستانشناسی سیراف
منصور سعادتی. نقشه کش
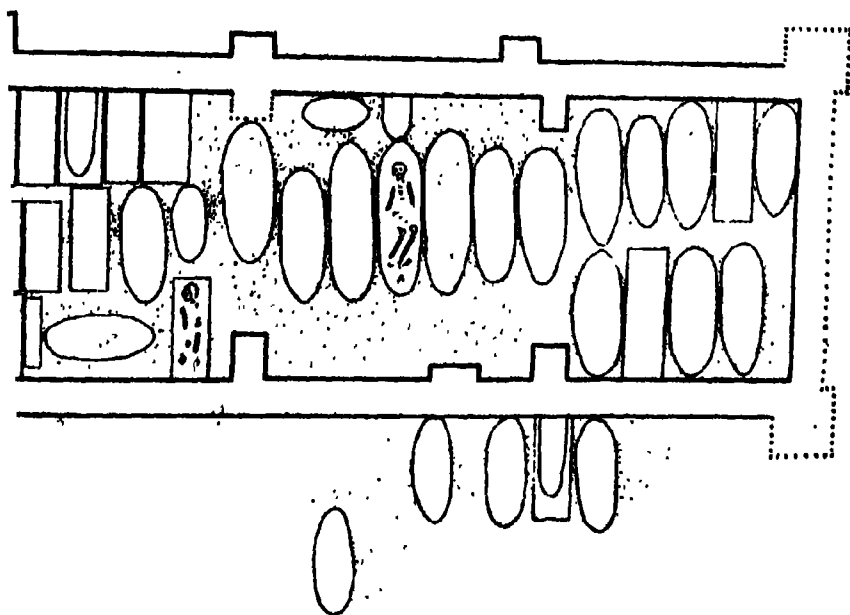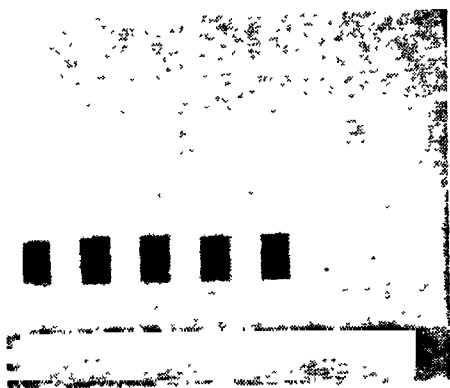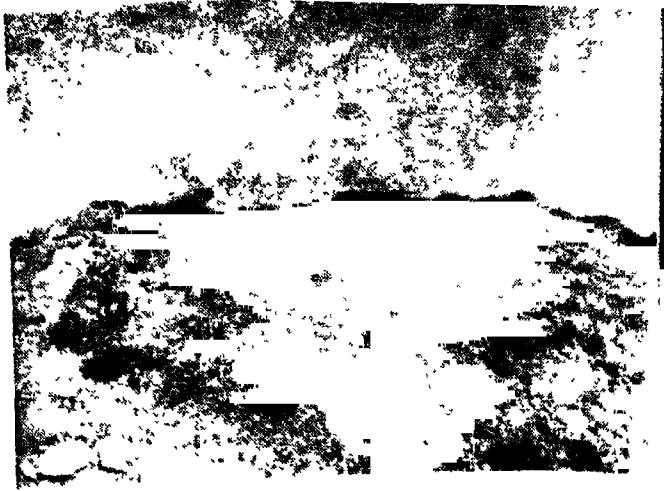
محوطه ابوزید سیرافی (R) : منظره کلی آرامگا،

محوطه ابوزید سیرافی (R) : منظره آرامگاه ۱ قبل ازحفاری

شرح عکسهای صفحه مقابل

راست: محوطه ابوسعید سیرا
وطاق‌نمای اطاق ۳۶۶ ،
چپ : محوطه ابوزید سیرا
سینه‌ای به سینه ، استوانه ش
لابلای سرچشمه در آرام
کارگاه ۲
پائین : محوطه ابوزید سیرا
آرامگاه شماره ۱ با قبورمسط

محوطه ابوزید سیرافی (R) ، قبور مستطیل
شکل وبیضوی جهه غربی آرامگاه ۱

متمان دردل صخره‌ای بزرگ ایجاد
. وازتراش این صخره اطاقهای چهار
بشی بوجود آورده‌اند . اهمیت مساله
یك‌پارچه نمودن آنهاست‌که نمونه‌ای
معماری صخره‌ای است‌که در ایـران
منه‌ای بس عظیم دارد وشواهد متعددی
آن درازمنه ونقاط‌مختلف بچشم‌میخورد.
سیراف نیزشواهدی ازمعماری صخره‌ای
مورت ساختمان ، چاه آب ، قبرستان
دخمه‌های صخـره‌ای فراوان به‌چشم
یخورد . ازپنج اطاق موجـود دراین
اختمان اقدام به‌حفاری یکی ازآنهـا
گردید . این اطاق‌که بنام اطاق ۳٦٦ نام
گذاری شده[۳۲] مربع‌شکل وهرضلع آن ٥
متر ومتصل به‌اطاقهای دیگری بهمین‌شکل
درشرق وغرب خود میباشد . داخل این
اطاق مملو ازخاك وسنگ وقطعات سفالی
زیادی بودکه با وضع مضطرب و درهمی
قرار داشت . این اطاق دارای سقف مسطح
باتیرهای چوبی بود ودرحال حاضر محل
قـرارگرفتن تیرهـای چوبی ، بصورت
بریدگی‌های کوچکی دردیواره جنوبی
و لبهٔ مربوط به‌سقف دیده میشود . بر کف
گچی این اطاق یك سکه ساسانی بدست
آمد . ورودی این اطاق درجبهه جنوبی
است‌که هنوز کاملاً باقیمانده وابعاد آن
۸۰×۹۰ سانتیمتـر* و ارتفـاع آن ۱۸۰
سانتیمتر است . فاصله کف تاجایگاه قرار
گرفتن تیرهای سقف ۳۸۰ سانتی‌متر است.
قطر دیوارهای این اطاق بین ٤٥ تا ۹۰
سانتیمتر میباشد . در جبهه جنوبی بنا از
قسمت بیرون ، طاقچه‌ای دردل دیـوار
صخره‌ای ایجاد کرده‌اند .
دربالای اطاق مزبور اطاق دیگری
قرارداشت‌که دیوارهای آن درواقع با
دیوارهـای اطاق ۳٦٦ یك‌پارچه بـود
وهمانطورکه اشارت رفت ازطریق‌تعدادی
تیرهای چوبی‌که درواقع سقف اطاق ۳٦٦
وکف این اطاق‌را تشکیل میداد ازاطاق
۳٦٦ جدا میشد .
دیوار صخره‌ای این اطاق شکسته
وازبین رفته ودرحال حاضر حد اکثر
ارتفاع موجود آن ۱۷۰ سانتیمتر است ،
این اطاق از طریق درگاهـی که درجبهه
جنوبی قرارداشت به‌بیرون راه داشته‌است
نظربا‌ینکه‌حفاری داخل‌این‌اطاقها وبیرون
آنها هنوز خاتمه نیافته، نتیجه‌گیری کا...
در حال حاضر ممکن نیست (تصاویر
۱٥ تا ۱۸) .

## محوطه‌ابوزیدحسن‌سیرافی[۳۳] (R :

دربخش غربی سیراف بردامنه ارتفاعـ...
شمالی آثار چهل آرامگاه گروهی‌به‌صو...
بناهای کوچکی دیده میشود . طی سالهـ...
گذشته ۱۰ آرامـگاه توسط هیأت ...
کاوش شده بود (حفریات محوطه ( ) ...
درآنها اجساد به‌طور اجتماعی یا انفرادی
ودرجهات شمالی ــ جنوبی وشرقی ـ

محوطه ابوزید سیرافی (R) ، آرامگاه ۱ ، فوتو بصوی جهه شرقی آرامگاه

عربی دفن شده بودند. درهیچ یك از آرامگاهها، کتیبه ونوشته‌ای بدست‌نیامد، لکن، اشیاء مکشوفه وجزئیات معماری نشان میدادکه آرامگاههای مزبور مربوط به‌قرون ۳ و ٤ هجری است. مراسم‌تدفین دراین‌آرامگاهها نمایشگرمسائل گوناگونی بود وانتساب آنها به‌پیروان یکی‌ازمذاهب رایج درسیراف (زرتشتی، مسلمـان، یهودی واحیاناً نسطوری) مشکل بودولذا تعیین هویت صاحبان این آرامگاهها مسأله مهمی بود. خلاصه تصور میرفت‌که این آرامگاهها مورد استفادهٔ جامعه‌ای بظاهر مسلمان بوده‌که اعضاء آن باآداب ورسوم خاصی که منعکس کننده نوعی‌نشر یفات مذهبی غیراسلامی بود سروکار داشتند، این آرامگاهها دال برآن بودکه این‌بناها برای جامعه‌ای ساخته شده‌کـه ثروتمند ومرفه بوده‌اند، لذا بنظر میرسیدکه‌اهالی شهر سیراف دارای آداب ورسوم‌ویژه‌ای بودندکه از نظر اکثریت مسلمین آن شهر عجیب وفوق‌العاده می‌نمود.[٣٤]

با توجه به‌مطالب فوق درصددبرآمدیم شاید پاسخی به‌بعضی ازمجهولات بدهیم، لذا به بررسی بقیه آرامگاههای موجود پرداخته وبه‌حفاری دو آرامگاه اقـدام کردیم. دریکی ازآنها (آرامگاه ۲) که مربع‌شکل ودارای پشت‌بندهای نیمدایره بود، مسأله جالب توجهی ملاحظه شد، زیرا قسمت اعظم آن ویران شده بودوفقط آثاری ازسه جمجمه‌که دربین آنها یك پیمانه شیشه‌ای استوانه‌ای شکل قـرار داشت بدست آمد (تصویر ۱۹) لیکن از کاوش آرامـگاه شماره ۱ نتایج جالبی بدست آمد:

* * *

**گارگاه ۳، آرامگاه ۱:** این آرامگاه درشرق محـوطه R ودرپشته‌ای مشرف به‌قبرستان بزرگ صخره‌ی سیراف قـرار دارد. دراین محل

۳۱ — ابوسعید ... از علمای بزرگ سیراف قاضی‌القضات بوده وصا...

۳۲ — عدد ۳٦٦ است‌که بنا به‌نوشته مقدسی عظیم در سیراف رخ داد آورد وایـن‌حادثه یکی‌ازء...

۳۳ — ابوزید حسن و بازرگانان بنام سیراف هجری یادداشتهائی‌دررم سیراف به بلاد چین وهـ یادداشتهای سلیمان تاجر هجری است افزوده است ساخته فرمانروای سیراف در بصره مسعودی را ملاقا نوی داده است.

۳٤ — برای آشنائـ آرامگاههای گروهی سرا مطالعه‌کاوشهای باستان‌شناسی واسـ هاوس، ترجمه حسین بررسیهای تاریخی، شماره ۱

محوطه ابوزید سیرافی (R)، آرامگاه ۱، قبور مستطیل وبیضوی جهه غربی آرامگاه، برروی قبور مستطیل شکل‌کتیبه‌های کوفی تزئینی ملاحظه شد

بالا : محوطه ابوزید سیرافی (R) ، طرح قسمتی ازکتیبهٔ کوفی یکی ازقبور مستطیل شکل جبهه غربی آرامگاه شماره ۱ : [و] عده و اورثنا
(قسمتی ازآیه ۷٤ سوره الزمر) - طراحی ارجانم لیلی تقی‌پور
پائین : محوطه ابوزید سیرافی (R) ، طرح قسمتی ازکتیبهٔ کوفی یکی ازقبور مستطیل شکل جبهه غربی آرامگاه شماره ۱ : [و] عده و
اورثنا الارض . . . . . (قسمتی ازآیه ۷٤ سوره الزمر) - طراحی ارجانم لیلی تقی‌پور
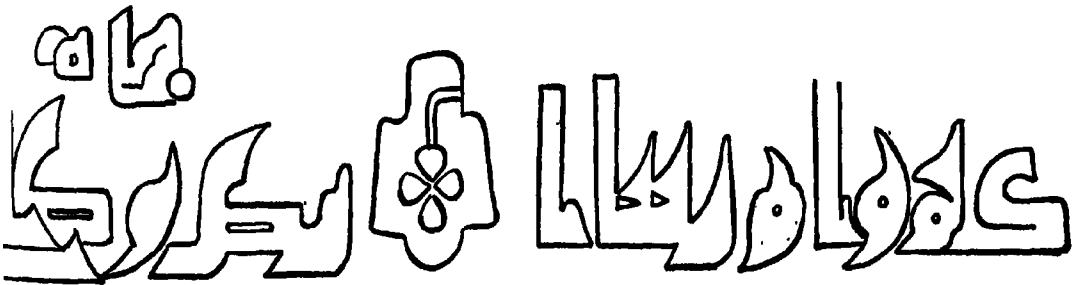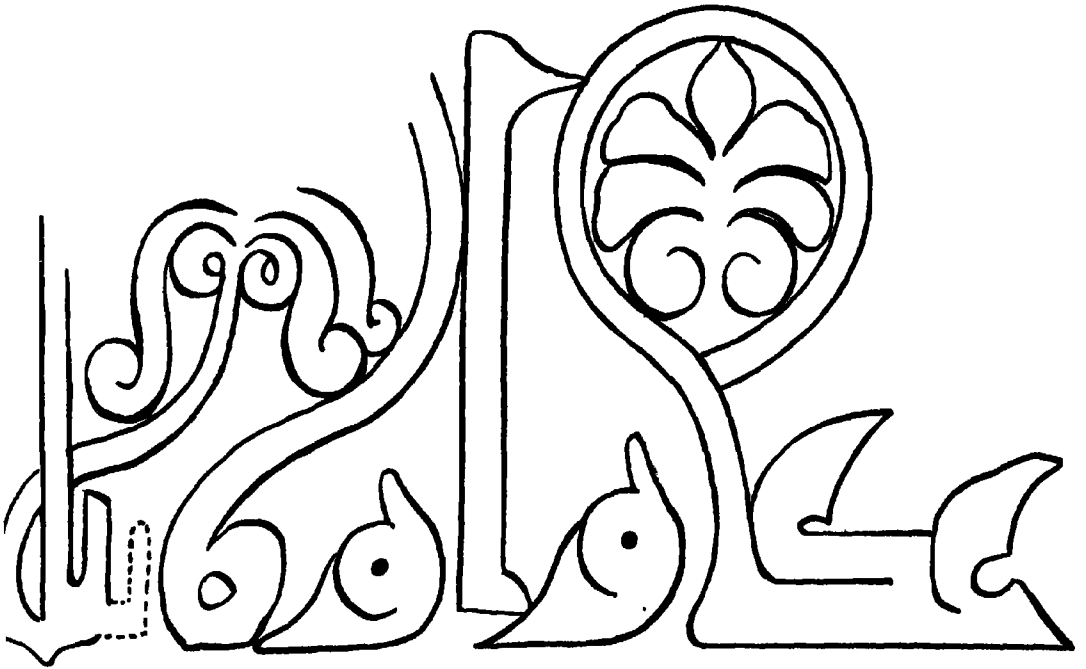
محوطه ابوزید سرافی (R) ، طرح قسمتی از کتیبه مستطیل شکل جبهه غربی آرامگاه شماره ۱ : الارض ... حسب ... فنعم اجر العاملین ، (قسمتی از آیه ۷۴ ...) طراحی از خانم لیلی تقی‌پور

جزیره شعالس . آجری رنگ با نقوش کنده افقی رو؛ از خلیج فارس (خلیج طاهری - سراف) به فاصله یك ... از عمق ۱۵ متری آب - توضیح اینکه دراثر پیشروی ساحل قسمتی از سراف به زیرآب رفته است وهنوز ... وآثار دردل آب پیداست .

جزوه دیده شد که یکی از آنها مورد ... قرار گرفت وکیفیت آن شرح ... است.

آرامگاه مستطیل شکل وجهت آن شرقی - غربی وطول وعرض آن ۵×۱۳ متر وحد اکثر ارتفاع دیوارهای برجا ... یك متر است . این بنا دارای چهار ... مستطیل شکل درزوایا و دو ... به همین شکل دردیوار شمالی است . مصالح آرامگاه ازقطعه سنگهای کوچك ... املاط گچ است . ورودی بنا احتمالاً ... جبهه جنوبی بوده است . دراین قسمت ... یك کف گچی دیده میشود . محوطه داخلی آرامگاه دارای کف گچی است . ... چهار پایه ستون متصل به‌دیوارهای جبهه شمالی وجنوبی درداخل آرامگاه ملاحظه میشود که بطور قطع درنگهداری سقف مؤثر بوده‌اند. در داخل آرامگاه جمعاً ۳۳ قبر دیده میشود که بااستثنای دو قبر که جهات شرقی - غربی دارند ، بقیه دارای جهات تقریباً شمالی - جنوبی‌اند . (تصاویر ۲۰ تا ۲۲) ۱۴ قبر پوشش مستطیل شکل وبقیه پوشش تخت دارند . ضمن حفاری پوشش مستطیل شکل یکی از قبور کاشف بعمل آمد که این قبر ابتدا پوشش تخت داشته وسپس یك پوشش مستطیل شکل برروی آن ایجاد کرده‌اند . برای پوشاندن قبور علاوه بر سنگ ، لایه‌ای گچ باضخامت ۳ تا ۴ سانتی‌متر بکار رفته‌است (تصاویر ۲۳ تا ۲۵) درجبهه غربی آرامگاه ۱۰ قبر باپوشش مستطیل شکل قرار دارد که تعدادی ازآنها دارای کتیبه‌های برجسته به‌سبك کوفی تزئینی محتوی یکی ازآیات قرآنی وتزئینات گل و بته‌ای میباشد (قسمتی از الزمر)[35]. علاوه‌بر آیه مزبور بعضی ازقبور کلمات : الحمد لله والله قرائت گردید . حفاری دو نسخه مهم دربر داشت قدمت آرامگاههائی بدین ... بخش از سراف دیده میشد به‌سبك کتیبه ونوع تزئینات به‌سده‌های ۳ و ۴ هجری انتساب قطعی این‌قبیل آرامگاهها ... سراف به‌سبب وجود آیات قر ... مطالب یادشده ، زیرا قبلاً با شك وتردید وازروی قرائن بوده است .

---

۳۵ ــ کتیبه‌های مزبورتوسط آقای دکتر منوچهر ستوده قرائت

# قربانی
## از روزگار کهن تا امروز
۲

دکتر حسین لسان
استاد دانشکده هنرهای دراماتیك ودانشگاه ته...

### در ایران

آریائی‌ها (ایرانی‌ها) برای خورشید وآتش واهورامزدا ، چیزهای گوناگون ، ...
گل و نان ومیوه ومواد خوشبو وگاو وگوسفند وشتر واسب وخر وگورن قربانی می‌کر...
درزمان‌های قدیم ، آریائی‌ها نیز مانند اقوام کهن دیگر ، آدمی‌زاد را قربانی می‌کردند ...
بوی قربانی‌ها مخصوص‌خدایان بود وگوشت آنها نصیب کاهنان وپرستندگان می‌شد[۷۲] ، هرو...
می‌گوید که پارس‌ها ، هربارکه قربانی به خداوندان اهداء می‌کردند گوشت آنرا به ...
می‌بردند ، استرابون اضافه می‌کند که به عقیده پارسی‌ها خداوند فقط طالب روان قربانیست ...
گوشت آن توجهی ندارد[۷۳] ، بگفته او پارس‌ها نوار به گردن قربانی می‌آویختند وگوشت ...
بر بستری ازگیاه خرزهره قرار می‌دادند[۷۴] . به قول هرودوت ، ایرانیها ، کسانی‌راکه ...
یا قربانگاه یا مجسمه‌ای برای خدایان بنا می‌کردند ، دیوانه می‌دانستند ، برای قربانی ، ...
همین مؤلف به مرتفع‌ترین نقاط کوهستان می‌رفتند ودرآنجا قربانی‌هارا به زئوس (...
اهورامزداست) که نام اورا برکائنات وافلاك اطلاق کرده‌اند اهداء می‌کردند برای خو...
وماه و زمین و آتش وآب وباد نیز هدایائی قربانی می‌کردند ، اینها تنها خدایانی بودند که
ایرانیها از قدیم برای آنها قربانی میکرده‌اند ولی بعدها قربانی برای خدایان دیگر را ...
آشوریها واعراب آموختند .

برای مراسم قربانی ، اندودن به‌روغن مقدس ونواختن نی وبستن نوار به ...
(خلاف نظر استرابون) وافشاندن جو مقدس نزد ایرانیان مرسوم نیست ، وقتی یکی از ...
پارس بیکی ازخدایان قربانی پیشکش می‌کند ، حیوان را به محلی پاك می‌برد و ...
ازگل بخصوص گل خرزهره برکلاه خود قرار میدهد وآنگاه نام آن خدارا برزبان ...
می‌کند ، کسی‌که قربانی به‌خداوند اهدا می‌کند نمی‌تواند فقط برای شخص خود دعای ...
کند وباید برای سعادت وخوش‌بختی پادشاه وتمام مردم پارس دعاکند وخود او نیز در جمع
پارس‌ها به حساب می‌آید ، همین‌که قربانی به‌قطعات کوچك تقسیم وگوشت او پخته ...
بستری ازعلف تازه وبخصوص ازشبدر تازه می‌سازد وتمام قطعات گوشت را روی آن قرار
می‌دهد ، پس ازآن ، یکی ازمغان که درآنجا حاضراست سرود مذهبی می‌خواند وقاعده ...
که هیچ قربانی بدون حضور یکی ازمغان اهدا نشود ، سرودی که خوانده می‌شود افسانهٔ ...
خدایانست بعدازخواندن سرود ، آنکس که قربانی کرده ، اندکی صبر می‌کند وسپس گوشت‌هارا
به خانه برده هرطور بخواهد بکارمی‌برد[۷۵] .

گزنفون درکوروش‌نامه (سیرت کوروش) خود بارها ازقربانی‌های کوروش نام
برده است ، درنخستین روزی که کوروش ، شهنشاهی خودرا آغاز کرد وبه کاخ شاهی قدم
گذاشت ودرحین ورود به درگاه قصر ، برای (هسنیا) خدای اجاق خانوادگی واهورامزدا ،
پروردگار عالم ، ودیگر خدایان که مغها اسم برده بودند قربانی کرد[76] ، درهنگام پادشاهی ،
کوروش ، هرروز سحرگاه ، عبادت وقربانی بجای می‌آورد ، گزنفون می‌گوید این رسم وآئین
او هنوز دردستگاه پادشاه ایران معمول وجاریست ، بگفتهٔ او ، دراین‌گونه امور ، پارسان از
شهریاران خود مجدانه پیروی می‌نمودند ومی‌پنداشتند که هرچه درکار عبادت کوشاتر باشند،
بلکه‌حتی ایشان بیشتر خواهد شد[77] . کوروش همه مال وثروت خودرا صرف خیرات وقربانی
می‌کرد[78] وهمچنین پس ازپیروزی‌هایش درصدد قربانی برمی‌آمد[79] . درنخستین کوکبهٔ شاهی
که برای کوروش ترتیب داده بودند ، هنگامی‌که ازقصر خارج می‌شد ، پیشاپیش کوکبهٔ او
چهارگاو نر بسیار زیبا وتنومند ، خاص قربانی پیش می‌رفتند که قرار بود به درگاه پروردگار
بزرگ قربانی شوند ، دنبال آنها ، اسب‌هائی‌که ، نذر آفتاب ، قربانی می‌شدند حرکت می‌کردند،
آنگاه گردونه‌های به گل آراسته ، مخصوص اهورامزدا ومهر ، پیش می‌آمدند ، وقتی‌که دستهٔ
شاهی به اماکن مقدس رسید ، گاوهای نر را به درگاه اهورامزدا واسبهارا برای آفتاب قربانی
کردند ولاشه‌هارا سوزانیدند ، سپس چنانکه مغها معین کرده بودند قربانی‌هائی نیز نذر زمین
وهمچنین قهرمانانی که سوریه (آشور ؟) را دردست داشتند بعمل آمد[80] .

گاه در مسابقه‌های اسب‌دوانی ، درمیدان مسابقه ، قربانی می‌کردند . گزنفون پس از
شرح یك مسابقه که درحضورکوروش انجام گرفته می‌گوید : همان رسم وبرسمی‌که کوروش
بنیان نهاده بود هنوز ادامه دارد وهمه‌چیز عیناً باقیست مگر یك‌مورد ، که هرگاه شاه قربانی
بکند ، حیوانی نمی‌آورند[81] .

ظاهراً ایرانیها نیز مانند یونانیان ، هنگام پیمان بستن ، قربانی می‌کرده وخدارا بر آن
شاهد می‌گرفته‌اند ، وقتی کیوجیه ، پدرکوروش ، او وسران سپاهش را اندرز داده ، به کردار
نیك فرا می‌خواند ، می‌گوید :

پیشنهاد من این است که باهم قربانی‌کنند وخدایان را شاهد بخواهند وبایکدیگر
هم‌پیمان شوند[82] .

گزنفون می‌گوید ، کوروش ، وقتی مرگ خودرا نزدیك یافت ، بی‌درنگ حیوانانی
برای قربانی به درگاه زاوش (زئوس = اهورامزدا ، خدای بزرگ) که پروردگار نیاکان او
بود وآفتاب ودیگرخدایان انتخاب کرد ودرمکانی بلند ، چنانکه رسم پارسیانست مراسم قربانی
انجام داد وچنین به دعا پرداخت :

«ای پروردگار بزرگ ، خداوند نیاکان من ، ای آفتاب وای خدایان ، این‌قربانی‌هارا
از من بپذیرید وسپاس ونیایش مراهم درازای عنایاتی که به من فرموده ودرهمهٔ زندگانیم

---

۷۲ – ترجمه ویل دورانت ، کتاب اول (بخش اول) ص ۵٤۵ .
۷۳ – ترجمه هرودوت ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .
۷٤ – همان مرجع ، ص ۱۷۱ .
۷۵ – همان مرجع ، ص ۲۱۵ ، ۲۱٦ ، ۲۱۷ .
۷٦ – سیرت کوروش (ترجمه وحید مازندرانی ، سال ۱۳۵۰) ، ص ۳٤٦ .
۷۷ – همان مرجع ، ص ۳٦۰ .
۷۸ – همان مرجع ، ص ۳۷۰ .
۷۹ – همان مرجع .
۸۰ – همان مرجع ، ص ۳۷٦ و ۳۷۹ .
۸۱ – همان مرجع ، ص ۳۸۱ .
۸۲ – همان مرجع ، ص ٤۰۲ .

بوسیلهٔ قربانی وعلایم آسمانی ونوای پرندگان وندای انسان ارشادم کرده‌اید که چه باید بکنم واز چه کارها احتراز نمایم ..... اکنون از درگاه متعال شما استدعا دارم زندگی فرزندانم و... و دوستان ووطنم را قرین سعادت بدارید ومرگ مرا نیز مانند زندگیم توأم با عزت وافتخار ...[۸۳]

کوروش بزرگ ، به خدایان اقوام بیگانه نیز قربانی پیشکش می‌کرد ، هر... سرزمینی را می‌گشود ، به خدایان آن سرزمین ، احترام می‌گذاشت ، و با کمال تقوی و... قربانی‌هائی به خدایان تقدیم می‌کرد[۸۴] .

درلشکرکشی خشایارشا به یونان ، گذار پادشاه ایران به شهر تروا افتاد ، شاه ... تحقیقات وتماشای آنجا فرمان داد هزار گاو برای تروا والهه مینِرو قربانی کنند وآنگاه ... شراب زیادی برای پهلوانان جنگ تروا نثار کردند[۸۵] .

همانطورکه پیشتر گفته شد نیازها و قربانی‌های ایرانی منحصر به قربانی حیوا... است ، مثلاً وقتی خشایارشااز بغاز داردانل می‌گذشت ، ساغری زرین پرازشراب ، به دریا ... وآفتاب را نیایش کرد واز او خواست حادثه‌ای پیش نیاید که مانع جهانگیری او درار... پس از آن یك جام ویك صراحی زرین ویك قبضه شمشیر به آب انداخت[۸۶] .

پلوتارك نوشته است وقتی تمیستوکل سردار فاتح یونانی درائر ناسازگاری هم... ناگزیر شد به ایران پناهنده شود ، شاهنشاه ایران (خشایارشا یا پسرش) ازاینکه فاتح ... سالامین را زینهاری خود دید ، خیلی به وجد آمده ، قربانی نثار خدایان کرد[۸۷] .

اقوام ماساژت ، که آنها را نیز آریائی دانسته‌اند و هرودوت ، جنگهای ملکهٔ ... با کوروش ، آورده است ، مراسم جالبی ازقربانی داشته‌اند ، سعادتمند کسی را می‌دانس... آنقدر پیر شود تا به سن قربانی شدن برسد وخویشانش اورا قربانی کنند وگوشت اورا ... و کسانی راکه به مرض می‌مردند نمی‌خوردند ودرخاك دفن‌می‌کردند[۸۸]، این مردم فقط خو... می‌پرستیدند وبه‌خاطر آن اسب را قربانی می‌کردند ومعتقد بودند که تندروترین موجو... موجودات فناپذیر را به تندروترین خداوند ازمیان خداوندان تقدیم می‌کنند[۸۹] .

با ظهور زردشت درایران ، دگرگونی بزرگی دراین رسم آریائی داده شد ، این ... ایرانی با قربان‌کردن حیوانات به مخالفت برخاست ، درگاتها قربان‌کنندگان گاورا نفرین ... می‌گوید : «نفرین تو ای مزدا به کسانی‌که از تعلیمات خود مردم را ازکردار نیك ... می‌سازند و به کسانی‌که گاورا با فریاد شادمانی قربانی می‌کنند ....»[۹۰] جای دیگر می‌گ... «این است آن‌کسی‌که کلام مقدس را ننگین ساخته ازسنوران وخورشید زشتی یاد می‌... زشتی‌ای‌که با دیدگان نیز می‌توان دید ....»[۹۰] مقصود ازین زشتی قربانی گاو و... دیگری بود که درمراسم مذهبی دیویسنا بجای می‌آورده‌اند . باز زردشت ، جای دیگر ، از ... کردن بزشتی یاد کرده وگفته‌است : «دیرزمانیست که گرهما ونیز کاویها تمام فکر وقوه... برای ستم گماشته‌اند چه می‌پندارند که ازاین راه دروغ‌پرستان را یاری کنند ومیگویند که ... برای قربانی است تا دور دارندهٔ مرگ (هوم) بیاری ما شتابد»[۹۰] .گرهما وکاوی ... فرقه دیویسنان وازمخالفان زردشت بوده‌اند .

تاگور ، فیلسوف وشاعر بزرگ بنگالی‌ها ، برندهٔ جایزهٔ نوبل ، تحت تأثیر این ... زردشت‌که قربانی حیوان را منع کرده گفته است : «درایران باستان ، هنگام نیایش ، قربانی کردن چارپایان منع شده است واین امر نه تنها جرأت بلکه قدرت معنوی زردشت را ... حقیقت خداوند نشان می‌دهد ، پلوتارك نوشته است ، زردشت ، ایرانیان را در عبادت اهور... فقط به فدیه معنوی‌که نیایش وسپاسگزاری باشد واداشت ، میان عبادتی‌که با قربانی ... خونین صورت می‌گیرد وعبادتی‌که با پرستش ودعا انجام می‌شود فرق بسیاراست جای شگفتی است که زردشت درمیان مردان عهدکهن اول‌کسی است که با یك شور مذهبی این سد را شکسته از مجاز به حقیقت رسید ، حقیقتی که ضمیر اورا پرکرده بود نه ازکتاب ورهنمائی به عاریت

گرفته بود و نه از تعلیم سنتی به او رسیده بلکه مانند پرتوی ایزدی والهامی عینی سراسر وجود اورا فرا گرفته بود[91]» .

زردشت ، نوشیدن (هوم) ، این مسکر مستی‌آور را نیز مردود وزشت شمرده است ، زیرا ، همانطورکه یونانیان ، هنگام قربانی ، شراب می‌نوشیدند ودرقربانگاهها ، این بادهٔ ارغوانی رنگ را برقربانی‌های خود می‌افشاندند ، ایرانیها نیز هنگام قربانی ، جشن برپا ساخته ، خودرا با بادهٔ هوم مست می‌کردند ودرحالیکه ازخود بیخود شده بودند ، به قربانی کردن گاوان می‌پرداختند[92] بهمین‌جهت است که زردشت ازقول مخالفان خود می‌گوید «....که‌گاو برای قربانی است تا دوردارندهٔ مرگ( هوم) یاری ما سازد» وظاهرا بسبب همین ارتباط بین هوم وقربانی بوده که زردشت آنرا «مشروب مسکر کثیف»[93] نامیده است

دربرابر این دسته از مخالفان ، زردشت ازنگاهبانان مرتع وچراگاه (واستری‌ها) ونیز ازنگاهبانان رمه وگله (فشویت‌ها) به نیکی یاد کرده وآنهارا ستوده است ، این گروه ازمردم بنا بشغلی که داشته‌اند طبعاً بیش ازهمه طبقات به بدی وزیانباری قربانی کردن واقف بودند [illegible] که اینگونه مراسم مذهبی با جشن وسرور ومستی همراه بود وبالاخره همین (واستری وفشویت)ها بودندکه به رغم زردشت بندگان مطلوب و واقعی خداوند بشمار می‌آمدند، بعداکلمه (واستریوش) بطورعام صفت بارزی برای هرزردشتی، که درحال [illegible] گردید. زردشت، نیز وجدان رمه و گله را با مقام قدس بالابرده است باوجود مخالفت‌های زردشت با قربانی [illegible] ، پاره‌ای برآنند که زردشت ، بعداً ، به این دستور خود صورت معتدلتری داده‌است [illegible] قسمت متأخر اوستا ونیز درتاریخ‌های دوران بعداز زردشت ، بارها ، ازقربانی حیوانات، [illegible] رسم زردشتی ، سخن رفته است ، ازجملهٔ این موارد می‌توان به سنا ، درقسمت متأخر [illegible] نامهٔ شاپور اول ساسانی که برقربانی کردن گوسفند اشاره نموده ونیز به سنت جاری زردشتیان ، در دوران کنونی ، که قربانی را امری رایج می‌دانند[94] ، استناد جست بررسی [illegible] معتقد ، جای تردید باقی نمی‌گذارد که [illegible] ، سنتی که وی درعهد خود که با آن به مخالفت برخاسته بود به نحو ملایمتری ازسر گرفته شد . این حقیقت مسلم که قربانی حیوانات ، بعداززمان زردشت تا به امروز ادامه دارد ، روشنگر این نکته است که زردشت ، بهرحال ، نتوانسته ازآن سنت قدیمی را بازشناخته ونپذیرفته است[95] ، ولی دراوستا ، [illegible] جا که خود زردشت ، فرشتگان را یاری می‌فرستد ، به صورت قربانی وذبح نمی‌باشد[96] . در شاهنامهٔ فردوسی هم بهیچوجه سخن از قربانی بمیان نیامده است ، عبادت و نذر و نیاز شاهان ایران ، دراین دفتر کهن ، منحصرا به این است که سرو تن بشسته جامهٔ سفید بپوشند وبه درگاه [illegible] روی بر خاك نهند ، یا اینکه به آتشکده رفته پیش آذر ، با چشم اشکبار نیایش کنند وسپس

---

۸۳ – همان مرجع ، ص ٤١٠ و ٤١١ .

۸٤ – ویل دورانت ، کتاب اول (بخش اول) ، ص ۵۱۹ .

۸۵ – ایران باستان ج ۱ ص ۷۲۳ .

۸٦ – همان مرجع ، ص ۷۲۷ .

۸۷ – حیات مردان نامی ، ص ۳٤۳ .

۸۸ – ترجمه هرودوت ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ .

۸۹ – همان مرجع ، ص ۲۸۸ .

۹۰ – گاتها ، ترجمه پورداود ، ص ۳۹ ، ٤۱ ، ۷۹ .

۹۱ – همان مرجع ، ص ۷۹ و ۸۰ .

۹۲ – دیانت زردشتی ، ترجمه فریدون وهمن (چاپ ۱۳٤۸) ، ص ۱۱۰ .

۹۳ – یسنا ٤۸ بند ۱۰ (ترجمه پورداود) .

۹٤ – دیانت زردشتی ص ۱۱۰ و ۱۱۱ .

۹۵ – همان مرجع ص ۱۱۲ .

درم ودینار برزند واوستا وموبدان وخادمان آتشکده برافشانند و یا به ارزانیان (مستحقان و درویشان) چیزی بخشند[۹۷] ، وانصاف را ، که صفا وروحانیت این نیایش‌ها ، که درشاهنامه بسیار به آن برمی‌خوریم ، مانند همه‌چیز این کتاب ، خود پرازشگفتی ومردمی است .

هخامنشیان ، قربانی داشته ومراسم آن را به جای می‌آورده‌اند اما هنوز در زرتشتی بودن آنان جای سخن است ، حیوانی که درزمان ساسانیان ، بتعداد زیادی ، قربان می‌شد ، گوسفند بود[۹۸] وظاهراً تأثیر سخن زردشت تا بدان حد بوده است که ایرانیان زردشتی از قربانی‌کردن گاو صرف‌نظر وبجای آن ، گوسفند را ، برای قربانی ، انتخاب کرده بودند . دراوستا ، (آبان‌یشت ، کردهٔ ۶ و۷ و ......) ، ازمردان آریائی واوستائی ، مانند هوشنگ ، جمشید وضحاك وفریدون ونریمان وافراسیاب وکی‌کاوس ودیگران ، که در راه ناهید ، هر یک صد اسب وهزار گاو وده‌هزار گوسفند قربانی کرده‌اند ، سخن رفته است ، همچنین در (هوم یشت) ازقربانی‌هائی که به فرشتهٔ هوم (موکل برگیاه هوم) نثار می‌گردیده یاد شده درجشنی‌که از برای خشنودی هوم برپامی‌کردند ، اعضاء خاصی ازحیوان قربانی را که عبارت بود اززبان وچانه (آرواره) و چشم چپ ، به این فرشته تقدیم می‌کردند ونیز هرقسمت از اعضای دیگر را به امشاسپندان و فرشتگان دیگر وفروهرهای پاکان هدیه می‌کردند مثلاً گردن را به اردی‌بهشت ، شانهٔ راست را به فرشتهٔ آب وران راست را به فروهر گشتاسب تقدیم می‌داشتند[۹۹] .

در دستور داراب هرمزد ، ازکتب دینی زردشتیان ، چنین آمده است‌که برای ... آتش بهرام ، گوسفند سالم بیش ازیکسال را قربانی کنند وبرای آرامش روح مرده ، در ... روز اول پس ازمرگش ، چربی گوسفند درآتش بهرام ریزند[۱۰۰] .

***

درایران مسلمان نیز قربانی کردن همچون یك وظیفهٔ دینی پابرجا ماند ، زیرا ... مقدس اسلام ، آنرا جزء عادات پذیرفته ومقرر داشته بود ، صرف‌نظر ازمناسك حج‌که ... خانهٔ خدا ، ازهرملت که باشند ، بطور واجب ، درمکه وصحرای منی ، قربانی‌ای ... خاص ، آنچنانکه درکتب فقها آمده ، درراه خدا انجام می‌دهند ، هنگام نذر ونیاز و ... روزعید قربان(اضحی) وسایرمراسم مذهبی ، بعنوان یك‌عبادت مستحب ، مردم مسلمان ... آن می‌پردازند وقربانی کردن درمیان همه مردم ، از شاه تا گدا ، همیشه امری شایع ... بوده است ، همانطورکه امروزهم مانند گذشته مورد اعتقاد تمام طبقات است وگاه وبیگاه ... بجای می‌آورند ، فراموش نکنیم که منظور شارع درامرقربانی ، بیشتر معطوف براین امر ... است که بی‌چیزان ومستحقان بدینوسیله اطعام شوند وازین راه همبستگی بیشتری میان ... مردم پیدا شود .

ازجملهٔ قربانی‌های خاص ، عقیقه است که در هفته نخستین تولد کودك ، برای ... او ، گوسفندی را قربانی می‌کنند ، سرطفل را می‌تراشند وضیافت می‌دهند ، این قربانی را ... مستحب وپاره‌ای واجب دانسته‌اند و بعضی‌نیزگفته‌اند برای نوزاد پسر دوگوسفند وبرای ... دختر یك‌گوسفند باید قربانی کرد[۱۰۱] . ازپیغمبر(ص) حدیثی آورده‌اندکـه فرموده‌اند «پسری را که هفت روز باشد اورا عقیقه کنید ونام وکنیت نیکو نهید»[۱۰۲] .

ازعید قربان ومراسم آن مانند عید نوروز و عید روزه (فطر) دراشعار شعرای ما بسیار یاد شده است و پیداست که در برگزاری مراسم این روز که همراه با جشن و سرور بوده مانند اعیاد دینی وملی دیگر، شاعران فرصتی می‌یافته‌اندکه درین بزم‌های طرب ، ممدوح خودرا بستایند وهمچنین معلوم می‌شود ، که درقربانی‌های بزرگ وشاهانه ، رسم برین بوده است که شتر را ذبح‌کنند ، انوری دریکی ازهمین قصاید خود دردعای ممدوحش می‌گوید :

عید فرخنده ودرعید برسم قربان     سربریده‌عدویت‌همچوشترزاروتزار[۱۰۳]

***

اما این مراسم که، ضمن آن، شترقربانی را، چندروز پیش ازعید، بازنگ‌ها وحلاحل وپوشش‌های رنگین منگوله‌دار، درهرکوی وبرزن، با دهل ونقاره می‌گردانند ودرحالیکه، همراه آن، یك نفر اشعار مذهبی می‌خواند، به درخانه‌ها رفته ازصاحب خانه‌ها پول یاخواروبار می‌گرفتند وبعد، درصبح‌روز عید، با آئین خاصی آنرا قربانی می‌کردند ازکجا پیدا شده بود؟ تا آنجا که می‌دانیم این مراسم وتشریفات، با طول وتفصیل هرچه بیشتر، درزمان‌شاهان صفوی، برگزار می‌شده‌است وهنگام اجرای آن حتی شاه وبزرگان ورجال مملکت شرکت می‌کرده‌اند.

ظاهراً سابقه این تشریفات را باید در دورهٔ مغول جستجو کنیم، درتاریخ مبارك‌غازانی ازمزاحمت‌ها و آزارهائی که «خربندگان وشتربانان وپیکان» برای مردم فراهم می‌آورده‌اند مطالبی آمده که ریشه وسرچشمهٔ این مراسم را بخوبی نشان می‌دهد، بگفتهٔ نویسندهٔ این کتاب، خربندگان وساربانان «درروزهای عید ونوروزها وامثال آن چهارپایان می‌آراستند وجوق‌جوق بخانه‌های بزرگان می‌رفتند اگر خداوند خانه روی نمود آنچه می‌خواستند به الحاح می‌ستدند وصدهزار هرزه وهذیان می‌گفتند ودشنام می‌دادند تا زیادت بستانند وهرسال بیست روز بیش‌ازآن روزهای معهود وپنج شش روز پس‌ازآن هیچ آفریده درمیان راهها نمی‌گذشت که اورا درپیچیدندی وهرچه لایق چنان قوم باشد باوی کردندی .... واکابر درگاه را ازآن ذوق بود که خربندگان وساربانان ایشان اسبان واشتران را بیارایند و جرسهای چند برآن اندازند تا ازمردم چیزی توانند ستد» بالاخره کار این مردم‌آزاری‌ها بجائی رسید که غازان‌خان، پادشاه مغول، حکم کرد «که هرخربنده وشتربان وپیك که ازکسی چیزی خواهد اورا به یاسا رسانند و درعیدها ونوروزها، بهروقت که آواز جرس ودرای اشتران و اسبان شنیدند، کژبکنابان (کژکنابان = کجك‌باباان ؟) را می‌فرمود، که به زخم چماق، دست وپای ایشان می‌شکستند وفرمود تا ندازدند که هیچ آفریده چیزی به خربندگان و شتربانان وپیکان ندهد وهرکجا که اسبان واشتران گردانند ایشان را زنند[104]»

احتمالاً همین مردم (خربنده وشتربانان) که مردم را زحمت می‌دادند وچیزمی‌گرفتند وبرکت این عیدها به نوائی می‌رسیدند، باوجود فرمان سخت خان مغول، خود یا اخلافشان، بازبر شدند، به کار خود رنگی دیگرداده وآنرا به صورتی معقول‌تر وآدم‌پسندتر جلوه دهند، یعنی با استفاده ازعید قربان و معتقدات‌مردم مسلمان دربهره‌گیری ازثواب این روز، رفته رفته، روگوئی وشرارت ومفت‌خواری را در زیر نقاب گدائی ملایم سازند، وآنوقت به‌دستاویز فراهم‌کردن بهای قربانی، همان شتر را، با همان آرایشها، به درخانه‌ها بگردانند ومبلغی بنام قربانی وشرکت درثواب آن، ازمردم بگیرند، مخصوصاً که این شتر قربانی، با آن حلاحل ومنگوله‌های رنگین وآرایش‌های دیگر وآواز دهل وطبل وگروهی ازخرد وبزرگ مردم بیکاره که آنرا همراهی میکردند، خود بصورت یك نمایش بسیار عظیمی درمی‌آمدکه هرکس‌را به همراهی یا لااقل تماشای آن تشویق می‌کرد. علاوه براین، این حدس هم پذیرفتنی است، که مردم شیعی‌مذهب، درآنوقت که نفوذ واقتداری یافته وازایشان گرایشی، بیش ازگذشته،

---

۹۶ – یشتها (آبان یشت) ص ۲۴۳.
۹۷ – شاهنامه بروخیم ج ۵، ص ۱۳۸۵.
۹۸ – دیانت زردشتی، ص ۱۱۲.
۹۹ – یسنا (ترجمه پورداود)، ج ۱ ص ۱۷۹.
۱۰۰ – ج ۱، ص ۷۴ و ۲۶۲ و ج ۲ ص ۷۰ و ۴۵۷
۱۰۱ – لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه عقیقه.
۱۰۲ – کیمیای سعادت (چاپ ۱۳۴۵) باب معاملات ص ۳۳۹.
۱۰۳ – دیوان انوری، ج ۱ ص ۱۹۰.
۱۰۴ – تاریخ مبارك غازانی، ص ۳۶۱.

به تشیع پیدا کرده بودند ، همین مراسم را وسیله‌ای ساخته بودند که همراه این جمعیت
تحت لوای یك سنت مذهبی ، با خواندن اشعار دینی ، مناقب اهل‌بیت را بخوانند وضمن اظها
وجود ، خودی نشان داده وجمعیت زیادشان را به رخ مردم سنی مذهب که ، درشهرها بسا
بودند و باشیعیان اختلاط داشتند ، بکشند ، بزرگداشت وترویجی‌که بعداً شاهان صفوی از
مراسم می‌کردند ، خود تأییدی براین حدس تواند بود .

خاطرهٔ این خوانندگان اشعار مذهبی ، که شترقربانی را همراهی می‌کردند ، ازحدا
پنجاه سال پیش ، زمانی که هنوز این مراسم برقرار بود ، بیادها مانده است ، در دورهٔ صفو
هم پیترو دولاواله ، ازاین خوانندگان یاد کرده است ، این مرد مسیحی که در زمان شاه عبا
کبیر (حدود ۳۶۰ سال پیش) به سفارت ، ازایتالیا به ایران آمده با علاقه وهوس بسیار درنگ
ازین مراسم قربانی ، دراصفهان ، حضور یافته و به تفصیل آنرا شرح می‌دهد ، آنچه را این
جهانگرد و مأمور سیاسی نقل می‌کند همان مراسمی است‌که ، ساده‌تر یا مفصل‌تر ، دراغلب نقا
ایران ، تا این اواخر صورت می‌گرفت وشاید هنوزهم ، بطورخیلی ساده‌تر ، درپاره‌ای ازجاها
دور ونزدیك صورت بگیرد بنا بگفته او :

مسلمانان دراین روز جشن می‌گیرند وقربانی می‌کنند ، درهرخانه‌ای یك یاچندگو
قربانی کشته قسمتی ازگوشت آنرا می‌خورند و قسمت دیگررا به مستمندان می‌دهند ، دراین
رسمی جاریست که حتی درترکیه وعربستان نیز وجود ندارد وآن رسم این است که در
شهرهای بزرگ ، واگرشاه در اردوگاه باشد حتی درآنجا هم با تشریفات‌ومراسم خاصی بقر
کردن شتر می‌پردازند .

سه روز قبل ازعید ، یك شتر ماده را ، درحالی‌که به گل بنفشه وگلهای دیگر وح
وبرگ وشاخه‌های کاج آراسته‌اند ، با نقاره وطبل وشیپور درشهر می‌گردانند وهمراهش
یکنفر گاهگاه اشعار دینی می‌خواند هرجا این شتر می‌گذرد مردم برای تبرك وتیمن تیم
می‌کنند ، این مراسم سه‌روز قبل ازعید برقرار است ، روز عید ، صبح خیلی زود وقبل
از آمدن آفتاب ، تمام سران وبزرگان ، حتی‌خود شاه . با عده زیادی‌ازمردم ، ازهرطبقه
جمعی سواره وجمعی پیاده ، با سلام وصلوات درمحل قربانی جمع می‌شوند ، درآنجا
بزرگی از تماشاچیان تشکیل می‌شود که افراد سرشناس ، سوار براسب ، درصف اول آن جا
دارند ، دراین روز ، مردم بهترین لباس‌های خودرا می‌پوشند ، جماعت با بی‌صبری درانتظ
رسیدن شتر هستند ، در راه نیز مردم زیادی انتظار دیدنش را می‌کشند ، چون درمشرق‌زمین
پنجره رو به خیابان وجود ندارد ، مردم ازبالای درخانه‌ها ودکان‌ها ودیوار باغ‌ها منظرهٔ گذشتن
شتر را تماشا می‌کنند ، درجلو شتر ، یك‌نفر نیزه‌دار حرکت می‌کند که بعد ، همین نیزه را
کشتن حیوان بکار می‌برند ، حیوان قربانی را به محوطه‌ای که به همین منظور در وسط جمعیت
خالی مانده است هدایت می‌کنند وازمحله‌های شهر ، عده‌ای با اسب وعده‌ای پیاده ، چماق بدست
درآنجا آماده‌اند که پس ازانجام قربانی ، بزور قطعهٔ بزرگی از لاشهٔ حیوان را طبق آداب
رسوم خاصی به محله خود ببرند ، کشندهٔ شتر باید شخص مهم وصاحب عنوانی باشد واین‌کا
حیدرسلطان یعنی نگهبان حرمسرای شاه ، که با لباس فاخر براسب آراسته‌ای سوار شده بو
انجام داد ونیزه را چنان به گلوی حیوان زد که تا قلبش فرو رفت ، بی‌درنگ حاضران به سمت
لاشه هجوم بردند وهرکس بهروسیله‌ای که دردست داشت مشغول بریدن تکه‌ای ازگوشت قربانی
شد ، بین نمایندگان محله‌های شهر ، برای ربودن گوشت بیشتر مسابقه‌ای شروع شده بود ، هر
رئیسی داشتند ، که گوشت‌هارا نزد او می‌بردند تا همه قطعات یك‌جا جمع شود ، وضع آنچنان
آشفته بود که حدی نداشت ، تکه‌های بزرگ گوشت را یا به روی زمین می‌کشیدند و یا به‌روی
اسب می‌گذاشتند ، سر شتر را به خانهٔ شاه فرستادند .

مردم ، قسمتی ازین گوشت را همان روز برای تبرك می‌خورند وقسمتی دیگر را نمك

...نند ودرتمام مدت سال برای دفع بیماری یا شفای مریض از آن استفاده می‌کنند ، گوشت
...ران بین شهر ومحله‌های اطراف تقسیم می‌شود وقسمتی ازآن هم نصیب دهات اصفهان
...گردد ، شاه چون امسال دراصفهان نبود ، عده‌ای ازرجال دراین مراسم شرکت نکرده‌بودند ،
... وزیر اصفهان ، که مقدم بروزرای دیگر است وهمچنین صدرسلطان وملك‌التجار درآن
...ور داشتند[105] .

***

شصت هفتادسال ، پس از پیترو دولاواله ، سیاح دیگری از آلمان بنام انگلبرت کمپفر ،
...گام پادشاهی شاه‌سلیمان صفوی به ایران آمده ومراسم عید قربان سال ۱۰۹۵ هجری را در
... هزارجریب اصفهان دیده است ، این مرد ، تصویری ازین مراسم قربانی که شاه سلیمان و
...راعظم‌وقت ، شیخ‌علیخان زنگنه ، دراجرای آن شرکت داشتند تماشا کرده و به یادگار گذاشته
... ، شرح این مراسم ، با حضور شاه ، حاوی نکات وجزئیات جالبی است که ازهر جهت تازگی
... ، بقول این سیاح ، روز عید ، همهٔ مردم اصفهان ، درنزدیکی باغ هزارجریب ، جائی که
...بود مراسم درآنجا اجرا شود جمع‌شده بودند ، شتر قربانی که پرواروسالم وازبهترین نژاد نوع
... ، و با یك قالیچه ازعوالی آنرا پوشانده و به بهترین نحو آذین کرده بودند ، به روی
... ، با پاهای بسته ، آرمیده بود ، این شتر را ده روز پیش ازعید ، با صدای طبل و نقاره ،
...ام کوچه‌های شهر گردانده بودند ، جمعیت بسیاری ازتماشاکنندگان درباغچه‌ها ومقبره‌ها
...ده‌های باغ‌ها بالا رفته بودند تا تماشای قربانی را خوب تماشا کنند ، برای برگزاری قربانی ،
... درانتظار شاه بودند ، همین که شاه آمد از اسب پیاده شد ، داروغه اصفهان ، نیزه‌ای بسوی
... ، شاه بدبار برسر نیزه بوسه داد وآنرا به داروغه برگرداند ، داروغه نیزه را چنان برگلوی
...ان زد که برزمین درغلطید ، آنوقت سرشناسان شهر هجوم آوردند تا با دست خون درکار
...انی شرکت جویند ، بدون آنکه پوست حیوان را بکنند آنرا به دوازده قسمت کرده هریك را
...یکی از دروازه محله شهر هدیه کردند ، سر واحشاء حیوان را درحجره‌ای بخشیدند و به
...ام آشپزخانه شاهی ، کنار گذاشتند تا درصورت تمایل مورد استفاده قرار گیرد ، پس‌ازاین
...اسم شاه به شهر بازگشت مردم نیز بسوی خانه‌های خود جمع شده سهم قربانی خودرا که سواری
... حاوی خود بروی اسب گذارده بود بطرف محله‌های خود بردند وبا زدن بوق وطبل ، درست
...کم‌ هیون فاتحی را پیدا کرده بودند ولی این جمعیت انبوه در کمال نظم حرکت می‌کردند .
...میدان شاه بعد ، مردم ، دسته دسته ، بطرف محله‌های خود براه افتادند تا گوشت قربانی را
... مردم قسمت کنند ، هنوز مردم ازمحل قربانی دور نشده بودند که عده‌ای به تکه‌های قربانی
...هجوم شده آنرا ازدست یکدیگر می‌ربودند ، حتی آثار خون را نیز با پارچه‌های ابریشمی از
... زمین ستردند ، آنان که دست خالی رفتند ، لباس خودرا با خون قربانی رنگین می‌کردند
معلوم بود آنها هم در این قربانی شرکت داشته‌اند ، به هر ... خانوار اصفهانی به اندازه یك
... از این گوشت قربانی می‌رسد که آنرا با گوشت گوسفند مخلوط کرده می‌پزند وبا برنج
...خورند ، هرکس درخانهٔ خود سور وسروری نداشته باشد به میدان‌ها و قهوه‌خانه‌ها می‌رود
... تماشای بندبازان وشعبده‌بازان می‌نشیند ، بنا بگفتهٔ قصابی درین روز دراصفهان ، تنها بیش از
...ده‌هزارگوسفند قربانی شده بود[106] .

تاورنیه ، سیاح معروف دیگر این عهد که مدت چهل سال ، شش مرتبه ، درزمان شاه صفی،
... عباس دوم ، شاه سلیمان به ایران آمده ازهمین مراسم به‌تفصیل یاد کرده‌است ازجمله می‌گوید
چند سال پیش شاه خودش دراین تشریفات شرکت می‌کرد ولی حالا داروغه اصفهان
طرف او نیابت می‌کند (ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ٦٤٠) .

---

۱۰۵ – ترجمه سفرنامه پیترو دولاواله ، ص ۱۰۸ .
۱۰٦ – ترجمه سفرنامه انگلبرت کمپفر ، ص ۲۳٤ .

***

این مراسم که سیاحان خارجی ، بطورکامل ، آنرا شرح داده‌اند درتمام دورهٔ صفو ودوره‌های بعد ، کم وبیش ، برگزار می‌شده است ، مردم جشن وسرور خودرا درین عهد با انجام دادن این مراسم ، که بیشتر ، حکم یك تفریح وسرگرمی داشته است کامل می‌کرده‌اند.

وضمناً عده‌ای هم ، بنا به معمول ، آنرا وسیلهٔ ارتزاق وسوء استفاده وباج‌گرفتن ساخته بودند ، درین خصوص ، مؤلف روضةالصفا ، سرگذشت جالبی ازقول آقامحمدخان بنیان‌گذار سلسله قاجار نقل می‌کند (روضةالصفا ج ۹ ص ۳۰۰) ، بنوشته او : (وقتی درایام سلطنت اشترقربانی را چنانکه رسم سلاطین است تجهیز کرده با طبل ونای درشهر می‌گرداندند آنحضرت (آقامحمدخان) لختی تأمل فرمود واظهارکردکه این کار نیز ازجمله تحملات متداوله است و مایهٔ پریشانی خاطر بعضی ازانجاب خواهد گردیدن ، چه مرا به خاطراست که درایام توقف شیرازکه برسم رهانت وگرفتاری درنزد وکیل معزز بوده وخرج من بر دخل چیره و ازضیق معاش روز روشن برچشمم تیره ، درایام عید اضحی ، چنانکه رسم است ... قربانی بدرب سرایم آوردند واظهارطمع کردند همانا وکیل خرج مرا نقدی حاضر نبود ... امضای رضای آن گروه مسامحه می‌نمود تاکار بجائی رسیدکه بردرب خانه متوقف شدند و ... زیاده ازاندازه زدند مرا شرم آمد ونگین جواهری‌که برخنجر داشتم سازاربان فرستاده ... وبهای آن بیاوردند مبلغی نقد وخلعتی ازملبوسات خاصه خود بدان گروه دادم تا ازآن ... بگذشتند ، چه بسا مردم بانام امیرزاده که درچنین وقتی زری آماده ندارند واین اوباش ... برای آنان اصرار ولجاج‌کنند ونروند ومایهٔ خجلت وی‌گردند کاش این رسم برافتادی ... بزرگ‌زادگان نام‌آوررا خجلتی روی ندادی) . اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود ... مراسم درزمان ناصرالدین شاه یاد کرده است ، خودشاه معمولاً هرساله گوسفندی قربانی می‌کرده ولی درپای‌تخت شتری نیز قربانی می‌شده‌که آنرا طبق رسوم بنام شاه یا برای او ... می‌کرده‌اند ، دوسه‌روز پیش ازعید ، شترقربانی را ، با زیورآلات وآرایش‌هائی‌که داشت ... دربار ، حضور شاه برده و بعد برای تماشای اهل حرم وبانوان ، به اندرون می‌بردند ، ... شتر ، مقلدها ومطرب‌ها ، بارقص و آواز وتقلید ومسخره‌بازی ، هنگامه را گرم می‌کردند ... اعتمادالسلطنه ازدلقك‌بازی اسماعیل بزاز درحضور شاه‌که بهمین مناسبت صورت گرفته ... کرده می‌گوید (بسیار این مقلدیها قبیح است) جای دیگر هم با طنز میگوید (ازرسومات ... است که قربانی شرعی را با اسباب طرب می‌گردانند) ، درین روزگار ، ذبح‌های قربانی شاهانه به دست شاه صورت نمی‌گرفته وغالباً یکی ازرجال عهده‌دار آن بوده است . درسال ۱۳۰۹ هجری که شاه به غرب ایران سفر ودرحدود نهاوند منزل کرده‌است ، در روز عید قربان ، بنوشته اعتمادالسلطنه : «تشریفاتی فراهم آوردند ، شتر قربانی‌کردند ، اول بنا بود شاپورمیرزا ... قربانی کند بعد مجدالدوله این شرافت را برای پسرش استدعا نمود ، نقاره‌چی‌های بروجردی ... آورده بودند» . روزعید ، شاه درسلطنت‌آباد به‌سلام می‌نشسته است ، شتری را که در پای‌تخت می‌کشتند ، شاطرباشی پوست‌گردن آنرا سربریده کرده ، هنگام عصر، به‌حضورشاه می‌آورد»[۱۰۷]

***

بعدازناصرالدین‌شاه ، دراوایل سلطنت محمدعلی‌شاه (هفتادودوسال پیش) ، هانری ... از جهانگردان پرتوان فرانسوی به ایران آمده ومراسم قربانی راکه درتهران آنوقت دیده در سیاحت‌نامهٔ خود نقل کرده است ، نوشته این سیاح که سیصد سال پس ازپیترو دلاواله به ایران آمده ، واین مراسم را دیده شنیدنی است . وضمناً تغییراتی‌را که درکیفیت این تشریفات ، طی این مدت ، پدید آمده ، بخوبی نشان می‌دهد ، بنا بنوشته او :

در روز عید قربان ، هرمسلمانی باید حیوانی را قربانی کند ، توانگران گاو وگوسفند قربانی می‌کنند وفقرا اگر بتوانند به‌کشتن مرغی اکتفا می‌نمایند . در زمان شاهان صفوی ، در

دربار ایران شتر قربانی می‌کردند ، این رسم هنوز هم در ایران باقی است و شاه باید در این روز شتر قربانی کند ، گویا شاهان قاجار این کار را خوش نداشتند ، بهمین جهت ، بجای خود، کسی را وکیل می‌کردند که قربانی کند ، وکیل ، در این روز ، لباس شاه را می‌پوشد و مانند او سر و صورت خودرا آرایش می‌دهد وجواهر زیادی به سروسینهٔ خود می‌زند وبا شکوه و تجمل به کار می‌پردازد .

چند روز پیش از عید ، شتری را زینت کرده در تهران می‌گردانند وعده زیادی از سربازان ومطربان، با ساز و آواز ، همراه او حرکت می‌کنند ، صبح روز عید ، شتر را با آرایش و تجملات بیشتری از ارگ سلطنتی بیرون می‌آورند ، وکیل شاه در جلو آن ، درحالی‌که جمعی از درباریان اورا همراهی می‌کنند ، سوار براسب ، حرکت می‌کند ، این مرد ، لباس ابریشمی سبزی پوشیده وطاقهٔ شالی را هم که شاه به او بخشیده حمایل کرده است ، دردنبال او هم نمایندگان اصناف تهران ، پیاده یا سوار برقاطر هستند وهرکدام بقچه‌ای به گردن بسته‌اند که بعد قسمتی ازگوشت شتر را در آن جای دهند .

چون این جمعیت به مقابل کاخ نگارستان رسیدند می‌ایستند ، آنگاه شتر را عریان کرده می‌خوابانند ، وکیل شاه جلو می‌آید وسرنیزه‌ای در گلوی حیوان فرو می‌کند ، پس از آن مردم . به جان قربانی افتاده ، پیش از آنکه جان بدهد آنرا قطعه‌قطعه می‌کنند وهریك از نمایندگان اصناف ، قسمت خودرا می‌برند ، معمولاً نعلبندان ، سرو پاها را می‌برند وسراجان، دمها را وآهنگران وبقالان وقصابان، گوشت ران وپاهای آنرا میان خود قسمت می‌کنند ، نمایندهٔ شاه هم یك تکه ازگوشت آنرا سرنیزه زده ، فاتحانه ، می‌برد تا سابقهٔ انجام کارقربانی‌را به شاه نشان دهد .

وقتی‌که نمایندگان اصناف ، قسمت‌های خودرا گرفتند ، باقی ماندهٔ قربانی را به تماشاچیان وامی‌گذارند ، بعضی‌هم پیشانی خودرا با خون آن رنگین می‌کنند تا ازثواب قربانی بی‌بهره نمانند[108] .

### مراسم شترکشان درکاشان

شاید مفصل‌ترین مراسم قربانی شتر را مردم کاشان برگزار می‌کردند . در این روز، لوطی‌ها ، سرجنبانها ، کدخداها ورؤسای محله‌ها وهمه آنهائی‌که از این جهت نام ورسمی داشتند، مجال خودنمائی پیدا می‌کردند تا هنر پهلوانی وپیش‌کسوتی خودرا نشان دهند ، ده روز پیش از عید ، شتر را طبق معمول آرایش کرده با طبل ونقاره ، درحالی که یك خواننده هم ، اشعار مذهبی ، مناسب با قربانی ، می‌خواند درکوی وبرزن گشته به درخانه‌ها می‌رفتند ، صاحب‌خانه‌ها، هرکس به اندازه توانائی واستطاعتش به‌گردانندگان شتر ، چیزی می‌دادند ، روزعید ، صبح ، هزاران نفر از مردم شهر ، برای دیدن مراسم قربانی به خارج دروازهٔ فین ، درجائیکه آنرا مُصَلّی می‌نامیدند وگاهی هم نماز عید را ، پس ازمراسم قربانی ، آنجا می‌خواندند ، می‌رفتند ، ظاهراً دراغلب نقاط ایران ، مراسم قربانی درهمین مصلی‌ها ، که بیرون شهر بوده وبا وسعت زیاد خود می‌توانسته انبوه جمعیت تماشاچیان را درخود جای دهد ، برگزار می‌شده است . درحدود چاشت ، شتر را با همان زیور وزینت روزهای پیش ، درحالیکه جمعیت زیادی ازمردم آنرا همراهی می‌کردند می‌آوردند ، عده‌ای هم سوار اسب بودند که می‌بایست سهمی از شتر را که اصطلاحاً (مُچَنّه) خوانده می‌شد بگیرند و به شهر برسند تا آنرا میان مردم قسمت کنند ، وقتی شتر به مصلی می‌رسید آنرا به طرف گودالی برده ، پس‌ازآنکه از زیور وآلات وپوشش، لخت می‌کردند ، می‌خواباندند ، وبنا به رسم معهود ، ذبحش می‌کردند ، هریك ازمحلات و

---

۱۰۷ – خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۳۲۰ ، ۳۸٤ ، ۵۱۵ ، ۸۲۱ .

۱۰۸ – ترجمه سفرنامه از خراسان تا بختیاری ، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ .

حتی پاره‌ای از خانواده‌ها سهمی داشتند که قبلاً آنرا روی پوست شتر ، قبل ازنحرکردن . رنگ علامت‌گذاری کرده بودند ، پس ازقطعه قطعه‌کردن قربانی ، کسانی‌که ، بطور ورا... صاحب سهم شناخته شده بودند ، قسمت خودرا جلو اسب گذاشته ، با غرور تمام ، در میان جمعیت به سوی شهر و مقصد خود ، راه می‌افتادند . ازاینجا بود که بعضی عملیات پهلوا... لوطی‌گری‌ها ونمایش‌ها آغاز می‌شد ، سرقربانی‌را نخست به خانهٔ حاکم می‌بردند ولی ... بردن به آنجا ، درمسیر خود ، نزدیك دروازه شهر ، ازاینکه سر را ازطرف راست ببرند ... طرف چپ ، زدوخوردها وبعضی اوقات کشت‌وکشتارها آغاز می‌شد ، گروهی چپ‌چپ و... راست راست می‌گفتند وبالاخره هردسته‌ای که غالب می‌شد ، سر را به آن جهت‌که می‌خ... می‌برد ، هنوز این اصطلاح ، که پیران بیاد دارند ، ازآن روزگار باقی مانده است‌که می... «فلانی گمان می‌کند سر را ازراست آورده است» یعنی کار مهمی نکرده است .

سرانجام سر را به خانه‌ای درمحله محتشم کاشان برده ، آنجا مراسم پذیرائی به... می‌آمد ، چای و شربت می‌دادند ، سهم صاحب خانه این بود که نظرقربانی را درآورده خود نگهدارد ومیدانیم که این نظر را پس ازخشکاندن ، در دفع چشم‌زخم بکار می‌برند و ... همراه بچه‌ها می‌کردند تاکسی آنهارا چشم نزند . ازهمه جالب‌تر ، سرنوشت دُم قربانی آن‌کس که بنا برو ظیفهٔ موروثی عهده‌دار زدن دم بود ، می‌بایست با يك ضربت دُم قر... قطع‌کند ، بعد آنرا برداشته ، به حال دو ، با سرعت زیاد ، بطرف شهر و داخل دروازه ... تا به درخت خُشکه برسد ، این درخت که ازنوع نارون وبسیار بلند وتنومند بود ، باوجو... بودن ، به درخت خشکه ، شهرت داشت ودرتکیه وسرگذرگاهی قرار داشت ، همه مردم ... آنرا می‌شناختند واصلاً آن محل را پای درخت خشکه می‌نامیدند . پس‌ازآنکه حامل دُم ... همراهانش به اینجا می‌رسیدند ، می‌بایست دم را با قدرت هرچه بیشتر به‌طرف بالای ... پرتاب کند که در نتیجه دم قربانی ، بالای درخت ، میان شاخ وبرگهایش می‌ماند ، پس... (مُچّه برها) قسمت‌های مختلف قربانی را می‌بردند ، فقط قسمت شکم باقی می‌ماند ، که ... سهم مردم فین بزرگ بود ، فینی‌ها که ازپیش آماده بودند چوب بلندی را داخل شکم ... دوسرش را از دوطرف ، عده‌ای بردوش گرفته وبسوی فین می‌دویدند . آنوقت خون ... که با خاك آغشته ومخلوط شده بود ، زارعان ، برای تبرك ، حمل کرده برای کسب ... می‌بردند .

گردانندگان این مراسم ، که دست اندرکار قربانی بودند ، البته شعاری‌هم داشت... آن تقلید صدای شتر بود وفریاد (تَلْ وبَلْ) آنان به آسمان می‌رسید .

***

امروز مردم مسلمان ایران ، مانند گذشته قربانی می‌کنند ، علاوه بر هزاران گو... که دراین روز قربانی وگوشت آنها میان مردم قسمت می‌شود ، دربسیاری از شهرها ، ... يك شتر ، چندین شترمی‌کشند ، ولی همه دیگر ، ازین مراسم ، دست‌کشیده وآنرا کنارگذا... دگرگونی‌های عمیقی که درتمام شوؤن زندگی مردم داده شده ، تفریحات وسرگرمی‌های ... وفراوانی که مردم روزگار ما از آن برخوردارند ، اشتغالات گوناگونی که هرکس ، ... دچار آن می‌بیند و با آن دست وپنجه نرم می‌کند ، همهٔ اینها ، دیگر مجال وفرصتی ... اینگونه سرگرمی‌های ابتدائی وکم‌ارزش که ناشی از يك زندگی بسیط ودربسته ومحدود ... نگذاشته است ودنیای شگرف امروز ما ، سرگرمی‌های دیگری ، فراخور خود می‌جوید .

# مجموعه‌ای از ترانه‌ها

**حسینعلی**
**مرکز مردم‌ش**

«ترانه» بخشی از اندیشه و فرهنگ مردم‌را تشکیل می‌دهد
جهت شایان تحقیق و بررسی است . ترانه زبان حال مردم
گوشه‌هایی از زندگی آنان‌راکه تاریخ یادیده انگاشته
ای ما بازمی‌گوید . به‌اینجهت ترانه مانند بخشهای دیگر
عامه درصورتی‌که به‌دقت گردآوری و بارعایت شئون
جزبه وتحلیل شود به‌روشنگری تاریخ اجتماعی کمك
کرد. ترانه بازگوکنندهٔ واقعیتهاست . در ترانه «ازهرچه
سخن گفته می‌شود وترانه‌سرا زندگی‌را صادقانه وصمیمانه
انکه وجود دارد ــ توصیف می‌کند . به‌اینجهت بسیاری
مادی ومعنوی زندگی‌را می‌توان درترانه‌ها جست .

* * *

بچه خواهید خواند مجموعه‌ایست ازترانه‌هاکه باخطی
روورقی چند نوشته شده بود وحیف بودکه بگذاریم
دثه آن‌را به‌نابودی کشاند .
، گوینده یاگویندگان این ترانه‌هارا نمی‌دانیم . اصولاً
انه‌سرایان گمنام مانده‌اند ، تنها ترانه‌هاشان بجا مانده
یکی ازترانه‌های این مجموعه از «ترکی» نامی سخن
،که شاید بتوان اورا گوینده‌ی این ترانه‌ها دانست :

ای دلبر جانـان ترکی
بلاگردان جانت جـان ترکی
اهت منتظر چون حلقه بردر
بمانده دیـدهٔ گریان ترکی

درترانه‌یی دیگر می‌خوانیم گویندهٔ این ترانه‌ها
گذرش به‌هند افتاده است . ازدست فلك می‌نا
جداساخته ودردبارهند اورا خوار وهمسایه باء
است . و نیز گوینده متدین به‌اسلام وپیرو مذهـ
به‌خاطر اینکه دردوترانهٔ آخر مجموعه ، ازعلـ
ناوی سخن گفته‌است . جزاین اطلاع دیگری از
نداریم . کسی‌هم‌که ترانه‌هارا باخط خوش نو
مورد سخنی نمی‌گوید. وی درشرح مختصـ
ترانه‌ها آورده دربارهٔ انگیزه گردآوری این
می‌نویسد : «ازکثرت افسردگی وپریشانی حو
ناملایمات‌که ازین روزگار و اهل آن دراین ز
خود دیده وکشیده‌ام خواستم ساعتی خاطر خود
به‌تحریر این ورقه اشتغال ورزید . تحریراً فی‌لیل
شهرذی‌حجه‌الحرام با قلم‌شکسته وقلب‌افسرده قلم
می‌نسم گردآورندهٔ این ترانه‌ها برای فراغ خا
به‌نوشتن این مجموعه پرداخته وخواسته است ،
مشغول سازد . تاریخ روز وماه‌را ذکر می‌کند ولـ
به‌سال می‌رسد بدون توجه ازآن می‌گذرد و این
برما مشکل‌تر می‌سازد زیرا باعث می‌شود ما زمان
مجموعه‌راهم ندانیم علاوه براینکه ازنام ونشان و
ترانه‌سراهم بی‌خبریم .

---

همهٔ ترانه‌های این مجموعه به‌زبان رسمی و
شده است . درآن اثری ازگویش ولهجه محلی خا
وزن این ترانه‌هاکامل است وجملگی همان وزن

رستفعلن مفاعیلن فعولن) یا (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) را داراست. درضمن ازلحاظ قافیه‌هم درآنها اشکالی نمی‌توان جست. بعضی ازترانه‌ها ازلحاظ قالب، زیبا وازنظر محتوا غنی است. برخی دیگررا درسطحی پایین‌تر می‌یابیم. ترانه‌های این مجموعه یکدست نیستند وسرایندهٔ آنهاراهم شاعری توانا نمی‌توان بشمار آورد. خواننده نباید آن سادگی وبرهنگی‌را که ویژهٔ ترانه‌های روستایی است ازین مجموعه توقع داشته باشد چون نیازی‌که شاعررا بهسرودن وامیدارد دربیشتر این ترانه‌ها احساس نمی‌توان‌کرد. بااینهمه بررسی ترانه‌های این مجموعه هم ازنظر لفظ وقالب وهم به لحاظ محتوا می‌تواند جالب توجه باشد.

---

دربعضی ازین ترانه‌ها باتشبیهات واستعارات زیبا ودرعین حال آشنا روبرو می‌شویم. «آشنا» به‌اینجهت‌که درآثار ادبی گذشته باتمام این ترکیبات برخورد می‌کنیم وبرایمان تازگی ندارد مثل: نخل امید، لعل می‌پرست، ترك چشم مست، نخل قد، شمیم زلف، نکهت باد صبا، گلبن وصل، خمخانه توحید، خم وحدت و ...

گاهی نکاتی‌راکه شعرا ونویسندگان قدیم درآثارشان بکار می‌برده‌اند مورد استعمال سرایندهٔ این ترانه‌ها قرارگرفته است. مثل ذکر «خدارا» بجای خدا دربیت (ای سنگین دل ظالم خدارا ــ مکش ازخنجر هجران تو مارا). یادآوردن کلمه «بهل» درمصرع (بهل سنم جمال عالم‌آرات) بمعنی بگذار وبنه ونیز بکاربردن «استی» درکلمات «افسرستی» و «کمترستی» آنهم به‌صورت غلط بخاطر اینکه عبارت‌با کلمات «مثل» و «چون» وکلماتی ازینگونه همراه نیست.

ضمن بکارگرفتن اینگونه اصطلاحات و ترکیبات، نمونه‌هایی ازعبارات و واژه‌های عامیانه‌هم دراین ترانه‌ها بچشم می‌خورد مثل: «شوخ و شنگ»، «بلاگردان»، «بی‌مروت»، «طفلی» بجای طفولیت وبمعنی هنگام کودکی دربیت (تب عشقت به‌مغز استخوانم ــ زطفلی منزل و مأوا گرفته)، «خان ومان» «نمك برزخم پاشیدن» درمصرع (نگفتم زخم جانم‌را نمك‌پاش)، «خراب‌کردن» به‌معنی نابود کردن درمصرع (خرابم ساختی ازیك نگاهت)، «دربدر»، «پیچ‌وتاب» وعباراتی دیگر ازین نوع.

دراین ترانه‌ها نظیر بیشتر ترانه‌ها «مخاطب»هم وجود دارد. سراینده کسی‌را مخاطب قرار می‌دهد وراز دل‌را بااو درمیان می‌گذارد ویابه‌سوی او نیاز می‌برد. درترانه‌های این مجموعه بامخاطبهایی به‌این ترتیب برخورد می‌کنیم: خداوندا، عزیزان، مسلمانان، فلك (فلك آزار من کردی تو کردی)، دلا، دلبرا، ای دلبر، نگارا، بتا، پربرویا.

مجموعهٔ حاضر مانند بیشتر منظومه‌های فارسی با نام و ثنای خداوندگار آغاز می‌شود. درهمین قسمت ترانه‌ بچشم می‌خورد که‌درآنها نصیحتی وعبرتی گنجانده شد که‌خواننده‌را ازارتکاب‌گناه می‌ترساندودرضمن‌آنان‌را به پروردگار امیدوار می‌کند.

پس‌ازین باترانه‌هایی روبرو هستیم‌که درآنها سخ عشق رفته‌است آنهم نه‌عشقی‌عرفانی وآسمانی بلکه‌عشقی ویك‌طرفه‌که ریشه درزمین دارد.

درین ترانه‌ها معشوق، دست‌نیافتنی ترسیم شده به‌عاشق روی خوش نشان نمی‌دهد وبه‌اصطلاح به‌ا نمی‌گذارد. معشوق سنگین‌دل است. بادل فولادین می‌جنگد باخنجرهجران اورا می‌کشد وبا یك‌نگاه زند تباه می‌سازد.

معشوق «پرنزاد» است، چشم عاشق تاب جمال آرایش‌را ندارد. نامهربان وبی‌وفاست. عاشق خیلی است. همیشه دیدهٔ خونبار دارد. بدنام و رسوای جها است. مانند گوی درزلف چون چوگان یار سرگشته خراب یك نگاه اوست وهمیشه چشمانش چون حلقه بر متوقع نیم نگاهی است‌که هیچگاه میسر نمی‌شود.

به‌لحاظ شناخت ذوق زیبائی‌شناسی وپسند مردم درین ترانه‌ها می‌تواند سودمند باشد زیرا درآنها ارز زیبائی زلف، چشم، چهره، لب، قد وقامت آنطور پسند مردم زمان بوده یادشده‌است: معشوق بلند قامت قدش نخل‌را به‌یاد می‌آورد. زلفانش مانند چوگان بوی مشك می‌دهد. طره گیسوش پرپیچ وتاب است. چه لطافت گل وتابندگی خورشیدرا داراست. چشمان و ... خلاصه خواننده بامطالعه دقیق وصفهایی‌که شده می‌تواند چهرهٔ اورا آنچنانکه مورد پسند مردم سراینده بوده ترسیم‌کند.

نکته دیگری‌که باید دربررسی مضامین این ترانه‌ها یادکرد شکوه وشکایت ازفلك کج‌رفتار وچرخ غدار سراینده تمام بیچارگی وگرفتاری خودرا به‌آن نسبت این «فلك» است‌که اورا بی‌خان‌ومان می‌کند. بااو دارد. اورا آواره ودور ازوطن کرده ودرکمینگاه جان او نشسته است. این موضوع یعنی نالیدن ازفلك وگردون دربیشترآثار ادبی اعم ازکتبی وشفاهی دیده واین نشان‌دهندهٔ ذهن قاصر وغیر علمی است‌که سعی نابسامانیها را در ماوراء طبیعت جستجوکند.

درپایان مجموعه، دو ترانه بچشم می‌خوردکه از علی(ع) ومهر وعلاقه به‌او یادکرده وبه‌دوستدار مژدهٔ بهشت داده است. مجموعه باترانه‌ای متضمن دعا می‌پذیرد.

دلا تا چند در غفلت بخوابی
دمی بیدار شو بر رح زن آبی
سوی خمخانه توحید بشتاب
بنوشا از خم وحـدت شرابی

* * *

عزیزان ازجفای چرخ گردون
دلی پیوسته دارم زار ومحزون
ز بی‌مهری این چرخ جفاکار
بجای اشك ازچشمم رود خون

* * *

اگر ملك جهان را پادشاهی
وگر دارنـدهٔ تخت و کلاهی
کند جانت چو ازتن عزم رفتن
نخواهـی برد همره پَر کاهی

* * *

عزیزان چون کنم من چون کنم چون
دلـی دارم ز دست یار پرخون
دلم در سینه دائم می‌زنـد جوش
زنم گـردن فتـد از سینه بیرون

* * *

مسلمانان دلی دارم پر از غم
ولی از غصّه نتوانم زدن دم
ز دست غم دلی مجروح دارم
که غیر از می ندارد هیچ مرهم

* * *

چه خوش باشد بیا فصل بهاری
کنار سبزه طرف جویباری
تو با من باشی ومن باتو باشم
تومی‌خواهی‌ومن بوس‌وکناری

* * *

دلم با زیر زلفت جـا گرفته
ز پستی کار او بالا گـرفته
تب عشقت به مغز استخـوانم
ز طفلی منزل و مأوا گـرفته

* * *

دل سخت تو فولاد است باسنگ
که داری دایماً با ما سر جنگ
خلاصی نیست ازدام توکس‌را
بهرموی توصددل‌گشته‌آونگ

* * *

بت سنگین دل ظالم خـدا را
مکش از خنجر هجران تو مارا
نباشد نیم جو در دل تورا رحم
مگر باشد دلت از ...

* * *

نگار شوخ شیرین کار بدخو
دل سنگین تو سنگ
اگر تو قصد قتل ما نـداری
چرا پیوسته داری چی

* * *

سلال زلف مشکین تو مـا را
ز حود کرده خجل ...
شمیم زلف مشکینت نمـوده
معطّر نکهت ساد

* * *

به‌قربان دو چشمان سیاهت
حرامم ساحتی از یك
به امیدی گذر کوچه نیایی
دو چشمم منتظر مانده

* * *

بیا ای دلبـر جانـان ترکی
بلاگـردان جانت جاز
به‌راهت منتظر چون حلقه بردر
نمانده دیـده گریـار

* * *

بیا ای دلبـر جـانانه من
به مهمـانی شبی در خ
منوّر کن ز خورشید جمالت
دَرو دیوار کاشانه

* * *

نگار شوخ و شنگ مه‌جبینم
بیـا تا قد رعنـابت
ببوسم آن لب شکـر فشانت
گلـی از گلبن وصلت

* * *

نگارا شکوه‌ها دارم ز دست
اسیرم کرده ترك چشم
دلم افتاده در زلف تو در بند
خرابم کـرده لعل می‌پر

* * *

تو را تا روی نیکو آفریدند
مرا مایل بدان رو آفـر
تورا تازلف‌چون چوگان‌بدادند
مرا سرگشته چون گو آفر

مت آزار من کردی تو کردی
مرا دور از وطن کردی تو کردی
کبوتروار در پـرواز بودم
به‌پای من رسن کردی تو کردی

* * *

فلك با من چرا دایم به‌کینی
به قصد جان من اندر کمینی
زکج‌رفتاریت سیرم من ازجان
الهـی خیر ازجـانت نبینی

* * *

بتـا در بند زلفیت اسیرم
نموده تـرك چشمت دستگیرم
بحال من تو رحمی کن خدا را
بیـا بوسی ز لبهات بگیرم

* * *

خوشا روزی که آیی در وثاقم
رهایی بخشی از درد فـراقم
بدست خود اگر زهرم خورانی
ز شکر خوشتر آید در مذاقم

* * *

بیا ای شوخ شیرین کار مه‌رو
دمی با من نشین زانو به زانو
بهل بینم جمال عـالم‌آرات
لبت را بوسم و زلفت کنم بو

* * *

خـداوندا تـو علّام‌الغیوبی
به عیب خـلق ستّارالعیوبـی
من از ثقل گنه باکی نـدارم
یقین دانم که غفّارالذّنوبی

* * *

خداوندا به حق بیکمـردان
به سوز سینه‌هـای دردمندان
بیم بر درگهت چون مرغ آبی
مـرا در آتش قهرت مسوزان

****

ملایك چون گل آدم سرشتند
درآن گل تخم غم‌را نیز کشتند
غـم اولاد آدم را سراسر
بکل او را بنـام من نوشتند

* * *

فلك باشم جدا از یار تاکی
به شهر هنـد باشم خوار تاکی
ندارم همدمی جز گبر و ترسا
شوم همسایـه با کفّار تا کی

* * *

فلك بی‌خانمانم کـردی آخر
جـدا از همدمانم کردی آخر
چو مرغی بودم انـدر آشیانه
جـدا از آشیانم کـردی آخر

* * *

فلك نخل امیدم بی‌ثمر کـرد
ز خان و مانم آخر دربدر کرد
دعا کردم که دور از یار باشم
دعایم دیدی آخر چون اثر کرد

* * *

به‌عشقت دلبرا بدنـام گشتم
بکسـی شهـرهٔ ایّام گشتم
به‌پیشانی نهـادم داغ عشقت
عجب رسوای خاص و عام گشتم

* * *

عزیزان دیدهٔ خونبار دارم
شکایتهـا من از اغیار دارم
چگونـه همچو بلبل من ننالم
که یك گل دارم و صد خار دارم

* * *

ترا گفتم مرا آرام جان باش
نگفتم زخم جانم را نمك باش
نهان کردم ز مردم سرّ عشقت
تو کردی عاقبت سرّ مرا فاش

* * *

اگر دارای تاج و افسرستی
وگر مالك به صد گنج زرستی
اگر در سینه‌ات مهر علی نیست
به‌روز حشر از سگ کمترستی

* * *

اگر درویش خاکستر نشینی
وگر محتاج یك نان جوینی
اگر مهر علی در سینه داری
به جنّت همنشین حور عینی

****

الهی ازتو خواهم دین و ایمان
رهایی ده مرا از چنگ شیطان
گناهانم ز لطف خود ببخشای
مـرا در آتش قهرت مسوزان

# زندگینامه و کارنامهٔ ادبی طالب آملی شاعر هنرمندی که شایستهٔ این فراموشی نیست

«۹»

دکتر فراه

**طالب و عرفان** ــ طالب اشعار عرفانی فراوان داشته و به پیشوایان متصوفه مانند شاه ابوالمعالی لاهوری و شاه شمس‌الدین ارادت می‌ورزید. شاه ابوالمعالی سلسلهٔ قادریه است، نام وی شاه سید خیرالدین ابوالمعالی قادری کرمانی بود و نسبش حضرت امام رضا (ع) می‌رسید. طالب در لاهور به خدمت او رسید و طی قصیده‌ای لاهور سرود به ستایش وی پرداخت

خوشا لاهور و فیض آب لاهور | بطاعت مثل شیخ و شاب لاه
گمانم نیست کاندر هفت کشور | بود شهری به آب و تاب ا
به حسن خلق و حسن چهره، مانند | به اصحاب بهشت اصحاب لاه
به آسایش گرفت مثل است طالب | به روی بستر سنجاب لا
میان یکسا وحوش و کش که درهند | فراغت نیست جز درخواب لا
به جنگ زهره مسکین باز بندد | سر زلف بریشم تاب لا
ز طاق ابروی زنّاریان دیر | بسان مسجد و محراب لا
کنم زاسرو مریدانه سر و روز | گرامیها بسان درباب لا
که بیر و دستگیر و مرشد من | یکی قطب است از اقطاب لا
خدایا زندهٔ جاوید دارش | به آب خضر یعنی آب لاهـ

طالب با شاه شمس‌الدین قادری متوفی به سال ۱۰۲۱ که از بزرگان فرقه و نیز مدتی همنشینی داشت و طی غزلی از او یاد نموده است.

طالب بذوق بودم شمس کیلانی بهر | عارف رومی‌صفت چون شمس تبریز

ظاهراً پس از ملاقات این بزرگواران و باصطلاح «مشرف شدن به فقر» رباعی سروده است:

همدوش فلک شدم مبارک بادم | همراز ملك شدم مبارك با
درویش‌صفت آمده بودم بوجود | درویشترك شدم مبارك بـا

ابیات زیر برگزیده‌ای از سروده‌های صوفیانه اوست.

اینك ره محنت قدمی پیش گذارید | یا گام به سعی من درویش گذار

پوینده راه طلبش سخت عزیزست | یاران همه سر درقدم‌خویش گذارید
یاران همه را مبارك دل مجموع | مارا به پریشانی و تشویش گذارید

***

کفرست درطریقت ما کینه داشتن | آئین ماست سینه چو آئینه داشتن
پروانه در قفس نشنیده‌است‌هیچکس | دلرا زچیست اینهمه درسینه داشتن
نقد سرشك‌صرف‌کن‌ایدل‌بهانه‌چیست | پربدنماست سینه چوگنجینه داشتن
سهل است ترك عیش درایام نیستی | چون پاس توبه درشب آدینه داشتن

طالب نیست بذوق لباس فقر
شاهنشهی است خرقه پشمینه داشتن

***

چون نسیم‌از درگلزار گذشتبم وگذشت | دامن افشان زگل‌وخار گذشنبم وگذشت
چون درافشای رموزی که شنیدبم زغبب | بیم جان بود زاظهار گذشنیم وگذشت

***

در جهان شور هیچ شیون هیچ | هرچه نتوان ازو گذشتن هیچ
دولت وعمر وناز ونعمت و کام | اینهمه از امیر و از من هیچ
چندگوئی ترا چه دربارست | جان من هیچ ، دیدهٔ من هیچ

* * *

بهر دلی اثر عشق را نمود یکیست | هزار آتش اگر برکنند دود یکیست
توخواه‌دل‌به‌دوعالم‌ستان‌وخواه‌به‌هیچ | به‌چشم همت عاشق زیان‌وسود یکیست
شریك دردجهانیم اگر چه ببدردیم | بلی به‌مذهب ماصوفیان‌وجود یکیست
وجودکی متکثّر شود زکثرت خلق | اگربه بحر درآید هزاررود یکیست

***

ازراه تو برپای کسی خس نشیند | چشمی نو، غباری زنو برکس‌ننشیند
چون باتو نشینم که اسیر قفس خاك | درمجلس ارواح مقدس ننشیند
عارف‌ترش‌ازتبرحوادث نکند روی | تا در خم این چرخ مقوّس ننشیند

***

د صافی دل دم پاکش کدورت‌خیزنیست | بادکز روزی ثمر خبرد غبارانگیز نیست
س چون‌کامل شد ازانواع سقدری چه باك | یافت چون بیمار صحت حاجت پرهیز نیست

***

مستم اینك مو بمویم درنوای تازه‌ایست | بر زبانم هرچه میآید ادای تازه‌ایست
گاه خونم میخورد گه میدهد خاکم بباد | هر زمان با من فلك را ماجرای تازه‌است
تکیه بر فرش نوی دارم دگر درکوی فقر | پهلوی من باز نقش بوریای تازه‌ایست

***

مارا که فقیری صفت خاك نهادست | چون شعله بما خصمی‌گردون زچه وادبست
دربند زیاد و کم ایام اسیریم | زان شادی ما در کمی و غم به زیادبست
ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم | در کشور ما رونق بازار کسادیست

***

کمندوحدتم آزاده‌ای چون من کجاست | دولت دیدار را آماده‌ای چون من کجاست
ت بردل ، پای درگل ، دوش زیربارغم | بی تکلف یار کارافتاده‌ای چون من کجاست

***

تاگشته یقینم که صفت مظهر ذاتست | در معرفت ذات دلم محو صفاتست

ازورطه میندیش که تا در کف اخلاص
داماں توکل بود امید

***

فقر را برگ و ساز مختصرست
ساز بیحد نیاز مخت
شوق باشد عادت سالك
سفری را نیاز مخت

***

عشق را با من حساب دیگرست
طرح این دفتر زباب دی
کسب می کاس سشه روحاصل شود
مستی ما از شراب دیگ

***

دوست مىدارم جهانرا زانکه ظرف حسن اوست
ورنه پندارم زمین و آسمان م

***

عارفم ، عارف عجب دارم که از من بگذرد
من زمی گیرم گذشتم می زمین
اولین دورست وهم همه مسعود است
باش تا دور دوئی برمن پناه
کمی سرفحرش فرود آید بهکسب مال وجاه
آنکه دل در با کند از حشمت

***

پاك طینت اکبر ... خاك به افلاك رسد
روش از کف ندهد وضع دگر
عارف آنست که از روی ... مندل
گر بخاکش نکشی رخ سوی گ
شکر کن طاعت ... بحاتم دادند
سبهای صابر از آب حد

***

سالها جاده ایرام زدم بر در حسم
تا ز دل قطرهٔ خونی نزک
صد رهم جان بلب ازشوق رسانیدند تا
کز لب خویش یکی بوسه بر
بس بحون غوطه زدم رقص کنان کاخر کار
ره به آن شاهد شیرین حرک

***

ما عش دشمان زهم مهرکم رسم
لذت کنیم بس و فال عدم
سلطان بارگاه هائیم و دور نیست
گر سکهٔ وجود بنام عدم ز
حل بمورعشی دراوراق محبت است
بیهوده چند دفتر راحت بهم ز

***

شهد وصلش مطلب زهر کس دوری باش
ورنه آماده صد نشتر زنبوری
یاکداماسی مشرب ملك عرفان است
در مستی زن و در جامه مستوری
مشرب آمد بمیان دار سیاست برخاست
گو برو هر سر مو نغمه منصوری

***

ففراست کام من طلب جاه چون کنم
ازکام خویش چون گذرم آه چون
من آز را غلام نیم خواجهٔ خودم
پس عجز پیش این فلك داه چون

***

ما کار دهر بسته بموئی گرفته‌ایم
پای خمی ودست سوئی گرفتها
تا بنگریم نقش جهانرا رقم بر آب
چون سبزه جای برلب جوئی گرفتها
مارا نماند با بدو نیك زمانه کار
خودرا ازاین میانه بهسوئی گرفتها

***

هرگز رخ نیاز به سوئی نکرده‌ایم
وز هیچ گل توقع بوئی نکرده‌ا
مشرب وسیع ساحته برهیچ مذهبی
چون ابلهان بهجهل غلوئی نکرده‌ا
بر خط استوای فنا بوده سر ما
زان جاده انحراف بهسوئی نکرده‌ا

***

اسیر عشقم و نسازد گلو به بند	چو طوق فاخته زیبد خم کمند مرا
به‌خاك فقرنه‌آن ریشه‌کرده‌ام محکم	که سیل جاه تواند ز جای کند مرا
چو شعله زد به دلم سوزعشق دانستم	که پست میکند این شعلهٔ بلند مـرا

***

منم‌که آب‌طرب شعله درمزاج‌منست	شوم چو تشنه تباشیر غم علاج منست
من وتصوردیهیم خسروی هیهات	کلاه فقر مبارك مرا که تاج منست

***

دلا پر مشو همنشین سلامت	خبرداریاش از کمین سلامت
حذر کن که غیر از ملامت نباشد	نگینی در انگشترین سلامت
ریاضت‌گزین زانکه آهوی مقصد	نگیرد فراغت گـزین سلامت

***

ز شوق پوست نالم زار در پوست	نگنجم در قبا چون مار در پوست
من آن کافـر دل زاهد جبینم	که دارد سبحه‌ام زنّار در پوست
بـرآ از پرده همچون مغز طالب	که عارف می‌نسازد کار در پوست

***

برون زدایرهٔ اشك من جهانی نیست	اثر ز نقش زمینی و آسمانی نیست
بیا که درددلی با نو سرکنم ای عشق	که رازدار منی وز نوأم‌نهانی‌نیست
ازآن مصاحبت‌عنقاشدم‌که زیرسپهر	مرا از ینهمه مرغان هم‌آشیانی نیست

* * *

سرم حرمان سودا برنتابد	دلم تـرك تمنا برنتابد
نهادم بـار غم بردل ندانم	کـه برتابد دلم یا برنتابد

***

ایدل خوش ازعبادت معبود غافلی	خوش‌میروی‌زیان شده ازسود غافلی
گرمی دلا بجرم عقوبت ندیده‌ای	آتش دلیر میکنی از دود غافلی
درگام اولین چه‌زنی فال‌قرب‌دوست	دورست ، دور منزل مقصود غافلی
با وعدهٔ لقا چه نماید بهشت وحور	زاهد هرآن‌قدرکه نوای بود غافلی

***

جهان هیچ‌است به‌کز فکر بهبودش برون‌آئی	زبان عمر سی ورغم سودش برون آئـی
تجرد پیشه کن تن درمده دیبای گردون را	بران شو کز لباس حسرت‌آلودش برون آئی

***

سربسر باتخت راضی باش وهمراهی مخواه	از طبیب غـم دوای چهرهٔ کاهی مخواه
دوش یك‌تن بار عالم چون کشد ابمرد هوش	چون فقیران تن بدرویشی ده وشاهی‌مخواه

***

ابیات فوق گلچینی ازسروده‌های عارفانه طالب است وازبهترین نمونه‌های شعرصوفیانه سبك هندی به‌شمار میرود . دربن اشعار آن روح عارفانه وآن جوش صوفیانه‌که درسروده‌های بزرگوارانی‌چون سنائی ، عطار ، مولانا وعراقی وجود دارد دیده نمیشود واگر ازدیده بدبینی بنگریم بجرأت میتوانیم بگوئیم که طالب تظاهر به تصوف مینموده است وهیچگاه نمیتوان اورا عارفی آگاه ویا درویشی راستین به شمار آورد ولی اگردیده حقیقت‌بین را بر آثار او برگشائیم خواهیم دید که تصوف سنگر طالب برای مقابله با بدبهاست که گاهگاه از بدحادثه به آن پناه برده وروح آشفته خودرا تسکین می‌دهد . آنچه مسلم است پس‌ازملاقات باصوفیان سلسله‌قادریه

درلاهور انقلابی رودگذر درروحیه طالب پدیدآمد واورا بفکردرویشی وترك انداخت :

دارم سرآنکه باقــی عمر | در خلوت انــزوا نشینم
برباد دهم ذخیره جــا. | ور خرمن فقر خوشه چینم
بیرون روم از حوال مردم | همسایگــی خدا شینم
دردیده کشم به میل الماس | آن سرمه که خلق را نبینم

اگر به شرح حال طالب توجه کنیم می‌بینیم که این جوان سرگشته وبیقرار ازسرگردانی وبی سروسامانی و فراموش کردن غم واندوه حاصله ازناکامیهای پیاپی طریق چاره‌ای برمیگزید وبه عقیده نوینی دست میزد . گاهی بهافیون پناه میبرد می ومطرب را برای فراموش کردن اندوه بیکران خویش انتخاب مینمود ، زمانی عارفی وارسته درمیآمد ، گهگاهی از دین ومذهب سخن میراند ودرباره‌ای ازاوقات به دهری ولامذهب جلوه گر میشد ، در پایان کار از زندگی روبرو میشویم که منطق اسلام ، به دنیا وبه دین» را دارا است .

شاهد روحانیم حلقه عرفان زده‌ام | معنی صد نر سپید نقش پرند
گبر مسلمان دلم ، کافر مؤمن ما | آنچه نسبت بحواب خلق گرید

***

همرد مذهبی مردمانی دارم | حرفی دیگرم زین قیدها آزادیم

***

طالب رحال شیخ وبرهمن نوغافلی | انگشت برنمك زدهٔ کفرودین

بطور کلی اگر احوال وعادات وطرز تفکر واعتقادات طالب را درنظر بگیریم میبینیم که زیر ظاهر آزاد خوش جهانی از بیقراری واندوه را بهعهده دارد و برای رهایی «هر لحظه به شکلی» درمیآید و دین ودنیا وصوفیگری وباده پرستی همه دستاویزی بر از اندوه و بیقراری است ولی بهرحال عرفان آخرین سرمنزل مطمئن برای پناه دادن روح آشفته وبیقرار است

طالب سروپائی به سروسامان زن | مستی طلبی بوادی مستان
چون شیر عنان کشید برمشرب یار | چون زهد سپر فکند بر عرفان

اگرچه نمیتوان طالب را صوفی حقیقی دانست وبقول علامه شبلی نعمانی صوفی «گل هست لیکن خوشبو نیست ، شراب هست اما نشئه نیست ، حسن هست ولی دلفریب نیست وبالاخره قالب هست ولی روح نیست» با اینحال می‌بینیم که طالب خود ازحمله به مظاهر ودروغ ساختن درویشی خودداری نکرده وآنهارا شدیداً مورد انتقاد گرفته است :

چون برآئیم من وصوفی عیار زپوست | من گل ازپوست برون آیم واوخارز

***

یك تن از ما در مقام فقر پابرجای نیست | حمله در دنبال حرص مرده ریگ

***

ای مــرد عشق در غم آب وعلف مباش | اهل دلــی تو شکر که اهل شَ

۳

## «چشم زخم»

این لغت مرکب هنگامی بکار میرود که بگفتهٔ علامه دهخدا «**آسیبی اندك و شکستی کوچك**» وارد آید درایصورت گویند «فلانکس‌را چشم‌زخمی رسیده یاچشم‌زخمی بسروی ما رسید و مراد آنستکه فلانی مختصر بیمارئی دارد یابیروی ما شکست کوچکی خورده است».

اصولاً چشم‌زخم بمعنی زمان اندك است که بعربی آنرا **طرفةالعین گویند** «کس بود که درسه‌روز بمکه رود وبازآید . . . وکس بود که درشبی وکس بودکه **درچشم‌زخمی**».[۱]

برای چشم‌زخم بعنوان رسیده وعلتی قائل‌شد ولی چون داستانی آنرا برسر زبانها انداخت مصلحت دانست که ازآن فی‌الجمله گفته آید :

* * *

نادر شاه افشار پس‌ازآنکه شاه طهماسب دوم‌را ازسلطنت خلع کرد پسر چند ماهه‌اش‌را بنام عباس سوم برتخت نشانید وخود امور لشکری وکشوری‌را دردست گرفت . آنگاه بجنگ باعثمانیان شتافت وبغدادرا محاصره کرد . درهمان احوال صد هزار سپاه عثمانی بفرماندهی **توپال عثمان پاشا** درمقابل لشکر ایران فرود آمد . نادر قسمتی ازسپاه خودرا بمحاصرهٔ بغداد گذاشت وخود باقسمت دیگر بلشگر توپال حمله برد . **درکرکوك** جنگ سختی روی‌داد ولی چون سپاه نادر خسته ومعدود بود درمقابل قوای تازه‌نفس عثمانی تاب مقاومت نیاورده متفرق ومنهزم گردید . همچنین لشگری‌که بمحاصرهٔ بغداد اشتغال داشت درهم شکست . نادر پس‌ازاین شکست اجباراً عقب نشست ودرهمدان مستقر گردید ولی کمترین یأس ودلسردی بخود راه نداده نسبت بلشگریان باقیمانده کمال رأفت ومهربانی‌را معمول داشت وبجمع‌آوری سپاه جدید همت‌گماشت . ضمناً بمیرزا مهدیخان منشی دستور داد جریان قضیه‌را بابالات و ولایات و رؤسای قبایل وعشایر بنویسند و عِده وعُده بخواهد . میرزا مهدیخان باسلوب کتاب«دُرّه» شرحی با تعقید واطناب و تصنّع نگاشت وپس‌از تمجید وتبجیل فراوان ازبیروزیهای ظفرنمون ! ! سپاه نادری چنین اشاره‌کرد «*اندك چشم‌زخمی بقسمتی ازسپاه سپهردستگاه رسید . . .*» . وقتیکه نوشته‌را بسمع نادر رسانید سردار ایران برآشفت وگفت : این دروغها ومزخرفات چیست‌که بهم‌بافتی ؟ کدام

**اندك چشم‌زخم ! ؟ كدام پيروزى ظفرنمون ! ؟ چرا حقيقت مطلب‌را نمينويسى ؟ ب**
**خورديم . آنهم شكست فاحش . دمار از ما برآوردند .**

اگرچه مثل «چشم‌زخم» سابقهٔ قديمى‌تر دارد چنانكه درتاريخ طبرستان
چنين آمده‌است «سلطان سلامت با خوارزم رفت ودرآنسال با قدرخان مصاف داد و
زخم رسيد»[2]. وخواجه رشيدالدين فضل‌الله ازآن بدينگونه ارسال مثل ميكند «د
بغداد شد دراوايل فصل خريف وشبانه درميانهٔ كريوهٔ اسدآباد برف ودمهٔ سخت آغاز
بسيارى ازمردم واكثر چهارپايان هلاك شدند وآنحال ، چشم‌زخمى بودكه بكار
و بالضروره آن عزم حرم‌را فسخ كرد»[3]. ولى چون پس‌از واقعهٔ نادر شاه بصورت
درآمد لذا ازآن درموارد مفتضحى استشهاد و تمثل ميكنند

براى آنكه سبك انشاء ميرزا مهديخان منشى وزير نادر شاه درعبارت‌پرداز
عجب وغريب ادبى‌را همه‌كس بداند مناسب ندانست چند جمله از كتاب «دُرّهٔ نادر
حسن ختام نقل كند :

«. . . بعضى ازدليران مخالج صورت درحال حرب وخواخ رزم بمجالست
مشتغل ، وبرخى ازعرائس كعاب وبنات مشتغل گرديدند ودرآن ملحمه بضروب ملا
ابطال‌را رغم اطفال مجمعهٔ هستى آميخته شده ودرآنات كرّ و فرّ ، فرّ فريدونى
برحكم بوس بوس‌بوس ، بوس بوس ... يكس ازسادگان سلسلهٔ عثمانى ازسركش
وبرزبرهاى داور دادار درست سكندرى يافت كه ان‌الجواد قد يكبوا ، وحبابش از
آمد ...»[4]

مقصود ميرزا مهديخان منشى ازاينهمه اطناب وتكلف وتصنع اين بودكه
بگويد درجنگ باعثمانيان بعضى ازسربازان نادرشاه كشته شدند اسب نادرهم سكن
و او ازبالاى اسب برزمين افتاد ! !

---

۱ ــ تذكرة‌الاولياء ج۲ صفحه ۲۳۳
۲ ــ تاريخ طبرستان ج۲ صفحه ۱۶۱ .
۳ ــ جامع‌التواريخ ج۱ صفحه ۳۴۱
۴ ــ دُرّهٔ نادره صفحه ۳۱۲ .

# غلامرضا اصفهانی[1]

علی راهجیری

مرحوم میرزا غلامرضا اصفهانی یکی ازخوشنوی
قرن اخیر و همزمان با محمدرضای کلهر (۱۲٤۵
ه.ق) قدوةالکتاب بود، که شهرتش درآفاق منت
خط نستعلیق را بسیارعالی ودرست وکامل واستادان
وخصوصاً درفن کتیبه‌نگاری وترکیب کردن کلمات شی
از اقران داشت وعلاوه برمراتب هنرمندی طبع شع
وگاه‌گاه بگفتن نظم میل ورغبت میکرد. ازآثار د
موجود وی درمی‌یابیم که علاوه برقلم نستعلیق درخ
نیز دارای مهارتی کامل بود ودراین قلم استادی م...
می‌شد. عادت وشیوه وی چنین بودکه بجای امضا در
خوش‌گاهی خطوط خودرا با رقم (یاعلی‌مدد) یا (
است) مشخص میکرد. حتی برخی ازشاگردانش نیز
بعضی مشقها والواح خطی خودرا با رقم (یاعلی م
تزیین میکردندکه بعلت تشابه شیوه وسبک خط‌گاهی
امر تشخیص وتمیزخطوط استاد وشاگرد ازهم مشکل

ازمطلب دور نرویم. متأسفانه تاکنون کسی ن
ازآن مرحوم بطوریکه شایسته مقام و روشنگر گوشه
زندگی وی باشد ننوشته واگر درمعدودی ازمآخذ
آمده چندان مجمل است‌که مطلبی درست و رو
نمی‌دهد. چنانکه مرحوم محمد حسن خان اعتمادا
کتاب المآثر والآثار صفحه ۲۰۳ درترجمه احوال ا
مختصری بسنده‌کرده وهمین اندازه می‌نویسد: «میر
خوشنویس درخط نستعلیق استادی ماهر وخداوند
بود. کتابه مدرسه سپهسالار اعظم حاج میرزا ح
اوائلش بخط اوست» و ازمیان فضلای اخیرکه د
تحقیقی کرده‌اند مرحوم دکتر بیانی است‌که دردفتر
احوال وآثار خوشنویسان درشرح حالش نسبتاً روش
مکتوب وجاهائی قسمت‌هایی ازمکاتیب دیگر اورا ح
ودرآن شرح احوال آورده است ولی حقیررا توفیق
که باصل آن مکاتیب دست یافتم وبرای نخستین بار
نامه‌ها چاپ می‌شود.

باری ازمطالب این چند نامه درمی‌یابیم‌که پ
غلامرضا ــ میرزا جان ازاصفهان بطهران آمد و
اقامت‌گزید وبقنادی مشغول‌شد وهمسری نیز برگز
چند دختر گردید وچون پسری نداشت بمشهد رف
الائمه خواست تاخداوند پسری بوی عطا فرماید...
برآورده شد وازین‌رو نام آن پسررا غلام‌ـرضا نها

درنامه‌یی‌که بقلم معتضدالدوله(بظن غالب باید
مرحوم غلامرضا باشد) نوشته شده نکاتی جالب از
مجهول استاد برما آشکار می‌شودکه میرزا غلامرضا
بلوغ درحسن خط و فضل باشتهار رسیده بود وموقع
را بنظر محمد شاه قاجار رساندند شاه ویرا احضار

(شکل ۱)

(شکل ۲)

کرد وپس‌از توفیق او درامتحان مورد مرحمت ومکرمت قرار گرف و علاوه بردریافت صله و انعام مقامی در دربار یافت و معلم خط برخی ازشاهزادگان نیز بوی محول گردید وباز ازهمان نامه استنباط می‌شودکه این استاد پس‌از فوت محمد شاه درخانه خود بنوشتن خط و تعلیم شاگردان پرداخت ودراواخر عمر بوسیله مرحوم سید زین‌العابدین امام جمعه ووف کلاه مستوفی‌گری وی بعمامه تغییر یافت . اینك همان نامه دراینجا عیناً گراور وبنظر خوانندگان میرسد(شکل ۱).

برای روشن شدن احوال میرزا غلامرضا نامه‌ی نمونه خط وانشای میرزاست عیناً نقل می‌کنم · (شکل

دراخبار ائمه اطهار علیهم سلام‌الله‌الملك‌الجبار جواب محمول بهم‌بافتن ازشاه راه صواب انحراف و حضرت احدیت روی برتافتن است . باوجود ایمان بد محض عرض تشکر وتفاخر بهمگنان این چند سطر
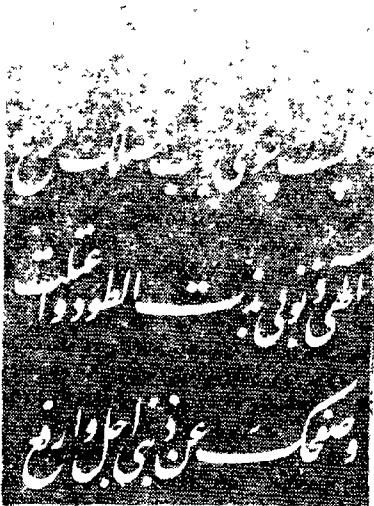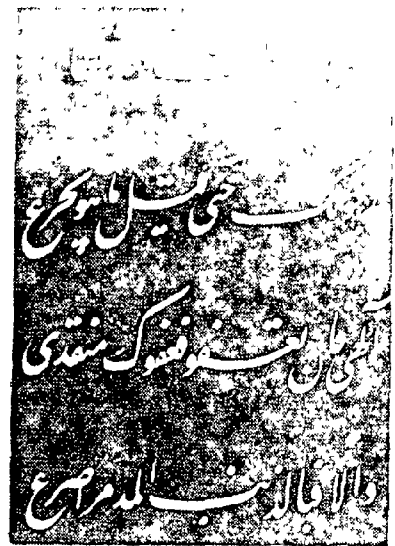
نمونه‌ای ازخط غلامرضا اصفهانی

گارد . هنگام صبی که آغاز نماست قریب هفت سال از
عمرم گذشته ودردبستان بخواندن قرآن کریم و فرقان
اشتغال داشت . شبی بخواب بزرگواری ارشادم نموده
یل آستان ملایك پاسبان شاه اولیا علیه وعلی ابنائه آلاف
یه والثناء راهبری فرمود در دنبالش شتافتم تا فضائی که
یش ایوانی داشت یافتم که درگوشه آنجا حضرت شاه اولیا
ح‌العالمین‌له‌الفدا توقف داشتند حکم تقرب عتبه علیه‌ام
چون نزدیکتر شدم فرمود مشقت‌را بیاور . علی‌الفور
ه کاغذ وقلم و دواتی بحضور مبارك تقدیم نمودم . دروسط
صحیفه لام الف و یائی بدین شکل نگاشته مرحمت‌وفرمودند
ن‌رو بنگار . زیاده ازین بخاطر نیست بالجمله فردای آن
دردبیرستان بهمگنان بیان این شرافت میکرد . معلم صورت
یرا سؤال نمود . این بنده صورت ماجرا کماجرا بازگفت
روز حقیررا بتحصیل خط واداشت .

بعداز دو سال زیاده یاکم برجمله هم‌گنان برتری جسته
سال پنجم آن تاریخ ، محض امتیاز خط نستعلیق بخدمت
شاه مبرور محمد شاه مغفور طاب ثراه مشرف شده ، مورد
لف شایان و تشریفات بیکران آمده چند سال حسب‌الامر
آدینه بدان فرخنده درگاه تشرف می‌جسته وهمواره‌بمراحم
ه و خلاع فاخره ازقبیل قلمدان‌دوات مرصع وشالهای ترمهٔ
یری وچند کلیچه ترمه و وجوه نقدی سرافراز می‌نمود .
بتر آنکه درسال چهل ویك از سنین عمر بزیارت آن
اه عرش اشتباه مفتخر آمد تامعلوم باشدکه دولت درآن‌سرا
سایش درآن دراست . محض عرض تشکر قلمی شد .

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه برانم دادند
فی شهر جمادی‌الاخر سنه ۱۳۰۲ یاعلی مدد است

مکتوب زیر عریضه‌ایست‌که میرزا غلامرضا بد
به ناصرالدین‌شاه قاجار نوشته است (شکل ۳) .

میرزا غلامرضا پس‌از درگذشت محمدشاه قاجارهم
مورد توجه والطاف فرزندش ناصرالدین شاه نیز بوده‌و
اشتهار درهنر وفضل ومحبوبیتی‌که درمیان مردم بهمرس
بود وحتی وجود شاگردان ومریدان کثیرش‌که چون
بدور شمع وجود این استاد جمع آمده بودند ، محسود
و ارباب غرض گردیده وسرانجام منجر بسعایت وی
وبه‌تهمت ناروای بابی‌گری متهمش ساختند «رب
لااصل‌له» لذا میرزا غلامرضا مغضوب ودستگیر وفرم
وی صادر شد اما ظاهراً بشفاعت یکی ازاعیان وباشاهر
قاجاری (شاید دوست علیخان معیرالممالك) ازمرگ
یافت ودرنامه‌یی‌که مشروح آن کلیشه شده کلیه اتهاما
موجب برانگیخته شدن خشم شاه وصدور فرمان
گردیده بی‌مورد دانسته وازناصرالدین شاه قاجار است
بذل توجه وبرقراری مستمری بمفاد : الفقر سوادالوجه
عنایت وبخشش‌کرده‌است . . . (شکل ٤) .

یکی دیگر ازوقایع جالب دوران زندگانی او
که میرزا غلامرضا یکبرگ حواله پانصد تومانی بخط
دوستمحمد خان معیرکه درخدمتش بسر میبرد جعل

(شکل ۳)

وپانصد نومان ازصندوق‌دار دریافت نمود ، هنگام محاسبه معیر متوجه ومـوضوع برملا مبشود وچون داستان بسمع ناصرالدبن شاه رسید امرکرد دست میرزا غلامرضارا قطع کنند معیر وساطت‌کرد وباپرداخت مبلغ معتنی‌بهی ازاجرای ابن فرمان جلوگیری نمود . بپاس ابن محبت بودکه میرزا تابلو بزرگ وزیبائی (تابلو نادعلیاً مظهرالعجایب . . . الخ) بطول دو متر ونیم وعرض یك مترونیم باطلای ناب برای مرحوم معیر نوشت‌که تاجائیکه نگارنده اطلاع دارد ابن تابلو نفیس زمانی نزد نقاش معاصر آقای عیسی بهزادی بودواکنون چندی است‌که دراختیار آقای احمد سهیلی خوانسار دارد .

این خوشنویس عالیقدر نسخه‌های متعددی ازمنا حضرت علی علیه‌السلام برای دوستمحمد خان ودو معیر ودیگر اعیان وبزرگان زمان خود تحریر کر آنان انعام‌های قابل توجهی دریافت کرده است وبعلا اسناد مرقعات خطی ـ کتب ـ قطعات تابلوهای نفیس دیگر درکتابخانه‌های زیر موجود است :

کتابخانه سلطنتی ـ کتابخانه مجلس شورای

(شکل ٤)

بخانه ملی ــ کتابخانه حاج حسین آقا ملك ــ کتابخانه
کزی دانشگاه تهران ــ کتابخانه ملی پارس وکتابخانه‌های
وصی مرحوم سید نصرالله تقوی ــ وسلطان‌القرائی ــ
یم‌زاده ــ دکتر مهدی بیانی وغیره وغیره .

پاره‌ای ازکتیبه‌های مسجد سپهسالار بخط شیوای نستعلیق
یادگارهای این استاد نامی وازبهترین خطوط اوست .
ر شاگردانش بسیارست شیخ محمد مجدالکتاب نویسنده

کتیبه‌های ضریح شاهزاده حسین در قزوین از معلمین
نگاری اوست ومیرزا ابراهیم طهرانی مشهور بمیرز
نوسنده کتیبه اطراف صحن مقابل بقعه‌ی امامزاده حس
شهر ری نیز ازشاگردان چیره‌دست ومعروف اوست

میرزا غلامرضا درسال ۱۳۰٤ هجری قمری داعی
اجابت گفته وچهره درنقاب خاك کشیده ، مزارش در
ابن بابویه است رحمة‌الله علیه .

# هنر و مردم

ONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

ادارهٔ کل روابط فرهنگی

مهرماه ۲۵۳۵

سال چهاردهم – شمارهٔ صد


در این شماره :




مدیر: دکتر ا . خدابند

زیر نظر هیات تحریریه

طرح وتنظیم : ف . گاز



جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید – نبش خیابان بندر پهلوی – ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤٠٣٣١



تکشماره ۱۰ ریال

اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

وجوه اشتراک باید وسیله یکی ازشعب بانک ملی ایـران بحساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد



ddress:

NISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No 3
HT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.



Annual Subscription: $5

eign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN

# نقش و اهمیت برکه‌ها و آب‌انبارها در بافت شهرهای ایران

## آب‌انبارهای قزوین را ویران نسازیم

## با معرفی: آب‌انبار حاج کاظم، اثری شکوهمند از معماری قزوین


**دکتر پرویز ورجاوند**

استاد دانشگاه تهران
و مشاور سازمان ملی حفاظت آثار باستانی


در بررسی شهرهای کهن و بناهای یخی موجود در آنها، بطور معمول تر توجه سفرنامه نویسان و محققان وی بناهای سترگ مذهبی، چون . جدها - امامزاده‌ها، نیایشگاهها بناهای بزرگی چون: قصرها - کوشکها مانند آنها جلب شده است و واحدهای ماری مورد نیاز عامه مردم شهر، چون ارها، تیمها و تیمچه‌ها - حمامها بانبارها و نظیر آنها توجه جمع تری را بخود معطوف ساخته است. حالی که در بسیاری از موارد ارزش اعتبار این‌گونه بناهای مورد نیاز گانی از جنبه‌های مختلف: طرح ختمان - بنائی و هنر معماری و تزیینانی، دو دسته مورد بحث نه تنها کمتر نیست که معرف ویژگیهائی هستند که در آن گروه نمیتوان یافت و با توجه به اینکه خی از آنها بتدریج در شهرها و شهرکها رد استفادهٔ خود را ازدست داده و میدهد ا دارد، تحقیقی بنیادی از همه جهات مورد آنها صورت پذیرد، باشد که گذشته از جنبه‌های فنی و ساختمانی، معماری و تزیینات، از نظرگاه رابطه با بافت هر محل و شهر و نقشی که در جهت دادن به طرح‌ریزی بافت های شهری و مجموعه‌های مسکونی داشته‌اند، موضوع مورد بررسی جامع قرار گیرد.

- اینک با توجه به مقدمه کوتاهی که در بالا بآن اشاره رفت در این نوشته در پی مقاله «بیش از این بافت های قدیم شهرها را ویران نکنیم» که در شماره ۱۵۷ همین مجله بچاپ رسید و در آن ضمن معرفی کاروانسرای وزیر در قزوین لزوم حفظ و نگهداری و استفاده از کاروانسراها و تیمچه‌ها و سراهای این شهر و دیگر شهرها اشاره رفت، درباره یکی دیگر از آثار معماری همگانی شهری یعنی آب‌انبارها صحبت میکنیم.

- گفتگو درباره آب‌انبار و مخزن‌های نگهداری و توزیع آب در معماری ایران و اشاره به سابقه تاریخی آن، براساس مدارك موجود بحثی است جالب و طولانی که از حوصله این مقاله بیرون است. ولی شاید بی‌مناسبت نباشد یادآور شو یکی از کهن‌ترین و جالب‌ترین نوع معماری را میتوان در کنار شهر باستانی جارتسل مربوط دوم و دوران شکوفائی معماری مشاهده کرد و مورد تحسین قرا

دراینجا جا دارد بدون آنکه به نمونه های دیگر مخزن ها و آب‌انبارها در طی تاریخ این اشاره کنیم این نکته مهم را یادآ که با توجه به شرایط خاص اقلی و کمبود منابع آب در بخش عم این سرزمین، موضوع کشف و نگ جلوگیری از هدررفتن آن و ا حساب شده از این پدیده زند و آبادکننده از دورترین زمانها مو بوده است. نتیجه آنکه مهندسان ورزیده ایرانی از دیرباز دست به موفق و خلق آثاری سترك و ار بصورت ایجاد قناتها - سدها - آ و مخزن‌های بزرگ آب زده‌اند

همچنین با توجه به ارزش وا

...ساره. دارای اعتبار خاصی است، زیرا
سازندگان این واحدها، بادقت و نکته‌
... بسیار به‌نکات عمده‌ای چون: میزان
... آب بر کف وسطح‌های جانبی، مسئله
... داخل انبار، تهویه، تصفیه، جلوگیری
... ودگی آب و بسیاری دیگر ازمسائل
... کامل داشته‌اند . هنر تزئینی نمای
... ی این آب‌انبارها، بخصوص سردر
... ی آنها و بالاخره در برخی موارد
... ب شعرهای جالب برای کتیبه بالای
... ، همه و همه معرف آنست که این
... معماری با بسیاری از ویژگی‌ها ،
... یه و خصوصیات زندگـی ساکنان
... ونش در ارتباط نزدیك و محکم بوده
حال آیا دریغ نیست که این آثار
پر ارزش و دربسیاری موارد زیبا رابدست
فراموشی و سپس نابودی بسپاریم؟

آنچه من را بر آن داشت تا به‌نوشتن مطلبی دربارهٔ آب‌انبارها بپردازم، آن بود که با انجام لوله‌کشی در شهرها و شهرکها، بسیاری از این آب‌انبارها متروك گشته‌اند و میرود که بتدریج روبه‌ویرانی کامـل گذارند. قصدم آن نیست که بگویم باید مردم از آب‌انبارها استفاده کنند ولـی میخواهم بگویم باید ترتیبی داده شود ، تا بتوان از انهدام آنها جلوگیری کرد و برپایشان نگهـداشت نه آنکـه چون آب‌انبارهای قزوین با بدترین وضع و شکل ممکن ورودی آنها را بصورتی زننده تنغه کرد.

باانجام این عمل نه‌تنها ...
این واحدها بلکه به‌منظر عمو...
شدید وارد گشته است. دلی...
روشن نیست ولی هرچه‌ه...
مسدود ساختن ورودی ای...
می‌تـوانستند ، بـا مطالع...
با احداث يك جدار شبکه‌ما...
کار را انجام‌دهند تااین چ...
زشت‌وکریه نسازند وموج...
تا بامطالعه کـافی بتوان ضـ...
کاربردی معقول و منطقی
گرفت.

این امر بی‌سابقه نیست
جالب «سیداسماعیل» در-
تهران چندسالی است که...

تصویر دیگری ازسردر ورودی وبادگیرجالب آب‌انبار حاج‌کاظم درقزوین (عکس ازنگارنده)
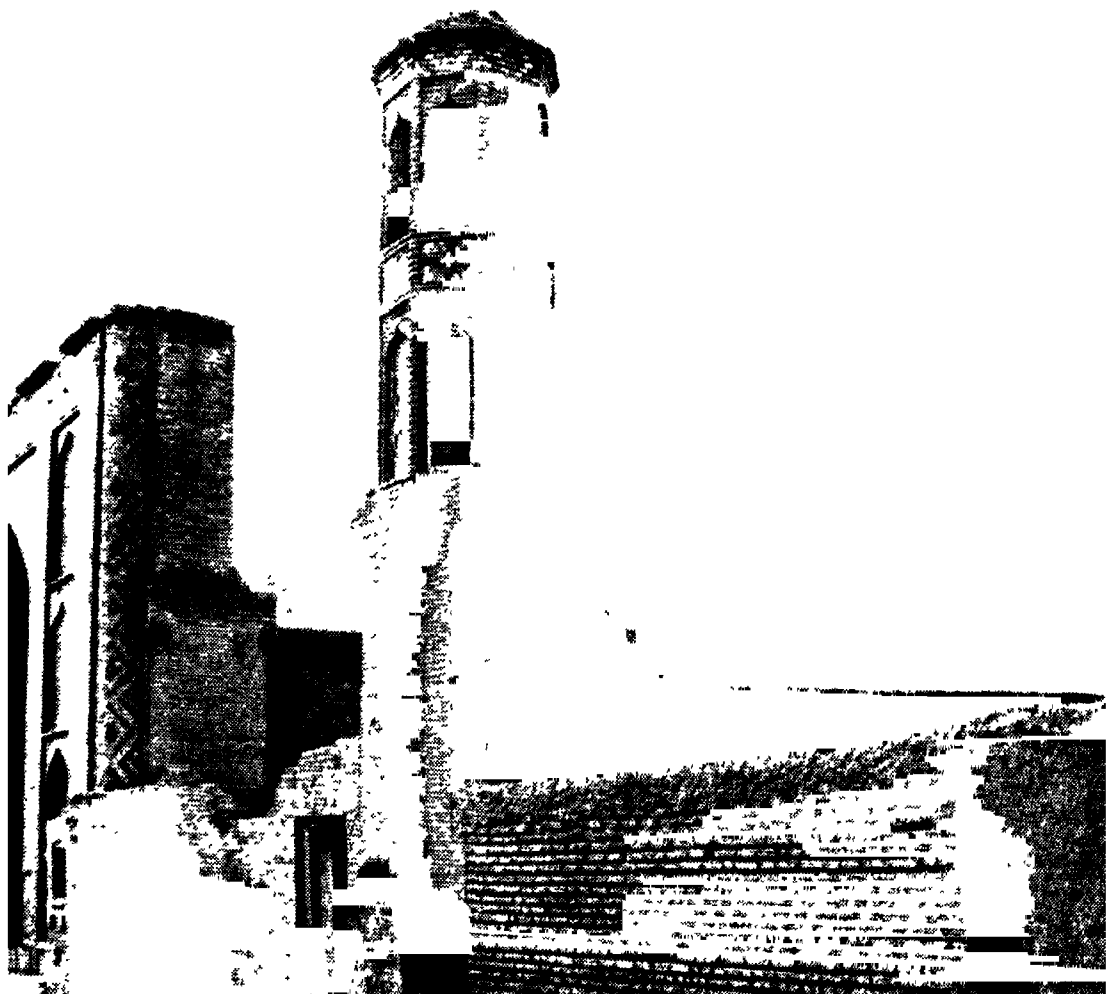
ی ایرانی ببدین یافته و «برکه»ها
ن‌انبارهای جالب بندرعباس نیزبرای
یل به‌موزه، چایخانه و تآتر موردتوجه
ر گرفته‌اند.

اینك با توجه به‌آنچه‌که در بالا آمد
زیر بمعرفی یکی‌اززیباترین‌وجالبترین
انبار های قزوین که چون گوهری
ین در یکی از محله‌های قدیمی‌این
قرار دارد میپردازیم. باشدکه‌مقامات
ی بر سرذوق‌وشوق‌آیندو گوشه‌چشمی
های آثار باستانی بیندازند و موجبات حفظ
را فراهم سازند.

## آب‌انبار حاج کاظم

آب‌انبار حاج‌کاظم در محله معلاوك از محلات قدیمی قزوین قراردارد. آب‌انبار مزبور از جمله آب‌انبارهای قدیمی بشمار میرود. تعداد پله‌های آب‌انبار ۴۰ عدد است و کلیه آنها از سنگ های تراشیده ساخته شده‌اند و ازاره‌های آن نیز همگی از سنگ است سردر ورودی آب‌انبار بصورت یك قوس بلند و جناغی ساخته شده و در دو سوی آن دو جرز پهن قرار دارد که وسط آنها، مشخصا یکی بر روی دیگری تعبیه شده است طاقنمای زیر بصورت طاقچه و توگود است. دو طاقنمای دیگر دارای تزئینات کاشی، با طرحهای هندسی و خطاطی است طرحهای تزئینی بنای آب انبار بسبو معقلی تدوین

پذیرفته‌چنانکه جابجا آجر های لعابدار رنگی در ک[...] گرفته‌اند. قبل از مدخل محوطهٔ هشتی مانندی واقع در دو جانب آن دو سکو دارد.

مخزن آب‌انبار به‌ابعا[...] متر در جانب راست سردر در روی آن دو هواکش و از دو هواکش‌مزبور آنکه د[...] قرار دارد دارای تزئینات و دیگری ساده است. تاریخ در آخر کتیبه‌ای‌که بر روی و بخط نستعلیق‌کنده شده، با داخلی نصب گردیده، مشاهده

نمای کامل سردر زیبا و پرشکوه آب‌انبار حاج‌کاظم در قزوین در این تصویر تزئینات هنرمندانه ورودی آب‌انبار مشاهده م[...]
(عکس از نگارنده)
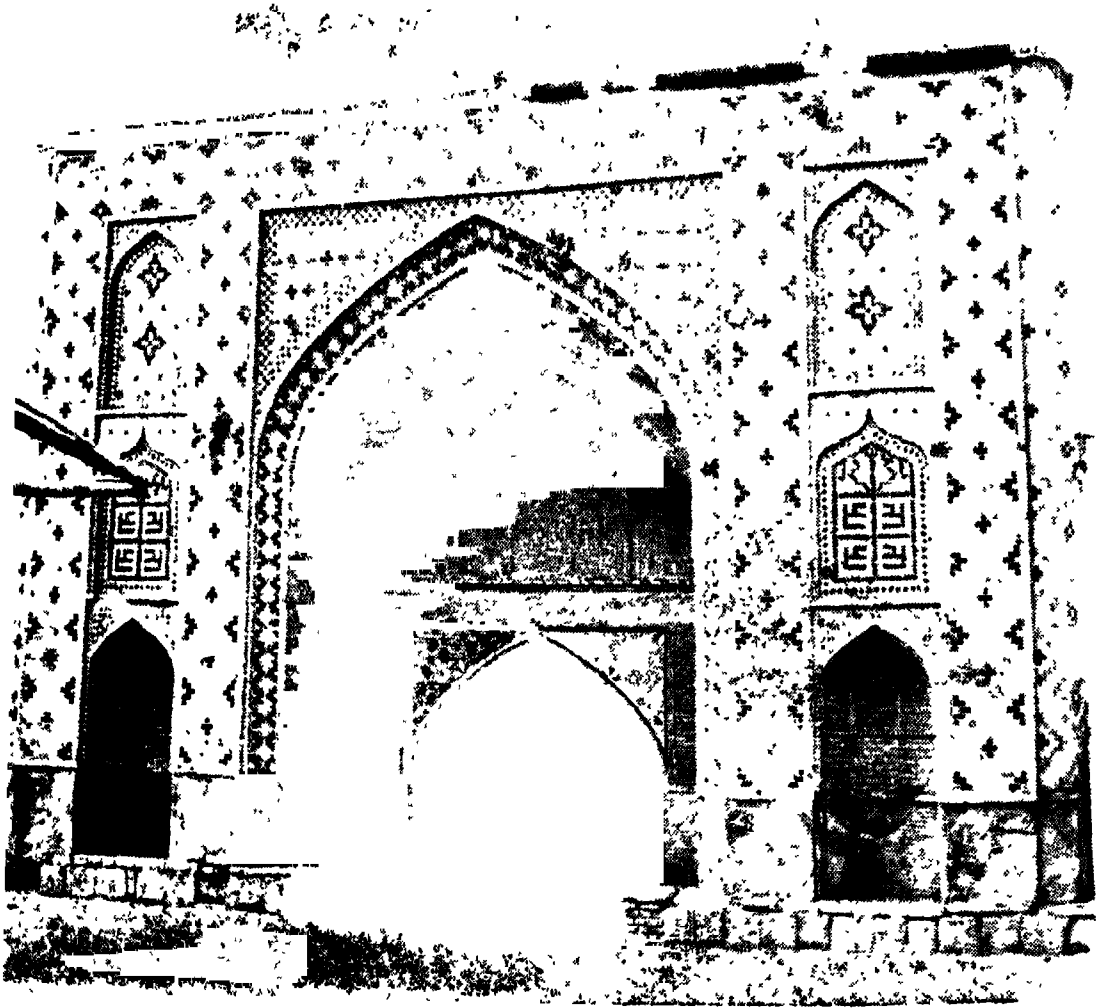
ان ۱۱۶۱ هجری قمری است .
متن کتیبه بشرح زیر است:
خلق خدای هــرکس را
شد چو مرکوزفطرت خواهر[1]
کند در مراتــب خیــرات
کش بــود رحمت خدا کیفــر
ةالحاج حــاجی اسمعیــل
آنــکه فیض اللهش شده رهبر
ت این برکه معظم و کرد
وقف شاه شهید تشنه جگــر
از این خیر حاجی کاظم را
دهد ایــزد جزای بیــحد و مر
ی ازکوثــرش دهدکه رهد
از حــرارات عرصــه محشــر

سال تاریــخ را نوشت عقل
منبعــی ز آب چشمــهٔ کوثــر
و سلام‌الله‌الحسین
و اصحابه حرره میرزا کاظم
۱۲۵۶ بسرکاری محمد رضا –کتیبه
میرزا کاظم قزوینی– حجره استادعابدین.
در بالای کتیبه فوق بر روی قطعه‌سنگ
مرمر دیگری کتیبه زیر نوشته شده‌است:
«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم حبذا اولاد
مرتضی اقتضا نمودکه بانی برکه مبارکه
اعنی سلیل جلیل‌قدوة‌الحاج‌محمداسمعیل.
صد شکر که آبادشد این ارض‌خراب
عــکس رخ آفتاب دیدیــم درآب
چون در صفحه حسنات طرحی ازاین

خوش آب و رنگتر تر
یکتاگوهری از این خوش
و پرآب‌تر نداشت آنرا نثا
نوردیده حضرت‌خیرالبشر
نمودکه موالیان تشنگان‌کر
مانعین آب از آن خباب خ
ندارند.
بنوشد ر من هر که نوشد
کند لعــن بر قاتلش
و ثواب این عمل منفور
بروح طوبی‌آشیان حاجی
مبذول داشتند.» کتیبه کا

۱ــ کلمه خواطر همچنانکه د
شده در اینجا دگرگردیده است

ریکه میدانیم مدتهای مدیدی پارسیان تابع دولت
سپس درحدود سالهای ٦٢٥ پیش‌از میلاد درنواحی
ان یا انشان‌که بعدها بنام آنان پارسه خوانده شد،
خودرا پایه‌ریزی کردند.
، ازاستادان فن‌که بویژه دراین باره پژوهشهای
نموده است پرفسور دکتر والتر هینتس Prof. Dr.
Waltl استاد رشته ایرانشناسی دانشگاه گوتینگن
شدکه درکتاب خود بنام «دولت ایلام» بطور مختصر
لب بسیار جالبی آورده است. درسال ٥٥٠ پیش‌از
ش موفق شد نه‌تنها خودرا ازفرمانبرداری دولت ماد
بلکه کاررا بدانجا رسانیدکه آندولت‌را تابع ومنقاد
بنماید[٣].
امر مسلم است‌که حکومت طولانی مادها برپارسها
، تمدن وفرهنگ آنان درجامعه هخامنشی بخصوص
اداره امور درباری آنها گردیده است. واژه‌هائی‌که
، شاهنشاه، بزرگان و نجبا، افسران وسپاهیان
دادگستری وغیره بکار برده میشد، همه اقتباس
ی مادی بوده است[٤]. درتخت جمشید هرگاه بار عامی
، میشود اولین شخصی‌که جلوی شاهنشاه ایستاده،
فر ازبزرگان مادی (ش ١) میباشد. درچهار سنگ
ر صد ستون و دوسنگ نگاره خزانه شاهی، این
خوبی دیده میشود. چند نفر ازدانشمندان اروپائی
ولد والزر Gerold Walser استاد سویسی در رشته
تانی ومؤلف کتاب «باربابی بدربار شاهنشاهان
عقیده دارندکه این نجیب‌زاده مادی تقاضای باریافتن
حضور شاهنشاه‌را دارد. ولی چنین میتوان گفت‌که
زاده مادی‌که درهمه‌جا بیك صورت وطرح تراشیده
، مهمترین و یایکی ازمهمترین مشاغل درباری‌را
کسی بوده‌که کسب اجازه برای باریافتن بحضور
راختیار او بوده است.
اد گیرشمن این شخص را Grand maître des
cér یعنی رئیس تشریفات نامیده است[٦]. پرفسور
نتس نام Hofmarschall راکه بهمین معنی آمده
، این نجیب‌زاده مادی انتخاب کرده است[٧]. بطوریکه
ین سنگ‌نگاره (ش ١) نمودار است شاهنشاه روی
س نموده ودرمقابل او دو آتشدان قرار گرفته‌ورئیس
، درحالیکه عصای مخصوص صاحب منصبان عالی‌رتبه
چپ گرفته است، دست راست خودرا بجلوی‌دهانش
ه تاازبرخورد نفس خود به‌آتش مقدس جلوگیری

nz, Walther: Das Reich Elam, Stuttgart 1964, 130 f., 132. Von der Osten, Hans Henning: t der Perser, Stuttgart 1956, S. 59. Kunst-e alter Orient Bd. 2, Frankfurt a.M. 1963, S.

انان‌را درخواست مینماید .

، بتوان حدس زدکه این رئیس تشریفات در ابتدای
ـود جمله «پادشاه تاباید زنده‌باد» را ادا می‌نموده
جمله درزمانهای باستانی دردربارها بخصوص هنگام
رسوم بوده است . درکتاب تورات این جمله که‌در
ه ادا میشده است بارها دیده میشود . ازجمله در
رؤسا و والیان برای بدگوئی وشکایت از دانیال ـ
توجه خاص شاه قرار گرفته بوده ـ به‌دار یوش
رده‌اند ، درحضور وی چنین آغاز سخن میکنند :
یش پادشاه تا به‌ابد زنده باش . . .»[8].

، ازعلائم شخصیت ومقام والای این نجیب‌زاده‌مادی،
، تشریفات دربار ، دردست داشتن عصا است (ش ۱)
فتن این عصا تاقرون اخیر نیز توسط رؤسای تشریفات

پزشك دانشمند وسیاح معروف آلمانی‌که مدتها ، در
در دربار صفویان رفت وآمد داشته است چنین میگو
«رئیس تشریفات is aulae Mareschallus
مأمور حفاظت دربار بوده ، برگروه کارمندان دربار
گارد محافظ وپاسبانان ، شاطران ودربانان وسربازار
اصلاً عده‌شان به ۲۰۰۰ نفر میرسیده فرمانروائی دا
این رئیس تشریفات موظف بوده است که هنگام بارداد
میهمانان خارجی وداخلی به‌هریك ، نسبت به‌مقامشان
گذارده ، درمحلی مخصوص بدانها جای دهد . مکان
رئیس تشریفات نزدیك تخت شاهنشاه ودرآنجا مراقب
و دستورات وی بوده است[9]».

یکی دیگر ازدانشمندان اروپائی ژان شارد
Chardin سیاح فرانسوی نیز دربارهٔ عصای مخصو
تشریفات درزمان صفویه شرح مفصلی آورده حس

عصای کلفت طلائی‌را که باسنگهای قیمتی زینت یافته، پنج فوت درازای آنست درجلویش حمل کنند. هنگامیکه شاه حرم را ترك مینماید رئیس تشریفات فوراً عصای نامبرده‌را درجلوی خود نگه داشته ومنتظر فرامین شاهنشاه میایستد...»

سپس ادامه میدهد: «جای رئیس تشریفات درمجلس مافوق بقیه منصبداران ودرباریان است ولی هیچگاه نمی‌نشیند، چون همیشه باید منتظر دستورات شاهنشاه باشد»[۱۰]

متاسفانه تابحال دانشمندان نتوانسته‌اند بدانند عنوان این شاهزاده مادی‌که منصب رئیس تشریفات‌را داشته چه بوده است. درسنگ‌نبشته شاپور اول بخط پهلوی ساسانی‌که متعلق بسال ۲۶۰ میلادی بوده، درنقش رستم موجود است، ما بواژه‌ی دربیکان سردار darikân sardâr یا دریك‌بد darikpat برمیخوریم‌که میتوان آنرا سردار دربار یا امیر دربار... داست[۱۱]. البته ما میتوانیم برای اثبات این ...

Kyrupaideia جلد هشتم گزنفون و ... مراجعه نمائیم ولی باآنکه بحث ما بدرازا دراینجا گفته‌ی هردوت‌را بطور اختصار ذکر مورخ نامبرده درجلد سوم کتاب خود ... بهاینتافرنس Intaphernes یا وندافرنا ...farna ۶ نفر همراهان داریوش‌که بکمك او گوماتای دروغی‌را نابودکردند، صحبت میکند، چنین

---

۱/ کتاب دانیال نبی باب ششم آیه ۷ ص ۶ ... کتاب ... باب دوم آیه سوم ص ۷۴۸ مراجعه ... چاپ ۱۹۰۴)

...mpfer, Engelbert: Am Hofe des persischen ... Leipzig 1940, S. 81

...ardin, Jean: Voyages du Chevalier Char-... , Paris 1811, Tome cinquième p. 356-7

...dré Maricq Syria, Paris 1958, p. 35

د ، بحضور شاهنشاه برود ولی نگهبانان دربار از
طلوگیری بعمل آوردند.»[۱۲]
ای دیگر هردوت درجلد سوم کتاب خود صفحهٔ
یکه درباره یکی ازعالیقدرترین درباریان کامبیز
ل‌آورده است میگوید ، اوکسی است که همه اطلاعات
را بسمع شاهنشاه میرساند . این مورخ باستانی در
، وجود رئیس تشریفات‌را به‌دوران سلطنت بنیانگذار
ماد یعنی دیوکس Deiokes رسانیده است[۱۳]. در
ن عصا فقط مخصوص رئیس تشریفات که یك نفرمادی
بلکه گروههای دیگری‌هم اجازهٔ حمل این عصارا
اولین گروه ، دونفر افسر نگهبان پارسی هستندکه
ین عصائی بدست راست‌گرفته ، دست چپ خودرا
آنزمان بروی مچ دست راست نهاده‌اند (ش ۲) .
ت‌که این رسم ایستادن بحالت احترام ، آیا درزمان

مخصوص پارسیان‌را بسر دارند وازبلندی وفرم ترا
میتوان فهمیدکه ارتشی بوده‌اند . درهرحال بطوری
سنگ‌نگاره‌ها معلوم میشود همه نگهبانان دربار سرباز
بوده‌اند ، یعنی اگرچه مادی‌ها دردربار ، دارای مناه
عالی ازجمله شاغل منصبی چون رئیس تشریفات بود
محافظت جان شاه وپاسبانی دربار وی همیشه دردست
بوده است ودرهمه‌جا درپله‌های ورودی آپادانا وسا
وکاخ‌های داخلی آن و بالاخره کاخهای‌داریوش و
همیشه محافظین وگاردها پارسی هستند . جاهائی‌که
پارسی ومادی توأماً وباهم نشان داده شده ، درمح
حیاط‌های خارجی کاخها میباشدکه‌گاهی‌هم سربار
بدانها افزوده شده‌اند . مثلاً درکاخ صد ستون این
پارسی‌که بادردست‌داشتن عصا ، عالی‌بودن مقام ودرج
نشان‌میدهند، باوجود جاه ومنزلتشان - بعداز رئیس

کنفر مادی بوده ــ قرار داشته‌اند . گروه دیگری ا
ان‌که روی دیوارهای آپادانا درپله‌های شرقی وشمالی
ده‌اند ، سربازان ایلامی هستند وایلامی بودن آنها ازنوار
وپیچ‌درپیچی که بشکل طناب کلفتی بدور سرشان‌سنده‌اند
است (ش ۳) .

پشت سر پاسداران ایلامی یکنفر منصب‌دار
عصابدست دارد ایستاده این شخص فرمانده با

odot, Historien II, 3. B. 118, S 173, Mun-

odot, Historien I, Kap. 95-99

خدمتکار میباشدکه صندلی شاهنشاه وقالی وغیره‌را
کنند (شکل ٤ و ٥) . این پیکره‌ها همه مادی هستند.
هم کسیکه قالی یاقالیچه‌را حمل میکند وشلاقی بدست
رد نیز مادی است .
_نفون درکتاب خود Kyrupaideia جلد VIII [١٤]
شلاق‌دار گفتگو میکندکه هنگام بیرون‌آمدن‌شاهنشاه
ا متواری میکرده‌اند . درقرون وسطی وهم‌چنین در
مفوی وبعدازآن درایران این فراشهای شلاق‌بدست‌نیز
متکاران درباری باعناوین : جلودارباشی ، فراش‌باشی
مشغول خدمت بوده‌اند . دراین محل گروه‌های دیگری
، گردیده‌اندکه تشریح آنان مدت زیادی وقت لازم
اکنون فقط بذکر مختصر نام آنها اکتفا میکنیم :
_مین گروه آنانی هستندکه اسبان مخصوص شاه‌را
یدهند واینان نیز مادی هستند .
_وه چهارم گردونه‌ها وگردونه‌رانان سلطنتی‌را نمایش
این‌گردونه‌رانان همه ایلامی بوده ، سرکرده آنان
داشتن عصا درجلوی ارابه‌ها نشان داده میشود (ش ٦
وبالاخره ،

گروه پنجم نمایندگان ملل تابعه‌را بمعرض ن
داده است . ازجمله آنان نماینده هندیها ، حبشیها
هستندکه بترتیب توسط منصب‌داران پارسی ومادی
هدایت میشوند (ش ٧ و ٨) .

**نفوذ تمدن ایلامی**

بطوریکه دربالا گفته شد ، پارسیها ابتدا درس
باصطلاح ایلامی یعنی انشان یا انزان سکونت داشتند
درحدود ٧٠٠ پیش‌از میلاد به‌این ناحیه آمدند
ایلامیها بوده است .
آنزمان موقعی بودکه پارسها از زندگی درنا
ارومیه وفشار آسوریها و اورارتوها بتنگ آمده
طرفی ایلامیهاکه قدرت خودرا درمقابل دشم
میدانستند ، آمدن پارسهارا غنیمت شمرده ازاتحاد
برای مقابله باآسوریهاکه بسیار نیرومند شده بودن
کردند . بطوریکه ازیکی ازسنگ نبشته‌های آسو
آمده ، ما ازاتحاد پارسی‌ها باشاه ایلام ، ،
Humban-nimena که درسال ٦٩١ پیش‌ازمی

خریب **Sanherib** شاه اشور میجنگیده ، اطلاع داریم .

دراین جنگ ازشرکت دسته‌های سربازان پارسی (مردم سواش) درلشگر ایلام نیز آگاهی داریم[15]. اتحاد نامبرده ال ۷۱۰ پیش‌از میلاد منعقد گردیده بوده ، ارتباط ونزدیکی ل پارسیها و ایلامیها درآنزمان باثبات‌رسیده است . ازطرف ر ازسالهای ۴۸۶ — ۵۲۲ پ م دیگر اسمی ازایلامیها برده بود مثلاً داریوش بزرگ درسنگ‌نبشته‌های خود هیچگاه ایلامی‌ها نبرده، همیشه‌واژه خووجه یا اووجه Huvaza برای ساکنان این سرزمین بکار برده است . درجاهای دیگر برای ایلامیها نام سسیان Cissians یعنی نام باستانی ن Kashshites را آورده‌اند.[16]

درهرصورت ازسال ۶۴۵ پ م دولت ایلام فرامه شده، بجه روزگار محو گردیده است باینجاکه مورخان باستانی انه اسرائیون‌هم نامی ازآن دولت برده ، آثر مشناخته نه

درهرحال سبب نزدیکی وباهمسانگی این دو ملت ، تمدن ایلامی در فرهنگ و زندگی هخامنشیان خوبی ... هویدا است وباید نگفته اغراق آمیز ... پرفسور ... Wi... «هنر هخامنشیان تحت تاثیر کامل هنر ایلامی گرفته است».

شاهان ایلام ، همانطورکه بعدها شاهنشاهان هخامنشی سنگ‌نبشته‌های فراوانشان خودرا شاه شاهان وشاه ایران مید ، درسنگ‌نبشته‌ها خودرا شاه ایران وشاه شوش ب میکرده‌اند[17]. نویسندگان دربار هخامنشی ایلامی بودند ی تا زمان اردشیر اول یعنی تاسال ۴۶۰ قبل‌از میلاد های دفتری دردست آنان بوده ، درآن تاریخ برای اولین امور مربوطه بدست نویسندگان آرامی افتاد نفوذ فرهنگ م باپیداشدن لوحه‌های گلی باخط میخی ایلامی در تخت سد ، معرف تأثیر بسزای آن فرهنگ در ادارهٔ امورکشوری مشیان نیز می‌باشد . درزمان داریوش بزرگ اداره‌ها وانهای دولتی همه دارای دفاتری بودندکه بخط آرامی لامی نوشته میشدند . داریوش بزرگ هنگامیکه فرمان ن اولین سنگ نبشته گزارشات دولتی‌را برسینه کوه ون صادر کرد بخط ایلامی بود چون بنا به‌تحقیقاتی‌که تن ازاستادان ایرانشناس وباستان‌شناس ازجمله پرفسور نس W. Hinz استاد دانشگاه گوتینگن و پرفسور لوشای H. Lusc و دکتر لئو ترومپلمن Leo Trumpelmann رل نولندر Carl Nylander رئیس وکارمنـدان مؤسسه نشناسی آلمان درایران بعمل آورده‌اند درآنزمان — یعنی ، قبل از میلاد — هنوز خط میخی پارسی باستان وجــود ته است[18] وآنچه بخط پارسی باستان درآنجا نوشته شده ن بهسالهای بعد است . واما آثار دیگر نفوذ تمدن ایلامی‌ها:

اگر به‌لباسهای پاسداران ومنصب‌داران شاهنشاه بادقت نظر کنیم می‌بینیم‌که فرم وبر شکل لباس مادی است[19] یعنی بصورت کت

---

۱۴ — همچنین رك به : تذکرةالملوك ص ۶۷ و
Altiranische..., S. 67/Kaempher, Am
120.
z, Das Reich Elam, S. 124/Von der Os-
hirshman, R. Iran, a Pelican Book 1954,
er Weltgeschichte, Die Altorientalischen
S. 73/Altiranisches Worterbuch, S. 1864
mstead, A.T.: History of the Persian Em-
go 1966, p. 239.

را بجا بسیار بجا است‌که شاید آقایان استاد چه ... همچون فرهنگ را درمورد نام ایلام مورد توجه ... نام ایلام‌را ساختگی وجعلی دانسته‌اند وچه ... انکار هست‌که ما کورش و داریوش‌را باوجود ... لوح دیگری که ازایشان در دست است ازمردم ... ایلامی آنها خودشان نمیدانستندکه ایلامی‌هستند ... سهم ایرانیان درپیدایش و درجهان ، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۲۵) .

۱۷ — منابع زیرنویس ۱۵

۱۸ — رجوع شود به‌مقاله پرفسور دکتر هینس در خط میخی پارسی باستان

Entstehung der Altpersischen Keilschrift
logische Mitteilungen aus Iran)

۱۹ — «خلاصه هرودوت نقل میکند ، هنگامیکه همه ... تری ازحمله داریوش ، پس‌از قتل بردیا ، درباره آینده پادشاهی مشورت میکردند ، قرار میگذارندکه هرکس شاه هرساله یك دست لباس مادی باضافه هدایای پرارزش دیگر Otanes و بازمانده وی هدیه کند» .

rodot II, 3. Buch, Thaleia, Kap. 1 B IV, Kp
158).

دکتر Richtsteig مترجم وناشرکتاب هرودوت در ص ۱۵۸ چنین آورده است :

idung und Hofzeremoniell der Perser Waren
Medern entlehnt.

(لباس و مراسم درباری پارسیان ازمادها اقتباس میشد البته نگارنده تنها درمورد مراسم درباری با این عقیده موافق

rodot, Historien II, übertragen und eingeleitet
. Eberhard Richtsteig, München 1961.

لوار سواری نبوده ، بلکه درست بفرم لباسهای ایلامی
ند . این بالاپوش ، شنلی کوتاه بوده است که ازسرپوشیده
ه ، یقهٔ آن دروسط بصورت ۷ بریده شده بوده است . این
درجلو بطور آزاد بپائین افتاده ، تا نزدیك کمر میرسید

را احاطه مینموده است (ش ٦ و ٨ و ١٠).

بهترین نمونه این لباس‌را میتوان در
گردونه‌رانان ایلامی ، که عصا بدست درجلو
حرکت است ، مشاهده نمود (ش ٦) . درا
و صورت وپاهای نقش ، نیمرخ طرح شده
سرکرده ایلامی ازروبرو نشان داده شده است

و اما راجع به‌آنکه این لباس یك تکه
میان دانشمندان اختلاف است. پرفسور هرتسفلد
می‌نویسد :

Persian dress, a simple rectangular piece
l, .. with a slit for the head."

(=لباس پارسیان یك قطعه مستطیل شکل است
بایك شکاف دربالای آن بعنوان یقه) .

پرفسور والزر G. Walser هم‌عقیده هر
چنین میگوید : «درپرسپولیس من نمیتوانم دو
پارسی‌هارامشاهده کنم[٢١].» عقیدهٔ گولدمن man
دیگر ازباستان‌شناسان ، دراین بابت درست واض
می‌نویسد : «کسی نمیتواند صراحتاً بگوید که
تکه یا دو تکه است»[٢٢] برعکس دو عقیده فوق
دانشمندان بنام رس Anne Roes[٢٣] کوشش
بودن لباس پارسیان‌را ثابت کند . وی درمقاله
«دو تکه بودن لباس نگهبانان ایلامی کاخ
کاشیکاریهای شوش بخوبی نمایان است» بامر
خود چنین ادامه داده است : «درشوش لباس
کاخ داریوش دورنگ داشته واین امر دوتکه
لباس‌را ثابت مینماید»[٢٤] (ش ٩) این نوع
ایلامی درشوش بسیار زیبا ومزین بوده وازد
(سفید و زرد با نارنجی و قهوه‌ای) دوجبه مد
روی پارچه عبارت ازچهارگوشه‌های زینی

---

feld, Ernst: Iran in the Ancient East,
1941, p. 259.

ser, Gerold: Die Völkerschaften auf den
'ersepolis, Berlin 1966, S. 69 Fn. 5.

lman, B.: Origin of the Persian Robe, Ir
1964, p. 133/Walser, Die Völkerschaf-

s, A.: The Achaemenid Robe, Bi Or 8
, p. 137 ff.)

ه ازنقوش رنگی کاخ شوش که درموزهٔ ایران باستان
ست دارای نقوش دیگری بوده ، نمونه دیگری ازهمین

پروفسور والتر هننتس دریکی ازمقالات
«شاهنشاهان‌وساتراپ‌های ایران»[۲۵] که همراه باعک

حامشیان‌را دو تکه میداند.

Anne Roes با دادن طرح و نقشه این
حماط دستور دوحت آن‌را داد وپس‌از آماده شد
که لباس نامبرده ازلحاظ هنر دوزندگی وطر
نکه بوده باشد.

گزنفون حکایتی درنوشته خود بنام (5.8
آورده که بیان آن‌را دراینجا لازم میدانم: هنگ
انقلابی درسال ۴۰۱ علیه برادرش اردشیر دوم
پ. م) لشکرکشی میکرد یکی ازارابه‌های جنگ
فرو رفت. کوروش به‌افسران و نجبا فرمان داد
باروبنه ارابه‌را ازگل ولای بیرون آرند.
جس ادامه میدهد که پس‌از صدور فرمان «د
بالاپوش قرمزرنگ خودرا بیرون آورده، سپس
قیمتی و شلوارهای ایرانی رنگارنگ ارابه را ا
آوردند»[۲۶] دراینجا اسم بالاپوش پارسی‌که گز
شاعر زیادی بانام Kantus پارسی باستان دار
- صور همین ریشه واژه Kan یعنی پرب‌کردن
شده واین واژه درزبان لهستانی‌هم بهمین معنی آم
KONTUZA بطوریکه ازکتاب لغنامهٔ لهستانی بر
کت بلند باآستین‌های گشاد شکاف‌دار میباشد. نکتهٔ
آنکه هرجا لباس پارسیان ازروبرو نشان‌داده شده،
بالاپوش درآن دیده نمیشود وبالاپوش نامبرده
و بازوان‌را پوشیده است ومانند شنل گشاد وبر
سرزا ازوسط آن بیرون برده، بروی شانه می‌ا
(ش ۶، ۷، ۱۰، ۱۵). قسمت پشت بالا پوش با
سنگ نگاره بیستون ازروی لباس‌پارسی انقلابی ta

۲۴ - رک به‌تصویرشماره ۲۴۷ کتاب nd Babylon
اثر Andre Parrot وهمچنین تصویر شماره ۴۹ کتاب I
اثر der Perse Von der Osten و

yd, Seton Die Kunst des alten Orients, Muenrich 1961, Abb. 211

Hinz, W.: Persien-Grosskoenige und Satrapen, ulturgeschichte der Welt Asien, Afrika . , hweig 1966, S. 136 ff.

- Xenophon des Kyros Anabasis, Der Zug der usend, Ed. Transl Helmuth Vretska, Stuttgart . 30 f.

- Widengren, Geo: Some Remarks on Riding ie . . ., Uppsala 1956, p. 237/Xenophon, Ana-., S. 30 f.

۱۱ نفر سوم ازچپ) نیز میتوان مشاهده کرد . ازطرفی ،
ریکه درشکل‌های شماره ۳ و ۱۵ یعنی نقوش سرباز ایلامی
هنشاه هخامنشی دیده میشود ، تنها قسمت عقب شنل‌را داخل
ش یاشلوارکرده وکمربندی‌راکــه پاپوش‌را نگهــداری
رده ، بروی آن می‌بسته‌اند .

حال ببینیم درآثار نوشته دراین باره چه یافت میشود :

پلوکس Julius Pollux (نویسنده سده دوم میلادی) در
خود[۲۸] ، درآنجاکه راجع به‌لباسهای پارسیان گفتگو بعمل
ده است لباس اصلی آنانرا ساراپیس Sarapıs و لباس
ی دانسته است . واژه ساراپیس درزبــان روسی بصورت
Saraf آمده است[۲۹] وبنابگفته شیل V. Scheil درشوش
خطوط ایلامی دربیست‌جا این واژه بصورت Sa-har-pi
گردیده است[۳۰].

واژه Sarafan در فرهنگ‌های قدیمی معرف قباهای
مردانه است‌که دارای فرم مخصوصی بوده ، بعدها این
، برای لباس بلند زنانه کمربندی‌کــه دارای آستین‌های
اخ‌داری بوده است بکار میرفته است . در دوران هلبسیک
مال ساراپیس‌که بدان اشاره رفت تامغرب آسیای صغیر
ل بوده است .

مهمترین نقل قول درباره این فرم لباس‌دردوران‌هخامنشی
تسیاس Ktesias است‌که درآن دربارهٔ رسیدن خبرمرگ
رش جــوان درسال ٤۰۱ پیش‌از میلاد به‌مادرش پریسا
Parysa گفتگو شده است . دراینجا کتسیاس‌که شاهد
بان بوده ، شرح میدهدکه چگونــه مادر داغدیده دراثر
ن خبر مرگ پسرش ناراحت شده ، پیراهن Sarapıs
ترا پاره کرده ، موهای خودرا میکند . دراینجا می‌بینیم
نام Sarapis برای لباس زنانه بکار برده شده است.[۳۱]

Pollu درجلد هفتم‌کتاب خود درباره ساراپیس مادی‌گفتگو
ه آنرا لباس مردانه میداند ومیگوید عبارت بوده است از
ون Chiton (لباس بی‌آستین یونانی) قرمز رنگ‌کــه
ای راه‌راههای سفید میبوده[۳۲].

درجای دیگر روی کاخ داریوش درتخت جمشید پیکره
وانی درحال کشتن شیری دیده میشود. (ش ۱۲) بالاپوشی
این مرد هخامنشی به‌تن دارد ، غیراز فرمی است‌که تابحال
ارهٔ آن بحث کرده‌ایم . این بلوز بدون آستین بوده وجلوی

---

28 - Onomastieon, Bd. VII, 58, 61 (Hinz, A
ran . . ., S. 72).

29 - Rost, Paul: Untersuchung zur altorienta
chen Geschichte, Berlin 1897, S. 80.

30 - Hinz, Altiranische . . ., S. 72 ff.

31 - Hinz, Altiranische . . ., S. 74.

32 - ibid.
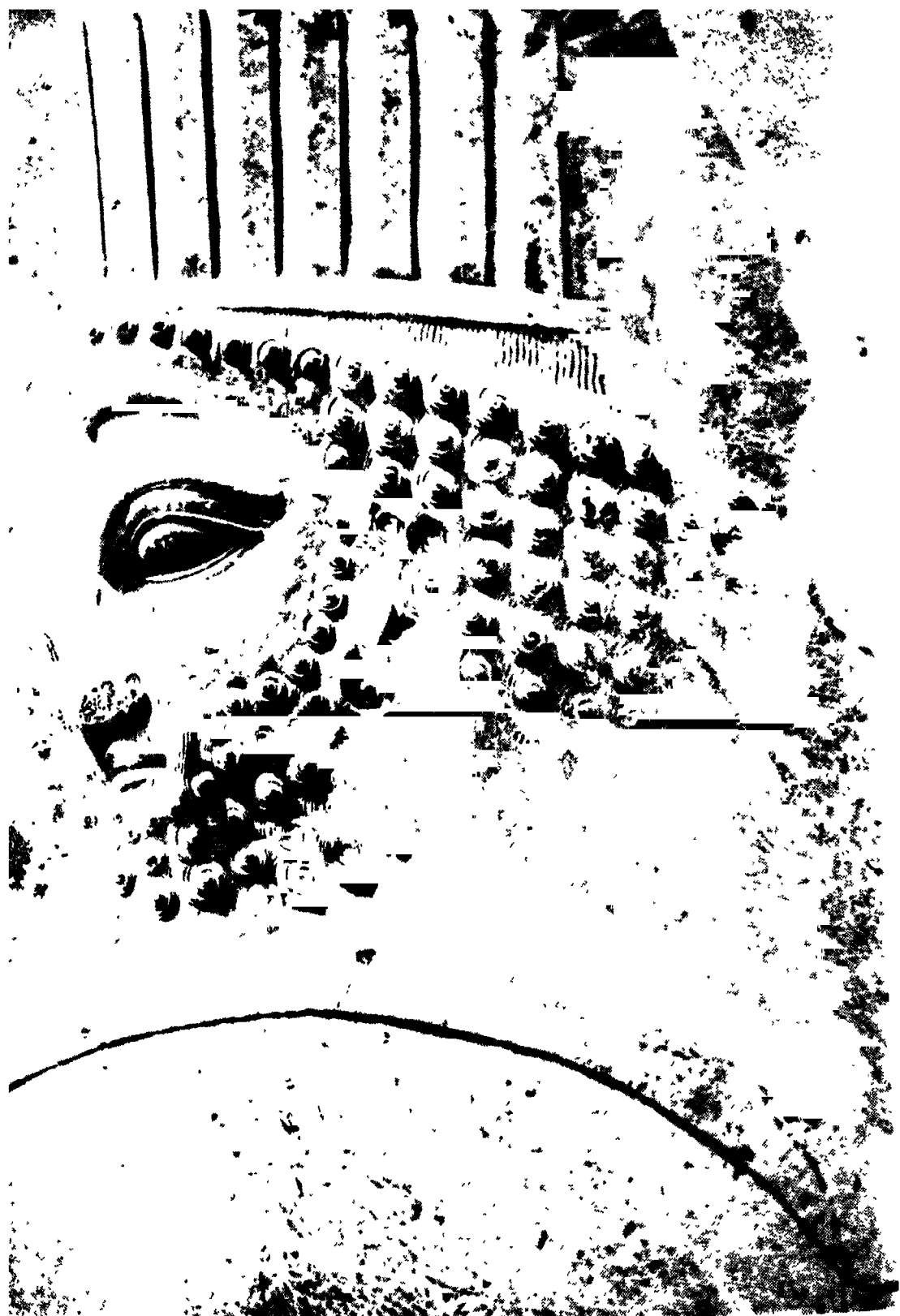
ر جلیقه خود چیزی نپوشیده است ویاآنکه وی درزیر
یراهنی بدون آستین دربر دارد. مهری‌هم از یکی از
ی هخامنشی باقی است که درآن‌جانیز بالاپوش شاه بصورت
ت جلیقه میباشد. درهردو تصویر ساق پاهای پهلوان
بوده ، دیده میشوند.
بطوریکه ازسنگ‌نگاره‌های تخت جمشید برمی‌آید قسمت
(دامن) لباس پارسیان دو نوع مختلف بوده است:

نوع اول آنکه درجلو ، دارای چین‌هائی است که از دو
راست وچپ روی ساق پاها بصورت منحنی‌هائی کنارهم
ان شده‌اند وتاقسمت پشت ادامه دارند. این نوع دامن
وی ناف باکمربند یالیف کمر بسته میشده (ش ٤ نعر سوم
ت و ش ١٥) نوع دوم پاپوش یا دامنی است که درقسمت
دارای دو ردیف چین چهارتائی است که میان آن دو یك
چین‌دار منحنی شکل قرار گرفته است (ش ٦ ، ١٠ ، ٧
. بهرحال همه نقوش ومهرها نظر دو تکه‌بودن لباس
نشیان‌را تأئید میکنند. ازقرار معلوم شاهان هخامنشی
ك وزیبائی لباس اهمیت فراوان میداده‌اند وپارچه‌های
، آنزمان دوام زیادی داشته‌اند.
پلوتارك درآنجاکه درباره ذخایر خزانه داریوش گفتگو
آورده (اسکندر بند ٥١) چنین اظهار عقیده میکند.
ذخیره چهل هزار تالان نقره مسکوك بوده ، اشیاء نفیسه
چه‌های ارغوانی اعلا بوزن معادل ٥٠٠٠ تالان. پارچه‌ها
مدت ١٩٠ سال جمع کـرده بودند وباوجـود این از
ندگی آنها نکاسته بود... رنگ سرخ این پارچه‌هارا
ی ورنگ سفیدرا ازسفیدترین روغن ساخته‌اند»[٣٣].
کنت‌کورث درباره رنگ زیبای لباس داریوش سوم
گوید:
«... قبای ارغوانی او دروسط بانقره ملیله‌دوزی شده
ردای (شنل) اوکه از زر میدرخشید مزین بود به دو
که یکی روی دیگر افتاده بامنقار ضربت‌هائی باو میزد
ورا از زر بافته بودند...»[٣٤].

### لته‌ای چند درباره تاج شاهان هخامنشی و کلاه پارسیان

رباره تاج شاهنشاهان‌هخامنشی که پارسیان بدان سیداریس
Ci (ویا بنا بگفته هردوت وپلوتارك ، تیار Tiar )
ه‌اند دیهیمی بوده برنگ آبی وسفید[٣٥]. بطوریکه از
نگاره‌های بیستون وتخت‌جمشید برمی‌آید شاهان‌هخامنشی
نوع تاج داشته‌اند:
تاج داریوش بزرگ دربیستون عبارت ازحلقه‌ای پهن
شده ودربالای آن کنگره‌های پلکانی نمودار ا
نوع دیگر تاجی است که برسر مجسمه که
بدست آمده واکنون درموزه ایران باستان قرا
میشود. این تاج نیز دربالا دارای کنگره‌ها
میباشد.
دیگر تاجی است استوانه شکل وبلند بد
خیاره‌مانندکه دارای زیگزاك‌های بلند ونیز
جمشید میتوان نمونه‌هائی ازآن‌را مشاهده نمود
کلاه معمولی پارسیان‌را بیشتر تاریخ‌نو
شناسان ازجنس نمد دانسته‌اند. هردوت میگو
کلاهی نمدین که خوب مالیده وآنـرا سار
دارند»[٣٦]. اما اگر به کلاههای سرباران و نگهبا
درباری پارسی بادقت نظر کنیم چند فرم مخت
مشاهده خواهیم کرد
چنانچه به کلاه دو نفر کماندار ونیزه‌دار
نقش برجسته ستون پس‌سر شاهنشاه قرار گرف
می‌بینیم که کلاه آنان شکل نافه است ونوار
ساف که دورادور آن گلهائی نقش گردیده است.
این نوارهارا بانواری که نمایندگان ایلامی بهنگا
شاه زیب سر خود نموده‌اند مقایسه کنیم (ش ٨
درآنها میبینیم وتنها فرقی که میان آنها بچشم
گلهاست که درنوار سرایلامی‌ها دیده نمیشود ود
سر ایلامی‌ها درپشت سر بوسط گرهی بسته میـ
پارسی‌ها آنرا ندارد. درسنگ‌نگاره‌های تخت‌ج
پارسیان ، مادی‌ها و ایلامی‌ها دو فرم مختلف د

### کلاه درباری و کلاه ارتشی

کلاه درباری هخامنشی‌ها کلاهی است بلند
خیاره‌های زیبی وکلاهی‌که کارمندان درباری
سلطنتی وخدمتکاران مانند حاملین عود سوز
چتر وروغن‌دان بسر دارند کلاهی است استوانه
بدون خیاره (ترك ترك) که بلندی آن ٧ سانتی‌م
آن باز بوده بطوریکه موی سر ازبالای آن
است (ش ١٤).
بنا بعقیده پرفسور هیننس پهلوانی‌هم که

---

٣٣ - پیرنیا ج دوم ایران‌باستان ص ١٤٠٧.
٣٤ - کتاب پنجم ایران‌باستان داریوش سوم ص
٣٥ - ایران باستان کتاب پنجم ص ١٢٩٨.
٣٦ - همان منبع.

کاخ صد ستون حجاری شده (ش ۱۲) دارای یك
، میباشد . نامبرده عقیده داردکــه خدمتکاران
هنشاه هخامنشی وکارکنان وپیشخدمتان درباری
کیسه‌مانند بسر داشته‌اندکه دو طرف صورت وچانه
نیز می‌پوشانیده است (ش ۱ نفر سوم ازچپ)[۳۷]
لیمقام ونجبای درباری کلاه استوانه شکل ساده
دارندکه بالای آن احتمالاً بسته وپوشیده بوده
دست راست). این نوع کلاه ازکلاه کارمندان
لوریکه ازروی سنگ‌نگاره‌ها دیده میشوند ، کمی
ومیتوان‌گفت‌که بزرگی مقام و رتبه درباریان با
آنان نسبت مستقیم داشته است . مثلاً کلاه شاهنشاه
درسنگ‌نگاره دیوار شمال کاخ خزانه شاهــی
ل حجاری شده ازکلاههای دیگران بلندترمیباشد

ارتشیان ونگهبانان هخامنشی همانند کلاه درباری
، ولی دارای خیاره (ترك ترك) بوده واحتمالاً
ته میشده‌اند (ش ۱٦) این کلاه بازهم بطوری‌که
ىنگاره‌ها حساب میشود به‌بلندی تقریباً ۱۲ سانتیمتر
کلاههای جنگی معمولاً ازآهن ومفرغ ساخته

ن درباره کلاه خود چنین میگوید : «اسلحه تمام
نند اسلحه کورش بود یعنی قبای ارغوانی رنگ
ن وخودی با پر بسر داشتند»[۳۹].
که آیا شاهنشاهان هخامنشی غیر ازکلاه بلند معمولی
، هم بسر میگذاشته یا نه بایستی تحقیق بیشتری بعمل
ش بزرگ بطوریکه دربالا بدان اشاره کردیم فقط
هم درنقش برجسته بیستون کلاه یاتاجی نوار مانند

بسر دارد (ش ۱۳) . تاریخ‌نویسان فرم‌های گوناگون
سپاهیان مختلط هخامنشی‌راکه ازاقوام و نژادهــای
بوده‌اند بدون توجه به‌ملیت وتمدن وپوشاك محلی آنار
پارسی نامیده‌اند . جلیل ضیاءپور درکتاب پرارزش
۸ نوع کلاه‌را نام برده است .

منصب‌داران ونگهبانان مادی‌که درزمــان هخ
مصدر کاری بودند دو نوع کلاه بسر داشته‌اند : کلاه
وعادی آنان نوعی کلاه گرد وگوی‌مانندی است‌که
آن نواری آویزان بوده است (ش ۱ و ٤ و ٥) کلا
مادی‌ها نوعی بوده‌که سر وگردن وچانه‌را می‌پوشاند
بالای آن بطوریکه ازروی سنگ‌نگاره پیداست با
خوردگی زینت‌داده میشده (ش ۱۷) این کلاه‌را پنشخد
مادی نیز بسر داشته‌اند ازجمله آنانی‌که درروی پله‌های
نقش شده وحامل هدیه برای شاهنشاه میباشد .

بارنت R.D. Barnett در مقاله خود بنام
این نوع کلاه‌را تقلیدی ازکلاه اورارتوها دانسته است
و اما درباره کلاه ایلامی‌ها ــ همانطورکه در
اشاره شد کلاه عادی آنان عبارت ازاستوانه کوتاه
است‌که یونانیان بدان Mitra میگفته‌اندکه درپشت
بسته یازینت داده میشده (ش ۱۹ و ۸) وکلاه نظامی

- Hinz, Altiranische . . ., S. 76.
۳۸ سرانون بنقل ازپوشاك باستانی اثر جلیل ضیاءپور
۳۹ - گزنفون بنقل ازهمان منبع ص ٦۳
٤۰ - پوشاك باستانی ایران ص ٦۱ - ٦٥ .
- Barnett, R.D.: Persepolis ›Hinz, Altiranische 79).

؛مردم – شمارة ۱٦۸

بده‌اند.
رتسفلد Prof. Herzfeld این کلاه‌را باعقال
ایسه نموده ویکی میداند[43].
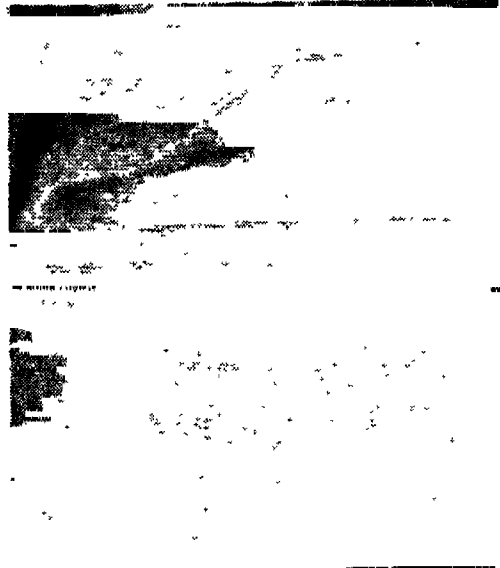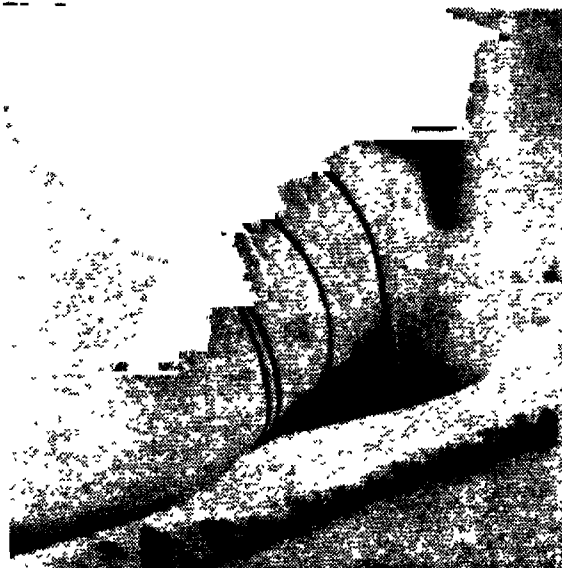
کفشی‌که پارسیان بپا میکرده‌اند معمولاً دارای سه ن
چرمی بوده‌که در روی پا توسط تکمه یاقلابی بسته میشده ا
(ش ۱۸ دست چپ) . این فرم‌کفش دارای زبانه‌ای بلند

بوده که درزیر بندها برای محافظت پا قرار داشته است. سربازان گارد شاهی شوش نیز یکچنین کفشهائی با دارند (ش ۳ و ۹ کتاب Parrot ).

---

feld, Iran..., p. 271.

۴۳ - آقای صباپور عقیده دارندکه: «این ارآن مادیان است» شاهان هخامنشی وهمچنین قو هل ارپوساك باستانی ایرانیان ص ۷۰.

اینجاهم میتوان قبول کرد که پارسیان مد کفش وفرم
لامی‌ها اقتباس کرده باشند . پاسداران ایلامی نوعی
ـ می‌پوشیده‌اندکه درقسمت جلو توسط ٦ نوار بسته
ش ٣ و ٦ و ٨) بطوریکه درسنگ‌نگاره‌های تخت
پاسارگاد بنظر میرسد ، درزمان هخامنشیان یکنوع
ش معمول بوده‌که فرم آن بسیار ساده وقلاب وتکمه
ی بروی آن دیده نمیشود . ازطرفی دیگر درسمت
ست این نوع کفش اصلاً درزی وجود ندارد وبایستی
که کفش نامبرده‌که مانند جورابی بپاکشیده میشده
شت پاشنه درز دوخت داشته باشد . این نوع کفش‌را
رپای شاهان هخامنشی میتوان دید[٤٤]. (ش ١٥ و ١٨
ت) .

سپداران مادی‌هم گاهی یك چنین کفشی بپا دارند
ور مچ کفش آنان ، نواری بسته شده‌که دهانه کفش
بیدهد ونوار دیگری عمود برآن از زیر کفش عبور
واحتمالاً جنبهٔ تزیینی داشته است (ش ٥ و ٤) بنا
مستد Olmstead [٤٥] ، که احتمالاً بانوحه به‌کاشی‌
، شوش میباشد ، رنگ کفشها زرد یاآبی بوده است .

**، نظامی هخامنشیان**

جه به‌گزارشات تاریخنویسان باستانی وسنگ‌نگاره‌ها،
ن دارای ساز وبرگ‌های نامبرده درزیر بوده‌اند :
، زره ، جوشن ، کلاهخود با پر ، برگستوان برای
وکمان وترکش ، تیر ، شمشیر ، قمه ، نیزه و نیزه
دقت به‌سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید وبیستون‌تعدادی
ی نامبرده‌را نیز میتوان مشاهده کرد[٤٦] متأسفانه
رباره‌کماندان‌که درنقوش تخت جمشید بارها بچشم
(ش ٢٠ و ش ١٠ نفر دوم ازچپ) توضیحات کاملی
است .

یکه ازسنگ‌نگاره‌های تخت جمشیدبرمی‌آید این‌طور
مدکه تنها پارسیان وقبیله‌ای ازمادی‌ها سپر حمل
، (ش ١٦) ولی ازطرفی ما میدانیم‌که ایلامی‌ها ،
همچنین آسوریها نیز درجنگها سپر بکار برده‌اند .
که پارسیان داشته‌اندودرسنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید
ورد ، فرم مخصوصی بخود داشته ، .نمیتوان گفت‌که
، قبلی خود تقلید کرده‌اند . دراینجا بدنیست نقل
ازتاریخنویسان بنمائیم : بنا بگفته هردوت پارسیان
ستعمال میکرده‌اندکه بشکل سبد ساخته شده بوده
اومستد درآنجاکه میگوبد پارسیان سپرهارا باپوست
ه‌اند[٤٧] منظورش همین سپرهای سبدی بوده است .
مند درکتاب خود ازسپرهای ترکه‌ای بافته‌ی زنان

هخامنشیان نیز نام برده است . ازانواع دیگر سپری ک
حمل میکرده‌اند سپر بیضی شکلی است‌که در دو پهلو
سوراخ وجود داشته وسربازان ازدرون آن سوراخ
حرکات دشمن میشدند .

بطورکلی هخامنشیان دارای سه نوع سپر بوده
سپرهای گرد وسدی ، دیگر سپرهای بیضی‌شکل‌ک
طرف دارای دو سوراخ بوده‌اند وبالاخره سپرهای ک
ازترکه بید ساخته‌میشده‌اند. ازاسلحه‌های تهاجمی پار
نیزه بوده که شباهت زیادی با نیزه های ایلامی‌ها
دارد . بطوریکه پرفسور هینتس اظهار میدارد لغت
سنگ‌نبشته داربوش دربیستون‌که بزبان ایلامی آمد
Sirum میباشدکه برای اولین‌بار دراین زبان بک
درکتیبه‌های پیشین ایلامی چنین واژه‌ای بکار بر
است[٤٨]

اسلحهٔ دیگر **خنجری** است‌که اغلب درسنگ
بچشم میخورد . اغلب دانشمندان مانند G. Walser
Schmidt آنرا «شمشیر کوتاه پارسیان» و یا «خن
پارس»[٤٩] نامیده‌اند . ولی اگر به‌سنگ‌نگارهٔ ایلامی‌ها

می‌بسته‌اند ، حمل میکرده‌اند (ش ۱۰ و ۰
کمان‌دان‌را مادی‌ها نیز استعمال میکرده‌اند (ن
اما بطوریکه درسنگ‌نگاره‌ها بنظر میرسد ، کما
پارسی وصاحب‌منصبان مادی همیشه درون‌کمان
ودرنقوش مختلف انتهای چهره‌ای شکل آن م
میباشد وهمین‌کافی است که بنوان فرم این نوع
را تمیز داد .

افسران گارد هنگامیکه کماندان حمل نه
و نیزدان‌را بدوش چپ می‌انداختهاند (ش ۲۱
نگاره داریوش درستون شاهنشاه وهمچنین کما
سر او ایستاده ، کمانی دردست دارندکه دو س
وبرگشته وشکل سر مرغابی بنظر میرسد[۵۲] (ش
و ش ۱۳).

story of Persian Empire, p 238

۴۵ - امستد A.T. Olmstead درکتاب تاریخ ش
History of P Empire ازصفحه ۲۳۹ ببعد درباره
هخامنشیان مطالب جالبی آورده است .

۴۶ - همان منبع ص ۷۰ ، همچنین ر ك به

hon, .. der Zug der Zehntausend, achtes

۴۷ صفحه ۲۳۹ .

Hinz, Altiranische .., S 79
Walser, Die Volkerschaften , S 69/ Sch-
.: Persepolis I, Chicago 1953, p 85

۵۰ - بوتگه درمورد حمل اسلحه توسط هدیه‌آورن
داردکه این اشخاص‌که اسلحه حمل میکنند نمونه دسته‌ای
هستند که ساتراپها یاساتداران برای شاهنشاه هخامنشی ه
ولی این نظر درست نیست چون این اشخاص هریك نمونه‌ا
وعرس‌ترین صنایع وکالاهای ملت وسرزمین خودرا اند
و بعنوان هدیه نوروزی برای شاهنشاه می‌آورده‌اند .

J. Junge: Satrapie und natio, Klio 34 (1941)
3 ( رك
Xenophon, des Kyros Anabasis der Zug der
send, Stuttgart 1958, Drittes Buch, 3 Kap , 8

۵۲ پرفسور لوشای Heinz Luschey رئیس مؤس
نگاره داریوش در بیستون
n zu den Darius Relief von Bistun
شناسی آلمان درتهران درتحقیقی‌که‌در کتاب خود «پژوهش
دپیش‌کشیده این نوع کمان‌راکه دوسر آن شبیه به‌سر مر
باآثار آسوری مقایسه کرده وشبه آن میداند .

ن‌مانده ازارابه‌های جنگی (ش ۶ و ۸) و تابه‌اسلامی‌هائی که
حال بردن هدیه برای شاهنشاه هستند (ش ۱۹ تا ش ۶ و ۷
اسه شود) بادقت نگاه کنیم ، درست همین خنجر پارسیان‌را
دست یکی ازآنان می‌بینیم[۵۰] دراین صورت میتوان اعتراف
ست‌که این نوع خنجر پارسیان نیز تقلیدی است ازخنجر
لامی‌ها . گذشته ازاین نوع خنجر ، قمه‌های متعدد دیگری
درنقوش سنگی تخت جمشید دیده میشود ومقداری ازآثار
لی آنان‌که درحفاریات بدست آمده درموزه ایران باستان
جود میباشد .

**کمــان** ــ پارسیان دو نوع کمان استعمال میکرده‌اند :
ی کمانی‌که ازدوران پیشین معمول آنها بوده ودیگری آنکه
یلامیها اقتباس کرده‌اند .

بطوریکه گزنفون گزارش میدهد ، کمانهای ایرانیان
حاظ جنس ومرغوبیت ازکمانهای یونانیــان بهتر بوده
[۵۱]

ازاقسام مختلف کمان‌ها نوع اول کمانی است‌که دو سر
بصورت حلقه یاچنبره پیچیده شده است ومعمولاً آن‌را
ن کماندان مخصوصی‌کــه بطرف چپ بدن ، به‌کمربند

این فرم کمان که اغلب بشانه چپ بسته میشده کمانی است که مخصوص ایلامی‌ها بوده است ونگهبانان ایلامی‌هم که در کاشیکاری‌های شوش دیده میشوند چنین کمان و ترکشی را حمل مینموده‌اند (ش ۹).

ازطرفی درسنگ‌نگاره‌های پله‌های شرقی آپادانا یکنفر ایلامی‌را می‌بینیم که دو عـدد کمان ، درست بهمین شکل (ش ۸ و ش ۲۲) ، برای شاهنشاه هدیه می‌برد . پس دراینجا هم میتوان نتیجه گرفت که پارسیان این نوع کمان و ترکش‌را ازایلامیان اقتباس کرده‌اند . این مطلب موقعی روشن میشود که ترکشی که نگهبان پارسی تخت جمشید (ش ۲۱ نفر جلو) حمل میکند باترکش وکمان نگهبانان ایلامی که روی نقوش کاشی‌های رنگی شوش دیده میشوند مقایسه ومطابقت نمود . نقوش کاشی‌کاریهای شوش که دارای رنگهای مختلف میباشد، بخوبی پوست آهوئی‌راکه جلد ترکش‌هارا باآن می‌پوشانیده‌اند نشان میدهد (ش ۹) [۵۳].

دراسناد ومنابع متعلق به‌قرن هفتم قبل‌ازمیلاد ، درباره پوست‌آهوئی که پوشش ترکش‌های ایلامی‌را تشکیل میداده ، بارها گفتگو بعمل آمده است [۵۴].

داریوش نگهبانان پارسی‌را باکمان سبك ایلامی (که دوسرشان مانند سر مرغابی زینت شده است) وترکش‌هائی که باپوست آهو پوشیده شده بودند مسلح مینموده ، بطوریکه بدان اشاره شد افسران عالی‌رتبهٔ پارسی ، کمان خودرا پیوسته در کماندان حمل میکرده‌اند (ش ۲۰) . داریوش درابتدای کار اسلحه‌های ایرانی و ایلامی هردورا بکار میبرده ، خود او در نقش‌های مختلف اغلب کمان فرم ایلامی دردست دارد (ش ۲۳ و ۱۳) ودرسنگ‌نگاره بیستون ، افسر پارسی حامل اسلحه‌های شاه نیز که پشت سر داریوش ایستاده است ، کمانی بهمان فرم دردست دارد .

## ارابه جنگی

باتوجه بسنگ‌نگاره‌های تـ
نه‌تنها ارابه‌های جنگی توسط ـ
هدایت میشوند (ش ٦) بلکه ر
بوده‌اند (ش ٢٤).

دراینجاهم می‌بینیم که نفوذ
بخوبی نمودار بوده ، خودنمائی
دیگری ابراز داشته میگوید : «ـ
موافق معمول اهالی تروو‌ا بود
اهالی سیرن متداول است». [۵۵] در
گزنفون درزمان کورش ازآن اسـ
بوده ، بنا بهایده کورش در دوطر
داسهائی نصب کرده بودند. [۵٦]

ارابه‌های نامبرده دربالا ، ـ
شکار نیز مورد استفاده قرار میـ
مهرهای هخامنشی نقش شاهنشاه
درحال افکندن تیر بسوی شیر
یك کوزه ـ متعلق به‌موزه‌ی هر
سواری‌را برروی ارابه درحال شـ

---

۵۳ - عکسهای رنگی فوق‌الذکر
Andre Parrot ص ۲۴۷ چاپ مونـ

ـhe . . . , S. 89.

۵۵ ح اول ایران‌باستان ج اول
٥٦ - همان کتاب ص ٣٤٥ .
۵۷ - ضیاءپور - پوشاك باستانی ص
۵۸ - همان کتاب ص ۸٦ .

# شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

(۱۱)

# شرق و نوشته‌های هجوآمیز

تصور شرق بدانگونه که در قرن هفده شکل گرفته و در قرن هجده توسعه و کمال یافته
د ، طبیعةً زمینه را برای پیدایش نوعی هجو یا هجونامه‌نویسی درادب فرانسه هموار می‌ساخت،
برای نوشتن هجونامه‌ای همین‌قدر کافی بود که نویسنده ، شعرنامه‌ها را باب قیاس عرف و آداب
ایرانی با اخلاقیات فرانسویان ، بخواند و سپس دست به قلم برد . چنانکه Régnier در
Satires (V. 43) می‌گوید :

Charnellement se joindre avec sa parenté
En France c'est inceste, en Perse charité!

وانگهی نظرات شخصی بعضی نویسندگان غالبا خوانندگان را به همین راه سوق می‌داد.
مثلاً بعضی می‌گفتند که ایرانیان ازمهمل‌ترین خرافات بیم دارند و برهمین‌قیاس درباره دیگرملل
...انی نظر می‌دادند وحکم می‌کردند اما اگر کسی اندکی انصاف می‌داشت ، درفرانسهٔ عصر
...ی پانزدهم ، مهملاتی همانند ، البته بانام وظاهری دیگر ، می‌یافت و یا گر به مقایسه می‌پرداخت
بی‌گمان‌حاصل این‌قیاس، به‌شرط‌وجودمختصرحس‌بیت، سعیّ‌سری‌میسود. ازیادنبریم که‌مافرانسویان
اندازهٔ چینیان خنده‌آور ، به اندازهٔ ایرانیان خرافاتی و به اندازهٔ ترکان سنگدلیم ، اما آیا
...توانیم مدعی باشیم که لااقل بیش ازآنان هوش وذوق واستعداد داریم ؟ هیچکس این‌را نمی‌داند
نمی‌تواند بداند ، اما به هرحال به رغم خودخواهی‌ها باید اقرار کنیم که عرف وآداب ما برای
...ما همانقدر مسخره و عجیب می‌نماید که رسوم و عادات یك بت پرستی در نظر ما
دراین قهراً تصور شرقی‌ای‌که دربارهٔ غربیان حکم وداوری می‌کند ، به ذهن نویسندگان
...ور کرد . اگرنویسندگان می‌خواستند کشور دوردستی را وصف وتصویر کنند که ساکنان
... به خلاف فرانسویان قرن هجدهم ، مهربان ، انسان‌دوست ، نیکوکار ، پرهیزکار ، دوستدارهم
بایکدیگر برادر و درنتیجه متحد و متفق‌اند، بهترازشرق‌خطه‌ای نمی‌یافتند؟ نتوانسته‌عهده‌دار
...ن نقشی باشد، چنانکه بیش از آن گزنفون در سیرت کوروش سرزمین پارسی‌ها را به‌صورت
...هٔ فاضله و کشوری آرمانی تصویر کرده بود .

اما شرق به عللی دیگر نیز برای ظهور وتوسعهٔ این نوع جدید ادب ، یعنی ادبیات
...آمیز ، تقریباً ضروری شده بود . توضیح اینکه هجو به طورکلی معتقد معنی تعریح کردن
، وازآغازقرن‌هجدهم مردم درانتخاب تعبیرات سخنگیر و دقیق بودند بوالو (Boileau)
...سخت ملال‌آور می‌یافتند ودربعضی محافل ، وسط مطالعهٔ کتب ازویك مملو ازحوادث

محاصره،تمیز وجزییات وقیح ، موجب ترویج وانبساط خاطر بود ، وقضارا این نکته یکی از جنبه‌های سخت محبوب ومور علاقهٔ exotisme ، به‌گونه‌ای‌که در آن روزگار درانده‌ا نقش‌بسته‌بود، بوده‌است.درنتیجه وصف شهوت‌رانی‌ها و کامجویی‌های‌شرقی‌چون موجی‌همهٔ‌رمان‌ها زمانه را فرا گرفت ودرخود شست وادبیات هجوآمیز که با رمان بستگی‌ها وپیوندهای فراوان دارد ، دربهره‌برداری ازین بحر ذخّار وگنج شایگان تردید نکرد . به عنوان مثال می‌دانم که مونتسکیو از کاربرد انگیزه‌هایی چون حسادت زنان حرم، ازدواج خواجه‌ها و غیره در نامه‌های ایرانی سود شایان برده است .

نخستین کسی‌که به این فکر افتادکه آدمی شرقی یعنی ترك را طی اقامتش در فرانسه تصویر کندکه نظرات خویش را دربارهٔ آداب واخلاق کشور میهمان ، درنامه‌هایی به هموطنان فاش می‌گوید ، ظاهراً مورخی ازاهل‌ژن به‌نام Paolo Marana بود که درقرن هفدهم می‌زیست (متوفی در ۱۶۹۲) ودر سال ۱۶۸٤ چاپ کتاب زیر را به زبان فرانسه در ٦ مجلد آغاز کرد :

L'Espion du Grand Seigneur et les relations secrètes envoyées au divan de Constantinople, découvert à Paris pendant le règne de Louis le Grand, traduit de l'arabe en italien et de l'italien en français.

این عنوان دراز بعداً اندکی تغییر یافت و به‌عبارت کوتاه L'Espion dans les cours de princes chrétiens" خلاصه شد . کتاب سروصدای بسیار کرد و چاپ‌های متعدد خورد . این کتاب‌که درواقع نطفه ویا نخستین طرح نوع جدید ادب هجوآمیز است ، شرح ماجراهای جاسوسی ترك ، سفیرباب عالی در دربار فرانسه ودیگر دربارهای اروپاست . این مردکه چهل و پنج سال درپاریس زندگی می‌کند ، گزارش‌هایی ازفعالیت‌های جاسوسی خود به باب عالی می‌فرستد ، تا آنکه تصادفاً سواد نامه‌ها وگزارش‌های او به دست می‌آید وپس ازآنکه رمزشان گشوده می‌شود ، به زبان فرانسه ترجمه شده به‌چاپ می‌رسد . این کتاب پرده از سیاست‌های پنهانی دول اروپایی درقرن هفدهم ، برمی‌دارد ، اما به هجو وانتقاد فساد اخلاقی واجتماعی ومذهبی اروپائیان نیز می‌پردازد . البته این‌داستان ساختگی است . درواقع گرچه هجو وریشخند فلسفه واخلاق ومذهب اروپائیان ، ازعناصر واجزاء اصلی این کتاب است ، چنانکه بعدها در نامه‌های ایرانی نیز ، اما مارانا ، چنانکه مونتسکیو، عنصر یا اصل دیگری را نیز درنظر دارد یعنی ازیاد نمی‌برد که مردم همیشه به داستانهای عشقی وحوادث گوشه وکنایه‌دار علاقه‌مندند وبنابراین به‌صورتی پوشیده وسربسته ماجراهائی عشقی نیز درکتاب خود می‌گنجاند .

شاید نخستین مقلد این سبك La Bruyère باشد . دربخشی ازکتاب Les Caractères (چاپ اول در ۱۶۸۸) چندتن سیامی با همان سبك و روال سفیر ترك (ساخته و پرداختهٔ مارانا) دربارهٔ فرانسویان اظهارنظر وداوری می‌کنند . اما اینگونه هجو وانتقاد مسخره‌آمیز درکتاب لابرویر جای شامخی ندارد وبنابراین نخستین مقلد واقعی مارانا ، Duresny است که در Amusements sérieux et comiques (۱۷۰۵) ، داستان یك تن سیامی را می‌آورد‌که به سیر وسیاحت درفرانسه می‌پردازد وگاه‌گاه مختصر نکته سنجی‌هایی می‌کند .

کتاب Espion نه تنها در فرانسه وایتالیا توفیقی شگرف یافت ، بلکه آوازهٔ شهرت آن بیرون از دروازه‌های فرانسه نیز پیچید وبه زبانهای آلمانی وانگلیسی ترجمه شد ودر همان ممالك انتشار یافت ودور نیست که Addison وهمکارانش با خواندن ترجمهٔ انگلیسی کتاب به فکر استفاده ازین ابتکار موفق به منظور ترویج اخلاق حسنه افتاده باشند. آدیسون‌درمجله‌ای به نـام Spectator (همه می‌دانندکه این مجله درانگلستان چه توفیق درخشانی یافت) به شرق توجه بسیار مبذول داشت ، یعنی هم منتخباتی ازفلسفهٔ حکمای آسیایی به چاپ رسانید وهم با چاپ قصه‌های ترکی وایرانی ، عرب وچینی ، خوانندگان مجله را سرگرم کرد؛ تا آنکه روزی

بخاطرش گذشت که داستانی بدین مضمون بسازد که چند شاهزادهٔ هندی به تازگی سفری به انگلستان کرده ودفتری ازخاطرات وملاحظات انتقادی خود فراهم می‌آورند ، اما آن دفتر را درلندن فراموش کرده ، جا می‌نهند ، دفتر تصادفاً به دست می آید و برای آگاهی خوانندگان ازحکم و قضاوت شاهزادگان هندی دربارهٔ عرف و آداب انگلستان بچاپ‌می‌رسد. Spectator به شیوهٔ اسلاف خود Dufresny, Marana تعجب ابن بیگانگان را ازدیدن مناظر وصحنه‌های زندگی درلندن نشان می‌دهد و وصف آداب ورسوم وخلقیات انگلیسیان را به نحوی ساده‌لوحانه، اما ازمنظری که مضحك می‌نمودند ، می‌آورد . Spectator بی‌درنگ بفرانسه ترجمه شد ، بارها به چاپ رسید ومورد تقلید قرار گرفت .

مونتسکیو پس ازنامه‌های ایرانی ، Les lettres de Xénocrate à Phérès را نوشت که بنحوی از دوران نیابت سلطنت فیلیپ دورلئان (Régence) است وبفرساً درهمان ایام خاطر خویش را به نوشتن داستانی کموبیش «احتنی وغرسیما» به سك وسیاق هزارویك شب ، مملو از ماجراهای حلول وتناسخ ، به نام Histoire Véritable مشغول داشت وآن داستان ماجراها وملاحظات هجوآمیز وگستاخانه وبی‌پردهٔ مسافری هندی دربارهٔ جامعه‌ای خیالی است که با جامعهٔ فرانسوی همانندی شگفت‌انگیزی دارد . Arsace et ysménie, Le Temple de Gnide بنا به گفتهٔ Grimm «پرازحوادث ووقایعی است که نویسنده درنامه‌های ایرانی نقل کرده است» .

نامه‌های ایرانی به‌اندازهٔ کافی دارای آب‌ورنگ‌وخصوصیات‌وصبغهٔ‌محلی بود. بی‌گمان مونتسکیو دربند وصف خصایص قومی ونژادی ایرانیان به نحوی صحیح ودقیق نبود ودرنظر نداشت که عرف وآداب ناعقاید واقعی آنان را به درستی بنمایاند ، وانگهی چنین‌کاری با نقشه وطرح او سازگار نمی‌آمد . اما با اینهمه پیش از اسلاف خویش کوشید تا با ذکر جزئیاتی دقیق، همواره به خیالبافی خود صورت وساختی «احتنی وغرسیما» بدهد واین نکته را همیشه ملحوظ و مرعی بدارد. از سفرنامهٔ تاورنیه ، مسیری را که مسافران ایرانیش برای رفتن به‌اروپا طی می‌کنند (نامه‌های‌ایرانی (XIX) )،رونویسی‌کرد. ذکر «آرامگاه‌ماکره‌ای‌که‌دوازده‌رسول‌به‌دنیا آورد» (L. P. I, XVII) ازسفرنامهٔ شاردن‌گرفته شده، وصف ذوالفقار حضرت‌علی (XVI) وبسیاری نکات وجزئیات دیگر نیز (مثلاً دربارهٔ ملعلمان مذهبی) ازهمین سفرنامه به دست آمده است . وخاصه همهٔ توصیفات وآگاهی‌هایی که در رمان شرقی مونتسکیو هست ومونتسکیو باذکر آنها کوشیده تا به رمان خود صورتی واقع‌نما بدهد، از سفرنامه‌های معروف شاردن ، تاورنیه و دیگران اخذ شده است . درانیجا ذکر همهٔ اقتباس‌هایی‌که مونتسکیو درشرح وصف حرمسرای ازبك ، ازسفرنامه‌ها ونیز از شهرت شرق شهوترانی وکامجو کرده است ، مورد ندارد ، اما نکته‌ای نیست که نتوان لااقل اصل ویا منبع الهام آن را بازیافت ، تا آنجاکه این احساس به خواننده دست می‌دهد که نامه‌های ایرانی «فصلی ازهزارویکشب‌است که فیلسوفی‌کامجو وکام‌ستان بسلیقهٔ روزش آراسته است».

ازین گذشته مونتسکیو برای نوشتن کتابش به مطالعهٔ محیط خود پرداخت و به فهم و شعور فطری وجبلّی خویش تکیه کرد . او که یك تن شهرستانی تازه رسیده به پاریس بود ، از ازدحام مردم درشهر وهجوم بردنشان به اپرا ، تئاترها وکافه‌ها به حیرت آمده بود وباشگفتی درجامعه وخاصه جماعت زنان وسلیقه‌های باب روز دقیق شده ، ازمعتقدات تعصب‌آمیزی‌که در باب دوئل ، متعلقات و افتخار و نجابت و اشرافیت رواج داشت، آگاه شده بود، و بهگسیختگی پیوندهای خانوادگی وزناشوئی برده بود . ایرانیان او سان جوان شهرستانی به شگفت آمدند ، اما چون او نکوشیدند حیرت خویش را پنهان کنند وبا ازشدت وحدّت آن بکاهند . البته خارجیان از بروز دادن حیرت خویش معذورند وحتی مردم این قبیل عکس‌العملها وتظاهرات را ... (Rica) خاصه می‌بایست نفرت فلاسفه ازتعصب

مذهبی ویا عدم تسامح ومدارا درامور مذهبی را که درآن روزگار موجب سوزاندن یهود در اسپانیا ، لعن وطرد پروتستانها درفرانسه می‌شد ومانع هرگونه آزادی اروپائیان دراظهار عقیده بود ، با احتیاط ورندی تمام برملا سازند . بنابراین لازم می‌آمدکه در بارهٔ مسائل عالی ماوراءالطبیعه واخلاق با چنان صداقت وصراحتی بحث واظهارنظر کنند که البته اگر گوینده آن سخنان فرانسوی بودکلامشان غیرقابل تحمل می‌بود ، اما چون راویان اجنبی بودند ممکن بود این صدق لهجه را برخارجیان که از آداب ورسوم ما بی خبرند ببخشایند . مسایل مذهبی در کتاب مونتسکیو همان جای مهمی را دارد که نخستین بار درکتاب مارانا ، یافته بود .

بسان مسلمانان مارانا، ایرانی مونتسکیو اختلافاتی را که باعث تفرقه ونفاق درقلمرو مسیح شده ذکر می‌کند وبیزاری ونفرت خودرا ازاین دشمنی مذهبی ابراز می‌دارد ودربرابر این هرج ومرج شرم‌آور تصویر آسای مداراجو وفرزانه را به رخ می‌کشد ومسحیان را به علت تعصبات مذهبی‌شان ملامت وسرزنش می‌کند وحتی کاری گستاخانه‌تر می‌کند وبرجامعهٔ روحانیون مسیحی خرده می‌گیرد که به نادرستی ثروت ومال اندوخته‌اند وهر روز برای به چنگ آوردن زمام قدرت توطئه می‌کنند تا به فرحام دولت را براندازند وبی‌پروایی را به آنجا می‌رساند که پاپ را «جادوگر» و «بتی فرتوت که برسبیل عادت تقدیسش می‌کنند» می‌نامد . به گفتهٔ استندال «اگرهمه اروپاییان دست به دست هم بدهند ، نمی‌توانند حتی یك کتاب خوب نظیر کتابهای خوبی که مافرانسویان نوشته‌ایم چون‌نامه‌های‌ایرانی،به‌عنوان مثال ، بنویسند» (De l'Amour) .

پس ازنامه‌های ایرانی ، سبك واسلوب نگارش رمان‌های هجوآمیز درلفاف داستانی شرقی ، به نحوی قاطع ونهایی تثبیت یافت ودرسساری آثار به صورتی یکنواخت ، تکرار شد . به گفتهٔ منتسکیو «نامه‌های ایرانی درآغاز چنان فروش شگرفی داشت که کتابفروشان کوشیدند به هروسیله که شده داستان ادامه ودنباله پیداکند . آنان گریبان هرنویسنده را می‌گرفتند و می‌گفتند : آقا برایم کتابی مانند نامه‌های ایرانی بنویسید» . وطرفه اینکه ده‌سال پس از انتشار نامه‌های ایرانی یعنی درسال ۱۷۳۰ ، نخستین کتاب به تقلید ازنامه‌های ایرانی فراهم آمد وانتشار یافت . مونتسکیو از «چندکتاب دلپذیری که پس از نامه‌های ایرانی انتشاریافته‌اند» ، سپاسی عطوفت‌آمیز می‌کند .

باری به تقلید ازنامه‌های ایرانی ، کتاب‌های بسیار تألیف شد ، مانند نامه‌های ترکی ، نامه‌های عربی ، نامه‌های ایروکوایی (Iroquois) که همه به سبك وسیاق نامه‌های ایرانی نوشته شده‌اند و درواقع درسه ثلث قرن هجدهم ، مجموعاً قریب به بیست رمان به شیوهٔ نامه‌های ایرانی به اسامی نامه‌های ترکی ، نامه‌های عربی ، چینی ، سیامی وحتی نامه‌های نوین ایرانی به چاپ رسید که اهمیت چندانی ندارند وازآن جمله‌اند کتاب‌های زیر به عنوان مثال :

Nouvelles Lettres Persanes, traduites de l'anglais, 1735, Lettres d'un Persan en Angleterre, 1770, Lettres Persanes . . . , journal pour 1789 et 1790.

ودرسال ۱۷۹۹ در Le Messager des relations extérieures «عقاید ونظرات یك ایرانی دربارهٔ وقایع سیاسی فرانسه آمده است». اما یکی ازبهترین آنها کتاب Les Lettres d'Amabec به قلم ولتر (۱۷۶۹) است .

این رمان‌ها چون ازلحاظ قالب ومعنی درست بسان نامه‌های ایرانی پرداخته شده ودر واقع به صرف تقلید ازآن فراهم آمده‌اند ونظیر همان انتقادات وخرده‌گیری‌های مونتسکیو از اجتماع و آداب ورسوم درآنها نیز جلوه‌گر است وبازیافته می‌شود ، بی‌بهره ازجذبهٔ تازگی و ابتکار ودرحکم تکرار مکررات ودرنتیجه ملال‌آورند . اما برعکس حوادث ووقایع زمانه درآنها بیش ازنامه‌های ایرانی مونتسکیو انعکاس یافته است ودرواقع به منزلهٔ نمایش مضحکی هستند که درآن وقایع سال راعرض می‌دهند، لکن نمایشی که فقط برای اعیان و اشراف است وبازیگران آن نیز جامه‌های شرقی به تن دارند .

دراین دوره شرق بیش ازپیش به خدمت اصحاب دائرةالمعارف ، وتبلیغ آراء ونظرات آنان درآمد . درواقع تا آن زمان شرق را به سلیقه‌های روز آراسته ، وبه بیان و صورمختلف به کار برده ومورد استفاده قرار داده بودند وبنابراین طبیعی بود که اینک یعنی در حدود ۱۷۵۰ بخدمت فکری که بزرگترین هم و غم و دلمشغولی قرن بود سر بنهد.

این شیوه که در لفاف شفاف داستانی شرقی ، البته نه چندان با رنگ و نگار غریب و اجنبی و شرقی ، همهٔ شیطنت‌ها و شوخ و شنگی‌های هزل و طیبت و گستاخی‌های اندیشه بی‌بیم و هراس بیان و عرضه شود ، بی‌گمان شیوه‌ای عالی بود و هر خواسته و آرزویی، از احتیاط‌کاری وبی‌پروایی در قلمرو روح‌وفکر وسرشوروذوق نوجویی ونوخواهی تا علاقه‌مندی به‌داستانهای هرزه را ، برمی‌آورد و بنابراین شگفت نیست که از صورت ترسل و نامه نگاری بیرون آمد ، اگرچه چنین می‌نمود که توفیق کتاب Espion وسپس نامه‌های ادبی ، این شیوه (نامه‌نگاری) را جاودانه کرده است . ریکا و ازبک مقلدان بسیار یافتند که به شیوهٔ آنان کوشیدند تانامه‌هایی سرشار ازنکته‌سنجی‌های لطیف وعمیق بنگارند . اما شاید شمار شرقیانی خیالی‌که با مشاهدهٔ شیوه‌های عجیب وغریب تمدن فرانسه ، شگفتی خود وبیگرمی تمدن آسیایی را بیان داشتند ، بی‌آنکه به ترسل توسل جویند ، بیشتر بوده است ، وچنانکه انتظار می‌رفت نخست تئاتر ازین شیوه سودجست.نمایش‌مضحکی رامجسم کنیدکه‌در آن بازیگران‌بسان‌ نامه‌های‌ایرانی‌رادرچند صحنهٔ‌نمایشی‌بازی‌کنند ونمایش‌دهند. بی‌گمان چنین نمایشی‌معمول‌خواهد‌افتاد.البته‌درچنین‌نمایشی، دامنهٔ تأثیر ونفوذ هجو تنگ‌تر ومحدودتر خواهد بود ، اما مایهٔ خیالبافی جذبهٔ بیشتر خواهد یافت و زودتر اثر خواهد نهاد، و در واقع هم جستن نمایشنامه‌هایی که در همهٔ آنها بیگانگانی که درفرانسه بسر می‌برند ، دربارهٔ آداب ورسوم وعادات فرانسویان نکته‌سنجی می‌کنند ونقاط ضعف آنرا می‌نمایانند نوشته وبازی شد . اما ولتر بیش ازهمه این شیوه را به کار بست و شرقیان را درقصه‌های طنزآمیز ورساله‌های فلسفی خویش به سخنگویی واداشت وازآن جمله است قصهٔ Le Sage Babouc که فرشته Ituriel او را بدیدار پرسپولیس که به نحوی شگفت‌انگیز با پاریس مشابهت دارد و همانند پاریس بنا و ساخته شده، می‌فرستد:

Le monde comme il va, vision de Babouc, 1746,

Le Retour de Babouc à Persépolis 1789,

Le fils de Babouc à Persépolis, 1790,

Nouvelle vision de Babouc 1796

ولتر که با شیوهٔ مونتسکیو مأنوس شده و خوگرفته و در کاربرد آن مهارت یافته بود، سبک واسلوب استاد را گاه با چنان مهارت واستادی ، بی‌آنکه نیرنگ وی آشکار شود ، به کار می‌برد که شگفت‌انگیز است . آخرین فصل کتاب عصرلوئی چهاردهم (Siècle de Louis XIV) بنام «مشاجره بر سر آئین‌وآداب‌مذهبی‌چینیان» که‌مجموعه‌ای‌دربرده و پوشیده‌است،ازنمونه‌های برجستهٔ این استادی و توانایی است . ولتر چون به‌پایان‌کتاب خود می‌رسد، پس از ذکر همهٔ وقایع سیاسی ونظامی وسیاست سیکلان اداری لویی چهاردهم وتحسین ادبیات وعلوم وهنرها درقرن هفدهم ، دربارهٔ مسائل مذهبی‌که دوران سلطنت شاه ـ خورشید را تیره وتار کرد ، بحث‌می‌پردازد وازمنافشات Janséniste ها (معتقد به اصول عقاید Jansénius ـ رعفو واستحقاق ازلی) با Quiétiste ها (معتقد به اصولی‌که عشق پاك به خدا را درآسایش ورستگاری روح ، موثر می‌داند) وشکنجه وآزار پروتستان‌ها ، سخن می‌گوید وطبیعی است که ازاین رهگذر دامنهٔ سخن را به شرح مجادله‌ای که بر سر آداب و آئین چینیان درگرفت، بکشاند. اماشگفت اینکه کتاب بی‌هیچ نتیجه‌گیری پایان می‌گیرد ودرواقع فصل «آداب وآئین مذهبی چینیان» خود نتیجهٔ کتاب است . ولتر لویی چهاردهم را به حق می‌ستاید ، ولوئی چهاردهم در خور این ستایش است ، وباز می‌نماید‌که وی فرانسه را به اوج افتخار وعظمت رسانید وبلندآوازه ساخت،

ونیز ادبیات ، علوم وهنرها وصنایع فرانسه را درقرن هفدهم به شایستگی تعظیم وتحسین می‌کند. اما در مقام یك تن ازاصحاب دائرةالمعارف ، افسوس می‌خوردکه بلند آسمان سلطنتی بدین شکوهمندی را دود منازعات و مجادلات ابلهانهٔ مذهبی ، تیره‌و تارکرده است و خلاصهٔ کلام‌دریغ می‌خوردکه درقرن هفده روح رواداری ومدارا رواج نداشته است . این معنی‌ایست‌که آخرین فصل کتاب باید آنرا برساند ومی‌رساند . البته ولتر نمی‌توانست بی‌پرده بگویدکه لویی چهاردهم با طرد پروتستان‌ها مرتکب اشتباهی شد وبه خطا رفت ، چون دولت لویی چهاردهم بی‌گمان اجازهٔ اظهار چنین نظری را به وی نمی‌داد . اما وقتی که رشتهٔ سخن اورا به بحث درباب چین رهنمون می‌شود ؟ چـرا از پرده‌پوشی وتزیین و استتار رایـج سود نجوید ؟ ولتر همه ازچین برای این ستایش کرده‌که فرانسویان را شرمسار کند . بنابراین ولتر پسرآسمان را با لویی چهاردهم قیاس خواهد کرد وازاین قیاس بزرگترین نقص وعیب قرن هفدهم به اعتقاد ولتر یعنی عـدم تسامـح در امور مذهبی ، خود به‌خود استنباط و استنتاج خواهد شد . ولی با این حیله ونیرنگ ، عطوفت وملایمتی را که امپراطور چین دراخراج مبلغان مذهبی ازخود نشان داد وبا آنان به مردمی تمام رفتار کرد ، می‌ستاید وبدین وسیله خاطرهٔ دردناك شکنجه و آزار پروتستان‌ها وفسخ دستخط نانت (Révocation de l'Edit de Nantes) راکـه حوادثی فجیع وخونین به دنبال داشت ، زنده وبیدار می‌کند .

تسامح و مـدارای امپراطوران چینی در آن روزگار نظیر و مانند نداشت و و[illegible] می‌خواست ازاینراه خشونت حکومت لوئی چهاردهم را آفتابی‌کند . وانگهی امپراطوران Kang-hi و Young-Tching سرمشق ونمونه‌های تمام‌عیار خصلت وفضلتی بودندکه لوئی چهاردهم نداشت ولکن می‌بایست داشته باشد . آنان پس از مشورت با دیوان‌خانه‌های‌امپراطوری تعلیم و تبلیغ مذهب مسیح را مجاز شناخته بودند ، ورضا می‌دادند که تا رسولان پاپ در باب مسائل غامض الهیات به بحث وگفتگو بنشینند ، وحتی درمحضر آنان برای رفع تهمت کفر و خداشناسی‌که بر چینیان می‌بستند ، به دفاع از خود می‌پرداختند . پس امپراطورانی مدارا و رحیم و بخشاینده بودند و علاوه براین‌پادشاهانی‌فیلسوف‌وخود رابانی روشن ضمیر وبیدار دل می‌نمودند ودر واقع تفاوت آنان با پادشاه ــ خورشید ، ازرمین تا آسمان بود .

ولتر سان لابرویرومونتسکیو تبلیغ مذهبی ورسالت مبلغان مذهبی را طرد ومحکوم می‌کرد و ناروا می‌شمرد . درکتاب سابق‌الذکر عصر لویی‌چهاردهم می‌نویسد : «ما تنها ملتی هستیم که خواسته‌ایم عقاید خویش را بسان کالاهای خود ، به اقصی نقاط دنیا گسیل داریم این شور وحدت برای مسیحی‌کردن غیرمسیحیان ، بیماری‌ایست که خاص آب وهوا واقلیم‌های ماست» . بدینگونه کتاب عصرلوئی چهاردهم با دعوت به رواداری ومدارا پایان می‌گیرد و سرزمینی آرمانی‌را که ازوجود یسوعیون خالی است و شاهی فیلسوف دارد وازاستبداد خودکامگی درآنان نشانی نیست ، دربرابر چشمان مجسم می‌کند واین قلمرو چین است والبته همه درمی‌یافتندکه این سرزمین بی‌هیچ تردید قطب مخالف فرانسهٔ آن روزگار است.

ترجمه وتلخیص ازجلال ستاری

اساد علی نعمت حره هرمندی‌که دبگر درمیان ما نیست

# هنر خاتم کاری

## و یادی از شادروان استاد علی نعمت یکی از بزرگترین خاتم‌سازان معاصر

یکی ازارکان هنر سنتی و اصیل خاتم‌سازی معاصر ایران درهم شکست استاد علی نعمت هنرمند آگاه و باتجربهٔ خاتم‌سازی روزگار ما عصر روز دوشنبه، سوم خرداد ماه ۳۵ ، زندگی‌را بدرود گفت. یادش‌راگرامی می‌داریم وبه‌روانش درود می‌فرستیم .

★ ★ ★

استادرا درکارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر[1] شاختیم ودریافتیم که هنر خاتم‌سازی معاصر ، بعدازاستادان حاج محمدحسین صنیع خاتم ومحمدحسن صنیع خاتم وبعضی چند ازهنرمندان برآوازهٔ دیگر به‌او متکی بود.

پیش‌ازاین مطالعه ، علیرغم کسالت استاد ، بحثی وصحبتی داشتیم که‌حاصل آن‌را درزیر مطالعه می‌فرمائید :

**۱ ــ بیان تاریخچهٔ خاتم‌سازی**

این هنر که بیک معنی «جمع‌کننده تمام نقوش هندسی ، همراه با آخرین ظرافت وزیبائی» تعریف میشود ، بطور حدی ومستقل تاریخی را دربر نمی‌گیرد . ... سر خاتم وجود د... شکوفائی طرح ورنگ... که بمرور حادث گر... احمر[2] باوج خود میر... خاتم‌سازی درم... بخاطر احترام بارزشها... معدودی ازهنرمندان میراثی ارزنده ازپدران... توجه بعضی از سلاطین... زند ، اسباب رونق و ن...

**قسمتی از رویهٔ هنر خاتم‌که به رئ[illegible] آمریکا آیزنهاور اهداء شد . طراحی پرداخت‌های صناعتی این هنر نمود متهای قوس صعودی هنرخاتم‌کاری**

[illegible]ات سقوط آنرا فراهم

این هنرمندان درحقیقت ارتباط ادوار تاریخی‌را . خاتم‌سازی در روزگار [illegible]رشیرازواصفهان کماکان [illegible]د ولی صورت هنری [illegible]طرفی هنرمندان قدیمی ، [illegible]ربهٔ سنتی برخوردار بوده بود .

دورهٔ قاجاریه ، خاتم [illegible]ناخته شده نبود و آثار شده ، صرفاً دردست عدهٔ [illegible]مند ویاهنرشناس بودند ادامه میداد ، ودرواقع [illegible]می بوجود نیامده بود . [illegible] صنیع خاتم حکایت خاتمی میساختم وبدربار می‌بردم وازاین رهگذر انعام میگرفتم وازطرفی

با ارائهٔ یك کار خاتم بعلاوه سفیر خارجی ، کوشش‌می‌کردم تااین‌هنرملی‌رابه‌خارجیان معرفی کنم »

امروزه خاتم‌سازی هنریست مشخص ودرمحدودهٔ خود باکاربردی‌که دارد در رابطه بازندگی قشرهای مختلف مردم‌قرار گرفته است .

* * *

**۲ ــ خاتم‌سازی ، هنری ظریف و زیبا وپرزحمت .**

درطراحی و اجرای یك کار خاتم، همان تشکیلات سنتی اعمال میگردد ، باین نحوکه خاتم‌ساز به‌تأسی از خاتم‌سازان گذشته ، ابتدا مفتولهای چوبی و فلزی «انواع چوبها : فوفل (سیاه) چوب ، عناب (قرمز) چوب بقم (قرمز روشن) چوب آبنوس (سیاه سیاه) چوب نارنج (زرد روشن) استخوان شتر (س[illegible] فیل و شبه عاج (سفید) مفتول آلومینیوم ومفتولهای چوبی سیر [illegible] باستفاده اززنگهای شیمیائی رنگ میشوند»را با مقطع سه‌گوش مساوی‌الاضلاع که هرضلع‌آن یك [illegible] است» تهیه میکند . سپس انواع یکدیگر قرار میدهد «بنحوی‌که [illegible] مثلاً گاهی شش‌پر باانواع رنگ[illegible] شود» ومی‌چسباند . دراینجا اگر مفتولها نگاه‌کنیم ، برحسب نظر سازنده ، کثیرالاضلاعی مملو از[illegible] رنگارنگ بوجود آمده است . این مقطع‌که باظرافت خاصی می‌گیرد ، واحدهای خاتم آماد[illegible]
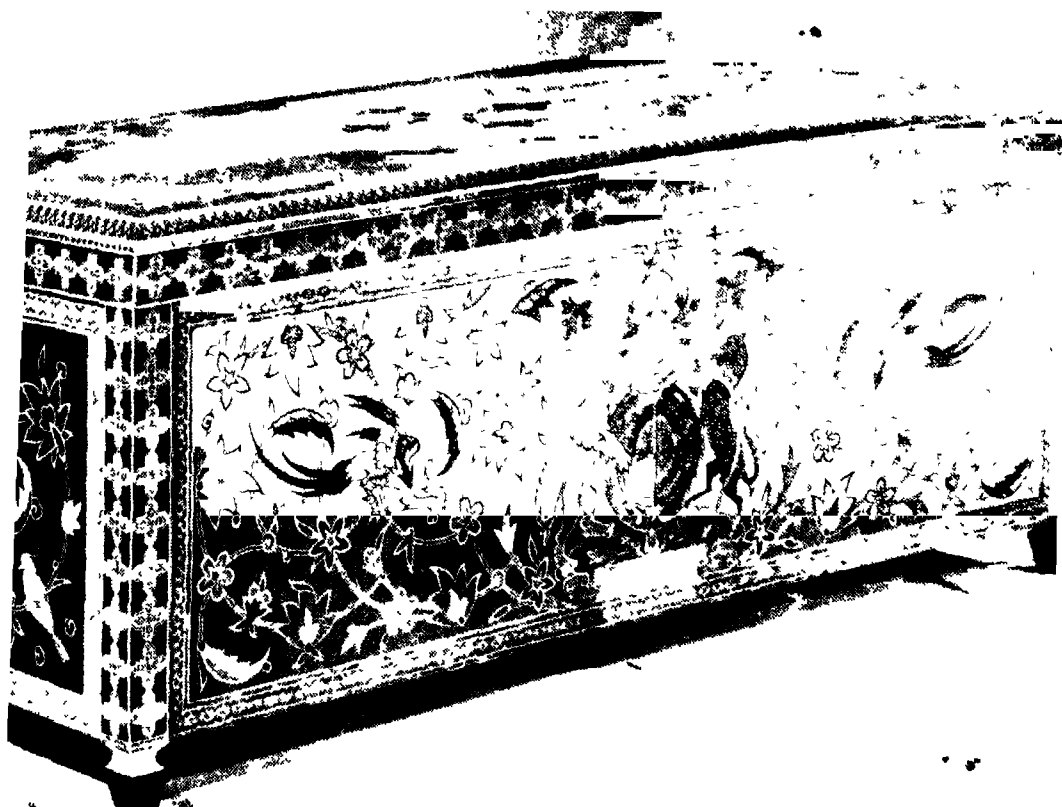
**حاتم و معرق که به ملکهٔ انگلستان اهدا، شده است حاشیه و اطراف پایه‌های این میز با گره‌های هشت و چهارلنگه طرا آرم دولت انگلستان که باتکارگیری ۴۰ نوع خاتم در چهل‌رنگ قسمتی از تزئینات حالت این میز است**

خاتم با کنارهم قرار گرفتن این «مدول‌های خاتم» سطح قاب یا هر شکلی که بوسیله خاتم‌ساز مزین با خاتم آراسته شود. باتوسعه ترین طراحی در امر خاتم‌سازی دنباله‌روی سنت خاتم‌کاری است. رحال تحولات هنری هردوره، ائی‌را سبب میشود که در عصر ما متن منوال است

## ـ خاتم‌سازی در عصر پهلوی ای متفاوت آن

این دوره کوششهای مستمری تباه و ابقای هنرهای ملی بعمل ای نیل بمقصود، یعنی زنده ن صنایع قدیمه، درسال ۱۳۰۹ ع بزرگ هنری تشکیل گردید[3]. خاتم‌سازی یکی ازچندین کارگاهی همین سال تأسیس شد.

اگر بدمستمر فعالیت هنری این کارگاه وتلاش دهها استاد خاتم‌سازکه از دستهٔ برترین هنرمندان وقت بودند حسن نوبت و نمونه‌ی آثار را مطالعه و بررسی مائیم، باین نتیجه دست‌می‌یابیم که اگرچه خاتم‌سازان بیشماری در کارگاههای خاتم ایران وجود داشته است وهر یك باآفرینش آثار فراوانی درامر اعتلای فرهنگ خاتم این سرزمین ذیسهم بوده‌اند، اما کار هنرمندان کارگاه، بلحاظ برخورداری ازویژگیهائی‌که بدنبال تحولات زمان حادث شده است وهمچنین بدلیل دقت در رعایت طرحها وپرداختهای صناعی

۱ کارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر درسال ۱۳۰۹ بدنبال دعوت از خاتم‌سازان باتجربه وقدیمی درسراسر ایران، تشکیل شد این کارگاه بخاطر توجه فراوان سازمان هنری مزبور روزبروز رونق یافت وموجبات احیاء وابقای این هنرظریفه را فراهم ساخت امروزه اعتلای خاتم‌سازی‌را در دو بالا هنر ومجلس شورای ملی‌که بو کارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ آفرینش بخود گرفته است، مثا خاتم روزگار ما بلحاظ ویژه‌گیها برده‌امی دوران لقب گرفته است

۲ قدیمیترین خاتم، شاید د ضریح امام حسن عسکری بوده با ضریح مذکور بدورهٔ صفویه منسوب

۳ مجمع بزرگ هنری ور بر عمر بدنبال برچیده‌شدن مدر مستظرفه؛ بپایمردی استاد محمد «کمال‌الملك» دراواخر دورهٔ قاج آمده بود، تشکیل شد این مجمع رونق‌گرفت وتوسعه یافت، امرو کارگاه ازجمله کارگاه‌های مینیاتو سرامیك‌سازی، نقره‌سازی وقلمزنی خاتم‌سازی، و... ادامهٔ طرد وعرض غائی، آفرینش آثاری است خصوصیاتی «پیوستگی باریشه‌های و برخورداری ازویژه‌گیهای دوره که برای آیندگان بیادگار بماند بهره بوده باشد

تم اهداء شده برئیس جمهوروقت آمریکا (ایزنهاور) ابعاد این میز ۷۸×۲۲۰ بوده و حدود ۱۲ میلیون قطعه خاتم
«واحد اولیه» درآن بکار رفته است .
اثریست ازطراح مشهور استاد عیسی بهادری یك ماردوسر را هنگام حمله به جوجه‌های دوسیمرغ نشان میدهد و با
نوع آن کاملاً بیسابقه بوده آراسته گردیده است .این میز مدت ۱۸ ماه بسرپرستی استاد علی نعمت و ٦ استادکار د
و بخاطر امتیازات فوق‌العاده ومنحصر بفردآن در نمایشگاه بروکسل مدال طلا را نصیب استادکاران خود ساخت

به‌ظهر خاتم درتمامی
هنر ملقب شده است .
براساس معماری‌مدرن
مهٔ پیش‌بینی‌های لازم
دام تدریجی واحتمالی
ت . دیواره‌های تالار
باگره‌های شش ضلعی
ضلاعهـــای شش ضلعی
تزیین شده . طراحی
نوش ، پرداخت‌هـــای

صناعتی ونکرار گره‌های متحدالشکل همه
و همه مبین منتهای قوس صعودی هنر
خاتم‌سازی درروزگار ماست .

خاتم‌کاری تالارخاتم مجلس شورای
ملی بسرپرستی استاد علی نعمت وهمکاری
نخبه‌ترین هنرمندان خاتم‌ساز درزمانـــی
کمتر ازهشت سال بدون وقفه ادامه داشته
است[6] وآخرین‌روزهای اتمام‌رامی‌گذراند.
ابعاد خاتم تالار ، چهار صدمتر مربع است
که باتوجه دربکارگیری خاتم مرغوب

و رعایت نقوش ورنگ‌آمیزیهای
این ابعاد عجیب ومنحصر بفرد است
در رنگهای خاتم ، رنگ سبز
ندارد ، زیرا اصرار دراین بوده
حتی‌المقدور ازرنگهای طبیعی بهر
شود . ودرطراحی وایجاد نقش
اولاً به‌تأسی ازواحدهای خاتم‌گر
را نیز شش ضلعی بکار گرفته‌اند وا
علیرغم پیوستگی برشه‌های این
وهنر، کارهنری ازویژه‌گیهائی‌بر-

پرداخت حعه سیگار خاتم

ـه درگذشته بهیچ صورت توسط
اىن فن ىكار نرفته است

**لى نعمت هنرمندی که به‌بقا پیوس**
**خدمات او به‌خاتم امروز ایران**

ستاد علی نعمت درشیراز حاسگاه
ران بدنیا آمد ، وازسبن کودکی
ا می‌شاخت و به‌راههای نهبه آن
د ، او اصول مقدماتی خاتم هنری
ىادان علامحسن گلرنز و محمد
گلرنز خانم فراگرف و رفته رفته
. کار خاتم‌سازان گذشته پی‌برد ،
ندین سال به‌تنهائی کارگاهی را
ود .
حـوم نعمت قبل از واردشدن
وزارت فرهنگ وهنر درعسان
. حاج محمد صبیع خانم و محمد
لرنز خاتمی و عبدالعلی سالك ـ
کار تعمیر ومرمت صندوقهـای
تغال داشت . این هنرمند بعداً
ـون محمد حسین صنیع خاتم
خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر
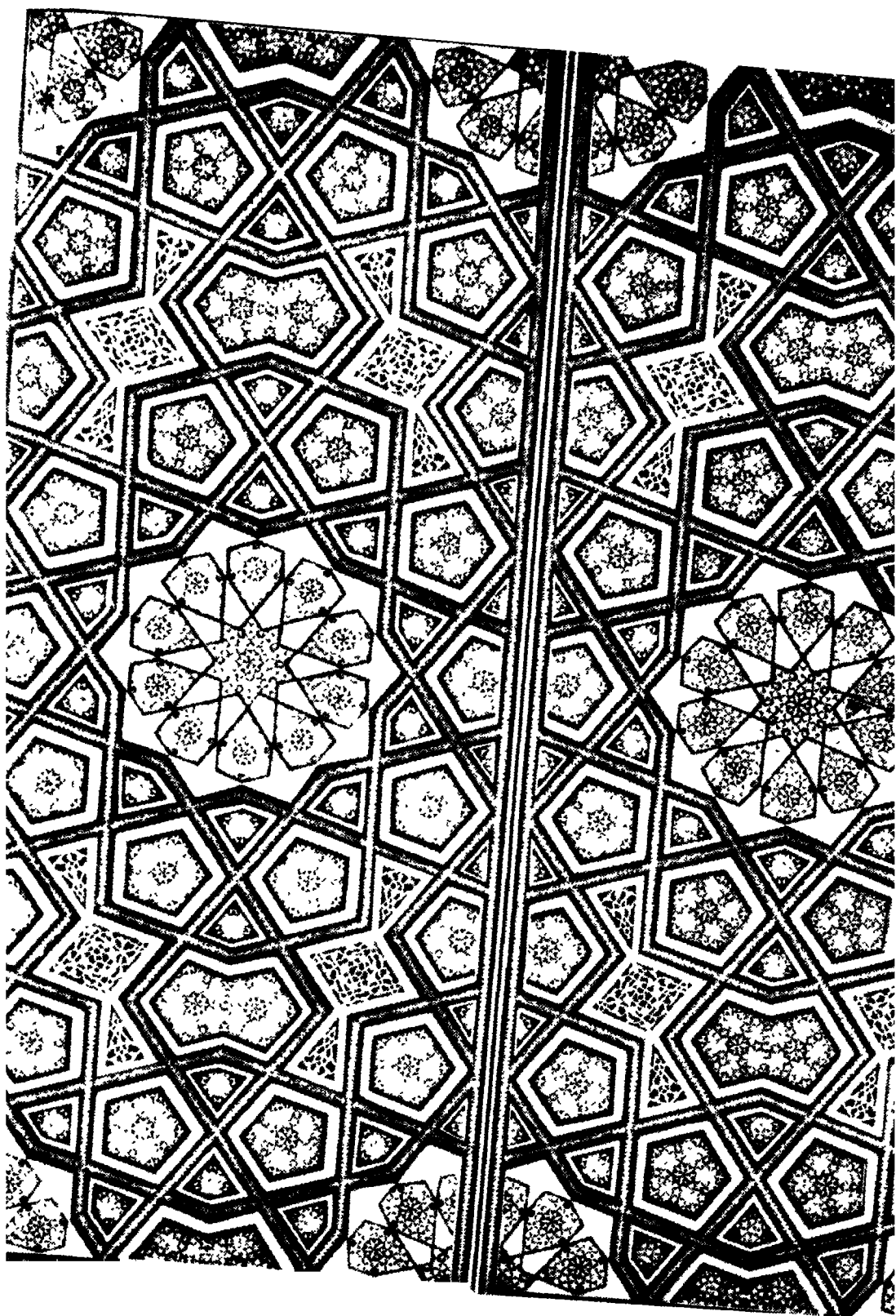
ائی به ملکه ژولیانا . این کار خاتم با تکنیک گره‌سازی و با گره‌های ۵ و ۱۰ طراحی شده ونوع خاتم آن بی‌نظیر بود

# وزن شعر امیرخسرو دهلوی

محمدحسن نسیجی

امرخسرو (٦٥١ - ٧٢٥ ﻫ ق) = طوطی شکرمقال =
بم‌المثل) در کلیهٔ آثار مطوم خود ۳۵ وزن از اوزان
ختلف را در ۱۱ بحر عروضی به خدمت گرفته است . تـا
جایی‌که این جانب تحقیق کرده‌ام ، شعر هجایی یا شعری
ه دراین روزها آنرا «نصف» می‌گویند نسروده است .
طورکلی امیرخسرو ۷ نوع شعر سروده است :

۱ ــ غزل ، ۲ ــ مثنوی ، ۳ ــ قصیده ، ٤ ــ قطعه ،
ــ رباعی ، ٦ ــ دوبیتی ، ۷ ــ ترکیب‌بند .

اینك اوزان این ۷ نوع شعر را براساس ۳۵ وزن در
۱ بحر عروضی آنگونه که شمس‌الدین محمدبن قیس رازی
کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم آورده است ، تقدیم
دارم :

**۱ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلن)** : هرکه زیر
رهن بیند مرا

بحر رمل مسدّس محذوف یا مقصور .

دراین بحر : ۹۹ غزل ، ٤ قصیده ، ویك مثنوی‌کوتاه
سپهر هفتم ازنه سپهر) سروده است .

**۲ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلن)** : صد
زاران آفرین ، جان آفرین پاك را .

بحر رمل مثمّن محذوف یامقصور.

در این بحر : ۲۱۲ غزل، ۳ قصیده ، و ۳ قطعه سروده
ست .

**۳ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن** : شکل دل بردن
ه تو داری نباشد دلبری را .

بحر رمل مثمّن سالم .

دراین بحر : ۲ غزل سروده است .

**٤ ــ فاعلاتن فعلاتن فعلات (فعلن)** شکرین لعل تو
کان نمك است .

بحر رمل مسدس مخبون مقصور .

دراین بحر ۱۲ غزل ، یك قطعه ، ویك مثنوی‌کوتا
(سپهر نهم از نه سپهر سروده است) .

**٥ ــ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعلاتان)**. روزگاری
است که درخاطرم آشوب فلان است .

بحر رمل مثمّن مخبون .

دراین بحر : ٤ غزل سروده است .

**٦ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن ( فعلات ، فاعلان)** :
ابر می‌بارد و من می‌شوم ازیار جدا .

بحر رمل مثمّن مخبون محذوف یا مقصور .

در این بحر : ۱۸۹ غزل ، یك قصیده و یك قطعه سروده
است .

**۷ - فاعلاتن مفاعلن فعلن (فَعلان ، فَعلن)** : وقت
گلبانگ بلبل سحر است .

بحر خفیف مسدّس مخبون محذوف ، مخبون‌محذوف
اصلم .

دراین بحر : ۱۱۰ غزل ، ۲ قصیده ، ٤ قطعه ، و ۲
مثنوی سروده است .

(۱ ــ مثنوی هشت بهشت ، ۲ ــ سپهر پنجم از نه‌سپهر
است) .

۸ ـ **فاعلاتن مفاعلن فعلاتن** : سبزه‌ها نو دمید و یار نیامد . بحر خفیف مسدس محبون .
در این بحر : ۲ غزل سروده است .
۹ ـ **فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن** : قدری بحند وار رخ قمری نمای مارا .
بحر رمل مثمّن مسکول .
در این بحر : ۲۹ غزل سروده است .
این بحر را بر وزن «متفاعلن فعولن متفاعلن فعولن» نیز می‌توان خواند .
۱۰ ـ **فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن** : شکـر را شد اگرچه سیه مور مُتَرکب .
بحر رمل مثمّن مخبون
در این بحر : یك غزل سروده است
۱۱ ـ **فعولن فعولن فعولن فعول (فعَل)** اسیر است از آن مهر خوبان دلم .
بحر متقارب مثمّن محذوف یا مقصور
در این بحر ۲۶ غزل ، و ۲ مثنوی سروده است (۱ـ آینهٔ اسکندری ، ۲ ـ سپهر اول از نه سپهر)
۱۲ ـ **فعولن فعولن فعولن فعولن** : بهار آمد و سبزه نو شد به جوها .
بحر متقارب مثمن سالم
در این بحر ۱۳ غزل ، یك قصیده ، یك مثنوی (سپهر دوم از نه سپهر) سروده است
۱۳ ـ **مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن** : شمع آن سر دل می‌سد ، اگر این طرف گذری کند
بحر کامل مثمّن سالم.
در این بحر ، یك غزل سروده است .
۱٤ ـ **مستفعلن فاع (فَع) مستفعلن فاع (فع)** آخر گاهی برحال ما کن .
بحر منسرح مثمّن مجدوع یا منحور
در این بحر : یك غزل سروده است .
این بحر را بر وزن «مفعولُ فَعْلَن مفعولُ فعْلُن» را می‌توان خواند .
۱۵ ـ **مستفعلن فَعِلَن مستفعلن فَعِلَن** : چون بسدی ـ من پرسش کنم به از این .
بحر بسیط مثمّن مخبون .
در این بحر : یك غزل سروده است .
۱٦ ـ **مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن** : بهر شکار د برون کژ کرده ابرو ناز را .
بحر رجز مثمّن سالم.
در این بحر : ۱۰۲ غزل ، ویك قصیده سروده است .

۱۷ ـ **مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان** ( خوری به سرم نثر جرعه‌یی می‌ریز .
بحر مجتث مثمّن ، مخبون مکفوف
در این بحر : ۲۱٦ غزل ، ۱۲ قصیده است
۱۸ ـ **مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن** : بام همچو ماه برآمد .
بحر مجتث مثمّن مخبون .
در این بحر : ۳۰ غزل ، و یك قصیده
۱۹ ـ **مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن** از عشق ، عشق زدل برون شد .
بحر هزج مثمّن مقبوض مکفوف .
در این بحر یك غزل سروده است .
۲۰ ـ **مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (فعول** با بوستان ز .
بحر هزج مسدّس محذوف یا مقصور
در این بحر ۱٦۱ غزل ، یك قصیده ، ٤ سروده است
(۱ ـ مثنوی شیرین وخسرو ، ۲ ـ ۳ ـ مثنوی ـ چهر سیم از نه سپهر ، ٤ ـ دولَ ۵ ـ مثنوی تغلق‌نامه) .
۲۱ ـ **مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعی** است اندر دل که درمان نیستش یارا .
بحر هزج مثمّن سالم .
در این بحر ۱٦۵ غزل ، و ٦ قصیده سر
۲۲ ـ **مفعلن فاعلات (فاعلن) مفعلن فا** وه که اگر روی تو درنظر آید مرا بحر منسرح (مطوی مکفوف) :
در این بحر ۳۸ غزل ، ۲ قصیده ، سروده است .
۲۳ ـ **مفعلن فاعلات مفعلن فاع (فع)** طلب چاره ندانست .
بحر منسرح مثمن مطوی مجدوع منحور
در این بحر : ۷ غزل سروده است .
۲٤ ـ **مفعلن مفاعلن مفعلن مفاعلن** : باز رد عشق در آب وخاك ما .
بحر رجز مثمن مطوی مخبون .
در این بحر : ٤۵ غزل سروده است .
۲۵ ـ **مفعلن مفعلن فاعلات (فاعلن)** : ج نفس چون زنم .
بحر سریع مسدس مطوی مخبون .

ـ به تماشای چمن می‌رود
بحر : ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳ مثنوی (۱ ـ
، ۲ ـ قران‌السّعدین ، ۳ ـ سپهر چهارم از

مفتعلن مفتعلن مفتعلن :
ست سپهری که سوم شد ز زبر
فتم ازآنجا کـه قمر کرده مقرّ
جز مسدس مطوی .
بحر : یك مثنوی (سپهر سوم ازنه سپهر) سروده

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن : دل بی رخ تو
را نمی‌شناسد .
ضارع مثمّن مکفوف اخرب .
بحر : یك غزل سروده است .
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (فاعلات) : دیدم
ـ آزمای را .
ضارع مثمن مکفوف محذوف .
بحر : ۲۱۰ غزل ، ۷ قصیده ، و۳ قطعه سروده

مفعول فاعلات مفاعلن : ای نازنین که ماه مبی

ضارع مسدس اخرب مکفوف .
بحر : یك غزل سروده است .
مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن : آن شه نه سوی
می‌رود سوارا .
ضارع مثمن اخرب .
بحر : ۵۷ غزل سروده است .
ر را بروزن «مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن»
خوانند .
مفعول مفاعلن مفاعیلن : ای از مـژهٔ تو رخنه

ج مسدس اخرب مقبوض صحیح عروض وضرب
بحر : ۲ غزل سروده است .
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع (فاع) : بی عمل رسد
ش نه سخن .
ـج مثمّن اخرم مکفوف .
بحر : ۱۵۵ رباعی سروده است .
ید توجه داشت که شمس قیس رازی وزن رباعی
ن نوشته است وامیرخسرو هم براین اوزان رباعی
ولیکن همهٔ اوزان رباعـی به اصطلاح بروزن
قوة الا بالله» است که شامل بحر هزج می‌شود .
نستم تعداد دقیق رباعیات امیرخسرو را به‌دست

اورم .
**۳۳ ـ مفعول مفاعلن فعولن (مفاعیل)** : حار
خبر نکرد مارا .
بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ومقـ
دراین بحر : ۸۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۲ قطعه ، ـ
(۱ ـ مثنوی لیلی ومجنون ، ۲ ـ مثنوی سپهر هـ
سپهر ، ۳ ـ مثنوی تغلق نامه) .
**۳۴ ـ مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولُن (مفـ**
ای زلف چلیپای تو عارتگر دلها
بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف ومقـ
دراین بحر ۱۱۷ غزل سروده است .
**۳۵ ـ مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن** : سم
سودای دیوانه کند مارا .
بحر هزج مثمّن اخرب .
دراین بحر ۴۱ غزل سروده است .

***

مجموع این ۳۵ وزن در ۱۱ بحر عروضی آ
وهر بحر شامل تعداد انواع شعر ذیل است
۱ ـ بحر بسیط : ۱ غزل
۲ ـ بحر خفیف ، ۱۱۲ غزل ، ۲ قصیده ، ـ
۲ مثنوی
۳ ـ بحر رجز ، ۱۴۷ غزل ، ۱ قصیده ، ۱ مثـ
۴ ـ بحر رمل ۵۴۸ غزل ، ۸ قصیده ، ۵
۲ مثنوی
۵ ـ بحر سریع ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳ مثـ
۶ ـ بحر کامل ۱ غزل
۷ ـ بحر متقارب ، ۳۹ غزل ، ۱ قصیده ، ۳
۸ ـ بحر مجتث ، ۲۶۴ غزل ، ۱۳ قصیده ،
۹ ـ بحر مضارع ۲۶۹ غزل ، ۷ قصیده ، ـ
۱۰ ـ بحر منسرح ۴۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۱ ر
۱۱ ـ بحر هزج ، ۵۶۳ غزل ، ۹ قصیده ، ،
۸ مثنوی ، ۱۵۵ رباعی .
مجموع غزلیات ۲۰۰۶ ، قصیده ۴۵ ، قطعه ۲۰
۱۹ ، رباعی ۱۵۵ ومرکب‌بند ۱ . (بحساب بدیع‌العـ
قطعه درصنایع بدیعی دارد) . چنانکه ملاحظه مـ
امیرخسرو بیشتر ازهمه بحور ، دربحر هزج شعر ـ
زیرا ۵۶۳ غزل و ۹ قصیده و ۶ قطعه و ۸ مثنوی
رباعی دراین بحر سروده است . وازهمه بحور کمتـ
بسیط وکامل‌سروده است .
تعداد اشعار موجود امیرخسرو تقریباً ۷۰۱
می‌شود .

[...] بحور و اوزان اشعار امیر خسرو

| شماره | بحر | وزن | غزل | قصیده | قطعه | مثنوی | ربا[عی] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | بسیط | مستفعلن فاع ( مع ) | ۱ | | | | |
| ۲ | خفیف | فاعلاتن مفاعلن فعلن | ۱۱۲ | ۲ | ۴ | ۲ | |
| ۳ | رجز | مستفعلن ( ۴ بار ) | ۱۴۷ | ۱ | | ۱ | |
| ۴ | رمل | فاعلاتن ( ۴ بار ) | ۵۴۸ | ۸ | ۵ | ۲ | |
| ۵ | سریع | مفتعلن مفتعلن فاعلات | ۱۶ | ۲ | | ۳ | |
| ۶ | کامل | متفاعلن ( ۴ بار ) | ۱ | | | | |
| ۷ | متقارب | فعولن ( ۴ بار ) | ۳۹ | ۱ | | ۳ | |
| ۸ | مجتث | مفاعلن فعلاتن ( ۲ بار ) | ۲۶۴ | ۱۳ | ۲ | | |
| ۹ | مضارع | مفاعیل فاعلاتن ( ۲ بار ) | ۲۶۹ | ۷ | ۳ | | |
| ۱۰ | منسرح | مستفعلن فاعلاتن ( ۲ بار ) | ۴۶ | ۲ | | | |
| ۱۱ | هزج | مفاعیلن ( ۴ بار ) | ۵۶۳ | ۹ | ۶ | ۸ | ۱۵۵ |
| جمع | | | ۲۰۰۷ | ۴۵ | ۲۲+۲۰ (بصاب) | ۱۹ | ۱۵۵ |

جدول بالا را "تقریبا" تهیه کرده‌ام
اما جدول زیر انواع اشعار امیرخسرو است آنگونه که در کتاب ها آورده‌اند.

تعداد کلی انواع اشعار امیر خسرو

| [ش]ماره | غزل | قصیده | قطعه | مثنوی | رباعی | دو بیتی | ترجیع | تر[...] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۴۰۰ | ۳۵ | ۱۵ | ۱ | | | ۵ | |
| ۲ | ۳۰۰ | ۵۸ | ۴۴ | ۳ | ۱۵۷ | | ۱۰ | |
| ۳ | ۲۵۰ | ۹۰ | ۱۵ | ۹ | ۱۵ | | ۵ | |
| | ۵۷۰ | ۶۳ | ۲۰۰ | ۱ | ۳۶۰ | | ۶ | |
| | ۲۸۰ | ۲۴ | ۶۷ | ۴ | ۴۱ | | ۵ | |
| جمع | ۱۸۰۰ | ۲۷۰ | ۳۴۱ | ۱۸ | ۵۷۳ | | ۳۱ | |

# پژوهشی در شاهنامه

## مطالعه و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامهٔ فردوسی از دید جهانگیر کویاجی

### دانشمند پارسی هند

«۲»

## تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه (نیمه دوم)

---

### نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، درسرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. درین فصل کویاجی اهمیت دیوان و فرشتگان‌را ازنقطه نظر ارتباط میان شاهنامه ومتون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

**الف: فرشتگان**

درشاهنامه، جامعهٔ فرشتگان و در رأس همه این موجودات آسمانی، سروش جای مهمی رااشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو وسرچشمهٔ اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به‌ایران باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همه‌جا یار و یـاور او وپیروانش می‌باشد، درکشمکشهای مردم ایران وفریدون باضحاك رهبر واقعی است و بانیروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون برضحاك می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن دژ به‌کمك کیخسرو می‌شتابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی وسلطنت خسرو پرویز باحمایت سروش ازانهدام قطعی وتسلط بهرام چوبین رهانیده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی‌پس‌از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش‌را فراموش‌کنند واین فرشته‌که درعصر فریدون حیات

# پژوهشی در شاهنامه

## مطالعه و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامهٔ فردوسی از دیدِ جهانگیر کویاجی دانشمند پارسی هند

«۲»

## تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه (نیمه دوم)

---

### نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، درسرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. دربن فصل کویاجی اهمیت دیوان وفرشتگان‌را ازنقطه نظر ارتباط مبان شاهنامه ومتون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

**الف: فرشتگان**

درشاهنامه، جامعهٔ فرشتگان و در رأس همه ابن موجودات آسمانی، سروش جای مهمی رااشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو وسرچشمهٔ اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به‌ایران باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همه‌جا یار و یـاور او وپیروانش می‌باشد، درکشمکشهای مردم ایران وفریدون باضحاك رهبر واقعی است و بانیروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون برضحاك می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن دژ به‌کمك کیخسرو می‌شتابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی وسلطنت خسرو پرویز باحمایت سروش ازانهدام قطعی وتسلط بهرام چوبین رهانیده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی‌پس‌از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش‌را فراموش‌کنند واین فرشته‌که درعصر فریدون حیات

سلطان محمود
فردوسی
عنصری
عسجدی

درین مورد نیز باید به‌بند هشن (فصل ٦٤ بخش ٢٥) نگاه‌کرد که فرشته سفندارمذرا پاسبان ونگهدار همه آفریدگان معرفی می‌کند، دردینکرت (کتاب نهم فصل ٢٤ بخش ١٠) این فرشته مأمور حفاظت وحمایت روح وجوهر راستی ودرستی است.

سپس به‌فرشته خرداد می‌رسد وازو می‌خواهد که سرزمین شاه‌را شاد وخرم سازد ونیاگانش را فرخنده بدارد.[6] حال اگر به‌کتاب هفتم دینکرد (فصل ٢ بخش ٣٢) نگاه کنیم خواهیم دید که فرشتهٔ خرداد باهمکارش امرداد، آب به‌گیاهان می‌ساند وحامل برکت و وفور است وفرشتهٔ همکار خرداد نیز فروردین است که حامل فره‌وشی‌های نیاکان پادشاه است وفرشته مرداد نیز فرشته حافظ و مراقب چهارپایان است[7].

این مطلب‌را نیز درکتاب نهم دینکرت (فصل ٤١ بخش ١٧) می‌توان یافت.

در این آفرین از فرشتگان دیگر از جمله ابان و دی نیز نام برده می‌شود و چون دربن گفتار درباره فرشتگان سخن بدرازا کشیده است ازذکر آن خودداری می‌کنم.

درینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا این آفرین درعصر فردوسی معمول وشناخته شده بوده است وفردوسی آنرا اقتباس ومنظوم ساخته یا اینکه آنرا خود تصنیف وتکمیل وتدوین کرده ومنظوم ساخته است؟ به‌تصور من حدس اولی درست‌تر است، دراین صورت باید گفت‌که این خود بخشی بوده است ازداستان مطبوع بیژن ومنیژه وفردوسی آنرا نیز درطی داستان‌سرائی خود، نقل ونظم کرده است[8]

## ب: دیوان

اگر قبول کنیم که فردوسی در توجه به‌فرشتگان و اشاره بداستان ارمنون ومنابع ایران باستان بهره‌یابی کرده است باید درمورد دیوان نیز همان فرض‌را قبول داشته باشیم، البته گذشته زین رد پای این‌گونه افسانه فردوسی‌را درداستان پهلوی نیز می‌توان یافت

٥ جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧١
سفندارمذ پاسبان تو باد خرد جان و روشن روان تو باد

٦ - جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧٢
خو خردادت از ناوران بردهاد (نیا باد فرخ نیا ونژاد)
ز مرداد باش از (ز خرداد بادا) بیرو نوم شاد

٧ - جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧٢ درزیرصفحه شماره ٤
بن چارپایان عمرداد باد همیشه تن و جانت آباد باد

٨ نگاه‌کنید به‌کتاب دیگر نوباحی آئین‌ها وافسانه‌های ایران وچین ص ٢٠٢/٢٠٦

به مقابل: تصاویر شاهنامه‌های چاپ هند، همانند شاهنامه‌های خطی عهدتیموریان همه‌جا مجلس باریابی فردوسی وشاعران دیگر در ان محمود را مشاهده می‌کنیم درصورتیکه در شاهنامه‌های کهن این مجلس کمتر دیده می‌شود از جمله شاهنامه کهن کاما که فاقد ن است. درشاهنامه‌های چاپی تهران و تبریز هم این مجلس کمتر دیده می‌شود. درتصویر بالا که از یك شاهنامه قدیمی چاپ نه شده سلطان‌محمود ایاز ووزیر سلطان محمود و چهار شاعرمعروف آن عهد دیده می‌شوند. اشتباه بزرگ تصویرنگاروخطاط درآو رودکی بجای فرخی قابل توجه‌است

وخرد آدمی سخن می‌گوید ودرپاسخ شاه که می‌پرسد دراین میان بدترین آنها کدام است ، وزیر آز را معرفی می‌کند[9]. اکنون به‌متون پهلوی می‌پردازیم : درفصل ۳۷ داستان دینک (بخش‌های ۵۰ تا ۵۳) فهرستی ازدیوان‌را می‌خوانیم که درآنجا نیز آز ریاست دارد ، این چهار دیو که دراین فهرست ذکر شده عبارتند از :

آز ونیاز و آاِشم Aeshm (خشم) وسگ . درشاهنامه سر این چهارتا ذکر شده است بقیه عبارتند از میتخت Mitakht (دروغ) استوویداد Astovidad (تلف کردن موجودات) بوشاسپ Bushasp (تنبلی) سپ (نب) زرمان (فرتوتی) واَ Vae بد(که باعث تخدیر اعصاب است) زیریچ Zairich که‌خوراکی‌ها را مسموم و باعث مرگ می‌شودو نهیو Nihiv (آدم کشی)

دربخش پنجم همان کتاب دو دیو دیگر ازدیوان شاهنامه ذکر شده‌اندکه عبارتند رشك وسخن‌چینی وفتنه‌برانگیری که دراین میان رشك بدتر است که مایه فریب است وسخن‌چینی باعث ننگ وعار وبرپائی فتنه . اگر آنچه‌را که دربخش‌های ۵۰ و ۵۲ و ۵٤ داستان دینك ذکر شده باهم بیاوریم فهرستی ازکلیه دیوهای مذکور درشاهنامه فردوسی‌را بدست خواهیم داشت فردوسی درکار خود فقط ازعوامل مجرد معنا نام می‌برد وخوب می‌دانسته است که معرفی عواملی چون میتخت و آستوویداد و بوشاسپ کتاب ویراکه یك توصیف شاعرانه دلپذیر است باك متن سنگین وخشك مذهبی مبدل می‌کرده ، بهمین دلیل ازبکاربردن اصطلاحات والفاظی که برای مردم عصر وی ناشناس می‌بودند ، خودداری کرده است ، بویژه باتردیدی که ممکن بود درمردم مسلمان آن دوران پیدا شود، شاعر حکیم کوشش داشته است که ازحریم آئین‌مسلمانی خارج‌نشود دراین باره به‌بخش یازدهم گنج شایگان نیز می‌توان مراجعه کرد

فردوسی درباره دیو آز ، بسیار سخن گفته است وهمیشه آنرا ریشه و اساس بدیها (ام‌الفساد) شمرده است به‌نظرمن ، فردوسی درارائه این مطلب نیز به‌منابع پهلوی و اوستائی مهمی دسترسی داشته ، بر مبنای همان منابع آن را دیو شماره یك معرفی کرده است . در فصل هشتم مینوگ خرد می‌خوانیم که در روز رستاخیز ، پس‌ازآنکه دیوان نیست ونابود شدند ، سه فرشتهٔ طراز اول میترو و زروان و رشنو ، دیو آز را سر از میان خواهند برد (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲٤ صفحه ۳۳)[10]

درهمان کتاب بخش‌های ۱۵ و ۱٦ درفصل دوم بار دیگر به‌تفوق دیو آز اشاره شده‌است هیولای آز ، آدمی‌را فریب می‌دهد ودروی انگیزه‌ای بوجود می‌آوردکه دنیا ولذائذ آنرا برهمه چیز مقدم بدارد وآنچه‌راکه قابل دیدن ولمس کردن نیست بدست فراموشی سپارد

۹ - جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤۲

بدو گفت‌کسری که ده دیو چیست     کزیشان خرد را بباید گریست

جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤۳

چنین داد پاسخ که آز و نیاز     دو دیوند با زور و گردنفراز

جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤٤

دگرخشم‌ورشك‌است‌وننگ‌است‌وکین     چو نمام (و) دو روی ناپاکدین

جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤٥

دهم آنك ازکس ندارد سپاس     بنیکی و هم نیست یزدان‌شناس

جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤٦

بدو گفت ازین‌شوم ده با(هر) گزند     کدامست‌آهرمن(اهریمن) ورورمند

جلد هشتم ص ۱۹٦ شماره ۲٤٤۷

چنین داد پاسخ بکسری که آز     ستمکاره دیـوی بود دیـرساز

۱۰ - مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۱۵ ودرباره آز به صفحه‌های ۹۵ ، ۷٦ ، ۳۵ ، ۲۳ ، ۷ همان کتاب .

فردوسی و شاهنامه ، گراور یك نسخه رنگی چاپ هند مورخ سال ۱۹۳٤ مقارن با برگذاری جشن هزاره فردوسی درایران . در
توجه فردوسی به آئین زرتشتی کاملاً محسوس است . نقش فروهر را می‌بینیم با سر فردوسی و بت معروف شاعر ودر دو
یك آتشدان وهیکل وچهره زرتشت نقاشی شده است . مطلب دیگر که درین تصویرجلب توجه می‌کند تلفیق نقش‌های هخامن
و آتشکده‌های بمبئی است با برخی صحنه‌های شاهنامه . ارائه چنین تصویری یك بازتاب گویاست از توجه فوق‌العاده پارس
شاهنامه فردوسی

درپشت‌ها توصیف شده ، بلکه در وندیداد هجده‌شماره‌های ٤٥ و ٥٦ و یسنا هفده شماره ٤٦ و یسنا چهل وهفت شماره ٢٢ نیز دیو آز ، بعنوان دشمن شماره یك آدمی معرفی شده است وخودبخود به‌این نتیجه می‌رسیم که فردوسی درارائه تفوق دیو آز ، ازمنابع دینی ایرانی بهره‌جوئی داشته است . فردوسی ، درشاهنامه ، دو دیو آز و نیازرا دو برادر توأمان می‌داند ، دربن‌باره نیز بهتر است که متن‌های پهلوی را بازبین کنیم. در فصل‌هجده‌مینوگ خردمی‌خوانیم که آدمی، همه‌چیز، حتی وحشت از مرگ و سوق به‌جهنم را در قبال فریب آز و نیاز (نیازنیه) Niyazanih از یاد می‌برد[11] درینجا ملاحظه می‌کنیم که حرص وآز ، نارضائی ونیاز دو دیو مخالف آدمی هستند ودرین میان آز تقدم دارد وفردوسی نیز این تقدم‌را همینه رعایت کرده است ، به‌دلیل اینکه درمنابع وی ــ متون پهلوی ــ نیز ، این تقدم وجود داشته است . (کتابهای مقدس مشرق‌زمین جلد ٢٤ ص ٥٠) .

## فردوسی و مناظرات فلسفی در دربار ساسانیان

برای اینکه بدانیم فردوسی در ارائهٔ اندیشه‌های ژرف اخلاقی، آئینی‌و فلسفی خودتاچه حد مرهون متون پهلوی است ، مناظرات فلسفی دربار ساسانیان‌را در دوران شاهنشاهی بهرام‌گو و انوشیروان درشاهنامه بررسی‌کرده ، آنرا باآنچه درمتن‌های پهلوی هست مطابقه و مقایسه می‌کنیم تا به این نتیجه برسیم که شاعر حکیم درین مرحله نیز شاگرد‌این نویسندگان بوده‌است.

باید قبول کنیم که فردوسی نه‌تنها ازنقطه‌نظر روایات اساطیری ، پهلوانی و تاریخی وارث ساسانیان بوده ، بلکه رسالتی نیز برای ارائه اندیشه‌های فلسفی و اخلاقیات ساسانیان داشته است . اکنون متن گفتگوی سفیر روم وموبد دربار بهرام‌گور راکه درشاهنامه آمده است‌بافصلهای ٤٠ و ٥٥ دینای مینوگ‌خرد مقایسه می‌کنیم.

بهرام‌گور پس ازنبرد با خاقان چین فرستادهٔ روم‌را که مدتی درانتظار باریابی مانده بود به حضور پذیرفت و گفت : مرا رزم خاقان زتو بازداشت .. سخن هرچه گوئی‌تو پاسخ‌دهم. فرستاده پس از درود و عرض سلام از قول قیصر نام سرورش را که ارائه هفت سؤال است به‌شاه رسانید[12].

درفصل چهلم مینوگ خرد پرسشهائی‌را می‌یابیم که بسیار به‌پرسشهای مطروحه درشاهنامه شبیه است :

چه چیز درخشان‌تر وکدام چیز تیره‌تر است ؟ چه چیز پرتر وکدام چیز تهی‌تر است ؟ آن چیست که هیچکس قادر به‌ربودن آن نیست وآن چه چیز است که هیچکس نمی‌تواند آنرا خریداری کند ؟ (نگاه کنید به‌مجموعه کتابهای دینی مشرق زمین جلد ٢٤ ص ٧٩) .

پاسخهای پرسش دوم‌وسوم وچهارم همان پاسخهای‌فردوسی است : دانش ، مهارت‌وخرد درباره بالا بودن بهشت وپائین بودن جهنم که درشاهنامه مذکور است ، درهمان کتاب فصل ٤٤ شماره‌های ٩ و ١٠ [14] را می‌خوانیم :

آسمان در بالای زمین قرار گرفته است بشکل یك تخم مرغ ، مخلوقی از اهورامــزدا وحالت زمین به‌آسمان شبیه است به‌حالت زرده درکل تخم مرغ (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ٨٥) .

درشاهنامه به‌فراوانی ستارگان اشاره شده است و مادرفصل ٤٩ شماره ٢ همان مینوگ خرد این مطلب‌را می‌خوانیم[15] . ودرهمان فصل شماره ٢٢ می‌خوانیم[16]: «مجموعه‌ها و کهکشانهای بیشمار» . درصفحات بعدی همان کتاب ، فصل ٥٧ ، درباره نامها وموارد کارآئی خرد بتفصیل صحبت شده ، (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ١٠١ ــ ٩٨) بطوری که می‌توان

يك موازی وتشابه مطبوع میان آنچه فردوسی درشاهنامه آورده ومتن پهلوی یافت ، فردوسی نیز درشاهنامه ازنامهای متعدد خرد سخن گفته است .

خوارشمردن ستاره‌شناسان درآغاز بنظر عیرعادی وظالمانه میرسد اما فراموش نکنیم که این منجمان دراغلب موارد ازداش اختصاصی خود منحرف میشوند و وانمود میکنندکه ازعلوم خارق‌العاده خاصی بهره‌مندند . دانته نویسنده بزرگ ایتالیائی نیز درکتاب خود هنگام صحبت ازمجازاتهای سخت ، بیانی دارد شبیه بیان فردوسی درعرصه خوارشماری این‌گروه :

به‌این سبب‌که وی دیدش سوی جاهای دوردست متوجه بوده است
چشمانش و مسیرش اکنون میبایستی برعکس وقهقرائی بوده باشد

ودرفصلی دیگر ازنحوه مجازات کیمیاگران دردوزخ پرده برمیدارد

پس‌از پایان سخنان موبد سفیر ازوی سپاسگزاری میکند وشاه دربارهٔ موبد میگوید که: همه فیلسوفان‌و را بنده‌اند – بدانش او سرافکنده‌اند (ص ٤٠٦ شماره ١٧٧٩) و روز بعد موبد ازسفیر دو سؤال میکند[١٧] وازپاسخ سفیر قیصر نیز راضی نمیشود وخود به‌پرسشهای خویش

---

١١ – مینوی خرد ص ٣٤ فصل ١٧ شماره ٤ ١

١٢ – سئوال‌ها وجواب‌ها ازمتن شاهنامه جلد هشتم ص ٤٠٤/٥

١٧٤٢ : ودیگر که فرمود تا هفت حبر — بپرسم زدانندگـان نو بیـر
١٧٤٤ : بفرمود تا موبـد موبـدان — نشد پیش با موبدان و ردان
١٧٤٧ : بموبد چنین گفت کای رهنمون — چه چیزآنکه خوانی‌همی‌اندرون
١٧٤٨ : دگرآنکه بیرونش خوانی همی — جزین نیز نامش ندانی همی
١٧٤٩ : زبر چیست ای مهتر و زیر چیست — همان بی‌کرانه که و خوارکیست
١٧٥٠ : چه چیز آنکه نامش‌فراوان بود — مر اورا بهـرجای فرمان بود

پاسخ‌ها

١٧٥٣ برون آسمان و درونش هواست — زبر فر یزدان فرمان‌رواست
١٧٥٤ همان بی‌کران درجهان ایزدست — اگر پاکـگیری بدانش بدست
١٧٥٥ زبرچون‌بهشست و دوزخ بەزیر — بد آنرا که باشد بەیزدان دلیر
١٧٥٦ : دگرآنکـه بسیار نامش و — زبنده بهـرجای کامش بود
١٧٥٧ خرد دارد ای پیر بسیار نام — رساند خرد پادشا را بکام
١٧٦٤ : دگرآنکه دارد جهاندار خوار — بهـرداش از کردهٔ کردگـار
١٧٦٥ : ستاره‌است رخشان ز چرخ بلند — که بینا شمارش نداند که چند
١٧٦٦ : بلند آسمان راکه فرسنگ نیست — کسی را بدو راه وآهنگ نیست
١٧٦٧ : همی خـوارگیری شمار ورا — همان گردش روزگـار ورا

١٣ – مینوی خرد ص ٥٧ فصل ٣٩ شماره‌های ٨ ٣

١٤ – همان‌کتاب ص ٦١ فصل ٤٣ شماره‌های ١٠ و ٩

١٥ – همان‌کتاب ص ٦٥ فصل ٤٨ شماره ٢

١٦ – همان‌کتاب ص ٦٧ شماره ٢٢ .

١٧ – جلد هشتم ص ٤٠٦

١٧٨٥ : زگیتی (بەگیتی) زبان‌کاربر کار چیست — که برکرده او (آن) بباید گریست
١٧٨٦ : چه دانی تو انـدر جهان سودمند — که از کردش مـرد گردد بلند

پاسخ :

١٧٨٧ : فـرستاده گفت آنك دانـا بود — همیشه بـزرگ و توانا بود
١٧٨٨ : تن مرد نادان زگل خوارتـر — بهـر نیکئی ناسزاوار تـر

اما موبد ازپاسخ سفیر ناراضی است ومی‌گوید :

١٧٩٠ : بدو گفت موبد که نیکو نگـر — بیندیش و ماهی نجشکی ممـر

وسفیر می‌گوید :

١٧٩١ : فرستاده گفت ای پسندیـده مرد — سخنها ز دانش تـوان یاد کرد

بقیه درصفحه ٥٩

سفیر وخود موبدرا درهم آمیخته است ومی‌نویسدکه وی درجواب دو سؤال موبد : چه کار ازهمه بهتر وچه‌کار ازهمه‌زیان‌بارتر است ، گفت : خردمندی ، کشتن انسان بی‌آزار.)

پاسخ وحتی پرسش‌های دوگانه‌را نیز می‌توان درفصل‌های ۳۵ و ۳۶ مینوگ خرد یافت[۱۸] (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین فصل ۲۴ ص ۷۲/۷۰).

در فصل ۳۵ می‌خوانیم : چه چیز و چه کار یك مرد را واقعاً غنی و بی‌نیاز می‌سازد؟
پاسخ دانائی وخردمندی است ، همانند شاهنامه .

درفصل ۳۶ شماره ۲۴ سؤال اینست[۱۹]: کدام گناه بسیار هولناك وغیرقابل بخشش است ؟
پاسخ کشتن انسان بیگناه است .

پس‌ازپایان مناظرات ومزبت خردمند رومی ، خود بهرام گور سخنرانی کوتاهی دارد ودرطی آن ملت خویش‌را ازپیمودن راه شیطان ودبو برحذر می‌دارد وپدرش یزدگرد وجمشید وکیکاوس‌را بیاد ایشان می‌آوردکه باپیروی دیوان واهرمن خردمندی ، سعادت وسکامی خویش‌را ازدست دادند[۲۰].

درباره محتوای این دو ببت نیز درکتاب مینوگ خرد ، مطلب مشابهی می‌توان یافت ، درفصل ۵۷ شماره ۲۱ [۲۱] (کتابهای مقدس مشرق زمین ص ۱۰۲) چنین می‌خوانیم :

«همانند یم (جمشید) فریدون و کیکاوس . . . ایشان هیچیك حق آئین خویش را بجای نیاوردند نابجائی‌که نسبت به‌خدای خود نیز حق‌ناشناس شدند واین مرهون قصوری بودکه درخرد ذاتی و عقل جبلی ایشان وجود داشت».

اگرچه ممکن‌است‌که این عبارت قدری مایه شگفتی شود، اما ازین نقطه نظرکه‌باگفته‌های فردوسی دارای توازی وتشابه است اهمیت دارد ودلیلی است دیگر براین مدعاکه فردوسی درارائه مفاهیم عقلی وفلسفی به‌متن‌های پهلوی دسترسی وآشنائی داشته است .

## فردوسی و مفهوم خوب مطلق

درهمهٔ مکتب‌های اخلاقی جهان ، مفهوم خوب مطلق یاحدودی‌که ارائه و اجرای آن ازطرف مردم امکان داشته باشد وجود دارد واین مفهوم دارای مقامی ارجمند است ، ازاین لحاظ که یکی از هدفهای اساسی زندگی معنوی آدمی است. در مکتب اخلاقی فردوسی ، خرد ریشه و اساس خوب مطلق است، وی خرد و خردپیشگی را نه تنها خمیرمایه همه فضیلتهای‌بشری می‌داند ، بلکه آن‌را چون درختی تنومند فرض می‌کندکه انشعابات وشاخ وبرگهای آن ، هریك پایگاهی برای یك پدیدهٔ معنوی اصیل اخلاقی برپایه تقوی و دادگری می‌تواند باشد . ازاینروست که شاعر تااین اندازه به‌خود اهمیت می‌دهد واعلام خطر می‌کندکه اگر آدمی انحرافات شیطانی را درنفس خویش راه دهد ، خردمندی ازملك وجودش رخت برخواهد بست واین عامل اساس شادکامی و تقوی حتی بوی نگاه هم‌نخواهدکرد، وی خرد را بزرگترین موهبت الهی می‌داندکه خداوند به‌انسان اعطا کرده است[۲۲].

دربارهٔ خرد شاعر نظر به جالب دیگری را نیز ارائه می‌کند و می‌گوید که نقطه مقابل خردمندی بدکاری است و راه خرد راه علم و دانش است در پهنه‌ای‌گشاده و بزرگ[۲۳].

در جای دیگر وی خرد را با انشعابات فراوانش توصیف می‌کند و مهر ، وفا ، راستی ، زیرکی ، بردباری ورازداری‌را ازخردمندی می‌داند وآنرا ازهمه نیکوئی‌ها برتر می‌شمارد[۲۴].

اکنون متن‌های پهلوی‌را برای یافتن گواه مرور می‌کنیم ، درفصل ۳۱۲ ازکتاب ششم دینکرد (ترجمهٔ دستور پشوتن سنجانا جلد دوازدهم ص ۲۷) می‌خوانیم‌که شکوه فضائل اخلاقی شادی ، امید وکارائی وهوشمندی بشری ، که لازمه پیشرفت وترقی جامعه است سرچشمه‌ای جز

خرد وخردمندی ندارند .

و نیز درفصل ۳۵ مینوگ خرد آمده است که : غنی‌ترین انسانها کسی است که‌درخردمندی انسانی کامل باشد[۲۵] ودرهمین متن گفته شده است که خردمندی اوج پرهیزکاری وسرآمد همه فضائل است و : آدمی باید برای فرشته خرد با جوهر عقل بیش‌ازکلیه‌فرشتگان‌دیگر ارج‌واهمیت قایل شود وبه‌نیایش وتقدیس آن بپردازد (فصل نخست شماره ۵۳)[۲۶].

درین‌جا باید یادآوری کنیم که همه این فرشتگان ، جوهر مطلق فضایل اخلاقی هستند وبرپایهٔ این اصل است که درهمان فصل مینوگ خرد ، شماره ۵٤ می‌خوانیم : تقدیس و نیایش جوهر عقل و اعتقاد صادقانه به‌آن ، به‌آدمی امکان می‌دهد که ازنیکوئی و امداد همهٔ این فضایل برخورداری یابد[۲۷] .

## رده‌بندی و جداسازی نیکی‌ها و بدیها

فردوسی در دو جای کتاب خود کوشش دارد که نیکی‌ها (فضایل) وبدیها (مفاسد) را ازهم جدا ساخته طبقه‌بندی کند . وی درهردو مورد این وظیفهٔ خطیررا برعهدهٔ بزرگمهر قرار می‌دهد ودرهردو مورد نیز درمتون پهلوی مطالب مشابه وموازی باآن می‌توان یافت . هنگامی که یزدگرد پیر از بوذرجمهر می‌پرسد که ده مفسده معنوی را برای وی برشمارد حکیم می‌گوید نخست عیب‌جوئی است ، دوم رشک ، سوم سخن‌چینی ، چهارم سخن بی‌مورد گفتن ، پنجم‌خواستن

| | | |
|---|---|---|
| ۱۷۹۲ | تو این گر دگرگونه دانی بگوی ومونه پاسخ می‌دهد | که از دانش افزون شود آبروی |
| ۱۷۹۳ | بدو گفت موبد که اندیشه کن | کز اندیشه بارور گردد سخن |
| ۱۷۹٤ | زکینی هم زآنکو بی‌آزار تر | جهان دان که مرگش زبان‌کارتر |
| ۱۷۹۵ | به مرگ بدان شاد باشی رواست | جو راند بدونیک بی مرگ راست |
| ۱۷۹٦ | ازین سودمندی بود رای زنان | خرد را میانجی کن اندر میان |

۱۸ - مینوی خرد ص ۵۲/۵۰ فصل ۳٤ شماره‌های ۱۱ - ۱ و فصل ۳۵ شماره‌های ۳۳ - ۱

۱۹ - درین فصل یك سئوال و ۳۲ پاسخ وجود دارد که همه درباره‌گناهکاران است

۲۰ - جلد هفتم ص ٤۰۸ شماره ۱۸۲۸

| | |
|---|---|
| به‌بستند با جم و کاوس شاه | جه کردند کز دیو جستند راه |
| جلد هفتم ص ٤۰۸ شماره ۱۸۲۹ · | |
| پدر همچنان راه ایشان بجست (گرفت) | بآب خرد جان تیره نشست (زکژی ره دیو آسان گرفت) |

۲۱ - مینوی خرد ص ۷٤ فصل ۵٦ شماره ۲۱

| | |
|---|---|
| ۲۲ - هوا را مبر پیش رای و خرد | کزان پس خرد سوی تو ننگرد |
| خردمند را خلعت ایزدیست | سزاوار خلعت نگه کن که کیست |
| ۲۳ - چنین داد پاسخ که کردار بد | بود خصم روشن روان خرد |
| چنین داد پاسخ که راه خرد | ز هر دانشی بیگمان بگذرد |

۲٤ - جلد هفتم ص ٤۰۵ :

| | |
|---|---|
| ۱۷۵۷ : خرد دارد ای پیر بسیار نام | رساند خرد پادشا را بکام |
| ۱۷۵۸ : یکی مهرخوانند(خوانندش)ودیگروفا | خرد دور شد درد ماند و جفا |
| ۱۷۵۹ : زبان‌آوری راستی خوانندش | بلنداختری زیرکی دانندش |
| ۱۷٦۰ : گهی بردبار و گهی رازدار | که باشد سخن نزد او پایدار (استوار) |
| ۱۷٦۲ : توچیزی مدان‌کزخرد برتراست | خرد بر همه نیکوئیها سر است |

۲۵ - مینوی خرد ص ۵۰ فصل ۳٤ شماره ۵ ·

۲٦ و ۲۷ - مینوی خرد ص ۵ - ٤ شماره‌های ۵۳ و ۵٤ ·

یك صفحه از شاهنامه کهن دستور که در مؤسسهٔ شرقشناسی کاما، بمبئی نگهداری می‌شود ، ازروی تصویر خالی ازنفوذ نقاشی چینی (مغولی) ورسم‌الخط بسیار کهن کتاب می‌توان به قدمت آن پی‌برد.این کتاب به احتمال قریب به یقین کهنسال‌ترین شاهنامه مصور جهان است با ٤٥ تصویر . خط آن با خط نسخهٔ کهن التفهیم بیرونی ، ازقرن پنجم ، متعلق به همین کتابخانه قابل قیاس است . هردو کتاب درشماره‌های گذشته این‌ماهنامه توسط نگارندهٔ این‌مقاله معرفی شده‌است.

مال ومکنت بدون استحقاق وششم خشم است[۲۸].

اکنون به‌فهرستی نگاه می‌کنیم که درهمین زمینه توسط بیشاپ گاسرتلی درکتاب فلسفه آئین مزدیسنا Bishop Casartelli, Philosophy of the Mazdayasina Religion p. 162 گردآوری شده است. درکتابهای گوناگون مقدس و نیمه مقدس نیز چنینه گسریخته به‌این مطلب برمی‌خوریم، اما نویسنده دراین کتاب باتوجه به‌همه این متن‌ها گناهانی‌راکه منع شده‌اند این چنین یاد می‌کند: (عیب‌جوئی نکنید، طمعکار نباشید، خشمناك شوید، نگران نباشید، ازبی‌عفتی بپرهیزید، رشك نبرید، شرم‌را بحد گناهکاری نرسانید، ازروی بیکارگی و تنبلی به‌خواب نروید وسخن بی‌محل مگوئید) این فهرست به‌مراتبی قابل توجه بافهرست فردوسی درشاهنامه قابل تطبیق است.

فهرست دیگر فردوسی‌را درصفحات گذشتهٔ این گفتار خوانده‌ایم ومحتوای آن‌را با متن‌های پهلوی مقایسه کرده‌ایم (ده دیوکه بوذرجمهر برای انوشروان برمی‌شمرد).

فهرست دیگر نامهای گوناگون ناحیه‌های مختلف خرد است‌که آنرا نیز خوانده و شنیده‌ایم (جلد هشتم ص ٤٠٥ وحاشیه مبحث: مفهوم خوب مطلق درهمین مقاله)، بوید دربار بهرام گور برای سفیر روم این نامهارا برمی‌شمرد ومی‌گوید مهر و وفا وراستی، و زیرکی وبردباری ورازداری همه ازجنبه‌های گوناگون خرد وخردمندی است. اکنون دیگردرا از نقطه نظر این رده‌بندی‌فضائل بررسی می‌کنیم که درآنجا نیز بسیاری ازفضائل اخلاقی‌را، اشعابات بافرزندان خود می‌شمارد.

درکتاب چهارم ص ۱٤۱ دیگرد می‌خوانیم: دو فصلت بسیار گرامی منشعب از خردمندی آزادی وصلح‌دوستی است ودرکتاب دوم ص٧٤ همان کتاب فضائل اخلاقی‌را بعنوان سه‌جفت دختر توأمان خرد معرفی می‌کند، این شش فضلت اینگونه ارائه می‌شوند: اندیشهٔ نیك، کوشش، خرسندی وقناعت، عشق به‌خردمندی وپروهش برای معرفت بیشتر (کتاب کاسرتلی ص ۱۵۰).

✶ ✶ ✶

درپایان این گفتار نخست باردیگر یادآوری می‌کنیم که فردوسی دست‌کم به‌متن پهلوی مینوگ خرد دسترسی داشته وهنگام سرودن آغاز شاهنامه ومناظرات فلسفی دربار بهرام گور، ازین کتاب بهره بسیار گرفته است ومفاهیم اخلاقی وفلسفی این اثررا، به‌قالب اشعار زیبا وپرمعنا ریخته‌است. درباره عصرتألیف‌مینوگ‌خرد نیزنظر دوداننشمندوست‌ومرتبی Dr. E W West and و Dr. A. D Mordtman (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ١٧) را بیاد می‌آوریم که‌گفته‌اند مینوگ‌خرد مدتی پیش از تسلط اعراب تصنیف‌وتکمیل شده و درعصر فردوسی کاملاً شناخته شده بوده است. احتمال بهره‌مندی فردوسی از متون پهلوی دیگر نیز البته هست.

شکل دیگر مسئله اینست‌که شاید فردوسی هنگام بررسی واستفاده از باستان‌نامه برای تصنیف شاهنامه این مطالب‌را نیز درآن کتاب یافته بوده، شعر درآورده است، دراینصورت مینوگ خرد ازمقام فعلی خود تنزل خواهد یافت وبعنوان مجموعه‌ای ازبرداشت‌ها ومفاهیم عقلی وفلسفی موجود درباستان‌نامه درخواهد آمد. خود باستان‌نامه نیز بااحتوای برمطالب اخلاقی و فلسفی ارزشی دیگر خواهد یافت واین سئوال پیش خواهد آمدکه آیا منبع اقتباس این متون پهلوی موجود نیز باستان‌نامه بوده است؟

---

۲۸ – چنین داد پاسخ که باری نخست
اگر مهتری برنو رشگ آورد
سه دیگر سخن‌چین دورویه مرد
چو گوینده گوید ز هرجایگاه
بچیزی ندارد خردمند چشم

دل از عیب جستن ببایدت شست
چو کهتر شود او سرسگ آورد
بدان تا برانگیزد از آب گرد
سخن گفت ازو دور شد فروجاه
کزو بار ماند بپیچد زخشم

# نمایشگاه آثار مردم

# نیکیامه کارنامهٔ ادبی طالب آملی

## شاعر هنرمندی که شایستهٔ این فراموشی نیست

(۱۰)

دکتر گودرزی

**طالب و جنون** - بعضی از تذکره‌نویسان عقیده دارند که طالب دراواخر عمر دچار جنون و اختلال حواس شده ، تا روز مرگ با پریشانی واختلال مشاعردست بگریبان بوده‌است از جمله محمد عارف شیرازی در لطائف‌الخیال می‌نویسد: «اتفاقاً از چشم زخم روزگار آسیبی ا صدمهٔ سودا باو رسیده مجنون شده دو سه سال در کسوت جنون خون در کاسهٔ مجنون می‌کرد» بعضی دیگر از تذکره‌نویسان نوشته‌اندکه او مدتها از شعر و شاعری دست‌کشیده، خاموشی‌اختیار کرده است. دراین‌مورد نصرآبادی عقیده داردکه: «سودائی بهمرساند و مدتی خاموش‌بودچنانچه خود میگوید:

ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست     از ما خطی بمهر خموشی گرفته‌اند

***

به صد زبان به خموشی چو شانه ساخته‌م     دماغ وقف ندارم بهانه ساخته‌ام »

مطالعه دقیق آثار طالب نشان میدهدکه نظر به دسته دوم، که نوشته‌اند«سودائی بهمرساند و مدتی خاموش بود» قابل‌قبول‌تر است. قصداین‌نگارنده آن‌نیست‌که جنون را برای طالب لکهٔ ننگی بدانم و برای پاك‌کردن آن تلاش‌کنم با این نظریه‌که طالب در اواخر عمر مبتلابه جنون نبوده دفاع نمایم ، چون اختلال مشاعر وبیماریهای روانی همانند سایر امراض هر آن ممکن‌است گریبانگیر آدمی‌شوندو دربرابر ابتلابه‌این‌عوارض‌فقیروغنی،خردو کلان‌یکسانندبنابراین‌اگرشاعر پراحساس و زودرنجی چون طالب باآن‌همه ناکامیها، در اواخر عمر مجنون شده‌باشد چیزی از مقام ادبی اوکاسته نمی‌شود، ولی اگر منصفانه قضاوت‌کنیم می‌بینیم علت آنکه عده‌ای اورامجنون به شمار آورده‌اند چیزی جز حساسیت و زودرنجی و طرز تفکر او که با قرارداد های اجتماعی‌زمانه‌اش مطابقت نمی‌کرد ، نبوده است . طالب پس‌ازرسیدن‌به‌مقام ملك‌الشعرائی‌به‌ثروت بیکرانی دست یافت و دارای زندگی پرزرق‌وبرق‌درباری‌شد. چون مرد باشخصیت و سخاوتمندی بود علاوه‌بر آنکه با گشاده‌دستی گذران می‌کرد و زندگی خود را به‌عالیترین وجهی‌میگذرانید، بهشعرا و هنرمندان و ایرانیان تازه‌وارد به هند نیز کمك مالی می‌کردو خرج راه‌بسیاری‌ازآنها را که عزم وطن بودند میپرداخت. رسیدن به‌عالیترین درجات در شعروشاعری بدست آوردن‌مقامی

حساس در دربار باشکوه جهانگیر و ثروت و مکنت فراوان، باعث شد که طالب، با همه حسن خلق وسلوك و مردمداری خویش، مانند بسیاری از ابناء زمانه در مورد شعر و شاعری دچار عقده خودبزرگ‌بینی شود و کوچکترین انتقادی را بشدیدترین وجهی پاسخ دهد! بهشعر قصیده‌مانند زیر که نمونه خوبی ازطنز درآثار طالب وگواه درستی نظر بالاست توجه فرمائید:

معاندان که مرا دلخراش افتادند | به اعتقاد ناس، به معنی تمام نسناسند
بزعم خود همه گلچین عقل و زان غافل | که در محاوره گلزار دهر، کنّاسند
ز اهل نظم شناسند خویش را هیهات | ندیده که این دو تا مجهول درجه و بواسند
اگر غنا کل جهل است، عین استغنا | وگر نتیجه علم است، شخص افلاسند
همه به نفس نباتی و روح حیوانی | کسند نیست، کجا از منزله ناسند
تمیزشان ز بهایم بدین بود که ایشان | تهی ز حس و بهایم تمام حسّاسند
باطلس سخنم دست رد نهند و سزد | که این خران همه سوداگران کرباسند
تمام دیو نژادند و من عزائم خوان | از آن چو سایه من می‌نگرند، بهراسند
بوصفشان جگر نطق را چه مکاوی | خموش طالب کاینان عرض اجناسند

چنانکه می‌بینیم طالب درپایان این اشعار که بیش از بیست بیت است خاموشی را اختیار نموده و نافدان اشعار خویش را لایق وحتی نیستری ندانسته است و اگر بدانسان زیر از شعر فوق توجه کنیم می‌بینیم که طالب در سرودن این اشعار طنزآلود زیاد مقصر نبوده، زیرا نافدان شعر او کسانی بودند که از خوان نعمت و محبت او بهره‌دار شده با استحال از عیب‌جوئی وایراد و انتقاد دست نمی‌کشیدند و طالب در برابر مهربانیهائی که با آنان کرده بود، انتظار نمک‌خوردن و نمکدان شکستن را نداشت

چو من ز ساده دلی تخم مهر افشانم | به سینه‌هاشان گر کینه تخم افشانند
هنوز تخم وفا بارهای نبسته است | که این سیاه دلان در نخستش داسند

طالب درابتدا انتقادات را بخوبی تحمل میکرد ودرهرمورد پاسخ مناسبی میداد که اغلب طنزآلود ونیش‌دار بود، ولی بعدها بواسطه گرفتاریهائی که درمقام ملك‌الشعرائی داشت وشاید تنگ‌حوصلگی و کمی وقت، در برابر بیشتر انتقادات سکوت اختیار می‌کرد، و در برابر نافدان اشعار خویش که بعضی بجا وبسیاری بیجا وازروی غرض وحسد، برشعر او ایراد میگرفتند، خاموشی می‌گزید. تکرار این خاموشیها باعث شد که بعدها بآن اساس چنین بیندیشند و بگویند «سودائی بهمرساند و مدتی خاموش بود» و در حقیقت این «سودا» چیزی نبود جز آنکه طالب خود را «اَبَر مرد» شعر پارسی درآندوران میپنداشت و نافدان خود را کوچکتر از آن میدانست که به پاسخ گوئیشان برخیزد. برای آنکه با نمونه‌ای ازین انتقادات آشنا شویم قسمتی ازمکالمه طالب با شیخ فیروز منشی از تذکرهٔ مخزن‌الغرائب نقل می‌شود. شیخ فیروز منشی میگوید که به طالب «گفتم پرپروز کدام شعر ملازمان درمحفل پادشاهی مذکور شد که فضلای فصیح زبان و «شعرای بلیغ بیان برآن حرفی کردند؟ – خواند:

عنبر افسرده‌ام در پرده دارم بوی خویش | گر بمهرم گرم سازند بوئی میدهم

«نواب‌خانی آصف مکانی فرمودند که افسرده بر عنبر اطلاق نتوان کرد که خشك» «شود و بهم‌برآید! و عنبر این قسم نیست!! فضلا و شعرا همه متفق قول ایشان بودند !!» معلوم می‌شود که حضرات ادبا و فضلا بجای آنکه جانب حقیقت را بگیرند طرف نواب آصف‌مکانی راگرفته‌اند! و طالب را حیران و تنها و مظلوم برجای گذاشته‌اند؛ و الا همه میدانستند که عنبر تاگرم نشود و نسوزد بوئی به مشام نمیرساند و عنبر را درحالت عادی «افسرده» خواندن خطانیست. نکتهٔ دیگری که ازگفتگوی طالب‌با منشی‌فیروز میتوان دریافت آنست که در مقابل اینگونه‌منتقدان واین قبیل انتقادات چاره‌ای جز خاموشی ودم درکشیدن نیست. علاوه بر خاموشی و سکوت

... که او در عین آرامش ظاهری و خوش‌خا...
و مهر و محبت بیدریغ خویش به‌این و آن ، خاطری آشفته داشته و سرکشی و عصیان روحـ...
او مانند آتشی زیر خاکستر نهان بوده است . در دیوان طالب به‌اشعاری برمی‌خوریم که به‌جا...
طالـب ، « آشوب » تخلص شده است و عده‌ای را به ایـن اشتباه انداخته ، که طالب اشعا...
همولایتی خود آشوب را می‌پسندیده و در حاشیه دیـوان خویش ثبت مـی‌نموده است ، بعض...
دیگر عقیده دارند که یکی از کتّاب دیوان طالب، اشعاری از آشوب مازندرانی را که مناسـ...
با سبك و اشعار طالب داشته درضمن غزلیات او ضبط کرده است . اگر دواوین موجود اشعا...
طالب را مقابله نمائیم می‌بینیم در بعضی از اشعار اصیل او تخلص بجای طالب «آشوب» است و ا...
اشعار، متعلق به‌یك‌دوره خاص از زندگی او، مثلا اوایل عمر یا اواخر حیات او نیست، که‌گو...
به‌علت ابتلا به‌جنون این تخلص را برگزیده است، بلکه در اشعار متعلق به‌دوره متوسط عمر او...
گاهی تخلص «آشوب» به چشم می‌خورد ، به دو بیت زیر از مقطع غزلی در مدح میرزا غازی ...
در حدود سال‌های ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ سروده شده توجه نمائید:

گرچه سجان زیستن بیگانه مباید نگوش — بود عمـری شوه آشوب رنسان رسـ...
شوق میداندکـه دور از قبلـه ترخانیان — بـود سحان رسن ما را باران ز...

بنظر میرسد که طالب درمواقع خاصی ، حتی تخلص خودرا هم دیوانـه‌وار «آشو...
برمیگزید تا آشفتگی روحی خود را تسکین دهد. برای آنکه هرگونه شکی دراین‌موردکه‌آشو...
تخلص او در بعضی از مواقع بخصوص بوده است برطرف شود، نظر خوانندگان را نامه‌ای کـ...
محقق فاضل استادگلچین معانی به‌شادروان طاهری شهاب نوشته‌اند جلب می‌کنم «... نگاشته‌بود...
که درکتابخانه ملك نسخه‌ای از دیوان طالب بشماره ۵۰۹۲ که در قرن یازدهم نوشته شده‌وجه...
دارد که با اشعار آشوب مازندرانی تخلیط شده است واظهار نظر کرده بودندکه طالب‌آملی‌اشعا...
آشوب را در حاشیهٔ کتاب خویش یادداشت‌کرده‌بودوکاتب در حین استکتاب آن اشعاررا‌هم‌داخ...
متن دیوان طالب‌کرده است، شماکه بخوبـی میدانید طالب آملی در سال ۱۰۳۶ هجـری قمر...
درگذشته است و آشوب مازندرانی در سال ۱۰۹۹ و این ۶۳ سال فاصله خود عمری است‌و‌عر...
اینکه آشوب عمر طولانی داشته بازهم در زمان حیات طالب و اوج شهرت او جوانی نوخا...
و شاعری مبتدی بوده‌چگونه ممکن است‌که ملك‌الشعرای دربار باعظمت‌جهانگیر پادشاه‌کشعرا...
عهد مدیحه‌سرای او بودند از شاعری بی‌نام و نشان و مبتدی شعر انتخاب‌کند و آن منتخب‌را...
نادانـی در هامش دیوان خود بنویسد و تذکر هم ندهد که این اشعار از همولایتی من آشـو...
مازندرانی است . ملاحظه میفرمائیدکه انتخاب شعر آشوب بدست‌طالب با هیچ‌حسابی‌درست‌درا...
نمی‌آید. اما تاآنجاکه بنده دیده و بخاطر دارم وجودغزلهای آشوب تخلص‌در دیوان‌طالب‌منحص...
به‌نسخهٔ کتابخانه ملك نبوده و بهر نسخه‌کهنه‌وکامل از دیوان‌او‌که بربخورید غزلهای مربوط...
آن هست و بنده دربارهٔ این معما و حل آن مدتها رنج کشیده‌ام تاباین‌نتیجه‌رسیدم که‌آشوب‌خو...
طالب است و‌وی‌درآغازکار آشوب‌تخلص‌میکرده و بعداً هم‌که‌تغییر تخلص داده بمناسبتی‌که‌بر‌ما...
مجهولست بازهم این‌کلمه رارهانمی‌کرده و درغزلهائی‌که باتخلص طالب میسروده‌به‌ترتیبی‌کل...
آشوب‌را داخل‌میکرده. ابیات زیر راکه بنظر سرکارمیرسانم از نسخهٔ دیوان طالب‌متعلق به‌آقا...
عبدالحسین بیات‌که در اوایل قرن یازدهم تحریر شده است استخراج‌کرده‌ام :

وصف لب میگون تو ختم است بر آشوب — کس جـوهر آتش چو سمنـدر نشناسد.

در مقطع ذیل‌که تخلص طالب داردکلمهٔ آشوب را هم بتقریبی ذکرکرده است:

همان آشوب سوداگیرد از ذوق‌سرم طالب — دگر صد مغز عقلم پنبهٔ داغ جنون‌گردد

کلمه آشوب در مطلع:

منم که داغ دل عـارفان مجـذوبم — همیشه بـا خرد و هوش گـرم آشوبـم

***

بوقت مردن از هر موی من فریاد برخیزد　　　که عقل ازدشمنان‌عشق‌وآشوب‌جنون‌ازمن

***

جان شد و ازدل نشد آشوب جانانم هنوز　　　خار خار عشق او باقیست در جانم هنوز
تا شد آن زلف مشوش روزگارآشوب‌من　　　گـرد جمعیت نمـی‌گردد پریشانم هنوز

علاوه‌بر بکاربردن‌کلمه آشوب درمتن‌اشعار ، میتوان‌درپیش‌ازصدغزل‌تخلص«آشوب» را که با تبدیل شدن به «طالب» باعث اختلال دروزن و آهنگ شعر ومضمون آن شده است آشکارا ملاحظه نمود :

به ابیات زیر توجه نمائید:

عنـان چـو سوی محشر تابـم آشوب　　　رود صد فـوج عصبـان در رکابـم

که با تبدیل شدن آشوب به‌طالب . مصرع ناموزون زیر بدست آمده است :

عنان‌چون سوی محشر تابم طالب

یا درین بیت

پریشان نغمهٔ دل خاصهٔ طبع منست آشوب　　　دگر زبن دستدستان‌هر که‌دارد معدل‌دارد

که با تخلص «طالب» مصرع زیر که ناموزون است حاصل میگردد.

پریشان نغمهٔ دل خاصهٔ طبع منست طالب

دربعضی از اشعار قرار دادن تخلص طالب بجای آشوب همراه با تغییر بعضی ازکلمات انجام‌گرفته ، کلمهٔ جانشین‌شده هیچگاه نمیتواند معنی شعررا همانندکلمهٔ اصلی بفهماندورساند. به‌بیت زیر توجه فرمائید:

تا او ز سفر نیامد آشوب　　　هوشم به طواف سر نیامد

که با تغییر تخلص بصورت نازیبای زیردرآمده است :

تا او ز سفر نگشت طالب

بنظر میرسد طالب در هنگام سرودن اشعاری نظیر ابیات فوق در عالم مخصوص بخود بسر میبرده و غزلهای خود را باتخلص‌آشوب‌به‌پایان‌رسانده‌است و وقتی بخودآمده اجباراً تخلص اصلی خود را درآن‌گنجانیده و زیبائی مضمون‌رافدای تخلص خویش نموده است. بکارگرفتن بیش ازحدکلمهٔ آشوب واستعمال افزون‌ازشمار کلماتی مانند : مجنون ، جنون ، آشفته ، شوریده، سودا ، پریشانی و دیوانه و دیوانگی در اشعارش ، و اشارات بجا یا بیجا به خاموشی و سکوت خویش در مجموع‌موجب آن‌شده‌است که‌افراد ناآگاه‌ازشرح حال و زندگی او ، با یك نظرسطحی به آثارش، این قبیل اشعار اورا زائیده یك مغز جنون‌زده ودیوانه بدانند واگردربیغ روحی و فلسفی اوراکه در غالب اشعارش متجلی است به‌این نظرات سطحی اضافه‌کنیم، بسختی‌میتوان مسئله ابتلا به‌جنون او را در اواخر عمر ردکرد. ابیات زیرکه منتخبی از آثار اوست و شاید افراد ظاهربین را بفکر مجنون بودن او انداخته باشد :

***

بوالهوس بودیم گردیدیم طالب مرد عشق　　　عندلیبی را بدل کردیم با دیوانگی

***

... وارون نابستی
بهوده پرست از خردم طرف دماع
زین دایره مرکـزم برون
این حـقه نمکدان جنون

***

امشب سر دیوانگیم میخارد
در طالعم آشفتگئی هست که باز
رسوائیم از پرده برون
ارموی به موی من جنون م

و طاهراً در همین شبها که در طالع خود آشفتگی میدید اشعار خود را با تخلص آشا

زین بیش غمم در آن وان طاهر بود
چون نقش که طاهر بودازلوح رنگس
داغم ز دل پرده‌نشین ظاهر
آثار جنونم از جبین ظاهر

***

آخر ز دماعم گل سودا بشکفت
داغی که ز دیوانگیم بر دل بود
وانگاه نزیر پرده رسوا بشَ
گل گشت ومرا بر همه اعضا بشَ

***

مائیم که لوح خاك طوفانی ماست
ما اهل جنون را حه غم ازرشح سحاب
افلاك حباب اشك نیسانی ما
سودا بر سر کلاه بارانی ما

***

ولی حتی افراد طاهرین نیز با توجه به اشعارزیر به آسانی میتوانند دریابند
مجنون با اهل جنون بوده است :

تا گریه درآمیزم دیوانگی عمدا
تا هر که لبی دارد بر گریه به من خندد

***

مجنونم و داغم به سحر بود
زنجیر جنون پای دارم امّا
کار فلکم جمله به تدبیر ب
چشم خردم حلقه زنجیر ب

***

آنم که جنون مصاحب آموز منست
صد دوزخ شعله در جگر دارم لیك
ناقص خردی عافیت اندوز منس
لب تشنگی گریه گلو سوز منس

اینک زیر نیز نمونه‌هائی از اشعاراوست که درآن ازجنون و آشفتگی وپریشان
رانده است :

باقی نمانده هیچ ز دیوانگی مرا
ورنه من نمیدرم ازشرم‌مردمست

***

شکستم کـه دلم مرد شکیبائـی نیست
از دماغ دو جهان بوی جنون می‌آید
صبر و آرام نصیب من شیدائی نی
درزمان تو سری نیست که سودائی نی

***

آتش دیوانگی افسرده بود امروز عشق
دامنی برخاك مجنون زد خدایا خیر

***

داغم از آشفتگیهای دل شوریده حـال
رشك این دیوانه میترسم که زنجیرم

بصحرای جنون نتتم‌شکار انداز چون طالب کـه‌دشت عقل‌را دیدم پر از صید زبون یکسر

***

مست و مجنونم به‌عقل ذو فنونم کار نیست هر که را ذوق جنون دریافت کی عاقل‌شود

***

ابیات زیر نیز نشان‌دهنده‌آنست که طالب واقعاً مبتلا بجنون نبوده و بمناسبی دراشعار این کلمه را بکار می‌گرفته :

گاه با عقل سروکارست‌و گاهی با جنون آن مریدم من که هردم خوش کنم پیردگر

***

ای جنون بی‌ادبیهای مرا تکیه به‌تست نیست پروای‌کسم چون تو پناهی دارم

***

با این خرد که عقل فلاطون زبون ماست یکدم اگر پیاله نباشد جنون کنم

***

نیست از راحت نشان در وادی فرزانگی ای خوش آن عاقل کـه‌زدر کوچه‌دیوانگی

بنابراین می‌بینیم که طالب خود را مجنون و دیوانه نمیخواند بلکه جنون را پناهگاهی برای گریز از زندگی مشقت‌باری میداند که فرزانگی و هنرهای او برایش آفریده‌اند.

با یك نظر کلی بەزندگی طالب‌درمی‌یابیم که او درسرتاسر عمر خود باشکسهاو ناکامیها دست به گریبان بوده است و کامیابی واقعی او مربوط بەچندسالهٔ آخرعمر- یعنی‌از۱۰۲۵به‌بعد میباشد. دراین نظر کلی جوانی رشید وبرازنده را می‌بینیم که شاعری چیرەدست است و با آنکه همه‌گونه امتیازات لازم را بری مرفەزیستن دارد، در عشق شکست مىخوردو ازپهـــدشت سرسبز مازندران باتلخکامی میگریزد وازکوهستانهای سربفلك‌کشیده‌البرز بامید زندگانی بهتر،میگذرد و به‌اصفهان قدم میگذارد ولی درآنجا سروسامانی نمی‌یابد ودر راه وصول به دربار شاه عباس کبیر با ناکامی روبرو میشود و آنگاه سرخورده و ناامید رو بمرو می‌گذارد، در آن گوشه دورافتاده دو سالی رحل اقامت می‌افکند ولی بارگاه خان مرو نمیتواند بەاقبال سرکش او لـگام‌زند، ناچار بەسوی هند می‌شتابد، قندهار آشوب‌زده را در خور زیستن نمی‌بیند و آوارگی چندساله او در شهرهای هند آغاز میگردد، اینجا دیگر ناکامی‌پشت‌ناکامی به‌او رو می‌آورد، تا دوباره‌بەقندهار و میرزا غازی می‌پیوندد، همینکه میرود چند صباحی‌رابکام دل‌بگذراند واقعه تلخ مرگ‌میرزا غازی پیش می‌آید و او ناچار با حسرتی بی‌پایان و اندوهی جانگداز آواره شهرهای هند میشود عاقبت دست بدامان چین قلیچ‌خان میزند و در مصاحبت اواندوه‌مرگ‌میرزاغازی را تا اندازه‌ای فراموش میکند، بمحض آنکه آرامش خاطری‌در وی پدید می‌آید، چین‌قلیچ‌خان‌دربدر وآوار میشود و سپس درمیگذرد و باردیگر بیسروسامانی وی شروع میشود، این‌بار بزرگترین حادثه زنـــدگانی او بوقوع می‌پیوندد و بخت آن‌را پیدا می‌کندکه با جهانگیر شاه ، امپراطور بزرگ و ادب‌پرور روبرو شود، از بدروزگاردرملاقات با اوزبانش بکلی بندمی‌آیدو خجلت‌زده‌ومأیوس از دربار میگریزد و چند سالی در بارگاه بزرگان هند بسرمیبرد تاسرانجام بمقام دلخواه خود ملك‌الشعرائی، یعنی بزرگترین مقامی که‌یك‌شاعردرآن‌روزگارمیتوانست‌به‌آن‌دست‌یازدمیرسدودر صف‌امرای‌جهانگیرشاه‌جای میگیردواین‌درست‌وقتی‌است‌که ناکامیهای‌پیاپی‌وشکستهای‌مکرر،او را بکلی درهم‌کوبیده و خورد وخسته‌کرده‌است.طالب‌وقتی‌به‌آرزوی‌خودمیرسد و سمت‌ملك‌الشعرائی را بدست میآورد می‌بیندکه این‌مقام والا با همه‌کبکه و دبدبه و جاەو جلال، ارزش آنهمه تلاش

و تلخکامی را نداشته است . با اینهمه شکوه وعظمت دربار ومزایای رتبه امیری مدتی
مشغول میدارد وارغم واندوه او با حد زیادی میکاهد ولی دیری نمیگذرد که به
و قوبترین پشتیبانش اعمادالدوله دارفانی را وداع میگویدو این ضربت آنقدر کاری
او را آشفته و بیقرار مسازد، ازاینجا سرگشتگی‌هاو خاموشیهای گاه‌وبیگاه او آغاز
کسانی که از نزدیک با او آشنا نیستند و باصطلاح از دور دستی برآتش دارند، تصوّر
او دیوانه شده ، «درکسوت جنون جون درکاسهٔ مجنون» می‌کند ، ولی در حقیقت
روشنگر . با همهٔ خوش سبها و وسعت‌نظر خوش پس ازمرگ اعمادالدوله، مسلّم
بدبین می‌شودکه در سروده‌های خوش عصبانگری خود را آشکار ساخته، بدیگران
مبدهدکه با بعسر گفته‌های او و برا مجنون بداند:

چون مرا سحردیی نور بصیرت افزود حای آنست که در چشم خرد خا

***

عقل چون باعش جاهل صرفه‌در داشن‌نددند گرد نادانی بر آمد ترك دانائی

***

غالب کنعت عشق است طالبرا جنون دیگران زین جرعه سرمستندو لای

در اینجا بحث را با چند بیت دیگر که از سروده‌های طالب است و بیش از چ
گویای بدبینی شدید او ، نسبت بدین جهان و ابنای زمان ، در اواخر عمر میباشد پایا
دیگر چند بیت زیر به سهائی برای اثبات این نظر که طالب را نمیتوان دیوا
دانست کافی است

بی حلق این جهانم و بی آن جهانیم
من خود ز حال خوش بسم آگه‌ای سپهر
بند گران نهاده زحیرانیم بپای
بیگانه‌وار سکه نمودم به حلق روی
از بس به وحشیان غم الفت گرفته‌ام
سر خوش عمر بسکه به غم صرف کرده‌ام
از من خطا نگشته قضائی، که صبح و شام
امروز چون متاع گرانمایه کم بهاست
چون من زبان حلق ندانم، کناره جوی
الوان آرزو بدلم چیده رنگ رنگ
زان خامشم که در صف این طوطیان شوخ
آئینه‌ای گرفته چو طفلان به‌پیش روی
کوچك دلم چو غنچه به‌اسای روزگار
جانرا ز بار جسم سبك ساختم مگر
از یمن صبر حادثه بر من ظفر بیافت
گویند بندگان شکم شکر آب و نان
آن جزو ابترم که نگیری مرا بدست
شیریست خشم سلسله جا در مزاج من
میدان چرا خراشم و جولان چرا زنم

نی خاکم برتبه و نی
یاری تو وایمای بدانسان ک
بیهوده نیست با فلك این سر
نشاخت روزگار به چندبن
نتوان دلیر گفت که مجنون
پیر فلك دریغ خورد بر
در شاهراه حادثه در دی
ارزانیم دلیل بود بر گ
از همدمان به علت بی‌تر
ای مشتری بناز بر نگین
کمرست لب گشود بدین بی
دایم به عکس خویش بود هم
وین کوچکی دلیل بود بر
بر طبع دوستان ننماید گ
هر چند سعی کرد به آفت ر
من شکر گوی نعمت بی آب و
لیك از بغل جدا نکنی گر بخ
بیگانه از معاملهٔ شیربا
چون ظاهرست برکه و مه پها

***

# شاعرانی که شاعره شناخته شده‌اند

احمد گلچین معانی

تذکره نویسی ظاهراً کاریست که مایه نمی‌خواهد، همچنان که ازقرنها پیش تاکنون عده‌ای بی‌مایه دست بدین کار زده‌اند وعده‌ای دیگر نسنجیده به‌گفتهٔ آنان اعتمادکرده واستناد جسته‌اند، ولی اگر بنا باشد که کسی یك تذکرهٔ سودمند ودرخور اعتماد بنویسد علاوه براسباب‌جمع، اطلاعات ومعلومات زیادی هم درین زمینه باید کسب کرده باشد.

دربارهٔ روش کار تذکره‌نویسان وارزیابی اثر هریك از ایشان آنچه بنظر بنده رسیده است، در دومجلد «تاریخ تذکره‌های فارسی» نوشته‌ام ودرین مختصر اجمالاً عرض می‌کنم اینکه محققان برای آگاهی یافتن ازاحوال وآثار هر شاعری ناگزیرند دیوان او را از آغاز تا انجام بخوانند به علت نقص کار تذکره‌نویسانست.

کسانی که تذکرهٔ عمومی نوشته‌اند غالباً دربارهٔ شعرای پیش ازروزگارخویش اطلاعات دقیقی دراختیارما نگذاشته‌اند.

هریك ازعبارات ذیل به اصطلاح ترجمهٔ حال شاعریست که صاحب ریاض‌الشعراء زحمت نگارش آنرا بخود داده‌است.

ناقد هروی دهانش کج بوده.

ملانثاری تونی در ریاضی ریاضت بسیار کشیده.

ناقد گیلانی راست.

مولانا نجمی شاعر بوده.

ندیمی بدخشانی درهند بوده.

مولانا ضیاء نزهتی راست.

ودر ذیل نام شعرای فخری تخلص نوشته است:

فخری بغدادی راست.

فخری دیگری بوده که این دوبیت اوراست

فخری دیگری بوده‌که صاحب این رباعی است.

مولانافخری‌کاشفی ولد مولانا حسین‌واعظ سبزواریست (این یك نامش علی ولقبش فخرالدین و تخلصش صفی بوده است، بنابراین درحرف صاد بایستی ذکرمیشد).

فخری بنارسی ازشعرای هندوستان بوده به اقسام سخن قادر.

مولانا فخری ازشعرای هندوستان‌بوده به‌اقسام سخن‌قادر

مولانا فخری ازسخنوران مملکت هندوستان بوده و صاحب دیوانست، غالباً که همان فخری اولست، (اشعاری را که در ذیل نام فخری اخیر درج کرده از فخری هروی است).

ودرقسمت شعرای معاصر خود نیز خالی از حب وبغض نبوده‌اند، بدین معنی‌که اگر با صاحب ترجمه دوستی داشته، وباهم معاصر ومحشور بوده‌اند چندان درباره‌اش غلوکرده‌اند که دریافت حقیقت از خلال الفاظ تملق‌آمیز ایشان دشوارگشته است، وچنانچه از وی کدورت خاطری داشته‌اند، درترجمهٔ حال او آنچنان از راه صواب منحرف شده‌اند که نوشتهٔ آنان باعث گمراهی دیگران گردیده است.

بدنیست که برای نمونه قسمتی از دو ترجمه بقلم یك تذکره‌نویس را ذکر کنم:

«کامل رشید، فاضل سعید، علامهٔ علمای زمان، فهّامهٔ

افصح فصحای عرصهٔ سخندانی ، ابلغ بلغای کشور معانی ،
مولانا حزنی اصفهانی ، نام وی تقی‌الدین محمد است والحق
دستور فضلا وشعرا ، استاد علما و عرفاست ، نهـال گلشن
کمالات ازرشحات سحاب طبعش چون نخل قد دلبران‌شاداب
وسیراب ، سراب بادهٔ دانش زحالات ارفعش قطرات‌قطرش
چون گوهر دیدهٔ عشاق خوشاب وپرآب . گوهروجودش در
درج ادراک ، چون گوهر یتیم یگانه . اختر عروجش دربرج
افلاک چون تابش خورشید درمیانه . دانشمندی مسحر در
غایت تنقیح ، منشئی منصرف درنهایت توضیح . عوامض رسوم
وعقاید علوم درمرآت خاطرش که جام گیتی‌نما بود با حسن
وجهی جلوه‌کردی ، حل عقدهٔ ما لاینحل مشکلات علمی و
دفع حالی جز سرانگشت خامهٔ ادراکش کـه گرهگشای
مدرّس عقل بود در مدرس بیان نگشودی ... الخ »

همین تذکره‌نویس که تقی‌الدین محمد اوحدی مؤلف
عرفات‌العاشقین باشد درترجمهٔ حال عامی نگکتاو که شاعری
عالم و عارف وزاهد بوده است چنین می‌نویسد
«در طفولیت هردوچشمش ازآبله قصوری بهم رسانده ،
اما یکی درایام حدوث حیات شده ، ووی اشعار بسیار گفته
حاصل مزرعهٔ طبعش ازکشته ما کشته بسیارست گفته از بارسیده
ورسیده وسخنان خوب هم در کلام وی واقع . فرهاد وشیرینی
باتمام رسانیده واز هر کتاب چند بیت گفته دیدیم داشت ،
الحق بعاقبت بیجا ، ... ... همیشه در همه فنی
رندانه ... الخ»

با گفته نماند که چنانچه از ... مؤلف
عرفات بگذریم تذکرهٔ عظیم از ... تذکره‌های عمومی چون
محسوب نیست

برخی ازتذکره‌نویسان بی‌مایه که ازجنگها و بیاضها
بیشتر استفاده کرده‌اند واز منابع عمده وأصیل کمتر ، اگر
بنامهایی ازقبیل : حجابی ، هدمی ، عصمت ، ومانند اینها
برخورده‌اند ، درنتیجهٔ بی‌اطلاعی وکم سعی آنان را زن
پنداشته‌اند ودرعالم خیال حسن وجمال وغنج ودلال هـم
بایشان ارزانی داشته‌اند .

بدبختانه این غلط‌کاریها درطی قرون‌واعصارازتذکره‌ای
به تذکرهٔ دیگرراه یافته‌است واصلاح شدنی‌هم نیست .

اینک شاعرانی را که تذکره‌نویسان به مناسبت تخلصشان
شاعره پنداشته‌اند با ذکرمأخذ معرفی می‌کنم[1] :

## حجابی گلپایگانی

درتذکرهٔ روز روشن (ص ۱۶۷) مسطور است که :
«حجابی جربادقانی اززمرهٔ اناث بود ودر حسن‌صورت
وموزونی طبیعت شهرهٔ آفاق .

حفظ ناموس تو شد مانع رسوایی من
ورنه مجنون تو رسواتر ازم

***

بعمر خویش کسی کزتو یک سخن نشنود
اگر کند گله‌ای ازتو، شرمسار

درتذکرهٔ اختر تابان (ص ۱۳) آمده است ک
«حجابی جربادقانیّه شعر به آب و تاب میگ
گویی گوهر می‌سفت ، قولها ... الخ»

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه درتذکرهٔ خیر
که ترجمهٔ کتاب مشاهیرالنساء تألیف محمد ذهنی ا
واضافاتی هم از خود وی دارد (ج ۱ ص ۹۹) مین
«حجابی ازنسوان گلپایگان وشاعره‌ای ...
بوده . الخ .»

در تذکرةالخواتین که انتحال خیرات ح
سرسنی میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی ، ذکر
همان عبارت در (ص ۸۸) آمده است .

مرحوم مشیر سلیمی درتذکرهٔ زنان سخنو
(ص ۱۶۸) وآقای کشاورز صدر درکتاب از رابعه
(ص ۱۰۹) نیز نام حجابی را در عداد زنان سخنورا
برده و تذکار داده‌اندکه . مؤلف عرفات‌العاشقین او
مرد دانسته ومولانا حجابی نوشته است .

مادهٔ رحمانی افغانی در تذکرهٔ پرده‌نشینان
(ص ۸۷) ذیل نام حجابی ازشاعرات مجهول‌الزمان
«این شاعره ازگلپایگان است ودرسرودن اشعا
سر داشت، دوبیت‌ذیل‌رادرتذکره‌هابنام‌اوآورده‌اند..[2]

آقای شیخ ذبیح محلاتی نیز درکتاب ریاحین
(ج ٤ ص ۱٤۰ ــ ۱٤۱) عبارت خیرات حسان را ن
است .

تقی‌الدین اوحـدی صاحب تذکرهٔ عرفات
(مؤلفهٔ ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲٤ هـ . ق) از حجابی اطلاع ز
در دست داشته چنانکه نوشته است :
«محرم پردهٔ بی حجابی مولانا حجابی مولد ومن
جربادقانست ، خوش‌طبعت خوش‌کلام ودوسه حجابی

---

۱ – در روزگار ما نیز یکی ازکانون‌های بانوان دفتری
ودر آن دفتر عده‌ای ازشاعران سرشناس معاصر را در شمار
آورد ، چون آن افراد بحمدالله ازنعمت حیات وتندرستی برخ
درین مبحث متعرض نام آنان نمی‌گردم .

۲ – چون این دوبیت را تذکره‌نویسان دیگرهم عیناً نقل ک
از تکرار آن خودداری می‌کنم .

[illegible] تذکره‌نویسی که با این شاعر معاصر بوده وترجمهٔ حال دقیقی از وی بقلم آورده است ، تقی‌الدین محمدذکری کاشانی صاحب خلاصة‌الاشعار وزبدة‌الافکار است که درخاتمهٔ آن کتاب که مخصوص معاصرانست ، ضمن لاحقهٔ دوم ازاصل دهم چنین نوشته است :

«مولانا حجابی ــ اصل وی ازقصبهٔ جرفادقان است واز جملهٔ شعرای نورسیدهٔ این زمان ، دراوایل حال که بحسن صورت و صفای طلعت آراسته بود ، و دلهای اهل ذوق را بخود رام ساخته ، اقوال وافعالش مقبول مینمود ، ودرآن اثناء بواسطهٔ موزونیت بشعر گفتن‌می‌پرداخت ، وباوجود حالت معشوقی ابیات عاشقانه ازبحرخاطر بساحل ظهور می‌انداخت چنانچه بیتی چند مستعدان ازمنظومات وی در سفاین خود ثبت نمودند .

آخرالامر بواسطهٔ وقوف درعمل دیوان ، بمصاحبت وملازمت‌سلاطین ترکمان افتاد ، ونزد عمدة‌الامراء ابوالمعصوم سلطان که یکی از خویشان نزدیك پادشاه جمجاه ابوالمــؤید سلطان محمد پادشاه بود[4] راه تقرّب یافته وزیرسلطان‌مشارالیه گردید ، چون الکای جرفادقان به تیول وی مقرر بود ، رتق‌وفتق مهمات دیوان وتصدی محصولات ومستغلات سرکار نواب سلطانی باو مفوّض ومرجوع شد .

القصه مولانا بواسطهٔ جمع مال وحرص اموال ، دل رعایا و ترکانی را که درآن نواحی ساکنند ازخودرنجانید ، ودراندك زمانی مضرّت بسیار بایشان رسانید ، مجملاً چون باندك چیزی قناعت نمیکرد وطلب مرتبهٔ زیاده ازحد مینمود ، آن جماعت تاب تسلط وی نیاوردند ، وبامر یکی از اکابر طغائیه اورا بزخم تیغ جان‌ستان ازپای درآورده همراه پیك اجل ساختند، وکان ذلك فی شهور سنة ثمان و ثمانین‌وتسعمائه (۹۸۸ ﻫ) .

### شعر

جهان سرای غرورست ، نه سرای سرور
طمع مدار سرور اندرین سرای غرور

بعاقبت بحسام هوان شود مجــروح
دلی که آن بحطام جهان شود مسرور

اما اشعار غزل وی آنچه بفقیر فرستاده بود ، همین‌است که انتخاب نموده درین اوراق ثبت‌گردید ، والحق درشاعری سلیقه‌اش بد نبود ، واگر ثبات قدم مینمود درطریق شاعری گوی سبقت از اقران خود می‌ربود ، لیکن چون بخت‌مساعدت نکرد ، در آن وادی نیز چندان کاری نساخت .»

جانب او نتوان دید ، زبیم نگهش
الحذر الحذر از ﺧ

کشدم بی‌گنه آنشوخ‌وازین‌خوشحالم
زآنکه طفلست و مکا

***

زاعجازمحبت دردلش‌جاکرده‌ام‌نوعی
که یکدل گشته بامن

***

حفظ ناموس توشد باعث رسوایی من
ورنه مجنون تو رسو

***

پرزور بود ساغــر عشق تو دردلم
مستانه ساغری زدو-

بعمرخویش‌کسی‌گرتوروی لطف‌ندید
اگر کند گله‌ای از تو،

***

با هر نگاه بلهوس از راه میروی
هرگز ندیده‌کس ز

***

تودشمن‌دوست‌دایم‌داشتی‌قصدهلاك‌من
دل‌خودراز کنم‌عافد

***

دیشب‌که فکر قتل من زارکرده بود
هردشمنی‌که بود -

امروزچون رسید بمن منفعل گذشت
ازبس که شب حمایه

شب زان هجوم مدعیان، بی‌کسی‌خود
شد روشنم‌که دردل

رنجیده بود یار حجابی ز شکوه‌ات
کز دست تو شکایت

***

دل داشت شب بیاد تو آسایشی ، ولی
آسایشی‌که باعث ہ

شب کز فراق او بلبم میرسید جان
بلخی روزمرگ ، ٔ

***

گربخواهند ازتوچون ازعهده می‌آیی‌برون
روز محشر انتقام آنچه

***

سای سرون

# گنبد جبلیه

## بنائی که با وجود عظمت کمتر شناخته شده است

سید اح

قلعه دختر درشهر کرمان پیشینه‌ای
ن دارد وبقایای آن دورنمای گذشتهٔ
ز این شهر ونام آن یادآور پرستش

آناهیتای باستانی، ایزد آبهاست[1]. سخن
حمدالله مسوفی جغرافی‌نویس سدهٔ هشتم
هجـری قمری، گواه‌گویای این قول

است، آنجاکه گوید: «درتا
آمـده است‌که گشتاسف آ
ساخته بود پس اردشیر بابکا

متب صنعتی ساخته شده، دراین دوره بی‌نظیر است. گنبد آن یا دوپوش بوده و یااینکه سازنده قصد داشته آنرا دوپوشه بکند بهرحال ازروی علائم وآثار معلوم میشودکه این بنا باتمام نرسیده»[11].

بطور خلاصه باید گفت هرچند سبك این بنا، بی‌شباهت بآثار سلجوقی نیست و نیز ممیزات خاص معماری دوران سلجوقی که عبارت ازاتساع‌واستحکام و عظمت تناسب در آن نمودار می‌باشد، لیکن به نظر نگارنده، پایه و وضع کلی بنا قدمت بیشتری‌را نشان میدهد وشاید یادگاری ازدوره‌های پیش‌از اسلام باشد و روایت تاریخی نیز این حدس را تأیید میکند، چه سازنده گنبد گبح را اردشیر بابکان یادکرده است ولی آتشکده شمردن این بنا بعلت عدم مشابهت آن با سبك و روش اینگونه آثار مقرون بصحت بنظر نمیرسد.

**روایات محلی کرمان وگنبدجبلیه:**

یکی ازمواردی‌که میتوان باکمك آن شناسامهٔ آثار تاریخی‌را تکمیل کرد، روایات‌محلی است‌که آنجمله‌از روایات مردم‌کرمان راجع به‌گنبد جبلیه میباشد

سرپرسی سایکس درسفرنامهٔ خویش اشاره‌ای باین‌گونه اخبار کرده، که عیناً درج میشود:

«ایرانیها معتقدندکه این محل‌مقبره یکی از زردشتیان بوده وبرخی‌نیز گویند مزار سید محمد تباشیری است ولی مسئلهٔ اخیر دربعضی نقاط مورد تکذیب است بدیهی است درموقعیکه این قبرستان را خراب و ویران کرده‌اند سنگ قبر را برداشته وبرای بنایی بکار برده‌اند»[12].

ازروایات دیگر محلی مستفاد میشود که سالها پیش، دریکی از زاویه‌های این گنبد، سنگ گوری وجود داشته، که‌مردم کرمان — بویژه زرتشتیان — علاقه‌ای مخصوص بآن داشته، برسر این مقبره نذورات و شمع‌و کندر دود می‌کردند و منقول است‌که این سنگ، درسیل مهیب کرمان‌درسال ۱۳۳۳ شمسی ازمیان‌رفت[13].

مطابق روایت دیگری، قبر دانیال حکیم مشهور بهشیر مراد دراین مکان بوده، ودرداخل آن نیز سهائی قرارداشته‌است. بطوریکه نقل میکنند سالها پیش ازاین، اندرون این گنبد گنجی عظیم بوده‌که این روایت خود یادآور یکی از نامهای آن موسوم به‌گنبد گبح است.

---

۱۰ — سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده‌هزار میل درایران

۱۱ — راهنمای صنایع ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، چاپ تهران، ص۱۵۵

۱۲ — ص۲۲۳

۱۳ — نگاه‌کنید به تاریخ مفصل کرمان، آقای محمود همت، ص ۳۹—۴۳

**عکس روبرو:**
های درونی گنبد جبلیه و بخشی ازتعمیرات انجام یافته در آن.

مهد

## «نون لنا»

هرگاه‌شخصی کوتاه‌قَد در وسَط دو نَفَر درازقَدقرار گیرد آن کوتاه‌قَد را ب
تشبیه و تمثیل می‌کنند و میگویند: **فلانی را ببین، مثل نون‌لَنا شده...!** این مثل که
اهـل علم و اصطلاح مورد استفاده و استناد می‌باشد مستخرج از گفتار بسیار کـه به
حضرت علی‌بن ابیطالب «ع» و خلیفهٔ اول ابوبکر نسبت میدهندکه فی‌الجمله باشر
بعقیدهٔ مـورخان اسلامی ابوبکر و عُمَر دارای قدی نسبتاً بلند بودند مخصو
خطّاب اندامی آنچنان رسا داشت‌که در میان جماعات اسلامی غالباً نمایان بود ولی
شیعیان بخلاف خلفای اول و دوم راشدین «مردی بود معتدل‌قامت، ضخیم، شکم
سپیدسر و ریش بزرگ داشت چنانک همـه سینه بپوشانیدی ، وگران چشم بود اما د
بود...»[1] علی با این ملاحظات هر وقت با ابوبکر و عمر راه میرفت کوتاهی قدش کا
بود وبچشم می‌خورد.
یکی از روزها حضرت امیر باتفاق ابوبکر و عمر راه میرفتند. حَسْب‌المع
در وسَط و ابوبکر و عمر در جناحین حضرت قرار داشتند. ابوبکر که حالت نشاطی
بحضرت امیر کرد و بر سبیل مطایبه گفت: **یا اباالحَسَن؛ انتَ‌بیننا کالنون فی لَنا.**
در وسط ما مثل دنـدانهٔ «نون» در میان واژهٔ سه‌حرفی «لَنا» هستی. علی‌بن‌ابیطال
که در حاضر جوابی خاصه‌فن‌ایهام‌داشت‌مرتجلاً جواب‌داد: **لَولَم اکُن بینکما**
**یعنی اگر من درمیان شما نبودم شما نبودید.** چه «نون» راکه از میان کلمهٔ «لنا» بر
باقی میماند و لفظ «لا» در عربیت به‌معنی «نیست» است.[2] مقصود علی ابن بود که و
و عمر بوجود او بستگی دارد. چون علی نباشد آندو بمفهوم «لا» نیست و نابود میشو
بگفتهٔ احمد گلچین معانی مصحح کتاب‌لطائف‌الطوائف: این گفتگو را بعدها د
موزون ساخته و بدینصورت درآورده است:

**انتَ‌فی بَینَنا کَنُون لَنا      انا لَولَم اکُن لکُنتُم لا**[3]

بدون شك مانند چنین شوخی و مزاح و ارتجالی در تاریخ ادب بسیار نادر
در هرصورت اصطلاح «نون لَنا» از آن تاریخ ببعد بین اصطلاحیون عَرب و عجم م
و استناد قرار گرفت.
یـکی از همکاران فرهنگی نگارنده در بغداد[5] اظهار داشت که در بعض ک
باین نکته برخورده است‌که علی‌بن‌ابیطالب«ع» پس‌از شرح و وصف بالا از میان ابو
خارج شد و درحالی‌که یکی از دستهایش را بکَمَر زده بود در کنار ابـوبکر ایستاد
آن‌زمان‌که در میان شما بودم صورت «لَنا» داشتیم ولی اکنون‌که بشکل هاء هـوز د
شما ایستاده‌ام صورت «لله»[6] داریم‌که مفهومش اینست: چون همگی بسوی خدا خواهی
چه بهتر که برای رضا و خشنودی خدا بکوشیم و بخلق خدا خدمت‌کنیم.

## «هیهات . هیهات»

عبارت بالاکه جَنْبهٔ افسوس و ندامت دارد هنگامی بکار برده می‌شود که از انجام کاری نادم و متأسف شده باشند و یا بخواهند کسی‌را از ارتکاب به‌اعمال غیر معقول که ناشی از علت جهالت یا جوانی است برحَذَر دارند.

**هَیْهات. هَیْهات** امر مکرری بیش نیست ولی چون علتی موجب شده است که بصورت ضرب‌المثل درآید بذکر علت و مأخذ آن میپردازیم:

عبارت بالا قسمتی از آیهٔ ۳۶ از سورهٔ مبارکهٔ «المؤمنون» است که پس از شرح مقدمه‌ای بآن ختم میشود باینشرح: **«هَیْهات. هَیْهات لِما تُوعَدون»**. خداتعالی در این سوره‌از قرآن پس از آنکه از کیفیت خلقت بشر بوسیلهٔ نطفه و علقه (خون منجمد شده) و گوشت واستخوان بحث می‌کند و آیهٔ **«فَتَبارَکَ‌اللهُ اَحسَنُ الخالقین»** را با خلقت زیبای آدمی نازل می‌فرماید آنگاه راه سعادت و رستگاری را از رهگذر طاعت و تسلیم و توحید و فروتنی وانجام فرائض میآموزد و با ارسال مَثَل از طوفان نوح و سایر کیفرهائیکه دامنگیر اقوام ضاله بخصوص ثمود و عاد و لوط شده‌است آدمی را ازطریق شرک و ضلالت برحذر میدارد و خداآگهی‌میکند که جز خدای یگانه را پرستش نکند و از صراط مستقیم توحید و یکتاپرستی منحرف‌نشود زیرا از اصنام چوبی و بتهای سنگی و بشر ضعیف و زبون (نظیر فرعون) کاری‌ساخته نیست تا خدائی‌کنند و سایر مخلوق را از هر حیث برآورند

خدای قادر و توانا آن ذات متعالی است که میراند و در روز رستاخیز تا هرزمانی‌که مَشیتش تعلق پذیرد همه را برپای دارد و زنده‌کند. آیا فرعون و نمرود و سایر مدعیان الوهیت می‌تواند چنین امر خطیری را انجام دهد؟

آیا آنها شما وعده میدهند که پس از آنکه مُردید و از گوشت و پوست و اعضاء واحشاء شما جُز استخوانی باقی‌نماند‌ه‌و آن‌هم خاک شد،باشد شما را از صورت خاکی دوباره شکل‌وهیئت آدمی درآورند؟ **«ایَعِدُکُم اَنَّکُم اذا مِتُّم وکُنتم و تراباً و عظاماً انّکُم مُخْرَجون»**.[7] اگر چنین وعده‌هائی دهند دروغ مَحْض است و هیچکس جُز ذات باریتعالی نمی‌تواند مُرده رازنده‌کند و بجسم بیجان فروغ حیات بخشد **«هَیْهات هَیْهات لِما تُوعَدون»**.[8] یعنی‌بعید است. کِذْب‌گفتار آنان جای هیچگونه تأمل و تردید نیست آنچه بشما وعده میدهند.

این آیه چون‌بعدها مصادیق زیادی پیداکرد «و در دنیای امروز نیز خالی‌از مصداق نیست» بصورت ضرب‌المثل درآمد و از آن درموارد لازم استشهاد و تمثیل میکنند.

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات — تو که نابُرده‌ای ره در خَرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بیاران کی رسی؟ هیهات هیهات

**قاضی ارداقی قزوینی** آزادیخواه‌پاکدل در باغشاه‌بدستور **شاپسال** بحالتی فجیع کشته‌شد. واقع‌بینی و تأثر او از نادانی و اغراض بعضی از رجال صدر مشروطه ازاینگونه اشعار که‌بعد از استقرار مشروطه گفته هویدا است:

وعدهٔ آزادی دولت دروغ — مژدهٔ قانون و عدالت دروغ
صحبت بیداری ملت دروغ — هیهات . هیهات لما توعدون
الوکلاء اکثرهم غافلون — والوزراء اعلمهم فاسقین
والعلماء عمدتهم جاهلون — هیهات هیهات لما توعدون[9]

---

۱ـ مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۲۹۴
۲ و ۳ـ لطائف‌الطوائف صفحه ۲۵
۴ـ بیست‌وهفتمین سالنامهٔ دنیا صفحه ۳۷۴
۵ـ آقای ابراهیم حکیم‌زاده
۶ـ لله یعنی برای خدا
۷ و ۸ـ سوره «المؤمنون» آیه ۳۵
۹ـ رهبران مشروطه صفحه ۳۵۳

# کتاب

زیرنظر : پرویز ادکایی

**کتابُ القُصّاص والمذکّرین**
**لابی الفرج بن الجوزی**
**عنی بنشره و تحقیقه «الدکتور مارلین سوارتز»**
**دارالمشرق ، بیروت ــ لبنان ، ۱۹۷۱ .**

Including a critical edition, annotated translation
and introduction by
MERLIN L. SWARTZ

ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن الجوزی ، داشمند ومحدث و واعظ حنبلی مذهب مشهور بغداد ، دربك خانوادهٔی نسبةً ثروتمند به‌سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ زاده شد ، ودر ۵۹۷ ه. ق. درگذشت . نوشته‌های اوکه بالغ بر ۳٤۰ اثر می‌شود ، شامل : تفسیر قرآن ، حدیث ، فقه ، کلام (اصول‌الدین) ، وعظ ، مناقب ، تاریخ ، فقه‌اللغه (عربیه) ، شعر و طب است . ازآثار مشهور او کتاب «المنتظم فی تاریخ‌الملوك والامم»، و«صفوة الصفوه» و «تلبیس ابلیس» و . . . است .

بایــد گفت سهم بسیار مهم و عظیمــی از «کارکرد (Function) »های آموزشی درجامعه‌که امروزه برعهده‌ی نیادها وبنگاه‌های‌گوناگون اجتماعی نهاده آمده‌است، درگذشته به‌توسط واعظان وذاکــران وداستان‌سرایان و روضه‌خوانان وخلاصه «اهل منبر» ابفا می‌شد . نظر به‌آنکه فرهنگ غالب یابه‌عبارت بهتر عناصر غالب فرهنگی و نیز آموزشی ، اصول و مبانی دین و مذهب بــود ، ازاینرو «اهل منبر» درواقع آموزگاران ومربیان گروه‌هایی وسیع ازمردمان می‌بودند ، وچنانکه می‌دانیم ، مساجد ، آموزشگاه‌های جماعات اسلامی بشمار می‌آمد .

اهمیت کتاب «القُصّاص» به‌عنوان منبعی برای تاریخ دینی سده‌های میانه‌ی اسلامی ازدیرباز توسط شرق‌شناسانی‌چون «گلدزیهر» ، «دوخویه» ، «ماسینیون» ، «متز» و دیگران شناخته شده است . این کتاب ، روشنایی نوینی به‌سنت همگانی «وعظ» درسده‌های میانه‌ی اسلامی می‌افکند . مقام این سنت ومدخلیت واعظان درتاریخ دینی ــ سیاسی اسلام ، کمتر مورد توجه دانشمندان قرارگرفته است . فهم درست تاریخ دینی ــ سیاسی مسلمانان درهردوره‌یی بدون اینگونه منابع حاصل نمی‌شود . کتاب «القُصّاص» ابن جوزی ، خود یك‌یادگاری ازاین سنت همگانی است .

ویراستار ومترجم آن به‌انگلیسی ــ مرلین سوارتز ــ گوید : درمدخل برمتن عربی و ترجمه ، کوشیده‌ام زمــان ومکان تألیف‌را روشن‌کنم ومنابع نویسنده‌را بنمایانم . همچنین این درآمد ، شامل بریك فصل کوتاه درباره‌ی زندگی وآثار ابن جوزی بایك نظر ویژه ازلحاظ واعظ‌بودن اوست . این داستان‌هــا وتحقیق حاضر بابخشی ازمتن ، درواقع رساله‌ی تجدیدنظرشده‌ی دکترای ویراینده است‌که درسال ۱۹٦۷ تقدیم

**محتویات کتاب.**

**بخش یکم**، درآمد [به‌انگلیسی] (ص ۱۳ ــ ۹۲).

**شرح مختصر** احوال و آثار ابن جوزی (ص ۱۵)، گزارش کتاب القُصّاص (۳۹)، زمان و مکان نگارش ــ تاریخ اثر (۴۰) ــ مکان نوشتن آن (۴۵)، چگونگی و هدف نگارش ــ محتویات و مباحث (۴۶) ــ مباحث (۶۲) ــ مآخذ (۶۶) ــ هدف از تألیف (۶۷)، منابع کتب و مبادی آن ــ منابع شفاهی (۷۰) ــ منابع کتبی (۷۷) ــ اصول و مبادی کتاب (۷۸)، متن عربی کتاب القصاص ــ توصیف نسخه‌ی خطی (۸۰) ــ ویرایش انتقادی و ترجمه (۹۰)

**بخش دوم**، ترجمه‌ی انگلیسی (ص ۹۳ ــ ۲۲۹)

[روشن است که فهرست مطالب این بخش، ترجمه‌ی عنوان‌های متن عربی کتاب است. از این رو ما، در ترجمه‌ی عنوان‌ها به‌فارسی، هم شماره‌ی صفحات متن عربی را (در سمت راست) و هم شماره‌ی صفحات ترجمه‌ی انگلیسی را (پس از ممیز در سمت چپ) به‌دست می‌دهیم]

آغاز سخن (ص ۹۵/۹)، باب یکم ــ در ستایش داستان‌سرایی و اندرزدادن (۹۹/۱۳)، باب دوم ــ یادکردن نخستین کسی که داستان گفت (۱۰۷/۲۲)، باب سوم ــ یادکردن آن کس که می‌سزد داستان سراید و اندرز گوید (۱۰۹/۲۴)، باب چهارم ــ درباره‌ی آنکه داستان نگوید مگر امیر و فرمانروا (۱۱۴/۲۸)، باب پنجم ــ بیان در آنکه اندرزها به‌گاه پذیرش آنها گفته آید (۱۱۵/۳۰)، باب ششم ــ یادکردن آنکه اگر از بزرگان کسی در برد داستانسرایان می‌بود (۱۱۶/۳۲)، باب هفتم ــ یادکردن آنچه داستان‌سرا باید از آن بپرهیزد (۱۲۲/۳۷)، باب هشتم ــ در نکوهش آن کس که امر به‌معروف کند و به‌کار نبندد (۱۲۴/۳۹)، باب نهم ــ یادکردن سرآمدان داستانسرایان و اندرزگران (۱۲۶/۴۲)، باب دهم ــ در پرهیز کردن از مردمانی که تقلید اندرزگران نمایند و نوآوری و یاوه‌نمایی کنند چندان که کارهای ایشان موجب نکوهش داستان‌سرایان شود (۱۷۰/۹۳)، باب یازدهم ــ یادکردن آنچه از گذشته در نکوهش داستان‌سرایان آمده با بیان وجوه آن (۲۱۱/۱۲۷)، باب دوازدهم ــ در یادکردن آموزش داستان‌سرا که چه‌سان داستان سراید (۲۱۸/۱۳۶).

**بخش سوم**، متن عربی کتاب (ص ۱ ــ ۱۴۷).

ــ کتاب، دارای فهرست کنیه‌ها، اسم‌ها، نسب‌ها و لقب‌ها و طایفه‌ها، نام‌های متن عربی، نمایه‌ی متن انگلیسی، و کتابنامه است.

□

ابن جوزی، کتاب را در میانه‌ی سال‌های ۵۷۰ و
در بغداد تألیف کرده است. وی در ذکر منابع، شیوه‌ی
را بکار برده که امروزه و بویژه در این اثر سخت خ
است. باری، مقصود وی از «قصص» و «وعظ» همانند
در قرآن بیست آمده، عبرت‌گیری و ارشاد دینی است،
پیامبران برای پاک فرهنگ ساختن و ادب نمودن
کتابها آورده‌اند. آنگاه پس از ایشان، دانشمندان،
و خطیبان خوش این امور را یادآوری کرده و می‌کنند،
داستان‌سرایان و واعظان‌اند که امور یادشده را برای
تصویر کشیده‌اند. چه، بهره‌مندی «عوام» ازهم
است که دانشمندان بزرگ (ص ۲۱). همچنین
برخی ازمیان آنان، داستان‌سرایان را ستوده و برخی د
نکوهیده‌اند. ما خواسته‌ایم که در این باره دفتری بپر
و حقیقت را روشن سازیم. گوییم که این «فن»،
دارد: «قصص»، «تذکیر»، و «وعظ». پیشه‌مند آن
«قاص»، «مذکر» [= ذاکر]، و «واعظ» گویند (ص
امروزه هم در محیط مذهبی ما، اصطلاحات «وا
«ذاکر»، «سخنران»، «روضه‌خوان» رایج است.
به‌درستی نمی‌دانم به‌جای «قاص» ــ که داستان‌سرا
برنهادم ــ می‌شود «نقال» گفت یا نه؟ آنچه از این کتاب بر
«قصص» (= قصه‌پرداز) هم از «اهل منبر» بوده که بیشتر
داستان‌های دینی و رجال مذهبی و مصائب را بازمی‌گفته،
روضه‌خوان شاید که «نقال» برابر «قاص» در سرزمین
شیعی ــ ایرانی بوده باشد. باید دقیقاً تحقیق شود. اما د
وجه‌تسمیه‌ی روضه‌خوان و روضه‌خوانی، می‌دانیم که معرو
کتابی که از روی آن شرح مصائب امامان در روی منبر خ
می‌شد، کتاب «روضة‌الشهداء» نوشته‌ی ملا حسین واعظ ک
سبزواری بوده است. ابن جوزی، خود در باب این پ
گوید: داستان‌سرا (= قاص) کسی است که قصه‌ی گذ
یا حکایت و شرح آن دنبال می‌کند، که اغلب روایت ا
گذشتگان است. این کار فی‌نفسه نکوهیده نیست، زیرا
اخبار پیشینیان برای عبرت‌آموزی است. خدا هم فرمو
«ما نیکوترین قصه‌ها را برای تو حکایت می‌کنیم» (ص
۱۰)، اما «تذکیر»، شناساندن نعمت‌های خدا به‌خلق خد
و واداشتن آنان به‌سپاسگزاری از او و پرهیزاندن اشار
مخالفت اوی. اما «اندرز (= وعظ)» در واقع ترساندن
که دلها از آن به‌رقت آید. این دو با ــ «تذکیر» و «وعظ
ستوده‌اند. اما بسیاری از مردمان نام داستان‌سرا را برو
و نام «مذکر» (= ذاکر، روضه‌خوان) را بر داستان‌سرا اط
کرده‌اند (ص ۱۱). واعظ باید که حدیث پیامبر را یاددار

ی اینها برتقواست (٢٤).

اینك آنچه ازلحاظ تاریخ تآتر اسلامی اهمیت دارد ،
اب مردمانی‌که تقلید ذاکران‌را درمی‌آورند ، ازبرخی از
تان‌سرایان یادکرده‌است‌که چه‌کارها‌که نمی‌کنند تا تأثیری
ر برروی شنوندگان بگذارند : روی زردکردن ، گریبان
دزدن ، مشت برمنبر کوبیدن ، رنگ‌گرفتن باپای ، بالا
یین جستن ، ازجمله‌ی آنهاست وازاین قبیل . مثلاً ازداستان
یی دربغداد یادکرده است‌که درمجلسی برروی چهار دست
ا راه می‌رفته . مردم می‌گفتندکه او ادای «عبدالرحمان
عوف»را در روز قیامت سرپل صراط درمی‌آورد (ص ٩٣
٩٤) . یااینکه گوید بعضی ازآنان جامه‌های آراسته
پوشند وخوش حرکات هستند [پیشتر یاد کرده است‌که
تان‌سرا و واعظ باید جامه‌های زمخت بپوشند] وبه‌زنان
گرایند . از «ابو حامد طوسی» روایت کرده است‌که وقتی
رزگر ، جوان و آراسته درجامه وهیأت به‌نظر زنان آید ،
رکات و ایما و اشارات او بسیار بود ودرمجلس او زنان
د ، باید ازوی پرهیزکرد . چه ، فساد دراو بیشتر ازصلاح
ن (٩٥). همچنین درباره‌ی کارهای شنوندگان وحاضران
رده است‌که : شور وشوق وجامه دریدن وبه‌سر وصورت
ن و مانند اینها نادرست است وآیین شرع نیست (٩٥) .

درباب «اقوال قصاص» ازحدیث‌های ساختگی ودروغین
برخی داستان‌سرایان وواعظان روایت‌کرده با اینکه خود
ساخته‌اند ، یاد نموده است . همچنین از شطحیات
انی مانند « احمد غزالی » برادر امام محمد غزالی
معنای آموختن توحید از «ابلیس» (ص ١٠٤) : «احمد
الی آیتی ازآیات خداوندی در دروغ بودکه باوعظ به‌دنیا
پیوست» (١٠٥) «(راوی‌گوید) روزی درهمدان ازاو
حمد غزالی) شنیدم‌که‌گفت : ابلیس‌را درمیانه‌ی این سرای
م‌که مرا سجده می‌کرد . گفتم : وای برتو ! خدای تعالی
را به‌سجده‌کردن آدم فرمان داد ، سرباز زد . گفت : به‌خدا
گندکه بیش‌از هفتاد بار مرا سجده‌کرد . ازاینجا دانستم‌که
به‌هیچ دین و اعتقادی بازنمی‌گردد» (ص ١٠٦) .

پس ازبیان نمونه‌هایی چند ازدروغ‌های برخی ازپیروان
اهب گوید :

این «فن» وسیع‌که سبب‌های بسیارهم دارد ، عده‌یی از
انان بدان پیوسته‌اند وازهرنوشته‌یی بی‌آنکه راست و دروغ
را معلوم کنند به‌نقل می‌آرند . اینان دروغزنانی هستندکه
انکه پیشتر یادکردیم حدیث‌هارا تباه می‌سازند ودرگرمی

کالانعام ـ مردمانی که در شمار چارپایان‌اند ـ برایش
می‌آیند ، وهرچه ایشان ازخود درمی‌آورند ومی‌گو
و انکار نمی‌کنند ، ومی‌گویند : آن‌را فلان عالم گفت
(ص ١٠٨) .

البته ضمن اینکه مؤلف نسبت به‌این امور وقضا
انتقادی داشته است ، ازبرخی ازداستان‌هایی‌هم‌که نقل
درواقع بینش انتقادی بعضی ازمردمان آن روزگار
گویای آنان یعنی داستان‌سرایان زمان‌راهم‌که نسبت
روایت حدیث باشیوه‌ی «عنعنات» (قال حدثنا فلا
حدثنا عن ، حدثنی عن فلان فال) داشته‌اند درمطاو
وی توان یافت و اینکه چگونه این عنعنات بازی مورد
وطنز ونقد آگاهان قرارگرفته است . نظیر آنچه از
«عیون‌الاخبار» ابن قتیبه (ج ٢ ، ص ٥٥) از «اشعب
(مرده به‌سال ١٥٤) به‌نقل آمده ، وبه‌قول دکتر زرین
«بعضی حکایات او درضعف اسناد ازاوضاع عصر وا
طبقات بود . یك‌جاگفته بود ازعکرمه شنیدم‌که پیغمبر
مؤمن دو خصلت دارد . پرسیدند آن دو خصلت کدام
اشعب گفت یکی‌را عکرمه ذکر نکرد وآن دیگررا من ف
کردم . این طرز بیان درواقع نیش لطیفی بود درحق
و راویان حدیث» (تاریخ ایران ، ٥٣٨) . نیز از
مؤلف است‌که «ابوکعب داستان‌سرا یك روز درداستا
گفت : نام‌گرگی‌که یوسف‌را خورد چنین است وچنان
گفتند : اما یوسف‌را گرگ نخورد ! گفت : بلی نا
گرگی است‌که یوسف‌را نخورد .» (ص ١١٢).

و یاد مؤلف ازدروغ‌کاری‌های گوناگون داستان
و برخی ازاندرزگران ، ضمن برشمردن یکایك کا
ناشایست آنان ، بلند است . ازجمله گوید . «بعضی
هستندکه اغلب درمجلس خود صحبت ازعشق وعاشقی
می‌آورند ، وغزل‌هایی‌که ناظر بروصف معشوق و زنان
برمی‌خوانند و از درد هجران می‌نالند . . . » (الخ
١١٥) .

دراینجا بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم‌که مؤلف
به‌نام «ذم‌الهوی (= نکوهش عشق) »داردکه چاپ هم ش
آن‌را خوانده‌ام ، سخن به‌کار اجتماعیات‌آن‌روزگاران
درپایان کتاب ، مؤلف ، کتابهای خودرا وازجمله آنچ
وعظ است می‌شمارد وپس‌از آن گوید : «بااینها دیگ
نیازمند به‌مزخرفانی‌که غیر تازیان تألیف کرده‌اند نیس
اینکه بیشتر آنها دروغ و یاوه است» (ص ١٤٦) .

بجز ازکتاب مورد بحث و «ذم‌الهوی» ازجمله

ابن جوزی شاعرا کتاب‌هـای «اخبارالحمقا والمغفلین»، «بستان‌الواعظین» و «النور فی فضائل الایام والشهور» نیز ازمواد مردم‌شناختی و اجتماعیات آن روزگاران تهی نیست.

ویراستار ومترجم کتاب، دربیان سرچشمه‌های کتاب و ذکر آثـار متقدمان دراین باب، ابـتدا یادی از «راغب اصفهانی» صاحب «محاضرات الادباء» نکرده است. کسانی‌که این کتاب‌را خوانده‌اند بخوبی می‌دانندکه بسیاری ازحکایات و روایات مربوط به «قصاص» و داستان‌های واعظان وذاکران درآن اثر آمده است. همچنین لازم بود ــ ازجمله ــ «عیون الاخبار» ابن قتیبه هم بررسی شود تامعلوم گردد که اسلاف کتاب القصاص ابن جوزی بیش‌از آن تعدادی است‌که ویراستار در مقدمه‌ی خویش (۷۰ ــ ۷۹) یادکرده. درترجمه‌ی انگلیسی، به‌گفته‌ی مترجم، لفظ به‌لفظ نیست، بلکه معنا ومفهوم عبارات عربی‌را به‌انگلیسی نقل کرده است. به‌هرحال، این کتاب ازلحاظ موضوعاتی‌که کمتر حائز اهمیت است، ومی‌ارزدکه متن عربی آن‌را البته باحذف اسنادها، وبسیاری ازیادداشت‌های سودمند ویراستار کتاب را کسی به‌فارسی ترجمه کند (ب.الف)

**A BIBLIOGRAPHY OF**
**PRE-ISLAMIC PERSIA.**
Edited by
**"J.D. PEARSON"**
(LONDON), Mansell, 1975 (XXIX + 288 pp.)

---

کتاب‌شناسی ایران پیش‌از اسلام، به‌ویرایش «ژ. د. پی‌یرسن» استاد کتاب‌شناسی مدرسه‌ی مطالعات شرقی وافریقایی دانشگاه لندن، دومین اثر از «سلسله مطالعات ایرانی» است‌که زیرنظر «بنگاه ترجمه ونشر کتاب» تهران، به‌مباشرت «احسان یارشاطر» انتشار یافته است. انجمنی مرکب ازچندتن ایران‌شناس نام‌بردار بر«سلسله مطالعات» نظارت دارند.

ویراستار این کتاب، «پی‌یرسن»، در عالم کتاب‌شناسی شرقی، نامـی برآوازه است. مهم‌ترین اثر او «ایندکس اسلامیکوس» (= فهرست مقالات راجع به‌اسلام وسرزمین‌های اسلامی) تاکنـون دریك مجلد حجیم، سه جلد پیوست ــ کم‌حجم‌تر ــ وسه پیوست دیگر سالانه (روبهم ۷ جلد) انتشار یافته است. اینك درباره‌ی چگونگی کتاب مورد بحث، بهتر است ازمقدمه‌ی وی، به‌اختصار مطالبی به‌نقل آوریم، گوید:

«این کتاب‌شناسی با همکاری ارزنده‌ی انجمنی مرکب ازاستادان ایران‌شناس تألیف‌گردیده. گردآوری مواد توسط «ماری ژوکلوگ» و «آن‌والش» در ۱۹۶۸ آغاز ش ومن درسال بعد برای به‌انجام‌رسانیدن آن مامور شد شده‌ها، ازکتاب‌شناسی‌ها وپانویس‌ها وسیاهه‌های مر کتابها، و ازفهـرست‌های کتابخانه‌های مـوزه‌ی وکتابخانه‌ی دانشگاه ادنبورگ وکتابخانه‌ی مدرسه‌ی شرقی وافریقایی گلچین شده، وچندین فقره از اد بطورکامل وارسی گردیده است. اما به‌سبب کثرت ومحدودبودن وقت، وارسی تعدادی ازثبت‌شده‌هـ نگردید. بعضی ازمحتویات آشکاراست ومشکوك بنظر وهم زیادت برخی ازآنچه گردآورندگان ثبت ک هیچگونه مسئولیتی پذیرفته نیست. آنچه مخصوصاً با داشت، نظام رده‌بندی عنوان‌هاست‌که البته اختیاری وحاصل کوششی بجهت دربرگرفتن همه‌ی نوشته‌های ودردسترس، به‌زبان‌هـای اروپای غربی است. شوره‌ی بقلم نیامد، زیرا یك کتاب‌شناسی مناسب ازآ انتشار یافته است. حتی ازانتشارات به‌زبان فارسی «احمد تفضلی» ــ ازدانشگاه تهران ــ فراهم آم درکتاب‌شناسی وارد گردیده. متون اصلی و ترجمـ کلاسیك همچون هرودوت، گزنفون، پلوتارخ، و ـ عنوان وارد نشده‌اند، بلکه مقالات راجع به‌آنها (ب) خواهند یافت» (ص ۷).

اسامی عنوان‌های کلی موضوعات وفهرست مطا ــ مقدمه، فهرست اختصارات، ادواری‌ها، ج وآثار جمعی.

الف ــ زبان‌ها و ادبیات (ایرانیان کهن، ا میانه، کلیات)

ب ــ تاریخ (کلیات ــ شامل کهن‌ترین اعصار هخامنشیان، دوره‌ی یونانی، اشکانیان، ساسانیان عرب، سکاها وهندوان ومردمان صحرانورد آسیای بررسی‌های معین).

ج ــ دین (کلیـات، زردشتی‌گری، مانـو مسیحی‌گری، بودایی‌گری، دین‌های مغـاین، ا ایرانی ودین پیش از زردشت درایران، فرهنگ مردم ایرانی)

د ــ هنر وباستان‌شناسی (کلیات، کاوش‌ها، تا هنر آفرینندها) بامامه.

شمار عنوان‌های چهاربخش کتاب، روبهم ۱۱ راجع به‌کتابهـا و مقالات فـارسی در این کمبودهایی هست. مثلاً اثر مشهور دانشمند فقید دکتر «محمد معین» ــ به‌عنوان «مزدیسنا وتأثیر آ فارسی»را درهیچ جای این‌کتاب‌شناسی نمی‌یابیم.

... وجرایبها درمتن و درنامنامه (بویژه درارقام ارجاعی) بهدیده آمد.

هم اینجا ازیك ایـرانشناس فقیـد بسیار دانشمند ـ «و. ب هنینگ» ـ بهعنوان پیشاهنگ درتألیف کتابشناسی ایران پیشاز اسلام باید نام برد، که ۲۵ سال پیش اثری ازاو بهنام «مآخذ مهم تتبعات ایرانی» درتهران (کتابخانهی دانش) انتشار یافته است. بهرحال، اینکتابشناسی بسیار سودمند وکارآمـد است. همچنانکـه کتابشناسی دیگری درباب «معماری، هنرها وپیشههای اسلام» تألیف «کرزول» (رش: هنر ومردم، ش ۱۴۸، ص ۸۱ ـ ۸۲) برای دورهی اسلامی ایران، کارآمد وسودمند است. (پ . ا).

## ازکیکاوس تاکیخسرو

| | |
|---|---|
| ۱ ـ سیاهی | ۸۷ صفحه |
| ۲ ـ شبگیر | ۹۵ » |
| ۳ ـ آفتاب | ۷۹ » |
| بازنوشته | محمود کیانوش |
| ازانتشارات وزارت فرهنگ وهنر | ۱۳۵٤ |

بازنویسی وبهنثردرآوردن اشعار شاهنامه کاری است که ازدیرزمان آغاز شده است وهنوزهم شاهد ادامه آن هستیم. درگذشته کسانیکه میخواستند تاریخ ایرانرا ازابتدا تازمان خودشان بنویسند ازشاهنامه بهره میبردند. مخصوصاً بخش ایران پیشاز اسلامراکه درآغاز تاریخ خود میآوردنداقتباسی ازشاهنامه بود. وچه بساکتابهای مستقلیهم درزمینهٔ تاریخ گذشته ایران بهنثر باتوجه بهشاهنامه فردوسی نوشته شده است که برای نمونه میتوان از «تاریخ معجم فیآثار ملوك عجم» یادکرد.

گذشته ازبهنثردرآوردن جنبههای اساطیری شاهنامـهکه گذشتگان اصولاً بهعنوان تاریخ راستین بهآن مینگریستند جنبههای پهلوانی شاهنامه مخصوصاً داستان رستم هم بارها بهنثر برگردانده شده است ونمونه بارز آن وجود رستمنامههایی است که اکنون دردست داریم.

بازنوشتن اشعار شاهنامه بهنثر ساده و روان میتواند راهی ارزنده درجهت شناختن وشناساندن فردوسی وشاهنامه باشد وآشنایی بیشتر بااساطیر وفرهنگ ایرانیرا موجب شود. ونیز اینکار بهترین راه تشویق مردم بهویژهجوانان بهخواندن شاهنامه است. زیرا خواننـده ممکن است بادیدن مجلدات چندگانه و انبوهی وعظمت ظاهری وکمّی شاهنامه ویا برخورد باچند واژه نامأنوس ازخواندن آن سر باز زند ولی هنگامیکه ... نداشته باشد حتماً خواهد خواند وشاید خواندن باعث شودکه توجه او بهخواندن متن اصلی شاهنامه شود.

ازجمله کسانیکه بهبازنویسی شاهنامه پرداخته موفق بودهاند میتوان از «محمود کیانوش» یاد کتابشکه بازنویسی بخشی است ازشاهنامه یعنی «از تاکیخسرو». اینکتاب بهمناسبت جشنواره طوس وزارت فرهنگ وهنر درسه دفتر جداگانه منتشر وسرگذشت کیکاوسرا شامل میشود. نخستین دفتر «سیاهی» مشخص شده است.

داستان بامرگ کیقباد وبهپادشاهـی رسیدن آغـاز میشود. در روزهـای نخست پادشاهیش بابزرگان وپهلـوانان بهبزم نشسته است رامشگر مازندران بهمحفل بار مییابد و باسرودی خوش دلنواز از مازندران یاد میکند. افسون این سرود لشکرکشی به این سرزمین شگفت را درسر کاوس وسبب میشودکه بدون توجه بهپندهای بزرگان بهسوی روانهکند. درجنگ بادیوان مازندران گرفتار وسرانجام رستم پساز آگاهی بهرهایی او میشتابد دام دیوان میرهاند. هنوز چیزی ازین ماجرا نه اندیشه رفتن بهدیار هاماوران، کاوسرا بدانسوی ازین سفرهم بهرهاش جزگرفتاری وزندان نیست. بهیاریش میشتابد و اورا بهایران میآورد. ولی اهریمنی دست ازسرکاوس برنمیدارند. کاوس سبکسر اینك بهفکر تسخیر آسمان افتاده است تخت وهریك ازچهارپایه آنرا بهپای عقابی گرسنه میبندد تخترا باخود بهسوی آسمان میبرند. سرانجام عقابها ازپرواز میایستند وتخت بهزیر میآیـد ودرآمل میافتد. این بار باز رستم بهجستجو برمیخیزد بیشهای تاك وتنها مییابد وباخود بهایران میآورد زمـان پهلوانی جـوان ازدیار سمنگان بهجنگ برمیخیزد وکاوسکه چارهای برایش نمانده است میبرد واینك رستم آماده است باجنگرا باجوان یعنی باسهراب آغازکند. داستانی است «پرآب چشم» پدریکـه فرزنـدش را میکشد بیآنکـه او و زمانیهمکه ازین راز آگاه میشود دیگر پشیمانی نیست. برای بدستآوردن نوشدارو دست نیاز بهسوی دراز میکند ولی کاوس بدنهاد دارو را ازرستم دریغ ومرگ برای همیشه بین سهراب و رستم جدایی با مرگ سهراب دفتر اول پایان میگیرد.

کتاب دوم عنوان «شبگیر» دارد. درآن داستان سیاوش را می‌خوانیم. طوس وگودرزکه به‌مرز توران وایران رفته‌اند درآنجا دختر خوبرویی ازخویشان گرسیوزرا می‌یابند واورا باخود به‌نزد کاوس می‌آورند. وازاین دختر است‌که سیاوش زاده می‌شود. کاوس فرزندرا به‌رستم می‌سپارد تاآیین رزم و بزم‌را فراگیرد.

پس‌از آنکه سیاوش جوانی برومند می‌شود به‌همراه رستم از زابلستان به‌درگاه کاوس می‌آید. درینجا است که سودابه، زن کاوس، براو فریفته می‌شود. کاوس سرانجام باگذشتن سیاوش ازآتش به‌بی‌گناهی او ایمان می‌آورد. درهمین زمان افراسیاب بالشکری گران به‌سوی ایران می‌آید. کاوس، سیاوش‌را باسپاهی به‌مقابله بااو می‌فرستد ولی خوی بد کاوس، چنان عرصه‌را برسیاوش تنگ می‌کند که وی ناگزیر به‌دشمن پناه می‌برد. پیران ویسه پهلوان تورانی ازو حمایت می‌کند ودردستگاه افراسیاب رجحی فراوان می‌یابد. افراسیاب دخترش فرنگیس‌را بدزنی به‌سیاوش می‌دهد وبخشی ازکشورش را به‌او می‌سپارد. «گرسیوز» برادر افراسیاب‌که نمی‌تواند شکوه وجلال سیاوش‌را ببیند بدگویی ازاورا آغاز می‌کند و اورا درچشم افراسیاب خوار وبی‌مقدار می‌سازد تاآنجاکه سرانجام به‌فرمان افراسیاب کشته می‌شود. ازین زمان به‌بعد جنگهای زیادی برای کین‌خواهی سیاوش بین ایرانیان و تورانیان درمی‌گیرد تا مرگ سیاوش دومین دفترهم به‌پایان می‌رسد.

دفتر سوم «آفتاب» نام‌گرفته است.

کیخسرو ازپشت سیاوش، فرزند کاوس، وفرنگیس، فرزند افراسیاب، به‌جهان می‌آید. پیران ویسه برای دور داشتنش ازکین وخشم افراسیاب اورا به‌چوپانی درکوهستان می‌سپارد وپس‌از هفت سال باگرفتن اورا به‌خانه خود می‌آورد.

ازآنسوی، ایرانیان درسوگ سیاوش به‌ماتم نشسته‌اند رستم از زابلستان می‌آیدو کاوس‌را به‌باد دشنام می‌گیردوسودابه زن بدخوی و فریبگر کاوس‌را می‌کشد. سپاهی می‌آراید وبه‌جنگ افراسیاب می‌شتابد. درین جنگ فرزند افراسیاب وگروهی ازتورانیان کشته می‌شوند شش سال رستم و سپاهیان او درتوران بسرمی‌برند بعد به‌ایران برمی‌گردند. پس‌از مدتی گودرز برای پیداکردن کیخسرو روانه توران می‌شود او را می‌یابد وباخود به‌ایران می‌آورد کیکاوس تخت پادشاهی‌را به‌این شهریار نوآیین می‌سپارد. کیخسرو سپاهی‌را به‌سپهداری طوس به‌نبرد افراسیاب می‌فرستد. وی درکلات با «فرود» روبرو می‌شود. فرود فرزند سیاوش ازجریره دختر پیران ویسه است. او آمـاده است برای جنگ باافراسیاب به‌سپاه برادرش کیخسرو بپیوندد. ولی نادانی‌وخودپسندی طوس کار را دگرگون می‌کند. درجنگی‌که بین سپاهیان ایران درمی‌گیرد فرود کشته می‌شود مادرش‌هم برسر جسد فرزند به‌زندگی خود خاتمه می‌دهد. سپاه طوس، با سپاه افراسیاب درگیر می‌شود و نبرد به شکست سپاه می‌انجامد. کیخسرو که ازمرگ فرود وشکست سپاه پریشان و اندوهگین است زبان به‌نفرین طوس می‌گشاید برکنار می‌کند وبك‌چند به‌آبادانی ایران می‌پردازد.

کتاوش بانثری جوان و استوار به‌بازنویسی این شاهنامه پرداخته است. چنانکه برمی‌آید نویسنده است تاواژه‌های تازی‌را بکار نگیرد وفقط ازواژه‌های و اصیل بهره برد. درین مورد ازخود فردوسی مدد جستن شاید آوردن نمونه‌ای موضوع را روشن‌تر کند. این مربوط به‌داستان رستم وسهراب است جایی است‌که رستم می‌بیند که به‌کشتن فرزند دست یازیده است.

چو بشنید رستم سرش خیره گشت
جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
بپرسید زان پس که آمد بهوش
بدو گفت با ناله و با خروش
که «اکنون چه داری ز رستم نشان؟
کـه‌گم باد نامش زگـردنکشان»
بـدو گفت از ایدونکه رستم توی
بکشتی مـرا خیـره از بـدخوی
ز هر گونـه‌ای بـودمت رهنمـای
نجنبید یك ذره مهـرت ز جـای
چـو برخاست آواز کوس از درم
بیامـد پر از خون دو رخ مـادرم
همی جـانش از رفتن من بخست
یکـی مهـره بر بازوی من ببست
مـرا گفت‌که «این از پدر یادگار
بـدار و ببین تا کی آیـد به‌کار»
کنون کارگر شد که بی‌کار گشت
پسر پیش چشم پـدر خـوار گشت

صفحه ۷۸ رستم و سهراب چاپ بنیاد

وحالا بازنویسی ابیات یادشده‌را به‌قلم کتاوش می‌خوانیم:
«رستم باشنیدن این سخنان، همچون سنگ برجا ماند. جهان درچشم او سیاه شد. سرو به‌یکباره ازتن او گریخت. ازهوش برفت وبرخاك افتاد. هنگامی‌که به‌هوش آمد گریان به‌سهراب نیمه‌جان گفت:

. . . ... بسته است ، ببین . هنگامی که او این مهره‌را به‌بازویم می‌بست ، گفت‌که : این یادگار پدر توست . آنرا بربازو داشته باش ، روزی به‌کار خواهد آمد دیدم ودیدی‌که چگونه ودرچه هنگام به‌کار آمد» .

خواندن این‌نمونه می‌تواند مارا باشیوهٔ بازنویسی‌کیانوش آشناکند . جمله‌ها کوتاه و رسا و واژه‌ها اصیلند . به‌ویژه‌که نمونه‌ای ازامانت‌داری‌راهم درکار ایشان می‌بینیم . خیلی‌دفعه اشعاررا جامه نثر پوشانده است .

حسینعلی بیهقی

... م باد ، رستم منم ، من که نامم فراموش بادا ... که یزدان زال‌را برانده مرگم بنشاناد» . ... روشید وموی می‌کند . سهراب ، که‌ازیک سو ... می‌چشید ، ازسوی دیگر باشناختن رستم شکنجهٔ ... یدان دردناکتر شد . به‌رستم گفت : «اگر تو ... ن‌که مرا ، سهراب را ، فرزند خودرا با بدخویی ... شتی . بارها خواستم‌که ترا بشناسم و خود را ... اما مهر تو نجنبید . اکنون بند زره‌م‌را بگشای

---

هنرومردم تاکنون‌کتابهای زیررا منتشرکرده است :

۱ - تاریخچهٔ تغییرات وتحولات درفش وعلامت دولت ایران ازآغاز سدهٔ سیزدهم تا امروز تألیف : یحیی ذکاء - ۲۵۳٤ .

۲ - فهرست مطالب واسامی نویسندگان مجلهٔ هنرومردم ازآبان ۱۳٤۱ تا آبان ۱۳۵۲ - ۲۵۳۲

۳ - ریشه‌های تاریخی امثال وحکم تألیف : مهدی پرتوی آملی - ۲۵۳۳

٤ - گلستان سعدی - تصحیح شدهٔ محمدعلی فروغی آذر ۲۵۳٤

۵ - تاریخ موسیقی نظامی ایران - ازحسینعلی ملاح اردیبهشت ۲۵۳۵

٦ - شاهنامه ازخطی تا چاپی - ازایرج افشار تیر ۲۵۳۵

۷ - هشت بهشت وهفت‌پیکر - از دکتر محمد جعفر محجوب مرداد ماه ۲۵۳۵

# خوانندگان و ما

## توضیحی برمقاله «بازار وکیل»

سردبیر گرامی مجلهٔ وزین «هنر ومردم»

. . خانم «فخری بهاری»، درمقاله‌ای زیر عنوان «بازار وکیل»، که در مجلهٔ «هنرومردم» شمارهٔ (۱۶۲)، سال چهاردهم -- فروردین‌ماه ۲۵۳۵ چاپ شده است نوشته‌اند:

«بازار طویل خوش‌طرحی که‌از بهترین آثار کریمخان زنداست و هنوز تقریباً سالم و پابرجای درشیراز باقی‌مانده، بنام «بازار وکیل» مشهور است و تصوّر میرود شهریارزند پس از ملاحظهٔ بازار قدیمی لار (از آثار زمان شاه عبّاس کبیر) طرح آن را درشیراز ریخته باشد . »[1]

* *

عرض کنم که کریمخان زند «بازاروکیل» شیراز را از روی بازار طویل و قدیمی «کازرون» (نه‌لار) طرح‌ریزی کرده‌است . این بازار ، که سالها قبل از سلسلهٔ زندیه در «کازرون» بنا گردیده، از «میدان مدرسه» تا «میدان خیرات»[2] (واقع در محلـهٔ بازار کازرون) کشیده شده‌است و شهریار زند در طول سفرهایش به‌این‌شهر ازاین بازار دیدن نموده ، نظیرش را در شیراز بنا کرده‌است . این بازار قدیمی، براثر زلزله باگذشت زمان روبه‌خرابی رفته، و بعدها بازار جدیدی از سنگ و گچ خالص بجایش بناگردیده، که‌اکنون به «بازار نـو» معروف است. اما آن لطف و رسائی و سبك معماری گذشته را ندارد . ولی اگر بهشیوهٔ گذشته بنا می‌شد، یکنفر شیرازی با گذشتن از آن ، خیال می‌کرد از بازاروکیل می‌گذرد چراکه‌بهمان شکل ازبالای شهر به‌طرف پائین‌عمودی و نیز با شیبی مشابه بازاروکیل ساخته شده است.

بازار قدیمی از بازار وکیل قدیم‌تر و زیباتر بوده ، اما بازاری که بعدها شاید در زمان قاجاریه یا اواخر دوران زندیه بجایش بنا شده هنوز پابرجاست، نه‌تنها مثل گذشته بلکه بنائی «بازار وکیل» را هم ندارد. «بازارنو» از خیابان ... ، خیابان «نواسحق»—تقریباًاز شرق به طر[ف] شهرکازرون (طول ...)، به‌دوقسمت نامساوی درآم[ده] دراینجا به‌عنوان شاهد از دو مدرك قدیم و ج[دید یاد] می‌کنم

* مرحوم حاج میرزا محمّدرضاکازرونی مل[قب به] «صدرالسّادات» درکتاب خود «آثارالرّضا» که حدو[د ...] سال پیش یعنی در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ هجری قمری در [چاپ] سنگی اسلامیهٔ «شیراز» به‌چاپ رسیده، می‌نویسد:

«کازرون ، بازار قدیمی مفصل مطول داشته که [بازار] وکیل» نقشه ازآن برداشته...»[3]

* در سالنامهٔ فرهنگ کازرون نیز آمده‌است:

«درکازرون، چند بازار قدیمی و یك بازار جد[ید] که بر روی خرابه‌های بازار قدیمی برپا گردیده است [وجود] دارد. بازار قدیمی بزرگتر و چنانکه مشهور است «[بازار] وکیل» شیراز ازروی نقشهٔ آن بنا گردیده است»[4].

با تقدیم احتر[ام]

کازرون – ۲۷ر۳ر[...]

محمّد مهدی مظلو[م]

کازرونی

---

۱ – مجلهٔ «هنر ومردم» ، شمارهٔ (۱۶۲) ، صفحهٔ (۶۰)

۲ -- این میدان امروزه بصورت فلکه‌ای بنام «فلکهٔ شاه» د[ر آمده] است .

۳ – «آثارالرضا» ، صفحهٔ (۵۱) .

٤ – این سالنامه از طرف ادارهٔ فرهنگ (آموزش و پر[ورش]) کازرون منتشر گردیده و متعلق به چندسال پیش است .

، ازکاشیکاری سردر مسجد نصیرالملك شیراز

عکس ار منصور د

# فهرست اسامی نویسندگان و مقالات آنان در مجله هنر و مردم - سال چهاردهم

## از شماره ۱۵۷، آبانماه ۲۵۳۴ تا شماره ۱۶۸، مهرماه ۲۵۳۵

| نام نویسنده | عنوان مقاله | شماره مجله | صفحه |
| --- | --- | --- | --- |
| آریانپور، امیراشرف | گنجینه‌های هنر ایران در آلمان | ۱۵۸ | ۷۱ |
| » » | هنر ایران در موزه‌های فرانکفورت | ۱۶۷ | ۲ |
| آزادی، سیاوش | دانش فرش‌شناسی در اروپا و برخی ارکان آن | ۱۶۱ | ۱۵ |
| آل‌علی، نورالدین | هنرهای ایرانی در مغرب زمین | ۱۵۷ | ۲۱ |
| احمد، عزیز (مترجم: محمود رضا) | شاعران دوران صفوی و هند | ۱۶۴ | ۲۶ |
| ادکائی، پرویز | بررسی کتاب | ۱۵۷ | ۱۴ |
| » » | » » | ۱۵۸ | ۱۰ |
| » » | » » | ۱۶۱ | ۲۴ |
| » » | » » | ۱۶۳ | ۱۵ |
| » » | » » | ۱۶۴ | ۱۷ |
| » » | » » | ۱۶۸ | ۸۰ |
| اشراقی، احسان | در حاشیه پناهندگی بایزید شاهزاده عثمانی به دربار شاه‌طهماسب | ۱۶۴ | ۱۰ |
| افشار، ایرج | شاهنامه از خطی تا چاپی | ۱۶۲ | ۱۷ |
| انصاری، جمال | دیداری از شهر قم و پدیده‌های معماری آن | ۱۶۱ | ۲۶ |
| بابک‌راد، جواد | معماری بومی و سنتی جنوب ایران | ۱۵۸ | ۵۹ |
| بختیاری، حسن | باستانشناسان پرده‌های فراموشی را از روی بندر سیراف کنار زده‌اند. | ۱۶۷ | ۴۱ |
| برزین، پروین | جمشید و زندگی افسانه‌ای او | ۱۶۲ | ۷۱ |
| بهاری، فخری | بازار وکیل | ۱۶۲ | ۶۰ |
| بیهقی، حسینعلی | مجموعه‌ئی از ترانه‌ها | ۱۶۷ | ۷۱ |
| پرتوی‌آملی، مهدی | ریشه‌های تاریخی امثال و حکم | ۱۶۱ | ۶۲ |
| » » | » » » » | ۱۶۳ | ۵۹ |
| » » | » » » » | ۱۶۴ | ۸۴ |
| » » | » » » » | ۱۶۵ و ۱۶۶ | ۹۵ |
| » » | » » » » | ۱۶۷ | ۸۲ |
| » » | » » » » | ۱۶۸ | ۷۸ |
| ترابی، محمد | دقیقی، شاعر غنائی یا حماسی؟ | ۱۶۳ | ۵۴ |
| تسبیحی، محمدحسین | وزن شعر امیر خسرو دهلوی | ۱۶۸ | ۴۶ |